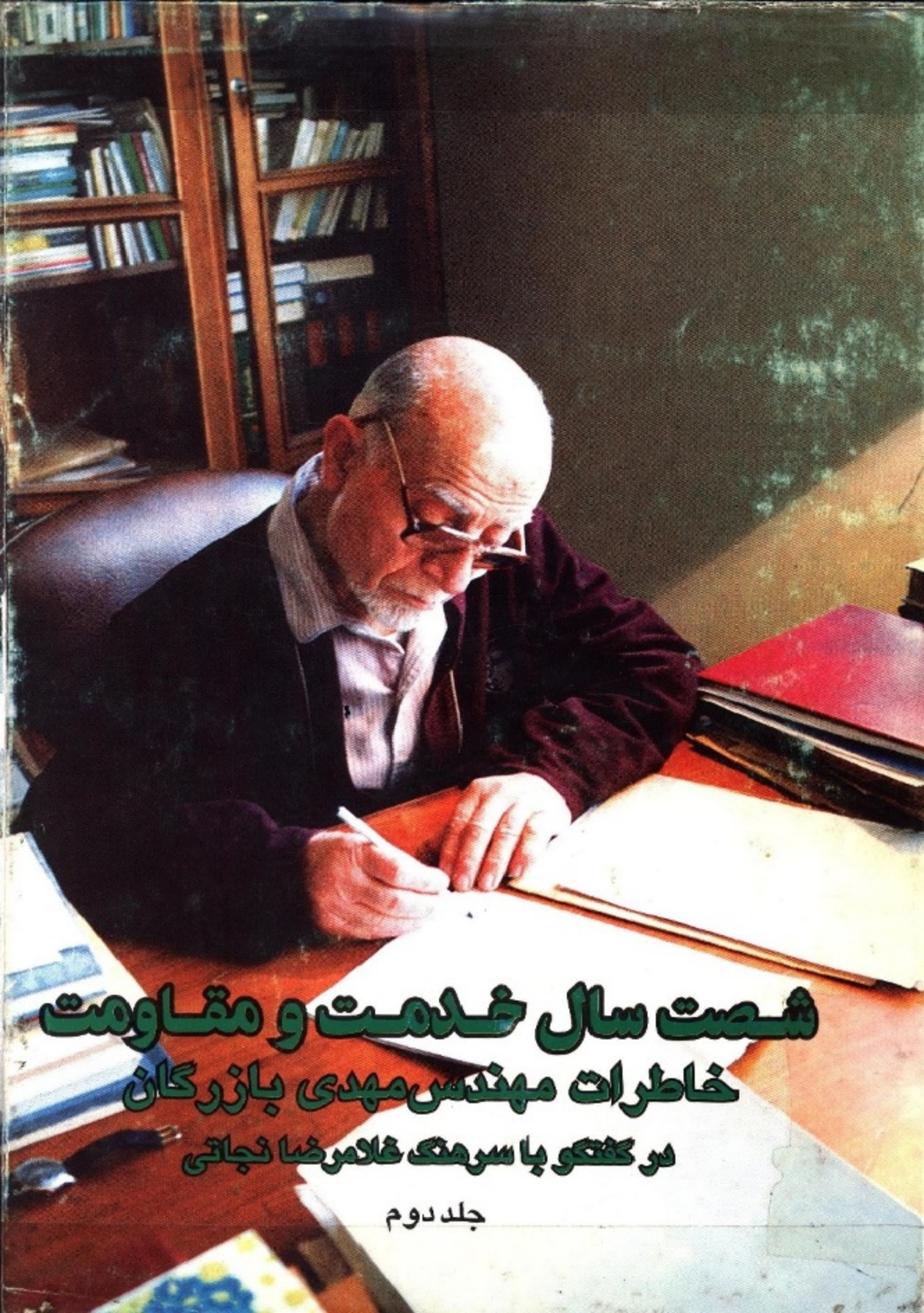

شصت سال خدمت و مقاومت

خاطرات مهندس مهدی بازرگان

در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی

جلد دوم

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

خاطرات

بازرگان

شصت سال خدمت و مقاومت

۴

جلد دوم

سرهنگ غلامرضا نجاتی

مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا



مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا

صندوق پستی ۵۹۱۹-۱۵۸۷۵ تلفن: ۴۵-۸۸۳۴۸۴۴ فاکس: ۸۸۳۸۱۲۵

از این کتاب تعداد ۵۰۰۰ نسخه در چاپخانه معراج چاپ گردید.

چاپ اول / ۱۳۷۷

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

شابک: ۰-۳۰۷-۳۱۷-۹۶۴ ISBN 964-317-307-0

فهرست مطالب

اشاره ۱

فصل اول
یادداشت‌های دوران زندان
(۷ ـ ۱۵۶)

بخش یکم ــ در زندان قزل‌قلعه ۷

شروع دهمین ماه زندان ۱۴/

بخش دوم ــ در زندان قصر (برای دومین بار) ۱۶

انتقاد از یکی از وکلای مدافع ۱۹/ دادگاه تجدیدنظر ۲۴/ اولین جلسه دادگاه تجدیدنظر ۲۵/

بخش سوم ــ یادداشت‌های سال ۱۳۴۳ ۲۹

رویدادهای مهم ده ماهه ۳۱/

بخش چهارم ــ سال ۱۳۴۴ ۴۴

ورود به سومین ماهِ سومین سال ۴۵/

بخش پنجم ــ محاکمه وکلای مدافع سران نهضت آزادی ایران ۶۳

متن کیفرخواست برای وکلای مدافع نهضت آزادی ایران ۶۳/ مستندات کیفرخواست ۶۶/ خلاصه مکاتبات تا قبل از شروع دادرسی ۷۰/

بخش ششم ــ در زندان برازجان ۷۸

گفتگو با مهندس عزت‌الله سحابی ۷۸/

بخش هفتم ــ سالهای ۱۳۴۵ ـ ۱۳۴۶ ۱۴۰

بخش هشتم ــ آخرین بخش یادداشت‌های بازرگان در زندان ۱۴۶

ورود به پنجمین ماهِ پنجمین سال ۱۵۰/ ورود به دهمین ماهِ سال پنجم ۱۵۴/

فصل دوم
نهضت آزادی ایران در خارج از کشور
(۱۵۷ - ۲۰۷)

بخش یکم ــ در تدارک سازماندهی ۱۵۷
مصاحبه با آقای دکتر ابراهیم یزدی ۱۵۷/

بخش دوم ــ سازمان مخصوص اتحاد و عمل ۱۷۳
ارتباط با نجف ۱۹۵/

فصل سوم
ده سال مبارزه دشوار
(۲۰۹ - ۲۴۶)

بخش یکم ــ نخستین اعتراض علنی علیه شاه ۲۰۹
نامه سرگشاده دکتر حاج‌سیدجوادی ۲۰۹/

بخش دوم ــ نامه سرگشاده با سه امضا ۲۱۵
پاسخ به مدعی ۲۲۲/

بخش سوم ــ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر ۲۲۶

بخش چهارم ــ عملیات کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر ۲۳۲
واکنش دولت آموزگار به نامه کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر ۲۳۳/ بمب‌گذاری در منازل پنج تن از مؤسسین جمعیت دفاع از آزادی ۲۳۶/ نامه به شاه به عنوان مسؤل جریان‌ها در مملکت و عملیات دولت ۲۳۷/ انتخاب اعضای کمیته اجرایی ۲۳۸/ مصاحبهٔ مهندس بازرگان با خبرنگار تلویزیون بلژیک ۲۴۲/

فصل چهارم
تجدید فعالیت نهضت آزادی ایران
(۲۴۷ - ۲۹۴)

بخش یکم ــ چرا شاه نرود؟ ۲۴۷

بخش دوم ــ دیدار و مذاکرات بازرگان با آیت‌الله خمینی ۲۵۲

ملاقات با آیت‌الله خمینی ۲۵۳/ دیدار دکتر سنجابی با آیت‌الله خمینی ۲۵۸/

بخش سوم ــ مواضع بازرگان پس از بازگشت از پاریس ۲۶۷
آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع‌بین باشد؟ ۲۶۷/

بخش چهارم ــ مأموریت خوزستان ۲۷۶

بخش پنجم ــ شورای انقلاب ۲۸۸

فصل پنجم
دو عامل سرنوشت‌ساز
(۳۵۰ - ۲۹۵)

بخش یکم ــ نفوذ در نیروهای مسلح ۲۹۵
بازگشت امام خمینی ۲۹۹/

بخش دوم ــ تماس‌ها و مذاکرات محرمانه ۳۰۲

بخش سوم ــ طرح استعفای بختیار ۳۰۷
از زبان دکتر بختیار ۳۱۱/

بخش چهارم ــ ارتش در سراشیبی فروپاشی ۳۱۶
رویدادهایی که ارتش را به فروپاشی کشانید ۳۱۶/ نخستین پیام به ملت ایران ۳۱۷/ یک کشور و دو دولت ۳۱۹/ آغاز نبردهای خیابانی ۳۲۲/

بخش پنجم ــ گفتگو با مهندس امیرانتظام ۳۳۰

بخش ششم ــ یادداشت‌های بازرگان ۳۴۵
۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ۳۴۷/

ضمائم
(۵۰۶ - ۳۵۱)

اسناد ۳۵۳

تصاویر ۴۸۹

فهرست اعلام ۴۹۳

« به حقیقت چو نکو درنگری انسان بود »

هر که در راه خدا همسفر ایمان بود
ایمن از وسوسه‌ی راهزنی شیطان بود

در ره سلطنت ار منکر دین پای فشرد
در بر مؤمنِ مخلص، قدمش لرزان بود

ور به نیرنگ و ریا مُدعیِ ایمان گشت
عاقبت یافت ظهور آنچه درو پنهان بود

نه هرآن مرد که زد تکیه بر اورنگ جلال
در خور مدح و سزاوار بهین عنوان بود

ای بسا سفله که چون شد ز قضا قاضی شهر
در خور سرزنش مردم شارستان* بود

ای بسا کس که زدی لاف مسلمانی لیک
کُفر از اعمالِ شنیعش همه در افغان بود

راه و رسم بشر است آنچه دلِ ایّام بماند
ورنه این پیکر خاکی بجهان مهمان بود

* * *

دانشی مردی در حَدِ نود سال از عمر
همه در فکر صلاح وطن و عمران بود

لاغر اندامی، لاغر تنه با عقل سلیم
دردها را به وطن چاره‌گر درمان بود

سالها معرفت آموخت بدانشگهِ دین
گاه شاگرد و گه استادِ ره‌آموزان بود

عالم عِلمِ زمان گشت و در انواع فنون
رنجها بُرد ولی مکتب او «قرآن» بود

بود دریا دل و مستغرقِ مهرِ وطنش
موج خیزِ دلِ دریائی او «ایران» بود

سالها در ره آزادی ایران جنگید
سازو برگش قلم و اسلحه‌اش ایمان بود

نهراسید ز کین‌توزیِ سلطان و امیر
بل هراسنده ز حقگوئی او سلطان بود

معترض بود بکار شَه و زین جُرم عظیم
سالها جایگهش زاویه‌ی زندان بود

بودمش همقدم از دیرزمان گاهِ نبرد
در پی «راه مصدق» که یل میدان بود

در ره نهضت ملّی شدن صنعت نفت
با قدافراختگان همدم و همسامان بود

بهر خلع‌ید غاصب ز سر نفت جنوب
دل پر از شور وطن، راهی آبادان بود

انقلابی هم اگر گشت نرفت از پی جاه
نقدها کردو هر آن لطمه که خورد از آن بود

---

*. شهرستان

لب نبست از پی حقگوئی و کام خطر — گفتنی گفت و چو شیری به قفس غرّان بود
نقد عمر از کف اگر داد ولی نام اندوخت — این نکونام زمان «مهدی بازرگان» بود
تربیت یافت ز اسلام و ببازی نگرفت — همچو طفل آنچه درین طرفه دبیرستان بود

پس همان به که به کوتاه سخن گویم «ادیب»
به حقیقت چونکو درنگری انسان بود

ادیب برومند

تهران ـ اسفند ماه ۱۳۷۳

«ای نقطهٔ وصل دانش و دین»

ای عمر حیات بخش و نورافشان — در خدمت علم و دین به‌سر کرده
ایمان و خِرد، بر آشتی خوانده — با جهل، نبرد شیر نر کرده
اسلام‌شناس نامی دوران — ناورد بتان خیره‌سر کرده
احیای تفکرات اسلامی — با منطق و دقت نظر کرده
در پهنهٔ دین گریز دانشگاه — همسازی دین و علم سرکرده
در بین خدا و فکر دانشجو — پیوند ظریف مستقر کرده
با سحر بیان و کار و پیکارش — بر نسل جوان مهین اثر کرده
در نشر پیام و پرتو قرآن — اعجاز سپیده‌ی سحر کرده

ای نقطهٔ وصل دانش و ایمان — در نقش و رسالتش هنر کرده
بس گوهر تابناک پرورده — وز فضل و کمال بهره‌ور کرده
بس قافله‌ها به حق گرایانده — بس غافل و بی خبر خبر کرده
انسان شریف و پاک آزاده — بر نفس فزون طلب ظفر کرده
ای فخر تبار دانش و تقوا — وی خلعت راستی به بر کرده
در مرز سیاست و وطن‌خواهی — یک عمر ستاده و خطر کرده
ای بر دل دشمنان آزادی — از خامه‌ی تیز نیشتر کرده
ای نهضت ملی و مصدق را — دل داده، تلاش پر ثمر کرده
ای در ره طرد غول استعمار — همراهی پیر نامور کرده

ای قلب سیاه دیو استبداد — آماج سنان جانشکر کرده
ای نهضت سرفراز آزادی — بنیاد نهاده، بارور کرده
ای پویش انقلاب ایران را — ره کوفته، سینه را سپر کرده
پی‌ریزی دولت موقت را — در جو خطیر و پر خطر کرده
تا بازرهانده کشتی از توفان — یاران و خود از تنش بدر کرده

ای سوی بهشت جاودان، هجرت — چون مهر ز مرز باختر کرده
استاد سحابی و عزیزان را — دل خسته و خار در جگر کرده
صد سلسله دل کشیده در ماتم — صد قافله جان پر از شرر کرده
اسلام و وطن ز سوک بازرگان — پوشیده سیاه و دیده، تر کرده

بدرود و درود ملت ایران
بر روح بلند آن سفر کرده

حسن احمدی‌گیوی

۱۳۷۳/۱۱/۲

اشاره

در پیشگفتار جلد نخست خاطرات زنده‌یاد مهندس بازرگان که در آذرماه ۱۳۷۵ انتشار یافت، توضیح داده شد که مطالب مورد بحث در پنج دوره پیش‌بینی و تنظیم شده است که سه دوره آن، از خانه پدری تا محاکمه و محکومیت رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران، در دادگاه نظامی، با روش مصاحبه و گفتگو صورت گرفت. پس از درگذشت ناگهانی مهندس بازرگان، ناگزیر شیوه کار تغییر کرد و ادامه و تکمیل این مهم مستلزم بررسی و تحقیق گسترده با استفاده از اسناد و مدارک مختلف، یادداشت‌های مهندس بازرگان و نیز مصاحبه با همکاران وی در نهضت آزادی و دولت موقت، از سالهای دههٔ آخر ۱۳۴۰ تا درگذشت آن مرحوم در پایان دی ۱۳۷۳ بود. در ضمن در پیشگفتار جلد نخست گفته شد که در جریان گفت و شنود مربوط به سه دوره مورد بحث اغلب «گریزی» به رویدادهای سالهای پس از آزادی از زندان به‌ویژه دوران بعد از پیروزی انقلاب می‌زدیم و پیرامون آن حوادث صحبت می‌کردیم.

بدین ترتیب جلد دوم کتاب، از خاطرات دوران ۵۷ ماهه زندانهای قزل‌قلعه، قصر و برازجان شروع می‌شود؛ و یادداشت‌های روزانه مهندس بازرگان در دوران اسارت، آزادی از زندان، عملیات نهضت آزادی در اروپا و آمریکا، ادامهٔ مبارزه از نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۵۰، نقش بازرگان در مبارزات ضداستبدادی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و سرانجام پیروزی انقلاب، از اهم مطالب این کتاب است.

جلد سوم، شامل نخست‌وزیری و تشکیل دولت موقت، مشکلات و مسائل دوران زمامداری نُه‌ماهه، درگیری و رویارویی با جناح‌های مذهبی در تکاپوی

دستیابی به قدرت، برخورد با گروههای چپ و راست، چریک‌های فدایی و مجاهدین، ماجرای اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری، استعفا از نخست‌وزیری، نمایندگی دوره اول مجلس در نقش اپوزیسیون و با عنوان دبیرکل نهضت آزادی ایران و سرانجام، سالهای مبارزه و مقاومت تا درگذشت وی در پایان دی ۱۳۷۳، از مطالب عمده خواهد بود، که با روش تحقیق و استفاده از اسناد دست اول و مصاحبه با همکاران نزدیک شادروان مهندس بازرگان تهیه و تنظیم شده است.

خاطره‌نگاری معمولاً با سه روش انجام می‌شود:

برمبنای یادداشت‌های منظم: در این روش اگر خاطره‌نگار رویدادهای مهم روزانه را با دقت، صداقت، تیزبینی و صراحت نوشته باشد، یادداشت‌های او می‌تواند به عنوان سند ارزشمند تاریخی تلقی گردد و مورد استفاده پژوهشگران و مورخان قرار گیرد. این نکته را نیز باید در نظر گرفت، که برای تأیید اسناد باید تصویر اصل همه اسناد یا بخش مهم آنها در کتاب چاپ شود و محل بایگانی آنها نیز مشخص گردد. در ارائه این روش می‌توان به یادداشت‌های دکتر محمد مصدق، دکتر قاسم غنی و ناصرخان قشقایی اشاره کرد.

خاطره‌نگاری بر مبنای مصاحبه: در این روش که به شیوه پرسش و پاسخ است، درصورتی که نویسنده و تدوین‌کننده خاطرات، با آگاهی کافی از تاریخ معاصر و بهره‌گیری از اسناد و مدارک و نیز پژوهش در زمینه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی صاحب خاطره وارد عمل شود و با پرسش‌های لازم به استخراج دانسته‌ها و داوری‌های او بپردازد، می‌تواند محصولی ارزنده و ماندنی ببار آورد. امتیاز دیگر این روش آن است که صاحب خاطرات در توضیح و توجیه اعمال خود، به‌ویژه در عرصهٔ سیاست، تنها به قاضی نمی‌رود، همچنین طرح و انتخاب موضوع‌های مورد بحث و سؤال‌برانگیز در اختیار او نیست. در میان خاطراتی که قبل از انتشار جلد نخست خاطرات مهندس بازرگان، با روش مصاحبه صورت گرفته و می‌توان به عنوان نمونه از آنها نام برد، خاطرات ایرج اسکندری و خاطرات مهدی خانبابا تهرانی است.

خاطره‌نگاری بر مبنای حافظه: این روش که مرسوم‌ترین نوع خاطره‌نویسی در ایران است، معمولاً به دو طریق انجام می‌شود؛ نگارش توسط شخص علاقمند به خاطره‌نویسی و یا تقریر خاطرات خود به دیگری به‌منظور تحریر و تدوین آن. بی‌تردید هر دو روش مزبور در مقایسه با دو سبکی که در بالا گفته شد

(یادداشت‌های منظم و مصاحبه) از دقت و اعتبار کمتری برخوردار است، به‌ویژه اگر صاحب خاطرات، قصد ارائه یک تصویر زیبا از زندگی فردی و اجتماعی خود داشته باشد و از این رهگذر موضع «خودمحوری» و یا «دفاع از خود» را اختیار نماید و حتی در مواردی، برای رفع و رجوع اشتباهات و خطاهای خود، دیگران را متهم و مخدوش کند. همچنین است اگر نویسنده و تدوین‌کنندهٔ چنین خاطراتی، صرفاً در نقش «مُحرر» یا «منشی» باشد و از خود نظریه‌ای ابراز ننماید. نمونه نوع اول: خاطرات نورالدین کیانوری، «کژراهه» نوشته احسان طبری، خاطرات(؟) ارتشبد حسین فردوست، خاطرات احمدعلی مسعود انصاری و آخرین آن: رویدادها و داوری، خاطرات دکتر مسعود حجازی است.

نمونه بارز نوع دوم (تقریر خاطرات به شخص دیگر) کتاب «پاسخ به تاریخ» از محمدرضا پهلوی است که به «مارک مورس»[1] دستیار شاه در تبعید تقریر شده‌است.

کتاب‌سازی: افزون بر سه روشی که گفته شد، در سالهای اخیر نوع تازه‌ای از «خاطره‌نویسی» زیر عنوان «زندگینامه و خاطرات» معمول شده است؛ بدین ترتیب که افرادی بدون کسب اجازه از رجال، دولتمردان و شخصیتهایی که اغلب در خارج از ایران بسر می‌برند و یا درگذشته‌اند (حتی بدون اطلاع بازماندگانشان)، پیرامون زندگی سیاسی و اجتماعی و حتی زندگی خانوادگی و خصوصی آنان قلم‌فرسایی می‌کنند. هدف اینگونه نویسندگان، صرفاً «کتاب‌سازی» و به‌منظور کسب «نام و نان» است. اینگونه نویسندگان با آزادی عمل می‌توانند کسانی را برکشند و کسانی را متهم و مخدوش و بی‌اعتبار کنند.

ویژگی عمده اینگونه «زندگینامه‌نویسی» در این است که تقریباً همه اشخاص مورد تهاجم، سران، وابستگان رژیم گذشته و یا محکومین و مغضوبین نظام حاکم هستند و چون برای آنها معمولاً امکان دفاع از خود و خانواده‌شان در محاکم حقوقی دشوار است، آنها نیز با استفاده از امکانات موجود در خارج از کشور، به پاسخگویی می‌پردازند و مدعیان را مورد حمله و اتهام قرار می‌دهند.

نمونه بارز اینگونه «کتاب سازی» در ایران «زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا» و زندگینامه سپهبد فضل‌الله زاهدی» است.[2]

---

1. Mark Morse

۲. در کتاب زندگینامه امیرعباس هویدا، که حدود ۱۳ سال عنوان نخست‌وزیری را عهده‌دار بوده، ضمن شرح زندگی خانوادگی و فعالیت‌های اداری و سیاسی وی گفته شده است که «... در دوران نخست‌وزیری با

ارزش هر خاطراتی، علاوه بر اهمیت شخصیت و وزن اجتماعی صاحب خاطره و دامنه درگیریهای او در رویدادهای گوناگون، به‌ویژه در صحنه سیاست، به عوامل متعدد دیگری نیز وابسته است، لذا محقق باید در زمینه سنجش میزان ارزش داده‌ها و باورهای صاحب اثر و نیز ارزیابی دیدگاه اجتماعی و سیاسی او از توانایی کافی برخوردار باشد.

نویسنده در مسیر تدوین این مجموعه پژوهشی در مجلدات دوم و سوم از سه منبع بهره برده است:

۱) بخش عمده‌ای از یادداشت‌های دست‌نوشته روزانه زنده‌یاد مهندس بازرگان در زندانهای قزل‌قلعه و قصر است، که از سوی آقای مهندس عبدالعلی بازرگان جمع‌آوری و تنظیم شده است. متأسفانه قسمت‌هایی از این یادداشت‌ها، در جریان تهاجم به دفتر نهضت آزادی ایران از میان رفته است. تلاش برای دستیابی به یادداشت‌های مربوط به هفت ماه زندان برازجان نیز به علت خیانت یکی از زندانیان سیاسی پس از آزادی، که قرار بود آنها را به خانواده بازرگان تحویل دهد، به نتیجه نرسید.

یادداشت‌های مرحوم بازرگان در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ به‌ویژه از شهریور تا پایان بهمن ۱۳۵۷ به‌لحاظ رویدادهایی که منجر به پیروزی انقلاب گردید، از اهمیت خاصّی برخوردار است؛ مسافرت مهندس بازرگان به پاریس، ملاقات و مذاکره با آیت‌الله خمینی پیرامون هماهنگ ساختن برنامه مبارزات علیه رژیم شاه، تشکیل شورای انقلاب در تهران، فعالیت‌های سیاسی برای وادار ساختن دکتر شاپور بختیار به کناره‌گیری، مذاکرات با سران ارتش و رئیس سازمان امنیت، برای پیوستن نیروهای مسلح به انقلاب و سرانجام نخست‌وزیری دولت موقت، از مطالب عمده جلد دوم است.

یک بخش مهم از این یادداشت‌ها را، که در زمره مهمترین اسناد تاریخ معاصر

برخی از وزیران کابینهٔ خود ارتباط جنسی داشته است!...»

نویسنده کتاب «زندگینامه سپهبد زاهدی» عامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را «چهره بسیار معروف» و «میهن‌خواه» که مدت ۴۰ سال در صحنه سیاسی ایران «خدمت» کرده، توصیف نموده است. وی در توجیه «خدمات و میهن‌دوستی» فضل‌الله زاهدی چنین نوشته است «... او عامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که مقامات امنیتی و سیاسی آمریکا، طراح آن بودند [...] به گفته یکی از نزدیکانش در حدود چند میلیون دلار در بانکهای خارج پس‌انداز داشت...» (زندگینامه سپهبد زاهدی، تألیف ابراهیم صفایی، انتشارات علمی، ۱۳۷۳، صفحات ۲۱۴-۲۱۶)

ایران به‌شمار می‌رود، شادروان مهندس بازرگان پیش از آخرین سفر به اروپا (اوایل دی ۱۳۷۳) به نگارنده سپردند. شماری از این اسناد برای نخستین‌بار در این مجلد چاپ می‌شود و چند سند دیگر در جلد سوم خواهد آمد. یادداشت‌های زنده‌یاد مهندس بازرگان، گذشته از اهمیت مطالب آن به‌لحاظ تیزبینی و نیز صداقت، صراحت، سادگی بیان و پرهیز از «خودمحوری» کم‌نظیر است.

۲) سه جلد یادداشت‌های آقای دکتر مهدی جعفری در سالهای ۱۳۴۳-۱۳۴۵، که آنها نیز در زمرهٔ اسناد تاریخی به‌شمار می‌روند و شامل رویدادهای مهم داخل زندان و اخبار خارج می‌باشد، مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است.

۳) به جبران از دست رفتن یادداشت‌های مهندس بازرگان مربوط به دوران زندان دژ برازجان که شرح آن گذشت، و به‌منظور آگاهی از چگونگی تبعید نهضتی‌ها از زندان قصر به برازجان و رویدادهای ناشی از آن در دوران هفت‌ماه و نیمه و سرانجام ماجرای بازگردانیدن زندانیان به تهران، با آقای مهندس عزت‌الله سحابی، که در جمع زندانیان تبعیدی بوده‌اند گفتگو کرده‌ایم. در این بخش، از خاطرات جالب و منتشر نشدهٔ آقای محمدعلی عمویی، یکی از سران نامی حزب توده ایران در ارتباط با «همبندان نهضت آزادی» در دژ برازجان نیز استفاده شده است.

۴) آقای دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، اسناد و یادداشت‌های ارزنده‌ای در زمینه فعالیت‌های نهضت در اروپا و آمریکا، طی دو دههٔ ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در دسترس نگارنده گذارده‌اند. همچنین در یک مصاحبه اختصاصی پیرامون عملیات نهضت آزادی در آمریکا، اروپا و خاورمیانه، ایجاد انجمن‌های دانشجویی در اروپا و آمریکا، تشکیل سازمان «سمّاع» و اعزام افراد برای کسب آموزش چریکی به مصر، ارتباط نهضت آزادی با سازمان مجاهدین خلق ایران، فعالیت‌ها و مبارزات نهضت در لبنان و کشورهای اروپا، ارتباط با نجف و رویدادهای مهم پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ گفتگو به عمل آمده است.

۵) آقای عباس امیرانتظام، معاون نخست‌وزیر دولت موقت، که در فعالیتهای مربوط به استعفای دکتر بختیار نقش مهمی به عهده داشته است در روشنگری برخی از زوایای پنهان رویدادهای پیش از پیروزی انقلاب، نویسنده را یاری کرده‌اند.

در این مجموعه از همکاری آقایان صدر حاج سید جوادی و دکتر رضا رئیس طوسی هماهنگ کننده عملیات و اعزام افراد از ایران به اروپا و مصر، و نیز آقایان مهندس محمد توسلی و دکتر غلامعباس توسلی، که از فعالان نهضت در اروپا و خاورمیانه بوده و در عملیات سازماندهی و مبارزاتی نقش عمده داشته‌اند، بهره‌مند شده‌ام. آقای مهندس ابوالفضل حکیمی، با سابقه همکاری طولانی با مهندس بازرگان و از یاران دوران زندان رهبران نهضت آزادی، اطلاعات ارزنده‌ای در اختیار نویسنده قرار دادند. آقایان مهندس عبدالعلی بازرگان و محمدنوید بازرگان نهایت همکاری را به عمل آوردند.

نویسنده از تمامی کسانی که با ارسال نامه و پیام او را مورد لطف و تشویق قرار داده‌اند، سپاسگزار است. اگر بخواهم نام همه آنها را بنویسم به فهرست بلندی نیاز دارم، اما وظیفه خود می‌دانم از دیگر کسانی که در تألیف این کتاب نقش اساسی داشته‌اند یاد کنم:

کوششهای آقای محمدرضا ناجیان، مدیرمؤسسه فرهنگی رسا و همکارانشان در چاپ و انتشار این مجموعه نیاز به توصیف ندارد و شایان سپاسگزاری است. آقای حمید هادیزاده‌مقدم، ویرایش فنی و تصحیح کتاب را عهده‌دار بوده است. کار حروفچینی، صفحه‌آرایی، استخراج و تنظیم فهرست اعلام توسط کامپیوتر در مؤسسهٔ آزمون به‌وسیله آقای فرشید جم، زیر نظر آقای فریدون هادیان انجام گرفت. دوست گرامی آقای حسین ناظم‌زاده در ویراستاری کتاب، نقش سازنده داشت.

و سرانجام، اگر آراستگی ظاهر کتاب و پیراستگی محتوای آن مورد توجه خوانندگان قرار گیرد، مرهون زحمات و همکاری همه کسانی است که از آنها نام برده شد، نقایص و کاستی‌های آن به عهده من است. باشد که این کوشش و همکاری دسته‌جمعی ما به عنوان پاسخ کوچکی در برابر خدمات بزرگ و فراموش‌نشدنی مهندس بازرگان قبول افتد و این مجموعه گوشه‌ای از تاریخ ایران زمین شود و روان او را شاد گرداند.

اردیبهشت ۱۳۷۶
غلامرضا نجاتی
تهران، صندوق پستی ۳۶۶۷-۱۵۸۷۵

فصل اول

یادداشت‌های دوران زندان

بخش یکم ــ در زندان قزل‌قلعه

مهندس بازرگان در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۴۱ (سه روز پیش از رفراندوم شاه) بازداشت گردید؛ مدتی در زندان موقت شهربانی بود، از آنجا به قزل‌قلعه برده شد، چند ماه بعد، به زندان قصر (بند شماره ۴) انتقال یافت. در تاریخ ۵ آبان ۱۳۴۴ همراه با یاران نهضتی و چند تن دیگر از زندانیان سیاسی، به قلعه برازجان تبعید شد. در ۱۴ خرداد ۱۳۴۵ بار دیگر به زندان قصر تهران برگردانده شد و سرانجام در ۷ آبان ۱۳۴۶ پس از چهار سال و نه ماه آزاد گردید.

مهندس بازرگان طی دوران ۵۷ ماه اسارت، یادداشت‌هایی در چند دفترچه نوشته است که برخی از آنها در چند یورش به خانه و دفترش غارت شده است. آنچه از یادداشت‌های مزبور در جریان حملات مصون مانده، در اختیار خانواده ایشان می‌باشد و کپی همهٔ آنها (به استثنای یادداشت‌های خانوادگی) در اختیار نویسنده است.

در این دست‌نوشته‌ها که در زمره اسناد تاریخ معاصر ایران به شمار می‌روند، مهندس بازرگان رویدادهای دوره پنجاه و هفت ماهه اسارتش را با چنان صداقت و ظرافتی بیان می‌کند که خواننده را شگفت‌زده می‌سازد.

منش و کردار او، در آن چهاردیواری بند شماره ۴ زندان قصر، حصار قزل‌قلعه و شترخوان برازجان، دیگر همبندانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. استاد دانشگاه، رئیس دانشکدهٔ فنی، عضو هیئت خلع ید از کمپانی انگلیسی و نخستین مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، در کنار دیگر زندانیان سیاسی و عادی زندگی می‌کند. در انتخابات هیئت رسیدگی به وضع زندگی زندانیان رأی می‌دهد و در انجام کارهای

داخل زندان با دیگر همبندان که به‌منزله فرزندانش هستند، شرکت می‌کند.

بازرگان در زندان هم درس آزادی و آزادگی را به زندانیان می‌آموزد، در مراسم سالگرد رویدادهای تاریخی، ملی یا مذهبی برای زندانیان سخنرانی می‌کند، به آنها روحیه می‌دهد و زندگی دشوار در زندان و مشکلات ناشی از این زندگی را به عنوان یک وظیفه ملی و دینی و انسانی برای آنها توجیه می‌کند.

مهندس بازرگان در این دوره پنجاه و هفت ماهه اسارت، در ادامه مبارزه و مقاومت، یک نماد و پیشتاز است، در اعتراض‌ها، شکایت‌ها و اعتصاب‌ها علیه مظالم دستگاه نسبت به دیگر زندانیان شرکت می‌کند، و در این راه پابه‌پای جوان‌ها پیش می‌رود، او در این دوره در مرز شصت‌سالگی است، با این‌حال با همبندان جوان بیست و چند ساله حشرونشر دارد و بر سر مسایل سیاسی، اجتماعی و مذهبی با آنها بحث و گفتگو می‌کند. پیش از انتقال بازرگان و یارانش به برازجان، حدود ۲۰ تن از افسران سازمان نظامی حزب توده که پس از محکومیت به زندان‌های ابد و پانزده سال، حاضرنشده‌بودند از شاه درخواست عفو کنند، در قلعه برازجان دوران اسارت خود را طی می‌کردند. بازرگان و یاران او با ایدئولوژی ملی ـ مذهبی با آن گروه لائیک ـ مارکسیست، روابط دوستانه دارند و در شرایط مساوی در زیر یک سقف زندگی می‌کنند.

داستان نخستین شب آشنایی تازه‌واردان با زندانیان ساکن قلعه برازجان، گفتگوی این دو گروه و سخنان مهندس بازرگان در آن جمع خطاب به افسران و واکنش آنها نسبت به بیانات بازرگان در بخش «خاطرات زندان برازجان» به تفصیل نقل شده است.

بازرگان به آنها می‌گوید: **«... ما و شما به خاطر مبارزاتمان در اینجا هستیم؛ مقصد و مرامهان بجای خود، اما در یک مورد اشتراک هدف داریم؛ مبارزه با استبداد برای کسب آزادی؛ در این مبارزه موفق بوده‌ایم زیرا هر دو در اینجا هستیم... این را هم بگویم که ما از شما راه و روش مبارزه را یاد گرفته‌ایم...»**

با جرأت می‌توان گفت مهندس بازرگان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های فرهنگی ـ سیاسی تاریخ معاصر ایران است، انتشار خاطرات و یادداشت‌های او، و نیز بحث و انتقاد پیرامون اهمیت و ارزش تاریخی این دست‌نوشته‌ها، صرفاً برای شناسایی هرچه‌بیشتر یک شخصیت سیاسی ـ فرهنگی نیست، بلکه تجزیه و تحلیل

اندیشه جدیدی است که منشاء حوادث مهمی در ایران پایان قرن‌بیستم شده است.

بخش‌هایی از این دست‌نوشته‌ها را که به مناسبت‌های مختلف نگاشته شده در زیر نقل می‌کنیم.

تاریخ ۴۲/۵/۸ تا ۴۲/۶/۱۷

به امید خدا و از این پس خاطرات و جریانات زندان را، روزبه‌روز یادداشت می‌کنم، یادگاری خواهد بود که روزی شاید به کار آید.

از تاریخ بازداشت ۱۸۹ روز ـ از تاریخ انتقال به قزل‌قلعه ۴۴ روز

چهارشنبه ۴۲/۵/۹

نزدیک ساعت ۱۲ دکتر سحابی و مرا گفتند لباس بپوشید، پایین باید برویم. در عشرت‌آباد سر درآوردیم و وارد دادگاهمان کردند، قبل از ما، آقایان شیبانی ـ علی‌بابایی ـ حکیمی ـ جعفری و عدالت‌منش هم آنجا بوده و اجازه گرفته بودند بمانند، تا ما را ببینند. اعضای دادگاه سه نفر آقایان: سرتیپ حسین زمانی ـ سرهنگ مهدی احترامی و سرهنگ مهدی رحیمی بودند.

به ما گفتند پرونده‌ای از دادرسی ارتش راجع به آقایان به ما احاله شده است که در آن شما متهم به اقدام بر ضد امنیت مملکت هستید، بنابراین می‌توانید در ظرف ده روز، از میان افسران شاغل و بازنشسته، هر که را بخواهید وکیل بگیرید. صورتی از وکلاء دادند و امضا گرفتند و بعد ورقه اخطار دادرسی ارتش دایر به اتهام اقدام بر ضد امنیت مملکت و خواستار شدن معرفی وکیل را تسلیم کردند.

معلوم شد، آقایان مهندس سحابی و طالقانی را هم به محاکمه دعوت کرده‌اند. آقای طالقانی به واسطه کسالت هنوز نیامده‌اند و آقای سحابی، آقای سرهنگ رستم‌آبادی را تعیین کرده است.*

عصر، حوالی ساعت ۶، آقای سرهنگ مقدم، مدیرکل سازمان امنیت[۱] به اتفاق آقای سرهنگ جناب به بازرسی آمدند و تک‌تک در اطاق‌ها توقف کردند. برخورد البته خیلی

---

*. سرهنگ رستم‌آبادی از قبول وکالت مهندس سحابی عذر خواست.

۱. سرهنگ ناصر مقدم، بعدها تا درجه سپهبدی ارتقاء یافت. پس از انقلاب دستگیر شد و در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ به اتهام مفسد فی‌الارض و محارب با خدا، در یک محاکمه کوتاه در دادگاه انقلاب محکوم به اعدام گردید و همان روز حکم درباره او به اجرا درآمد.

مؤدب و مطبوع بود و بعد از سلام و تعارف اول کلام ایشان این بود که من آمده‌ام بدبینی‌ها را از بین ببرم و نارضایتی را. صحبت از ملاقات به عمل آمد و آقای حیات داودی گفت: فقط من استثنا هستم...

در مورد انتقال رفقای نهضتی مورد محاکمه به اینجا، و مخصوصاً در باره مهندس سحابی، خود را علاقمند نشان داد و همچنین در مورد نصب پرده درِ اطاق و بالا آوردن تیغه فاصل، وعده رسیدگی داد و بعد از یک‌ربع ساعتی خداحافظی کرد و به بند یک رفت.

در اطاق‌های دیگر هم، خود را چاره‌جو و وعده دهنده نشان دادند...

پنج‌شنبه ۴۲/۵/۱۰

... از طرف نهضت آزادی ایران به تاریخ ۴۲/۵/۹ اعلامیه‌ای راجع به انتخابات صادر شده است که از خفقان مطبوعات و فشار بر روحانیون و مردم و زندانی بودن رجال صحبت شده. و گفته‌اند: مردم زندان می‌روند و شکنجه می‌شوند، ولی دست از مبارزه برنخواهند داشت...

شنبه ۴۲/۵/۱۲

... شایع بود امروز در بازار به مناسبت آزادی آیت‌الله خمینی و آیت‌الله محلاتی و قمی چراغانی مفصلی بوده است... اعلامیه سازمان امنیت با این عبارت «اطلاع رسمی که از ساواک به‌دست آمده، چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطمینان کامل واصل گردیده است که آقایان بر خلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد، علیهذا آقایان به منازل خصوصی منتقل شدند...»[۱] سند محکمی علیه خودشان است زیرا صریحاً می‌گویند که از آقایان قول گرفته‌اند در امور سیاسی مداخله نکنند، یعنی دخالت در امور سیاسی در ایران حتی برای مراجع تقلید ممنوع است و جرم شناخته شده بوده است.

جمعه ۴۲/۵/۱۸

ملاقات نسبتاً مفصل بود ولی آقای [باقر] کاظمی را که تا وسط محوطه هم آمده بودند، نگذاشتند به دیدار حیاطی‌ها بروند... آقای خمینی و محلاتی و قمی را از این خانه به آن خانه

---

۱. آیت‌الله خمینی، قمی و محلاتی اعلامیه ساواک را تکذیب کردند.

می‌برند و جاهای دور از معابر اصلی در خانه‌های سازمانی جا می‌دهند. ملاقاتشان بسیار مشکل است. ظاهراً یک اعلامیه از طرف آقای نجفی مرعشی دایر به تکذیب اطلاعیه سازمان امنیت و یک اعلامیه هم بدون امضاء خطاب به مسلمین جهان، دایر به اینکه آقای خمینی آزاد نمی‌باشند و تحت نظر و مراقبت‌اند، منتشر شده است.

جبهه‌ای‌ها هنوز نخواسته و نتوانسته‌اند راجع به انتخابات تصمیمی بگیرند و اعلام نمایند.[۱]

دوشنبه ۴۲/۵/۲۱

... خفقان و رعب کماکان برقرار است و آقایان آیت‌الله‌ها در خانه‌های خصوصی تحت کنترل شدید و مخالفت از ملاقات‌های غیرخانوادگی می‌باشند.

ـ انتظار این می‌رود که طی سؤالی از آقایان کتباً استفسار تکلیف در زمینه انتخابات کشور بشود و آنها هم با ذکر موارد و دلایل، خرابی انتخابات را بیان کنند.

ولی البته عمل صحیح به مُورد و ضروریِ بدیهی این بوده و هست که عده‌ای از موجهین، با امضای خود کتباً به دستگاه اطلاع دهند که از آقایان عظام درخواست کرده‌اند فلان روز در فلان مسجد آمده، و بنابر وظیفه دینی ذهن مردم را در امر انتخابات روشن کنند و این نامه را اعلامیه و منتشر نمایند. اگر دستگاه مانع شد، قطعی‌ترین سند بر بطلان انتخابات و عدم آزادی به‌دست خواهد آمد و اگر مانع نشد، می‌توانند آقایان حرفهایشان را بزنند...

سه‌شنبه ۴۲/۵/۲۲

ـ دکتر [شاپور] بختیار را به دادرسی و حیات داودی را به سازمان [امنیت] بردند...

ـ دکتر بختیار ظهر برگشت. چنین نقل قول شد که برای ملاقات با صنعتی‌زاده[۲] به دادرسی احضار شده بوده است. صنعتی‌زاده در مراجعت از آمریکا (که علی قول او، از اوضاع ایران و شخص شاه ناراحت و ناراضی‌اند و عقب راه‌حل می‌گردند) یک ملاقات با آقای صالح کرده و جواب رد و احاله به شورایی‌ها شنیده است. بنابراین خواسته است با بختیار ملاقات کنند و چاره‌ای بیندیشند که جبهه [ملی] در انتخابات بوجهی صاحب نماینده شود (این هم شنیده شد که اصلاً دکتر بختیار دو سه روز قبل به او تلفن کرده و ملاقات خواسته است).

---

۱. منظور انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی است.

۲. صنعتی‌زاده رابط دربار و دولت علم با رهبران جبهه ملی بود.

بعدازظهر دکتر بختیار به بیمارستان مهر رفته و با آقای صالح صحبت کرده است. در مورد کارهای ما، ایشان صحبت‌هایی در آنجا کرده و چنین فهمیده است که پرونده سحابی و من سبک است، ولی آقای طالقانی در آن چند روزه آزادی، که خدعه‌ای بوده و چهار نفر مراقب برای ایشان گماشته بودند، بی‌احتیاطی‌های شدید کرده، نامه‌ای به خط خود به [جمال] عبدالناصر و نامه‌ای به سران عشایر نوشته، حتی درخواست پول کرده است...

جمعه ۴۲/۵/۲۷

- از امروز صبح تدارکات و تزئینات حیاط جهت جشن ۲۸ مرداد شروع شد: کاغذ بیرقی‌های رنگ پریده و عکس‌ها و تابلوها و پرچم‌های از حال رفته را از انبارها درآورده‌اند و زندانیان به دیوار و هوا و همه‌جا می‌کوبند. چند نفرشان به امید وفای وعدهٔ آزادی خودکشی می‌کنند: داود، سیف، طاهر ، امیری...

قرار شد فردا صبح به خانواده خبر بدهیم چون عصر جشن ننگین است و تکلیف به شرکت در آن خواهند کرد، اصلاً به ملاقات نیایند...

بازرگان خاطرات روزانه این دوره را از تاریخ ۴۲/۵/۲۸ تا پایان مهرماه ۱۳۴۲ بطور منظم همه‌روزه ثبت کرده است: نخستین جلسه دادگاه بدوی هشت تن رهبران و فعالان نهضت آزادی بعدازظهر روز سه‌شنبه ۳۰ مهرماه در پادگان عشرت‌آباد تشکیل می‌شود. صبح آنروز آقایان مهندس جلالی و مهندس گوهریان که از دوستان و همکاران مهندس بازرگان هستند با او ملاقات می‌کنند. آنها از چندی قبل از طریق مهندس ریاضی که مورد توجه شاه بوده است، برای آزادی بازرگان اقداماتی می‌کنند و در نظر دارند ترتیب ملاقات بین شاه و بازرگان را فراهم سازند، ولی نمی‌توانند مهندس را قانع کنند. در دیدار صبح ۳۰ مهرماه، بار دیگر به دیدار او می‌روند. یادداشت روز ۳۰ مهر بازرگان در گفتگو با دوستانش بدین شرح است:

سه‌شنبه ۴۲/۷/۳۰

صبح امروز آقایان مهندس جلالی و مهندس ابراهیم گوهریان که دیروز راهشان نداده بودند و از سرهنگ مولوی اجازهٔ ملاقات فوق‌العاده داشتند، آمدند و دو سه ساعتی در اتاق بهداری با حضور آقای دکتر صدری و دکتر آیرملو مذاکرات و تأکیدات و خواهش‌ها کردند. تأکیدشان این بود که در دادگاه عصبانی نشوم و حرفی که وضع را بدتر کند، نزنم، تا شاید

امکان التیامی باشد.

تکلیف می‌کردند که اولاً: تعهد کنم در صورت آزادی فعالیت سیاسی نداشته باشم. ثانیاً: شرط مذاکره و غیره را آزاد شدن سایر رفقای زندانی قرار ندهم، «چون مشکل قضیه خودت هستی و آنها بعد درست می‌شوند». نسبت به اولی گفتم: اساس حرف و حیات ما همین است و چگونه به دست و زبان خودم از چنین حقی صرفنظر نمایم؟ ولی آنها می‌توانند عملاً مانع من بشوند و درِ خانه‌ام مأمور بگذارند.

نسبت به دومی هم گفتم: چنین انتظاری را نداشته باشند، ولی بدیهی است که وقتی می‌خواهند زندانی را آزاد کنند، اختیار با او نیست. ولی من شخصاً نمی‌توانم راضی شوم که بدون آنها آزاد شوم.

بازرگان وضع نخستین جلسه دادگاه را بدین شرح توصیف کرده است:

ـ دو بعدازظهر حرکت به دادگاه، وسیلهٔ اتومبیل کمانکار ارسالی از لشکر گارد:

جلوی در جنوبی عشرت‌آباد، جمعیت نسبتاً زیادی در پیاده‌رو، در ساعت ۳/۳۰ در حدود ۳۰۰ نفر دیده می‌شد، که بعضی‌ها متوجه ما شدند، ولی گویا بعداً خیلی بیشتر شده بود. دادگاه در همان محل دادگاه طیّب بود، که دمِ در ورودی است. در آنموقع نصف سالن از تماشاچی پر شده بود و بعداً بکلی پر شد. از آقایان علما (از جمله آقای حاجی صدرالدین جزایری و حائری شرکت انتشار) از جبههٔ ملی نیز آقایان کشاورز صدر و فروهر آمده بودند.

ما، و بلافاصله قبل از ما، رفقای زندانیان قصر را از درِ بالا وارد کردند. دادگاه وضع رعب‌آوری داشت و در قیافه تماشاچی‌ها اثر آن مشهود بود، زیرا بین دو ردیف صندلی جلو که مخصوص متهمین و وکلای آنها است و ردیف‌های پشت سر که برای تماشاچیان است، یک صفِ به هم چسبیده سرباز با تفنگ سرنیزه به‌دست، ایستاده بودند بطوری که یک در میان رو به تماشاچی‌ها و رو به هیئت دادگاه بودند و از همه طرف سرباز و سرنیزه به چشم می‌خورد!...

چهارشنبه ۴۲/۸/۱

جلسهٔ دادگاه دوم: ساعت ۲ بعدازظهر مدتی گذشته بود که ما را صدا کردند. این مرتبه، با اتوکار و به اتفاق سایر هم‌محاکمه‌ای‌ها، ما را بردند. در میدان عشرت‌آباد، جمعیتی در حدود ۳۰۰ نفر ایستاده بود که گفتند بعداً به ۷۰۰ نفر رسیده است و خودشان ورقهٔ نمرهٔ نوبت تا ردیف ۲۰۰ در آنموقع پخش کرده بودند. با دیدن ماشین عده‌ای توجه کردند و کف زدند.

پس از ورود ماشین به لشکر با منظره‌ای غیرمترقبه روبرو شدیم؛ سالنِ دادگاه خالی بود و وکلایمان دَم در پایین، که مخصوص تماشاچیان است جمع شده بودند. ما را یکسره به داخل لشکر، به همان آسایشگاه که دفتر دادگاه و سالن پرونده‌خوانی بود بردند.

معلوم شد دادگاه [قبلی] را خالی کرده با دستپاچگی یکی از سالن‌های کوچک را مهیا نموده‌اند، بطوری که فقط دو ردیف صندلی برای ۳۰ نفر تماشاچی جا داشت و امروز کارت ورودی نداده‌اند، با پرسیدن اسم و انتساب افراد خانواده را داخل کرده‌اند، حتی سرتیپ احترامی هم گیج‌گیجی می‌خورد و خبر از تصمیم و تغییر نداشت.

در مختصر مدتی که دادگاه تشکیل شود، با همدیگر و با وکلا شور کرده و تصمیم گرفتیم اعلام نماییم ما سکوت کرده و وکلا را عزل می‌کنیم...

شروع دهمین ماه زندان

شنبه ۴۲/۸/۴

صبح به دنبال دو روز گذشته، بیرق‌کوبی و عکس‌چسبانی و تزئینات جشن ۴ آبان[۱] را انجام می‌دادند. خبر دیگری نبود.

از ساعت ۲/۳۵ بعدازظهر سر و صدای بلندگو و مقدمات جشن، خواب و استراحت را از ما گرفت و تمام مدت تا ساعت ۸ ، ما سه نفر (سحابی، شیخ‌الاسلامی و من) در اطاق، خودمان را محبوس کردیم و ناظر تعجب‌زده و تأسف‌خورندهٔ تغییر ماهیت و تملّق خوانی‌های فریب‌خورده آقارضا فرهمندی و حاجی انصاری بودیم که به امید آزاد شدن، اولی شعار می‌داد و برنامه‌ها را اعلام می‌کرد و دومی خطابه مفصلی می‌خواند. شرکت‌کنندگان در جشن، زندانی‌ها و بعضی از خانواده‌های آنها و خانواده‌های درجه‌داران، به انضمام سربازان و افسران گروهان نگهبانی بودند. سرهنگ جناب هم که بعداً خوش‌آمد و تبریک گفت حضور داشت. آقایان تقوی و خاموشی از اینکه اکراهاً ناچار به شرکت در جشن شده بودند، خیلی محزون و سرشکسته بودند. در جشنِ کسی که آنها را به زندان انداخته است و شنیدن یک خروار تعریف و تملق‌های دروغین، که نه گوینده به آن عقیده دارد نه شنونده!

یکشنبه ۴۲/۸/۵

بعد از ظهر هر دو دسته را با هم، به وسیله اتوکار و از درِ غربی عشرت‌آباد به دادگاه بردند

---

۱. ۴ آبان سالروز تولد محمدرضاشاه بود.

تا با اجتماع دانشجویان و علاقمندان، که ظاهراً زیاد بوده و هر کدام شاخه گلی به‌دست گرفته بودند، مواجه نشویم...

در خارج اعلامیه‌ای به شرح ذیل ظاهراً از طرف نهضت آزادی ایران منتشر شده است که تماشاچی‌ها داشتند:

فَضل‌الله المجاهدین عَلَی‌القاعدینَ اجراً عظیماً

(خداوند با دادن پاداش بزرگ، جهادکنندگان را بر خانه‌نشینان برتری بخشیده است)

سه‌تا عکس از من و آقای طالقانی و دکتر سحابی با اسامی ما و سایرین؛

طرف دیگر، جناب آقای دکتر مصدق در ذیل عکسی که در آبان‌ماه ۱۳۴۲ به نهضت آزادی ایران اهدا فرمودند چنین نوشتند:

به کسانی که وقتی پای مصالح عموم به میان می‌آید، از مصالح خصوصی و نظریات شخصی صرفنظر می‌نمایند؛ به کسانی که در سیاست مملکت اهل سازش نیستند و تا آنجا که موفق شوند، مرد و مردانه می‌ایستند و یکدندگی به خرج می‌دهند، و باز به کسانی که در راه آزادی و استقلال ایران عزیز از همه‌چیز خود می‌گذرند، این عکس ناقابل اهدا می‌شود.[1]

احمدآباد ـ آبانماه ۱۳۴۲ دکتر محمد مصدق

سه‌شنبه ۷ آبانماه ۱۳۴۲

الآن چهار ماه و یازده روز است که در زندان قزل‌قلعه هستیم و چهارمین روز دهمین ماه بازداشت ما می‌باشد که ابتدا در زندان قصر (از ۴۱/۱۱/۳) بودیم و ضمناً یک ماه و ده روز از تاریخ ابلاغ محاکمه‌مان می‌گذرد.

هم‌اطاقی‌ها در بند ۱ عمومی زندان قزل‌قلعه عبارتند از: دکتر سحابی ـ آقا سید حسن تقوی و آقامحمد باقر خاموشی. ۲ بعدازظهر به دادگاه رفتیم (برای چهارمین جلسه) کلیه متهمین و وکلاء به استثنای آقای سرهنگ پگاهی آمده بودند. در حدود ۸۰ نفر تماشاچی راه داده و مکانی برای مخبرین جراید گذارده بودند، ولی بجای مخبر یک مأمور ضداطلاعات (همان شخصی که مراقب آقای مهندس سحابی بود) نشسته بود...

بخش دوّم ــ در زندان قصر (برای دومین‌بار)

پنج‌شنبه ۴۲/۸/۱۶

اوایل صبح طبق معمول گذشت و به خودمان تا دادگاه یکشنبه، سه روز خیال راحت و ملاقات خانوادگی جمع را وعده می‌دادیم، ولی کمی از ساعت ۹ گذشته بود که آقای [استوار] ساقی وارد اطاق شده، با ناراحتی و صدای ملایم گفت: شما باید منتقل شوید به زندان قصر. گفتیم پس ناهاری که روی بار است بخوریم، بعدازظهر برویم. مراجعت کرد و حتی نمره تلفن منزل‌هایمان را هم گرفت که بگوید بیایند اگر کتاب و کاغذ و زوایدی داریم بدهیم ببرند و ملاقاتی بکنیم. علاوه بر آن، خواستیم یک حمام خارج هم برویم.

حمام و ناهار و انتقال اسباب‌های زاید و بستن اسباب‌ها و ملاقات و خداحافظی‌ها تمام شده، سه بعدازظهر با آمبولانس و به اتفاق استوار قابلی به اداره زندان شهربانی (زندان موقت) رفتیم و از آنجا پس از مدتی انتظار و تشریفات، به وسیله ماشین شهربانی، به زندان قصر تحویل داده و وارد بند ۴ نزد رفقا شدیم.

پس از پنج ماه و دو روز کم، اقامت در قزل‌قلعه، به زندان قصر و به همان بندی که چهار ماه و ۲۳ روز قبل، به اتفاق رفقای جبهه [ملی] اقامت داشتیم، برگشتیم. عمارت و ساختمان مثل سابق است، ولی زندانی‌ها و مأمورین و وضع عمومی عوض شده است. از وجود اشخاص ناجور و دسته‌جات قاچاقچی و هروئینی و قاتل و همچنین از تنگی و فشارِ کم‌جایی فوق‌العاده در زحمت هستیم. مثل سابق از طرف رئیس زندان و افسران هم هیچگونه علاقه و مراجعه‌ای به عمل نمی‌آید.

۱۵ نفر از رفقای خودمان، غیر از ۹ نفر دادگاه و ۱۴ نفر از پانزده‌خردادی‌های منتقله از زندان موقت... ما پانزده نفر در دو اطاق کوچک ۳×۲ هستیم و چهارده نفر پانزده‌خردادی‌ها را

در یکی از سه اطاق بزرگ ۵×۳ جا داده‌اند و فوق‌العاده در فشار هستیم، ملاقات هم بـاز از پشت میله است.

این دو دسته با هم اُنس و همکاری و برنامه دارند: ۷ صبح صبحانه؛ ۸ ـ سرود ایران؛ ۸/۲۵ تا ۹/۳۵ قرائت و تفسیر قرآن؛ ساعت ۱۰ تنفس؛ ۱۰/۲۵ تا ۱۲/۱۰ سکوت برای مطالعه، بعد از نماز و ناهار، ۱۴ تا ۱۶ سکوت برای استراحت، پس از آن مطالعه یا سخنرانی. مغرب نماز جماعت، قبل از شام، جلسه اداری امور زندان. ۲۲/۳۰ سکوت برای خواب.

جمعه ۴۲/۸/۱۷

در زندان قصر، ملاقات روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه است، نه جمعه، دیروز هم بعضی از دوستان که خبردار شده بودند آمدند، ولی چون ملاقات از پشت میله به عمل می‌آید، آقـای طالقانی و دکتر سحابی و من، اعتراضاً خودداری کردیم و حاضر به ملاقات نشدیم.

مهندس بازرگان در این دوره از زندان، و بقیه اسارت چهارساله را با آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، دکتر یدالله سحابی و دیگر یاران در زندان‌های قصر و برازجان به سر بردند[1]. که در این دوره رئیس زندان قصر، سرگرد سیاسی‌پور و رئیس بند ۴ سـروان خـانمرادی است. در ایـن زنـدان، آقـایان از تـنگی جـا و تـفکیک نشـدن محکومین سیاسی از زندانیان عادی و نیز مسأله ملاقات در پشت میله، با حضور مأمورین زندان شکایت دارند. با این حال، از طریق ملاقات با دوستان و خانواده، با دنیای خارج مربوط‌اند؛ اخبار دادگاه آنها در مطبوعات و رادیوهای خارج از کشور انتشار می‌یابد. رادیو ملی، خبر اعتراض محافل سیاسی و حقوقی جهان را نسبت به غیرقانونی بودن محاکمه آقایان، بطور منظم پخش می‌کند.

آقایان متهمین که در اعتراض به تغییر محل دادگاه، وکـلای مـدافـع را عـزل کرده‌اند، به سکوت خود ادامه می‌دهند. از این پس کشمکش بین وکلای مدافع و متهمین با دادستان پیرامون غیرقانونی بودن دادرسی به علت عزل وکلا، سکوت متهمین و اعلام ردّ صلاحیت رئیس دادگاه در ادامه محاکمه، تا پایان دادرسی ادامه می‌یابد. از سوی دیگر آقایان همچنان نسبت به وضع نـامناسب زنـدان، تـفکیک

---

۱. در انتقال بـه زنـدان بـرازجـان (۵ آبـان ۱۳۴۵) آیت‌الله طـالقانی در زنـدان قـصر بـاقی مـاند و آقـای محمدمهدی جعفری را پس از دو ماه به زندان یزد فرستادند. در اواسط خرداد ۱۳۴۵ که زندانیان برازجان را به تهران برگرداندند آقای جعفری را نیز به تهران انتقال دادند.

نکردن محکومین عادی از زندانیان سیاسی اعتراض دارند. مهندس بازرگان ماجرای تغییر و تبدیل اطاق‌ها و زندانیان را بدین شرح نقل کرده است:

دوشنبه ۴۲/۸/۲۰

ـ ظهر آقای سروان خانمرادی به اطاق ما آمده گفت: می‌خواهم دو اطاق بزرگ غربی را اختصاص به شما ۳۶نفر بدهم خیلی بحث کردیم و گفتیم در هر اطاقی بیش‌از ۱۲نفر نمی‌شود خوابید و خیلی ناراحتی می‌آورد. او تا ۱۳ نفر در هر اطاق هم پایین آمد ولی ما راضی نشدیم.

عصر آقای سروان خانمرادی، دکتر [سحابی] و مرا خواست و گفت: یک بند را خالی کرده‌ایم که زندانی‌های عادی را از اینجا ببریم و فقط ۲۴ نفر در سه اطاق کوچک جا بدهیم. شما ۳۶ نفر، بعلاوه ۳ نفر نظافت‌چی هم اطاق‌های بزرگ را داشته باشید، ضمناً به‌هیچ‌وجه بر تعداد زندانی‌های عادی افزوده نخواهد شد و اگر از زندانی‌های جبهه ملی آوردند و نخواستید در اطاق‌ها جا بدهید می‌توانید از راهرو استفاده کنید.

ما البته روی حرف اول که در هر اطاق ۱۲ نفر بیشتر نباشد و بعد در بین ۳۶ نفر که شما به حساب ما می‌گذارید، چند نفر از ما نیستند و نمی‌خواهیم با آنها باشیم، اصرار کردیم. ایشان قول داد آن چند نفر را در ظرف هفته آینده بجای دیگر منتقل کند.

بازرگان در یادداشت‌های این دوره زندان، جریان دادگاه، اظهارات وکلای مدافع و برخوردهای بین آنها و رئیس دادگاه (سرتیپ زمانی) و دادستان (سرتیپ فخر مدرس)[1] را شرح می‌دهد. بیانات سرهنگ خلعت‌بری وکیل مدافع دکتر یدالله سحابی بدین شرح آمده است:

... آقای دکتر سحابی مرا عزل کرده‌اند و ایرادشان این بود که چون دادگاه برخلاف قانون اساسی حالت علنی ندارد و مطبوعات هم برخلاف اصل ۲۰ قانون اساسی آزاد نبودند (و بین این دو امر ارتباط از نظر قانونگذار هست، چون تمام ملت نمی‌توانند در دادگاه حاضر شوند) و چون استنباط می‌شود که محاکمات به این شکل معنی ندارد، مدافعات مشت روی سندان کوبیدن است. بنده تمکین کردم و گفتم حقوق شما را مجدداً از دادگاه تقاضا می‌کنم و اگر ترتیب اثر ندادند از حضور در دادگاه استنکاف می‌نمایم [...] هر فردی وقتی مواجه با عدم آزادی دفاع شد، حق دارد عکس‌العمل نشان دهد. وقتی به حقوق متهم توجه نشد، دادگاه حسب‌الامری است؛

---

۱. سپهبد فخر مدرس، پس از پیروزی انقلاب، در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ به اتهام مفسد فی‌الارض و قتل عام مردم بی‌دفاع، در دادگاه انقلاب محاکمه و به اعدام محکوم شد و همان روز حکم درباره او اجرا گردید.

دادگاه حسب‌الامری هم نمی‌تواند عدالت را رعایت نماید و باید عکس‌العمل نشان داد، تا جامعه که قاضی اصلی محاکمات سیاسی است، عملی را که لازم می‌داند انجام دهد...

در این موقع رئیس ناراحت شده، زنگ زد و اخطار کرد که در حدود صلاحیت صحبت کنید، ملت آزاد است... آقای خلعت‌بری مقاومت کرد و با خونسردی و حوصله، چندین بار تبادل ایراد با رئیس کرد...

چهارشنبه ۴۲/۸/۲۲

... در ملاقات‌ها شنیده شد که برادر مفیدی را چون مرتباً به دادگاه می‌آمده است، سازمان امنیت احضار و شکنجه کرده است.

- در روزنامه‌های عصر دیده شد، عماد تربتی در مجلس سنا، صحبتی راجع به دانشگاه کرده و گفته است: هم‌اکنون دو نفر از استادان به جرم فساد اخلاق در زندان‌اند.

پنج‌شنبه ۴۲/۸/۲۳

پنج‌شنبه‌ها در زندان قصر؛ روز ملاقات و حمام است، حمام رفتیم و رفقای دیگر نهضتی و پانزده‌خردادی، ملاقات‌هایی از پشت میله داشتند.

- راجع به حرف‌های دیروز عماد تربتی[۱] در مجلس سنا، بحث به عمل آمد و قرار شد نامه اعتراض‌آمیزی به عنوان رئیس مجلس سنا، به امضای دکتر سحابی و من بنویسیم و رونوشت برای دکتر صدیق و پروفسور عدل و دکتر شفق، که از استادان نماینده در سنا هستند، و همچنین برای شوراهای دانشکده فنی و علوم بنویسیم . نامه‌ای که تنظیم شد در پرونده دادگاه هست.[۲]

انتقاد از یکی از وکلای مدافع

بازرگان که بارها از وکلای مدافع خود و یارانش ابراز قدردانی و ستایش کرده است، از شیوهٔ کار یکی از وکلای مدافع ناراضی است و گفته‌های او را نمی‌پسندد، و از روش کار او انتقاد می‌کند و می‌گوید:

---

۱. عمادالدین تربتی در دوره‌های ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ نماینده مجلس شورای ملی از تربت حیدریه بود. او در دوره‌های ۴، ۵، ۶ و ۷ سناتور انتخابی مشهد بود.

۲. اظهارات سناتور عماد تربتی و نامه دکتر سحابی و مهندس بازرگان به رئیس مجلس سنا، پیوست کتاب است.

یکشنبه ۴۲/۸/۲۶

دوازدهیمن جلسه دادگاه ـ سراسر جلسه را وراجی‌های آقای حجازی گرفت[۱] و موجب خستگی و ملالت و غرغر ما، وکلا و تماشاچی‌ها و حتی دادگاه شد. یک حرف و مطلب تازه‌ای نگفت؛ بیاناتش شیرین‌کاری‌های دفعه اول را هم نداشت و با تذکر اینکه «همه ما پیرو نیات هستیم، یا خود من هم مأمور سازمان امنیت هستم و اگر خلاف و خیانتی ببینم گزارش خواهم داد» و تعریف و تمکین‌های بیجا، نسبت به دادستان و دادرسان حالت ناراحتی زیاد ایجاد نمود...

در طول بازداشت بازرگان و نیز در جریان دادگاه، دوستان و علاقمندانش برای آزادی او تلاش می‌کنند، با شاه ملاقات می‌نمایند، پیام می‌دهند و پیام می‌گیرند، به بازرگان توصیه می‌کنند «در دادگاه حرف‌های تند نزند، و پس از آزادی از زندان به دنبال کار و زندگی‌اش برود، مبارزه فایده ندارد...»

بازرگان همه این توصیه و دلسوزی‌ها را رد می‌کند و رسوایی دادگاه را به رخ شاه و رژیم او می‌کشد:

جمعه ۴۲/۹/۱

ـ خانم گوهریان آمده بود و اظهار داشت آقای ریاضی[۲] دو مرتبه به منزل ایشان آمده (یا مراجعه کرده) و گفته است: هفته اخیر هم با اعلیحضرت ملاقات و مذاکره درباره تو داشته است و شاه (به‌قول ایشان) خیلی ارادت و علاقه به فلانکس دارد ولی لازم است بازرگان خودش را از اطرافی‌ها جدا کند و اینقدر به آنها نچسبد، چون اعلیحضرت به او احترام دارد... گفتم مگر آقای طالقانی یا دکتر سحابی اشخاص کوچکی هستند؟ خانم گوهریان گفت: نه، مقصودشان آنها نیستند، بازاری‌ها هستند...

در هر حال از طرف ریاضی اصرار و خواهش داشت که ما در دادگاه عصبانی نشویم و حرف‌های تند نزنیم (که گفتم: تصمیم به سکوت گرفته‌ایم و هیچ حرفی تابحال نزده و نخواهیم زد.) بعد هم قول بدهم که اگر آزادم کردند، به دنبال کارهای خانوادگی و زندگی بروم و حالا که

---

۱. سروان سیدحسین حجازی با سابقه وکالت در دادگاههای نظامی وکیل آقای عدالت‌منش بود، ولی در دادگاه تجدید نظر شرکت نداشت.

۲. مهندس عبدالله ریاضی در دورهٔ بیست و یکم مجلس شورای ملی (مهر ۱۳۴۲ ـ مهر ۱۳۴۶) رئیس مجلس شورای ملی بود. او نیز پس از پیروزی انقلاب به اتهام مفسد فی‌الارض محاکمه و اعدام گردید.

فایده‌ای هم ندارد، مبارزه را کنار بگذارم یا لااقل هرچه می‌کنم خودم به تنهایی بکنم و کاری به بازاری‌ها نداشته باشم.

گفتم: تعهدِ سکوت و تعطیل که بر خلاف عقیده و وظیفه است ولی شاه می‌تواند مأمور بگذارد و مانع شود.

در خاتمه خانم گوهریان پرسیدند: پس آقای ریاضی که خیلی علاقمند به محبت و خدمت است چه بکند؟

گفتم: عوض این حرف‌ها، یک دفعه بیایند در دادگاه، ببینند ادعانامه چه افتضاحی است و چه جواب‌های حسابی وکلاء می‌دهند، و اگر می‌تواند با شاه حرف بزنند، بگوید برای مصلحت خودشان و جلوگیری از رسوایی و آبروریزی خودشان، پرونده را به عنوان نقص برگردانند...

یکشنبه ۴۲/۹/۳

ـ خانم گوهریان به‌دنبال مذاکرات روز جمعه (۴۲/۹/۱) به دادگاه آمده بودند و اظهار داشتند: جریان را با آقای ریاضی صحبت کردیم و ایشان مجدداً به ملاقات آمده و با علاقه و احترام، و حتی گریه در موقع خداحافظی اصرار می‌کرد راهی جلوی پایش بگذارید که بتواند بدون آنکه به شرافت شما و آقایان دکتر سحابی و دوستان، بر بخورد، وسیله آزادی شما را فراهم کند. مثلاً قول بدهید تا وقتی که او رئیس مجلس است، در خارج عملی نکنید. فایده هم که ندارد. در هر حال ایشان می‌خواهد روز چهارشنبه ۴۲/۹/۶ که ملاقات دارد، اجازه ملاقات به اتفاق آقای مهندس شریف‌امامی را بگیرد. خانم گوهریان با تذکر ناراحتی‌های خانواده و احتیاج بچه‌ها به سرپرست اصرار داشت حرف خوبی و قول مفیدی که به شرافت من هم بَرنخورد. برای اطلاع ریاضی بدهم. من گفتم: درهرحال، فعلاًکه آنها تعهد و الزامی ندارند، پس مانعی ندارد ملاقات و تبادل نظر بشود.

چهارشنبه ۴۲/۹/۶

اخباری که در دادگاه از وکلا و تماشاچیان شنیده شد:

ـ در دانشگاه دو سه نفر از دانشجویان را که تبلیغات یا اقداماتی برای تظاهرات ۱۶ آذر می‌کرده‌اند، گرفته و اخراج نموده‌اند. در فرانسه راجع به دادگاه ما، از طرف طرفداران، مصاحبه مطبوعاتی مفصل تشکیل شده است. در آلمان اعتصاب غذای سه‌روزه صحت داشته است. شماره ۱۴ ایران آزاد و نشریه جبهه ملی اروپا خیلی جالب بوده است. نشریه شماره ۱۵ هم

درآمده و خوب است. دولت درصدد تحبیب علما برآمده؛ به آقای نجفی مرعشی مراجعه کرده و از ایشان جواب رد شنیده است ولی آقای گلپایگانی مساعد بوده است.

آقای مهندس شریف‌امامی راجع به ما، با شاه مذاکراتی کرده و جواب رد شنیده است.

پنج‌شنبه ۴۲/۹/۷

ـ موضوع آزاد شدن آیت‌الله خمینی راست نیست ولی ظاهراً به ایشان مراجعه شده و زیر بار شرایط نرفته‌اند.

ـ اخبار جبهه دانشجویان که در آن انتقاد خیلی محرمانه و متین از جبهه [ملی] شده بود، مورد ایراد و تکذیب آقای صالح قرار گرفته است. کمیته دانشجویان دانشگاه اعتراضاً استعفا داده‌اند و بجای آنها معاونین اعلامیه تظاهرات ۱۶ آذر را داده‌اند. ریاضی و شریف‌امامی برای مذاکره با شاه درباره ما، برای فردا وقت گرفته‌اند.

روز ۱۶ دی ۱۳۴۲ دادگاه بدوی، به‌رغم اظهارات وکلای مدافع و متهمین به صلاحیت خود رأی داد و حکم محکومیت آقایان را صادر کرد.

بازرگان در یادداشت‌های روزانه خلاصه جریان دادگاه و نیز اظهارات وکلای مدافع و دفاعیات یاران را شرح داده است. وقایع داخلی زندان، برنامه و تشکیلات زندانیان سیاسی را که بطور دسته‌جمعی زندگی می‌کنند، با دقت و ظرافت خاصّی بیان کرده است. در یادداشت روز ۱۳۴۲/۱۱/۳۰، این مطلب را می‌خوانیم:

در محیط بسته و محدود زندان، بی‌خبر و بی‌اثر نسبت به خارج هستیم، واردات و صادرات وجودی و مشاهدات وجودی و مسموعات آنقدر کم است که می‌توان آنها را ثبت و یادداشت کرد. خصوصاً که دادگاه تجدیدنظر هم در پیش و هزاران پیش‌آمد و حوادث در انتظار است، بنابراین به امید خدا، روزبه‌روز خاطرات وقایع زندان و اطلاعات و نظریاتم را در این صفحات می‌نویسم. شاید روزی به کار آید.

۴۲/۱۱/۳۰

یک سال و ۲۷ روز است که در بازداشت می‌باشم. در زندان شماره ۴ قصر (که مجدداً از قزل‌قلعه به اینجا منتقل شده‌ایم) هم‌زندانیان دیگر ۱۸ نفر سیاسی ملی (۸ نفر نهضتی + یکنفر بقایی + ۲ جبهه‌ای غیرحزبی و بقیه ۱۵ خردادی) و در حدود ۲۰ نفر زندانیان عادی قتل و اختلاس و قاچاق و هروئین هستند.

ما ۱۹ نفر ملی، با پنج شش نفر دیگر در سه اطاق بزرگ شمالی هستیم و سایرین در سه اطاق کوچک و دالان. رئیس زندان آقای سروان غفاری است. برنامه و تشکیلاتی داریم و دسته‌جمعی زندگی می‌کنیم. هر روز به‌نوبت، دو نفر مسئول غذا و نظافت‌اند؛ یک مسئول کل انتظامات؛ آقای علی‌بابایی؛ یک شهردار مراقب حیاط؛ آقای مسعودی. هفته‌ای یکبار جلسه عمومی، سه‌بار تفسیر، یکبار بحث اجتماعی، یک یا دوبار اطلاعات عمومی. مخارج به وسیله صندوق عمومی با پرداخت آزاد مخفی تأمین می‌شود. عصرها ورزش دسته‌جمعی و ظهر و شب نماز جماعت داریم.

برای پرونده‌خوانی و ملاقات با وکلای مدافع و خانواده‌ها، طبق قرار قبلی، هفته‌ای دو روز ما را به محل دادگاه [تجدید نظر] به عشرت‌آباد بردند. برای تعیین مدت پرونده‌خوانی، وکلای مدافع عقیده نداشتند اقدام و تعیین مهلت شود، ولی برای مشورت‌های عمومی و تصمیم‌های مربوط به مدافعات و جریان دادگاه، قبول کردند سه نفر از میان خودشان به عنوان نماینده تعیین کنند.

مطالب و اطلاعاتی که از وکلا و ملاقات‌کنندگان شنیده شد:

ـ هیئت اجراییه جبهه ملی بعد از شش ماه رکود و اختلاف، آقایان: صالح و سنجابی و حسیبی و امیرعلایی انتخاب شده‌اند.

ـ در ماه رمضان و مخصوصاً روز جمعه آخر آن، اجتماعی و تظاهرات در مساجد و مخصوصاً مسجد جمعه خیلی خوب بوده، شش نفر از مأمورین ساواک و از جمله «سلیمانی» معاون سازمان امنیت بازار را کتک فراوان زده‌اند...

یکشنبه ۴۲/۱۲/۴

... شایعه نخست‌وزیری منصور و همچنین ابتهاج منتفی شده است و راجع به علت تأخیر مراجعت شاه [از خارج] و سکوت فعلی روزنامه‌ها و رادیوی ایران اطلاعات درست و صحیحی کسی ندارد، زیرا همه اختیارات و تصمیمات و اطلاعات در وجود خودش متمرکز شده است.

ـ اخبار واصله مختلف و مطمئن، مسأله تظاهرات مخالف در اطریش را تأیید می‌نماید. در روزنامه‌های اروپا خیلی روی آن تبلیغ شده است. شاه در یک قماری ۴۵ میلیون مارک باخته است.

ـ سرلشکر مقبلی[۱]، که تصادفاً یکی از وکلای مدافع، او را سوار ماشین خود کرده بود، گفته است: تظاهرات ضد شاه در اروپا تماماً نتیجه رأی دادگاه بوده است...

چهارشنبه ۴۲/۱۲/۷

ـ برای پرونده‌خوانی و ملاقات به عشرت‌آباد رفتیم.

ـ عده زیادی از دوستان و بازاری‌ها، دانشجویان و علماء و دو نفر از تبریز (بیش از صد نفر) به دیدار آمدند...

ـ گفته شد که در مشهد، سرلشکر «پاکروان» و سرلشکر «کیا» به دیدن آقای میلانی رفته‌اند و چند نفر از قول پاکروان نقل کرده‌اند که به آقای خمینی گفته است «فکری بکنید که اینطور مردم تشنه خون اعلیحضرت نباشند».

جمعه ۴۲/۱۲/۹

ـ امشب رادیو ایران خبر استقبال و تظاهرات دانشجویان ایرانی و ایتالیایی رُم را به نفع شاه و شعارهای اصلاح‌طلبی را پخش می‌کرد ولی «پیک ایران» از تظاهرات ۱۵۰۰ دانشجو و کارگر و روشنفکران «فلورانس» علیه شاه (با شعارهای: ایران بلی؛ شاه نه! جلاد؛ عیاشی بس است!) به نقل از روزنامه Unita و تظاهرات احزاب کمونیست و سوسیالیست و انجمن‌های دانش‌آموزان و دانشگاه رُم اطلاع می‌داد.

دادگاه تجدید نظر

یادداشت‌های مهندس بازرگان به روال گذشته ادامه می‌یابد. اخبار و وقایع داخل زندان و جریان دادگاه تجدید نظر به ریاست سرتیپ عباس قره‌باغی را، روزبه‌روز ثبت می‌کند. متن اعلامیه‌ها و بیانیه‌هایی که از سوی گروههای مختلف، در اعتراض به محاکمه رهبران و فعالان نهضت آزادی صادر شده است، همچنین خبرهای مطبوعات و رادیوهای خارجی را که از طریق ملاقات‌کنندگان به زندانیان داده می‌شود، نقل می‌کند. در این اعلامیه‌ها، عموماً لبه تیز حمله، متوجه شخص محمدرضا شاه و رژیم او است. گزیده‌ای از این یادداشت‌ها به شرح زیر است:

---

۱. سرلشکر مقبلی رئیس دادگاه بدوی مأمور محاکمه دکتر مصدق بود.

چهارشنبه ۴۲/۱۲/۱۴

اولین جلسه دادگاه تجدید نظر

نزدیک ساعت ۹ رسیدیم. سالن قبلاً از ۷۵ نفر تماشاچی پر شده بود (از علماء، آقایان مطهری و شبستری و چند نفر دیگر، دانشجویان، خانواده‌ها، دوستان محلاتی‌ها و بازاری‌ها) تشکیل دادگاه ساعت ۹/۳۵، رئیس و دادرسان قیافه‌های تازه، مؤدب‌تر و ملایم‌تر از دادگاه قبلی و سختگیری و ارفاق در حدود دادگاه قبلی...

بر طبق قرار و شور و قرائت و تصویب قبلی رفقا، شروع مدافعات از طرف من شد و در مدت یک ساعت، لایحه تنظیمی قبلی را که مقدمه و چهار عنوان (مرور زمان، نقص پرونده، علت شکستن سکوت، عدم صلاحیت) داشت، خطابه‌وار صحبت کردم. منظورم این بود که در اولین برخورد، ما قیافه مصمم و معترض خود را نشان دهیم و آنها را تحت تأثیر بگیریم؛ نهضت را معرفی کنیم و برنامه و خط مشی به دست وکلاء بدهیم...

یکشنبه ۴۲/۱۲/۱۸

چند روز است به وسیله بنا و عمله‌ای که از زندان‌های دیگر منتقل کرده‌اند و به خرج زندانی‌های عادی، مشغول تعمیر و تغییر حوض وسط حیاط هستند. اما آجر و مصالح این کار را، که زندان به عهده گرفته بوده است، شب‌ها از مصالح مقاطعه‌کار محوطه زندان دزدی و آورده می‌شود؛ یعنی شهربانی عده‌ای را به جرم قاچاق و دزدی به زندان انداخته است ولی خودش از مقاطعه‌کار خود، آجردزدی می‌کند!...

دوشنبه ۴۲/۱۲/۱۹

۸ صبح با حضور ۸۰ نفر تماشاچیان، اکثریت دانشجویان از جمله جبهه‌ای‌ها (مؤمنی، اصانلو، نعمت) تعداد قابل‌توجهی از علما و معممین (از جمله آقایان: جزایری و مؤمنی و سیدعبدالرضا حجازی که آزاد شده است)...

آقای سرهنگ امیررحیمی: قبلاً تمسخر اینکه باز جای خبرنگاران خالی است و تعجب اینکه روزنامه‌ها عکس و تفصیل قاتل «فلور» فاحشه را منتشر می‌کنند، ولی از این دادگاه که مورد علاقه چندین هزار دانشجوی دانشگاه است، چیزی نمی‌نویسند، در حالیکه ما حاضریم به نرخ آگهی پول آنرا بدهیم... گریزی به شکنجه‌های وارده به مهندس «عبودیت» و قول نظامی دادستان قبلی زده، توضیح دادند اگر مخبرین روزنامه‌ها نمی‌آیند برای آن است که از منقل برقی می‌ترسند!

دادستان با عصبانیت و التماس ایراد گرفت که چرا وکیل مدافع برای خود تبلیغات می‌کند و کار کوچکی را بزرگ کرده اذهان این دانش‌آموزان را که ساده هستند، مشوب می‌کند!...

ایراد و نکته‌گیری [سرهنگ امیررحیمی]؛ از شعارهایی که به دیوار چسبانده‌اند و خلاف ماده ۲۰۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش و موجب آبروریزی دادگاه در انظار و توهم اینکه دادگاه فرمایشی است. شعار «در قضاوت خدا، شاه و عدالت حکمفرما است» این شعار را که دادگاه را از صلاحیت می‌اندازد، باید از اینجا بردارند...

سه‌شنبه ۴۲/۱۲/۲۰

امروز به مناسبت وفات حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و تصادف با سال فجایع وارده به طلاب مدرسه فیضیه قم، در ساعت ۱۰ صبح مجلس فاتحه و تذکر داخلی در زندان داشتیم که عده‌ای از زندانیان عادی هم شرکت کردند. آقای طالقانی در زمینه ورود اسلام به ایران و پذیرش تشیع و قیام ابومسلم خراسانی، صحبت جامع و مؤثری کردند.

- رادیو پیک ایران می‌گفت؛ روزنامه Le Monde متن نامه و شکنجه‌های آقای مهندس عبودیت را درج کرده است و مدتی راجع به اعمال وحشیانهٔ سازمان امنیت صحبت کرد...

چهارشنبه ۴۲/۱۲/۲۱

شروع ساعت ۹، ولی درِ عشرت‌آباد را از ساعت ۸/۳۰ بستند و تماشاچیان زیادی برگشتند. دو ردیف صندلی خالی بود. شعار «در این دادگاه خدا، شاه و عدالت حکمفرما است» را برداشته بودند.

آقای سرهنگ امیررحیمی: قرائت بقیه نامه شکنجه‌های آقای عدالت‌منش؛ ۴۵ روز توقیف در مستراح و اظهار بعدی پدر و برادر، که دیده‌اند زیر بغل ایشان را می‌گرفته‌اند و ناله‌های شبانه‌اش را می‌شنیده‌اند و بازجویی مجدد و تهدیدهای «زمانی» و «سیاحتگر» و شکنجه و رفتن با دستبند به بازپرسی شعبه ۷.

«اگر مرا هم شکنجه می‌دادند، علیه آیت‌الله شهادت می‌دادم...»

«مقام سلطنت مورد احترام همه ما است و قانون مجازات ۱ تا ۳ سال حبس برای اهانت به سلطنت معین کرده است، اما همین قانون یک ماده دیگری هم دارد و آن ماده ۱۷ مطبوعات است که می‌گوید: اهانت به شخص اول روحانیت و مراجع مسلّم تقلید از ۱ تا ۳ سال حبس تأدیبی محکوم می‌شوند. یعنی هم‌تراز با مقام سلطنت. آنوقت شما مرجع مسلّم تقلید را زندانی کرده‌اید!...»

این بخش از یادداشت‌های مهندس بازرگان بیشتر به جریان دادگاه و بیانات وکلای مدافع و نیز درج اعلامیه پیام دانشجو در اسفند و چند نشریه و اعلامیه دیگر، که در آن از شاه و رژیم او ابراز تنفر و انزجار شده است اختصاص دارد:

چهارشنبه ۴۲/۱۲/۲۸

... دادگاه یک ساعت زودتر تنفس داده و قرار شد در یک هفته تعطیلات نوروز سه مرتبه برای ملاقات به دادگاه بیاییم، ۲ فروردین برای خانواده‌ها و ۴ فروردین برای دوستان و ۷ فروردین برای وکلای مدافع.

ـ بعد از جلسه رئیس دادگاه [سرتیب عباس قره‌باغی] آقای دکتر سحابی را خواست و راجع به مذاکرات ایشان و جوابی که دادستان مجبور شده بود بگوید گله کرد و وعده داد در ماهیت بگذارد حرف‌های لازم را بزنیم. ضمناً از لای کلمات ایشان پرید که شما اظهار ندامتی هم نکردید تا...

ـ در تبریز روحیه مقاومت مردم خوب است و مانع جشن‌های ۶ بهمن شده‌اند...

سال شوم و غم‌انگیز ۱۳۴۲ پایان می‌یابد. بار دیگر عید نوروز و برگزاری مراسم سنتی مردم ایران فرا می‌رسد. زندانیان بند ۴ قصر نیز دسته‌جمعی مراسمی برپا می‌کنند. بازرگان در توصیف جشن عید زندانیان چنین نوشته است:

جمعه ۴۲/۱۲/۳۰

روز آخر سال است و همه به فکر تدارک عیدند. در زندان هم از صبح، نظافت‌کاری و جنب‌وجوشی دیده می‌شد. حوضِ تعمیر شده (با مصالح کِش رفته از مقاطعه‌کاران) و رنگ‌مالی شدهٔ فواره‌دار را، آب انداختند. آب صاف آبی‌رنگ با موج ملایم گرد و غبار هوا و سیمان در کف آن رسوب سفیدرنگی خوابانده و وسیله شده بود که قاسم آقاکرمی از زندانیان عادی، ابتکاری به خرج داده، با سرِ چوبی بخط درشت در کف حوض بنویسد «عید شما مبارک».

تحویل واقعی سال، در ساعت ۵ بعدازظهر به عمل می‌آمد. از صبح صحبت شد مانند پارسال جشنی بگیریم و مراسمی برگزار کنیم. نظر دکتر سحابی بر این بود که در حیاط باشد. دیدیم زندانیان عادی هم به این فکر افتاده و در ایوان حیاط بساط فرش و سفره و گل و میوه پهن کرده‌اند. دو مجلس در حیاط صورت خوبی نمی‌توانست داشته باشد. پیشنهاد کردیم یک

مجلس کنیم، آنها هم که قصد داشتند در ساعت تحویل و موقع خواندن دعا در مجلس ما باشند، از این نظر حسن استقبال کردند. بساط ما، آنطرف ایوان در امتداد بساط آنها انداخته شد. ولی مخلوط نشستیم.

آقای دکتر سحابی افتتاح مراسم کرد؛ آیه نور و بعد پنج‌بار دعای «یا مقلّب القلوب» بعد از دیده‌بوسی متقابل همگانی، حتی با نظافت‌چی‌ها و پاسبان‌ها. افسر نگهبان هم در مجلس ما آمده بود. آقای طالقانی به هر نفر یک سکهٔ صاحب‌الزمان زرد عیدی می‌دادند. توزیع چای و تعارف میوه و شیرینی. خطبه آقای طالقانی راجع به عید نوروز از نظر اسلام و توجه به تحول کامل افکار و اخلاق که مسموع و شاید پذیرفته شد. مجدداً میوه و شیرینی و بالاخره چند قطعه رقص و آوازهای تفریحی ابتکاری، که خنده و شادی زیادی ایجاد کرد و مجلس با صفا و خوشی خاتمه یافت.

ـ از صندوق عمومی و به‌دست آقای مهندس سحابی (هیئت سه‌نفری) در حدود ۳۳۰ تومان عیدی پخش شد (پاسبان‌ها و نظافت‌چی‌ها هر کدام ۱۰۰ ریال).

بخش سوم ــ یادداشت‌های سال ۱۳۴۳

یادداشت‌های بازرگان در روزهای اول سال جدید به دید و بازدید زندانیان و ملاقات با خانواده‌ها در روز ۲ فروردین در عشرت‌آباد و دیدار با دوستان در روز ۴ فروردین در محل دادگاه، همچنین نقل اخبار و اطلاعات داخلی مطبوعات خارجی و نیز گزارش رادیوی «پیک ایران» در انتقاد و حمله به شاه اختصاص دارد. فرازهایی از دست‌نوشته ایشان در این مورد بدین شرح است:

شنبه ۴۳/۱/۱

کمابیش صفا و سرور عید و روز اول سال، به اقتضای هوای نیمه‌آفتابی و ملایم آشکار بود... از مطالب و تلفات مهم، گم شدن چاقوی من، یار وفادار ۳۷ ساله، یادگار سال ماقبل آخر تحصیل در فرانسه در دوران «ستاژ» همسفر و انیس گردش‌ها، زندان‌ها و مورد استفاده و علاقهٔ زندانی‌ها بود!

یکشنبه ۴۳/۱/۲

صبح برای ملاقات با خانواده‌ها به عشرت‌آباد رفتیم. عدهٔ زیادی در حدود ۳۰۰ نفر آمده بودند و مجلس گرم و خوشی داشتیم. می‌آمدند و بعد از مدتی می‌رفتند تا سایرین را اجازه ورود بدهند. سربازها و مأمورین تعجب کرده بودند...

دوشنبه ۴۳/۱/۳

... شب رادیو «پیک ایران» ترجمه و خلاصه مقالات روزنامه «لوموند» را تقریباً به شرح

زیر... پخش می‌کرد. عنوان مقاله «ایران: ده سال بعد از مصدق»

تمام کوشش‌های شاه برای کشتن افراد مترقی و به زندان انداختن آنها برای انعقاد قرارداد کنسرسیوم و پیوستن به پیمان سنتو بوده است. تنها عده معدودی از روحانیون کوتاه‌فکر که بسیار اندک هستند طرفدار شاه هستند و این طرفداری هم نتیجه عدم درک آنان از نیّات شاه است که حتی به ضرر خودشان است. حادثه ۱۵ خرداد نخست از تهران شروع شد... دستگاه کوشید این جنبش را یک جنبش ارتجاعی بنامد، ولی شعارها نیمه‌سیاسی و ضدسلطنتی بود...

سه‌شنبه ۴۳/۱/۴

برای ملاقات با دوستان به محل دادگاه رفتیم. جمعیت فوق‌العاده‌ای جمع شده و بتدریج آمدند؛ متجاوز از هزار نفر. با آنکه اعلان و تبلیغ علنی نشده بود و غالب دوستان و مردم بی‌اطلاع بودند. بیش از ۵۰ درصد از کاسب‌ها و متفرقه و غیرخصوصی بودند. از جبهه ملی آقایان دکتر آذر و دکتر صدیقی و مانیان و شاه‌حسینی و دکتر متین دفتری و تعداد قابل‌ملاحظه‌ای مردم آمده بودند. از حزب ایران هیچکس نبود. از علما: آقایان حاج سید ابوالفضل زنجانی و حاجی سید صدرالدین جزایری و مطهری و خسروشاهی و سبزواری و اخوان‌و آقای طالقانی و پسر آقای کمره‌ای و بعضی طلاب. از دوستان دانشگاهی آقایان: دکتر عابدی و مهندس انتظام و مهندس قاسمی و فیّاض و دکتر عبدالمجید قریب. دانشجویان نهضتی و معدودی غیرنهضتی و بیست‌سی نفر از کسبه و جوانان شمیران با معرفی آقای زمانی. درهرحال ابراز علاقه و عواطف فوق‌العاده بود. آنقدر شیرینی و گل آورده بودند که تمام را به سربازان و افراد عشرت‌آباد دادیم...

شب به بازدید عید یک اتاق دیگر از زندانیان عادی رفتیم...

این بخش از یادداشت‌های مهندس بازرگان با شرح مذاکرات هشتمین جلسه دادگاه تجدید نظر و نقل تلگراف ۴۸ نفر از مدرسین حوزه علمیه قم به منصور نخست‌وزیر در اعتراض به «تجاوزهای رژیم به حریم دین و قانون اساسی و اصول دمکراسی و ساحت مقدس روحانیت...» پایان می‌یابد.

در فاصله ۹ فروردین ۱۳۴۳ تا ۸ دی ۱۳۴۳ یادداشت‌های دست‌نویس مهندس در دسترس نیست. زیرا طی دو بار هجوم به منزل ایشان، بیشتر دست‌نوشته‌ها ضبط شده و بعدها نتوانسته‌اند آنها را پس بگیرند و در یک مورد واگذاری بخشی از این یادداشت‌ها منوط به پرداخت مبلغ هنگفتی پول بوده است!

خوشبختانه آقای دکتر محمدمهدی جعفری از فعالان نهضت آزادی ایران که همراه مهندس بازرگان و دیگر یاران در دادگاه نظامی و زندان حضور داشته‌اند، وقایع و رویدادهای سال‌های ۱۳۴۳ تا پایان ۱۳۴۵ را یادداشت کرده‌اند. آقای دکتر جعفری این دست‌نوشته‌های روزانه را که در زمره اسناد تاریخی به شمار می‌رود، بطور امانت در اختیار نویسنده گذاشتند. با تشکر از لطف و همکاری ایشان در موارد لازم از این یادداشت‌ها نیز استفاده می‌شود.

رویدادهای مهم ده ماهه

دادگاه تجدید نظر پس از ۷۶ جلسه، در روز ۱۵ تیر ۱۳۴۳ رأی خود را دایر به محکومیت هشت تن رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران صادر کرد.[۱] در تاریخ ۱۹ شهریور از اداره دادرسی ارتش به آقایان بازرگان، دکتر سحابی، مهندس سحابی، محمدمهدی جعفری، احمد علی‌بابایی، عباس شیبانی و ابوالفضل حکیمی اعلام کرد که چون درخواست فرجام‌خواهی ایشان از سوی شاه پذیرفته نشد، حکم صادره درباره آنها قطعیت پیدا کرده است.

محاکمه سه تن دیگر از فعالان نهضت آزادی ایران، آقایان رادنیا، مفیدی و بسته‌نگار درتاریخ ۲۴ آذر۱۳۴۳ شروع‌شد. رئیس و اعضای‌دادگاه بدین‌شرح بودند:

رئیس دادگاه: سرتیپ محمد تاج‌الدینی

اعضای دادگاه: سرهنگ حجت‌الله مشایخ، سرهنگ علی بهزادان، سرهنگ محمدحسن دانشی (عضو علی‌البدل)

دادستان: سرهنگ پرندیان

وکلای مدافع تسخیری: سرهنگ بازنشسته معتمد: وکیل آقای رادنیا

سرهنگ بازنشسته آزمین: وکیل آقای مفیدی

سرهنگ بازنشسته صالحی: وکیل آقای بسته‌نگار

روز ۳۰ آذر، دادگاه بدوی هر سه نفر آقایان رادنیا، مفیدی و بسته‌نگار را به جرم عضویت در نهضت آزادی ایران به سه سال زندان محکوم کرد. دادگاه تجدیدنظر در تاریخ ۱۶ اسفند آغاز به کار کرد و پس از ده جلسه رأی محکومیت

۱. مشروح جریان در جلد یکم خاطرات مهندس بازرگان آمده است.

آقایان را در تاریخ ۲۲ اسفند بدین شرح صادر نمود:

۱ ـ مصطفی مفیدی ۵ سال زندان ۲ ـ رادنیا ۳ سال، بسته‌نگار ۴ سال

رئیس و اعضای دادگاه تجدید نظر:

رئیس ـ سرتیپ مروستی

اعضای دادگاه: سرهنگ صفاکیش، سرهنگ قائم‌مقامی، سرهنگ مخدومی

دادستان دادگاه: سرهنگ خواجه‌نوری

وکلای تسخیری: سرهنگ شاهقلی، سرهنگ آزمین و سرهنگ صالحی

در خاطرات این دوره بازرگان در زندان قصر پس از محکومیت در دادگاه تجدید نظر بیشتر به رویدادهای زندان و جریان محاکمهٔ دیگر زندانیان سیاسی و شرح وقایع داخلی و خارجی اختصاص دارد. برگ اول این دست‌نوشته‌ها از تاریخ ۸ دی ۱۳۴۳ به شرح زیر آغاز می‌گردد.

از امروز که سه‌شنبه ۴۳/۱۰/۸ است و یک سال و یازده ماه و پنج روز از زندانم می‌گذرد، اقدام به تحریر یادداشت‌های روزانه می‌نمایم. هم سرگرمی است و هم یادگاری. باشد که به خواست خدا، مفید فایده‌ای واقع شود.

فعلاً سی و یک نفر زندانیان سیاسی در زندان شماره ۴ قصر هستیم که به اتفاق سی چهل نفر زندانیان عادی زندگی می‌کنیم. سی و یک نفر ما، نه نفر دانشجویان جبهه ملی هستند که فعلاً در محاکمه در دادگاه شماره ۳ دادرسی ارتش (به ریاست سرهنگ احمد بهرون) می‌باشند. هشت نفر نهضتی‌های محکوم شده ده سال تا چهار سال هستیم. سه نفر آقایان رادنیا و بسته‌نگار و مفیدی در دادگاه اول هر کدام سه سال گرفته‌اند. عده‌ای هم پانزده خردادی مثل آقایان: طاهری، وکیلی و عده‌ای جبهه ملی مثل آقایان: گودرزی، اسکویی، قالیچه‌چیان، دو نفر آقایان جمعیت سوسیالیست‌های ایران (صفا و عاقلی‌زاده)

محل اقامت ما در سه اطاق تقریباً ۵×۷ متری رو به جنوب است. رئیس زندان شماره ۴ آقای سروان اردلان...

در دادگاه شنیدند (از وکلاء) که قرار مجرمیت هر چهار نفر وکلای مدافع ما (آقایان سرهنگ امیررحیمی، سرتیپ مسعودی، سرهنگ غفاری، سرهنگ علمیه) به اتهام توهین به مقام سلطنت و اقدام علیه امنیت کشور صادر شده و همین روزها به دادگاه می‌روند.

جمعه ۴۳/۱۰/۱۱

طرف غروب آتش‌سوزی در شیروانی زندان ۴ ظاهر شد... وقتی حریق حتمی شد، ما اسباب‌کشی به داخل حیاط کردیم و مأمورین زندان و مأمورین آتش‌نشانی رسیدند، به داخل شیروانی رفتند و آب پاشیدند. مقداری از سقف‌ها خیس شد، چهار ساعتی در حیاط در محاصره سرما و تاریکی و بلاتکلیفی و نگرانی از ادامه این وضعیت تا صبح بودیم. رؤسای زندان و حتی رئیس شهربانی آمده بودند. آتش خاموش شد. اسباب‌های متفرق و غبارآلود را حوالی ساعت ۹ به اطاق‌ها برگرداندیم. از نو جارو کردیم و فرش پهن کردیم و کتاب و اسباب‌ها را چیدیم...

یادداشت‌های روزهای ۱۲ و ۱۳ به جریان دادگاه نه نفر دانشجویان جبهه ملی (آقایان: نراقی، ضیایی، معراجی، برلیان، مهدوی، قنادیان، مقدس‌زاده، یوسفی و حاجی‌سید جوادی) در محل دژبانی اختصاص دارد. وکلای دانشجویان سرتیپ شایانفر، سرهنگ رستگار، سرهنگ بهره‌ور و سرهنگ خلعت‌بری، دادستان سرهنگ معیری است.

دادگاه بدون تماشاچی تشکیل شد ولی رئیس وعده داد پدر و مادرها حق داشته باشند از فردا حضور یابند. هرکدام می‌خواهند بروند از اداره دادرسی ارتش کارت بگیرند.

آقای شایانفر روی هیئت منصفه صحبت کرده است. سرهنگ بهره‌ور هم خوب و سرهنگ خلعت‌بری و سرهنگ رستگار مختصر... نراقی راجع به عدم حضور تماشاچی صحبت کرده و گفته است: شما که می‌گویید ما خائن هستیم، بگذارید دانشجویان دیگر و پدر و مادرهایمان بیایند و خیانت‌های ما را ببینند...

آقای برلیان در نامه‌ای که تسلیم دادگاه کرد و در جلسه ۱۲ خوانده شد ضمن بیانات مشروحی علل سکوت خود را برشمرد. فرازهایی از نامه و سخنان آقای برلیان بدین شرح بوده است:

... آقایان محترم: دانشجویی که به‌عوض آنکه پشت میز کلاس و درس بنشیند چون زبان اعتراض به اعمال خلاف قانون گشوده، پشت میز محاکمه ایستاده است. جرم و جنایتی که این دانشجو مرتکب شده این است که دانشجو است و به دلیل دانشجو بودن می‌فهمد و آنچه اعمال خلاف قانون، خلاف اصول دمکراسی، خلاف اصول

انسانی است بیان می‌دارد و جرم بزرگ‌تری که مرتکب شده آن است که به آنها اعتراض می‌کند و این کار از نظر تشکیل‌دهندگان این پرونده گناهی است غیرقابل بخشش و مستوجب پاداشی است گران و سنگین...

ما بدان دلیل به عضویت جبهه ملی ایران درآمدیم که جبهه ملی ایران اعلام می‌کرد «حقوق ملت را که قانون اساسی برای او شناخته و اعلامیه حقوق بشر آنرا تأیید می‌کند، به ملت ایران برگردانید» انتخابات آزاد اولین شرط آزادی ملت ایران در راه آینده خویش است و اگر بطور آزاد و با رأی حقیقی ملت انجام نشود، دمکراسی از کشور ما رخت برمی‌بندد. آزاد اندیشیدن و آزاد بیان کردن اندیشه، از حقوق یک انسان است. این حق از ما سلب شده، ما می‌خواهیم از این حقوق برخوردار شویم...

آقایان محترم: نگاهی به جریانات سیاسی سال‌های اخیر میهن ما، به‌خوبی آشکار می‌کند که در هر فرصت برای کوبیدن و خاموش کردن این نظرات و اندیشه‌ها، که در میان ملت ایران بطور اعم و در میان جوانان بود دانشجویانش به گونه‌ای ویژه، ریشه‌های عمیق دارد، و از هیچ عملی فروگذار نشده است و هر زمان برای از میان برداشتن این اندیشه‌ها، شیوه‌های خاص انتخاب شده است؛ در ۱۶ آذرماه ۱۳۳۲ دانشجویان بدان دلیل به گلوله بسته شدند که دارای چنین اندیشه‌ها و نظراتی بودند؛ ۱۶ آذر در حقیقت شهادت سه تن از فرزندان این سرزمین است که در سرِ کلاس درس گلوله‌باران شدند و باز علت اینکه در چهار سال اخیر نیز دانشجویان بارها به زندان افتادند و بارها در سر کلاس درس و پشت میز آزمایشگاه، در کتابخانه و یا صحن دانشکده مضروب و مجروح شدند، چیزی جز داشتن این اندیشه‌ها نیست... اما ذکر این نکته ضروری است که هیچیک از این برنامه‌ها و شیوه‌ها، ملت ایران و جوانان و دانشجویانش را از کوشش برای نیل به آنچه گفتم، یعنی به‌دست آوردن حقوق قانونی خویش، بازنخواهد داشت...

نسل ما باید آینده ایران را بسازد. نسل ما باید نیازهای ملتش را پاسخگو باشد. برای یک زندگی پرشکوه، بر سرزمین خدایی ایران، سرشار از غرور، فداکاری و راستی، با هدف خوشبختی ملت ایران کوشش نماید. ما باید همیشه با شرف و غرور انسانی زندگی کنیم، ما باید انسان زندگی کنیم... باید اجراکنندگان آن مأموریت عظیم تاریخی باشیم که برای ملت ایران آزادی می‌آورد. برای پایان یافتن مصائب کنونی ملت ایران، یک نسل باید همه سختی‌ها را تحمل نماید و من معتقدم آن نسل، نسل ماست.

این مهم نیست که در راه ملت ایران و سرزمین ایران، آرزوها و هستی هزارها جوان، چون من فدا شود. مهم این است که ملت ما در سرزمین مادری خویش، آزاد، نیرومند و نیک‌بخت زندگی کند...[۱]

---

۱. این نامه به خط دانشجوی آزاده و شجاع، آقای برلیان در دفترچه یادداشت‌های روزانه مرحوم مهندس بازرگان و به تقاضای ایشان نوشته شده است.

یکشنبه ۴۳/۱۰/۱۳

جلسه پنجم دادگاه دانشجویان جبهه، بعدازظهر تشکیل شد و دادستان (آقای سرهنگ معیری) صحبت کرد. مقدمه زیادی با استفاده از ادعانامه سابق ما، حملات علیه جبهه ملی و نهضت ملی و تحصن من و اینکه اینها بودند که ۱۵ خرداد را راه انداختند. طعنه به دانشجویان که خودشان را نماینده ملت ایران می‌دانند، درصورتی‌که ملت ایران شاه‌پرست است و به شما نمایندگی نداده است و آلت دست شما نخواهد شد. تعطیل دانشگاه جرم نیست، اینها می‌خواستند بلوا و آشوب برپا کنند. به همان دلیل که ۱۶ آذر امسال با آبرومندی برگزار شد.

دادستان با اشاره به عدم شرکت دانشجویان در مراسم نیایش زندان گفت:
چاقوکشان شاه‌دوست که زندان خود را تمام می‌کنند، به‌لحاظ حیثیت و شاه‌پرستی، به این دانشجویان ترجیح دارند. دربارهٔ مدافعات وکلا گفت: «ماجرای عمروعاص است و قرآن؛ آقایان ایراد به ادعانامه گرفتند که اول و آخر آن با هم نمی‌خواند. درصورتی‌که من خودم ادعانامه ناطقم! جرم لازم نیست که شخص در آن شرکت داشته باشد؛ اثرات اعلامیه‌های جبهه ملی کافی است جرم حساب شود» نطق تهیه شده برای ۱۶ آذر را خواند و گفت: هر مسلمان در سلطنت مشروطه شاه‌پرست می‌باشد...

ـ اعتصاب درخشان رانندگان تاکسی در سراسر کشور، نمونه بارزی از خشم و نفرت توده مردم نسبت به رژیم دیکتاتوری و طلیعه پیروزی ملت رنجدیده ایران است.
ـ از آقای آیت‌الله قمی هم اعلامیه‌ای که در مشهد به تاریخ ۶ شعبان ۱۳۱۴ منتشر ساخته‌اند، آورده بودند.
ـ یک نسخه اعلامیه کمیته دانشجویان نهضت آزادی ایران را، راجع به ۱۶ آذر هم دیده بودند.

چهارشنبه ۴۳/۱۰/۱۶

... رادیو «پیک» امشب خبر تظاهرات و اعتصاب غذا و استخلاص دانشجویان ایرانی مقیم اطریش را می‌داد، می‌گفت: اتابکی وزیر مختار ایران که به دانشگاه «گراتس» رفته بوده، مورد ابراز تنفر و احساسات شدید دانشجویان قرار می‌گیرد. پلیس اطریش به فشار سفارت ایران، هشت دانشجوی ایرانی و یک اطریشی را توقیف می‌کند. آنها دست به اعتصاب غذا و دانشجویان اطریشی و ایرانی و عرب، دست به اعتراض و تظاهرات علیه پلیس می‌زنند. پس

از چهار روز اعتصاب غذا، همگی آزاد می‌شوند...

پنج‌شنبه ۴۳/۱۰/۱۷

نه نفر از دانشجویان برای آخرین جلسه به دادگاه رفتند (نهمین جلسه) بعد از یک دفاع ده‌دقیقه‌ای حاج سید جوادی، برای به شور رفتن دادگاه، تنفس داده شد. دو ساعت شور. رأی: آقای یوسفی ۱۲ ماه محکومیت، بقیه ۱۳ ماه، یعنی درست همان اندازه که زندان کشیده‌اند... خوشحالی فراوان رفقا و ماچ و بوسه از دانشجویان در مراجعت!

ـ آقای برلیان بعد از دو سال متارکه، نمازخوان و روزه‌گیر شد...

ـ کانون مهندسین به دستور ساواک به رفقای انجمن اسلامی مهندسین ابلاغ کرده است در آنجا جلسه تشکیل ندهند.

ـ روزنامه اطلاعات در سرمقاله امروز خود، تحت عنوان «ایران و مصر» ضمن گزارش تاریخچه علاقمندی و خدمات و همکاری دولت و شاه ایران نسبت به مصر، در جریان [حمله نیروهای انگلیسی و فرانسه] به کانال سوئز، در آخر مقاله به عنوان آخرین مدرک از «هدیه ایران» صحبت کرده و چنین گفته است:

«به این ترتیب با مساعی و عواطف دوستانه ایران و کشورهای آزادیخواه دیگر جهان، بحران مصر برطرف شد و خطر گذشت و پس از آن ملت ایران برای نشان دادن احساسات دوستانهٔ خود، هدیه‌ای برای ملت مصر فرستاد.» روزنامه الاهرام دراین‌باره در شماره مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۵۷ خود می‌نویسد:

«هدیه ملت ایران که به مناسبت پیروزی پرت سعید بر تجاوز استعمارگران به مردم این شهر اهدا شده که عبارت است از یک تخته قالی ایرانی به مصر وارد شد» مجله روز الیوسف نیز در شماره مورخ ۲۲ دسامبر می‌نویسد «طبق دستور وزیر شئون اجتماعی قرار شده است قالی مزبور در یک مزایده علنی در معرض فروش گذارده شود و بهای آن به‌نفع اهالی پرت سعید تخصیص داده شود» خوشمزه است که این قالیچه را نهضت مقاومت ملی داده بود و در آن زمان دولت، آقای دکتر شیبانی را که در دانشگاه تظاهراتی به افتخار پیروزی پرت سعید راه انداخته بود، از دانشگاه اخراج کرد.

سه‌شنبه ۴۳/۱۰/۲۲

ـ طرف عصر، دو نفر دیگر را از قزل‌قلعه به اینجا آوردند: آقای مروارید و فهیم که معمّم و اهل منبراند... این آقایان را در اطاق ۱ جا دادیم و آقای آزادی به اطاق ۳ رفت.

چهارشنبه ۴۳/۱۰/۲۳

- سه نفر آقایان رادنیا، مفیدی و بسته‌نگار را برای ابلاغ دادگاه تجدید نظر و تعیین وکیل به دژبانی بردند...

- پدر آقای اصلانی از دشت مغان یک حلب پنیر مخصوص برای آقای طالقانی جمع‌آوری کرده بود، در تبریز یا در ضمن راه دچار سکته می‌شود. در همان حال با تعجیل وصیت می‌کند این پنیر را برای آقای طالقانی برسانند و بعد فوت می‌کند.

شنبه ۴۳/۱۰/۲۶

... دادگاه تجدید نظر حاجی علی نوری به ریاست «صلاحی عرب» حکم اعدام آن بیچاره بی‌گناه را تأیید کرده است! در میان ۱۵ خردادی‌ها که کارشان به محاکمه کشید، این شخص را بیش از هر کس شکنجه داده‌اند. نظرشان همین بوده است که او بگوید پول از خارجی‌ها برای بلوا گرفته است. بعلاوه چون صاحب مال و منال فراوان است و میلیون‌ها تومان اموالش را در دادگاه برای جبران خسارت‌های ادعایی به نفع دولت تصاحب کرده‌اند. شاید نظر مداخل و رشوه‌ای هم در کار بوده است...

یکشنبه ۴۳/۱۰/۲۷

صبح هنوز از خواب بعد از سحر برنخاسته بودیم که سروصدای مژدهٔ آزادی دانشجویان، آنها و ما را بیدار کرد. رئیس زندان خبر آورده بود که آقایان لباس بپوشند و اسباب‌هایشان را جمع کنند. خوشحالی و مراسم خداحافظی با بوسه و تبریک و توصیه رواج کامل داشت! معذالک سه ساعتی طول کشید تا دستور رسمی ورقه آزادی آنها به زندان رسید. روحیه خوبی داشتند و اظهار و اطمینان به ادامه مبارزه می‌کردند و می‌دادند. ظهر، با بدرقه صلوات و شور و کف زدن‌ها از درِ زندان بیرون رفتند. چیزی نگذشته بود که شایع شد آنهارا در ماشینی‌نشانده یکراست به اطلاعات‌شهربانی برده‌اند!خیلی‌ناراحت و نگران‌آنها شدیم.

آزادشدگان عبارتند از آقایان: نراقی، برلیان، معراجی، ضیایی، یوسفی، قنادیان، حاج سید جوادی، مقدس‌زاده، مهدوی.

دوشنبه ۴۳/۱۰/۲۸

ماه رمضان امسال، وضع خیلی دایرتری از سال‌های قبل دارد. اولاً اکثریت روزه‌بگیرند؛

حتی عده زیادی از زندانیان عادی که در نمازهای جماعت و صحبت‌های بعد از نماز شرکت می‌کنند و هر شبی چند نفرشان به افطار دعوت می‌شوند؛ ثانیاً طبق برنامه‌ای که آقای حکیمی و رفقا ترتیب داده‌اند، هر روز افطار از منزل یکی از ماها، یا از منازل دوستان می‌آورند. غذای سحر را هم خودمان تهیه کرده، از غذای زندان مصرف نمی‌شود. افطارهایی که از بیرون می‌رسد، مخصوصاً وقتی دوستان خارج می‌دهند، آنقدر متنوع و فراوان است که نمی‌دانیم چه بکنیم؛ و تابحال یکی‌دوبار برای رفقای زندان شماره ۳ (دکتر عالی) فرستاده‌ایم، شیرینی و میوه هم آنقدر می‌رسد که هر شب به پاسبان‌ها و به زندانی‌های عادی و گاهی به خارج زندان خودمان می‌فرستیم و باز از مصرف کردن آنها عاجز می‌شویم.

ـ آقای یوسفی و بعد از او، آقای حاج سید جوادی به ملاقات آمدند. معلوم شد فقط این دو نفر آزاد شده‌اند. بقیه را با کمال ناجوانمردی در همان روز به سربازخانه (باغشاه) تحویل داده‌اند، در حالیکه کسانشان را قبلاً فریب داده و گفته بودند دوشنبه آزاد خواهند شد. در بین ۷ نفر دو نفرشان معافی نظام وظیفه دارند (نراقی و ضیایی) معذالک آنها را هم به سربازخانه فرستاده‌اند!...

ـ در ملاقات‌های امروز شنیده شد که از منبری‌های رمضان آقایان: محلاتی، صالحی، شجاعی، واعظی، کریمی و همین امروز آقای جواد حجتی را گرفته‌اند...

ـ رادیو «پیک ایران» می‌گفت: عشایر فارس به دو کامیون ارتشی حمله کرده و سه افسر و عده‌ای سرباز را کشته و کامیون‌ها و اسلحه‌ها را تصرف کرده‌اند.

پنج‌شنبه ۴۳/۱۱/۱

ـ منصور، نخست‌وزیر تیر خورده است. آقای حجتی کرمانی را آزاد کرده‌اند.

ـ شماره دوم انتقام منتشر شده است.

جمعه ۴۳/۱۱/۲

خبر مهمی نبود. دیشب در افطار بواسطه خوردن حلیم، همگی دچار مسمومیت و ناراحتی تا صبح شدیم.

آقای صفا در وصف حلیم شعری سروده است.[۱]

---

۱. اشعار مزبور در پیوست کتاب درج شده است.

سه‌شنبه ۴۳/۱۱/۶

آقای رادنیا و مفیدی و بسته‌نگار را پس از سر آمدن مهلت ده روز برای تعیین وکیل به دادگاه سرتیپ مروستی بردند. آنها آقایان سرهنگ نجاتی، سرهنگ پگاهی و سرهنگ بزرگمهر را معرفی کردند. رئیس دادگاه پس از گزارش وکسب دستور تلفنی (قاعدتاً از دادرسی ارتش) با ملایمت و خجالت می‌گوید نمی‌توانیم این آقایان را قبول کنیم، از روی لیست انتخاب فرمایید. آنها استنکاف می‌کنند. می‌گوید: اجازه فرمایید من خودم بهترین وکلای لیست را که مایل باشید، تسخیری برایتان تعیین کنم. می‌گویند وکلای ما همان‌ها هستند...

ـ امروز عصر پنج نفر آقایان زیر را از قزل‌قلعه به اینجا منتقل کردند: شجونی، مقدسیان، جواد حجتی، نورالدینی و خلیلیان. چهار نفر اول منبری هستند و در ایام اخیر احیاء بعد از تیر خوردن منصور، دعا برای آقای خمینی و آزادی زندانیان کرده، اظهارات گوشه‌دار راجع به جریان‌های روز کرده و مستمع فراوان داشته‌اند... همگی با روحیه بسیار خوب‌اند و از استقبال عجیب مردم و جوانان اداری و محصل از مساجد و منابر صحبت می‌کنند، همچنین از خوشحالی مردم نسبت به تیر خوردن منصور...

دوشنبه ۴۳/۱۱/۱۲

... یکعده جوان‌های بازار و محلات را نیز به جرم همدستی با محمد بخارایی گرفته‌اند. آقایان عسکری، سیدمهدی لاجوردی، مهدی عراقی، حسین تن‌ساز، رحیم خانیان، احمد شهاب...

دنباله خاطرات روزانه بازرگان در بهمن‌ماه بیشتر به محاکمه دستگیرشدگان در رابطه با قتل منصور، پخش اعلامیه دادگاه رادنیا، مفیدی و بسته‌نگار و نیز بازجویی از آقایان اهل منبر که زندانی شده‌اند، اختصاص دارد؛ تا روز ۲۲ بهمن تعداد ۶۱ نفر به مناسبت ماه رمضان و رویدادهای پس از قتل منصور دستگیر و در زندان موقت به سر می‌برند. از علما جمعاً ۳۶ نفر در زندان موقت هستند.

در یادداشت‌های اسفند ۱۳۴۳ ضمن شرح اخبار روزانه، به تلگراف آیت‌الله خویی به عنوان هویدا نخست‌وزیر در اعتراض به اقدامات خلاف اصول دولت، محدودیت آیت‌الله خمینی در ترکیه، تلگراف علمای بغداد و مدرسین کاظمین به رئیس‌جمهور ترکیه در مورد حفظ سلامت و آزادی آیت‌الله خمینی اشاره شده

است. نامه سرگشاده به امضای جمعی از علماء و فضلای حوزه علمیه قم به آقای هویدا نخست‌وزیر و رونوشت به دیوان عالی کشور، در اعتراض به وضع خفقان، محدودیت، سانسور، تفتیش عقاید و سلب آزادی‌های مردم و بازداشت‌های دسته‌جمعی، فرازهایی از این نامه سرگشاده بدین شرح است:

«... متأسفانه در سال‌های اخیر اقداماتی برخلاف قوانین اسلام و قانون اساسی در این کشور مذهبی انجام یافته که موجبات ناراحتی عموم طبقات را فراهم آورده و فاصله عمیقی بین ملت و هیئت حاکمه ایجاد کرده است [...] آیا در این مملکت (به اصطلاح دینی و مشروطه) مردم حق هیچگونه اظهارنظر در سرنوشت خود باید نداشته باشند؟ خفقان، سانسور، محدودیت، تفتیش عقاید از یکطرف، شکست اقتصادیات و تصاعد کمرشکن زندگی از طرف دیگر، ملت را از پای درآورده است [...] آخر در کدام گوشه جهان تا این حد فشار اختناق، حبس، زجر، شکنجه و ترور افکار بر مردم حکومت می‌کند؟! در کدام کشور مراجع و زعمای دینی، سخنگویان مذهبی، روشنفکران، اساتید دانشگاه، تجار، اصناف و بالاخره طبقات متفکر و فعال کشور حق اظهارنظر در شئون اجتماعی خود را ندارند؟ در جهان امروز کجا معمول است عده‌ای مطلق‌العنان حاکم مطلق بر جان و مال و ناموس مردم تسلط داشته باشند و کسی حق فریاد و تظلم نداشته باشد؟ در کدام گوشه دنیا سابقه دارد که یک مرجع دینی و زعیم فداکار ملی، با داشتن مصونیت و صلاحیت قانونی که از کشور خود دفاع می‌کند او را به اتهام ناجوانمردانه «قیام علیه مصالح کشور و تمامیت ارضی» تبعید و در مملکت دیگری زندانی و ممنوع‌الملاقات نمایند؟...»

این نامه را چهل و هشت تن از فضلا، مدرسین و طلاب قم، از جمله آقایان خامنه‌ای، هاشمی، منتظری، مشگینی، ربانی، خسروشاهی، یزدی‌ها و مسعودی امضا کرده‌اند.

ـ اعلام سکوت کتبی آقایان رادنیا، بسته‌نگار و مفیدی به دادگاه در اعتراض به نپذیرفتن وکلای مدافع انتخابی متهمین در دفاع از آنها.

در پایان یادداشت‌های اسفند ۱۳۴۳ مشخصات زندانیان بند شماره ۴ بدین شرح آمده است:

در زندان شماره ۴ قصر با ۲۹ زندانی سیاسی دیگر هستیم، این عدهٔ ۳۰ نفری عبارتند از آقایان:

۸ نفر محکوم‌شده قبلی نهضت آزادی: طالقانی، دکتر سحابی، شیبانی، مهندس سحابی ابوالفضل حکیمی، احمد علی‌بابایی، مهدی جعفری، خودم.

۱ نفر محکوم‌شده قبلی نهضت آزادی به اتهام توهین: منوچهر آزادی، دانشجو.
۳ نفر محکوم‌شده دادگاه بدوی نهضت آزادی: عباس رادنیا، مصطفی مفیدی، محمد بسته‌نگار.
۱ نفر محکوم‌شده جبهه ملی: فرخ قالیچه‌چیان.
۲ نفر محکوم‌شده در جریان محاکمه جبهه ملی: عبدالمجید گودرزی‌پور، اسکویی.
۱ نفر دستگیر شده جبهه ملی: یوسف اردلان.
۲ نفر محکوم‌شدگان سوسیالیست‌های ایران: منوچهر صفا، عاقلی‌زاده.
۲ نفر دستگیرشده ملت ایران: بهرام نمازی، احمدی (ظاهراً غیرعضو).
۱ نفر محکوم‌شده ۱۵ خردادی: محسن طاهری.
۱ نفر محکوم‌شده اتهام سرلشکر قرنی: خبازباشی.
۶ نفر دستگیرشدگان وعاظ: علی‌اصغر مروارید، شجونی، حجتی، فهیم، مقدسیان، نورالدینی.
۱ نفر دستگیرشده ماه رمضان: خلیلیان.
غیر از ما، در همین حدود زندانیان عادی (محکومین قتل و مواد مخدر و غیره) نیز در زندان ما هستند.

شنبه ۱۳۴۳/۱۲/۲۲

آخرین جلسه دادگاه تجدید نظر؛ آقایان رادنیا، مفیدی و بسته‌نگار (به ریاست سرتیپ مروستی و دادستانی سرهنگ خواجه‌نوری) که ده جلسه طول کشید رأی خود را صادر کرد:
آقای رادنیا، متهم ردیف ۱ دو سال به عوض ۳ سال دادگاه بدوی
آقای مفیدی، متهم ردیف ۲ پنج سال به‌عوض ۳ سال دادگاه بدوی
آقای بسته‌نگار، متهم ردیف ۳ چهار سال به‌عوض ۳ سال دادگاه بدوی
علت شکستن رأی دادگاه بدوی و این اختلاف‌گذاری، قیافه جدّی و بیان صریح و شجاعانه‌ای بوده است که بسته‌نگار و مخصوصاً مفیدی گرفته بودند و با آنکه آقای رادنیا هم ضعف و پشیمانی و تملّق به‌هیچ‌وجه نشان نداده و مستقل صحبت کرده بوده است، معهذا خواسته‌اند شهامت و جسارت را تنبیه شدید بنمایند.
شب به افتخار آقایان، مجلس جشن و تفریحی از طرف رفقا برگزار شد. مفیدی قبلاً هم پیش‌بینی می‌کرد شدت عمل به خرج بدهند و خود را آماده و خواستار چنین وضع کرده می‌گفت: باید نهضتی‌بودن و مکتب خودمان را با شدّت و افتخار اعلام کنیم و از امثال مصدق

و خمینی، ولو در دادگاه دربسته، تجلیل کنیم. البته آقایان در مرحله ماهیت اعلام سکوت نموده بودند.

چهارشنبه ۴۳/۱۲/۲۶

امروز به ابتکار نمازی، همت، عاقلی‌زاده و همکاری مفیدی و جعفری، یک روزنامه فکاهی دستی داخل به اسم «ندای بند» درآمد. انتقادهای نمکین و شوخی‌های تفریحی خوبی دارد. اقدام مفیدی برای سرگرمی و ورزیده شدن زندانیان است.

به مناسبت نزدیکی عید، خانه‌تکانی کردیم. اسباب‌ها را از اطاق‌ها به حیاط آورده، عده‌ای از رفقای زحمتکشِ خدمتگزار، اطاق‌ها را جارو و شستشو و در و پنجره‌ها را صابونی کردند...

جمعه ۴۳/۱۲/۲۸

امروز پاکنویس و شکل‌های کتاب «باد و باران در قرآن» را به شکر خدا تمام کردم.

شب، به مناسبت ۲۹ اسفند و روز تصویب قانون ملی شدن نفت، مجلس و صحبت داخلی تشکیل شد. آقای مهندس سحابی افتتاح جلسه؛ آقای صفا، بحث تحلیلی و تاریخی؛ آقای مفیدی، شعر آرش.

ـ مقدار زیادی شیرینی و میوه از خانواده‌ها و دوستان بطور عادی و به مناسبت شب عید رسید. چند جعبه به زندانیان دیگر و پاره‌ای افراد و خانواده‌های مستحق خارج توزیع کردیم. ضمناً سه جعبه میوه و شیرینی برای دانشجو «شجاع» که در زندان مجرد است، آماده کردیم ولی مقامات زندان اجازه ندادند برای مشارالیه برده شود. آقای شجاع دانشجوی حقوق که به قید کفیل قبلاً آزاد شده بود، اخیراً به بازپرسی احضار شده ولی ظاهراً در گفت و شنود با سروان آیرم، شعبه ۷ دادرسی ارتش، شهامت و صراحت به خرج داده، او هم لجاجت کرده، دستور توقیف بدون ملاقات و مجرّد او را صادر و روانه [زندان] قصرش کرده است، حالا او مدتی است در مجرّد در وضع بسیار ناراحتی می‌باشد.

شنبه ۴۳/۱۲/۲۹

عده‌ای از رفقای دانشجو، برای اعتراض به مخالفتِ ارسال شیرینی جهت آقای «شجاع» و اقدام تغییر وضع او، پیش رئیس زندان رفتند که وسیله ملاقات و مذاکره با رئیس دایره زندان باشد. مشارالیه با ابراز همدردی و همفکری تمام ایشان را پذیرفته، به دفتر تلفن

می‌کنند، آقای سیاسی‌پور می‌گوید: مادر او، ملاقاتش کرده است و شیرینی دادن از یک زندان به زندان دیگر، صورت خوشی ندارد!... دو ساعت بعد، سرگرد خانمرادی، معاون دایره زندان، یکی از دانشجویان را می‌خواهد، آقای نمازی می‌رود (این عمل در نتیجه اقدام و وساطت آقای سروان شهرام رئیس زندان خودمان شد) سرگرد توضیح می‌دهد که اختیار با ما نیست و به دستور بازپرس دادرسی ارتش، ایشان به مجرّد فرستاده و ممنوع‌الملاقات شده است. نمازی اعتراض می‌کند که اولاً آن بازپرس به آمریکا رفته و اینجا نیست، ثانیاً زندان مجرّد قصر، زندان تنبیهی است و نباید بیش از پانزده روز طول بکشد. مشاجره‌ای درمی‌گیرد و بعد آقای خانمرادی نرم می‌شود. به دادرسی ارتش تلفن می‌کند. رئیس شعبه ۷ سرهنگ بهزادی، نبوده است. آقای شهرام واسطه می‌شود و بالاخره موافقت می‌کنند شیرینی و لباس و کتاب برای شجاع بفرستند. اما کتاب را بعداً برمی‌گردانند.

بعدازظهر خبر رسید که شجاع را از مجرّد درآورده و به زندان ۳ که توده‌ای‌ها و هشت نفر از ملی‌ها هستند فرستاده‌اند...

۱

زندانیان نهضتی، مراسم تحویل سال را در ساعت ۲۲/۳۰ با تدارک هفت‌سین و شیرینی برگزار می‌کنند در ضمن تصمیم می‌گیرند از ملاقات با خانواده و دوستانشان به مناسبت فرارسیدن عید نوروز در پشت میله، امتناع نمایند و اعتراض خود را در این زمینه بطور کتبی به رئیس شهربانی کل کشور اعلام می‌کنند:

صبح نامه‌ای به امضای زندانیان سیاسی (منهای ما سه نفر[1]) که اصلاً از ملاقات امتناع داشته‌ایم) به شرح ذیل امضا و تسلیم دفتر زندان شد:

امسال برخلاف معمول سال‌های گذشته، در مورد ملاقات از پشت میله، با خانواده‌ها در ایام عید و بر خلاف ترتیبی که درباره کلیه زندانیان قصر رعایت شده است و برخلاف قرار و وعده‌ای که چهار روز قبل گذاشته بودند، در آخرین لحظات به ما زندانیان سیاسی اطلاع دادند که طبق دستور، خانواده‌ها یا پدر و مادرهای ما از چنین گشایش و امکان دو روز دیدار اضافی در ایام نوروز باستانی ممنوع‌اند. چنین تغییر تصمیم و دستور جز آنکه از ناحیه ریاست کل باشد، قابل تصور نیست.

اینک که چنین رفتارهای استثنایی غیرانسانی درباره ما مجری می‌دارند، ما هم از ملاقات صرفنظر می‌نماییم.

---

۱. منظور آقایان بازرگان، سحابی و طالقانی است.

بخش چهارم ــ سال ۱۳۴۴

یکشنبه ۱۳۴۴/۱/۱

روز اول سال است... محوطه شن‌فرش با صحن وسط آنکه رفقا درست کرده‌اند و چمن‌ها، تماماً سرسبز شده است، طراوت خاصّی در زیر آفتاب روشن نوروزی و در میان گل‌های میخک و لاله و نرگس و سیکلمه، که خویشان و دوستان فرستاده‌اند، پیدا کرده است.

همگی لباس‌های خارج زندان پوشیده، منظم و پاکیزه شده‌اند.

تمام روز به دیده‌بوسی و دید و بازدید عید برگزار شد. اطاق سوم را پتوفرش و سفیدپوش و مرتب کرده، شیرینی و میوه فراوانی، که چندین برابر احتیاج و امکان مصرفمان از خارج رسیده است، آماده کردیم.

قبل از ظهر رفقای خودمان و سایر زندانیان و پاسبانان و آقای ستوان‌یکم شهرام، دسته‌دسته به عیددیدنی آمدند. بعدازظهر هم، ما در سه دسته به اطاق‌های زندانیان عادی (همان حسن کوچکه، بلیغ، اباذری، آقارحمت) رفتیم. برای ملاقات ما کسانی که آمده بودند، از دَم در برگردانده و کارت را موکول به فردا کرده‌اند.

آقای طالقانی به نمایندگی از طرف خود و سایرین، به هر یک از پاسبانان و استواران (جمعاً ۲۰ نفر) ده تومان عیدی دادند و یک جعبه شیرینی هم برای هرکدام فرستادیم.

دوشنبه ۴۴/۱/۲

صبح هوای خوبی بود. به حرکت در حیاط و صحبت‌های در اطاق و یا مطالعه و گردش برگزار شد. آقایان سرگرد خانمرادی و سروان غفاری به دیدن آمدند.

بعد از ساعت ۱۱ طبق معمول هفتگی، ملاقاتی‌ها آمدند و کارت‌هایشان را آوردند. بنا به

تصمیم قبلی، قدری صبر کردیم تا تعداد آنها در اطاق ملاقات زیاد شود. آقای علی‌بابایی رفت و جریان را شرح داد که چگونه رفتار استثنایی اهانت‌آمیز با ما کردند و ما هم تصمیم گرفتیم از ملاقات خودداری کنیم!... بعد از آن کارت‌های ملاقات را هر کس در ظَهرش می‌نوشت: بواسطه تضییقات استثنایی و ظلمی که شده است، ما از ملاقات خودداری داریم. تعداد صد نفری آمده بودند و همه با ناراحتی و نفرین برگشتند.

ورود به سومین ماهِ سومین سال

به‌رغم خفقان، فشار و محدودیت روزافزون و جوّ استبدادی رژیم کودتا، مقاومت در زندان و خارج ادامه دارد. دانشگاه همچنان پیشقراول مقاومت و مبارزه است. مهندس بازرگان در یادداشت روز سوم فروردین ۱۳۴۴ به گوشه‌ای از این «مقاومت» اشاره کرده است:

سه‌شنبه ۱۳۴۴/۱/۳

رفقایی که قبل از عید به دادگاه یا ملاقات رفته بودند، شنیدند نشریه «پیام‌دانشجو» متعلق به سازمان دانشجویان جبهه ملی، در بهمن ماه و اسفند ماه، درآمده است. در شماره بهمن ماه، ترور منصور را تجزیه و تحلیل کرده و آنرا نتیجه خفقان آزادی و تقصیر هیئت حاکمه دانسته ولی گفته است ترورهای فردی خارج از مبارزه‌های عمومی فایده ندارد. اصول هدف و وظایف سازمان دانشجویان جبهه ملی را که اتحاد و تشکل کلیه دانشجویان طرفدار و مبارز در راه آزادی و استقلال کشور است و همچنین دفاع از منافع صنفی دانشجویان بیان کرده است.

و در یک مقالهٔ دیگر، جواب به رجزخوانی‌های دولت در عقد قرارداد نفت و وصول عواید جدید، ثابت کرده است که به «اوپک» و به ایران خیانت نموده و عملاً عواید ایران را کم کرده‌اند. صورت زندانی‌ها و محکومین ماه را هم داده است. نامه اخیر دکتر مصدق نخست‌وزیر، راجع به تکذیب تصویب مصونیت مستشاران آمریکایی را درج کرده است...

پنج‌شنبه ۴۴/۱/۵

روز ملاقات بود، ولی خودداری از ملاقاتِ ایام عید را ادامه دادیم. کارت ملاقات صادر می‌کردند و پشت آنها می‌نوشتیم: نظر به تضییقات استثنایی امسال صرفنظر کردیم...

یادداشت‌های روزانه مهندس بازرگان در بقیه روزهای فروردین و اردیبهشت

از محاکمه روحانیون و وعاظ در رابطه با قتل منصور و اعتراض به اعمال خلاف اصول و قانون دولت و رویدادهای داخل زندان حکایت دارد در یادداشت روز یکشنبه چنین گفته شده است:

- پنج نفری را برای پرونده‌خوانی به دادگاه بردند. در آنجا شنیده شد که سی نفر از علما و از جمله آقای میرزا احمد آشتیانی، نامه‌ای به شاه نوشته و پیشنهاد کرده‌اند در آستانه مسافرت و برای حفظ سلامت خود، متهمین ۱۳ نفری را ببخشد. روحیه متهمین قتل منصور بسیار خوب است. در دادگاه نوار وصیت بخارایی را گذارده‌اند. خیلی استادانه و دانشمندانه و شجاعانه صحبت کرده و گفته است: «چون از طرف دستگاه به روحانیت اهانت شده و کاپیتولاسیون را تصویب کرده‌اند، و از طرف دیگر مبارزه منفی به نتیجه نرسیده است، بنابراین ابتدا تصمیم به کشتن شاه و سرلشکر ایادی و غیره گرفتیم ولی بعداً توافق روی منصور شد...»

دوشنبه ۴۴/۲/۲۰

دادگاه سیزده نفر آقایان اهل منبر، امروز صبح تشکیل و اعلام رسمیت شده و بلافاصله رئیس دادگاه گفته است: آقایان به قید ۵۰۰۰ تومان التزام عدم خروج از حوزه قضایی تهران آزاد می‌شوند و جلسه دادگاه در تاریخ ۴۴/۳/۲ خواهد بود! بعد از جلسه بطور خصوصی ولی علنی گفته است: چون آیت‌الله حکیم توسط آقای پیراسته سفیرکبیر ایران در عراق از حضور اعلیحضرت تقاضای آزادی بعد از خروج از دادگاه را برای ما آورد، سیاست دستگاه آرام کردن علما و آوانس دادن به آقای حکیم برای پیش بردن سایر کارهایشان است...

در یادداشت‌های خرداد ماه، اخبار رادیوها و روزنامه‌های خارجی، دستگیری و محاکمه متهمین به قتل منصور و اعلامیه اتحادیه‌های دانشجویان ایرانی در خارج از کشور شرح داده شده است:

رادیو پیک ایران در برنامه عصر جمعه ۴۴/۳/۷ نوار آخرین منبر آیت‌الله خمینی را پخش کرده و مردم زیادی در ایران آماده استماع آن بودند. علاوه بر آن اعتراضیه شدید کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به عنوان دبیرخانه سازمان را خواند. این نامه بعد از تبعید آقای خمینی نوشته شده و در آن گفته شده بود که عمل دولت ایران برخلاف قانون اساسی خودشان بوده است و عمل دولت ترکیه، که بدون محکومیت قانونی، یک شخص تبعیدی را قبول کرده، برخلاف منشور سازمان ملل متحد است.

یکشنبه ۴۴/۳/۹

پیک ایران می‌گفت: دانشجویان ایرانی در شهرهای رُم، مونیخ، بروکسل، اشتوتگارت و غیره، تظاهرات پرشوری علیه عملیات و اختناق‌های دولت راه انداخته‌اند و این اتحادیه‌ها و اتحادیه دانشجویان ایران مقیم آمریکا، اعلامیه‌هایی صادر و نامه‌هایی به سازمان ملل متحد و کمیسیون بهداشت جهانی نوشته و خواسته‌اند که نمایندگانی از صلیب سرخ برای رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی به ایران بروند. از متهمین، محاکمه علنی به عمل آید و به وکلایشان تأمین داده شود که تعقیب نخواهند شد.

رادیو پیک ایران می‌گفت: تظاهرات نیویورک فوق‌العاده و مستمر بود؛ شاه را مستأصل کرده‌اند. برای اینکه بعد از فرودگاه [تظاهرکنندگان] به هتل رفته و در مقابل هتل تظاهرات نموده و منتظرش ایستاده‌اند تا به کاباره رفته و در آنجا مشایعتش کرده‌اند و باز به هتل برگشته‌اند. این تظاهرات در تلویزیون‌های آمریکا نمایش داده شده است. یک حرکت پیاده‌روی مفصل در لوس‌آنجلس شده است. در بروکسل نیز تظاهرات و اعتصاب غذا و پشتیبانی بعضی از دانشمندان، از ایرانیان به عمل آمده است.

سه‌شنبه ۴۴/۳/۱۱ تا چهارشنبه ۴۴/۳/۱۲

رادیو پیک ایران و رادیو دهلی راجع به حکم اعدام شش نفر همکاران بخارایی و تظاهرات آمریکا و اروپا صحبت کردند.

ملاقاتی‌های امروز: از دانشگاهها آقایان: دکتر عابدی، مهندس معتمدی، پروفسور تقی فاطمی، دکتر بهفروز، دکتر توسلی. از علما آقایان: مرندی، قریشی، جمارانی، مروارید، شجونی. از متفرقه آقایان: دکتر صادقی شیراز، حاجی شبستری‌زاده، رحیم عطایی، عرب‌زاده، و عده‌ای دیگر از شمیران و بازار...

آنچه شنیده شد: در مردم تأثر و تحرک خصوصی فوق‌العاده در اثر حکم اعدام شش نفر بخارایی‌ها پیدا شده، عده‌ای از طلاب قم در گروههای بیست سی نفری در منازل آقایان: نجفی، شریعتمداری و گلپایگانی متحصن شده‌اند. اعلامیه‌هایی نیز ظاهراً منتشر شده است ولی علمای تراز اول عقیده دارند که اگر اقدام و اعتراضی بنمایند، دولت لج می‌کند و وضع آنها بدتر می‌شود!...

دوشنبه ۴۴/۳/۱۷

... برای بخشش محکومین به اعدام ۶ نفری، بعضی از علماء تراز اول تهران با مراجعه

شفاهی به دربار تقاضا کرده‌اند، ولی با بی‌اعتنایی جوابِ خشک داده شده است که خلاف شرع و خلاف قانون است...

در منازل مراجع تقلید قم، که عده‌ای از طلاب به خاطر نجات محکومین به اعدام، بست نشسته بودند، ظاهراً رئیس شهربانی و رئیس سازمان امنیت قم آمده به آنها و به صاحب‌خانه‌ها تکلیف ترک تحصن کرده‌اند. آقایان شریعتمداری و گلپایگانی به طلاب توصیه نموده‌اند که برای حفظ آبرو، خوب است بروند، ولی آقای مرعشی مقاومت کرده و جواب سخت داده است...

ـ استفتائیه‌ای از آقایان مراجع تقلید مشهد راجع به محکومین منصور به عمل آمده بود؛ آقای قمی جواب قاطع داده ولی آقای میلانی متعذر شده‌اند که ملایم است.

ـ دادگاه وکلای ما هنوز در مرحله صلاحیت است. سرهنگ علمیه شش جلسه صحبت کرده است. دادستان «فخرایی» گفته بود، اگر سرهنگ رحیمی در دادگاه نهضت نمی‌گفت: شعار شاه، قانون و عدالت را پایین بیاورند، بخارایی هم نمی‌گفت عکس شاه را پایین بیاورند!...

سه‌شنبه ۴۴/۳/۱۸

... بخارایی و سایرین و حتی انواری، در دادگاه با کمال شهامت و صراحت گفته‌اند: ما، غیر از منصور، قصد قتل عدهٔ زیادی از وزراء و رؤسا و خود شاه را داشته‌ایم و بدانید که با کشتن ما، قضیه تمام نمی‌شود و خواهید دید! اعتراض کرده‌اند که چرا عکس این دیو را بالای سرِ دادگاه گذاشته‌اند. در بازپرسی از بخارایی، محرک عمل او را پرسیده‌اند، گفته است روح مذهبی. روح مذهبی از کجا در تو پیدا شده؟ از مطالعه کتاب‌های بازرگان.

پنج‌شنبه ۴۴/۳/۲۰

از ملاقاتی‌های امروز: آقایان آقاسیدحسن جزایری؛ مهندس معین‌فر؛ اشکان؛ دکتر ممکن؛ شجونی.

ـ ظاهراً آقای صالح عده‌ای از جبهه‌ای‌های بازار را خواسته و گفته است: ما همیشه می‌گفته‌ایم که با مساعد نبودن اوضاع و شرایط باید صبر و سکوت پیشه گرفت ولی بعضی جوانان افراطی، تندروی می‌کردند که شکست خوردند و معلوم شد حق با ما بوده است. حالا هوا خوب است و ما، جمعیت «قانونی علنی» هستیم و شرایط فعالیت حالا فراهم شده است.

در یادداشت‌های ۲۴ تا ۳۱ خرداد ۱۳۴۴ اخبار رادیو پیک ایران درباره

تظاهرات و نامه‌ها و اعتصاب غذای دانشجویان ایرانی و محلی در آلمان، کالیفرنیا، ایتالیا و فرانسه در اعتراض به روش دولت ایران در سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی و نیز دفاع از زندانیان سیاسی، همچنین نامه‌هایی به ژنرال دوگل رئیس جمهور فرانسه و جانسون رئیس جمهور آمریکا، مبنی بر دروغ بودن پاسخ دولت ایران درباره انکار شکنجه متهمین و زندانیان سیاسی، شرح داده شده است. تشکیل کمیته‌ای از دانشمندان آلمانی، برای دفاع از زندانیان سیاسی ایران، اعلام اعتراض دفتر بین‌المللی دفاع از حقوق بشر در فرانسه، از دیگر اخبار این بخش از یادداشت‌ها است.

چهارشنبه ۴۴/۳/۲۶

خبر تیرباران ۴ نفر از شش نفر محکومین به اعدام (سیزده نفر متهمین قتل منصور) نزدیک ظهر از رادیو پخش شد! بُهت و تأثر و تنفر فوق‌العاده، تأیید شقاوت دستگاه و خامی و فریب‌خواری و سستی مردم و روحانیون... سَرِ شب، مجلس ختم و تلاوت قرآن.

دو نفر تخفیف یافتگان به زندان ابد و ۷ نفر دیگر به زندان شماره ۱ منتقل شده‌اند...

در یادداشت‌های تیرماه، اخبار مربوط به تجلیل از چهار نفر تیرباران‌شدگان از سوی گروههای مختلف مذهبی دعوت مردم برای مجلس تذکر شهیدان و ممانعت پلیس، اعلامیه وعاظ و مبلغین اصفهان در ستایش از چهار تن مزبور؛ تظاهرات وسیع دانشجویان ایران در وین، اینسبورگ و گراتس، در دفاع از زندانیان سیاسی ایران، دستگیرشدگان «هیئت مؤتلفه، آزادی یازده نفر از زندانیان» و رویدادهای سه ماه گذشته و ملاقات‌ها، از اهم این اخبار است.

بازرگان در یادداشت دیگری، مشکل زندگی دسته‌جمعی در زندان را با توجه به روحیه، منش، شغل و سن افراد مطرح می‌کند و آثار فشارهای محیط زندان، واکنش افراد در برابر ناملایمات و پایین آمدن روحیه انضباط و مقاومت آنها را که منجر به بی‌حوصلگی، کج‌خُلقی و نیز احتمال بروز اختلافات و مناقشه‌ها می‌گردد، مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد.

مردی که مبارزه با یک رژیم فاسد، مستبد و سرکوبگر را به زندگی در تنعم و آسایش ترجیح داده و با پشت پا زدن به منصب و مقام به‌منظور ایفای وظیفه و

مسئولیتی که در دفاع از آزادی به عهده گرفته است، درگوشه زندان قصر و در میان افراد نامتجانس مسلکی و مرامی، حتی محکومین جرایم دزدی، شرارت و فروش مواد مخدر که بیشترشان در سنین جوانی هستند، زندگی می‌کند و خم به ابرو نمی‌آورد، درعین‌حال تجارب خود را در این دوران برای دیگران، بخصوص آنهایی که ظرفیت تحمل زندگی مشقت‌بار در زندان یک رژیم استبدادی و سرکوبگر را ندارند، شرح می‌دهد.

سال‌ها بعد، خواننده این یادداشت‌ها، ضمن بررسی اوضاع و شرایط و امکانات مبارزاتی گروههای اپوزیسیون را با دولت، و نیز چگونگی برخورد دستگاه با مخالفان در آن دوران را با شیوه برخورد رژیم با مخالفان در چند دههٔ بعد را مقایسه می‌کند و شگفت‌زده می‌شود!

شنبه ۴۴/۴/۱۹

مدتی است سطح انضباط و ذوق و علاقه، در جمع همبندان سیاسی پایین آمده، گلایه‌ها، قهرها و اعتراضات زیاد شده است، علاوه بر آنکه در اجتماع غیرمتجانس، که متضمن چهره‌های گوناگونی به‌لحاظ مسلک و مذهب و سن و شغل و سلیقه است، و اصولاً محیط زندان در هرکس ایجاد فشار و بی‌حوصلگی و عصبانیت می‌کند، احتمال و امکان مناقشات و اختلافات نیز زیاد است، ولی چون ما از ابتدا قائل به تشکیل اجتماع منظم واحد منضبطی شده و قیود و وظایف و اطاعت‌هایی را مقرر داشته بودیم، تحمل این وضع برای همه آسان نیست.

اول دفعه، از چهار پنج ماه پیش، آقای رادنیا بنای بهانه‌گیری و ناسازگاری و تلخی و توهین را گذاشت و هر لحظه تهدید به درخواست انتقال از زندان می‌کرد و تغییر اطاق می‌داد و به پر و پای هیئت مدیره‌ها[1] و مسئولین می‌پیچید. تا اینکه بالاخره به بهانه اینکه ما نهضتی‌ها از عهده اداره اینجا برنیامده‌ایم، و به ایشان توهین و حقوقشان پایمال شده است، خود را از

---

۱. بر طبق اساسنامه مصوبه زندانیان سیاسی بند ۴ زندان قصر که در تاریخ ۴۳/۸/۱۵ در مجمع عمومی به تصویب رسید، اجتماع زندانیان دارای ارکان زیر بود:

۱ ـ مجمع عمومی ۲ ـ هیئت مدیره (پنج نفری) ۳ ـ هیئت عامله.

در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۴ دوره مسئولیت هیئت مدیره داخلی پایان یافت و در انتخابات جدید آقایان: حکیمی، عاقلی‌زاده، مهندس سحابی و جعفری به عنوان اعضای هیئت مدیره برگزیده شدند. (از یادداشت‌های آقای دکتر مهدی جعفری) (سه نفر: آقایان طالقانی، دکتر سحابی و مهندس بازرگان، عضو ثابت هیئت بودند).

جمع خارج کرده، کتباً تقاضا نمود به او اجازه داده شود به‌لحاظ خرج و غذا با ما همراه باشد و اصرار عجیبی داشت که جواب هم کتبی داده شود و مثل اینکه قصد پرونده‌سازی داشت. ضمناً از حرکات و شوخی‌های رفقا، بین یکدیگر ناراضی و معترض بود، که سلب حیثیت از جمع می‌نماید. درصورتی‌که نمی‌شود زندان را از هر جهت بصورت قفس درآورد.

اخیراً سروصدای «آزادی» که جوان تندخوی و ازخودراضی و پرتوقع نجوشی است (البته پاک و متدین و جدی و فداکار و ارزنده) خیلی زیاد شده، او هم که خود از عناصر خودسرِ غیرمطیع است، ما را به عدم اداره متهم می‌کند، درصورتی که آلت اجرایی و وسیله عمل ما چیزی جز همان احترام و اطاعت افراد و حسن نیت آنها نمی‌تواند باشد. چند شب قبل که سرِ سفره عده‌ای از جوان‌ها بطور شوخی خرده نان به هم پرتاب می‌کردند، گستاخانه برخاسته به حمله لفظی و حتی دستی به عده‌ای پرداخت و بی‌احترامی‌ها کرد.[۱]

البته سماجت در بعضی شوخی‌های مزاحم، عده‌ای را از کوره درمی‌آورد و امشب «وکیلی» که مورد اصابت (یا شاید مجاورت) ته‌خیاری که پرتاب کرده بودند، قرار گرفت، یک مرتبه یک مشت ریگ به همه پاشید و باز جنجال به راه افتاد.

متأسفانه به دست خودمان عدم رشد و عدم لیاقت برای دمکراسی را ثابت می‌کنیم، زیرا روح دوستی و گذشت و سازش و اطاعت کم، و طعنه و خرده‌گیری و دلسرد کردن مسئولین زیاد است. خدا عاقبتمان را خیر کند!

بازرگان در بخش دیگری از یادداشت‌های روز ۲۱ تیر ۱۳۴۴ زیر عنوان «۲۵ درصد زندان گذشت» نوشته است:

اخیراً چون از طرف بعضی از دوستان نزدیک و دور، ایراد و اعتراض‌های بهانه‌جویانه‌ای نسبت به طرز اداره ما در مورد جمع زندانیان شده بود. از قبیل رادنیا که می‌گفت: با آنکه نهضتی‌ها در اینجا اکثریت دارند، شما اینجا را مطابق میل نهضت ـ در واقع میل ایشان ـ نمی‌گردانید. و منوچهر آزادی که می‌گفت: از شما رهبران، که فکر می‌کردم مملکت را می‌خواهید و می‌توانید اداره کنید، خیلی بهتر انتظار داشتم... و آقای وکیلی که از شوخیِ بعضی رفقا عصبانی شده، یک مشت ریگ بر سرِ سفره پرانده بود و می‌گفت: حق داشتم این کار را بکنم، چون شما بد اداره کرده‌اید. در حالیکه ما نه داعیه حکومت و اجرای نظریات

---

۱. آقای دکتر جعفری در یادداشت روز ۲۱ تیر ۱۳۴۴ در مورد آقای منوچهر آزادی چنین نوشته است:
«چند روز پیش آقای آزادی بر سرِ سفره بی‌نزاکتی کرد و هیئت‌مدیره تصمیم‌گرفت او را بایکوت کند.»

نهضت آزادی را داشته‌ایم و نه وظیفه‌ای برای خود، جز ریش‌سفیدی درباره اختلافات و حفظ آرامش و آسایش عمومی زندانیان بر طبق احتیاجات و نظریات اکثریت خودشان قائل بودیم، سه نفری (یعنی آقای طالقانی و دکتر سحابی و من) تصمیم گرفتیم از عضویت ثابت هیئت هفت نفری استعفا دهیم و همه را آزاد بگذاریم. اولاً تصمیم بگیرند آیا قائل به زندگی دسته‌جمعی و حاضر به تعهدات و تبعات آن هستند یا نه؟ و بعد برای اداره جمع، هر بار خودشان مسئولین را انتخاب کنند و ماها در نظر بعضی‌ها حالت تحمیلی یا تعهدات حزبی نداشته باشیم. بعد از نماز مغرب و عشاء همه رفقا به مجمع عمومی فوق‌العاده دعوت شدند و آقای طالقانی بعد از مقدماتی استعفای ما را ابلاغ کردند...

روز ۲۵ تیرماه، هشت تن محکومین قتل منصور در زندان‌های شماره ۱ و ۲ در اعتراض به نامناسب بودن محل زندان و فشار و ناراحتی ناشی از رفتار زندانبانان اعتصاب غذا می‌کنند. روز بعد چند تن از زندانیان شماره ۴ تصمیم می‌گیرند در نامه‌ای همدردی و اعتراض خود را در مورد وضع محکومین قتل منصور به رئیس زندان قصر تسلیم نمایند.[۱] این نامه با امضای ۱۲ نفر (عزت‌الله سحابی، عباس شیبانی، احمد علی‌بابایی، محمد بسته‌نگار، دکتر یدالله سحابی، مهدی بازرگان، ابوالفضل حکیمی، سیدمحسن طاهری، مصطفی میفیدی، ابوالقاسم وکیلی، محمدمهدی جعفری و گودرزی) به دفتر رئیس زندان تحویل می‌شود.

مهندس بازرگان داستان اعتصاب زندانیان شماره ۱ و اقدام زندانیان شماره ۴ را در ابراز همدردی نسبت به آنها بدین شرح یادداشت کرده است.

---

۱. روز ۱۵ خرداد ۱۳۴۴ دادگاه تجدید نظر نظامی مأمور محاکمه متهمین به قتل منصور، به ریاست سرلشکر صلاحی عرب و عضویت: سرهنگ گرامیان، سرهنگ منجم‌زاده، سرهنگ روستاییان و سرهنگ ناصر، و دادستانی سرهنگ غلامعلی پرندیان رأی خود را بدین شرح صادر کرد:

۱ ـ محمد بخارایی ۲ ـ رضا صفار هرندی ۳ ـ مرتضی نیک‌نژاد ۴ ـ محمدصادق امانی همدانی ۵ ـ محمدمهدی ابراهیمی عراقی ۶ ـ هاشم امانی همدانی محکوم به اعدام. ۷ ـ عباس مدرسی‌فر ۸ ـ حبیب‌الله عسکراولادی ۹ ـ ابوالفضل حیدری ۱۰ ـ محمدتقی کلافچی به حبس ابد با اعمال شاقه ۱۱ ـ محمدباقر محی‌الدین انواری به ۱۵ سال حبس با اعمال شاقه ۱۲ ـ احمدشاه بداغلو معروف به شهاب به ۱۰ سال حبس با اعمال شاقه ۱۳ ـ احمد بداغچی به ۵ سال حبس در دارالتأدیب. در ۲۵ خرداد چهارنفر آقایان بخارایی، صفار هرندی، نیک‌نژاد و محمدصادق امانی‌همدانی تیرباران شدند، دو نفر دیگر (محمدمهدی عراقی و هاشم امانی همدانی) مشمول عفو شدند و با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم گشتند و به زندان قصر انتقال یافتند.

پنج‌شنبه ۴۴/۴/۲۴

... هشت تن محکومین به قتل منصور، تصمیم به اعتصاب غذا از فردا؛ انتشار خبر در بازار و احتمال پخش نامه آنها. دیروز اعلامیه دومی از جبهه ملی سوم منتشر شده است. نامه سرگشاده به عنوان «اوتانت» [دبیرکل سازمان ملل متحد] در تشریح وضع خفقان آزادی و پایمال شدن حقوق اساسی در ایران و خرابی انقلاب دروغی،[1] و در پایان تقاضای اعزام یک هیئت رسمی برای مشاهده و رسیدگی محلی...

جمعه ۴۴/۴/۲۵

واقعه مهمی نبود جز آنکه بیش از پیش یقین حاصل می‌شد هفت نفر زندانیان شماره ۱ امروز اعتصاب غذا را شروع می‌کنند یا کرده‌اند. بین رفقا بحث فراوان راجع به عکس‌العمل و اقدام ما و رهبری احیای اعتصاب بود.

شنبه ۴۴/۴/۲۶ ۴

جلساتی و یک جلسه نهایی به عمل آمد؛ به همه گفته شد هر کس وضع خود را روشن کند که آیا فعلاً و اصلاً قصد ندارد در مسأله اعتصاب زندانیان سیاسی «یک» عکس‌العمل نشان دهد یا حاضر به اقدام و همدردی است؟ و در صورت اخیر، آیا تا حدود اعتصاب هم حاضر است پیش برود؟ یک نفر پیغام داده بود من تابع جمع هستم و ۱۴ نفر خود را اصولاً موافق اقدام و اعتراض تا سر حد اعتصاب نشان داده، یک هیئت سه نفری را برای اداره و تشخیص و تصمیم و دستور انتخاب نمودند: علی‌بابایی؛ دکتر شیبانی؛ حکیمی.

ـ شنبه مجلس شربت و شعر و قرآن و سخنرانی و چای، به مناسبت جشن میلاد حضرت رسول اکرم (۱۷ ربیع‌الاول) داشتیم.

یکشنبه ۴۴/۴/۲۷

یک نامه همدردی و اعتراضیه‌ای به شرح زیر، به امضای ۱۲ نفر حوالی ساعت ۱۱ تسلیم رئیس زندان ۴ شد:

ریاست محترم اداره کل زندان:

بطوری که اطلاع دارید جمعی از برادران مسلمان ما را، که به اتهام اقدام علیه امنیت مملکت محکوم به حبس‌های طویل‌المدت کرده‌اند. بین زندانیان عادیِ مرتکب قتل

---

۱. منظور انقلاب مورد ادعای محمدرضا شاه، به عنوان «انقلاب شاه و ملت» و «انقلاب سفید» می‌باشد.

و چاقوکشی و دزدی و غیره، بطور متفرق در جاهای نامناسب زندانی کرده‌اند. همچنانکه این مسأله، یعنی تفکیک زندانیان سیاسی از عادی و رفتار شایسته، خواست ما نیز بوده است، و مکرر در این مورد نامه نوشته‌ایم و تلویحاً مورد تأیید و وعده مقامات مسئول قرار گرفته، ولی به آن عمل نکرده‌اند. لازمه و شأن زندانی سیاسی ایجاب می‌کند که نسبت به او رفتار دیگری، غیر از زندانی عادی که به خاطر اغراض شخصی محکوم شده است به عمل آید.

اکنون که این عده برای احقاق حق خود مجبور به اعتصاب غذا شده‌اند، مصراً خواهان آن هستیم که اقدامی به عمل آید تا آنها را از زندان عادی مجزا کرده و در جای مناسبی که شأن آنها باشد، یکجا گرد آورید.

در خاتمه انتظار داریم هر چه زودتر به این تقاضای ساده و قانونی ترتیب اثر داده و از اعطای کوچکترین حقی که در تمام دنیا به زندانیان سیاسی می‌دهند، دریغ ننمایند و موجب بروز مشکلات و پیچیدگی‌های تأسف‌آور بعدی و اتلاف جان عده‌ای که به‌دست شما سپرده شده است، نگردید و ما را از این التهاب و نگرانی شدید بیرون آورید.

باعث تشکر است که هر چه زودتر از نتیجه اقدام مساعد خودتان ما را مطلع گردانید.

عزت‌الله سحابی، عباس شیبانی، احمد علی‌بابایی، محمد بسته‌نگار، دکتر سحابی، مهدی بازرگان، ابوالفضل حکیمی، سیدمحسن طاهری، مصطفی مفیدی، ابوالقاسم وکیلی، محمدمهدی جعفری، گودرزی.

ـ ظاهراً چند نفر از اعتصابیون را به بهداری آورده و برگردانده‌اند و یکنفرشان را بستری کرده‌اند.

ـ آخر وقت خبر رسید، یک ساعت قبل آقای سرهنگ مهدوی معاون اداره کل زندان‌ها آمده با اعتصابیون صحبت کرده و گفته چون آقای سرهنگ فریور رئیس اداره زندان نیست؛ شما ده روز به من مهلت بدهید، با آمدن ایشان قول می‌دهم درست کنم (قسم روی قرآن خورده است) و آنها اعتصاب را شکسته‌اند (خبر مشکوک)

دوشنبه ۴۴/۴/۲۸

نظر به فوت خانم ضیاءالسلطنه، عیال آقای دکتر مصدق، که خبر و تسلیت آن در روزنامه‌های دیشب درج شده بود، یک مجلس ختم ساده و عمومی، ساعت ۹/۳۵ صبح در حیاط گذارده شد. عده‌ای از عادی‌ها هم آمدند. تک‌تک به صدای بلند قرآن می‌خواندند و آخرِ سر، سوره الرحمن و برچیدن مجلس با دعاهای مناسب و مؤثر. آقای طالقانی برای آن

مرحومه و کلیه مبارزین و مجاهدین و ذکر خیری از خود دکتر مصدق.

ساعت ۱۰ طبق قرار قبلیِ هیئت مدیره اعتصاب، گروه پنج‌نفری اوّل، اعتصاب غذای خود را شروع کردند: آقایان شیبانی، جعفری، طاهری، مفیدی، بسته‌نگار و ساعت ۱۱/۳۰ نامه اعلام اعتصاب را که به عنوان رئیس شهربانی بود، تسلیم رئیس زندان ۴ آقای سروان شهرام کردند. ایشان اظهار داشت آنها از دیروز اعتصاب خود را شکسته و غذا خورده‌اند و اگر موافق باشید، نامه دیروز را که رئیس زندان قصر در ذیل آن نوشته است؛ اعتصاب را شکسته‌اند و منتفی شده، مسترد کنیم. رفقای هیئت مدیره قبول نکرده و گفتند آن نامه به جریان بیفتد و حالا هم برای برگشت از اعتصاب، لازم است یکی از ما با آنها یا یکی از آنها با ما، ملاقات کند و اطمینان مستقیم حاصل شود. چون مقامات زندان قصر، موافقت با ملاقات نکردند، نامه اعلامِ اعتصاب، تسلیم و اعتصاب تثبیت شد.

از ملاقاتی‌ها خواستیم با مراجعه به خانواده‌های اعتصابیون زندان شماره ۱، ما را مطلع نمایند. احتمال داده می‌شد همگی [اعتصاب را] شکسته باشند. از جمله آقای انواری که از صحبت‌های صبح ایشان در بهداری معلوم شد مخالف بود و شرکت نکرده است.

ساعت ۶/۳۰ آقای سرگرد خانمرادی معاون زندان قصر، آقای شیبانی را خواست و بعد از مذاکرات زیاد و امتناع شیبانی، حاضر شد ملاقات بدهد. آقای کلافچی را که یکی از اعتصابیون است، آوردند و با شیبانی مذاکره و مبادله اطلاعات به عمل آمد. ساعت ۷ رفقا در اطاق ما جمع شدند، هیئت مدیره به پنج نفر گروه اول ابلاغِ افطار کرد و اعتصاب پس از ۹ ساعت شکسته شد. بحمدالله با وجود مشکلات و مناقشات اول و نگرانی‌های زیاد، جریان تشکیلاتی پیدا کرد و آبرومندانه پایان یافت.

سه‌شنبه ۴۴/۴/۲۹

دادگاه وکلای مدافع ما هنوز در مرحله صلاحیت است و یک روز درمیان، پنج دقیقه تشکیل می‌شود. ظاهراً دادرسی ارتش نه مدرکی دارد و نه میلی که آقایان را محکوم و یک بی‌آبرویی علاوه نماید. اما سازمان امنیت مصرّ است که محکوم شوند.

چهارشنبه ۴۴/۴/۳۰

به مناسبت سالگرد ۳۰تیر ۱۳۳۱، مراسمی به عمل آمد: در موقع سرود، خطابه کوتاه یادبود توسط آقای حکیمی و یک دقیقه اعلام سکوت. ساعت ۱۰ مجلس داخلی متضمن افتتاح و اعلام برنامه به وسیله جعفری، شعر نو، توسط نمازی؛ سرود سی تیر به وسیله

عاقلی‌زاده، فرخ، نمازی، مفیدی. پذیرایی شربت؛ سخنرانی مختصر بازرگان؛ نیایش توسط جعفری، پذیرایی چای.

پنجشنبه ۴۴/۴/۳۱

... ملاقاتی‌های امروز از جمله آقایان مروارید، حجتی، آقاشیخ اسماعیل محلاتی، مولایی از علماء. حاجی‌سید غلامرضا سعیدی، محمدی، احمد هاشمی، قهرمانی از دوستان، برادر آقای مهدی عراقی و عده زیادی از دوستان آنها، با پیغام تشکر رفقایشان از همدردی و اعتراض ما و اعتصاب غذا...

جمعه ۴۴/۵/۱

شب، مجمع عمومی فوق‌العاده تجدید شده‌ای که در قبال استعفای ما سه نفر عضو ثابت هیئت هفت‌نفری مورد پیدا کرده بود، داشتیم. در مقابل سؤال اینکه چه کسانی مایل‌اند زندگی و حساب جداگانه داشته باشند و چه کسانی، با توجه به ضرورت اطاعت و انضباط کامل و به‌منظور حسن اداره امورِ زندگی و تأمین نظم و آسایش و آرامش و حفظ حیثیت عمومی، علاقمند زندگی مشترک منضبط می‌باشند، همگی قسمت دوم را تأیید کردند و بعد با کسب آراء تصویب شد که چهار نفر منتخبین سابق هیئت هفت‌نفری، با ادامه وظایف قبلی اقدام به مذاکره و اخذ تماس و جمع‌آوری نظریات راجع به اصلاح اساسنامه نموده، در مجمع عمومی فوق‌العاده مطرح شود...

دنباله یادداشت‌های مهندس بازرگان در مرداد ۱۳۴۴ پیرامون اخبار و اطلاعات خارج از زندان، اعلامیه‌های گروههای مختلف در مورد تیرباران‌شدگان، اعلامیه آیت‌الله قمی در اعتراض به دستگاه (اعمال خلاف و دشمنی با اسلام، اطاعت از استعمار، رأی دادن به عمّال صهیونیسم، سلب آزادی و خفقان و زندان و تبعید مخالفان...) همچنین ملاقات طبقات مختلف با زندانیان سیاسی؛ دستگیری‌های جدید؛ اخبار رادیوهای خارجی؛ محاکمه احمد آرامش؛ محکومیت وکلای مدافع؛ اعلامیه جبهه ملی سوم، اعلامیه کمیته اروپایی جبهه ملی؛ سخنرانی پروفسور «یانگ» استاد دانشگاه آمریکایی در سمینار دانشگاه هاروارد و انتقاد از سیاست آمریکا در حمایت رژیم دیکتاتوری ایران، پس از سقوط دولت مصدق و لزوم تغییر این سیاست، می‌باشد.

این بخش از یادداشت‌های مهندس بازرگان در یکشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۴۴ پایان می‌یابد. بقیه یادداشت‌ها، یعنی از ۲۵ مرداد ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶/۱/۱۴ (حدود یک سال و نیم) بخصوص یادداشت‌های ارزنده دوران زندان برازجان، به عللی که شرح آن خواهد آمد، از دسترس مهندس بازرگان و خانواده ایشان خارج شده است. آخرین بخش یادداشت‌های دوره زندان، از تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۴۶ تا ۱ آبان ۱۳۴۶، نیز موجود است که قسمت‌هایی از آن دست‌نوشته‌ها، در پایان این فصل خواهد آمد.

در فاصله ۲۵ مرداد تا ۵ آبان ۱۳۴۴ که نهضتی‌ها و چند تن دیگر از زندانیان سیاسی بند ۴ به زندان برازجان منتقل شدند، ضمن گفتگو با آقایان مهندس سحابی و مهندس ابوالفضل حکیمی، از یادداشت‌های آقای دکتر محمدمهدی جعفری نیز استفاده می‌کنیم. ایشان این یادداشت‌ها راکه در ۳ مجلد نوشته شده و خاطرات سه سال دوران زندان ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۵ را در بر می‌گیرد، همراه با دهها برگ نوشته‌های مذاکرات دادگاههای بدوی تجدید نظر نظامی رهبران و فعالان نهضت آزادی، در اختیار اینجانب گذاشته‌اند.

مهمترین رویدادهای بین ۲۵ مرداد تا ۵ آبان ۱۳۴۴ (انتقال زندانیان بند ۴ به برازجان) به شرح زیر است:

چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۴۴

امروز در همه زندان‌ها، برای روز ۲۸ مرداد مراسمی برپا کرده بودند. قالی آویزان کرده و یک بلندگو هم در آنجا نصب کرده بودند و صفحات [آواز] کافه‌های جنوب شهر را پخش می‌کرد ـ در زندان‌ها، غیر قالی‌های جلوی در، هیچ خبری نبود، در زندان شماره ۳، برعکس علاوه بر صفحاتی که از بلندگو پخش می‌شد، برای اجناسی هم مثل «پنکه مارشال» و غیره تبلیغ می‌شد. صبح چند نفر هم سخنرانی کردند. گویا متهمین واقعه کاخ مرمر[1] به این سر و صداها در آنجا اعتراض کرده بودند و ۸ نفرشان را به مجرد برده‌اند.

---

۱. صبح روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ هنگامی که محمدرضا شاه به دفتر خود در کاخ مرمر می‌رفته است، یکی از سربازان گارد سلطنتی بنام رضا شمس‌آبادی با مسلسل او را هدف قرار می‌دهد، ولی شاه با شتاب وارد سرسرا شده و نجات پیدا می‌کند، در این حادثه دو تن از درجه‌داران گارد شاه کشته می‌شوند. روزهای بعد گروهی به اتهام مشارکت در این سوءقصد دستگیر و تحت تعقیب قرار گرفتند.

چهارشنبه ۱۳۴۴/۶/۳

امروز جلسه دوم دادگاه آقای رهنما شروع شد. پس از دفاع و آخرین دفاع خود و وکیلش، دادگاه وارد شور شد و به چهار ماه و نیم زندان محکوم گردید. روز ۲۰ شهریور مدت زندانیش تمام می‌شود و می‌رود. تقاضای تجدید نظر هم کرده است.

شنبه ۴۴/۶/۶

جلسه سوم دادگاه آقای فهیم و دوستانش تشکیل شد. آقای حجتی (متهم ردیف ۱۲) درباره عدم صلاحیت دادگاه و نقص پرونده صحبت کرد. بعد از آن دادگاه تعطیل شد.

ـ امروز آقای [داریوش] فروهر از زندان شماره ۳ و آقایان احمدی و نمازی را از اینجا (زندان شماره ۴) به دادگاه بردند که وکیل تعیین کنند. آقای فروهر سرتیپ نراقی، و آقای نمازی، سرهنگ بهره‌ور را تعیین کردند. برای آقای احمدی هم سرهنگ معتمد را به عنوان وکیل تسخیری تعیین کردند.

ـ امروز ۸ نفر از اعضای هیئت مؤتلفه را از زندان شماره ۳ به دادگاه برده بودند که وکلای خود را تعیین کنند...

یکشنبه ۴۴/۶/۷

دادگاه آقایان وعاظ و طلّاب تشکیل شد. نخست آقای فهیم درباره عدم صلاحیت دادگاه نظامی و نقص پرونده صحبت کرد، سپس در مورد شکنجه‌های خود به تفصیل توضیح داد، بطوری که متهمان و دادرسان و دادستان همگی تحت تأثیر قرار گرفتند. در پایان علیه شکنجه‌گران و بازپرس اعلام جرم کرد. رئیس دادگاه اعلام جرم را به دادستان تسلیم کرد...

جمعه ۴۴/۶/۱۲

امروز آقایان دکتر معصومیان و فتحی از ما جدا شدند. بهانه آقای دکتر معصومیان این بود که: به من توهین شده است و سرِ سفره من با حسین توسکی با هم می‌نشستیم و عده‌ای دیگر در اطاق ۱ هستند! آقای فتحی هم می‌گفت من از این جریان ناراضی هستم و در این میان گیر کرده‌ام...

شنبه ۴۴/۶/۱۳

امروز آقای ش. م. ر نامه‌ای به پولین لومومبا، همسر پاتریس لومومبای فقید نوشته بود و

به خاطر تجلیل ایشان از فداکاری‌های آن شهید و به خاطر همبستگی بیشتر ملل آسیایی و آفریقایی از ایشان تقاضای ازدواج کرده بود و از آقای دکتر سحابی می‌خواست آنرا برای ایشان به زبان فرانسوی ترجمه کند.

چهارشنبه ۴۴/۶/۲۴

جلسه سیزدهم دادگاه آقایان گویندگان و وعاظ و طلاب و روحانیان و... تشکیل شد. آقای سرهنگ آزمین دفاع کرد و بعد هم آقای حجتی آخرین دفاع را کرد. در ساعت ۱۵-۱۱ دادگاه وارد شور شد و در ساعت ۱۵-۱۴ رأی دادگاه به شرح زیر اعلام شد.

۱ ـ آقای فهیم محکوم به ۱ سال حبس ۲ ـ آقای محلاتی ۸ ماه ۳ ـ آقای شجاعی ۶ ماه. ۴ تا ۱۳ آقایان: کنی، ربانی، مروارید، موحد، حجتی، شجونی، مقدسیان، جعفری، کافی، واعظی هر یک به ۲ ماه حبس (هر یک ۳ ماه حبس کشیده‌اند و آقای فهیم ۸/۵ ماه حبس کشیده است)...

۱

چهارشنبه ۴۴/۷/۷

امروز خانه‌تکانی داشتیم... نزدیک ظهر گفتند رئیس زندان عوض شده است. چند دقیقه بعد ستوان یکم شهرام‌مهر آمد برای خداحافظی و رئیس جدید، سرگرد عطایی را معرفی کرد. وقتی ستوان شهرام می‌رفت، بدرقه پرشوری از او کردیم و در آخر هم شعار دادیم «شهرام برگردد» آقای رادنیا در موقع خداحافظی با او، روی چهارپایه رفت و مختصری صحبت کرد.

جمعه ۴۴/۷/۹

امروز به دیدن آقای سرگرد عطایی، رئیس جدید زندان رفتیم. نزدیک غروب هم وی به دیدن آقایان طالقانی و مهندس بازرگان و دکتر سحابی آمد...

یکشنبه ۴۴/۷/۱۱

جلسه اول دادگاه، آقایان فروهر و نمازی و احمدی امروز تشکیل شد...

از قرار معلوم آقایان دکتر سامی (از مردم ایران)، شانسی، شایان و سرشار (از جامعه سوسیالیست‌ها) و چهار نفر از متهمان بندر پهلوی را از قلعه به زندان شماره ۳ آورده‌اند.

دو نفر را هم بنام: علی آذری و صادقی که گویا کارمند شرکت واحد بوده‌اند به اینجا آورده‌اند. می‌گویند به شاه اهانت کرده‌اند.

مقاومت شکل می‌گیرد

انتقال زندانیان متهم به مشارکت در توطئه قتل حسنعلی منصور، نخست‌وزیر و دیگر دستگیرشدگان و متهمین سوءقصد به جان محمدرضا شاه به زندان قصر و نیز خودداری از تفکیک زندانیان سیاسی از عادی؛ کمبود جا و مکان برای زندانیان و بی‌اعتنایی مسؤولان زندان به درخواست‌های قانونی ایشان در زمینه فراهم ساختن حداقل آسایش آنها، برابر مقررات، زندانیان سیاسی را ناگزیر ساخت در مقام اعتراض برآیند و برای دادخواهی به مقامات مربوط و نیز جلب توجه افکار عمومی مردم، به تنها وسیله‌ای که در اختیار داشتند، یعنی اعتصاب غذا، متوسل شوند.

مقامات شهربانی و سازمان امنیت نیز، طبق رویه معمول بجای رسیدگی به دادخواهی حَقه و قانونی زندانیان سیاسی، رویه فریب‌کاری، وعده و وعید و سرانجام تهدید و فشار را در پیش گرفتند و چون از این کار طرفی نبستند و زندانیان نهضتی را مسبب و محرک ناامنی و احتمالاً بروز آشوب در زندان قصر می‌دانستند درصدد برآمدند این گروه را از سر راه خود بردارند.

تجربه تهدید به اعتصاب غذا از طرف زندانیان بند ۳ و به‌دنبال آن ابراز همدردی نهضتی‌ها در بند ۴ در اواخر خرداد، که شرح آن گذشت، نشان داد که حضور نهضتی‌ها و چند تن دیگر زندانیان سیاسی، در زندان قصر همواره برای دستگاه و مقامات زندان مشکل فراهم خواهد ساخت. محتمل است از همان موقع طرح انتقال آنها به یکی از نقاط دور افتاده و بد آب و هوا مورد بررسی قرار گرفته باشد.

برای آگاهی از چگونگی رویدادهایی که منجر به اعتصاب غذای زندانیان شماره ۳ و سپس اعلام اعتصاب زندانیان سیاسی شماره ۴ و سرانجام تبعید آنها به زندان برازجان گردید، بخشی از خاطرات آقای دکتر محمدمهدی جعفری را نقل می‌کنیم:

چهارشنبه ۱۴ مهر ۱۳۴۴

- امروز دادگاه متهمین کاخ مرمر (سوءقصد به جان محمدرضا شاه) تشکیل شد. می‌گفتند سی چهل نفر تماشاچی در دادگاه حضور داشته‌اند.

- آقایانی را که روز یکشنبه گذشته از قزل‌قلعه به زندان شماره ۳ آورده‌اند، چون جا ندارند در کریدور زندان، کنار مستراح به آنها جا داده‌اند. آنها هم ضمن نامه‌ای به رئیس زندان

شماره ۳ اخطار کرده‌اند که اگر تا فردا تکلیفشان را تعیین نکنند، تصمیم شدیدی خواهند گرفت.

پنج‌شنبه ۴۴/۷/۱۵

جلسه دوم دادگاه متهمان حادثه کاخ مرمر تشکیل شد. مشخصات این دادگاه:

متهمان: ۱ ـ مهندس پرویز نیکخواه، دبیر دانشکده پلی‌تکنیک ۲۶ ساله ۲ ـ احمد منصوری تهرانی مقدم ۲۶ ساله مهندس برق ۳ ـ حسن شریف ۳۴ ساله دبیر دبیرستان رستاخیز ۴ ـ احمد کامرانی ۲۶ ساله، تعمیرکار ـ رادیوساز ۵ ـ منصور پورکاشانی ۲۶ ساله، دبیر دانشکده صنعتی ۶ ـ فیروز شیروانلو، ۲۶ ساله، کارمند مرکز تهیه مواد خواندنی برای جوانان ۷ ـ حسین اکبر تهرانی ۲۴ ساله دانشجو ۸ ـ پرویز وکیلی ۳۲ ساله کارمند سازمان آب تهران ۹ ـ جواد شیخ زین‌الدین ۲۹ ساله، مهندس معمار ۱۰ ـ بهمن‌فره‌وشی ۲۶ ساله دانشجو ۱۱ ـ محسن رسولی ۲۷ ساله مهندس برق ۱۲ ـ اسفندیار نوایی کارمند سازمان آب تهران ۱۳ ـ منوچهر مقدم سلیمی، ۳۰ ساله کارمند مؤسسه انتشارات فرانکلین ۱۴ ـ محمدمجید کیانزاد، ۲۴ ساله دانشجو.

وکلای مدافع: ۱ ـ سرتیپ ملکزاد ۲ ـ سرتیپ شایانفر ۳ ـ سرتیپ سالم ۴ ـ سرهنگ بهره‌ور ۵ ـ سرهنگ خلعتبری ۶ ـ سرهنگ شاهقلی ۷ ـ سرهنگ الله‌یاری ۸ ـ سرهنگ رستگار ۹ ـ سرهنگ سلطانی.

قضات: رئیس دادگاه: سرتیپ تاج‌الدینی، اعضای دادگاه: سرهنگ علی بهزادان، سرهنگ دانش و سرهنگ پرویز اکرمی (علی‌البدل) دادستان: سرتیپ فرسیو.

ـ امروز گفته شد آیت‌الله خمینی را از ترکیه به نجف اشرف در عراق منتقل کردند.

یکشنبه ۴۴/۷/۱۸

امروز ۱۱ نفر از زندانیان سیاسی زندان شماره ۳ در اعتراض به بدی جایشان اعتصاب غذا کردند...

سه‌شنبه ۴۴/۷/۲۰

ـ از قرار اطلاع رفقای ما در زندان شماره ۳ برای همدردی با زندانیان سیاسی که اعتصاب غذا کرده‌اند، دست به اعتصاب زده‌اند و تعداد آنها فعلاً به ۲۱ نفر رسیده است.

ـ ما هم امروز نامه اعتراضیه‌ای به رئیس دایره زندان نوشتیم که به اعتراض آنها

رسیدگی کنند...

متن نامه مزبور و رویدادهای بعدی که منجر به انتقال نهضتی‌ها و شماری از زندانیان سیاسی بند ۴ به برازجان گردید، در بخش ششم نقل شده است.

بخش پنجم ــ محاکمه وکلای مدافع سران نهضت آزادی ایران

در جلد نخست این مجموعه[۱] گفته شد که پس از پایان محاکمه و محکومیت رهبران و چند تن از فعالان نهضت آزادی ایران، چهار تن از وکلای مدافع آقایان را در اواسط شهریور ۱۳۴۳ دستگیر و به اتهام تحریک مردم به ضدیت با حکومت ملی و تبلیغ به نفع دسته و جمعیتی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران[۲] و همچنین اهانت به رئیس مملکت (محمدرضا شاه) در دادگاه نظامی محاکمه و به زندان‌هایی از ۱۰ ماه تا بیش از یکسال محکوم کردند.

برای آگاهی خوانندگان از سوابق خدمت این چهار تن افسر شجاع و انگیزه آنها از قبول خطر، در دفاع از گروهی مدافعان آزادی، در آن جو اختناق پس از سرکوب همه نیروهای اپوزیسیون و نیز در جریان تبلیغات پر سروصدای انقلاب سفید محمدرضا شاه، متن کیفرخواست و بخشی از اظهارات متهمین در رد اعلامیه دادستان در زیر نقل می‌شود:

متن کیفرخواست برای وکلای مدافع نهضت آزادی ایران

شماره کیفرخواست ۴۰۴ تاریخ صدور ۴۳/۱۰/۸ کلاسه ۳۲۵۳۴
تاریخ موافقت دادستان ارتش ۱۳۴۳/۱۰/۶

الف ـ متهمان:

۱ ـ سرتیپ بازنشسته علی‌اصغر مسعودی[۳]

---

۱. خاطرات بازرگان، جلد نخست، صفحات ۵۶۶-۵۶۷.

۲. منظور نهضت آزادی ایران است.

۳. سرتیپ علی‌اصغر مسعودی، از افسران خوشنام، شجاع و آزادیخواه بود. در سازمان مخفی افسران ناسیونالیست عضویت داشت و در توسعه و تقویت ساختار تشکیلاتی سازمان مزبور نقش مهمی ایفا کرد.

۲ ـ سرهنگ بازنشسته عزیزالله امیررحیمی[۱]
۳ ـ سرهنگ بازنشسته علی‌اکبر غفاری[۲]

شناسایی و انتخاب وکلای مدافع رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران در دادگاه نظامی، با کوشش و ابتکار او صورت گرفت. سرتیپ مسعودی در تمام دوران خدمت نظامی و نیز پس از بازنشستگی از پیشتازان مبارزات ضداستبدادی در ارتش بود و پس از پیروزی انقلاب سال ۱۳۵۷ به عضویت شورای انقلاب برگزیده شد. سرتیپ مسعودی در ۱۳۵۹ درگذشت.

۱. سرتیپ عزیزالله امیررحیمی در رویدادهای سیاسی و نظامی نیم قرن اخیر ایران، یک چهره مبارز، مقاوم، بی‌باک و جنجال‌برانگیز شناخته شده است. نخستین اقدام پرسروصدای او اعتراض به فرمان آتش‌بس و متارکه جنگ از سوی رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، پس از حمله متفقین به ایران در درجه ستوان‌یکمی بود، که منجر به دستگیری و صدور امر تعقیب او در دادگاه نظامی گردید، ولی با استعفای رضاشاه منتفی شد.

پخش اعلامیه‌ای در سال ۱۳۲۳ در اعتراض به محمدرضا شاه، از دریافت نشان با حمایل از طرف ملکه انگلستان، در یکی از مسافرت‌های پادشاه ایران به لندن، مبنی بر اینکه «من از این پس، پادشاهی را که نشان اهدایی به راجه‌های هندوستان را پذیرفته است قبول ندارم!...» موجب دستگیری و محاکمه سرهنگ امیررحیمی در دادگاه نظامی و محکومیت او به دو سال زندان گردید.

ماجرای خودداری سرهنگ امیررحیمی از دریافت لباس کهنه آمریکایی‌ها از دیگر اعمال جنجال‌برانگیز او به شمار می‌رود:

پس از کودتای ۲۸ مرداد، در زمان نخست‌وزیری سپهبد زاهدی دولت آمریکا برای کمک به ارتش ایران، به هر یک از افسران و درجه‌داران، یکدست لباس نظامی و مقداری برنج و روغن نباتی واگذار کرد. این لباس‌ها عموماً کهنه و دست‌دوم بودند و گفته می‌شد که باقی‌مانده ملزومات ارتش آمریکا پس از جنگ کره بوده است و برای تخلیه انبارها بخشی از آنها را به ایران هدیه کرده است.

سرهنگ امیررحیمی که از اقدام دولت و ارتش ایران در قبول این هدیه آمریکایی‌ها، سخت ناراحت شده بود، لباس دریافتی خود را در کیسه‌ای گذارده و به وزارت جنگ می‌رود و یکسره وارد دفتر سپهبد عبدالله هدایت، وزیر جنگ می‌شود. بقچه لباس آمریکایی را روی میز او می‌گذارد و می‌گوید: «شما با قبول این لباس کهنه‌های آمریکایی، به ارتش ایران توهین کرده‌اید. ما لباس کهنه‌مان را به نوکرانمان می‌دهیم. من قبول این هدیه آمریکایی‌ها را ننگ می‌دانم و آنرا به شما می‌دهم.» سپس سلام نظامی می‌دهد و وزیر جنگ شگفت‌زده را ترک می‌کند. این خبر در آنموقع (سال ۱۳۳۳ یا ۱۳۳۴) همه‌جا پخش شد و مورد بحث و گفتگوی محافل نظامی و سیاسی ایران قرار گرفت.

حضور سرهنگ امیررحیمی در دادگاه مأمور محاکمه سران و فعالان نهضت آزادی و دفاعیات شجاعانه‌اش که شرح آن در جلد یکم خاطرات مهندس بازرگان گفته شد، مورد تحسین و ستایش آزادیخواهان و نیز ترغیب و تشویق مبارزان ایران گردید. فعالیت‌های سیاسی سرهنگ امیررحیمی، در جریان رویدادهای دههٔ ۱۳۵۰ و نیز در سال‌های بعداز پیروزی انقلاب، در جلدسوم‌این‌مجموعه‌خواهد آمد.

۲. سرهنگ علی‌اکبر غفاری از افسران شجاع، آزادیخواه و درستکار ارتش ایران بود. بیشتر دوران خدمت نظامی را با سمت فرماندهی مذهبی در مأموریت‌های رزمی طی کرد. گزارش سازمان امنیت در مورد سوابق عملیات سیاسی او، که در کیفرخواست آمده است نشان می‌دهد که چگونه دستگاه نگران فعالیت‌های او بوده است. سرهنگ غفاری در مراسم تشییع جنازه و خاکسپاری شهید نامدار سرتیپ محمود افشارطوس در اردیبهشت ۱۳۳۲، در حضور هزاران نفر سخنرانی کرد. وی توطئه‌گران و قاتلان رئیس شهربانی دولت

۴ ـ سرهنگ بازنشسته دکتر اسمعیل علمیه[۱]

ب ـ موضوع اتهام:

متهمان ردیف ۱ و ۳ تحریص مردم به ضدیت با حکومت ملی و تبلیغ به نفع دسته و جمعیتی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران.

متهمان ردیف ۲ و ۴ اهانت به رئیس مملکت و تبلیغ به نفع دسته و جمعیتی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران.

ج ـ گردش کار:

سران نهضت آزادی، نامبردگان را که از افسران بازنشسته می‌باشند، به سمت وکلای مدافع خود تعیین می‌نمایند ـ متهمین فوق در جریان مدافعات بطور تلویحی و تصریحی در دفاع از موکلین خود مطالب تحریک‌آمیز و خلاف واقع بیان نموده و بعضاً در اظهارات خود، خویشتن را علاقمند به جمعیت نهضت آزادی یا هم‌سنخ افکار و ایده آنان دانسته به نحوی که به نفع این جمعیت در دادگاه اظهاراتی نموده و بعضاً نسبت به رئیس مملکت توهین می‌نمایند لذا اظهارات آنان از نوارهای ضبط صوت و پرونده مقدماتی که حاوی عین اظهارات و عین نوارهای ضبط صوت بوده، به وسیله سازمان اطلاعات و امنیت کشور تشکیل و جهت تعقیب قانونی به اداره دادرسی ارتش ارسال و به شعبه هفتم بازپرسی دادستانی ارتش ارجاع که نتیجه منجر به صدور قرار مجرمیت می‌گردد.

د ـ نتیجه تحقیقات و دلایل اتهام:

متهمین در مرحله بازپرسی اعتراف نموده‌اند که از بیان اظهارات خود در دادگاه قصد و غرضی نداشته و صرفاً آنرا به منظور دفاع از موکلین خود ایراد نموده‌اند ولی با توجه به دلایل زیر اتهام منتسبه به نامبردگان مسلم و محرز به نظر می‌رسد:

مصدق را «مزدورانی که در خدمت بیگانگان هستند و به ملت ایران خیانت می‌کنند» توصیف نمود. سرهنگ غفاری در سال ۱۳۴۵ درگذشت.

۱. سرهنگ اسماعیل علمیه، دکتر در رشته حقوق و مهندس هواپیما در نیروی هوایی بود، به شهامت و درستکاری شهرت داشت. او از افسران ناسیونالیست بود و بیشتر دوران خدمت را در بخش قضایی نیروی هوایی و فرمانداری نظامی تهران طی کرد. در توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۲، حسین علاء وزیر دربار را برای بازجویی احضار کرد. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، سرپرستی تحقیقات از کودتاچیان دستگیر شده را به عهده داشت، در همین تحقیقات بود که چگونگی مداخله انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در اجرای طرح کودتا فاش شد. سرهنگ علمیه چند هفته پس از کودتا، به زاهدان و سپس به تربت حیدریه تبعید گردید و بیش از سه سال تحت نظر بود. در سال ۱۳۴۲ با ۲۴ سال خدمت بازنشسته شد و در سال ۱۳۵۶ با نیکنامی درگذشت.

۱ ـ اظهارات سرتیپ بازنشسته علی‌اصغر مسعودی در دادگاههای بدوی و تجدید نظر به شرح برگ‌های ۶ و ۷ پرونده
۲ ـ اظهارات سرهنگ بازنشسته عزیزالله امیررحیمی در دادگاه تجدید نظر به شرح برگ ۵ پرونده
۳ ـ اظهارات سرهنگ بازنشسته علی‌اکبر غفاری در دادگاه تجدیدنظر به شرح برگ ۴ پرونده
۴ ـ اظهارات سرهنگ بازنشسته هوایی علمیه در دادگاه تجدید نظر به شرح برگ ۳ پرونده
۵ ـ وجود نوارهای ضبط صوت از جلسات دادگاههای حاوی عین اظهارات نامبردگان
۶ ـ وجود سوابق متهمین در سازمان اطلاعات و امنیت کشور و اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران به شرح برگ‌های ۲۸ الی ۲۶ و ۲۹ ـ ۳۲ ـ ۳۵ ـ ۳۶

هـ ـ نوع بزه و انطباق آن با قانون:

باتوجه به مراتب معروضه و مدارک مشروح در فوق، اتهامات منتسبه نامبردگان محرز و مسلم و از درجه جنحه بوده و عمل ناشی از آنان در مورد متهمان ردیف ۱ و ۳ (سرتیپ مسعودی و سرهنگ غفاری) از نقطه‌نظر تحریض مردم به اقدام علیه امنیت داخلی مملکت و تبلیغ به نفع دسته و جمعیتی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران، منطبق است با مواد ۲۹ قانون مجازات عمومی و بند ۵ قانون مجازات متهمین علیه امنیت و استقلال مملکت با رعایت مفاد ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزایی.

در مورد متهمان ردیف ۲ و ۴ (سرهنگ بازنشسته عزیزالله امیررحیمی و سرهنگ بازنشسته اسمعیل علمیه) از نقطه‌نظر اهانت نسبت به رئیس مملکت و تبلیغ دسته و جمعیتی با مرام و رویه ضد سلطنت مشروطه ایران، منطبق است با بند ۱ از ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی و ماده قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکتی با رعایت ماده ۲ الحاقی به اصول محاکمات جزایی. ضمناً چون متهم ردیف ۲ دارای یک فقره پیشینه محکومیت کیفری در قبل بوده اجرای قسمت اخیر بند ۱ ماده ۲۵ قانون مجازات عمومی درباره مشارالیه لازم‌الرعایه است ـ علیهذا تقاضای کیفر نامبردگان را دارد.

دادیار دادستانی ارتش ـ سرهنگ ستاد انصاری

مستندات کیفرخواست:

الف ـ نامه سازمان امنیت درباره سرتیپ علی‌اصغر مسعودی

سرتیپ بازنشسته مسعودی در جلسه سوم دادگاه بدوی گفته است:

«دمکراسی برای جلوگیری از فساد هیئت‌های حاکمه‌ای که به علل مختلف

اکثریت خود را در حکومت‌های دمکراسی از دست داده بصورت اقلیت و با وضع مخصوصی حکومت می‌کنند. در سال ۱۷۹۳ که انقلاب کبیر فرانسه به نتیجه رسید پیش‌بینی‌های لازم برای برانداختن چنین اقلیتی در اعلامیه حقوق بشر منظور و انقلاب را حق ملت و اکثریت شناخت. چون مظاهر حکومت مزبور در دو قرن ۱۹ و ۲۰ در غالب ممالک بوجود می‌آید و موجبات عدم رضایت فراوان برای اکثریت اجتماع دنیا فراهم می‌نمود ناچار اعلامیه حقوق بشر که بعد از جنگ دوم جهانی از طرف سازمان ملل تصویب و مورد قبول قاطبه ملل دنیا من‌جمله ایران قرار گرفت، خیال می‌کنم ماده ۶ باشد، شاید در ماده ۶ این قانون حق انقلاب برای ملت‌هایی که تحت فشار حکومت‌های اقلیت قرار می‌گیرند به رسمیت شناخته است.»

در جلسه نهم دادگاه تجدید نظر:

«لازم می‌دانم مختصری به عقب برگشته به عرض برسانم که ادوار گذشته حکومت‌های اقلیت چه رفتاری با بزرگان دین و پیامبران می‌نمودند و همچنین مقاومتی که آنها در برابر حکومت‌ها می‌کردند و بعداً اعتراضی که بزرگان دین و مراجع عمومی تقلید قائل بودند.»

در جلسه شصت و هشتم دادگاه تجدیدنظر:

«به هرحال گفتم که تشکیل دهندگان نهضت آزادی؛ مردمان آزادیخواهی که بواسطه ناراحتی‌هایی که از بی‌عدالتی‌های اجتماع داشته‌اند دور هم جمع و آرمان‌های خود را روی هم ریخته و جمعیت‌هایی تشکیل دادند از مردمانی دور از مداهنه و سازشکاری و خالی از روح نوکری و بیگانه‌پرستی برای سعادت ملت ایران تا مندرجات قانون اساسی را حفظ کنند. احیای قانون اساسی یعنی مرام و رویه هر انسان زنده و باشرف ایرانی که نگذارد این ارثی که در نتیجه مجاهدات و فداکاریهای بیشمار آزادیخواهان صدر مشروطیت و بزرگان بجای مانده است از بین برود، و اگر این مردمان شریف و دلاور که روی سوءنیت و پرونده‌سازی مأمورین و اصرار دادسرای نظامی در کنج زندان هستند طوق بندگی به گردن می‌افکندند، الساعه در باغهای دلگشا و کاخهای رفیع بودند و همه‌گونه وسایل آسایش و راحتی برای آنها فراهم بود نه اینکه در گوشه زندان با این وضع مرارت‌بار...»

ب ـ سوابق سرتیپ مسعودی که به وسیله سازمان امنیت و اداره دوم ضمیمه پرونده شده:

۱ ـ سرتیپ مسعودی از طرفداران دکتر مصدق بوده و در سال ۳۲ با لباس مبدل در رفراندوم شرکت نمود.

۲ ـ اطلاعیه واصله در سال ۳۸ حاکی است که سرلشکر علی زند، باز شروع به فعالیت خلاف رویه نموده و مرتباً با سرتیپ مسعودی و سرهنگ‌ها: تراب ترکی،

مجللی، طاهر قنبر، مدت‌ها در دفتر خود درگوشی صحبت از وضع تنقید می‌نماید.

۳ ـ اخبار روز شماره ۱۹۷-۳۲/۶/۱۷ حاکی است که برابر خبر رسیده سرهنگ گوهری معاون دارایی ارتش حکومت وقت بوده و شب‌ها با افسران قسم‌خورده فعلی تماس می‌گیرد و قصد خرابکاری در دستگاه دادرسی ارتش را دارد و الخ...

الف ـ گزارش سازمان امنیت درباره سرهنگ عزیزالله امیررحیمی

در جلسه ۲۰ دادگاه بدوی:

«من زندان را چشیده‌ام، در یک دادگاه ظرف ربع ساعت مرا محکوم کردند، بزرگترین قدرت‌های مملکت با من دشمن است» (البته منظور سازمان امنیت بوده)

در جلسه تجدید نظر:

«فرض کنیم شخصی با شخص محمدرضا شاه مخالف باشد، این مخالفت با رژیم سلطنتی مشروطه نیست و نمی‌تواند مشمول ماده ۱ مقدمین قرار گیرد. مخالفت با شخص با مخالفت با رژیم فرق دارد، کما اینکه مردم در صدر مشروطیت با محمدعلیشاه مخالفت کردند در حالیکه با رژیم سلطنت مشروطه موافقت داشتند...»

در جلسه ۷۶ تجدید نظر:

«ما از این آقایان با افتخار دفاع کردیم، بلی ما افتخار کردیم تا به آزادیخواهان بگوییم ما می‌آییم و از شما دفاع می‌کنیم شما تنها نیستید.» و در آخر صحبتش گفته:

«نهضت آزادی موکلین من: خدا نگهدار شما...»

ب ـ سوابق سرهنگ امیررحیمی:

از دریافت لباس کهنه آمریکایی‌ها خودداری نموده و در برخورد با چند نفر درجه‌داران ارتش آنها را هم تشویق به نگرفتن لباس کهنه آمریکایی‌ها کرده.

۱ ـ در طی نامه‌ای که به حضرت آیت‌الله بروجردی نوشته است تقاضای تخریب حضیرةالقدس بهائیان را نموده.

۲ ـ در طی تلگرافی که به آقای دکتر اقبال نخست‌وزیر کرده چنین نوشته است: «پیمان بغداد برادر بزگوار پیمان سعدآباد است... تا وقتی که خارجیان بحرین را تخلیه نکرده‌اند و این استان مملکت به ایران برنگردد ما نمی‌توانیم با اشغالگران همکاری داشته باشیم و متحد شویم.»

۳ ـ در جزو اشخاصی که به منزل آیت‌الله زنجانی رفت‌وآمد می‌کردند سرهنگ رحیمی شناخته شده است.

الف ـ گزارش سازمان امنیت درباره سرهنگ علی‌اکبر غفاری

۱ ـ در جلسه ۴۵ دادگاه تجدید نظر گفته است:

«دفاع من از این آقایان میهن‌پرست آزادیخواه، تنها من‌باب دفاع نیست بلکه با آنها سنخیت فکری پیدا می‌کنم؛ من دفاع از این آقایان را از افتخارات زندگی خود می‌شمارم.»

۲ ـ در جلسه ۴۶ دادگاه تجدید نظر:

«من بنا به شیوه خدمتی خود دفاع از این آقایان میهن‌پرست را وجهه همت خود قرار دادم. من با کمال قدرت آنچه لازم باشد در دفاع از این آقایان خواهم گفت؛ من شصت سال از عمرم می‌گذرد دیگر در سنین جاه‌طلبی نیستم، آنچه وظیفه و وجدان من حکم بکند خواهم گفت بدون اینکه واهمه‌ای داشته باشم...»

۳ ـ در جلسه ۶۰ دادگاه تجدیدنظر گفته است:

«اهانت به مقام سلطنت دلیل ضدیت با رژیم مشروطه نیست؛ اعلیحضرت فقید آخرین پادشاه قاجار را از سلطنت کنار گذاشت و خود به سلطنت رسید بدون اینکه مخالفتی با رژیم مشروطه شده باشد.»

ب ـ سوابق سرهنگ علی‌اکبر غفاری در گزارش سازمان امنیت

۱ ـ در زمان حکومت دکتر مصدق از طرفداران او بوده و در ۲۸ مرداد ۳۲ به تهران جلب و زندانی شده ولی باز قرار منع تعقیب صادر شده و با تعهد از زندان آزاد گردیده.

۲ ـ طبق گزارش دهبان به فرمانداری کاشان مجدداً در دهات کاشان به تحریکات علیه دولت پرداخته مجدداً به تهران جلب و در زندان لشگر ۲ زرهی بازداشت گردیده. کمیسیونی با حضور سرلشگر قره‌باغی، سرلشگر پارسا، سرلشگر جوادی و سرهنگ شعشعانی تشکیل و برحسب رأی آنها با سپردن تعهد آزاد می‌شود.

۳ ـ بعد از اعلام شروع انتخابات سال ۳۹ سرهنگ بازنشسته مزبور به طرفداری از اللهیار صالح در کاشان در محل کلوب وی یک سلسله سخنرانی‌هایی نموده و در خلال اظهارات خود مطالب تحریک‌آمیزی بیان و از جبهه ملی طرفداری نموده است.

الف ـ گزارش سازمان امنیت درباره سرهنگ دکتر علمیه

۱ ـ در جلسه پنجم دادگاه تجدید نظر چنین گفته:

«... ولی تیمسار زمانی این عمل را انجام ندادند؛ محکم بر صندلی ریاست تکیه فرمودند. در نتیجه اینطور استنباط شده که به منظور سهیم شدن در امر خیر محکوم کردن اعضاء نهضت آزادی بر طبق تصمیم قبلی خودشان، که به علت عصبانیت اشتباهاً آنرا در برگ ۳ دادگاه اعلام کردند، حاضر نشدند مقررات قانون

را رعایت کنند. چه اگر مقررات قانون را رعایت می‌کرد و مراتب را گزارش می‌دادند این احتمال می‌رفت برای فرماندهی، اینکه ایشان رئیس دادگاه باشند یا تیمسار احترامی، علی‌السویه بوده، دلیل رد دادرسی را که کاملاً منطبق بود، وارد بداند و نتیجتاً دوست عزیز ما از این فیض عظمی محروم گردد.»

۲ ـ در جلسه پنجاهم دادگاه تجدید نظر چنین گفته:

«آیا جا دارد حکومت جناب آقای علم انتشار چنین خطبه‌ای (خطبه حضرت سیدالشهداء) را تحریک علیه خود قلمداد و باکمال ناجوانمردی عده‌ای را که حتی در انتشار و چاپ آن دست نداشته‌اند به عنوان مخالفت با رژیم مشروطه بگیرند و زندانی کنند. رحمت به کلیه سلاطین ستمگر سابق که من در تاریخ به یاد ندارم یکی از آنان کتاب کلیله و دمنه را که از قول حیوانات درباره سلاطین انتقاد می‌کردند ـ آنان می‌دانستند که حیوانات زبان ندارند منظور همان پادشاهان هستند ـ هیچوقت درصدد جمع‌آوری و جلوگیری از انتشار آن برنیامدند.»

ضمناً سرهنگ بازنشسته فوق‌الذکر دارای سوابقی در اداره ضداطلاعات و اداره دوم ستاد بزرگ می‌باشد.

خلاصه مکاتبات تا قبل از شروع دادرسی

الف ـ خلاصه اعتراضات نسبت به قرار بازداشت.

بطوریکه از مندرجات کیفرخواست مشهود می‌گردد اتهامی که به چهار نفر افسران مورد بحث نسبت داده شده است از درجه جنحه بوده است ـ لذا متهمین طی نامه مورخه ۴۳/۱۰/۳۰ به عنوان ریاست دادگاه عادی شماره ۱ دادرسی ارتش (دادگاه مأمور رسیدگی) و طی نامه مورخه ۱۳۴۳/۱۱/۱۰ به عنوان تیمسار سپهبد خسروانی، ریاست اداره دادرسی ارتش و طی نامه مورخه...، به عنوان دادستان ارتش، گفته‌اند:

به استناد مواد قانونی زیر نسبت به ادامه بازداشت غیرقانونی خود که اکنون متجاوز از نه ماه از آن می‌گذرد اعتراض نموده‌اند، ابداً تابحال ترتیب اثری به خواست قانونی آنها درباره تقاضای تبدیل قرار داده نشده متهمین چنین بیان اعتراض نموده‌اند:

ـ بند ۵ ماده ۱۲۹ آئین دادرسی کیفری فقط در موارد مصرحه در ماده ۱۳۰ مکرر قانون مزبور جنحه (ولگرد بودن و جلوگیری از تبانی) جایز است و چون چنین مواردی درباره امیر و سه نفر افسر ارتش مصداق ندارند و پس از احاله پرونده به دادگاه دیگر موضوع تبانی در بین نیست، لذا بازداشت ما با قانون موافق نیست و بر این بازداشت اعتراض داریم.

ـ رئیس دادرسی ارتش با اینکه موافق ماده ۴ الحاقی به قانون دادرسی ارتش موظف بوده است به این سوء جریان یعنی بازداشت خلاف قانون با (صدور قرار بازپرس) چه در مرحله بازپرسی و چه در مرحله رسیدگی جلوگیری و اقدام

قانونی نماید، به سکوت برقرار و فقط به ارسال گزارش متهمین برای الصاق به پرونده اکتفا نموده و دادگاه قرار صادر و جواب داده است:

«به علت اینکه پرونده تحت رسیدگی است، تبدیل تأمین لازم نداشته است» بدین معنی است که چون پرونده تحت رسیدگی است و قریباً حکم محکومیت صادر خواهد شد، دیگر لزوم به تبدیل تأمین و آزاد نمودن متهمین نیست.

ـ اداره دادرسی ارتش نیز از این قرار صادره دادگاه که به‌هیچ‌وجه صورت قانونی نداشته متهمین طی نامه فوق مستحضر داشته‌اند ولی او به سکوت برگزار نموده است.

ـ گزارش نیز از طرف متهمین به پیشگاه شاهانه در مورد همین اعتراض و اینکه اصولاً در هیچ جای دنیا معمول نبوده است، وکیل مدافع را به جرم دفاع از موکل در دادگاه تعقیب نمایند و شایسته نیست یک امیر و سه افسر ارشد ارتش را بنام و تحت عنوان ولگرد به زندان اندازند، معروض گردید. شنیده شد که این گزارش جهت اعلام نظر تیمسار ارتشبد دکتر آریانا ارسال و ایشان هم اعتراض متهمین را وارد تشخیص داده و گزارش تقدیم اعلیحضرت می‌نمایند، اما این گزارش نیز در دادرسی بلااثر مانده و افسران نامبرده کماکان در زندان باقی مانده‌اند.

۱

نمونه یکی از اعتراضات

عین نامه ارسالی به عنوان رئیس اداره دادرسی ارتش در تاریخ ۴۳/۹/۲۴:

تیمسار سپهبد خسروانی ریاست محترم اداره دادرسی ارتش ـ با نهایت احترام به استحضار می‌رساند:

وجود یک افسر عالی‌رتبه و تحصیل‌کرده‌ای مانند تیمسار در رأس اداره دادرسی ارتش، لامحاله این امید را ایجاد می‌نماید که این دستگاه حساس وظایف محوله را قسمی انجام دهد که در انظار همگان مظهری از عدالت و حفظ قانون و اصول مسلم حقوقی به شمار آید. با ایقان به این حقیقت مسلم، جای نهایت تأسف است که چهار نفر از وکلای مدافع پرونده نهضت آزادی را تحت این عنوان که در محضر یک دادگاه رسمی بر علیه رژیم سلطنت مشروطه تحریک، تحریض و تبلیغ و یا خدای نکرده بعضاً اهانتی به مقام شامخ سلطنت نموده‌ایم به پشت میز اتهام کشانیده‌اند. چنین عمل بی‌سابقه‌ای بلاتردید در تاریخ قضایی کشور ما و سایر کشورهای جهان نظیرش دیده و یا شنیده نشده و دستگاه دادرسی ارتش را که زیر نظر تیزبین تیمسار معظم اداره می‌شود به این نحو در معرض سؤالات زیرین قرار می‌دهد:

۱ ـ در یک دادگاه رسمی، که کسی جرمی مرتکب نمی‌شود و اگر احیاناً چنین اتفاقی افتاد، عناصر قضایی متشکله دادگاه موظفند در همان حین ارتکاب اعلام جرم نموده و از ادامه آن جلوگیری نموده باشند و چون چنین عملی انجام نشده پس جرمی اتفاق نیفتاده و اگر واقع شده و جلوگیری نشده، تمام عوامل دادرسی از

قبیل دادرسان و دادستان دادگاه متخلف و در این جرم سهیم و شریک خواهند بود.

۲ ـ وکیل مدافع دارای مصونیت قضایی است و قانوناً و وجداناً مکلف است از موکل خود دفاع نماید و آنچه می‌گوید از زبان موکل گفته است. اصولاً وکیل مدافع وقتی از هر نوع اتهامی دفاع می‌کند، اعم از اینکه جرایم عادی یا سیاسی باشد، دفاع از معرف این مطلب که از تز جنحه با جنایت جانبداری کرده نیست، بلکه حاکی از این است که موکل او چنین جرایمی را مرتکب نشده است.

۳ ـ چنانچه از مجموع بیاناتی که به وسیله وکلای مدافع در دفاع از اتهام سران نهضت آزادی می‌توان نتیجه گرفت و گفته‌های آنها به خوبی این نکته را ثابت می‌نماید هدف آنها این اصل اساسی بوده است که ثابت نمایند که استادان دانشگاه ایران و احدی از مراجع روحانی و جمعی دیگر از افراد تحصیل‌کرده، ابداً درصدد مخالفت با رژیم موجود مملکت یا خدای نکرده اهانت به مقام شامخ سلطنت نبوده‌اند و تصور می‌رود هرگاه وکلای مدافع به هدف خود رسیده و حکم برائت متهمین صادر گردیده بود از هر جهت اصلح از این بود که این اتهامات درباره شخصیت‌های نامبرده ثابت شود و قطعیت پیدا نماید و فی‌المثل ورد زبان و تبلیغات دشمنان کشور قرار گیرد. آیا این طرز تفکر می‌تواند منشاء اتهامی از جمله مخالفت با رژیم مشروطه باشد؟

۴ ـ وقتی رسم و رویه بر این جاری شود که دستگاه قضایی ارتش وکیل مدافعی را به جرم دفاع از موکل تحت پیگرد قرار دهد آیا به نظر تیمسار معظم دیگر کدام وکیل مدافعی خواهد بود که در دادگاههای نظامی جرأت کند به حق از موکل خود دفاع نماید. اتخاذ چنین رویه‌ای مفهومش این خواهد بود که هر کس به دادرسی ارتش جلب گردید حق دفاع برایش باقی نیست و آیا غیر از این اثری می‌تواند داشته‌باشد؟

با عرض مراتب بالا از آنجایی که یقین حاصل است که تیمسار معظم مایل به حفظ سربلندی دستگاهی که بدان ریاست می‌فرمایید خواهند بود، امیدواریم به این جریان نامطلوب خاتمه دهند. در خاتمه به عرض می‌رسانیم که تقدیم این گزارش در جهت حفظ اعتلای ارتش شاهنشاهی است. با تقدیم احترام:

امضاء: سرتیپ مسعودی، سرهنگ علی‌اکبر غفاری، سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، سرهنگ دکتر اسمعیل علمیه.

ب ـ خلاصه مکاتبات درباره تعیین وکیل مدافع

پس از ارجاع پرونده به دادگاه عادی شماره ۱ اداره دادرسی ارتش مقارن ۴۳/۱۰/۲۰ از طرف دادگاه به متهمین اخطار گردید که برای خود وکیل مدافع تعیین نمایند.

متهمین طی نامه‌هایی به تاریخ ۴۳/۱۰/۲۲ به دادگاه اعلام داشتند که چون در

شرایط موجود که وکیل مدافع را به جرم دفاع به زندان انداخته‌اند احدی حاضر نخواهد شد از ما دفاع به‌حق و قانونی نماید، لذا برای اینکه همقطاران را دچار سرنوشتی نظیر سرنوشت خودمان، نکنیم خودمان متقابلاً در دادگاه از یکدیگر دفاع خواهیم کرد. بدین طریق تیمسار سرتیپ مسعودی، سرهنگ غفاری را به سمت وکیل مدافع خود انتخاب و سرهنگ غفاری، تیمسار مسعودی و سرهنگ امیررحیمی، سرهنگ دکتر علمیه را انتخاب نمود. سرهنگ امیررحیمی، تیمسار مسعودی، سرهنگ غفاری و سرهنگ دکتر علمیه را انتخاب کرد. ضمناً برای اینکه ثابت شود کسی حاضر نخواهد بود در شرایط حاضر از متهمین در دادگاه نظامی دفاع نماید، سرهنگ دکتر علمیه سه نفر از امراء ارتش: سرلشکر میرجلالی، سرلشکر خوشنویسان و سرلشکر پیروز را به سمت وکیل مدافع انتخاب کرد تا امرای نامبرده بواسطه رتبه‌ای که دارند نترسند و از او دفاع نمایند.

دادگاه جواباً اعلام داشته که چون آقایان خود متهم هستند علی‌الاصول نمی‌توانند به سمت وکیل مدافع انتخاب شوند. بعلاوه چون سرهنگ امیررحیمی سابقه محکومیت دارد نمی‌تواند به سمت وکیل مدافع انتخاب شود. افسران هر یک جواب‌هایی دادند و اظهار داشتند که علی‌الاصول حال که وکیل مدافع را به جرم دفاع به محکمه کشیده‌اند، علی‌الاصول وکیل مدافع هم اینطور انتخاب شد. عین نامه سرهنگ غفاری در این مورد ضمیمه است که در ذیل درج می‌شود:

بازداشتگاه دژبانی
۱۳۴۳/۱۱/۱۸

ریاست دادگاه عادی شماره ۱ اداره دادرسی ارتش

درباره تعیین وکیل مدافع

بازگشت به شماره ۷۹/۵/۹۷۹-۴۳/۱۱/۱۳ که درتاریخ ۴۳/۱۱/۱۵ رؤیت گردیده به استحضار می‌رساند. استدلال دادگاه در نامه معطوفه بالا با توجه به دلایل زیر قانع کننده نیست:

اولاً ماده ۲۸۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش، مضمون عباراتی که در نام دادگاه مندرج است: چنانچه با مواردیکه در قانون دادرسی و کیفر ارتش پیش‌بینی نشده مواجه گردند، طبق قواعد مربوط به دادرسی عمومی باید عمل گردد (به‌هیچ‌وجه متقن نیست بلکه ماده مزبور چنین مقرر می‌دارد «چنانچه با مواردی که در قانون دادرسی و کیفر ارتش پیش‌بینی نشده مواجه گردند مطابق آئین دادرسی کیفری عمل خواهند کرد» که قانون اخیر یک قانون شخصی بوده و تیتر و عنوان مُصرحی دارد و اسمش لایحه قانونی استقلال وکلای دادگستری نیست، بنابراین در هیچ موردی دادگاههای نظامی نمی‌توانند با توجه به قانون آئین دادگستری کیفری، به لایحه قانون استقلال کانون وکلا استناد کنند.)

ثانیاً کسی می‌تواند در دادگستری وکالت نماید که دارای پروانه رسمی وکالت

باشد و برای اخذ چنین پروانه‌ای تقاضاکننده باید حایز چند شرط باشد که در ماده و لایحه قانونی کانون وکلای دادگستری قید گردیده است که از آنجمله عدم اشتغال به خدمات دولتی است؛ داشتن بیش از ۲۵ سال سن؛ عدم محکومیت به جنایت و محکومیت به جنحه‌هایی که منافی با امانت و عفت و شئون وکالت است، با تشخیص هیئت مدیره کانون وکلاء قید گردیده است و بااینکه به موجب قانون مستلزم محرومیت از بعضی حقوق اجتماعی (تحت محاکمه بودن به اتهامات بالا می‌باشد) و در صورت حایز بودن کلیه شرایط و اخذ پروانه پس از آن نمی‌توان وکیلی را به فرض اینکه در ضمن وکالت فاقد یکی از شرایط گردد از وکالت ممنوع نمود مگر اینکه برابر مواد ۱۷ و ۱۸ لایحه قانونی مزبور دادگاه انتظامی وکلا حکم تعلیق وکیلی را صادر نماید. درصورتیکه در دادگاههای نظامی تنها شرط اشتغال به وکالت برابر ماده ۱۸۲ قانون دادرسی و کیفر ارتش، نظامی یا همردیف نظامی بودن است، اعم از اینکه شاغل یا منتظر خدمت یا بازنشسته باشد (یعنی برخلاف لایحه قانونی استقلال کانون وکلاء) نظامیان با وجود شاغل بودن و یا کمتر از ۲۵ سال داشتن و یا محکومیت به مجازات جنحه تا موقعیکه اخراج نگردیده حق دارند وکالت متهمی را در دادگاههای نظامی قبول نمایند و شروط اشتغال به وکالت در دادگاههای عمومی با شرایط آن در دادگاههای نظامی بکلی مغایر و متفاوت است.

ثالثاً آن چیزیکه تمام پایه استدلال آن دادگاه را فرومی‌ریزد این است که سرکار سرهنگ امیررحیمی که اینجانب ایشان را به سمت وکیل مدافع خود تعیین نموده‌ام به شرح عبارت زیر «و همچنین سرهنگ بازنشسته امیررحیمی دارای سابقه محکومیت است بنابراین نمی‌تواند عهده‌دار وکالت گردد.» جای تأسف است که ریاست دادگاه توجه نفرموده‌اند که همین سرکار سرهنگ عزیزالله امیررحیمی به استحضار کامل دادسرای نظامی و زیر نظر صائب تیمسار ریاست اداره دادرسی ارتش نه ماه تمام با همان سابقه محکومیت قطعی که بدان اشاره رفته رسماً سمت وکیل مدافع پنج نفر متهمین جمعیت نهضت آزادی را داشته و در دادگاه بدوی و تجدیدنظر از موکلین خود دفاع نموده و بر مبنای دفاعیات ایشان در دادگاههای مزبور حکم صادر نموده‌اند و اکنون که موضوع همان دفاعیات در آن دادگاه مطرح است، چه باعث شده است که این حق برای دفاع از اینجانب از ایشان سلب می‌گردد، بر اینجانب نامعلوم است و آنچه ابهامی ندارد این است که خود همین حقیقت وقوع یافته می‌رساند که دستگاه قضایی ارتش که یک دادگاه تجدیدنظر یعنی دادگاه مافوق مرتبه دادگاه عادی شماره ۱ فعلی هم جزو آن است به کرسی بنشاند، اساس آن دادرسی مهم که یکنفر وکیل غیرصالح از پنج نفر دفاع نموده و دفاعیاتش مورد استفاده قرارگرفته فرو می‌ریزد که البته چنین رویه‌ای یک بام و دو هوا، مغایر با شئون قضایی ارتش خواهد بود. به‌همین دلیل قابل توجه است که اینجانب به نظرسابق خود باقی باشم. در خاتمه چون برابر ماده ۱۸۲

آئین دادرسی و کیفر ارتش اینجانب امتناعی در تعیین وکیل مدافع ننموده و عجزی ابراز نداشته‌ام تقاضا دارد هر گاه با استدلالاتیکه ذکر گردید باز هم دادگاه در تحمیل عقیده غیرمستدل خود مصر باشند، مراتب را ابلاغ تا ناچار از بین نظامیان یا همردیفان آنها وکیلی برای خود انتخاب نماید». با تقدیم احترام امضاء: سرهنگ غفاری

با وجود ارسال چنین گزارشات دادگاه عادی شماره ۱ بدون اینکه این استدلالات را رد نماید و به متهمین اطلاعی بدهد وکلای تسخیری را به شرح زیر برای متهمین تعیین نمود.

۱ ـ برای تیمسار سرتیپ مسعودی، سرهنگ شاهقلی ۲ ـ برای سرهنگ علی‌اکبر غفاری، سرهنگ صالحی ۳ ـ برای سرهنگ عزیزالله امیررحیمی، سرهنگ تفقدی ۴ ـ برای سرهنگ دکتر اسمعیل علمیه، سرهنگ آزمین.

سپس متهمین از تاریخ ۴۴/۱/۲۹ به دفتر احضار، وکلاء را معرفی نمود و متهمین هر یک طی گزارشی تعیین وکیل تسخیری را از طرف دادگاه مخالف قانون اعلام نمودند و تقاضای ده روز مهلت قانونی برای قرائت و بررسی پرونده و استماع نوار ضبط صوت و آوردن اصل پرونده نهضت آزادی دادگاه عادی شماره ۱، بدون اینکه کوچکترین ترتیب اثری به این تقاضا بدهد و حتی یک روز هم فرصت مطالعه پرونده را به متهمین بدهد، یا بگذارد نوارهای ضبط صوت را با حضور وکلای تسخیری بشنوند و آنها را برای اینکار از زندان دژبانی احضار کند، در تاریخ ۴۴/۲/۳۰ یعنی درست یکماه پس از تاریخ ابلاغ وکلاء مدافع آنهم شفاهی متهمین را به دادگاه احضار و آغاز دادرسی را اعلام نمود. علت اینکه متهمین را در ظرف این یکماه اجازه ندادند پرونده را مطالعه کنند نامعلوم است. متهمین پس از حضور در دفتر دادگاه و استحضار به اینکه دادرسی آغاز می‌شود، قبل از ورود دادرسان به جلسه رسمی، کتباً به رئیس دادگاه اطلاع دادند که آنها پرونده را مطالعه نکرده، یعنی به آنها اجازه داده نشده و وکیل مدافع قانونی ندارند، لذا آغاز دادرسی در این شرایط غیرقانونی است ولی به این اعتراضات ترتیب اثر داده نشد و در تاریخ ۴۴/۲/۳۰ دادرسی آغاز شد.

دادگاه عادی شماره ۱ اداره دادرسی ارتش در ساعت هشت و نیم صبح روز پنجشنبه ۴۴/۲/۳۰ مرکب از عناصر زیرین؛ رسمیت تشکیل آغاز دادرسی را اعلام

داشت.

سرتیپ تاج‌الدین، رئیس دادگاه ـ سرهنگ بهزادان، عضو ـ سرهنگ همت‌الله مشایخ، عضو ـ سرهنگ دانش، منشی. وکلای مدافع تسخیری: سرهنگ شاهقلی ـ سرهنگ آزمین ـ سرهنگ صالحی ـ سرهنگ تفقدی ـ در صف اول در جلسه حضور داشتند. در صف دوم چهار نفر متهمین تیمسار سرتیپ مسعودی ـ سرکار سرهنگ علی غفاری ـ سرهنگ دکتر اسمعیل علمیه و سرهنگ عزیزالله امیررحیمی ـ به ترتیب اتهام ۱ و ۲ و ۳ و ۴ قرارگرفتند.

در صف سوم چهار نفر استوار مسلح به طپانچه برخلاف موازین قانونی، که کسی نباید در دادگاه با اسلحه باشد، قرارگرفتند. به احدی به عنوان تماشاچی در دادگاه اجازه ورود داده نشد، حتی سرهنگ بازنشسته هشترودی پدر همسر سرهنگ دکتر علمیه که می‌خواست به عنوان تماشاچی حضور یابد را راه ندادند. به ایشان گفتند باید از اداره دادرسی ارتش اجازه کتبی تحصیل نمایند. این بود منظره دادگاه. رئیس دادگاه پس از پرسش هویت متهمین، که با اعتراض آنها به طرز تشکیل دادگاه توأم بود، خطاب به وکلای مدافع اظهار داشت چنانچه به صلاحیت دادگاه و مرور زمان و نقص پرونده اعتراضی دارند بیان کنند.

وکلای تسخیری با اظهار بی‌اطلاعی از پرونده امر متفقاً اظهار داشتند که به صلاحیت دادگاه و نقایص پرونده اعتراضی ندارند. رئیس دادگاه سپس به یکایک متهمین خطاب و از آنها خواست که چنانچه اعتراضی دارند بیان کنند. خلاصه اعتراضات و ایرادات متهمین از این قرار بود:

۱ ـ همانطوریکه قبلاً گفته‌ایم هیچ وکیل مدافعی، ولو تسخیری باشد، جرأت ندارد در مقابل دادگاههای نظامی از موکل خود و حقوق قانونی او دفاع نماید و دلیل واضح این ادعا این است که وکلای تسخیری حاضر ابداً حاضر نشدند در مورد هیچ‌کدام از این حقوق قانونی ما دفاع کنند؛ نه از عدم صلاحیت دادگاه صحبتی کردند و نه از نقایص پرونده و نه از اینکه مهلت قانونی برای مطالعه پرونده نه به ما و نه به آنها داده‌اند. با اینکه اعتراف کرده‌اند از پرونده بی‌اطلاع و آنرا ندیده‌اند صحبتی یا اعتراضی به میان نیاوردند و لذا خود ما وظیفه دفاع از خودمان را اصالتاً و وکالتاً انجام می‌دهیم.

۲ ـ ادعای اصلی ما این است که اولاً جرمی واقع نشده که دادگاهی صلاحیت رسیدگی به آنرا داشته باشد، زیرا کیفرخواست صادره به استناد گزارش مغرضانه و

بی‌سروتهی از سازمان امنیت ما را متهم نموده است که در محضر یک دادگاه رسمی با حضور دادستان و پنج نفر دادرس، یعنی دادگاه تجدید نظر مافوق مرتبه دادگاه حاضر، مرتکب جرم اهانت به مقام سلطنت و تبلیغ و تحریک علیه امنیت داخلی و رژیم سلطنت مشروطه ایران گردیده‌ایم و این عمل ضمن دفاعیات از موکلین انجام شده. وقوع چنین جرمی به دلایل زیر امکان‌پذیر نبوده است:

الف ـ دادگاه نمی‌توانست بی‌تفاوت در مقابل ارتکاب چنین جرایمی که بستگی به امنیت کشور و مخصوصاً اهانت به شخص پادشاه کشور داشته به آن باقی بماند، و وقوع چنین جرم مشهودی را صورت‌مجلس نکند و حداقل برای بی‌اثر گذاشتن چنین تبلیغ و تحریک و اهانت مهمی جلسه دادگاه را طبق ماده... آئین دادرسی و کیفر ارتش سری اعلام نکند و لذا چون چنین عملی انجام شده پس جرمی وقوع نیافته، بعلاوه آن دادگاه در حکم خود اعلام داشته که دفاعیات ما را استماع نموده و برای آن ایرادی نداشته و بر مبنای آن حکم صادر نموده و اگر دفاع وکیل مدافع جرم بوده باشد چگونه می‌تواند مستند احکام دادگاه واقع شود. وکیل مدافع که خود مجرم باشد اول باید کنار گذاشته شود بعد به دادرسی ادامه داد پس چون چنین اعمالی نشده و جرمی وقوع نیافته، دادگاه حاضر صلاحیت ندارد به جرمی که اصلاً وقوع‌نیافته و دادگاهی بالاتر از مرتبه این دادگاه آنرا جرم نشناخته آغازدادرسی نماید.

ب ـ اینکه مأمورین سازمان امنیت که به موجب ماده ۳ قانون تشکیل آن سمت ضابط نظامی را دارند بخواهند بر عالی‌ترین مرجع قضایی ارتش ایراد بگیرند، در حکم این است که مأمورین کلانتری ۴ به‌وزیردادگستری اعتراض کنند که در دیوانعالی کشور جرمی واقع شده و آن قضات عالی‌مقام وقوع چنین جرمی را درک نکرده‌اند. آیا چنین فرضیه‌ای مسخره نیست و دستگاه قضایی ارتش چگونه اجازه می‌دهد که سازمان امنیت در کار او مداخله و تحت‌الشعاع سیطره غیرقانونی خود قرار دهد.

۳ ـ دادرسی نظامی چگونه به خود اجازه می‌دهد که علیرغم مصوبات دادگاههای نظامی نظریات سازمان امنیت را مورد اعتنا قرار دهند؟...

این بود قسمتی از متن کیفرخواست که در دسترس نویسنده قرار گرفت...

بخش ششم ــ در زندان برازجان

اشاره ـ یادداشت‌های دوره زندان برازجان «که به گفته مرحوم مهندس بازرگان»[1] از لحاظ مشروح بودن، تنوع و فراوانی مطالب مورد توجه ایشان بوده، از دسترس مهندس خارج شده است، به این ترتیب که پس از بازگشت از برازجان، آقای بازرگان دفترچه یادداشت را به یکی از زندانیان سیاسی که دوره محکومیت او پایان یافته و مرخص شده بود سپرد تا به خانواده مهندس تحویل دهد، متأسفانه امانت‌دار از تحویل آن به خانه امتناع کرد و کوشش‌های بعدی برای بازپس گرفتن دفترچه یادداشت‌ها به نتیجه نرسید.

برای آگاهی خوانندگان از چگونگی این دوره زندان مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و دیگر گروه تبعیدی، گفتگویی با آقای مهندس عزت‌الله سحابی که از یاران نزدیک ایشان بوده‌اند و دوره هفت‌ماهه زندان برازجان را طی کرده‌اند، به عمل آورده‌ایم. در این گزارش از یادداشت‌های ارزندهٔ آقای دکتر مهدی جعفری نیز بهره‌مند شده‌ایم.

گفتگو با مهندس عزت‌الله سحابی(۲)

س ـ آقای مهندس سحابی ـ جنابعالی جزو آن گروه از زندانیان سیاسی بودید که در آبان ۱۳۴۴ همراه پدرتان و مهندس بازرگان از زندان شماره ۴ قصر به

---

۱. گفتگو با نویسنده، خرداد ۱۳۷۲.

۲. این گفتگو روز یکشنبه ۲۲ مهر ۱۳۵۷ در تهران صورت گرفت.

زندان برازجان تبعید شدید. لطفاً علت این تصمیم ناگهانی دستگاه در مورد انتقالتان را شرح دهید.

بنده در تمام مراحل تبعیدمان از زندان قصر، به برازجان که روز ۵ آبان ۱۳۴۴ اتفاق افتاد، حضور داشتم. دوستان دیگر از جمله آقای دکتر محمدمهدی جعفری، آقای دکتر عباس شیبانی، آقای مهندس ابوالفضل حکیمی، آقای بسته‌نگار و برخی از همبندهای آنروز ما بحمدالله حیات دارند و می‌توانند در تدوین این بخش از خاطرات مرحوم مهندس بازرگان کمک و همکاری کنند.

س ـ همینطور است. آقای دکتر محمدمهدی جعفری هم لطف کردند سه جلد یادداشت‌های دوره زندان را از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۶ در اختیار بنده گذاشته‌اند. یادداشت‌های ارزنده‌ای است و از آنها استفاده شده است. متأسفانه بعد از چهار پنج هفته ایشان را از برازجان به زندان یزد منتقل کرده‌اند. با آقای مهندس حکیمی هم گفت‌وشنود داشته‌ام.

بنده هم تا آنجا که به خاطر دارم شرح می‌دهم؛ داستان تبعید به برازجان، معطوف بود به یک مقدار فعالیت‌هایی در داخل زندان. از اوایل سال ۱۳۴۲ که دستگیر شدیم و پس از محاکمه در دادگاههای نظامی محکوم شدیم در زندان شماره ۴ قصر بودیم؛ این «بند» تقریباً سیاسی بود و در اختیار نهضتی‌ها. گروههای دیگری هم بودند، مانند محکومین عادی، ولی کادر ثابت زندان شماره ۴ نهضتی‌ها بودند، چند دسته سیاسی هم آمدند؛ دانشجویان جبهه‌ملی، پس از چندماه محاکمه و محکوم شدند و رفتند. بعد یک عده از روحانیون که در جریان قتل منصور نخست وزیر دستگیر شده بودند؛ همینطور گروه مؤتلفه را که متهم به قتل منصور بودند به زندان شماره ۳ بردند. این زندان مملو از زندانیان سیاسی چپ که اغلب وابسته به حزب توده یا فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان و برخی متهم به جاسوسی بلوک شرق بودند. اینها را آورده‌بودند، در راهروها، با وضع بسیار ناراحت‌کننده و غیرقابل تحمل، هفته‌ها در آنجا بودند پس از محاکمه و محکومیت آنها و اعدام بخارایی، هرندی، امانی و نیک‌نژاد، در ۱۰ خرداد ۱۳۴۴، بقیه که محکوم به زندان شده بودند و در بند شماره ۳ همچنان در ناراحتی به سر می‌بردند، بالاخره به تنگ آمدند و در مهرماه همراه عده دیگری از زندانیان همان بند در اعتراض به وضع غیرقابل تحمل زندان اعتصاب غذا کردند. در این موقع ما هم تصمیم به حمایت از آنها گرفتیم.

جریان اعتراض و اعتصاب زندانیان سیاسی زندان شماره ۳ و زندانیان سیاسی شماره ۴ بدین شرح بود:

روز ۱۸ مهر ۱۳۴۴، یازده نفر زندانی سیاسی زندان شماره ۳ در اعتراض به بدی وضع زندانشان اعتصاب غذا کردند. روز ۲۰ مهر، زندانیان نهضت آزادی ایران و چند زندانی سیاسی دیگر، در زندان شماره ۴ نامه‌ای در اعتراض به وضع زندانیان زندان شماره ۳ مبنی بر رسیدگی به شکایت آنها و رفع اعتصاب غذای زندانیان مزبور، که تعداد آنها به ۲۱ نفر رسیده بود، نوشته و تسلیم دفتر زندان کردند. متن این نامه به شرح زیر بود:

ریاست محترم دایره زندان قصر

خبر اعتصاب جمعی از زندانیان سیاسی زندان شماره ۳ باعث نگرانی و اضطراب فوق‌العادهٔ ما زندانیان سیاسی شماره ۴ گردیده است. بطوری که مسبوقید روز گذشته با ملاقات حضوری که فیمابین دو نفر از دوستان ما (آقایان عاقلی‌زاده و مهندس سحابی) با سرکار سرگرد خانمرادی دست داد، موضوع تقاضای جمعی از زندانیان سیاسی زندان مزبور و اینکه در اثر شرایط نامساعد و غیربهداشتی که برایشان پیش آمده ناگزیر به اعتصاب غذا گردیده‌اند، با ایشان در میان گذارده شد. با اینکه انتظار می‌رفت مسئولین و متصدیان مربوطه در رفتار خودشان با زندانیان مزبور تجدید نظر نموده و با ترتیب اثر دادن به درخواست قانونی و مشروع آنها، که اصولاً در مواردی نظیر مورد درخواست خود ما بوده است، موجب پایان دادن به اعتصاب دوستان ما را فراهم نمایند، متأسفانه به تقاضای حقهٔ آنها توجهی نکرده‌اند، چنانکه آنان هنوز در حال اعتصاب غذا باقی هستند.

اینک که جمعی از زندانیان سیاسی در اثر شرایط بسیار نامساعدی که در آن قرار داشتند، سه روز است که به اعتصاب غذا دست زده‌اند و با این کار عملاً مرگ را بر تحمل چنین شرایطی ترجیح داده‌اند، ما زندانیان سیاسی زندان شماره ۴ ضمن حمایت و همدردی و تأیید خواست‌های ساده و مشروع آنها، اعتراض شدید خود را نسبت به رفتاری که با آنها شده و آنها را با خطر جدّی مواجه نموده است، ابراز می‌داریم و بار دیگر درخواست می‌کنیم که نسبت به انجام تقاضا و خاتمه بخشیدن به اعتصاب غذای آنها، اقدام فوری معمول و نگرانی و تشویش فوق‌العاده‌ای را که برای ما پیش آمده است مرتفع نمایند.

با احترامات ـ ساعت ۱۲ روز سه‌شنبه
۲۰ مهر ۱۳۴۴
زندانیان سیاسی زندان شماره ۴
احمد علی‌بابایی، دکتر عباس شیبانی، محمد بسته‌نگار، عزت‌الله سحابی، مهدی

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

بازرگان، یدالله سحابی، محمدمهدی جعفری، عبدالمجید گودرزی‌پور، ابوالفضل حکیمی، ابوالقاسم وکیلی، عباس عاقلی‌زاده، قالیچه‌چیان، شیخ‌الاسلامی، محمدرضا حمسی، فهیم کرمانی، منوچهر صفا، نصرت‌الله فتحی، دکتر معصومیان، سیدمحسن طاهری، مصطفی مفیدی، بهرام نمازی.

تا ساعت ۱۰ صبح روز بعد (۲۱ مهر) به نامه ما پاسخ داده نشد و زندانیان سیاسی زندان شماره ۳ همچنان در اعتصاب غذا بودند، روز ۲۱ مهر، نامه دیگری به رئیس زندان قصر نوشتیم و به عنوان همدردی با آنها، اعلام اعتصاب غذا کردیم. متن نامه مزبور بدین شرح بود:

ریاست محترم دایرهٔ زندان قصر

پیرو نامهٔ مورخه ۴۴/۷/۲۰ بدین وسیله اشعار می‌دارد:

جمعی از زندانیان سیاسی زندان شماره ۳ اکنون چهار روز است که برای اعتراض به شرایط نامساعد و غیربهداشتی خود، در زندان در حال اعتصاب غذا به سر می‌برند و تاکنون اقدامی در جهت اجرای تقاضای حقّه و مشروع آنها به عمل نیامده است. ما یکبار ضمن ملاقات حضوری نمایندگان با سرکار سرگرد خانمرادی در روز دوشنبه ۴۴/۷/۱۹ و یکبار هم کتباً در روز قبل، نگرانی و همدردی خود را اعلام و درخواست نمودیم که هرچه زودتر نسبت به انجام تقاضای ساده و قانونی دوستان ما اقدام و تشویش و نگرانی ما را رفع نمایند.

از آنجا که اکنون بیش از ۷۲ ساعت از اعتصاب غذای دوستان ما می‌گذرد و حال بعضی از آنها رو به وخامت گذارده است، ناگزیر ما امضاکنندگان زیر برای تکرار درخواست فوق و همدردی با دوستان زندانی‌مان از ساعت ده صبح امروز (چهارشنبه ۴۴/۷/۲۱) دست به اعتصاب غذا زده و تا زمانی که آنان در این حال هستند، ما نیز به اعتصاب خود ادامه می‌دهیم.

با احترامات
ساعت ۱۰ روز
چهارشنبه ۴۴/۷/۲۱

۱ ـ منوچهر صفا ۲ ـ نوری شیخ‌الاسلامی ۳ ـ احمد علی‌بابایی ۴ ـ عباس عاقلی‌زاده ۵ ـ بهرام نمازی ۶ ـ دکتر عباس شیبانی ۷ ـ سیدمحسن طاهری ۸ ـ ابوالقاسم وکیلی قمی ۹ ـ دکتر غلامحسین معصومیان ۱۰ ـ فرخ قالیچه‌چیان ۱۱ ـ حسن اسکویی ۱۲ ـ محمدمهدی جعفری ۱۳ ـ سیدمصطفی مفیدی ۱۴ ـ مهندس عزت‌الله سحابی ۱۵ ـ محمدرضا حمسی ۱۶ ـ محمد بسته‌نگار ۱۷ ـ ابوالفضل حکیمی.

س ـ آقای دکتر جعفری در یادداشت‌هایشان نوشته‌اند اعتصاب با سروصدا و طی مراسمی اعلام شد.

همینطور است. در ساعت ۱۰ صبح روز ۲۱ مهر همگی در ایوان جلوی زندان جمع شدیم. نخست یکی از دوستان با صدای بلند متن نیایش و خطابه‌ای راکه قبلاً تهیه کرده بودیم قرائت کرد، سپس سرود «ای ایران؛ ای مرز پرگهر...» را خواندیم. بدین ترتیب اعتصاب شروع شد. متن نیایش بدین شرح بود:

پروردگارا ! به‌حق پیغمبران پاکت که در راه سعادت انسان‌ها، هرگونه رنج و ناگواری را تحمّل کردند، ترا قسم می‌دهیم، به ما نیرویی بخش تا بهتر بتوانیم مشعل وظیفه را بر دوش گیریم و تا آخرین نفس راه پاکان و پیامبرانت را دنبال کنیم.

خداوندا ! به‌حق لب‌تشنگانی که برای احیای راه حق سر باختند تا با خون مقدّس خود نهال آزادی و برادری را آبیاری کنند، ترا قسم می‌دهیم به ما قدرتی عطا فرما که در هر لحظه و موقعیت برای مبارزه با بیدادگری و ستم آماده باشیم و نگذاریم نیروی ستمگران و منحرفانِ از راه حق غلبه پیدا کنند.

ما پرورنده و صاحب اختیار خود را خدا اعلام کردیم و بر سر این گفتهٔ خود پایداری می‌کنیم تا پرچم حق و عدالت را در جهان به اهتزاز درآوریم. پروردگارا ! نیروی نویدبخش جان‌پرور خود را بر ما فرو فرست، تا بی‌ترس و اندوه این راه مقدس را تا هدف نهایی ادامه دهیم و به بهشت موعودت که سرانجامِ هر بشر سعادتمندی است نائل شویم.

بیش از سه روز است جمعی انسان به خاطر تقاضای ساده و مشروعی در زندان شماره ۳ دست به اعتصاب غذا زده‌اند و متأسفانه با همهٔ کوششی که ما کردیم (یکبار شفاهاً به رئیس دایرهٔ زندان و یکبار کتباً تذکر دادیم) که متصدیان زندان به درخواست قانونی آنها ترتیب اثر بدهند مفید واقع نشد. چون برای ما بسیار ناگوار است که در چندقدمی ما جمعی از دوستانمان به‌لحاظ درخواستهایی که، همیشه مابه‌الابتلاء و مورد خواست خود ما بوده، با مرگ روبرو باشند، ما برای اعلام همدردی و حمایت آنها از این ساعت به اعتصاب غذا مبادرت می‌کنیم. باشد تا مسئولین از سرسختی و مقاومت غیرقانونی و ظالمانهٔ خود دست بردارند. انالحیاة عقیدةً و جهاد

نخست فلسفه‌ی شاه دین حسین این است که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

س ـ واکنش رئیس زندان و ساواک چگونه بود؟

زندان سیاسی زیر نظر ساواک بود. در آنموقع برداشت دستگاه، همانطورکه در دوره دادگاه هم فکر می‌کرد، این بود که نهضت آزادی در زندان مرکز توجه دیگر زندانیان و کانون تبلیغ و اعتراض و روحیه بخشیدن به زندانیان سیاسی است.

اعتصاب غذای زندانیان شماره ۳ را هم به تحریک نهضتی‌ها می‌دانست به همین جهت عصر همان روز ۲۱ مهر، از دفتر زندان آمدند و نمایندگان مختار جمع سیاسی در زندان؛ مرحوم مهندس بازرگان به عنوان رهبر نهضت آزادی و اینجانب را به عنوان نماینده و سخنگوی بند سیاسی و اعتصاب‌کنندگان را خواستند. به دفتر زندان که رفتیم، دیدیم. علاوه بر سرگرد تیموری رئیس زندان شماره ۳، سرگرد خانمرادی کفیل زندان و سروان‌اسدی و افسر دیگری بنام سرهنگ فرجاد از دادرسی ارتش و همچنین آقای دکتر سامی (از حزب مردم ایران) که در شماره ۳ زندانی بود، حضور دارند.

همانطور که عرض کردم ادعای ساواک و زندان این بود که چون شروع اعتصاب زندانیان سیاسی شماره ۳ به پیشنهاد ما بوده، پایانش هم باید با اجازه ما باشد. رئیس زندان و دیگران خیلی با احترام از ما استقبال کردند. چای و شیرینی آوردند. سرگرد خانمرادی گفت ما رفته‌ایم به زندان شماره ۳ با زندانیان صحبت کردیم و بطور موقت اطاق ملاقات را در اختیار آقایان گذاشته‌ایم، تا یک هفته دیگر برای آنها فکر اساسی بکنیم و خواستیم اعتصابشان را بشکنند ولی آقایان گفته‌اند برای پایان اعتصاب باید از شما اجازه بگیرند و اشاره به مرحوم دکتر سامی کرد، دکتر سامی هم با ادای احترام به مهندس بازرگان آنرا تأیید کرد. آن مرحوم و دوستانش در زندان شماره ۳ خواسته بودند، احترام بزرگتران؛ آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی را در زندان شماره ۴ حفظ کرده باشند، ولی غافل بودند که ساواک و دادرسی ارتش، از این اجازه‌خواهی می‌خواهند بهانه‌ای برای پرونده‌سازی علیه نهضتی‌ها به‌دست بیاورند.

مهندس در مقابل این حرف یک‌کمی جا خورد و با تواضع گفت: «اختیار دارید، تصمیم‌گیرنده خود آقایان هستند، اگر خواستهایشان از جهت جا و مکان اقامت، در زندان تأمین شده باشد، ما چه حرفی داریم. ما هم چون شنیدیم آقایان از لحاظ جا و مکان خیلی ناراحت هستند و مجبور به اعتصاب شده‌اند، برای همدردی و حمایت از ایشان اعلام اعتصاب غذا کرده‌ایم.»

در آن جلسه ظاهراً مسأله اعتصاب زندان شماره ۳ به‌خوبی حل شد و چای و شیرینی هم دادند، ولی ساواک و دادرسی ارتش، استفاده خودشان را برای اثبات اینکه نهضت آزادی در میان زندانیان سیاسی تحریکات می‌کند و آنها را به مقاومت و مبارزه‌جویی با دستگاه می‌کشاند، کردند...

س ـ واکنش نهضتی‌های زندانی از شنیدن این ملاقات چگونه بود؟

ما خبر مذاکرات را در زندان به رفقا دادیم؛ همه راضی و خوشحال شدند و آنرا یک پیروزی تلقی کردند، بخصوص جوان‌ها. شام خوردیم و خوابیدیم. بدین‌ترتیب اعتصاب ما یکروز بیشتر طول نکشید. از روز ۲۳ مهر تا چهارشنبه ۵ آبان خبری نبود جز تجدید انتخابات هیئت مدیره زندان و خبر آخرین جلسه دادگاه آقایان فروهر، نمازی و احمدی که به ترتیب به ۳ سال، ۱۵ ماه و یک سال زندان محکوم شده بودند. روز ۳ آبان هم اطلاع پیدا کردیم آقای شیخ‌الاسلامی که ۴۵ روز دیگر از مدت زندانی‌اش باقی مانده بود آزاد شد و پس از خداحافظی به خانه رفت.

س ـ لطفاً خاطرات آن روزی را که از زندان قصر به برازجان تبعیدتان کردند بفرمایید

ما قضیه اعتصاب را با پیروزی خودمان و زندانیان شماره ۳ پایان‌یافته می‌دانستیم. اما پدرم و شیبانی نگران بودند؛ می‌گفتند موضوع به این سادگی نیست؛ دستگاه این عقب‌نشینی را تحمل نمی‌کند و عکس‌العمل نشان خواهد داد. همینطور هم شد. اتفاقاً صبح زود روز چهارشنبه ۵ آبان پدرم به من گفت، من امروز نگرانم، یک اتفاقی خواهد افتاد. ظاهراً خوابی دیده بود.

همان روز تازه ناهار خورده بودیم که سروان فخر مقدم به اطاقمان آمده و گفت: ۱۴ نفر آقایانی که اسمشان را می‌خوانم اثاثیه‌شان را جمع کنند. به زندان قزل‌قلعه منتقل می‌شوند. اسامی به این شرح بود: آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، دکتر شیبانی، علی‌بابایی، حکیمی، جعفری، مفیدی، بسته‌نگار، عزت‌الله سحابی، طاهری، وکیلی، صفا، عاقلی‌زاده و قالیچه‌چیان.

اسامی دو نفر یعنی آیت‌الله طالقانی و عباس رادنیا جزو انتقالی‌ها نبود، زیرا آقای طالقانی نامه اعتصاب را امضا نکرده بود. ایشان می‌گفت: من در اعتصاب غذا شرکت می‌کنم، اما نامه را، به‌لحاظ اشکال شرعی امضا نمی‌کنم. رادنیا هم چند روز دیگر دوره زندانش تمام می‌شد و آزاد می‌گردید.

ما حدس زدیم تبعیدمان می‌کنند، از متصدیان زندان خواستیم تا صبح فردا (پنجشنبه) به ما فرصت بدهند ولی موافقت نشد. به‌هرحال، در میان بهت و حیرت پاره‌ای و خونسردی عدهٔ زیاد دیگری که منتظر چنین روزی بودند، اثاثیهٔ خود را

جمع کردیم و در ساعت ۱۶ در میان بدرقه گرم سایر رفقا خداحافظی کردیم. آنها شعار می‌دادند و شعر می‌خواندند، بعضی هم گریه می‌کردند. آیت‌الله طالقانی کنار میله‌های هشت ایستاده بود و درگوش همهٔ ما دعای سفر خواند، با ایشان روبوسی کردیم. نکته جالب این بود که هنگام تودیع، در زندان شمارهٔ ۴، غیر از دوستان زندانی سیاسی خودمان، زندانیان عادی هم، با تأثر زیاد به بدرقه آمده بودند. چون پدرم در زندان نسبت به زندانیان عادی رفتار مهربان و پدرانه‌ای داشت و حتی به برخی از آنها درس سوادآموزی می‌داد، نسبت به ایشان ابراز احساسات و حتی گریه می‌کردند. یکی از آنها بنام باباتیرانداز، که در میان زندانیان به رُک‌گویی و آزادگی معروف بود، شدیداً می‌گریست. وقتی ما ۱۴ نفر از زندان شماره ۴ خارج و به محوطه زندان قصر و از آنجا به سمت دفتر رئیس زندان، نزدیک درِ خروجی رسیدیم، مشاهده کردیم که چهار نفر از دوستان نهضت آزادی، در زندان شماره ۳ که در اعتصاب غذا شرکت داشتند بنام آقایان دکتر حسین عالی، مجتبی مفیدی، مهدی شاملو و مهدی حمسی هم در آنجا هستند که می‌بایست با ما، به تبعید بروند. دیدیم که آنها حالتی غیرعادی و برافروخته دارند. پس از استفسار معلوم شد که در دفتر زندان خواسته‌اند به آنها دستبند بزنند، آقایان مجتبی مفیدی و مهدی حمسی اعتراض و مقاومت کرده‌اند و مواجه با اعمال زور و کتک زدن پاسبان‌ها شده‌اند. بالاخره با تلاش و پافشاری دکتر عالی قرار شده است که دستبند زدن بماند تا بقیه زندانیان شماره ۴ بیایند. وقتی ما به آنجا رسیدیم، سروان خانمرادی، سروان میرسراجی، مأمور انتقال را به ما معرفی کرد. میرسراجی گفت: من مأمور انتقال شما هستم و دستور دارم به همه دستبند بزنم.

ما اعتراض کردیم، بخصوص در مورد دو نفر بزرگترانمان آقایان دکتر سحابی و مهندس بازرگان، اصرار داشتیم که شما باید حداقل، رعایت شخصیت و مقام و سن ایشان را بکنید، ولی میرسراجی گفت: من مأمورم و معذورا! بالاخره با چانه‌زدنهای آقای علی‌بابایی و پادرمیانی سروان خانمرادی، میرسراجی گفت: تا در داخل شهر هستیم و ممکن است تحت مراقبت ساواک یا دادرسی ارتش باشیم، ناگزیرم که دستبند بزنم و پس از خروج از شهر، در جاده ساوه دستبندها را باز می‌کنم. در اینجا فهمیدیم که مقصدمان برازجان یا بندرعباس است. اتوبوس شرکت «اتوشهپر» و ۳۶ نفر ژاندارم هم در انتظارمان بودند.

در ساعت ۱۵-۱۷ سوار اتوبوس شدیم و حرکت کردیم: نام راننده

مهدی‌زادگان بود و شاگرد راننده صفر. به هر دو نفر ما که روی یک صندلی نشسته بودیم، دستبند مشترک زدند. اتوبوس بسیار دراز بود و برای ۶۰ نفر صندلی داشت، ابتدا آمدیم به خیابان سیروس، مدتی در گاراژ اتوشهپر ایستادیم. آقایان دکتر سحابی و مفیدی که روزه بودند، افطار مختصری کردند. حدود ساعت ۱۸ از شهر خارج شدیم.

طبق قرار با سروان میرسراجی، در ابتدای ورود به جاده ساوه، هوا کاملاً تاریک شده بود، دستبندها را باز کردند. در ساعت ۱۹/۵۰ به زرند ساوه رسیدیم برای نماز و شام توقف کردیم. در ساعت ۲۱/۱۵ از آنجا حرکت و از ساوه گذشتیم. در ساعت ۲۲/۵۰ نزدیک پاسگاه ژاندارمری حسین‌آباد گفتند بازرس‌های ساواک در پاسگاه، برای اطمینان از اینکه دستبند به ما زده‌اند، اتوبوس را بازرسی می‌کنند، میرسراجی دستور داد مجدداً دستبندها را به هر دو نفر که روی یک صندلی نشسته بودند زدند... در ساعت ۲۳/۴۵ از آن پاسگاه حرکت کردیم و دیگر دستبندها را باز نکردند...

ساعت ۳/۱۵ روز پنجشنبه ۶ مهر، رسیدیم به اصفهان و در محل ژاندارمری برای رفع خستگی توقف کردیم. در اینجا وضع جالب و در عین‌حال تأثرآوری بود؛ چون هر دو نفرمان دستبند مشترک داشتیم، برای رفتن به توالت یکنفر بیرون توالت، با دستِ کشیده می‌ایستاد و آن دیگری داخل می‌شد و مجبور بود با یک دست کمربند خود را باز کند. مشکل ایجاد شده بود، بخصوص وضع آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی از این جهت خیلی اسفناک بود. بالاخره با بحث زیاد با میرسراجی، موقتاً و فقط برای قضاء حاجت، دستبندها را باز کردند و در موقع سوار شدن به اتوبوس دوباره بستند. در ساعت ۱۷-۴ حرکت کردیم. ساعت ۵/۳۰ رسیدیم شهرضا. اتوبوس در محل گروهان ژاندارمری توقف کرد. در آنجا برای جشن تولد شاه، در حیاط چادر زده و برای نمایش سِن بسته بودند. باران آمده بود و در آن سحرگاه، هوا سرد بود. وارد محوطه ژاندارمری شدیم و پس از خواندن نمازِ صبح حرکت کردیم؛ از یزد گذشتیم و ساعت ۸/۱۰ رسیدیم به آباده در محل گروهان ژاندارمری توقف کردیم. پس از بازرسی اتوبوس به راه افتاد. در ساعت ۸/۳۲ به سورمق رسیدیم و صبحانه خوردیم و حرکت کردیم. از سعادت‌آباد و تخت‌جمشید، مرودشت و زرقان گذشتیم و در ساعت ۱۳/۴۵ به اکبرآباد شیراز رسیدیم.

در اکبرآباد، دوستان که بعد از صرف صبحانه، در ساعت ۹/۱۷ دوباره دستبند به دستهایشان زده بودند، خسته و عصبی بودند، همینطور خود اینجانب داد و فریاد و اعتراض می‌کردم. در این ضمن مشاهده کردیم آقایان مختار علی‌بابایی، ایرج سحابی، سعید سحابی و حسین طالقانی به استقبال ما آمده‌اند! معلوم شد دیروز پس از حرکت ما، آقای علی‌بابایی خبردار شده است و صبح همراه با ایرج سحابی، دو نفر دیگر را برداشته با هواپیما به شیراز آمده و از آنجا برای دیدن ما خود را به اکبرآباد رسانده‌اند. پیاده شدیم و پس از دیدار آنها و صرف ناهار مختصری حرکت کردیم، در ساعت ۱۴/۵۵ به شیراز رسیدیم. اتوبوس پس از عبور از دروازه قرآن، جلوی هنگ ژاندارمری توقف کرد. چند دقیقه بعد، ما در داخل محوطه پیاده شدیم. راننده گفت: نمی‌تواند شب از کُتل‌های بین شیراز و برازجان عبور کند، قرار شد شب آنجا بمانیم، مدتی در حیاط قدم زدیم و در کافهٔ ژاندارمری چای خوردیم. صورتی تهیه و به وسیله یکی از ژاندارم‌ها به داخل شهر فرستادیم تا برایمان خواربار خریداری کنند. سالن سخنرانی هنگ را برای استراحتمان درنظر گرفته بودند. اثاثیه خودمان از روی اتوبوس پایین آوردیم و به آن سالن بردیم، در همانجا شام خوردیم و خوابیدیم.

صبح روز بعد، پس از خواندن نماز و صرف صبحانه، اثاثیه‌مان را جمع کردیم و بالای اتوبوس بستیم. در ۶/۳۰ حرکت کردیم و ساعت ۹ رسیدیم به دشت ارژن. مدتی در پاسگاه ژاندارمری توقف کردیم، یک زره‌پوش مسلح هم جلوی پاسگاه متوقف بود. ساعت ۹/۲۰ اتوبوس حرکت کرد. در راه یکی دوبار برای محکم کردن پیچ دنده‌های اتومبیل معطل شدیم.

راه قدیم شیراز ـ برازجان، کُتل‌های متعددی داشت؛ معمولاً اتومبیل‌های سواری و اتوبوس‌ها در پنج شش ساعت این مسافت را طی می‌کردند، ولی سفر ما از شیراز تا برازجان، به علت پیاده شدن‌های مکرر در گردنه‌ها و پیاده‌روی با دستبند و توقف برای ناهار و شام، هفده‌ساعت و نیم طول کشید! سروان میرسراجی در این سفر خیلی «مردانگی!» کرد و اجازه داد آقایان مهندس و دکتر سحابی دستبند نداشته باشند، همچنین دکتر عالی و اینجانب را که پهلوی هم نشسته بودیم. شاید به علت موی سپید و سنِ بیشترمان نسبت به سایر دوستان پس از یکی‌دوبار پیاده و سوار شدن، از دستبند معافمان کرد، چون پس از هر پیاده شدن در کتل‌های پرپیچ و خم باشیب تُند، مجبور بودیم از سرازیری دره‌ها و کوهها بالا و پایین برویم.

دستبند دونفری، آزاردهنده بود، مچ هر دو نفر خراشیده و زخم شده بود. بدین ترتیب، سفر هفده‌ساعتهٔ پررنج و تعبی را طی کردیم. یاد دارم که آقای بسته‌نگار که از تحمل این وضع خیلی هیجان‌زده شده بود به شوخی گفت: نحنُ اُساریٰ آل محمد. این جمله‌ای است که خانواده حضرت سیدالشهداء (ع) به سرپرستی زینب (ع) در عصر عاشورا، سال ۶۱ هجری در کاروان اسرای اهل بیت که به سمت کوفه برده می‌شدند، در برابر سؤال مردم کوفه که آنها را نمی‌شناختند گفته بودند و همین جمله موجب انتشار خبر حادثه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) و اسارت خانواده ایشان در شهر و حوادث بعدی شد. بسته‌نگار وضع ما را با اسرای عاشورا مقایسه و آن جمله را تکرار می‌کرد.

به کتل پیرزن رسیدیم؛ عده‌ای واقعاً وحشت کرده بودند؛ اتوبوس از سربالایی و سرازیری و پیچ و خم‌های آن با احتیاط عبور می‌کرد، بااینحال در بین یکی از دره‌های با شیب تُند پیاده شدیم و میان‌بُر تا انتهای آن پیاده رفتیم. در ساعت ۱۲/۰۵ به کتل دختر رسیدیم. اتوبوس، با جلو و عقب زدن و با سرعت خیلی کم حرکت می‌کرد، بالاخره ساعت ۱۳/۳۵ به کازرون رسیدیم.

آقای جعفری کسی را فرستاد تا با تلفن به آقای دکتر طاهری و نیز برادرشان ورود ما را اطلاع بدهد. چند دقیقه بعد دکتر طاهری با موتورسیکلت رسید و با همه روبوسی کرد، بعد هم پدرشان رسیدند، نیم‌ساعتی در کازرون توقف کردیم. سروان میرسراجی قصد داشت اتوبوس را با دو اتوبوس کوچکتر عوض کند، ولی پیدا نشد، بالاخره شخصی بنام آقای محسنی را به عنوان راهنما همراه برداشتیم و حرکت کردیم. پس از توقف کوتاهی در برکتک و صرف ناهار مختصری دوباره به راه افتادیم. از کتل رودک و کتل تنگ ترکان و کمارج گذشتیم و در آخرین پیچ دوباره از اتوبوس پیاده شدیم و از راه میان‌بر، حدود یک ساعت پیاده‌روی کردیم. تا به پاسگاه نمازگار رودک رسیدیم. چند دقیقه بعد اتوبوس که باقی‌مانده‌های وسط راه را سوار کرده بود رسید، دوباره حرکت کردیم و پس از عبور از کتل فلفلی با زحمت و جلو و عقب کردن اتوبوس بالاخره به آب‌میخک رسیدیم. در این محل، شامی خورده و نماز خواندیم و سوار شدیم و پس از مدت کوتاهی به حومه برازجان رسیدیم.

چراغ‌های شهر و دژ از دور سوسو می‌زدند. سفر پرمشقتی را تمام کرده بودیم سرانجام در ساعت ۲۲/۴۵ به برازجان رسیدیم. اتوبوس دور فلکه شهرداری پیچید

و جلوی درِ قلعه برازجان متوقف شد. دستبند به دست پیاده شدیم و به داخل دژ رفتیم. دو نفر افسر شهربانی برای تحویل گرفتن می‌آمدند. سروان میرسراجی، بابت جیره دو روز ما هجده نفر (روزانه ۱۵ ریال) ۵۴۰ ریال داد و رسید گرفت. بعد از ثبت‌نام، گفتند اثاثیه‌تان را بگذارید و یک ملافه و متکا بردارید و داخل بروید. ما می‌خواستیم همه اثاثیه‌مان را پس از تفتیش به داخل ببریم. پس از مدتی بحث قرار شد وسایل خواب و لوازم ضروری شخصی را با خود برداریم و بقیه را صبح روز بعد منتقل کنیم حدود ساعت ۱ روز شنبه به درون دژ آمدیم و خوابیدیم.[۱]

صبح زود روز بعد، پس از صرف صبحانه، رئیس شهربانی سرگرد علی عزلتی دستورداد اثاثیه ما را، بعداز تفتیشِ تحویلمان‌بدهند. در این‌موقع آقای تقی کی‌منش از داخل زندان آمد تا درباره محل زندان ما، در داخل دژ با افسران مأمور مذاکره کند، معلوم شد که ایشان از افسران سازمان افسری حزب توده است که حدود ۲ سال و نیم پیش همراه چند تن دیگر از افسران محکوم در دادگاههای نظامی از زندان قصر به برازجان تبعید شده‌اند. ایشان در سال‌های ۱۳۲۰-۲۱ دانشجوی زمین‌شناسی دانشکده علوم تهران بودند و پدرم او را می‌شناخت. آقای کی‌منش سعی داشت که جای ما ۱۸ نفر در همان بند سیاسی یک باشد. پس‌ازگفتگو با افسران‌زندان قرار شد دو نفر از ما به داخل بند بروند و به‌لحاظ تقسیم جا و مکان سکونت با دوستانشان صحبت کنند. پدرم و آقای جعفری به داخل رفتند و پس از مدتی بازگشتند. در این موقع آقای سرگرد اردشیر واثق همراه آقای کی‌منش به عنوان احترام و استقبال از ما، به حیاط شهربانی آمدند و پس از احوالپرسی و خوش‌آمدگویی قرار شد چند ساعتی صبر کنیم تا آقایان زندانیان سیاسی داخل، در جا و مکان خود تغییراتی بدهند تا محل مناسبی برای ما آماده شود. به این ترتیب شب دوم را هم در همان حیاط شهربانی ماندیم. و صبح روز بعد وارد بند سیاسی شدیم.

س ـ از وضع زندان جدید، ساختمان داخل آن و محلی که برای شما درنظر گرفته شد، بفرمایید.

در آنموقع برازجان شهر خیلی کوچک و دورافتاده‌ای بود. دژ برازجان هم معروف است؛ می‌گفتند یکی از خوانین آن دیار آنرا ساخته است. قلعه بزرگی است

---

۱. در این بخش از مصاحبه، از یادداشت‌های آقای دکتر جعفری نیز استفاده شده است.

با دیوارهای قطور، به‌عرض یک متر، شاید هم بیشتر و ارتفاع هفت هشت متر که محل توقف و استراحت کاروان‌های بین شیراز و نقاط جنوب بوده است. محوطه‌ای به مساحت تقریباً دوهزار و پانصد متر، چندین حیاط در داخل، دورتادور محوطه ساختمان‌هایی مثل انبارهای قدیمی، با سقف بلند و گنبدی مثل مسجد ولی ضخیم که آنجا را شترخان می‌گفتند؛ در واقع کاروانسرای بزرگی بود.

در ابتدای ساختمان پس از عبور از دالان اولیه، حیاط شهربانی قرار داشت و دفاتر شهربانی و دفتر زندان در آن محوطه بود. دو اطاق برای ملاقات زندانیان سیاسی و عادی با خانواده‌هایشان که از نقاط دور به آن تبعیدگاه سفر می‌کردند، آماده شده بود. درِ کوچکی با قفل ،حیاط شهربانی را از حیاط دیگری بنام «چهار کلید» که درهای بندهای زندان به آنجا باز می‌شد، جدا می‌کرد. بند زندانیان سیاسی، یک حیاط به مساحت حدود ۳۰۰ متر مربع بود، با حوض و مقداری باغچه‌بندی. در ضلع شمالی حیاط دو اطاق با ایوان سرپوشیده در جلوی اطاق‌ها به مساحت هر یک تقریباً ۱۲ متر مربع، و در ضلع شرقی حیاط هم، سه اطاق با همان وضع و ابعاد بود.

پشت اطاق‌های شمالی، یک محوطه بزرگ سرپوشیده با ستون و سقف‌های ضربی قدیمی به مساحت تقریباً هزار متر مربع بود که «شترخان» نامیده شد. آقایان افسران زندانی با تلاش و زحمت آنجا را که صورت طویله داشت، تعمیراتی کرده و برای سکونت آماده کرده بودند. خودشان در بخش غربی این شترخان جاگرفتند و ما، در سمت شرقی آن ساکن شدیم. فضای شترخان بزرگ و پیوسته بود، به وسیله پرده‌های پارچه‌ای، محل سکونت‌ها را از هم جدا کردیم و چون فضا کاملاً تاریک بود و پنجره‌ای به خارج نداشت، در تمام شبانه‌روز چراغ‌ها روشن بودند و پنکه‌های سقفی کار می‌کردند.[۱]

---

۱. در اواخر زمستان سال ۱۳۴۳ سرلشکر نصیری، رئیس ساواک، از برازجان و زندان افسران توده‌ای بازدید می‌کند ولی در داخل «شترخان» هیچیک از زندانیان به او اعتنا نمی‌کند و هرکس به کار خود ادامه می‌دهد. نصیری که عده‌ای از رؤسای شهربانی برازجان، بوشهر و نیز رئیس ژاندارمری ناحیه فارس،و شماری از افسران شهربانی و ژاندارمری در دنبالش بوده‌اند، چرخی در «شترخان» می‌زند و در واکنش به کم‌محلی و بی‌اعتنایی زندانیان نسبت به خود و به‌منظور تحقیر و اهانت به آنها با صدای بلند می‌گوید «جای بزرگان! محل مناسبی به آنها اختصاص داده شده!» در این موقع ناگهان صدایی بلند می‌شود و در میان حیرت همگان می‌گوید: «پس بفرمایید تیمسار؛ جای شماست!» نصیری مکث می‌کند و آن پاسخ تلخ و درشت را «قورت» می‌دهد و به روی خود نمی‌آورد و از بند خارج می‌شود و به‌دنبال آن شلیک خنده

س ـ در آنموقع در قلعه برازجان چه کسانی زندانی بودند.

درگذشته ۱۳ تن از محکومین دادگاه‌های نظامی به شرح زیر در زندان برازجان بودند:

عزیز یوسفی، غنی بلوریان[1] از رهبران حزب دمکرات کردستان، وابسته به حزب توده ـ حسن سبزواری، راننده کمیته مرکزی حزب توده ـ جلیل گادانی، از کادرهای حزب دمکرات کردستان ـ جعفر لیاقت‌روش، درجه‌دار نیروی هوایی ـ بهرام فرتاش‌پور ـ محمد رضازاده و حسین واهب‌زاده از سازمان افسری ـ غلامرضا اربابی ـ محمدعلی پیدا ـ علی آشتیانی ـ احمد برادران از حزب دمکرات آذربایجان و اسماعیل نیک‌آئین.

چندی بعد، چهارده تن محکومین سازمان افسری حزب توده، به شرح زیر، به زندان برازجان تبعید شدند:

اردشیر واثق، عباس حجری، اسماعیل ذوالقدر، غلامحسین بقیعی، تقی کی‌منش، غلامعباس فروتن، علی‌محمد قانون، محمدعلی مشکوری، احمد تمدن، هوشنگ قربان‌نژاد، رضا شلتوکی، ابوتراب باقرزاده، محمدعلی عمویی، رحمان زرندی.

س ـ به‌رغم تفاوت ایدئولوژیکی بین شما با افسران سازمان نظامی حزب توده، برخورد اولیه شما با آنها چگونه بود؟

شب اول ورود به بند سیاسی میهمان افسران بودیم؛ به پیشنهاد مهندس بازرگان قرار شد با همبندهایمان آشنا شویم و یکدیگر را بشناسیم. در داخل محوطه شترخان که با زیلو فرش شده بود، ما در یک ردیف و آنها در ردیف مقابل، روبروی یکدیگر نشستیم. هرکس خودش را معرفی می‌کرد؛ سوابق فعالیت‌های سیاسی گذشته؛ مدت محکومیت؛ در چه محلی زندانی بوده؛ چه مدت دیگر از زندانش باقی مانده...

ابتدا، ما خودمان را معرفی کردیم، از آقای حکیمی شروع شد؛ بعد آنها هم به‌ترتیب خودشان را معرفی کردند. بیشترشان به حبس ابد محکوم شده بودند،

---

[1] زندانیان سیاسی سکوت فضا را می‌شکنند. گوینده این جمله، سرگرد اسماعیل نیک‌آئین بود. (از خاطرات منتشر نشده آقای محمدعلی عمویی، صفحهٔ ۸۷)

چند نفر هم پانزده‌سال. پس از مراسم معرفی، آقای مهندس بازرگان صحبت کردند. گفته‌های مهندس، برای این افسران که ماهها در آن محل، تنها و بدون ملاقات و بدون ارتباط با دنیای خارج گذرانده بودند، همینطور برای ما تازگی داشت، خلاصه بیانات ایشان بدین مضمون بود:

«... ما و شما هر دو به خاطر مبارزاتمان در اینجا هستیم، مقصد و مراممان بجای خود، اینجا و در این شرایط بحث و گفتگو نداریم اما ما در یک مورد اشتراک عقیده داریم، به موارد دیگر کاری ندارم، این را هم بگویم که ما از شما راه و روش مبارزه را یاد گرفته‌ایم. می‌پرسم اصولاً چرا مبارزه می‌کنیم، برای اینکه به قدرت برسیم؟ به حکومت برسیم؟ و اگر به این هدف نرسیدیم شکست خورده‌ایم؟... ابداً اینطور نیست، باید نتیجه مبارزه‌مان را ارزیابی کنیم: اگر مبارزه ما و شما نبود، این حکومت ناچار نمی‌شد به‌طرف ملت حرکت کند، تظاهر به اصلاحات اجتماعی نمی‌کرد. این حرف‌ها و شعارها، از قبیل انقلاب سفید، اصلاحات ارضی و اجتماعی، نتیجه مبارزه ما و شما و دیگران است، از ترس شما است، می‌خواهند ما و شما را خلع سلاح کنند، اگر غیر از این بود، شما در اینجا نبودید، اگر مقاومت و مبارزه‌تان اثر و نتیجه نداشت ما و شما را زندانی نمی‌کردند و اینجا نمی‌فرستادند. رژیم مجبور شده، کارهایی را که شما خواسته و می‌خواهید، ولو اندک انجام بدهد. لزومی نمی‌بینم این موضوع را هم بگویم که تلاش و مبارزه ما و شما در راه خواسته‌های مردم بوده و خواهد بود. حکومت مجبور شده به‌طرف مردم بیاید.

بنابراین آنچه را که ما و شما کرده‌ایم، خواست مردم بوده و آنچه بر سرمان آمده مطلوب ما است. این یک وظیفه است. نزد خدا قبول است و مردم هم آنرا تأیید می‌کنند...»

س - روابط شما و زندانیان توده‌ای چگونه بود؛ برنامه زندگیتان در آن قلعه محصور به چه ترتیب بود؟

برخورد آنها با ما، از همان آغاز ورودمان به دژ برازجان، بسیار دوستانه و گرم بود. مثل میهمان از ما پذیرایی کردند. برای جابجایی وسایلمان، انتخاب اطاق‌ها و استقرارمان صمیمانه کمک کردند. آنها از دو سال و نیم پیش به آنجا تبعید شده و خیلی کار کرده بودند؛ اطاق‌ها و محوطه آنجا را به هزینه و زحمت خودشان نوسازی کرده بودند، کف محوطه وسیع شترخان آجرچینی شده بود، در و پنجره و راهروها را مرمت کرده بودند؛ آشپزخانه، دستشویی، توالت‌ها، رختشورخانه، با شیر آب و کاسه‌های سیمانی برای شستشوی لباس، اطاق ناهارخوری، همه‌چیز به همت آنها آماده شده بود. گچ برازجان گچ مخصوصی است که وقتی آب بخورد،

سفت می‌شود، مثل سنگ، آنها با استفاده از این نوع گچ، میز و نیمکت ناهارخوری درست کرده بودند.

ما هم با کمک و راهنمایی آنها، محل سکونت خودمان را آماده کردیم. آشپزخانه، دستشویی، حمام، جداگانه داشتیم. آقای مهندس حکیمی در کار آشپزی وارد بود، غذا زیر نظر او و با همکاری رفقا تهیه می‌شد. اینجانب هم با تبعیت از آقایان افسران، تعدادی میز و نیمکت برای غذاخوری از گچ برازجان که با «نی» مسلح می‌شد ساختم که تا پایان اقامت در برازجان مورد استفاده بود.

ما یک نیروی تازه‌نفس، و سرِ حال امیدوار و نسبتاً شاد بودیم. ورود ما در روحیه آنها که ماهها، در آن گوشه دورافتاده با آن هوای داغ و ناراحت‌کننده به سر برده بودند، تأثیر داشت. خودشان می‌گفتند: حال پیدا کرده‌ایم. بدین ترتیب روابطمان از ابتدا تا روزی که به اتفاق آنها، آن زندان را ترک کردیم و به تهران برگردانده شدیم، دوستانه بود. هرچند حضور ما در آن گوشه دورافتاده، تغییری در زندگی یکنواخت آنها ایجاد کرده بود و از آن تنهایی مطلق تا حدودی خلاص شده بودند، نظم و دیسیپلین و زندگی باقاعده و برنامهٔ شبانه‌روزی آنها هم ما را تحت تأثیر قرار داد. تحمل زندگی یکنواخت و خسته‌کننده شبانه‌روزی زندان بدون داشتن انگیزه و بدون آنکه زندانی سرگرمی داشته باشد و خود را به کاری مشغول کند، طولانی و تحمل‌ناپذیر است و روحیه و توان انسان را بتدریج ضعیف می‌کند و امید و مقاومت را تا حد بیزاری از زندگی از بین می‌برد. کمااینکه یکی از زندانیان جوان بنام زرندی، دست به خودکشی زد ولی خوشبختانه با تلاش و کوشش دکتر عالی، زندگی دوباره به‌دست آورد.

افسران، همانطور که گفتم زندگی منظم و بابرنامه منظم داشتند؛ ورزش، بخصوص والیبال، مطالعه، گفتگو، موزیک، صرف صبحانه، ناهار و شام، استراحت و سکوت برای خواب طبق برنامه بود و همه آنرا رعایت می‌کردند. پس از صرف شام، تا نصف‌شب در اطاق ناهارخوری روی نیمکت‌های ساخته شده از گچ، می‌نشستیم و حرف می‌زدیم، عده‌ای هم مطالعه می‌کردند. خلاصه، زندان برازجان برای ما سازنده بود.

س ـ به‌رغم ایدئولوژی متفاوتتان و اینکه هر دو دسته سیاسی بودید، طبعاً بحث سیاسی و برخورد عقیدتی هم داشتید؟

زندانیان برازجان، بخصوص افسران، بسیار راغب بودند با ما گفت و شنود داشته باشند. پدرم و مهندس بازرگان با آنها صحبت می‌کردند، ما نیز با آنها درباره رویدادهای تاریخی گفت و شنود داشتیم، ولی یکی‌دوبار که خواستیم پیرامون مسایل مورد اختلاف، مثل سابقه سیاسی حزب توده و رفتار آنها با دولت مصدق و مسایل دین و علم و... وارد بحث شویم، احساس کردیم که آنها پس از تحمل سال‌ها رنج و سختی زندان، تاب شنیدن حرف‌های ما را ندارند و به‌لحاظ عاطفی رنجیده‌خاطر می‌شوند. به‌هرحال سعی داشتیم برخورد عقیدتی نداشته باشیم. همانطور که آقای مهندس بازرگان شب اول گفتند، هدف مشترک ما، مبارزه با رژیم کودتا بود. هرکس در خط خودش... آنها در جلسات تفسیر مهندس، که هفته‌ای دو سه بار تشکیل می‌شد و یا بحث پدرم در مورد تکامل موجودات و... حضور پیدا می‌کردند.

پدرم با روابط نسبتاً گرم و صمیمی که با زندانیان، بخصوص افسران داشت، مورد علاقه و احترام عاطفی آنها بود و نوعی احساس پدری به ایشان داشتند و هنوز هم برخی از آقایان که در تهران هستند به دیدن پدرم می‌روند.[۱]

---

۱. آقای محمدعلی عمویی، یکی از سران حزب توده و عضو سازمان افسری حزب، که همراه با ۱۴ تن افسران تبعیدی در زندان برازجان بوده، پیرامون روابط نهضتی‌ها با گروه افسران و دیگر زندانیان چنین گفته است:

«... تازه‌واردها جمعاً هجده نفرند: چهارده نفر از نهضت آزادی، دو نفر از جامعه سوسیالیست‌ها (عباس عاقلی‌زاده، منوچهر صفا) و دو نفر از وابستگان ۱۵ خرداد آقایان محسن طاهری، وکیلی. شنیده‌ها را نادیده می‌گیریم و به گرمی از آنها استقبال می‌کنیم، اطاقی برای سالمندان آنان تخلیه می‌کنیم و بقیه را در همان شترخانی که خودمان زندگی می‌کنیم، جای می‌دهیم. به‌منظور آسایش بیشتر، محل سکونت شترخان را به دو بخش تقسیم می‌کنیم. پرده‌ای بین دو بخش، حائل می‌کنیم [...] مهندس سحابی نقش رابط آنها را ایفا می‌کند، هرچند رابطه با سایرین منعی ندارد. به تازه‌واردها اطلاع می‌دهیم که به مدت یک هفته میهمان ما خواهند بود، چرا که تا استقرار در مکانی جدید، جابجایی وسایل، روبراه کردن آشپزخانه و آشنایی با محیط نیازمندند. هنوز بیش از یکماه از ورود آنها نگذشته است که آشنایی‌های اولیه، رفته‌رفته به دوستی و صمیمیتی راستین میل می‌کند. جوان‌ترها به‌ویژه، گرایش بیشتری برای معاشرت و گفتگو نشان می‌دهند. از تازه‌واردها، حکیمی و طاهری به تیم دسته اول والیبال دعوت می‌شوند. برای بقیه نیز یک تیم مبتدی سازمان می‌دهیم. برای گردش بازی این تیم، من و کی‌منش با آنها همکاری می‌کنیم. مهندس بازرگان نیز در این تیم است و جاخالی‌هایی که گهگاه می‌خورد، منشاء تفریح بزرگی است.

سَرزندگی بازرگان و حُسن خلق دکتر سحابی چشمگیر است. در مجموع، فضای دوستانه خوشایندی بر تبعیدگاه حکومت می‌کند. برخورد گرم و بی‌شایبه روزهای نخستین، پایه‌گذار مناسباتی دوستانه و بی‌غل و غش شد. هر گروه زندگی خودش را داشت، اما کم نبود مواردی که به میهمانی یکدیگر

محیط زندان هم بهتر از تهران بود، آن سختگیری معمول در زندان‌ها در بین نبود. رئیس شهربانی آقای سرهنگ عزلتی هم آدم خوبی بود، همینطور رئیس زندان و افسران و درجه‌داران؛ یک اطاق مخصوص برای ملاقات با کسانی که به دیدنمان می‌آمدند، اختصاص داشت.

ما روز یکشنبه ۹ آبان وارد «بند» شده و مستقر شدیم. روز جمعه بعد که روز ملاقات بود، عدهٔ زیادی از مردم و مبارزان برازجان و بوشهر به دیدن ما آمدند. یکی از مبارزان برازجان آقای کازرونی بود که در بیرون از زندان خیلی برای ما فعالیت می‌کرد. ایشان، دوستان و علاقمندان ملی و مذهبی بوشهر را خبر کرده بود. اولین

می‌رفتیم. برنامه موسیقی گرام را، که عصرها معمولاً به اجرا می‌گذاشتیم، کمی محدود می‌کردیم، یعنی صدای آنرا پایین می‌آوردیم تا مزاحمتی برای همسایگان نباشد [...] نهضتی‌ها، افرادی درست، صادق و در دوستی قابل‌اعتمادند. شیبانی قدری خشک و رسمی، اما صمیمی و بامحبت است. علی‌بابایی، مهندس سحابی و حکیمی افرادی سنگین و موقرند. در مهربانی و حفظ مناسبات دوستانه بین دو گروه کوشا هستند.

حضور تازه‌واردها، جنبش چشمگیری در بند ایجاد کرده است. در چند سال گذشته، صحنه سیاسی کشور، شاهد وقایع مهمی بوده است که ما از آن دور بوده‌ایم و آنچه را که شنیده‌ایم ناقص و گاه خلاف واقع بوده است. هر دو سه نفر در گوشه‌ای خلوت می‌کنند و از دانسته‌های تازه‌واردها سود می‌برند [...] از فرصتی که پیش آمده بود، استفاده کردیم و با شنیدن گفته‌ها و نیز تحلیل‌های آنها توانستیم تا حدودی بر آنچه در سال‌های تبعید و بی‌خبری در کشور رخ داده واقف شویم. تحلیل‌ها بسته به اینکه گوینده کیست، فرق می‌کرد و این طبیعی بود...

دکتر سحابی مایل است نظیر آب‌نمایی که در حیاط بند است، حوض کوچک و کم‌عمقی در سر بینهٔ حمام دژ، ساخته شود. پیشنهادش را با دوستمان ذوالقدر در میان می‌گذارد [...] دکتر می‌خواست یادگاری در آن حمام بجای گذارد و دوستان ما از پذیرش خواهش او، گریزی نداشتند. حوض ساخته شد و دکتر با رضایت از ذوالقدر و قربان‌نژاد، سپاسگزار...

ماههای بهاری سال نو، برای دوستان تازه‌وارد تعبیر تابستانی داشت. گرماسنج به سرعت به آستانه ۴۰ درجه رسید و این امر نگرانی‌هایی را موجب شد. گرم‌تر شدن هوا و بالا رفتن میزان رطوبت، هرچند برای همه ناراحت‌کننده بود، اما برای شخصی چون دکتر سحابی می‌توانست خطرناک باشد. خوشبختانه کار به جاهای باریک نمی‌کشد. نیمه خرداد است که خبر انتقال به تهران ابلاغ می‌شود. از جمع زندانیان سیاسی، انتقال شامل اعضای حزب توده ایران و نهضت آزادی است.

گفته می‌شود که شاه در آستانه سفر به اروپای شرقی، در فرودگاه مهرآباد به نصیری رییس ساواک، دستور بازگرداندن ما را از تبعید صادر می‌کند. ظاهراً تبعید زندانیان سیاسی به مناطق بد آب و هوای ایران در مجامع بین‌المللی مطرح شده، موجب محکومیت رژیم شاه شده بود. اینک شاه در پاسخ به اعتراضات مجامع جهانی و نیز در آستانه سفر به کشورهای سوسیالیستی، چنان ترکیبی را مورد «عنایت» قرار داده و زمینه گسترش روابط رژیم را با آن کشورها فراهم می‌کند. (از خاطرات منتشرنشده آقای محمدعلی عمویی، صفحات ۸۷-۸۹)

روز ملاقات ما، خیلی شلوغ و گرم و پرشور بود. از خانواده‌هایمان هنوز کسی نتوانسته بود به برازجان بیاید، اما بلافاصله در روز ملاقات بعدی، یعنی دوشنبه هفته بعد، ساواک بوشهر در زندان برازجان دخالت شدید کرد و سختگیری آغاز شد. از آن به‌بعد، تا روز آخر اقامت ما در برازجان، ملاقات را فقط به خانواده درجه یک (همسر، فرزندان، پدر و مادر و خواهر) اجازه می‌دادند و به هیچکس دیگر از دوستان اجازه ملاقاتی داده نشد، حتی نسبت به خانواده مجاز نیز، روی شناسنامه خیلی سختگیری می‌شد. باوجود شناسایی از قبل، اگر شناسنامه همراه نداشتند اجازه ملاقات داده نمی‌شد.

س - تبعید شما و دوستانتان به زندان برازجان، در خارج از ایران چه واکنش‌هایی داشت؟

ما از داشتن روزنامه و رادیو ممنوع بودیم ولی در ملاقات‌های هفتگی از خبرهای مهم ایران و جهان آگاه می‌شدیم. انتشار خبر تبعید ما، به برازجان، در مطبوعات جهان با واکنش فراوان روبرو شد. در اروپا و آمریکا تظاهراتی در اعتراض به این اقدام رژیم شاه، انجام گرفت. رادیو «پیک ایران» هر شب خبر این اعتراض‌ها و تظاهرات را به زبان فارسی منتشر می‌کرد و تقریباً خبر تبعید ما، ترجیع‌بند هر شبهٔ پیک ایران بود. روزنامه‌های معتبر اروپا و آمریکا موضوع تبعید و شرایط زندگی ما و دیگر زندانیان سیاسی در برازجان را مورد بحث و تفسیر قرار دادند.

بدیهی است این سروصدا، بر خلاف انتظار دستگاه بود، در نتیجه برای ما، تضییقاتی فراهم ساخت؛ ملاقات‌ها محدودتر شد، به دستور ساواک تهران، سختگیری‌های بیشتری صورت گرفت ولی بطورکلی، از لحاظ سیاسی به سودمان تمام شد و روحیه‌مان را قوی کرد.

با تهران نیز رابطه داشتیم، از خبرهای روز و داخل زندان قصر آگاه می‌شدیم، هرچند نامه‌هایمان را سانسور می‌کردند ولی ارتباطمان با دنیای خارج قطع نمی‌شد. بی‌مناسبت نیست قطعه شعر سروده آقای منوچهر صفا را که برای آقای عبدالمجید گودرزی به تهران فرستاد (بیت ۵ و ۶ آنرا سانسور کرده بودند) در زیر نقل کنیم:

از شیخ برف‌الدین دژپناه برازجانی، به رئیس سرمائیان قصر قجر:

حضرت مستطاب گودرزی — خصم سَرد بَدِ برون‌مرزی[۱]
نامه آن جناب واصل شد — شعفِ این جناب حاصل شد
که در آن شهر قطبی یخ‌دار — می‌کنی یاد ما هزاران بار
حال ما خوب نیست، بد هم نیست — نَفسی از برایمان باقی است
آن مکانی که جای ما آنجا است — نه اطاق است، بلکه آخور ما است
چون شترخانه است و ما شتریم — گرچه در عصر موشک و موتوریم
تازه این قلعه نزد مردم شهر — کاخ افسانه‌ای است اندر دهر
آب دارد، چراغ هم دارد — پنکه و دوش داغ هم دارد
از هوایش چه گویمت ای دوست — بهر بعضی کسان بسی نیکوست
لیک اگر از لحاظ من پرسی — دربه‌در می‌روم پی کُرسی
اینکه گویند گرم هست اینجا — شایعات است ای رفیقِ صفا
بنده یخ کرده‌ام ز سرما سخت — عاقبت می‌کشم ز دنیا رخت
گرچه پوشیده‌ام کُت پشمی — روی شال و پلیور یشمی
لیک حلاج‌وار می‌لرزم — چون رفیق شفیق گودرزم[۲]

س ـ از زندگی در زندان برازجان و هوای گرم آن، و نیز رفتار زندانبانان آنجا، در مقایسه با زندان قصر (تهران) بفرمایید.

زندان به هرحال زندان است، آنجا وضع و خصوصیات خودش را داشت؛ با آنکه در اوایل آبان بودیم، هوا بسیار گرم و ناراحت‌کننده بود. همانطور که گفتم رفقا همه خوب و مهربان بودند، رفتار و منش افسران همبند ما، بسیار خوب بود. طی این هفت هشت ماه بطور منظم ملاقات داشتیم که از جهاتی خیلی بهتر و راحت‌تر از زندان قصر در تهران بود. خانم والده آقای جعفری که خانم سرشناسی بودند، از اینکه فرزندشان به شهر زادگاهش آمده بود، ولو در زندان به سر می‌بُرد خیلی خوشحال بودند و به دیدن فرزندشان می‌آمدند. این خانم فعال، فداکار و شجاع، به ما کمک‌های زیادی کردند؛ به یاری سه چهار نفر از اهالی سرشناس برازجان، خانه

---

۱. مقصود سرمای وارده از روسیه و سیبری است.
۲. از یادداشت‌های آقای دکتر جعفری.

کوچکی اجاره کردند تا وقتی خانواده‌های ما از تهران به دیدنمان می‌آمدند، محلی برای سکونت چند روزه داشته باشند. در آنموقع در برازجان هتل و مسافرخانه وجود نداشت. در خانه‌ای که والده آقای جعفری و بستگانشان اجاره کرده بودند، وارد می‌شدند و روزها به ملاقاتمان می‌آمدند. داخل حیاط زندان فرش می‌انداختیم، از صبح تا شب با آنها بودیم، دسته‌جمعی غذا می‌خوردیم. شب آنها به همان خانه برمی‌گشتند و ما هم به زندان می‌رفتیم. خانواده‌هایمان گاه تا یک هفته می‌ماندند و سه چهار بار با ما ملاقات داشتند. ولی همانطور که عرض کردم این وضع دیری نپایید و سختگیری‌ها به دستور ساواک بیشتر شد.

در ۱۶ دی، به دستور تهران، آقای محمدمهدی جعفری را احضار کردند و اطلاع دادند که به زندان یزد منتقل شده است. زندانی بودن ایشان در شهر زادگاهش و سهولت دیدار ما و خانواده‌اش برای دستگاه ناراحت‌کننده بود! روز ۱۷ دی با آقای جعفری طی مراسمی خداحافظی کردیم. رفقا، دسته‌جمعی سرود معروف «بیا تا گل برافشانیم...» را خواندند. آقا مصطفی مفیدی چند آیه از قرآن را تلاوت کرد، آقای طاهری اذان گفت. آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی و کی‌منش، مسافرمان را تا بیرون زندان بدرقه کردند و به این ترتیب یکی از دوستان را از ما جدا کردند.

زمستان را گذراندیم. روز اول فروردین مراسم سال نو را با دیگر دوستان زندانی برگزار کردیم. افسران و پاسبان‌ها هم آمدند. با چای و شیرینی در حیاط از آنها پذیرایی کردیم. پدرم و مهندس صحبت کردند.

از اوایل فروردین، هوا رو به گرم‌تر شدن گذاشت. پنکه‌های سقفی، در اطاق‌ها و محوطه شترخان، شب و روز می‌چرخیدند و هوای داغ و مرطوب توأم با شن نرم را پراکنده می‌کردند. درجه حرارت در سایه به ۴۰-۴۵ درجه رسید، بعضی‌ها مریض شدند. اول از همه پدرم ناراحتی چشم پیدا کرد. حشره‌ای چشمش را گزیده بود و متورم شده بود، وسیله درمان پیدا نمی‌شد. همه نگران شده بودیم. جوان‌ها زیاد ناراحت نبودند ولی برای رفقای مسن‌تر، باید فکری می‌کردیم. خوشبختانه دکتر عالی را داشتیم. او شب و روز در تلاش بود و به همه زندانیان می‌رسید و مواظبت می‌کرد.

در اواسط بهار بود که یکی از زندانیان گروه افسران، آقای زرندی که دچار ناراحتی روحی شده بود، با خوردن تعداد زیادی قرص مسکن، دست به خودکشی

زد. دکتر عالی برای نجات او خیلی زحمت کشید. می‌گفت درمانش آمپول استرکنین است. همه به تلاش افتادند. در برازجان چنین آمپولی پیدا نمی‌شد، حال مریض رو به وخامت می‌رفت، فرستادند شیراز آمپول را پیدا کردند و او را از مرگ حتمی نجات داد. زرندی از سال ۱۳۳۳ دستگیر و زندانی شده بود، یازده سال زندان، زجر و آزار و شکنجه را تحمل کرده بود. از این زندان به آن زندان، خیلی اذیتش کرده بودند...

س ـ از این عده ۱۸ نفری شما، بیشترتان جوان بودید، و با مُسن‌ها، مثل پدرتان و مهندس بازرگان، خیلی اختلاف سن داشتید. آنها زندگی سرد و گرم و پرمخمصه‌ای را گذرانده بودند و مانند شما پرجنب و جوش نبودند و طبعاً نمی‌توانسته‌اند زیاد با جوان‌ها، حشر و نشر داشته باشند. منظورم این است که در چنین شرایط سنی و روحی، روابط شما جوان‌ها با مسن‌ترها در آن دژ دورافتاده چگونه‌بود؟

سؤال واردی است؛ میان ما «هجده نفر» پدرم و مهندس سالخورده بودند، بطور متوسط با ما جوان‌ها حدود ۳۰ سال حتی بیشتر اختلاف سن داشتند؛ گذشته از این، آنها نسبت به ما جنبه رهبری را داشتند و مورد احترام و ستایشمان بودند. به‌رغم زندگی یکنواخت و دشوار، در زیر یک سقف و در کنار یکدیگر، همیشه سعی داشتیم همه‌چیز را رعایت کنیم. گاه، مهندس بازرگان با ما به اصطلاح «قاطی» می‌شد و در همه موضوع‌ها با بچه‌ها بحث و گفتگو می‌کرد، اما پدرم کمتر بحث سیاسی می‌کرد و بیشتر رابطه تعلیم و تعلمی با دوستان زندان داشت و دوستان هم به همین رابطه علاقمند بودند.

س ـ باتوجه به شرایط بد زندگی، بخصوص هوای بسیار گرم و ناراحت‌کننده، زندان برازجان و شدت یافتن فشار دستگاه و رژیمی که پایه‌های قدرت خود را مستحکم‌تر می‌کرد، آیا بچه‌ها خسته نشده بودند و بهانه‌جویی و غرولند نمی‌کردند و به اصطلاح به هم نمی‌پریدند؟

ابداً؛ من که در این دوره ۶ سال، چه در زندان تهران و چه در برازجان، چنین چیزی ندیدم، همه روحیه خوبی داشتند به کارهای گذشته خود و سرنوشتی که پیدا کرده بودند، افتخار می‌کردند. هیچکس را ندیدم که ابراز ضعف یا پشیمانی

بکند البته روحیه‌ها متفاوت بود، حتی گاهی بین خودمان، یعنی جوان‌ترها، بر سر کارهایی که باید انجام می‌دادیم، اختلاف سلیقه پیش می‌آمد. بعضی ملایم و بعضی تندتر بودند. مثلاً علی‌بابایی از تندروها بود. رادنیا اهل مذاکره بود و از این طریق امتیازاتی می‌گرفت. علی‌بابایی می‌گفت: ما زندانی سیاسی هستیم و باید هر امتیازی را با مبارزه و مقاومت بگیریم. این اختلاف سلیقه و روش در مواردی موجب درگیری ما با مأموران زندان می‌شد.

من در وسط این دو سلیقه قرار داشتم و معتقد به مذاکره بودم، ولی در مذاکره با موضع بالا، با افسران زندان حرف می‌زدم، به این جهت بود که در اکثر مواقع، نماینده و سخنگوی رفقا در زندان من بودم. در دادگاه نظامی که آقایان رادنیا و بسته‌نگار و مفیدی محاکمه می‌شدند، اتهامشان عضویت در نهضت آزادی بود، رادنیا معتقد به دفاع حقوقی بود ولی بسته‌نگار و مفیدی که جوان و دانشجو و تندرو بودند، به دفاع سیاسی اعتقاد داشتند. مهندس بازرگان و من خیلی با آنها صحبت کردیم که آنها را تعدیل نماییم ولی آنها نپذیرفتند. به این جهت در دادگاه رادنیا به دو سال حبس محکوم شد، ولی بسته‌نگار پنج سال و مفیدی شش سال زندان گرفتند و تمام زندان را هم کشیدند. به‌هرحال بین رفقا برخورد حاکی از خصومت یا عدم صمیمیت ندیدم.

س ـ از بازگشت به تهران و زندان شماره ۴ بفرمایید.

روز ۱۲ یا ۱۳ خرداد خبر دادند که به تهران برمی‌گردیم؛ به اتفاق افسران حزب توده، به استثنای آن چند نفر غیرنظامی که اتهامات دیگری داشتند. در ۱۴ خرداد ۱۳۴۵ پس از تقریباً هفت ماه و نیم اقامت در دژ برازجان، با دو اتوبوس عازم تهران شدیم، سروان میرسراجی همان افسری که در ۵ آبان ۱۳۴۴ ما را به برازجان آورده بود، مأمور برگرداندنمان نیز شده بود ولی با رفتار کاملاً متفاوت، با احترام و تعارف و ابراز محبت! این دفعه دستبند در کار نبود، برعکس دفعه گذشته، که برای هر زندانی دو نفر سرباز اختصاص داده بودند، اینبار چند نفر سرباز بودند که همگی در عقب اتوبوس نشسته بودند. هر کجا می‌خواستیم، اتوبوس توقف می‌کرد. چای می‌خوردیم، صحبت می‌کردیم، مثل مسافر معمولی. در کازرون وسط راه ناهار خوردیم، گردش کردیم، موقع حرکت، سربازها متفرق شده بودند و ما برای جمع کردن آنها در داخل شهر به این طرف و آنطرف رفتیم! شب به شیراز رسیدیم،

دوستانمان مثل آقای دکتر سلامی استاد و پزشک بیماریهای روانی و مؤسس دهکده روانی شیراز که خبر پیدا کرده بودند، به دیدنمان آمدند و محبت کردند.

بین راه شیراز و اصفهان، تخت جمشید را بطور مفصل تماشا کردیم، دو شب در راه بودیم، تا به تهران رسیدیم خلاصه، سفر بازگشت، برعکس سفر به برازجان خوش گذشت.(۱)

س - در این مدتی که در برازجان بودید، بجز بستگان چه کسانی از دوستان و یاران از تهران و شهرهای دیگر برای دیدار از شما و دیگر دوستان زندانی به برازجان آمدند؟

اجازه بفرمایید برای پاسخ به این سؤال و در ضمن یادی از دوستان، که برای ملاقات ما اغلب از راه دور رنج سفر را تحمل کردند، از یادداشت‌های روزانه و منظم آقای دکتر جعفری، که در اختیار شما گذاشته‌اند، استفاده کنیم:

۱. آقای عمویی داستان بازگشت به تهران را بدین شرح بیان کرده است:

«بار دیگر سروان سراجی با واحد مربوطه، مأمور همراهی و مراقبت است؛ هر اندازه انتقال از تهران به تبعیدگاه، با سرعت و کمترین میزان توقف بین راه همراه بود، رفتار ملایم افسر مأمور صرفاً ناشی از آشنایی قبلی و حرمت «استاد و شاگردی» بود [...] اتوبوس لوکس و مجهز است و یخچال و بوفه آن به کار است و هر وقت لازم باشد می‌توانی با صرف نوشابه‌ای خنک، رفع تشنگی کنی (نوشابه‌ای که در برازجان حتی در خواب هم نصیب نمی‌شد!) اعلام می‌شود که برای جلوگیری از خستگی «آقایان» شب را در شیراز می‌گذرانیم. در پادگان ناحیه ژاندارمری فارس، محوطه چمن‌کاری مصفا و سرسبزی برای استراحت و گذراندن شب به زندانیان اختصاص داده می‌شود [...] شام و صبحانه با پذیرایی غیرمنتظرهٔ فرمانده ناحیه برگزار می‌شود. توقف بعدی در تخت جمشید است؛ زندانیان به دیداری از آثار باستانی دعوت می‌شوند. گویی توریست‌هایی به تخت جمشید وارد شده‌اند. رفتارها در خور گروهی جهانگرد است نه یک مشت زندانی تبعیدی که تا دیروز در بدترین شرایط می‌زیستند و از همه‌چیز، حتی آب و هوای سالم محروم بودند!...

عجبا! چقدر مواظب حالمان هستند! [...] اوایل شب به اصفهان می‌رسیم، در باشگاه افسران ژاندارمری ناحیه فرود می‌آییم. شام و دسر بستنی. خواب راحت در هوای خنک و صبحانه مفصل! نمی‌دانیم موضوع چیست؟ آن عجله و سرعت سال ۴۲ در بردن به تبعیدگاه و این تشریفات و پذیرایی در کازرون، شیراز، تخت جمشید، آباده و اصفهان، آنهم با رعایت همه‌گونه احترام! بعضی از دوستان در پاسخ به این پرسش که: «ما را به کجا می‌برند؟» عقیده دارند «پایان سفری، چنین جانانه جز آزادی و پیوستن به جانان نمی‌تواند باشد...

غروب به تهران می‌رسیم و بجای زندان قصر، ما را به زندان موقت تحویل می‌دهند...»

(دُرد زمانه، خاطرات منتشر نشده محمدعلی عمویی، فصل پنجم: پایان تبعید نخستین، هم‌زنجیری با مبارزان ملی و مذهبی، صفحه ۹۰.)

ـ اولین ملاقاتی، والده آقای جعفری بودند که همان روز اول ورودمان برای دیدار فرزندشان به دفتر زندان مراجعه کردند ولی تا روز دوشنبه ۹ آبان اجازه ملاقات به ایشان ندادند.

ـ روز ۲۱ آبان، آقایان میرچی و سعیدی از شیراز به ملاقات زندانیان آمدند.

ـ در ۲۹ آبان، خانم آقای مهندس بازرگان و فرزندشان نوید؛ خانم بنده و خواهرشان؛ خانم آقای علی‌بابایی و پسر و دخترشان امیر و حمیرا و برادرم ایرج سحابی بودند. بستگان آقای جعفری، برادرشان و فرزندان (رقیه و عصمت‌خانم).

ـ روز ۵ آذر آقای مختار علی‌بابایی و آقای اربابی از تهران؛ آقای عباس سیف‌زاده و مسعود وکیلی از تهران و قم به ملاقات آقای علی‌بابایی آمدند. از کازرون هم آقای زاهدی برای ملاقات آقای جعفری.

ـ روز ۱۲ آذر آقایان مهندس مسعودی و آقای صالحی (از بوشهر) و آقای هاشمی و آقای کریمی از شیراز به ملاقات آقای مهندس بازرگان و دکتر سحابی و دیگران آمده بودند ولی به دستور رییس شهربانی گفتند چون ایشان از بستگان درجه ۱ و ۲ نیستند، اجازه ملاقات ندادند.

ـ روز ۱۳ آذر، آقای نوید و آقای مغازه‌ای از تهران به ملاقات آقای علی‌بابایی آمدند، ولی آقای مغازه‌ای را به عنوان اینکه منسوب درجه ۱ و ۲ نیست راه ندادند.

ـ روز ۱۵ آذر، مادر و خانم و دو فرزند آقای طاهری و برادرش آقای جلال و خانمشان با آقای طاهری ملاقات‌کردند این خانواده تا روز ۲۱آذر در برازجان بودند.

ـ روز ۲۵ آذر عموی آقای بسته‌نگار که از تهران آمده بودند، با ایشان ملاقات کردند.

ـ روز ۲۶ آذر آقای آذرخشی و خانمشان، پدر و مادر خانم آقای علی‌بابایی همراه با خانم و دو فرزند آقای علی‌بابایی به ملاقات ایشان آمدند.

ـ روز ۲۷ آذر آقای احمد بازرگان و آقای عبدالعلی بازرگان، برادر و پسر آقای مهندس بازرگان از تهران به ملاقاتشان آمدند.

۱۱ دی ـ آقای ابراهیم حکیمی برای دیدن برادرشان آقای مهندس ابوالفضل حکیمی از تهران آمدند و با همگی ملاقات کردند. آقای دکتر طاهری و برادرشان آقای مهندس رجبعلی بطور مرتب به دیدار ما می‌آمدند. هر دو برادر در آن ایام از اعضای پرشور نهضت آزادی بودند. دکتر طاهری در کازرون مطب داشت و رئیس

بهداری هم بود ولی بدون ملاحظه و پروا خیلی به دیدنمان می‌آمد. اجازه ملاقات نمی‌دادند، او معمولاً مقداری میوه و خوردنی برای ما می‌فرستاد. پیامی هم می‌داد و می‌رفت و ما این عمل او را نوعی صمیمیت و شجاعت تلقی می‌کردیم. اینگونه ملاقات‌ها تا مدتی که در برازجان بودیم ادامه داشت و چون با انتقال آقای جعفری به زندان یزد، یادداشت‌های ایشان در مورد خاطرات زندان برازجان پایان می‌یابد. نام دیگر کسانی را که به ملاقاتمان آمدند به‌درستی به خاطر ندارم.

س ـ علت انتقال آقای جعفری از زندان برازجان به زندان یزد چه بود؟

ارتباط و دیدار والده آقای جعفری و فرزندشان، همچنین کمک‌ها و راهنمایی ایشان نسبت به کسانی که به ملاقات ما می‌آمدند، برای دستگاه قابل‌تحمل نبود، سازمان امنیت از اینکه مادری می‌توانست از فرزندش هر چند روز یکبار دیدن کند، ناراحت شده بود. دلیل دیگری نداشت. به‌هرحال روز ۱۶ دی به آقای جعفری اطلاع دادند که برای روز بعد آماده عزیمت شود. صبح روز ۱۷ دی، همگی با ایشان خداحافظی و روبوسی کردیم. آقای مهندس بازرگان، پدرم و آقای کی‌منش تا بیرون قلعه او را بدرقه کردند و حرکت دادند. معلوم شد مقصد زندان یزد است. چند ماه بعد پس از انتقال ما به تهران، آقای جعفری را هم به تهران منتقل کردند.

ما پیش‌بینی نمی‌کردیم که به این زودی به تهران برگردانده شویم و زیاد احتمال می‌دادیم که اگر تابستان را در زندان برازجان بمانیم، پدرم و بازرگان از پا درمی‌آیند. تنها هوای داغ ۴۰ تا ۴۵ درجه در سایه نبود؛ شرجی و باد توأم با خاک پودرمانند طوفان صحرای عربستان، از درز درها وارد اطاق‌ها می‌شد. صبح‌ها روی چمدان‌ها حدود یک سانتیمتر خاک نشسته بود. لای درها را پنبه می‌گذاشتیم، بااین‌حال خاک وارد می‌شد، هنگام شرجی، یک گل چسبناک و مزاحم فضا را می‌گرفت و نفس کشیدن را دشوار می‌ساخت. در این موقع، بخصوص شب‌ها، چراغ‌های محوطه زندان و شترخان، مثل اینکه دوده گرفته باشند، نور نداشتند.

س ـ چه شد که ناگهان شما را از زندان برازجان به تهران منتقل کردند؟

برادر آقای مهندس بازرگان، در ملاقات آخری گفته بود: سیدضیاء در ملاقاتش با شاه که عازم سفر اروپا و آمریکا بود، توصیه می‌کند در این موقع به مصلحت

اعلیحضرت نیست این آقایان مخصوصاً دو نفر استاد دانشگاه در برازجان تبعید باشند، ولی به عقیده ما، علت انتقالمان شدت یافتن تظاهرات دانشجویان و ایرانیان در اروپا و آمریکا بود و بی‌تردید، با مسافرت شاه، این تظاهرات وسعت و حدت بیشتری پیدا می‌کرد. به هرحال فرستادن ما به برازجان و بازگشتنمان برای ما یک پیروزی بود.

س - پس از بازگشت به تهران و انتقال دوباره به زندان شماره ۴ چه تغییراتی روی داده بود؟

موقعی که به برازجان رفتیم، رییس زندان سرگرد سیاسی‌پور بود. معاون زندان سرگرد خانمرادی از آن افسران سیاست‌باز و تابع قدرت حاکم و بزن‌بهادر بود، با ما سیاست‌بازی می‌کرد. پس از بازگشت به تهران، دو سه شب در زندان موقت در محل شهربانی به هر دو نفر یک اطاق دادند. از جمله زندانیان آنجا، آقای خلیل ملکی بود که او را محاکمه می‌کردند، ما تا آنموقع، با ملکی چندان آشنایی و میانه نداشتیم. من بعدها به او علاقمند شدم. او معتقد بود که حالا باید به تغییرات اجتماعی توجه بیشتری داشته باشیم و مبارزات سیاسی را در درجه دوم اهمیت می‌دانست. در آن دو سه روز با او صحبت‌های جدی داشتیم و بهتر و بیشتر به افکار و نظریاتش آگاه شدیم.

در زندان موقت شنیدیم که سرهنگ کوهرنگی رئیس زندان قصر شده، و تغییراتی در بند ۴، که قرار بود به آنجا منتقل شویم، داده شده است. در گذشته شکایت داشتیم که باید ما را از زندانیان عادی جدا کنند، اغلب آنها سران و سردسته‌های به‌قول خودشان لوطی‌ها و بزن‌بهادرها بودند، مثل حسین رمضان‌یخی، قاسم کرمی... اینها در زندان هم هرکدام سردسته چند تن از زندانیان عادی بودند. رمضان یخی، ده دوازده نفر شاگرد و نوچه داشت که با خودش به زندان آمده بودند و خرج آنها را می‌داد. آشپزخانه و دَم و دستگاه مفصلی داشتند، حق و حساب می‌دادند و آزاد بودند. ما با آنها دعوای خاصی نداشتیم ولی از اخلاقیات و رفتار آنها با هم ناراضی بودیم نمی‌توانستیم در کنارشان زندگی کنیم و دائماً از مقامات زندان می‌خواستیم آنها را از ما جدا کنند. با اینحال روابطمان با آنها، جز مواردی خوب بود. به ما و مخصوصاً به آقای طالقانی احترام می‌کردند، در مراسم مذهبی و عیدها که ما ترتیب می‌دادیم، شرکت می‌کردند. دست آقای

طالقانی و پدرم و بازرگان را می‌بوسیدند، معهذا با آنها کشمکش داشتیم، مثلاً در سال ۱۳۴۴ در جشن سالگرد کودتای ۲۸ مرداد که مقامات زندان برپا کردند، شرکت کردند و به تحریک دستگاه با ما درگیر شدند. ما تا قبل از تبعید به برازجان، هر روز صبح پس از صرف صبحانه کت و شلوار می‌پوشیدیم و در سر ساعت ۸ روی پله‌های ایوان بند ایستاده و سرود «ای ایران...» می‌خواندیم و صدایمان به محوطه باغ زندان قصر و زندان شماره ۳ و زندان بزرگ شماره ۱ می‌رسید. شهربانی این برنامه را پذیرفته بود ولی ساواک نمی‌توانست تحمل کند. سعی داشتند این برنامه را به هم بزنند که این سرود خوانده نشود. ما سرود میهنی می‌خواندیم. اما در حیاط پهلوی ما در مراسم صبحگاه و شامگاه معمول سربازخانه‌ها که افسران و درجه‌داران و پاسبان‌های زندان برپا می‌کردند و به شاه و دستگاه دعا می‌کردند. بعضی از زندانیان سیاسی متهم به جاسوسی، برای خوش‌آمد مقامات زندان و کاهش مدت زندانشان در این مراسم شرکت می‌کردند. قبل از رفتن به برازجان، در زندان شماره ۴، ما سه اطاق داشتیم، زندانیان عادی سه چهار اطاق؛ البته همه آنها یکنواخت نبودند، مثلا در بین زندانیان عادی، سرگرد قوانلو هم بود که محکومیت جنایی داشت، سیاسی نبود، ولی مردی مؤدب، نجیب و مهربان بود و با ما رابطه دوستی خوبی برقرار کرد.

س ـ لطفاً چگونگی برخورد مراسم سالگرد ۲۸ مرداد را که به آن اشاره کردید، بفرمایید.

به عنوان برپایی جشن، محوطه و حیاط زندان را با پرچم و چراغ‌های رنگی، تزیین کرده و نوارهای موسیقی و تصنیف‌های پایین (روحوضی) پخش می‌کردند ولی هنوز به بلندگو وصل نکرده بودند. گاهگاه در میان صدای موسیقی و تصنیف‌هایشان، سرود شاهنشاهی یا شعارهایی در مدح شاه و امثال آن داده می‌شد. شنیدن این سرودها وقتی که به بلندگوها وصل نشده بود، اندکی قابل تحمل بود، لذا در بین خودمان قرار داشتیم تا آنها ملاحظاتی داشته باشند و صداها را بلند نکنند، برای اجتناب از درگیری، ما اعتراض نکنیم. تا فردا صبح، یعنی روز ۲۸ مرداد حوالی ساعت ۹ صبح. این دفعه دستگاههای صوتی را به بلندگوها وصل کردند و صدای واقعاً گوشخراشی در فضای زندان پیچید که همه را دچار ناراحتی اعصاب می‌کرد.

در حوالی ساعت ۹/۳۰ پدرم، آقای دکتر سحابی از پشت پنجره، با تُندی داد زدند که به این آقایان بگویید که اگر بلندگوها را قطع نکنند، من خودم می‌آیم قطع می‌کنم. به محض این حرف، عده‌ای از عادی‌ها که دنبال ماجرا بودند و برخی هم برای خودشیرینی نزد مقامات راه افتاده و درگوش سایر زندانیان چیزهایی گفتند و رفته‌رفته شروع به سروصدایی علیه ما کردند. یکی از دوستان در حیاط، ضمن تذکر به یکی از آن عادی‌های تحریک‌کننده، نزدیک بود کارشان به دعوا بکشد. چند نفر از ما رفتند و آنها را دعوت به آرامش نموده و از هم جدا کردند. در همین موقع که دوستان ما با آن دو نفر حرف می‌زدند و کاملاً آرام و عادی هم حرف می‌زدند، یکی از همان زندانیان خودشیرینی کننده، بنام مهدی بلیغ که خودش مسائل و ماجراهای زیادی داشت، دوید به داخل بند و فریاد زد که بچه‌ها، بیایید کمک، سیاسی‌ها دارند رفیقمان را می‌زنند! در حالیکه اصلاً چنین نبود. با همین تحریک در عرض کمتر از پنج دقیقه، همه زندانیان ریختند به داخل حیاط، چاقو به‌دست و عربده‌کشان، که ما دشمنان اعلیحضرت را چنین و چنان می‌کنیم... ما همه لباس پوشیدیم و به ایوان آمدیم؛ با قیافه و ژستی که شما هرکاری می‌خواهید بکنید، ما آماده‌ایم. در همین هنگام چند نفر از دوستان ما که صحبت با عادی‌ها را بلد بودند، مثل آقایان علی‌بابایی و رادنیا و خبازباشی، از جانب ما و سرگرد قوانلو از زندانیان عادی، به میان آنها رفتند و به اصطلاح به میانه‌گیری پرداختند و سعی در آرام کردن آنها و توضیح اینکه مهدی بلیغ دروغ گفته و ابداً کسی قصد زدن دوست شما را نداشته است و... در این میان قاسم از سرکردگان داخل زندان، معروف به قاسم کُرمی، فریاد زد «ما نوکر اعلیحضرت هستیم» آقای طالقانی که در جلوی صف ما ایستاده بود، فریاد زد: قاسم؛ با این حرف‌ها آزادت نمی‌کنند!

بالاخره پس از ده دقیقه‌ای هیجان و برآشفتگی و تهدیدهای آنها، ماجرا فروکش کرد و ما به اطاق‌هایمان برگشتیم و آنها نیز به اطاق‌های خودشان رفتند، ولی اشخاصی مثل سرگرد قوانلو به فعالیت خودشان ادامه دادند تا اینکه آنها را قانع کردند که بد کاری کرده‌اند. تقریباً یک هفته بعد که یک روز مذهبی بود و ما اطاق بزرگمان را مرتب کرده، شیرینی و میوه چیده و به دیدن آقای طالقانی و پدرم و مهندس می‌رفتیم، ناگهان خبر دادند که آقایان عادی‌ها می‌خواهند بیایند دست آقای طالقانی را ببوسند و بلافاصله دسته‌جمعی آمدند. قاسم کُرمی در جلوی همه نزد آقای طالقانی رفت و دست ایشان را بوسید و معذرت‌خواهی کرد. بقیه هم

همینطور، آقای طالقانی هم دعا کردند و گفتند: دستگاه است که دشمن ما و شما است و او می‌خواهد که ما با هم دعوا کنیم تا آنها حکومت کنند...

غیر از این حادثه، دیگر با زندانیان عادی مسأله حادّی نداشتیم و روابطمان خوب بود. جز چند نفر شرور و ماجراجو، در بین آنها اکثریت مردمان خوبی بودند، نزد ما می‌آمدند و درددل می‌کردند، بخصوص با آقای طالقانی و پدرم روابط خوبی داشتند. پدرم به چند نفر از آنها درس قرآن و سواد می‌داد و آنها هم به ایشان مثل پدر می‌نگریستند، سال‌ها بعد از زندان به دیدار پدرم می‌آمدند.

علت اینکه ما، طالب جدایی زندانمان از عادی‌ها بودیم، در همین تفاوت فرهنگی بود و می‌ترسیدیم روزی به درگیری بکشد و همین‌طور هم (فقط یک‌بار) شد.

پس از بازگشت از برازجان به زندان شماره ۴ دیدیم از آنها خبری نیست، سرهنگ کوهرنگی رییس جدید زندان قصر تغییرات چشمگیری در زندان‌ها داده بود. اطاق‌ها را رنگ کرده بودند، در سایر قسمت‌ها تعمیراتی شده بود؛ چند نفر از محکومین هیئت مؤتلفه را که در زندان‌های عادی شماره ۳ و ۱ بودند، به شماره ۴ آورده بودند. آقایان میرفندرسکی، شهاب، صادق اسلامی، عزت‌الله خلیلی، اسدالله لاجوردی و مهدی شفیق از این گروه بودند که به اتهام مشارکت و دخالت در قتل حسنعلی منصور، محکومیت‌های کوتاه‌مدت داشتند. از طرف دیگر مرحوم دکتر سامی و دوستانشان را که جزو گروه جاما محکوم شده بودند، به زندان شماره ۴ منتقل کرده بودند و بالاخره هفده نفر آقایان زندانیان سازمان افسری حزب توده، که با ما از برازجان برگشته بودند، به زندان شماره ۴ وارد شدند.

عده‌ای زندانی سیاسی دیگر، که در سال‌های اخیر توقیف و محکومیت یافته بودند، مثل مرحوم اکبر پوراستاد و آقایان بنکدار و موسی‌خانی نیز در همین زندان بودند.

مدتی طول کشید تا تقسیم اطاق‌ها بین گروههای مختلف صورت گرفت و زندان حالت پایدار یافت. دوستان نهضتی ما، که پس از بازگشت از برازجان احساس پیروزی می‌کردند، روحیه مبارزاتی بیشتری یافته و در پی ماجراهای سیاسی بودند. روی‌هم‌رفته، زندان جوّی کاملاً سیاسی یافته بود؛ تقریباً هر شب برنامه داشتیم. سه شب در هفته بعد از نماز عشاء مرحوم طالقانی تفسیر می‌گفتند که بسیار مورد استفاده ما بود. یک شب مرحوم بازرگان سخنرانی داشتند و به

تناسب، یک شب هم بنده یا دکتر سامی و بعداً دکتر پیمان صحبت می‌کرد و به دنبال آن بحث و انتقاد بود.

چون جوّ سیاسی داغ بود، روزی بین دو نفر از زندانیان سیاسی درگیری اتفاق افتاد و بلافاصله به دعوای بین طرفداران آن دو نفر تبدیل شد و فضای خیلی بدی بوجود آمد و افسر نگهبان زندان دخالت کرد. در این موقع یکی از دوستان ما ـ آقای بسته‌نگار ـ سیلی محکمی به گوش افسر نگهبان نواخت که چرا مداخله کرده‌ای و این عمل، ماجرای بزرگی به راه انداخت؛ بسته‌نگار را دستگیر و به زندان انفرادی قصر فرستادند. شایع شد که بزودی به شهر دیگری تبعید خواهد شد. ما ناگزیر به اقداماتی شدیم که جلوی این تبعید را بگیریم. اینجانب به عنوان نماینده بند، به آقای سرهنگ کوهرنگی مراجعه کردم، کوهرنگی گفت؛ یک کمی به من فرصت بدهید که در حد وظایف و اختیارات خودم اقدام کنم و نگذارم پای اطلاعات شهربانی و ساواک به این جریان کشیده شود. وعده داد که به هر قیمت، جلوی تبعید بسته‌نگار را بگیرد و فقط گفت؛ بسته‌نگار باید حداقل یک ماه به زندان دیگر برود.

من پس از مشورت با دوستان قبول کردم که بسته‌نگار اگر به زندان خودمان برنمی‌گردد، لااقل به‌زندان شماره۳ برود که آنجا هم سیاسی‌بود و عده‌ای‌از دوستان نیز در آنجا بودند. آقای سرهنگ کوهرنگی به وعده خود عمل کرد و آقای بسته‌نگار در حدود یک ماه در زندان شماره ۳ ماند و دوباره به زندان شماره ۴ برگشت.

رفتن بسته‌نگار به زندان ۳ برای ما خیلی فایده داشت؛ زیرا اطلاعات بسیاری از زندانیان سیاسی و گروههای محکوم در آنجا را برای ما آورد. یکی از آن گروهها، حزب ملل اسلامی بود که در حدود پنجاه و پنج نفر بودند و بجز آقای محمدجواد حجتی، بقیه را نمی‌شناختیم.

س ـ روش سرهنگ کوهرنگی نشان می‌دهد که یک زندانبان هم می‌تواند وظیفه‌اش را طبق مقررات انجام بدهد و در عین حال نسبت به زندانیان رأفت و انصاف داشته باشد. می‌گویند استوار ساقی هم در قزل‌قلعه و زندان‌های دیگر رفتار بسیار مهربان و پسندیده‌ای با زندانیان داشته است.

همینطور است؛ استوار ساقی مرد رئوف و مهربانی بود. سرهنگ کوهرنگی نیز برخلاف شماری از افسران شهربانی، در شغل رییس زندان قصر، رفتارش با همه

خوب و پسندیده بود. افسر جدّی، درستکار و مُدبر؛ سعی داشت وظیفه‌اش را انجام دهد و درعین‌حال زندانیان و زیردستانش از او راضی باشند، دستگاه و شهربانی هم به او اعتماد داشتند. گذشته از اینها، او در زندان قصر اصلاحات زیادی کرد. کیفیت و مقدار غذای زندانیان عادی خیلی بهتر شد، کارگاههای کارهای فنی و صنعتی مخصوص اشتغال زندانیان، که از قبل وجود داشت ولی بسیار راکد بودند، فعال و پرکار و پردرآمد شدند. او کوشش می‌کرد خواست‌های ما را، در چارچوب مقررات و اختیاراتی که داشت انجام دهد. بدین ترتیب پس از بازگشت از برازجان، زندان شماره ۴ سیاسی شده بود، همه ما، با روحیه عالی، از تبعید برگشته، احساس غرور و پیروزی می‌کردیم. از آنطرف هم می‌شنیدیم که زندان شماره ۳ داغ است. محکومین گروه ملل اسلامی هم بیکار نبودند و در فضای زندان و نیز رابطه با رؤسا و افسران تحرک زیادی ایجاد کرده بودند، مثل آقای محمدجواد حجتی که یک روحانی باسواد و درعین‌حال مبارز و آزاده بود و با رؤسای زندان درگیری‌های زیادی پیدا می‌کرد، تا جایی که زیر فشار سازمان امنیت و اطلاعات شهربانی، آقای سرهنگ کوهرنگی نتوانست از تبعید ایشان جلوگیری کند.

خبر تبعید آقای حجتی، در زندان شماره ۴ که ما بودیم، هیجانات و ناراحتی بوجود آورد؛ گفتیم باید از ایشان حمایت کنیم. بنده به نمایندگی زندانیان سیاسی، با آقای سرهنگ کوهرنگی مذاکره کردم و درخواست نمودم ترتیب بازگشت آقای حجتی را از تبعید فراهم کند. او قول داد ایشان را برگرداند، در ضمن گفت چند روزی صبر کنیم تا سروصداها بخوابد، اقدام می‌کند. همینطور هم شد و آقا حجتی برگشت. روی‌هم‌رفته، سرهنگ کوهرنگی در حدّ قدرت و توانش به همهٔ زندانیان سیاسی کمک‌هایی کرد.

یکبار هم در اطاق ملاقات بین بنده و یک مأمور مخفی اطلاعات شهربانی که گوشه‌ای ایستاده بود و زندانیان و ملاقاتی‌ها را می‌پایید تا از آنها گزارش‌هایی بدهد، درگیری پیدا شد؛ او خودش را مأمور اطلاعات معرفی کرد، به‌این ترتیب خود را «لو» داد. این درگیری لفظی ما، بالا گرفت و سبب پرونده‌سازی علیه من شد. در اینجا هم سرهنگ کوهرنگی اقدام کرد و مأمور اطلاعات را خاطی و اشتباه‌کار معرفی نمود و مشکلی را از سَر من گذراند.

بعد از آزادی ما، به روحانیونی که زندانی شدند، مانند آقایان هاشمی رفسنجانی، منتظری و دیگران کمک کرد و خیلی مؤثر بود. می‌گفت: من به کارهای

سیاسی کاری ندارم، به شما احترام می‌کنم، شما هم کاری نکنید که دست مرا ببندید. سعی می‌کنم تا آنجا که می‌توانم کمک کنم.

س ـ بعد از پیروزی انقلاب با او چه کردند؟

بعد از انقلاب هم در خدمت ماند. مدتی هم رئیس زندان قزل‌حصار شد. قصد داشتند او را هم دستگیر و محاکمه کنند، آقایان طالقانی، منتظری و بنده و دیگران شهادت دادیم، مدتی هم رئیس زندان قزل‌حصار بود، درجه سرتیپی گرفت. مدتی معاون سرتیپ مجللی رئیس شهربانی بود و چندی بعد دنبال کارش در مازندران رفت. در آنجا ملک داشت، یک سردخانه هم تأسیس کرد. ولی اذیتش کردند و سردخانه را از او گرفتند. به هیئت پنج نفری حمایت از صنایع که من هم عضو آن بودم، شکایت کرد. این هیئت به شکایت کسانی که املاک آنها را بدون مجوز گرفته بودند رسیدگی می‌کرد. درمورد کوهرنگی، رسیدگی کردیم و املاکش را به او پس دادیم.

جناب مهندس سحابی: با تشکر از این فرصتی که برای گفتگو در مورد خاطرات دوره زندان برازجان فراهم ساخته‌اید، اینک با توجه به تجارب طولانی دوران فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی حدود پنجاه ساله شما که نزدیک دوازده سال آنرا در زندان گذرانده‌اید، اگر موافقت بفرمایید پیرامون رویدادهای سیاسی این دوران، بخصوص در رابطه همکاری نزدیک با مرحوم مهندس بازرگان در نهضت مقاومت ملی، نهضت آزادی ایران و سال‌های بعد، تا انقلاب سال ۱۳۵۷ گفتگویی هرچند مختصر و کوتاه داشته باشیم.

در خدمت شما هستم:

فعالیت‌های سیاسی بنده از زمان دانشجویی در دوران شروع مبارزات ملی شدن نفت و مقابله با تجدید حیات استبداد در سال ۱۳۲۸ شروع شد. در آن زمان بنده در سال دوم مهندسی برق و مکانیک دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم. در تابستان و پاییز ۱۳۲۸، فضای سیاسی ایران بسیار داغ شده و نیروهای ملّی و آزادیخواه به تحرک تازه‌ای افتاده بودند. در همان سال چند واقعه سیاسی مهم روی داد که موجب بیدار شدن تحرک وسیع و فوق‌العاده مردم گردید. یکی زمزمه به راه انداختن مجلس مؤسسان برای تفویض اختیار انحلال مجلس شورای ملی به شاه،

دومی برگزاری اولین انتخابات مجلس سنا، سومی طرح لایحه الحاقی به قرارداد نفت سال ۱۹۳۳ با شرکت «بریتیش پترولیوم» در مجلس، که به لایحه «گس ـ گلشائیان» مشهور شد، چهارمی محاکمه و محکومیت سران حزب توده و به فاصله کمی از فرار سران حزب توده از زندان، که خیلی پر سر و صدا و شگفت‌انگیز بود و منجر به زمزمه‌هایی شد که این فرار با توافق سپهبد رزم‌آرا رئیس قدرتمند ستاد ارتش صورت گرفته است. پنجمین، تأسیس خانه صلح از طرف وابستگان به حزب توده و ششمین موضع‌گیری علنی حزب توده در برابر حرکت ملّی و جبهه ملی جدیدالتأسیس در دیماه ۱۳۲۸، هفتمین، ترور عبدالحسین هژیر وزیر دربار و بالاخره هشتمین، پایان دوره پانزدهم مجلس بدون نتیجه‌گیری روی لایحه الحاقی نفت بود.

این حوادث در مدت زمانی کوتاه، یعنی ۹ ماه اتفاق افتاد، کافی بود که کل جامعه را به تکان و بسیج و تحرک درآورد، و این تحرک و بسیج در میان دانشجویان که از فعال‌ترین و بالنده‌ترین اقشار جامعه هستند، بسیار چشمگیرتر بود. بنده هم مثل بسیاری دیگر از جوانان و دانشجویان نسبت به این تحرکات سیاسی جامعه و حوادث و وقایع بیطرف نبودم، بلکه به حالت بسیج‌شده احساسی قوی نیز رسیده بودم.

در آنموقع در دانشگاه تهران، که تنها دانشگاه فعال کشور بود، جوّ سیاسی در دست وابستگان به حزب توده، متشکل‌ترین و فعال‌ترین حزب کشور بود، و دستگاه تبلیغاتی وسیعی در اختیار داشت. محاکمه سران و محکومیت ایشان و سپس فرار آنها و غیرقانونی شدن حزب، یک مظلومیت و قهرمانی نیز به آن بخشید و جاذبه شدیدی در میان دانشجویان یافته بود، اما تحرک حزب و وابستگانش هیچ ربطی به مسأله اساسی درون جامعه نداشت، که عبارت بود از حرکت ضد تجدید حیات استبداد و حرکت حاکمیت ملی، نسبت به مهمترین منابع و ذخایر کشور، یعنی «نفت».

حزب توده در جهت داستان صلح، که مورد نیاز شوروی و استالین بود، به تحرک درآمده و از این رهگذر می‌خواست که رهبری حرکت سیاسی ملّی را به‌دست بگیرد و مردم، بخصوص جوانان و دانشجویان را حول پرچم صلح بسیج نماید. ولی نیاز جامعه به حرکت ملی ضداستبداد داخلی و استعمار انگلیس بود. وابستگان حزب توده در بیشتر دانشکده‌های دانشگاه تهران موفق به تشکیل «کمیته

صلح» به عنوان ستاد حرکات سیاسی و مبارزاتی دانشجویان شده بودند و زمزمهٔ تشکیل تشکل دانشجویی و انتخابات آنرا نیز به راه انداخته بودند.

در یکی از روزهای پاییز ۱۳۲۸ خبر شدیم که چند نفری (حدود پنجاه نفر) از دانشجویان دانشکده فنی را در یکی از اطاق‌های طبقه سوم جمع کرده و در آن جلسه، انتخابات انجام داده و کمیته صلح دانشکده را انتخاب کرده‌اند. یکی از دوستان (آقای مهندس معین‌فر) به من پیشنهاد کرد حرکتی در مقابل این [کمیته‌سازی] به‌راه بیندازیم. بنده به اتفاق ایشان و دو سه نفر دیگر از دانشجویان، که یکی از آنها هم افسری بود به اسم ستوان... فعالیت زیادی کردیم و نامه‌ای با امضای بیش از شصت نفر از دانشجویان تهیه کردیم که مضمون آن، بی‌خبری اکثریت قاطع دانشجویان دانشکده، از آن جلسه و بی‌اعتباری کمیته صلح انتخاب شده در آن جلسه از نظر قاطبه دانشجویان بود و نامه را به دفتر دانشکده و دفتر رئیس دانشگاه و دفتر شورای دانشگاه و دبیرخانه دانشگاه فرستادیم. بدین ترتیب اولاً کمیته صلح دانشکده فنی تا آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق منتفی و بی‌اعتبار شد، ثانیاً در مقابل تحرک دانشجویان وابسته به حزب توده نیز، یک حرکت مستقل ملی و ضداستبدادی دانشجویی تکوین یافت و متعاقب آن، در دانشکده حقوق و برخی دانشکده‌های دیگر نیز چنین حرکتی صورت گرفت و انتخابات سازمان دانشجویان به تعویق افتاد و دانشگاه تهران به‌لحاظ سیاسی به دو جبهه بزرگ تبدیل شد؛ یکی جبهه دانشجویان ملی و آزادیخواه و دیگر جبهه دانشجویان وابسته به حزب توده، که در آن مقطع، فقط مسأله صلح جهانی را شعار خود کرده و نسبت به مسائل ملّی و داخلی ما (نفت و دمکراسی) بی‌اعتنا بود و حتی آنرا مسخره و تحقیر نیز می‌نمود.

این جریان نخستین اقدام سیاسی اینجانب بود که با همکاری دوستان دیگر انجام شد، ولی فعالیت سیاسی مستقیم اینجانب، پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و در کار نهضت مقاومت ملی صورت گرفت.

س ـ لطفاً مختصری از فعالیت‌های خود را در سازمان «نهضت مقاومت ملی» بفرمائید. در خاطرات مرحوم مهندس بازرگان جنابعالی از مسئولین انتشارات نهضت مقاومت ملی معرفی شده‌اید.

از حوالی مهرماه ۱۳۳۲ بنده وارد تشکیلات نهضت مقاومت شدم؛ ابتدا مسئولیت توزیع نشریه ارگان نهضت مقاومت بنام «راه مصدق» را به من واگذار کردند، که تا تاریخ اواخر خرداد ۱۳۳۳ ادامه یافت و در اول تیر ۱۳۳۳ بنده دستگیر شدم و به زندان رفتم. در زندان مسئولیت چاپ و تهیه مطالب آن روزنامه را شخصاً به عهده گرفتم و منکر وجود تشکیلاتی بنام «نهضت مقاومت» شدم و بر سر این ادّعا ایستادگی کردم. در آنموقع هنوز «ساواک» تأسیس نشده بود، فرمانداری نظامی تهران، به ریاست سرتیپ تیمور بختیار، تمام کارهای امنیتی را اداره می‌کرد و در آن سال تمام هدف و برنامه رژیم کودتا روی تعقیب و کشف و انهدام تشکیلات حزب توده قرار داشت، لذا، روی من فشار نیاوردند و پس از یکماه با گرفتن تعهد خودداری از ادامه کارهای فوق، آزادم کردند. ولی پس از یکی دو ماه، مجدداً در کادر نهضت مقاومت فعالیت را از سر گرفتم و این بار مسئولیت جمع‌آوری مطالب و نشر روزنامه «راه مصدق» به عهده‌ام واگذار شد که تا فروردین ۱۳۳۴ ادامه یافت. در اواخر آن ماه، دوباره دستگیر شدم و این‌دفعه شانس این را یافتم که با مرحوم آقای مهندس بازرگان که یکی دو هفته قبل از ما توقیف شده بودند، هم‌اطاق و تقریباً هم‌پرونده بشویم.

س ـ در دورانی که آزاد بودید چه فعالیت شغلی داشتید؟

این زندان حدود هفت ماه طول کشید و باز بدون محاکمه و محکومیت، در آبانماه ۱۳۳۴ آزاد شدم. از سال ۱۳۳۱ پس از فارغ‌التحصیل شدن، به سمت مهندس تأسیسات در اداره ساختمان بانک ملی ایران استخدام شده بودم و زندان دوم سبب شد که بانک مرا اخراج کند. این آخرین استخدام دولتی و رسمی من بود. پس از آن همواره به شغل آزاد و فنی مشغول بودم. در سال ۱۳۳۹ به عنوان تدریس درس شوفاژ و تهویه مطبوع در رشته ساختمان دانشکده پلی‌تکنیک دعوت شدم و سمت تدریس را تا خرداد ۱۳۴۲ که دوباره دستگیر و محاکمه شدم، به عهده داشتم. اضافه کنم که از سال ۱۳۴۰ مرحوم نورالدین الموتی وزیر دادگستری شد، و قوه قضائیه به فعالیت و تحرک جدیدی دست زد و پرونده‌های سوءاستفاده‌های مالی و اداری هشت سال پس از کودتای ۱۳۳۲ را مورد بررسی و تحقیق و پیگرد قانونی قرار می‌دادند و برای این کار احتیاج به کارشناسان رسمی مورد اطمینانی داشتند که هم خودشان نسبت به تعقیب فسادهای مالی و اداری انگیزه داشته

باشند و هم مرعوب قدرت و نفوذ سیاسی یا اجتماعی متهمین نگردند. از این‌رو مرحوم الموتی از مرحوم مهندس عبدالحسین ابراهیمی که از کارشناسان بسیار مجرب و درستکار و مبارز بود، خواستند که کارشناسان مورد اطمینان را معرفی کنند. ایشان هم افرادی را معرفی کردند که یکی از آنها بنده بودم، که به عنوان کارشناس رسمی در رشته برق و ماشین انتخاب و منصوب شدم. در این سمت بود که پرونده‌های بزرگ شبکه برق تهران و امور مکانیکی و برق کاخ جدید مجلس سنا و صنایع نظامی را مورد بررسی و کارشناسی قرار دادم. جالب این بود که وقتی در پاییز ۱۳۴۲ در دادگاه نظامی عشرت‌آباد به عنوان متهم محاکمه می‌شدم، در همان حال در شعبه دیگری از دادرسی ارتش به عنوان کارشناس رسمی فنی شرکت می‌کردم. به هرصورت، همین امر کارشناسی در پرونده‌های بزرگ فساد مالی رژیم، برای ما کار سیاسی و بسیار با انگیزه بود.

به‌هرحال، شرح عملیات نهضت مقاومت ملّی و نهضت آزادی ایران، بطور مشروح در چند جلد کتاب منتشر گردیده است. در کتابِ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) نیز خودتان موضوع را شرح داده‌اید، همچنین چگونگی دستگیری و محاکمه سران نهضت آزادی را هم مرحوم مهندس بازرگان در کتاب خاطرات خودشان (شصت سال خدمت و مقاومت) که به همت شما تهیه و انتشار یافت، توضیح داده‌اند.

س ـ در فاصله دستگیری آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی در اوایل بهمن ۱۳۴۱ تا دستگیری شما و دیگر سران و فعالان نهضت آزادی ایران در خرداد ۱۳۴۲، جنابعالی نقشی اساسی در اداره تشکیلات نهضت آزادی ایران به‌عهده داشتید، لطفاً از خاطرات آن دوره، مختصری بفرمایید.

در اینجا فقط به چند رویداد پس از زندانی شدن آقایان از اواخر سال ۱۳۴۱ تا شروع محاکمات سران نهضت آزادی در سال ۱۳۴۲ اشاره می‌کنم:

هنگام گرفتاری مرحوم مهندس و مرحوم طالقانی و پدرم که یکباره در اول بهمن ۱۳۴۱ اتفاق افتاد، بنده عضو شورا و عضو هیئت اجرائیه نهضت آزادی بودم. در آن سال‌ها، از ابتدای تأسیس نهضت آزادی، برخلاف جبهه ملی دوم، اعضای

شورا و هیئت اجرائیه[۱] و مسئولین کمیته‌ها، اعلام شده نبودند، به این جهت غیبت آن بزرگواران، که رهبران و مؤسسین اصلی نهضت بودند، چندان وقفه‌ای در کار نهضت ایجاد نکرد و برادران اجرائیه و اینجانب، بطور علنی کارها را اداره می‌کردیم و چون آن ماه‌ها، مصادف با جریان معروف «انقلاب سفید شاه» از یکطرف و نهضت روحانیت، به‌ویژه حرکت مرحوم امام خمینی از طرف دیگر بود، جوّ سیاسی ضدرژیمی بسیار داغ و پرتحرک و فعّال شده بود.

دانشجویان دانشگاه‌ها، بخصوص دانشگاه تهران، چون همیشه فعال و پرشور بودند، مبارزه را گرم و داغ نگه‌داشته بودند، به این جهت نهضت آزادی هم در این فضا، نقش بسیار فعال و رادیکال داشت. در دوران چهارماهه اول بهمن ۴۱ تا اول خرداد ۱۳۴۲، نهضت چندین اعلامیهٔ پر سر و صدا را منتشر کرده بود، از آن جمله بود، اعلامیه ۱۳ صفحه‌ای در اعتراض به مداخلات شاه در کلیه امور کشور که متن آنرا مرحوم مهندس، قبل از زندانی شدن نوشته بودند، چاپ و تکثیر شد. این اعلامیه خیلی رادیکال بود و شخص شاه را مستقیماً مورد حمله قرار داده بود.[۲]

بعد اعلامیه اسفندماه، معروف به فضل‌الله المجاهدین... و نیز تبریک به سران کشورهای مصر و سوریه، به‌مناسب وحدت دو کشور انقلابی آن روز بود.

علاوه بر این، در همین دوره ۴ ماهه، ما ۹ شماره نشریه داخلی نهضت را، در چندین صفحه و بصورت روزنامه، پلی‌کپی شده منتشر کردیم که شمارهٔ ۹ آن در اول خرداد ۴۲ در چاپخانه توقیف شد.

س ـ روابط نهضت آزادی با نهضت روحانیت چگونه بود؟

روابط نهضت آزادی با نهضت روحانیت نیز خیلی گرم و نزدیک بود. بنده هم

---

۱. اعضای هیئت اجرائیه عبارت بودند از آقایان: ۱ ـ دکتر عباس شیبانی، مسئول کمیته دانشگاه، ۲ ـ حسام‌الدین انتظاری، مسئول تشکیلات، ۳ ـ مرحوم رحیم عطایی، مسئول کمیته سیاسی، ۴ ـ مرحوم آسایش، مسئول کمیته مالی ۵ ـ حسن نزیه، عضو کمیته سیاسی و تبلیغات ۶ ـ احمد علی‌بابایی و عباس رادنیا، کمیته بازار ۷ ـ عزت‌الله سحابی، مسئول کمیته تعلیمات ۸ ـ احمد صدر حاج‌سیدجوادی، مسئول کمیته تبلیغات ۹ ـ مرحوم مهندس بازرگان، رئیس هیئت اجرائیه و دبیرکل نهضت.

مرحوم مهندس رضی، عضو کمیتهٔ تشکیلات و مسئول چاپ و توزیع نشریات بودند، ضمناً آقایان ابوالفضل حکیمی، مسئول چاپخانه نهضت و آقای محمدمهدی جعفری در کمیته دانشگاه، در غیاب دکتر شیبانی مسئولیت داشتند.

۲. متن کامل این اعلامیه در پیوست کتاب است.

به تناسب این فعالیت‌ها کار و فعالیتم زیادتر شده بود. به‌علت فعالیت‌های پرحرارت نهضت آزادی در آن ایام، آوازه نهضت در سراسر ایران پیچیده بود و مردم برای پیوستن و همکاری خیلی مراجعه می‌کردند. در شهرستان‌هایی مثل قم، شیراز، مشهد، تبریز، زاهدان و... نشریات نهضت را مردم تکثیر و توزیع می‌کردند؛ شخصیت‌های سیاسی معروف آن ایام نیز برای تماس با نهضت مراجعه می‌کردند و ما با اکثریت معروفین سیاسی آن روز، رابطه و تماس نزدیک داشتیم.

س ـ با زندانی شدن رهبران نهضت در این دوره چهارماهه تشکیلات چگونه اداره می‌شد؟ جریان دستگیری خودتان و دوستان نهضتی را هم بفرمایید.

در این دوره دست تنها شده بودیم؛ مرحوم رحیم عطایی به علت بیماری قلبی نمی‌توانست مانند گذشته فعالیت کند، آقای نزیه، صحنه را ترک کرده و مخفی شده بود و جناب آقای صدر حاج سید جوادی که دادستان تهران بودند، به علت شغل و مسئولیت قضایی نمی‌توانستند تظاهر به نهضتی بودن بنمایند. به این ترتیب اکثر ملاقات‌ها و تماس‌ها، به بنده ارجاع می‌شد. به قراری که بازجوهای ساواک پس از دستگیری ما، به خودمان می‌گفتند، در این دوره نهضت خیلی «آتش سوزاند!»

به‌هرحال با تعقیب‌ها و نفوذهای ساواک در طی این چهارماهه، اکثریت ما به عنوان فعال، ولی نه به اسم و عنوان و مسئولیت سازمانی شناخته شده بودیم.

در روز اول خرداد ۱۳۴۲ از یک طرف من و آقای ابوالفضل حکیمی را جداگانه دستگیر و در بازرسی از منزل آقای حکیمی مرکز چاپ نشریات نهضت را کشف و بکلی ضبط و توقیف کردند و از طرف دیگر، عده‌ای از دوستان جوان راکه در منزل آقای صدر، کمیته سیاسی را به ریاست و مسئولیت مرحوم رحیم عطایی تشکیل داده بودند، آن جلسه و آن منزل هم به وسیله ساواک کشف شد و در همان شب، این عده را دستگیر کردند:

آقایان: ۱ ـ رحیم عطایی ۲ ـ عنایت ربانی ۳ ـ مهدی جعفری ۴ ـ شمس‌الدین مجابی ۵ ـ فرهنگی ۶ ـ پرویز یعقوبی ۷ ـ خود آقای صدرکه صاحب منزل و میزبان کمیته سیاسی بودند، ولی در محل ساواک سرهنگ مولوی رئیس ساواک تهران، آقای صدر راکه مقام قضائی داشتند، آزاد کرد.

آقای صدر حاج سید جوادی، در حالیکه مقام قضائی داشتند، با شجاعت کامل در تمام مدت، از سال ۱۳۳۲ در نهضت مقاومت و تا سال ۱۳۴۳ در نهضت

آزادی فعال بودند. مرحوم فتح‌الله بنی‌صدر همچنین موقعیتی داشتند ولی مستقیماً عضو نهضت آزادی و فعال آن نبودند. در جریان دستگیری‌ها، آقای علی‌بابایی را در دفتر کارش و نیز آقای محمدعلی نوید را که اصلاً فرد سیاسی نبود و فقط شریک آقای علی‌بابایی بود، بازداشت کردند. همه ما دستگیرشدگان روز اول خرداد ۴۲ را، به قزل‌قلعه بردند و از آنجا پس از یکی دو روز بازجویی به زندان موقت شهربانی منتقل کردند و در طبقه بالا، یک اطاق نسبتاً خوب به ما دادند. چون این زندان موقت در پشت میدان سپه قرار داشت، ما سر و صدای حوادث قیام ۱۵ خرداد و صدای تیراندازی مأمورین به مردم و تظاهرات را می‌شنیدیم، بدون آنکه آنها را ببینیم.

در آن روز، ما حالی داشتیم که قابل وصف نیست! نگرانی و شوق به هم آمیخته؛ نگرانی از کشتار بیرحمانه مردم و شوقِ قیام و شورش مردم برای پاره کردن زنجیر اسارت... عصر آن روز، سر و صداها فروکش کرد و معلوم بود که قیام به سکوت و سکون رسیده است.

از عصر آن روز، سرِ زندانیان جدید باز شد و تا فردای ۱۵ خرداد حدود ۵۰۰ نفر را به زندان موقت آوردند. سرِ همه را تراشیده و لباس زندان به آنها پوشانده بودند. ما از طبقه بالا در میان آنها برخی از رفقای خودمان را شناسایی کردیم، از آن جمله بودند: آقای مهندس یوسف طاهری و مرحوم مهندس رضی، که عضو هیئت اجرائیه بود.

با ورود زندانیان جدید، ما در تلاش بودیم که با آنها رابطه برقرارکنیم. مسئولین زندان برای جلوگیری از ارتباط، روز ۱۷ خرداد، ما را به‌استثنای مرحوم رحیم عطایی، به زندان قصر بند ۴ منتقل کردند. آقای رحیم عطایی به علت بیماری قلبی شدید (انفارکتوس) نیاز به مراقبت دائم داشت و خانم ایشان با اقداماتی که کرده بود، توانست شوهر بیمار را از زندان موقت آزاد کند.

در زندان قصر، تمام سران و اعضای شورای مرکزی و کمیته استان جبهه ملی و عده‌ای از فعالین آن و پدرم و آقای مهندس بازرگان و دکتر شیبانی و مرحوم شهید محمد حنیف‌نژاد هم به عنوان یکی از مسئولین کمیته دانشگاه و دانشکده کشاورزی کرج جبهه ملی در آنجا بودند. جمع نهضتی‌ها در زندان شماره ۴ قصر، جمع شد و ما دلخوش بودیم.

پس از قیام ۱۵ خرداد، اخبار رادیو و مصاحبه مقامات دولتی و امنیتی را پخش

می‌کردند. یک روز، در اخبار ساعت ۱۴ مصاحبه اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت پخش شد. در آن مصاحبه خبرنگاران از علم پرسیدند که آیا جبهه ملی در حادثه ۱۵ خرداد مشارکت داشته یا تحریک کرده است؟

علم قاطعانه پاسخ منفی داد. این پرسش و پاسخ به‌نحو عجیبی روی بزرگان و سران جبهه ملی دوم تأثیر خیلی نیکویی گذارد و مطمئن شدند که دستگاه دامن آنها را از قیام مبرّا کرده است و از این جهت بزودی آزاد خواهند شد. ولی نهضتی‌ها تلاششان بر پیوند با قیام مزبور و لااقل تجلیل از آن بود، چرا که آنرا یک شورش واقعاً خودجوش و مردمی می‌شناختند.

س ـ واکنش مقامات مذهبی نسبت به حادثه ۱۵ خرداد چگونه بود؟

چند تن از مراجع تقلید (آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله میلانی و آیت‌الله گلپایگانی) برای اعتراض به بازداشت آیت‌الله خمینی، به تهران مهاجرت کرده بودند. مرحوم شریعتمداری اعلامیه‌ای داده و خیلی منطقی و مستدل، انتصاب آن قیام را به رهبری روحانیت نفی کرده و گفته بود که به دلیل سیاست‌های سوء داخلی و خارجی دولت، مردم به اعتراض و عصیان کشیده شده‌اند.

روز ۲۲ خرداد، که هفتم ۱۵ خرداد بود، نهضتی‌ها در زندان برای بزرگداشت آن قیام و به عنوان شب هفت شهدای پانزده خرداد، که در آنموقع گفته می‌شود بالای سه هزار نفر بوده است، اقدام به برگزاری مجلس یادبودی کردند. سعی در این بود که هر چه بیشتر زندانیان سیاسی در این شب هفت شرکت کنند. ولی اکثریت قاطعی از آقایان جبهه‌ای‌ها این اقدام را رد کردند، حتی مرحوم مهندس بازرگان با مرحوم مهندس حسیبی خیلی صحبت کرد، با دکتر آذر، با دکتر شاپور بختیار خیلی چانه زدند، ولی آنها هیچکدام حاضر نشدند خودشان را به قیام ۱۵ خرداد [آلوده!] نمایند، فقط چند نفر از اعضای متدین جبهه ملی مثل مرحوم حاج مانیان، آقای محمد شانه‌چی و چندین نفر از افراد کمیته بازار، در آن مراسم حاضر شدند. نهضتی‌ها در حدود پانزده نفر بودند و ده پانزده نفر از جبهه ملّی. مجلس خوبی شد؛ قرآن قرائت گردید، مرحوم بازرگان سخنرانی نیم‌ساعته‌ای در تجلیل از قیام‌های مردم بطور کلی و شورش پانزده خرداد ایراد کرد و یکی از زندانیان عادّی هم قطعه شعری در رثای شهدا خواند.

پس از این حادثه، زمزمه‌ها و رفت و آمدهایی شروع شد؛ کسانی از بیرون

زندان برای ملاقات سران جبهه ملی دوم می‌آمدند و پیام‌هایی می‌آوردند و می‌بردند، از جمله آنها شخصی بنام صنعتی‌زاده بود که با آقای نصرت‌الله امینی مربوط بود. روی‌هم‌رفته شایعه آزادی سران جبهه ملی، بزودی قوت گرفت تا اینکه در ۲۷ خرداد ماه ۱۳۴۲ تمام اعضای شورای مرکزی جبهه ملی دوم را، که نام مرحوم بازرگان و پدر من جزو آنها بود خواندند که منتقل به زندان دیگر شده‌اند. همگی تصور می‌کردند که آنها را به قزل‌قلعه می‌برند تا از آنجا با سایر زندانیان شورای مرکزی که در قزل قلعه هستند، آزادشان کنند.

س ـ در مورد اعلامیه‌ای که در کیفرخواست دادستان به آن استناد شد، مبنی بر اینکه هنگام انتقال آقای دکتر سحابی از زندان موقت به قزل قلعه، آن اعلامیه در بین وسایلشان به‌دست مأمورین زندان افتاده و در آن به شخص شاه حمله شده بود، بفرمایید. در این اعلامیه گفته شده بود «... باید اذعان کرد که شخص اول مملکت، خودعامل و مقصر اصلی این عملیات به‌شمار می‌رود، زیرا ایشان بودند که پا را جلوتر و فراتر از هر کس دیگر گذاشته و به حقوق مردم و قوای مقننه و قضائیه و مجریه تجاوز علنی کرده و از هر موقعیت جهت تشکیل میتینگ و رجزخوانی‌های خلاف حقیقت و اهانت به مقدسات [...] دائماً به تحریک اعصاب و برانگیختن نفرت و انزجار مردم پرداخته است...» این اعلامیه را چه کسی تهیه کرده بود و چگونه به دست مأمورین افتاد؟

مفاد این اعلامیه در زندان، پس از برگزاری مراسم شب هفت شهدای ۱۵ خرداد، بین سه یا چهار نفر مشترکاً تهیه شد. ماجرا از این قرار بود که ما در زندان می‌پنداشتیم بخش مهم اعضاء هیئت اجرائیه نهضت الان در زندان و یا در حال اختفا هستند و بنابراین آدم فعال و مبتکری در خارج از زندان باقی نمانده است، لذا به پیشنهاد مرحوم محمد حنیف‌نژاد به آقای عنایت ربانی و بنده، قرار شد بیاییم یک پیش‌نویس اعلامیه‌ای تهیه کنیم و موضع نهضت آزادی را نسبت به حوادث ۱۵ خرداد و پس از آن اعلام نماییم. سپس متن مزبور را به خارج زندان برای دوستان بفرستیم، تا آنها خود آنرا تایپ و تکثیر کنند.

ابتدا متن تهیه شد، سپس آنرا به مرحوم مهندس بازرگان دادیم که ایشان نسبت به اصل و محتوای آن نظرشان را بدهند. ایشان پس از قرائت، اصل را تأیید کردند و پاراگرافی هم به آن اضافه نمودند که دقیقاً همان پاراگرافی است که شما فوقاً آنرا

نقل کردید و با این جمله شروع می‌شود: «... باید اذعان کرد که شخص اول مملکت، خود عامل و مقصر اصلی این عملیات به شمار می‌روند...»

دنبال فرصت بودیم که آن متن را به پدرم و آقای علی‌بابایی و دکتر شیبانی که اعضای هیئت اجرایی و شورای نهضت بودند نشان داده و نظرشان را بگیریم. ابتدا متن پیش‌نویس اعلامیه را به آقای علی‌بابایی دادم که ملاحظه و اظهار نظر نماید. ایشان هم زود آنرا خواند و نظر خود را هم ضمیمه اصل پیش‌نویس کرد و به من داد.

س ـ موضوع را از آن جهت تعقیب می‌کنم که این اعلامیه مبنای کیفرخواست و اساس ادعای دادستان و نیز اتهام اصلی رهبران و فعالان نهضت آزادی بود. نظر آقای علی‌بابایی چه بود؟

آقای علی‌بابایی این نظریه بنده را رد کرده بود؛ به عقیدهٔ او ما بایستی خودمان را از درگیری مستقیم با رژیم کنار نگه داریم، مانند آیت‌الله شریعتمداری که در مصاحبه‌ای گفت: «شورش ۱۵ خرداد مربوط به مردم بود، خودجوش بود، ما آنرا راه نینداختیم، مردم قیام کردند...»

علی‌بابایی می‌گفت: ما هم باید چنین روشی داشته باشیم و در عین حال نباید منویات باطنی خودمان را به‌سادگی بروز بدهیم. در یادداشت او گفته شده بود: «... ما تصدیق داریم که این جنبش یک انقلاب بوده و علاوه بر این سند می‌دهیم که ما طرفدار و هوادار چنین انقلابی هستیم و تلویحاً در آن دست داشته‌ایم [...] لکن از جهات گوناگون ما نمی‌توانیم اینگونه تمنیّات باطنی خودمان را برملا کرده و بنام جمعیت یا هیئتی منتشر کنیم، زیرا ما را به دادگاه سویس که نمی‌برند؛ ما در دادگاه نظامی فرمایشی محاکمه خواهیم شد...»

س ـ متن اعلامیه مزبور و یادداشت آقای علی‌بابایی چگونه به‌دست مأمورین افتاد؟

پدرم ابتدا راضی نبودند که در آنموقع انتقال از زندان موقت به زندان قصر متن اعلامیه را بگیرند ولی با اصرار من قبول کردند و آنرا داخل جورابشان گذاشتند. عصر آنروز آقایان رفتند. فردا ظهر که همسر من برحسب نوبت، ناهار آورده بود، یادداشتی هم نوشته و به یکی از مأمورین زندان داده بود که به من بدهد. نوشته بود «آن نامه‌ای که به پدر داده بودی، عوضی پست شده است» احساس کردم اتفاقی

افتاده و نگران شدم، ولی درست کیفیت قضیه را درک نمی‌کردم.

حدود یکساعت پس از رسیدن ناهار و آن یادداشت از همسرم، مأمور زندان آمد و مرا احضار کرد. چون به دفتر زندان رفتم، در آنجا بلافاصله بازجویی از من شروع شد و پس از احراز هویت پرسید: از وقتی که در زندان هستید چند اعلامیه نوشته‌اید؟

انکار کردم؛ گفت: بیهوده انکار نکنید، ما مدرک داریم، اعلامیه دست ما است... رونوشت آنرا به من نشان داد؛ همان اعلامیه کذایی و یادداشت آقای علی‌بابایی بود. به یاد پیام همسرم افتادم و فهمیدم کاغذها به‌دست مأمورین افتاده است. در اینجا دیدم دیگر انکار فایده ندارد. به بازجو گفتم یک یادداشتی نوشته بودم، وقتی می‌خواستند پدرم را ببرند فکر کردم آزاد می‌شوند، آنرا به ایشان دادم و گفتم با آقای مهندس بازرگان مطالعه کنید و اگر صلاح دانستید بصورت اعلامیه منتشر کنید...

بازجو پرسید: چه کسی[۱] در نوشتن مطالب این اعلامیه به شما کمک کرده، گفتم: هیچ‌کس. خودم نوشته‌ام. سپس پرسید: آن یادداشت را کی نوشته؟

گفتم یکی از زندانیان و نمی‌توانم اسمش را بگویم. اصرار کرد، عذر خواستم، در اینجا بازجویی تمام شد.

وقتی به زندان برگشتم، موضوع را برای رفقا تعریف کردم و گفتم: این خبر را از داخل زندان به‌دست آورده‌اند؛ یک کسی خبر داده، به یکی دو نفر هم سوءظن پیدا کردیم، حتی کار به متلک گفتن و طعنه زدن به آنها کشید. آن شب گذشت، روز بعد نزدیک ظهر دوباره مرا خواستند، همان بازجوی دیروزی بود. این دفعه اصرار زیادی داشت که آن یادداشت را چه کسی نوشته، باز استنکاف کردم. اصرار کرد، به خواهش و تمنا افتاد و گفت: «قبول دارم که این کارتان شرافتمندانه است، شجاعت به خرج می‌دهید، حق دارید، ولی ما هم گرفتاری داریم، باید یک چیزی تحویل بدهیم» باز عذر خواستم و حرف نزدم.

پس از بازگشت به زندان، موضوع را دوباره برای دوستان تعریف کردم. رفقا و علی‌بابایی، برای حل این مشکل با یکدیگر مشورت کردند. تعبیر علی‌بابایی این بود که نوشته او مطلبی ندارد، او با شیوه مبارزه و پخش آن اعلامیه مخالفت کرده بود. بالاخره علی‌بابایی گفت: ما به اینجا رسیده‌ایم که اگر این دفعه تو را خواستند، منهم با تو بیایم و برای اینکه به ژست و مردانگی‌ات در انکار کردن هویت نویسنده

یادداشت لطمه وارد نشود، من خودم بگویم: آقا؛ آن یادداشت ضمیمه را من نوشته‌ام!

قرار شد اگر دوباره آمدند، اینطور عمل کنیم، فردا روز حمام بود، از حمام برگشته بودم، نزدیک ظهر دوباره مرا خواستند. ولی این دفعه گفتند اسباب‌هایت را هم جمع کن. پاسبان‌ها گفته بودند او را برای بازجویی و شکنجه می‌برند. مرا به عشرت‌آباد بردند، در یکی از سلول‌های زندان پاسدارخانه، که اداره ضداطلاعات اداره می‌کرد، انداختند. سر تا پا لختم کردند، مثل اینکه جاسوس گرفته‌اند، فقط یک پیراهن و شلوار مخصوص زندانیان را به من دادند و در آنجا چند روحانی هم در زندان بودند.

بعد از انتقال به عشرت‌آباد، آقای علی‌بابایی را برای بازجویی بردند، اقرار کرده بود که یادداشت ضمیمه اعلامیه را او نوشته است.

من در زندان عشرت‌آباد، سعی می‌کردم از درز در، زندانیان را شناسایی کنم؛ آقای خلخالی را دیدم می‌برند و می‌آورند. چند روز بعد بقیه آقایان روحانی را آزاد کردند، یا به محل دیگری بردند. زندان خلوت شده بود، ولی دو نفر دیگر در اطاق‌های انفرادی زندان بودند و نمی‌دانستیم کی هستند، فقط سربازها و نگهبانان می‌گفتند: آقا. تا اینکه یکی از مأمورین گفت: آقای خمینی و آقای قمی هم در اطاق دیگر هستند. یک‌بار هم در راهرو، با آقای خمینی روبروشدم و سلام‌وعلیک کردیم.

س ـ از آنجایی که جنابعالی با دیگر یاران نهضت آزادی ایران، گرفتاری و سرنوشت مشترکی داشته‌اید، همچنین محاکمه پر سر و صدا و محکومیت نهضتی‌ها با زندگی سیاسی مهندس بازرگان نیز ارتباط دارد، لطفاً گوشه‌های دیگری از خاطرات آن دوران را بفرمایید.

من سه ماه در زندان انفرادی پادگان عشرت‌آباد بودم، تا اینکه یک روز با همان لباس زندان به دادگاه نظامی به ریاست سرتیپ زمانی بردند تا وکیل مدافع انتخاب کنم. در آنجا شما و دو سه نفر دیگر از وکلای مدافع را دیدم. من نمی‌دانستم چه کسی را برای دفاع در دادگاه معرفی کنم. در آن سه ماه زندان انفرادی، با دنیای خارج ارتباطی نداشتم. خوشبختانه تیمسار مسعودی، آقایان سرتیپ احمد بهارمست و سرهنگ پگاهی افسر نیروی هوایی را به عنوان وکلای مدافع بنده معرفی کرده بودند. در آنجا بود که فهمیدم آن اعلامیه و یادداشت آقای علی‌بابایی،

هنگام انتقال پدرم از لای جورابش افتاده و مأمورین برای خودشیرینی، بدون اطلاع متصدی زندان قزل‌قلعه، یعنی استوار ساقی، آنرا به ساواک برده و تحویل رئیس ساواک تهران داده‌اند.

به‌هرحال، هرچند دستگاه مرا محرک تشخیص داده بود ولی انصافاً باید بگویم که در رفتار مأمورین بی‌احترامی و اهانت و این نوع کارها نبود. در دادگاه هم همینطور خودتان شاهد بودید. نمی‌خواهم بگویم همه مأمورین شهربانی، سازمان امنیت و زندان نسبت به ما حسن نیت و رفتار احترام‌آمیز داشتند، اما در بین آنها مردمان خوبی هم بودند.

س ـ شما، سالیان درازی را در زندان‌ها گذرانده‌اید و خاطرات و تجارب زیادی از آن دوران دارید، اگر موافقید موضوعی را مطرح کنیم که کمتر درباره آن صحبت شده است؛ موضوع خانواده و همسران و رفتار و واکنش آنها به هنگام گرفتاری و زندانی شدن مرد خانواده؛ منظورم گرفتاری‌های ناشی از فعالیت‌های سیاسی و به زندان افتادن است.

بی‌تردید خانواده‌های شما در دوران زندان و گرفتاری‌تان متحمل مشکلاتی بوده‌اند؛ تنها شدن، دشواری‌های اداره زندگی، مراقبت از بچه‌ها و نیز رفع بهانه‌جویی‌های آنها و پاسخ به سؤالاتشان، بخصوص بچه‌ها؛ مثلاً پدرشان کجاست، چرا به خانه نمی‌آید و یا چرا به زندان افتاده؟ و واکنش آنها... این موضوع نیز شایان توجه است که در چنین شرایطی باید بین زن و شوهر در برابر تحمل مشکلات ناشی از گرفتاری‌ها تفاهم وجود داشته باشد. ما شاهد بوده‌ایم یا شنیده‌ایم شوهرانی در جریان فعالیت‌های سیاسی به زندان‌های طولانی محکوم شدند و در مواردی همسران آنها که تاب تحمل مشکلات زندگی را نداشتند، دشواری‌هایی در زندگی خانوادگی ایجاد کردند و حتی از یکدیگر جدا شدند. می‌خواستم اگر موافق باشید وضع خانوادگی خودتان را در آن دوران طولانی که در زندان گذرانده‌اید، شرح دهید.

سؤال جالبی را مطرح کردید؛ نقش همسران در اینگونه موارد بسیار مهم است، بخصوص از لحاظ روحی، می‌تواند سازنده باشد و یا مخرب؛ در وضع اول، مرد زندانی با امید به یاری همسرش مشکلات دوران زندان را تحمل می‌کند و جز تأمین معاش خانواده نگرانی چندانی ندارد، اما درصورتی که خانم با شیوه زندگی

شوهرش توافق و تفاهم نداشته باشد ـ منظورم مشی سیاسی اوست ـ و شکایت و غرولند کند، روحیه و توان مرد زندانی را تضعیف می‌کند و قدرت مقاومتش را از میان می‌برد. این وضع در روحیه بچه‌ها تأثیر زیادی دارد. همانطور که گفتید، در هر دو مورد شواهد زیادی می‌توان نقل کرد.

در مورد خودم عرض کنم؛ در اسفند ۱۳۳۳ عقد کرده بودیم، یک ماه و نیم بعد (اواسط فروردین ۱۳۳۴) در جریان فعالیت در نهضت مقاومت ملی، به زندان افتادم، هفت ماه بعد آزاد شدم. در واقع این هفت ماه را که دوران نامزدی ما بود، من در زندان گذراندم. هر دو هفته همسرم به ملاقات من می‌آمد، نه فقط هیچ‌گونه گله و شکایتی نداشت، بلکه مشوق هم بود.

در دوره بعد، یعنی سال ۱۳۴۲ که به زندان افتادم و چهار سال را در زندان گذراندم، ما صاحب دو فرزند بودیم. در این چهار سال همسرم به خوبی بچه‌ها را اداره کرد. در سال‌های ۳۹ تا ۴۲ ما از یکطرف بسیار گرم مبارزه سیاسی نهضت آزادی بودیم و از طرف دیگر، وضع کار و شغلمان به دلیل رکود اقتصادی بسیار سخت و دچار تنگنا بود، بطوری که حتی اجاره منزلمان را نمی‌توانستم بپردازم. همسرم با صبر و تحمل بسیار، محرومیت‌ها را تحمل کرد و گاه بدون اطلاع من، اشیاء و لوازم نسبتاً قیمتی مثل ترمه و پارچه‌های قدیمی را که یادگار مادرش بود، می‌فروخت تا بخشی از هزینه زندگی را تأمین نماید. در دوره بعد هم که در سال ۱۳۵۰ بازداشت شدم و به پانزده سال زندان محکوم گردیدم، باز همسرم همان روحیه و رفتار خود را حفظ کرد. هیچوقت مشکلات و مسائل زندگی را در زندان به من منتقل نمی‌نمود تا تأثیر بدی روی روحیه من بگذارد. تا اینکه دخترم به دانشگاه رفت و پسرم به سال چهارم دبیرستان رسید.

در مورد همسران سایر دوستان نهضتی، مثل خانم مرحوم مهندس بازرگان، مادر خودم، خانم آقای علی‌بابایی و خانم مرحوم رحیم عطایی و... باید بگویم که آنها نیز روحیه بسیار خوبی داشتند و هیچگاه مشکلی برای شوهرانشان در زندگی ایجاد نکردند. بچه‌ها هم رفته‌رفته به آن زندگی عادت کرده بودند. آنها فهمیده بودند گرفتاری خانواده‌شان از کجاست. بی‌مناسبت نیست داستانی را برایتان تعریف کنم:

در دوران دوم زندان (سال ۱۳۴۲) خانم من برای اجازه ملاقات گرفتن، به سرهنگ ایران‌پور مراجعه می‌کند. هاله دختر ۶ ساله‌ام با او بوده است. خانم

می‌گفت: جلوی میز سرهنگ برای گرفتن اجازه ملاقات ایستاده بودم، عکس بزرگ شاه بالای سرِ سرهنگ ایران‌پور بود. هاله با صدای بلند گفت «آه این چیه؟ هرجا میریم این عکس شاه هست!»

سرهنگ که ناراحت شده بود می‌گوید «خانم؛ این بچه چی میگه؟ عجب! بچه‌ها را هم مثل پدرانشان خراب می‌کنید»

خلاصه عرض کنم؛ من از این جهت شانس داشتم، خیلی مدیون همسرم هستم و از او سپاسگزارم...

س ـ جنابعالی از نوجوانی مبارزه را شروع کردید و حدود چهار دهه و نیم در صحنه سیاست حضور فعال داشته‌اید؛ یازده سال و نیم در زندان رژیم شاه بوده‌اید، بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ هم عضو شورای انقلاب، و وزیر و نماینده مجلس بوده‌اید و چند ماهی هم در سال ۱۳۶۹ زندانی شده‌اید، لطفاً مختصری از تجارب دوره‌های زندان بفرمایید.

خوشبختانه آغاز دوره جوانی بنده مصادف بود با شروع نهضت ملی و ظهور دکتر محمد مصدق. من از سال آخر دبیرستان و سپس در دانشگاه راه خودم را انتخاب کردم و این راه را ادامه داده و می‌دهم. عمر آدمی می‌گذرد و تمام می‌شود، اما مهم این است که انسان از گذشته خود احساس شرم و پشیمانی نکند، بلکه کاری انجام دهد که خدمت به خلق و خدا باشد. این خدمت می‌تواند شرکت در امور خیریه باشد، یا مبارزه سیاسی با عوامل بدبختی مردم، یعنی حکومت‌های فاسد و استبدادی.

در مورد خاطرات بیش از ۴۵ سال گذشته گفتنی زیاد دارم، انشاءالله اگر فرصت شد، شاید کاری بکنم. اما در مورد تجربه‌های دوران زندان باید بگویم که آن دوران، با همه سختی‌ها و مشقت‌های آن فواید زیادی داشت؛ سازنده بود، من در زندان خیلی مطالعه کردم، با مسائل اقتصادی آشنا شدم و معلوماتی کسب نمودم، شاید اگر آزاد بودم، کسب این اطلاعات و معلومات برای من امکان نداشت.

س ـ بعد از زندان دوره دوم (چهار سال ۱۳۴۲-۱۳۴۵) چگونه فعالیت‌هایی داشتید؟

بعد از آن زندان، در آن جوّ استبدادی، دیگر فعالیت سیاسی قانونی بسیار دشوار و بی‌نتیجه بود. نیروهای ملی و مذهبی مخالف رژیم سرکوب شده بودند و گروه‌های تندرو و جوان، بخصوص در دانشگاه‌ها، به‌رغم نقطه‌نظرهای متفاوت سیاسی، بدین نتیجه رسیده بودند که باید به مبارزه مسلحانه پرداخت. جنبش چریکی از همین زمان نضج گرفت. نهضت آزادی و جبهه ملی هم فعالیت‌های خود را در اروپا و آمریکا دنبال کردند. دکتر ابراهیم یزدی، دکتر چمران، خسرو پارسا، قطب‌زاده، نخشب و دکتر علی شایگان که در آمریکا بودند، با دکتر علی شریعتی ارتباط و همکاری داشتند.

شریعتی که در فرانسه با انقلابیون الجزایری مربوط بود، ترتیب اعزام نخستین گروه نهضتی‌ها را برای طی دوره آموزش چریکی به مصر، فراهم ساخت. فعالان جبهه ملی هم در اروپا و آمریکا بیکار نبودند، صادق طباطبایی، محمد توسلی، غلام‌عباس توسلی، ابوالحسن بنی‌صدر و... فعالیت سیاسی داشتند. چگونگی فعالیت این گروه‌ها و روابطشان با دیگر مخالفان رژیم ایران، همچنین با کنفدراسیون دانشجویان در سال‌های ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷، همچنین پیدایش جنبش چریکی در ایران و روابط آنها با نهضت آزادی و من، از حوصله این بحث خارج است. در کتاب تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) تألیف خودتان، رویدادهای آن دوران شرح داده شده است.

س ـ پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۵ اشتغالتان چه بود، همینطور مهندس بازرگان و پدرتان که در دانشگاه ممنوع‌التدریس بودند، چه کردند؟

بعد از زندان، پدرم بازنشسته بود، من هم مدتی بیکار بودم. چندی بعد به دعوت سرلشکر تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش در ماه‌های آخر دولت مصدق که یک شرکت بزرگ نقشه‌برداری بنام «شرکت رصد» دایر کرده بود، حدود یک سال کار کردم. در این مدت سرپرستی ساختمان یک بلوک، شامل ۱۵ آپارتمان برای واگذاری به کارمندان همان مؤسسه را به عهده داشتم.

مهندس بازرگان هم در تعقیب کار گذشته در شرکت «یاد» شرکت جدیدی بنام «سافیاد» (ادغام شرکت سافیر و یاد) تأسیس کرد. در این کار آقای مهندس ستوده که از دوستان وفادار مهندس بود، با او همکاری نزدیک داشت. یک قطعه زمین در جاده ساوه خریدند و کارخانه را که سازنده لوازم انتقال حرارت و تهویه مطبوع بود،

با مدیریت اینجانب در آنجا راه انداختند که مدت سه سال، تا روز دستگیری دوباره در ۲۰ مهر ۱۳۵۰ مدیریت آنجا را داشتم.

مرحوم مهندس بازرگان یک طرح جدید ابتکاری داشت بنام «زِنت»[۱] و آنرا به ثبت رسانید که خیلی جالب بود، یعنی تهویه کامل زمستانی و نیمه تابستانی که اجرا و تحقق تولیدی آنرا من عهده‌دار بودم. این طرح، ترکیبی است از کولر آبی، با وسایل گرم‌کننده، که در زمستان هوای گرم و مرطوب و در تابستان هوای خنک خارج می‌کند. دستگاه بسیار خوب، ارزان و با مصرف برق خیلی کم، همه کسانی که از آن استفاده کرده‌اند، ابراز رضایت می‌کنند.

بنده تا سال ۱۳۵۰ مدیر کارخانه بودم، همانطور که عرض شد، دوباره دستگیر و به زندان افتادم. مهندس بازرگان مردانگی‌اش این بود که تا یک سال پس از بازداشت من، حقوقم را تمام و کمال به همسرم می‌داد. بعد از من مهندس مداح مدیر کارخانه شد و هنوز هم با آن شرکت همکاری دارد. خود مهندس هم مدیرعامل شرکت بود. شرکت سافیاد هنوز هم دایر است و به رغم جلوگیری ساواک از خرید تولیدات این کارخانه، شرکت به کارش ادامه می‌داد. بعد از انقلاب، چون مهندس بازرگان گرفتاری داشت، کنار رفت و مهندس انتظام مدیر عامل شد و شرکت همچنان با موفقیت دایر است.

مهندس بازرگان در سال‌های قبل از درگذشتش، یک اختراع دیگر کرده بود که اگر تکمیل شود، در جهان صدا می‌کند؛ یک کولر آبی بسیار جالب؛ تفاوت آن با کولرهای معمولی این است که درجه خنک کردن را خیلی بالا می‌برد. مثلاً در کولرهای معمولی اگر دمای خارج ۳۵ درجه باشد، هوای داخل را حدود ۳۰-۲۸ درجه خنک می‌کند، اما دستگاه اختراعی بازرگان ۳۵ درجه را ۲۶-۲۵ درجه پایین می‌آورد. فرق دیگرِ آن با کولرهای گازی این است که مصرف برق دستگاه خیلی کم و مقرون به صرفه است. همه‌چیز آنرا هم در ایران می‌توان ساخت. این دستگاه اختراع مهمی است. حالا دیگر شرکت «سافیاد» باید تجدید سازمان کند؛ از نیروی جوان بیشتر استفاده نماید و فعالیت کارخانه را توسعه دهد تا این دستگاه ابتکاری را بصورت انبوه تولید و به بازار عرضه کند.

---

۱. زمستانیِ نیمه‌تابستانی.

س ـ دستگیری و محاکمه و محکومیت دور سوم زندانی شدن شما در سال ۱۳۵۰ به اتهام همکاری با مجاهدین بود، به‌لحاظ ارتباط نهضت آزادی ایران با سازمان مجاهدین خلق، لطفاً در این مورد هم مختصری توضیح بدهید.

همکاری بنده با مجاهدین، در آغاز فعالیت آنها بیشتر در زمینه مباحث ایدئولوژی و نیز جلب پشتیبانی قشرهای جامعه، بخصوص روحانیون از مجاهدین بود. من هیچگاه در سازمان مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های چریکی عضویت نداشتم. در زندان هم با چند تن از رهبران مجاهدین گفتگو می‌کردیم، روی ایدئولوژی کار می‌کردم. از سال ۱۳۵۰ احساس می‌کردم گرایش مجاهدین به‌طرف مارکسیسم شتاب گرفته است. سعی داشتم آنها را روی خط توحیدی نگه دارم. خیلی بحث کردیم. اوایل سال ۱۳۵۴ حادثه انشعاب و جدایی اتفاق افتاد. در زندان هم گفتگو و مشاجره به اوج شدت رسید و چند نفری زمزمه جدایی را، البته نه بطور آشکار، آغاز کردند. من در آنموقع در زندان شیراز بودم. در بند ۴ سیاسی، حدود ۱۴۰ تن بودند؛ از این عده ۵۰ تا ۶۰ نفر مجاهدین، سمپات‌ها و یا طرفداران شریعتی بودند.

من چهار سال اول، یعنی تا سال ۱۳۵۴ که انشعاب روی داد با آنها بودم. پس از تغییر مواضع ایدئولوژیک، اکثر سران مجاهدین در زندان‌ها به جبهه مارکسیست پیوستند. در زندان شیراز تنها سه نفر از مجاهدین بنام منصور بازرگان و نبی معظمی و حبیب مکرم‌دوست، مذهبی باقی ماندند که متأسفانه هر سه تن، مرتکب اشتباهات آن سازمان گردیده، پس از انقلاب کشته یا اعدام شدند.

در فاصله سال ۵۴ تا ۵۷ که آزاد شدم، کار و مسئولیت من سنگین بود و مجبور بودم برای حفظ و حراست جوانانی که به زندان می‌آمدند و برای خنثی کردن تبلیغات و تلقین‌های مجاهدین مارکسیست شده مراقبت زیادی داشته باشم. در این چهار سال آخر، روزی ده دوازده ساعت حرف می‌زدم، مطالعه می‌کردم، فکر می‌کردم، باید وظیفه‌ام را انجام دهم. این دوره تجربه عملی و مطالعه‌ای بود؛ کتاب‌های چپ و راست، اقتصاد، سیاست، تاریخ معاصر ایران و جهان را هم مطالعه کردم. برخی از متون اصلی مارکسیستی را با دقت کامل خواندم. در بیرون زندان اینگونه فرصت‌ها به‌دست نمی‌آید.

س ـ بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۷ چه کردید، فعالیت‌های جنابعالی در

چه زمینه‌ای بود؟

من در ۲۶ مهرماه ۱۳۵۷ در اثر انقلاب و قیام مردم و عقب‌نشینی دستگاه از زندان شیراز به زندان قصر منتقل شدم و در ۴ آبان آزادم کردند. چنانکه می‌دانید آن ایام درست اوج هیجانات انقلابی مردم کشور، به‌ویژه در تهران بود، و من هم مثل سایر مردم وارد در این جوّ انقلابی شدم.

در اواسط آبانماه، ابتدا مرحوم شهید مطهری و سپس مرحوم بازرگان که برای دیدار امام خمینی به پاریس رفته بودند به تهران بازگشتند و در ملاقات به بنده گفتند که برای اداره و رهبری انقلاب قرار شده است شورای انقلاب تشکیل شود و از طرف امام شما به عنوان عضو آن شورا تعیین شده‌ای که در معیت آقایان دیگر در ایران، کار انقلاب را پیش ببرید. اولین کار شورای انقلاب، سازماندهی و اداره راهپیمایی تاسوعا و عاشورا در آذرماه ۵۷ بود که با موفقیت و درخشش بسیار چشمگیری انجام شد. بنده هم در سازماندهی آن راهپیمایی سهمی داشتم.

پس از آن راهپیمایی‌ها، به توصیه دوستان در دی ماه همراه همسرم به پاریس رفتم و حدود یک ماه در آنجا بودم و با امام خمینی چند بار ملاقات داشتم و پیام‌های دوستان را به ایشان رساندم. ایشان نیز از همانجا پیامی به تهران فرستادند که مرحوم آیت‌الله طالقانی باید عضو شورای انقلاب و رئیس آن باشند و چنین عمل شد. پس از یک ماه، برای دیداربرادر همسرم و دوستان دیگر عازم آمریکا شدیم، یک ماه بعد به پاریس آمدم. امام و همه مبارزین انقلاب به ایران آمده بودند، ما هم پس از چند روز، با اولین پرواز از پاریس به تهران آمدیم.

در تهران به بنده پیشنهاد شد که وزارت صنایع را به عهده بگیرم ولی چون سالیانی را در زندان گذرانده و از کارهای اداری و اجرایی دور بودم و از طرف دیگر در آن جوّ داغ سیاسی میل داشتم که در میان مردم باشم و به فعالیت نهضتی ادامه دهم، لذا از پذیرش وزارت عذر خواستم و در همان سمت عضویت شورای انقلاب که پس از پیروزی انقلاب نقش قوه مقننه را یافته بود، باقی ماندم.

در تیرماه، در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کردم و از تهران انتخاب شدم و عضو آن مجلس و دبیر کمیسیون شماره ۵ مخصوص قوه مجریه گردیدم. حضور من در مجلس خبرگان تا اواخر شهریور ادامه یافت، بعد از آن نتوانستم ادامه بدهم. علت اول این بود که من در مراسم هفته مرحوم آقای طالقانی، صحبتی درباره ولایت فقیه که در مجلس خبرگان به تصویب رسیده بود کردم، که از تلویزیون چند

بار پخش شد. متعاقب آن صحبت، در مجلس خبرگان نمایندگان، بخصوص آنها که سخت مبلغ ولایت فقیه بودند، با من رفتار خصمانه‌ای پیش گرفتند و من هم دیدم که دیگر حضور من در آنجا فایده‌ای ندارد.

علت دوم آن بود که به پیشنهاد مرحوم مهندس بازرگان نخست‌وزیر و پدرم، قرار شد که من به عنوان وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه وارد دولت شوم. مسئولیت و گرفتاری‌های ریاست سازمان برنامه، فرصت ادامه نمایندگی مجلس خبرگان را نمی‌داد و علت سوم آن بود که در همان مهرماه ۵۸، در شورای انقلاب و هیئت دولت مطرح شد که چون حوادث و درگیری‌های کردستان، فعلاً فروکش کرده لازم است که یک هیئت ویژه به آنجا برود که با اختیارات کامل، هم مذاکرات سیاسی با گروه‌ها و مردم کردستان را پیش ببرد و هم اصلاحات و سازندگی‌های عمرانی و اجتماعی را با اختیار اداره کند. بدین منظور سه نفر از اعضای دولت؛ آقای صباغیان وزیر کشور، مرحوم دکتر چمران وزیر دفاع و بنده ـ رئیس سازمان برنامه ـ انتخاب شدیم که همراه آقای داریوش فروهر، و بنام هیئت ویژه، به کردستان برویم. این همان هیئتی بود که در کردستان بنام هیئت حسن نیت معروف شد. ضرورت رفت‌وآمد به کردستان، در ضمن مسئولیت سازمان برنامه و عضویت در شورای انقلاب دیگر فرصتی برای شرکت در مجلس خبرگان نمی‌گذاشت.

س ـ دو سؤال دیگر باقی مانده است که اگر موافقت بفرمایید این دو موضوع را هم مطرح کنم: نخست آگاهی از نظریه جنابعالی پیرامون منش، شخصیت، قدرت مقاومت و روحیه همکاری رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۶۰؛ سؤال دوم این است که چرا شما در سال ۱۳۵۸ از نهضت کناره‌گیری کردید؟

درمورد هیئت مؤسس و رهبران نهضت آزادی ایران ـ به استثنای یک نفر ـ جز ستایش و تکریم و سپاسگزاری از خدمات، فداکاری و مقاومت کم‌نظیر آنها در مبارزات ضد استبدادی، چیز دیگری ندارم عرض کنم. فعالان و مسؤولان سازمان نهضت آزادی نیز، به پیروی از رهبران نهضت از هیچگونه فداکاری دریغ نکردند و دوران دشوار و طولانی مبارزه علیه استبداد و خودکامگی را با مقاومت تحسین برانگیز و شایستگی انجام دادند. تنها چیزی که در اینجا باید ذکر کنم اینکه؛ سه نفر

رهبران نهضت آزادی: مرحوم آقای طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان و پدرم، در عین اینکه مانند همه مبارزان بنام، با شدت و صراحت در برابر قدرت حاکم شاه و استبداد شاهی ایستادگی داشتند، در سیاست مکتبی را پایه گذاردند که می‌توان آنرا مکتب اخلاق و صداقت در سیاست نام نهاد...

س ـ ممکن است آن یکنفر را که اشاره فرمودید معرفی کنید؟

آن شخص حسن نزیه بود که از مؤسسین نهضت آزادی و عضو شورا و هیئت اجرائیه نهضت بود. ایشان با وجود سوابق آزادیخواهی و همکاری نزدیک با مرحوم دکتر مصدق، به‌لحاظ روحیه و منش، با دیگر مؤسسین نهضت تفاوت‌هایی داشت.

اولین بار، تفاوت روحیه ایشان با سایرین، در دستگیری‌های سی‌ام تیر ۱۳۴۰ بروز کرد. چند روز قبل از ۳۰ تیر، مرحوم بازرگان و پدرم و آقای نزیه، بازداشت شدند. آنها را در قزل‌قلعه، در اطاق‌های جدای از هم محبوس کردند. در شب ۳۰ تیر، طبق اعلام و برنامه قبلی عده‌ای از اعضاء شورای عالی جبهه ملی با اعضاء دیگر از یک طرف و عده‌ای از نهضت آزادی، که مرحوم آیت‌الله طالقانی در جلوی صف و پشت سر ایشان چندین نفر از اعضاء شورای مرکزی نهضت و سایر اعضاء با عکس بزرگ دکتر مصدق و شهید دکتر حسین فاطمی به‌طرف ابن‌بابویه در حرکت بودند که مواجه با صف پلیس شدند. در این موقع افراد پلیس همگی را به داخل کامیون‌های از پیش آماده شده شهربانی هدایت کردند و به سمت شهربانی بردند.

نهضتی‌های داخل کامیون در طول راه برای اینکه مردم را از دستگیری و هویت خود آگاه کنند، به شعار دادن و سرود خواندن پرداختند تا به شهربانی رسیدند و به یکی از سالن‌های طبقه بالا هدایت شدند.

در آن سالن، از رهبران جبهه ملی، مرحوم دکتر صدیقی، دکتر بختیار، مهندس حسیبی، داریوش فروهر و دکتر سعید فاطمی حضور داشتند. از رهبران نهضت آزادی فقط آقای طالقانی بودند، و بقیه، امثال مرحوم علی‌بابایی و مرحوم آسایش و مرحوم رادنیا و من و مهندس عرب‌زاده، افراد شورای مرکزی ولی نه‌چندان معروف بودیم. در آنجا ملاحظه شد که رفتار افسران و درجه‌داران شهربانی، با ما زندانیان سیاسی ملّی، خیلی نسبت به سابق فرق کرده و احترام‌آمیز شده است.

پس از یکی دو ساعت، افسران آمدند و به مرحوم آقای طالقانی گفتند که شما

آزاد هستید. مرحوم طالقانی گفت: اولاً علت دستگیری چه بوده که حالا آزاد شده‌ام و ثانیاً، من بااین عده ـ اشاره به بقیه اعضای نهضت که با ایشان بودند ـ بوده‌ام. اگر آنها زندانی هستند، من هم هستم و اگر من آزادم، آنها هم باید آزاد شوند.

این ژست مرحوم طالقانی، تأثیر بسیار نیکویی بر همهٔ زندانیان نهضت و جبهه ملی گذارد و موجب تقویت روحیه آنها شد. بعد ما را به داخل زندان موقت بردند و یک بند را در اختیار ما گذاردند. پس از چند روز مهندس و پدرم را به همان بند آوردند. بدین ترتیب ما همگی در یک جا بودیم ولی آقای نزیه را نیاوردند. ما گمان داشتیم ایشان را از همان قزل‌قلعه آزاد کرده‌اند. به‌هرحال این ظن می‌رفت که آقای نزیه، موضعی در زندان گرفته است که ساواک خرج ایشان را از نهضتی‌ها و جبهه‌ای‌ها، اعم از رهبران یا غیر آن، جدا کرده است.

در بند زندان موقت، یکبار دیگر می‌خواستند مرحوم طالقانی و چند تن از سران جبهه ملی را آزاد کنند، ولی آن مرحوم امتناع کرد، تا آنکه با مداخله و اصرار سایر رهبران جبهه ملی، دائر بر اینکه ما اگر از زندان بیرون برویم قصد ادامه مبارزه داریم، و بنابراین زندان و بیرون زندان فرقی ندارند، ایشان موافقت کرد و آزادشدند.

پس از یک ماه، ما همه آزاد شدیم ولی بازرگان و پدرم را مدت بیشتری نگه داشتند، تا آنکه یک شب آنها را به موجب دستور دکتر علی امینی، نخست‌وزیر وقت، به دفتر نخست‌وزیر و ملاقات دکتر امینی بردند و پس از آن آزاد شدند.[۱]

پس از چندی که همگی آزاد شدند و مجدداً در نهضت جمع شدیم و فعالیت‌های جاری آغاز شد، شنیدیم که آقای نزیه گله دارد که «مدتی، حدود یک ماه، یاکمترکه من در زندان بوده‌ام، هیچ کس به دیدن یا منزل من نرفت و به همسر و فرزندانم سری نزد...» در حالیکه تقریباً تمام سران نهضت و فعالین در زندان بودند و کسی باقی نمانده بود که این کار را بکند.

معمولاً مرحوم آسایش که مرد بسیار باحقیقت و از خود گذشته‌ای بود، این کارهای پشت‌جبهه‌ای را انجام می‌داد ولی او خودش در زندان بود. این توقع و انتظار آقای نزیه برای ما بسیار تعجب‌آور بود، زیرا در مبارزه ملّی و وطنی، کسی از دیگران طلبکاری نمی‌کند. سازمان و تشکیلات خود وظیفه رسیدگی به خانواده‌های زندانیان را به عهده دارد، ولی وقتی همه فعالین سازمان در زندان

---

۱. شرح این ملاقات در کتاب حاضر آمده است.

بودند، کسی باقی نمی‌ماند. به‌ویژه سازمانی که فقط دو ماه و نیم از تأسیس آن گذشته و هنوز تشکیلات منظمی نیافته بود[۱]. به هرحال این توقع آقای نزیه، اولین نشانه تفاوت روحی و اخلاقی ایشان با سایر رهبران نهضت بود.

در سال ۱۳۴۱ به ویژه در پاییز و زمستان آن سال که مبارزات ضد رژیم اوج تازه‌ای گرفت و به اعتراف ساواک، نهضت در میان تمام گروه‌های سیاسی از همه فعال‌تر و داغ‌تر بود و سه تن از رهبران آن و دکتر شیبانی هم در اول بهمن ۴۱ دستگیر شده بودند، آقای نزیه بکلی مخفی شده و از تمام فعالیت‌ها غایب بود. همین‌طور در خرداد ۱۳۴۲ که اکثریت فعالین و دوستان نهضت آزادی را زندانی و سپس نه نفر را به محاکمه کشیدند، آقای نزیه همچنان غایب بود و ساواک متعرض ایشان نشد. از خرداد ۴۲ تا اواخر سال ۴۲ مرحوم رحیم عطایی، رادنیا، مرحوم مهندس منصور عطایی و حسام انتظاری و دکتر عالی و سمیعی نیز، مثل سایر رهبران و فعالین نهضت دستگیر و زندانی شده بودند، تنها آقای نزیه بود که کسی متعرض او نشد.

در جریان محاکمات رهبران و فعالین نهضت، که آقایان صدر حاج سید جوادی و مرحوم آسایش، فعالیت زیادی برای مدیریت کار دادگاه‌های نهضتی‌ها و رسیدگی به خانواده‌ها می‌کردند، باز آقای نزیه بکلی از انظار غایب و از هر نوع فعالیتی معاف شده بود. او هیچگاه حتی یکبار به دادگاه یا دیدن زندانیان نیامد و بکلی فعالیت سیاسی و مبارزاتی و حتی ارتباطات دوستی با رهبران نهضت را قطع کرد و دیگر از ایشان خبری نبود، تا اینکه در سال ۱۳۵۶ که فضای سیاسی رو به باز شدن می‌رفت، ایشان دوباره پیدا شد و در جلسات شورای نهضت و مذاکرات و فعالیت‌های بخصوص سال ۵۶ و ۵۷ شرکت فعال داشت و در عین حال با گروه‌های دیگر مثل حزب خلق مسلمان و حزب رادیکال‌ها (مهندس مقدم مراغه‌ای) نیز تماس‌هایی داشت.

پس از پیروزی انقلاب و مسئولیت دولت موقت به ریاست مرحوم مهندس بازرگان، ایشان در فعالیت‌های خارج از دولت نهضت آزادی هیچ‌گونه حضور و دخالتی نداشت ولی از همان آغاز نیز ازکسانی بود که انتظار پست و مقامی عالی داشت و در حالیکه دیگران مثل اینجانب، نه فقط انتظار پست و مقام نداشتیم، بلکه

---

۱. نهضت آزادی ایران در خرداد ۱۳۴۰ تأسیس شد.

به‌شدت از آن فرار می‌کردیم.

به‌هرحال، آقای نزیه، پست ریاست شرکت ملی نفت را برگزید و دوران ریاست ایشان، امور شرکت نفت سرشار از مشکلات برای دولت بود و اعتراض همه را برانگیخت، زیرا مشاوران و همکاران دست اول آقای نزیه، اغلب از مسئولین و مقامات قبل از انقلاب آن مؤسسه بودند که هزاران مسأله و سؤال درباره آنها مطرح بود و ایشان همواره به ادامه کار با آنها اصرار و تأکید داشت. همچنین خانه خود را به خانه سازمانی بسیار مجلل رئیس شرکت نفت که با شرایط و فرهنگ دوران انقلاب هیچ سازگاری نداشت منتقل کرد. به توصیه همان مشاوران، برای جلب کارگران و کارکنان شرکت نفت شروع کرد به بخشیدن امتیازات مادی و حقوقی به آنها که با سیاست‌های دولت مغایرت داشت. یک اضافه حقوق ۱۵۰۰ تومان در ماه برای همه کارگران و کارکنان شرکت در جنوب و مرکز تصویب کرد که موجب سر و صدای کارکنان ادارات و مؤسسات دیگر دولتی و غیردولتی شد و بار سنگینی برای دولت موقت، در حالیکه خزانه دولت خالی بود، بوجود آورد و امتیازات دیگر... که مورد اعتراض سازمان برنامه و بودجه قرار گرفت. بالاخره ایشان برای جلب مردم خوزستان به ابتکار خودش در یکی از سفرها به جنوب اعلام کرد که معادل یک روز درآمد نفت را برای عمران خوزستان اختصاص می‌دهد.

این کار و تصمیم، خلاف قانون بود، زیرا درآمد نفت متعلق به دولت بود نه شرکت ملی نفت و مدیر عامل اجازه نداشت که به هر ترتیبی مایل است آنرا هزینه کند. از طرف دیگر وقتی به یکی از استان‌های مملکت چنین امتیازی داده شود، سایر استان‌ها که به درجات محروم‌تر و عقب‌مانده‌تر از استان خوزستان بودند، حق طلبکاری می‌یافتند. این کار موجب بحث‌ها و اعتراض‌ها و مشکلات زیادی برای دولت و شورای انقلاب شد و سرانجام مجبور شدند تصویب‌نامه‌ای بگذرانند که یک روز درآمد نفت به تمام استانها اختصاص داده شود و صرف عمران ۲۴ استان گردد.

به هرحال آقای نزیه، به دلیل ارتباط با حزب خلق مسلمان، که مسائل سیاسی ایجاد کرده بود، مورد اعتراض و حمله حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت و زیر فشار شورای انقلاب از کار کناره‌گیری کرد و دولت مصلحت دید که وزارت نفت را تأسیس کند که شرکت ملی نفت و شرکت گاز و شرکت پتروشیمی ابواب جمع آن

باشند. بدین ترتیب وزارت نفت به عنوان یکی از وزارتخانه‌ها تحت مسئولیت دولت درآمد و آقای مهندس معین‌فر، که اولین وزیر نفت بود، تا مدت‌ها پس از اشتغال در آن وزارتخانه گرفتار مشکلات اداری و حقوقی بود که آقای نزیه ایجاد کرده بود.

س ـ ماجرای اختفای ایشان و شرایطی که مجبور به ترک کشور گردید، چگونه بود؟ آیا بعد از آن با دوستان قدیمی تماس و ارتباط داشتند؟

شرایط سیاسی اوایل انقلاب و هجوم جماعات حزب‌الله و دیگران و تجاوزات خلاف قانون به منزل ایشان موجب گردید که در سال ۱۳۵۹ اجباراً و مخفیانه کشور را ترک کند... از آن سال تا سال پیش ۱۳۷۴ کوچک‌ترین رابطه و تماسی با نهضت آزادی و دیگران نداشت. در جریانات سیاسی ضد انقلاب خارج از کشور به انحاء مختلف شرکت کرد و اخیراً هم به جمع اتحاد سلطنت‌طلبان با سایر گروه‌های معروف به دمکراسی‌طلب مشارکت کرده و می‌خواهند چیزی بنام «همبستگی ملّی» راه بیندازند که با منافع ملّی ایران و گذشته نهضت ملی به رهبری دکتر مصدق مغایرت دارد.

در مورد ارتباط با دوستان قدیم سؤال کردید؛ جالب این است که ایشان پس از پانزده سال ترک رابطه با ملّیون داخل کشور و بدگویی‌های فراوان در مجامع و محافل نسبت به مرحوم مهندس بازرگان و دیگران، در سال ۱۳۷۳ که دچار احتیاج مالی شده بود شروع کرد به تماس گرفتن با این و آن در داخل کشور، از جمله به پدر من و مرحوم مهندس بازرگان و اینجانب تلفن کرد و خواستار شد که به او کمک مالی بشود، والا، خانه مسکونیش در پاریس، توسط بانک مصادره خواهد شد. اصرار و سماجت و تلفن‌های پی‌درپی او به حدی بود که صدای اعتراض همه را برانگیخت. سرانجام مرحوم مهندس با اخلاق و روحیه فوق‌العاده رئوف و مهربان و خدمتگزاری که داشت تصمیم گرفت کمکی برای او بفرستد و منتظر ماند تا خانه‌ای را که بصورت مشترک داشتند بفروشد و از محل سهم خودش، سه میلیون برای او بفرستد. ما اصرار داشتیم که این کمک را نکنید؛ اولاً او مواضع مشکوکی گرفته، با سلطنتی‌ها و ضدانقلاب‌ها پیوند خورده، حتی در جایی اظهار موافقت با جدایی آذربایجان ایران و تشکیل دولت آذربایجان مستقل و واحد کرده است. ثانیاً او در همه محافل به شخص شما بدگویی می‌کند، در حالیکه شما چوب انحرافات و

اشتباهات او را خورده‌اید... ولی مرحوم بازرگان می‌گفت: او بالاخره یک انسان است و گرفتاری پیدا کرده و باید در رفع مشکل او کمک کنیم.

در همان ایام (مهرماه ۱۳۷۳) همسر من برای دیدار از برادر بیمارش، که اتفاقاً آخرین دیدار بود و سرانجام به علت بیماری سرطان حنجره از دنیا رفت، عازم آمریکا بود. مهندس به او گفت که در آمریکا تلفنی با نزیه تماس بگیر و از او عذرخواهی کن که مبلغی بیش از آنچه فرستاده شد، مقدور نگشت. خانم حکایت می‌کرد که وقتی تلفن او را گرفتم و پیام مهندس را به او رساندم، مقدار زیادی به مهندس بدگویی و توهین نمود.

صرفنظر از رفتار و مواضع سیاسی آقای نزیه، در خارج از کشور، درجه انسانیت او را با مهندس بازرگان مقایسه کنید. بجای تشکر زیاد از کمکی که برای نجات خانه‌اش از حراج بانک به او کرده بودند، پاسخ او فحاشی و تهمت و توهین بود!

خانم می‌گفت: هرچه می‌خواستم او را آرام کنم، او به بدگویی ادامه می‌داد و می‌گفت «این پیرمرد از چه می‌ترسد، چرا در ارسال کمک تأخیر کرد؛ می‌ترسد مقامش را از او بگیرند؟! به ایشان بگویید خیلی زحمت کشیدی!»

آقای نزیه در «ناف پاریس» اینطور طلبکاری و رفتار غیرانسانی می‌کند و بازرگان در تهران، در برابر انبوه مشکلات و مصائب و حملات و تهاجمات سیاسی و حتی فیزیکی، مردانه ایستاده و با همه تنگناهای مالی، به عنوان یک کار خیر، خدایی و انسانی به او کمک می‌کند و او، اینگونه پاسخ می‌دهد. نزیه حتی به هنگام درگذشت مرحوم بازرگان، در اول بهمن ۱۳۷۳ باز از بدگویی نسبت به آن مرد پاک خودداری نکرد...

س ـ لطفاً به سؤال دوم پاسخ دهید و بفرمایید چرا پس از حدود دو دهه خدمت و فداکاری در نهضت آزادی ایران از آن جدا شدید؟

جدا شدن من و عده‌ای دیگر از دوستان قدیمی و فعال نهضت آزادی که حدود سیزده نفر بودیم از آن جمعیت، معطوف به اختلاف‌نظرهای ایدئولوژیک یا سیاسی نبود؛ در تمام احزاب و سازمان‌های سیاسی نسبتاً سابقه‌دار، تفاوت در نظرها و تحلیل‌ها وجود دارد، بطوری که اکثر احزاب به جناح‌های سیاسی و چپ و راست، یا رادیکال و محافظه‌کار تقسیم می‌شوند، معذالک هویت مشترکِ حزبی

خود را حفظ می‌کنند و کمتر به جدایی و انشعاب منجر می‌شود.

از همان روز تأسیس نهضت آزادی، در ساختار تشکیلاتی و ترکیب اعضای آن، دو گرایش وجود داشت: یکی گرایش معروف به «انجمنی» یعنی افرادی که از انجمن‌های اسلامیْ دانشجویان یا مهندسین یا معلیمن به نهضت آزادی پیوسته بودند و وجه مشخّص آنها در عین ملی و مصدقی بودن، عبارت از این بود که نسبت به دیانت اسلام یک اعتقاد، یا برداشت مکتبی یا ایدئولوژیک داشتند. ایشان نهضت آزادی ایران را یک حزب با ایدئولوژی مدرن اسلامی می‌شناختند.

دسته دوم، یا گرایش دوم، معروف به «نهضت مقاومتی»ها، متشکل از اعضاء و فعالین نهضت مقاومت ملّی بودند که در ملّی و مصدقی بودن با دسته اول اشتراک داشتند و تقریباً همگی مسلمان و کم و بیش عامل هم بودند ولی از اسلام برداشت ایدئولوژیک و یا مکتب سیاسی ـ اجتماعی نداشتند. ایشان به نهضت آزادی، نه به عنوان یک حزب و سازمانِ صاحب ایدئولوژی، بلکه به مثابه یک «جبهه» می‌نگریستند که کم و بیش «آلترناتیو» جبهه ملّی دوم باشد. در برخی مسائل تشکیلاتی، اختلاف‌هایی بین این دو گرایش بروز می‌کرد. با این‌همه در بطن همین دو گرایش، دو نوع گرایش دیگر به‌وجود آمده بود؛ یکی تمایل به برخورد انتقادی شدید با جبهه ملّی دوم بود و دیگری تمایل به پیوستن به جبهه ملّی دوم و همکاری سازنده با آن. بودند کسانی که هم با گرایش انجمنی در گرایش مخالف جبهه ملی دوم قرار می‌گرفتند و عده‌ای دیگر، موافق با همکاری جبهه ملی بودند، ولی هیچیک از این چند گرایش از نهضت جدا نشدند و همگی هویت مشترک نهضت آزادی را که هویتی ملی ـ مذهبی و رادیکال بود داشتند و به رهبری و محوریت مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم آیت‌الله طالقانی و آقای دکتر سحابی (پدرم) وفادار و پای‌بند بودند و هیچوقت انشعاب نکردند.

من این مسأله را از آن جهت متذکر شدم که نشان دهم، اختلاف‌نظرهای سیاسی یا ایدئولوژیک در نهضت وجود داشت ولی هویت نهضتی بودن نیز حفظ شد. حتی اینجانب که مدتی قریب به یازده سال از دوران عضویت در نهضت آزادی را در زندان گذرانده و طبعاً مسیر تحول و تربیت و رشد دیگری غیر از دیگران را طی کرده و تا حدودی افکار و عقاید متفاوتی پیدا کرده بودم، پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۷ خودم را با دیگران یافته و از هر حیث عضو نهضت آزادی می‌شناختم و پیروی و شاگردی، وابستگی و علاقه نسبت به مرحوم مهندس بازرگان و پدرم و

مرحوم طالقانی را همچنان حفظ کرده بودم و با اینکه نسبت به برخی مسائل سیاسی و اجتماعی اوایل انقلاب متفاوت می‌اندیشیدم، معذالک هویت و وابستگی نهضتی داشتم. حتی به توصیهٔ برخی از دوستان، مثل مرحوم علی‌بابایی، دائر به فعالیت سیاسی مستقل بنام خودم نیز عمل نمی‌کردم. مرحوم علی‌بابایی می‌گفت «تو با آن سوابق زندان و مطالعات و تجربیات، امروز که آزاد شده‌ای یک تشکیلات خاصّی راه بینداز و بطور مستقل، با یادگیری‌های جدید، کار سیاسی ـ اجتماعی خود را ادامه بده...» علی‌بابایی می‌گفت «نهضت آزادی امروز، دیگر نهضت آزادی سال‌های دهه ۴۰ نیست، ترکیب سازمانی آن بکلی عوض شده است.» اشاره آن مرحوم به اشخاصی بود که سالیان متمادی، یعنی در سال ۱۳۴۱ از آن دور بوده‌اند و تحولات و تربیت سیاسی ـ اجتماعی دیگری غیر از قدیمی‌ها دارند و اکنون وارد صحنه شده‌اند...

بنابراین جدایی من از نهضت، معطوف به اختلافات فکری، تحلیلی و سلیقه‌ای نبود بلکه جنبهٔ تشکیلاتی و تغییر ترکیب سازمانی داشت.

بنده در شش ماه اول پس از انقلاب در خارج از دولت بودم، به این معنا که پست اجرایی نداشتم و مشغولیت عمده‌ام در شورای انقلاب بود. از مرداد ماه وارد مجلس خبرگان شده بودم، در خارج از دولت، امور خاص نهضت آزادی را من و عده‌ای از دوستانم می‌گردانید و بالنسبه فعال بودیم. مرحوم مهندس و پدرم و آقایان مهندس توسلی، مهندس صباغیان و دکتر یزدی و... در دولت و شهرداری گرفتار بودند و کمتر به امور حزبی نهضت می‌رسیدند.

تمام نشریات نهضت که از اسفند ۱۳۵۷ تا مهر ۵۸ منتشر شده و در مجموعه اسناد نهضت جمع آمده است، آثار ما، یعنی دوستان جداشده بود. در شهریورماه کنگره نهضت تشکیل شد و من در آنجا صحبت نسبتاً مفصلی راجع به اهداف و استراتژی نهضت آزادی پس از انقلاب کردم. پس از سخنرانی‌هایی از سوی دیگران، انتخابات هیئت اجرائیه کمیته مرکزی صورت گرفت و بنده رأی اول را آوردم. پس از آن در همان ماه به سازمان برنامه رفتم و کارم زیاد شد. بلافاصله در اوایل آبان ماه به عنوان عضو هیئت ویژه عازم کردستان شدم و تا ۲۴ آبان در آنجا بودم.

همزمان با سفر به کردستان قضیه مسافرت مهندس بازرگان به الجزایر و جنجال‌های متعاقب آن در تهران علیه دولت موقت و اشغال سفارت آمریکا پیش

آمد...

به‌هرحال، پس از استعفای دولت موقت و بازگشت ما از کردستان، در داخل نهضت به این واقعیت درونی نهضت برخوردم که نه فقط ترکیب اعضای نهضت عوض شده، بلکه دوستان خارج از کشور، با هیئتی متشکل وارد در دستگاه و رهبری نهضت آزادی شده‌اند که تفاوت‌های تحلیلی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با ما قدیمی‌های داخل کشور دارند؛ در نتیجه از این پس ما در داخل نهضت همواره با نوعی درگیری و رقابت داخلی مواجه خواهیم شد و بنده برحسب روحیات و اخلاق خودم، فضای رقابتی و مبارزه درونی در داخل یک حزب را دوست نداشته و ندارم. مضافاً به اینکه می‌ترسیدم این رقابت یا مبارزه تحمیلی درونی، ما را به رودررویی با مرحوم مهندس بازرگان نیز بکشاند، که این‌را هرگز نمی‌توانستم تحمل کنم. لذا چاره مصلحت را در آن دیدم که از سوابق دو دهه گذشته صرفنظر کرده و از نهضت خارج شوم و در عین حال، روابط و عواطفم را نسبت به مرحوم مهندس و پدرم حفظ کنم. این بود ماجرای جدایی ما.

وقتی استعفانامه را نوشتیم و به دفتر هیئت اجرائیه دادیم، انتظار داشتیم که هیئت یا رهبری نهضت، ما را بخواهد و دربارهٔ دلایل استعفای ما، استفسار و صحبت بفرمایند ولی این انتظار جامه عمل نپوشید. به نظر می‌رسید که یا رفتن ما مورد استقبال برخی قرار گرفت و یا آنکه فکر می‌کردند که تصمیم ما موقت است و دوباره خودمان برمی‌گردیم...

به‌هرحال، همانطور که عرض کردم جدایی ما از نهضت، جنبه تغییر ترکیب سازمانی و تشکیلاتی داشت و تفاوت نقطه‌نظرهایمان نیز تاکتیکی بود...

بخش هفتم ــ سال‌های ۱۳۴۵-۱۳۴۶

در پیش گفتیم که بخشی از یادداشت‌های مهندس بازرگان از ۲۵ مرداد ۱۳۴۴ تا ۲۴ فروردین ۱۳۴۶ از دسترس ایشان و خانواده‌شان خارج شده است. در این مدت چند تن از زندانیان نهضتی و دیگر همبندان آنها، پس از طی دوره محکومیت خود آزاد شدند.

نخستین زندانی آزادشده از گروه نهضت آزادی، آقای دکتر سحابی بود که در تاریخ ۱۵ دی ۱۳۴۵ دوره چهار سال زندان را به پایان رسانید. در خاطرات روزانه آقای دکتر مهدی جعفری مراسم آزادی دکتر سحابی بدین شرح آمده است:

چهارشنبه ۱۴ دی ۱۳۴۵

افطار امروز، آقای مهندس بازرگان یک سور همگانی به همه زندانیان دادند (افطار روزه‌گیران و شام دیگران) این سور به افتخار آزاد شدن آقای دکتر سحابی بود. در سر سفره، نخست آقای مهندس بازرگان سپس آقای دکتر سحابی صحبت کردند.

پنجشنبه ۱۳۴۵/۱۰/۱۵

امروز آقای مهندس [عزت‌الله] سحابی، به افتخار [پدرشان] آقای دکتر سحابی سور مفصلی داد. سرگرد کوهرنگی رئیس زندان قصر، سروان اخوان رییس زندان شماره ۴ و افسر نگهبان ستوان کوهساری هم حضور داشتند. بعد از شام، نخست آقای دکتر سامی در فضایل آقای دکتر صحبت کردند. پس از وی آقای واثق از جانب آقایان افسران و سایر زندانیان سخن گفتند. در پایان آیت‌الله طالقانی در فضایل حضرت علی (ع) مقداری صحبت کردند و گفتند

آقای دکتر سحابی افتخار می‌کند که شاگرد مکتب علی است...

پس از شام سرگرد کوهرنگی خداحافظی کرد و رفت و چند دقیقه بعد برگشت و گفت: آقای دکتر هم‌اکنون می‌توانند بروند. آقای سرتیپ صمدیان‌پور رییس اطلاعات شهربانی ایشان را خواسته است و از آنجا به منزلشان می‌روند.

آقای دکتر سحابی پس از خواندن نماز عشاء، خداحافظی کردند. در کریدور، آقای طاهری، شعری را که به همین مناسبت سروده شده بود، خطاب به آقای دکتر خواند. همه با آقای دکتر روبوسی کردند و در میان کف زدنها، هوراها و هلهله‌های همگی، در ساعت ۲۱ رفتند. آقایان مهندس سحابی و مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی تا بیرون درِ زندان ایشان را بدرقه کردند و از آنجا با اتومبیل سروان اخوان رفتند و بدین ترتیب آقای دکتر سحابی چهار سال زندان خود را به پایان رسانیدند...

بخش دیگری از یادداشت‌های روزانه آقای جعفری در اسفندماه ۱۳۴۵ به شرح زیر است:

۱ اسفند ۱۳۴۵

ساعت ۲۰ روز اول اسفندماه، جشن مختصری با شرکت دوستان همخرج خودمان در اطاق آخر تشکیل شد. ابتدا آقای علوی به منبر رفتند و درباره زندگی حضرت رضا صحبت کردند... سپس آیت‌الله طالقانی درباره لباس روحانیت، که خود لباس ملی ایرانیان است سخن گفتند. در پایان عمامه سفید آقای منتظری را بر سرش گذاشتند. آقای منتظری پس از گذاشتن عمامه بر روی سرش ایستاد و صحبت مختصری ایراد کرد. آنگاه شیرینی و آب‌هویج تقسیم شد...

۱۴ اسفند ۱۳۴۵

امروز از رادیوهای خارج شنیدیم: پدر ملت ایران [دکتر محمد مصدق] بدرود زندگی گفته است. گفته شد ساعت هفت صبح امروز در بیمارستان نجمیه، چشم حقیقت‌بینش از جهان فروبسته شده است [...] می‌خواستند او را برای معالجه به خارج از ایران ببرند. چون شنیده بود ناراحت شده و گفته بود: پس دکترهای ایرانی چکاره‌اند، نمی‌خواهم در آخر عمر با این کار عدم صلاحیت مردم ایران را تأیید کرده باشم. می‌خواهم در بیمارستانی باشم که فقیرترین مردم در آنجا معالجه می‌شوند و زیر نظر پزشکان ایرانی...

وصیت کرده است «مرا در ابن‌بابویه، کنار قبور شهدای سی‌ام تیر دفن کنید...» چون

دولت مانع شده است، او را برده‌اند احمدآباد امانت بگذارند...

ساعت یک بعدازظهر با تشییع جنازه‌ای تقریباً خانوادگی، با گروه معدودی تا که آنجا که شنیده‌ایم شامل مهندس حسیبی، دکتر بختیار، کشاورزصدر، کاظمی... در احمدآباد مراسم کفن و دفن به وسیله آیت‌الله زنجانی و دکتر سحابی انجام می‌شود و وی را به امانت می‌گذارند. جسدِ روحی را که بزرگ‌تر از این کره خاکی بود، تا چه رسد به ایران...

۱۵ اسفند ۱۳۴۵

... ما در اینجا مجلس ترحیمی برپا کردیم که همه زندانیان در آن شرکت کردند. پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید، آقای مهندس بازرگان در تجلیل از آن مرحوم و سوابق زندگانی او صحبت کرد. سپس آقای واثق، از طرف افسران خطابه‌ای در تجلیل از این بزرگمرد تاریخِ جهان و خدماتش به ایران و شرق خواند. بعد هم آقای طالقانی دعا کرد... شب هم در شماره ۳ زندانیان مجلس ترحیمی داشتند...

۲۱ اسفند

امشب به مناسبت شب هفت پیشوای فقیدمان، مراسمی ترتیب دادیم. پس از تلاوت کلام‌الله مجید، آقای دکتر سامی خطابه‌ای پرشور و سوزناک خواند. مجلس گرمی بود.

۲۵ اسفند

روزنامه اطلاعاتِ امروز نوشته بود که ۲۸ نفر از زندانیان ارتش به مناسبت عید نوروز، عفو شده‌اند، از جمله دکتر سامی‌کرمانی و جعفری، که بر سر این «جعفری» سر و صدایی درگرفت، زیرا دو جعفری در این زندان هست؛ محمدمهدی جعفری، که بیش از ۴۸ روز از چهار سال مدت محکومیتش باقی نمانده و هیچ مایل بدین عفو نیست و کوچکترین قدمی هم در این راه برداشته نشده است و دیگری حاج‌محمدعلی جعفری که به اتهام ۱۵ خرداد اخیراً به سه سال زندان محکوم شده و بیش از دو ماه آنرا نکشیده، اما برای عفو اقدامات فراوانی کرده است. اولی نگران که مبادا «او» باشد و دیگری نگران که مبادا او نباشد! و خداکند دومی باشد.

۲۶ اسفند

امروز حضرت آیت‌الله طالقانی به مناسبت آزادی آقای دکتر سامی و جعفریِ [به‌قول خود آقای طالقانی] مجهول‌الهویه، ناهاری به جمع خودمان دادند و بعد از صرف ناهار

خودشان چندکلامی در فضایل آقای دکتر سامی صحبت کردند. آقای دکتر سامی هم در پاسخ ایشان تشکر و تکلمی کردند که سرآغاز و انجام آن، شعر بود.

۲۷ اسفند

آقای مهندس بازرگان در پایان ضیافت ناهاری که آقای علی‌بابایی، به افتخار آزادی آقای دکتر سامی به همه زندانیان، در زمین والیبال دادند، بیاناتی ایراد کردند و آقای دکتر سامی هم در پاسخ ایشان تشکر کرد که ابتدای آن شعرِ از دل برخاسته بود و انتهای آن اشعار دیگر و جانفزا. ضمناً این نکته هم تذکر داده شد که با وجود آزاد شدن آقای دکتر سامی، همگی از رفتن وی نگران و متأسفند، چون وجودش برای جمع مفید بود درضمن یادآوری گردید که این «سور» به مناسبت آزادی ایشان است، اما ما عزادار پیشوای خود [مصدق] هستیم، از این جهت سورهای این روزها، با شادی‌های معمول سابق توأم نیست.

روزنامه‌های امروز اسامی عفوشدگان را نوشته بودند، از این زندان فقط دکتر سامی بود. آن جعفری مجهول‌الهویه هیچیک از این دو جعفری موجود در این زندان نبود. خوشبختانه برای محمدمهدی جعفری و متأسفانه برای حاج‌محمدعلی جعفری...

۲۸ اسفند

امشب به مناسبت ملی شدن صنعت نفت، به رهبری پیشوای فقید ما، مرحوم دکتر مصدق، مراسمی برپا شد که همه زندانیان در این مراسم شرکت داشتند. آقای دکتر پیمان به‌همین مناسبت سخنرانی کرد (بین صحبت دکتر پیمان اطلاع دادند که دکتر سامی آزاد است و بیاید برود)...

پس از پایان شام، دکتر سامی با احساساتی کم‌نظیر که از شدت آن می‌لرزید، در جواب دکتر پیمان و تشکر از همه حاضران، سخنانی بسیار گرم و گیرا بیان کرد. سپس آقای حکمت‌جو، شعری را که در وصف دکتر سامی گفته بود، خواند که گرم و شیوا بود. در ساعت ۲۱/۴۰ دکتر سامی در میان بدرقه گرم دوستان، زندان را ترک کرد و رفت... عده‌ای هم از شماره ۳ عفو شده بودند و رفتند.

۲۹ اسفند

ـ ظهر آقای دکتر پیمان، سور مفصلی به افتخار آزادی دکتر سامی، به همه زندانیان در میدان والیبال داد...

ـ ناگهان در ساعت ۱۸ اطلاع دادند آقایان عاقلی‌زاده و صفا عفو شده‌اند (و از زندان شماره ۳ آقای تحویلداری) برای همه غیرمنتظره بود و صفا هم ماتش زده بوده (از مدت زندانشان ۵۸ روز مانده بود) حدود ساعت ۱۸/۳۰ اثاثیه‌شان را جمع کردند و رفتند.

ـ آقای محمدجواد حجتی را که پنجاه روز پیش به عنوان تبعید از زندان شمارهٔ ۳ به زندان موقت منتقل کرده بودند به اینجا آوردند و دو رفیق دیگرشان آقای عسگری و محمدخانی را به زندان شماره ۳ برگردانیدند. این به‌دنبال اعتصاب ملاقات رفقایشان در زندان شماره ۳ بود که الحمدلله به نتیجه رسید. ولی حاضر نشدند آقای حجتی را به آنجا برگردانند و او را به اینجا [بند ۴] آوردند.

ـ در ساعت ۲۲ یکباره خبر دادند که آقای میرباقری هم عفو و آزاد شده است. این یکی از غیرمنتظره‌ترین حوادث امروز بود. در میان سر و صدا و شادی دوستان که شعر زیر را می‌خواندند:

حیف از این مسجد که در سمنان بود؛ حیف از این دائی که در زندان بود... دائی‌جون، دائی‌جون، می‌خواندیم، سینه می‌زدیم و دَم گرفته بودیم، ایشان هم در ساعت ۲۲/۳۵ خداحافظی کرد و رفت (چهار ماه از زندانش باقی مانده بود، ولی چون سید بیچارهٔ کارگر فقیر و عیالواری بود، از همه مستحق‌تر بود).

نوروز سال ۱۳۴۶ ـ سه‌شنبه اول فروردین

نام عید نمی‌توان بر روی امروز گذاشت، زیرا در مرگ پیشوای فقید و رهبر بزرگ خود عزاداریم، اما حوادث امروز بدین‌قرار بود:

ـ آقایان افسران و سایر زندانیان حزب توده در ساعت ۱۱/۰۲ که هنگام سال تحویل بود، مراسمی در حیاط زندان داشتند. ما هم در اطاق، خدمت آقای طالقانی جمع شدیم. آقای علی‌بابایی در همین دقایق دعای: یا محول‌الحول والاحوال را می‌خواند، تا اینکه سال تحویل شد. آنگاه مصطفی [مفیدی] چند آیه از قرآن قرائت کرد. سپس همگی بلند شدیم و با آقای طالقانی و بعد با یکدیگر روبوسی کردیم. تنها چای داده شد.

در ساعت ۱۱/۳۰ آقایان زندانیان دیگر غیرهمخرج ما، بدیدنمان آمدند. با یکدیگر روبوسی کردیم، مراسم تنها چای و بدون میوه و شیرینی برگزار شد و تا ساعت ۱۲ بودند.

در ساعت ۱۱ که خدمت آقای طالقانی بودیم، به توصیه ایشان نوارهای سیاه عزاداری ما نهضتی‌ها و عده‌ای از دوستان مصدقی دیگر را که به مناسبت مرگ رهبر فقیدمان، بر یقه زده بودیم برداشتیم. عده‌ای بجای آن کراوات مشکی زده بودیم. موقعی که آقایان افسران حزب

توده و دیگر زندانیان غیرهمخرج ما، به دیدنمان آمدند، آقای طالقانی، درباره عید و تحول طبیعت و تحول فکر، مختصر صحبت کردند.

ساعت ۲۰ همگی به بازدید رفقای زندانی غیرهمخرج رفتیم... و تا ساعت ۲۱ آنجا بودیم. این بود مراسم نوروز امسال ما، که نه نوروز است و نه عید...

پایان یادداشت‌های آقای دکتر جعفری

بخش هشتم ــ آخرین بخش یادداشت‌های بازرگان در زندان

آخرین قسمت از یادداشت‌های بازرگان از جمعه ۲۵ فروردین ۱۳۴۶ شروع می‌شود و تا روز یکشنبه ۳۰ مهرماه ۱۳۴۶ به مدت هفت ماه ادامه می‌یابد. چند روز بعد، پس از ورود به دهمین ماه سال پنجم، پس از ۵۷ ماه آزاد می‌گردد.

آزادی بازرگان و یاران او صرفاً زیر فشار محافل بین‌المللی طرفدار حقوق بشر در کشورهای مختلف بود؛ تظاهرات وسیع و دامنه‌دار اتحادیه‌های دانشجویان ایرانی و خارجی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا علیه رژیم شاه، همچنین تظاهرات و فعالیت‌های تبلیغاتی نهضت آزادی و جبهه ملی در اروپا و آمریکا در اعتراض به سیاست خفقان و سرکوب حاکم در ایران به‌ویژه علیه شخص محمدرضا شاه در مسافرت‌های خارج از کشور، در این راستا بود.

بازرگان دراین‌بخش ازیادداشت‌های‌خود نخست، اسامی ومشخصات‌گروهی از زندانیان بند ۴ را شرح داده و سپس به روال گذشته، خاطرات شش ماه و چند روز آخر زندان را نوشته است. قسمت‌هایی از دست‌نوشته‌های او به شرح زیر است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

در زندان شماره ۴ قصر، پنجمین سال محکومیت غیرقانونی و خلاف حقّ خود را می‌گذرانم. در حدود ۳۲ نفر دیگر زندانی سیاسی ملی و مذهبی و همچنین تعدادی زندانی سیاسی توده‌ای که در اینجا هستند که دو گروه تشکیل داده‌ایم، با روابط صمیمانه و محترمانه.

در گروه ملی، هشت نفر از نهضت آزادی هستیم (آقایان طالقانی، شیبانی، علی‌بابایی، مصطفی و مجتبی مفیدی، محمد بسته‌نگار، رضا حمسی و من) یکی از جبهه ملی، یک نفر ۱۵

خردادی (طاهری) یکنفر از مردم ایران (آقای دکتر پیمان) پنج نفر بازاری همراه آقای علوی طالقانی متهم به فعالیت پخش اعلامیه، له آقای خمینی (آقایان علوی طالقانی، مولایی، بنکدار، موسی‌خانی، استاد، سلیمی) و عده‌ای طلبه و میدانی ۱۵ خرداد و متفرقه (آقایان حجتی، منتظری، علی عدالت‌منش، شاهمیری، حاجی جعفری، محمدی، باقریان، شمشاد، خاقانی، حاجی‌رضایی، غفوری و غیره)

گروه محکومین توده‌ای از یک دست افسران بازگشته از برازجان تشکیل می‌شوند (آقایان واثق، کی‌منش، رضا شلتوکی، حجری، باقرزاده، واهب‌زاده، فروتن، عمویی، شکوری، ذوالقدر، زرندی)

چند نفر غیر افسر بازگشته از برازجان (آقایان اسماعیل سراجی، بنی‌طرفی، برادران) و عده زیادی انتقال یافتگان از زندان ۳ (آقایان حکمت‌جو، خاوری، اذانی، معتمدیان، عزیز فلاحی، مجید مؤید، بغدادی، اصلان، به‌انضمام دسته عراقی‌ها آقایان مهندس عادل، مالکی، سعید، حمدان، احمدی)

جمعه ۱۳۴۶/۱/۲۵

به افتخار پایان زندان و مرخصی آقای دکتر پیمان یک ناهارعمومی با حضور زندانیان به دعوت آقای طالقانی و من داده شد. در پایان غذا، من مختصر صحبتی در توصیف و تجلیل ایشان کردم (توجه به علوم اجتماعی و مبارزه به خاطر مردم، با وجود دکتر و متخصص دندان‌پزشک بودن؛ قبول استدلال منطقی با وجود اهل بحث بودن و نظر سیاسی داشتن؛ قهر نکردن در همکاری‌های داخلی و قبول مسئولیت باوجود اهل عقیده بودن)

ایشان در تشکر از محبت‌ها و حسن رفتار دوستان، بحث جامعی در زمینه چگونگی سقوط اشخاص در پرتگاههای فساد، یا فرار از وظایف اجتماعی و سیاسی نموده، تصمیم خود را دایر به ادامه راه ملت دلیر ایران تأیید نمودند.

شنبه ۴۶/۱/۲۶ تا دوشنبه ۴۶/۱/۲۸

ظهر شنبه ابلاغ مرخصی دکتر پیمان رسید و طبق معمول مراسم خداحافظی با دیده‌بوسی و اشعار حماسی و فکاهی تا دم در به عمل آمد. ضمناً شعارهای تند غیرمجازی از طرف آقایان عدالت‌منش و رضا حمسی داده شد.

ملاقاتی‌های غیرخانوادگی دوشنبه عبارت بودند از: آقایان دکتر پیمان، دکتر سحابی، دکتر سامی، سرهنگ امیررحیمی، صادق، حاج‌شبستری‌زاده، فیروزآبادی، حاجی صادق،

حاجی اسماعیل، مصباح از بابلسر.

روز چهلم مرحوم دکتر مصدق جمعیتی مابین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر شامل جبهه ملی‌ها و تعدادی جوانان دانشگاهی و دو معمم (آقایان شجونی و زیارتی) به احمدآباد رفته بودند. از منبر رفتن و ذکر مصیبت آقای نهاوندی و آقای شجونی ممانعت به عمل آمده است (بنا به اصرار آقایان صالح و امینی و خود دکتر غلامحسین مصدق) قوای انتظامی فراوان بوده‌اند و ظاهراً یک اتوبوس حامل مسافرین را از ابتدای جاده کرج برگردانده‌اند.

سه‌شنبه ۴۶/۱/۲۹ تا پنجشنبه ۴۶/۱/۳۱

از روز هشتم محرم، یعنی چهارشنبه ۴۶/۱/۳۰ مجلس تذکر و مصیبت ما، در زندان شروع شد. سخنران آقای‌طالقانی هستند و سه‌چهار نفری از توده‌ای‌ها نیز شرکت می‌کنند. شب عاشورا بعد از شام، نوحه و سینه‌زنی در اطاق و بعد سه دور، دور حیاط انجام شد با این اشعار:

گفت عزیز فاطمه نیست ز مرگ واهمه تا که به تن توان بود زیر ستم نمی‌روم

ننگ و حیات و ذلت است عزت و مرگ لذت است من ز یزید بی‌حیا، ظلم و ستم نمی‌کشم

از ملاقاتی‌های روز پنجشنبه آقایان: اسدی، رشیدی، عباسیان، اشکان، طالاری، دکتر پیمان، دکتر مرشد، اسلامی، شفیق، لاجوردی، آقای شیخ مرتضی، آقای شیخ فتح‌الله شهاب و عده‌ای از اهل دز آشوب.

مجالس تهران روی‌هم‌رفته خوب است، مخصوصاً حسینیه ارشاد. شجونی و مروارید هم در مجالس صحبت می‌کنند.

بررسی یادداشت‌های مهندس بازرگان حاکی است که پس از ۵۷ ماه تحمل زندان همچنان مقاوم باقی مانده، و دشواری‌های زندان در روحیه و منش او تأثیری نگذارده نیاورده است. او در آن چهاردیواری محصور، همچنان از رژیم استبدادی و سرکوبگر شاه انتقاد و نکوهش می‌کند.

در زندان‌های قزل‌قلعه و قصر و برازجان و زندگی اجباری با افراد و شخصیت‌های سیاسی و نظامی با ایدئولوژی و نقطه‌نظرهای سیاسی مختلف، با محکومین عادی و نیز جوانانی که به منزله فرزندانش هستند، نمونه نظم و انضباط و از خودگذشتگی است.

به تصمیم اکثریت گردن می‌نهد، پابه‌پای همبندان محرومیت‌ها را تحمل

می‌نماید. در اعتراض و اعتصاب علیه ستمگری‌های دستگاه علیه زندانیان بندهای دیگر مشارکت می‌کند، در سفر اجباری به زندان برازجان، دستبند به دست، درکنار یاران در اتوبوس می‌نشیند و خم به ابرو نمی‌آورد...

بخش پایانی یادداشت‌های بازرگان را به مناسبت پایان دوره زندان ۳ تن از یاران نهضتی و آزادی آنها مرور می‌کنیم، مهندس در مراسم تودیع، حسن اخلاق، صمیمیت و فداکاری دوستان آزادشده را ستایش می‌کند و آنها را به منزله «نهال کف‌بُر شده» توصیف می‌نماید:

جمعه ۴۲/۲/۸ تا دوشنبه ۴۶/۲/۱۱

یکشنبه، ناهار داخلی به افتخار سه نفر مرخص شوندگان (مهندس سحابی، حکیمی، جعفری) از طرف بنکدار، عدالت‌منش، مفیدی، حمسی، بسته‌نگار و بازرگان...

سه‌شنبه ۴۶/۲/۱۲

... شب یک مجلس تودیع عمومی با سه نفر مرخص‌شوندگان بعد از چهار سال زندان، یعنی آقایان سحابی، حکیمی و جعفری منعقد شد و با شیرکاکائو و شیرینی پذیرایی به عمل آمد.

بیست دقیقه من در توصیف و تودیع آنها صحبت کردم: مقام خاصّ واسط که در جمع ما، در رابطهٔ جوان‌ها و مسن‌ها و صفت‌های مختلف داشته و کلید مشکل‌گشای کارها و زحمات جمع از هر جهت بوده‌اند. و بنابراین صمیمیت و احترام خاصّی که پیش همه داشته‌اند. محکومیت و زندان برای اینها که تازه وارد شغل و زندگی شده بودند، شدیدتر از ما و دیگران بوده و وضع نهالِ کف‌بُر شده را داشتند. ولی حالا که بیرون می‌روند حتماً مورد استقبال و علاقه مردم خواهند بود. آینده مبهم مثل پَرش در تاریکی خواهند داشت ولی چون عشق و اتکای به خدا دارند، حتماً حفظ و موثق خواهند شد.

آقای مهندس سحابی جواب تشکر و تأسف از ترک رفقا را داد و آقای جعفری اشعاری از ناصرخسرو علوی خواند.

روز چهارشنبه نزدیک ظهر، ابلاغ مرخصی سه نفری آمد و بعد از مشایعت و مراسم، بدون شعار سیاسی رفتند.

ورود به پنجمین ماه پنجمین سال
(۴۶/۲/۱۳)

ظاهراً فرهنگ اصفهان به مدارس آنجا بخشنامه کرده است کتاب‌های من و چند کتاب دیگر را صورت بدهند و از کتابخانه‌هایشان خارج کنند.

از ملاقاتی‌های پنجشنبه: آقایان حکیمی، سحابی، جعفری، عاقلی‌زاده، صفا، وکیلی، شایان، شیخ شریف‌زاده، طالاری، واثقی، هاشمی، باستانی، آقا شیخ فضل‌الله محلاتی، شالچی، بهفروزی، آقا شیخ غلامرضا کنی، باهنر، آقاشیخ محمد مهدی موحدی (کرمان).

عمده مطالب یادداشت‌های روزانه اردیبهشت ۱۳۴۶ به اسامی ملاقاتی‌ها و ناآرامی در دانشگاه تهران اختصاص دارد. بخشی از یادداشت‌های خرداد به شرح زیر است:

دوشنبه ۴۶/۳/۱ تا ۴۶/۳/۴

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر پیمان، حکیمی، توانا، فدایی‌فر، عباس‌فر، از شاگردان سابق دانشسرای تعلیمات دینی، نقیب‌پور (از کرمان)، متحدین.

آقای دکتر پیمان برای گرفتن کار و ادامه شغل مطالعاتی خود در مؤسسهٔ علوم اجتماعی، ناچار شده است قبلاً به ساواک مراجعه نماید و مصاحبه‌ای بدهد تا اجازه صادر شود. افسر مصاحبه‌کننده گفته بوده است: ما می‌دانیم که شما از عقیده‌تان برنگشته‌اید، مخالف رژیم هستید و فعالیت می‌کنید. پشیمان هستیم که شما را آزاد کرده‌ایم، اجازه شغل نخواهیم داد و مجدداً [شما را] خواهیم گرفت!

ناهاری به افتخار آقای سعادت (از اعراب کمونیست) و صدرایی (از متهمین توده‌ای) که دوران محکومیتشان نزدیک به آخر است دادیم.

از ملاقاتی‌های پنجشنبه: آقایان سطوتی، قیّومی، صلاحمند، برادران تقوی، خلیلی، منتظری نجف‌آبادی، لاهیجی، کنی، حاج‌محمدحسین فرشچی، توکلی، حاجی فقیهی، شریعتمداری، مروی، مهندس سحابی، شالچی.

از ملاقاتی‌های روز دوشنبه: آقایان فهیم، خسروشاهی، ربانی املشی، آشیخ محمدعلی زنجانی، صادقی، حکیمی، مسعودی.

سه‌شنبه عصر رادیو پیک ایران تظاهرات مردم و دانشجویان را در «بُن» و بسیج ۱۳۰۰۰ پلیس را پخش می‌کرد. ظاهراً رؤسای دادگاههای نظامی نیز در التزام رکاب رفته‌اند.

از ملاقاتی‌های پنجشنبه (۴۶/۳/۱۱) آقایان: دکتر پیمان، اسلامی، مهندس سحابی، شیخ مصطفی رهنما، فرج قالیچه‌چیان، صفا، دیباچی و مولوی، از ائمه جماعت اللهیاری، برادر فلسفی، جعفری، افجه‌ای.

اخبار تظاهرات شدید دانشجویان ایرانی و آلمانی در برلن غربی در اعتراض به رژیم دیکتاتوری ایران، ادامه ناآرامی و تظاهرات در دانشگاه تهران به پشتیبانی اعتصاب دانشگاه تبریز؛ ابراز احساسات و دعا برای پیروزی اعراب در جنگ با اسرائیل که سرانجام به شکست اعراب منجر گردید.[۱] از اهم اخبار نیمه اول خرداد است.

جمعه ۴۶/۳/۱۹ تا دوشنبه ۴۶/۳/۲۹

قضایای جنگ اعراب و اسرائیل و آتش‌بس، رفقای زندان را تحت تأثیر و تأثر قرار داده است. عده‌ای می‌خواستند ده روز اعتصاب غذا یا هفت روز عزا اعلام کنند، ولی مانع شدیم...

دوشنبه بنا به پیشنهاد و پیشقدمی عده‌ای از رفقا، تصمیم گرفته شد پنج روز حال عزا برای شهدای مسلمان بگیریم؛ از بازی و تلویزیون گرفتن خودداری کنیم. روزهای ملاقات نوار سیاه ببندیم و شبها جلسات بحث و بررسی در اطراف جنگ گذشته داشته باشیم.

زندانیان توده‌ای فقط با قسمت اخیر اعلام همکاری کردند، علاوه بر آن قرار شد نامه‌ای به رئیس زندان نوشته و خواهش کنیم پول مختصری را که معادل یک ماه جیرهٔ زندان است ضمیمه می‌کنیم از طرف ما به سفارت عراق بفرستند و بگویند، حاضریم از خون خود نیز برای مجروحین جنگ بدهیم...

شب، بنا به ابتکار و دعوت گروه حکمت‌جو، برای سه جلسه مهندس عادل در زمینهٔ تشکیل اسرائیل و تحولات اجتماعی و سیاسی سخنرانی شروع کرد...

دوشنبه ۲۹ خرداد، به مناسبت تصادف با روز خلع ید از شرکت نفت، مجلس پذیرایی عصرانه و جشنی بعد از ملاقات منعقد گردید و من از خاطرات خلع ید صحبت کردم، خاتم هم شعری گفت...

---

۱. منظور جنگ «شش روزه» در خرداد ۱۳۴۶ (ژوئن ۱۹۶۷) است.

سه‌شنبه ۴۶/۳/۳۰ تا شنبه ۴۶/۴/۱۰

سه‌شنبه آقای مولایی و بنکدار را به دادگاه برده بودند. آقای سرتیپ مؤمنی رئیس دادگاه بنای تندی و تهدید شدید راگذارده و گفته است: هنوز تنبیه نشده‌اید و صلوات می‌فرستید! با همین صلوات‌ها ۱۵ خرداد را درست کردید! برای آنها ماده ۶۹ (تحریک مردم به مسلح شدن علیه دولت) راگرفته‌اند...

چهارشنبه دومین جلسه دادگاه آقایان مولایی و بنکدار... حکم دادگاه سه ماه محکومیت برای هر کدام...

روز جمعه ناهار داخلی به افتخار سه نفر مرخص‌شنوندگان (آقایان مجتبی مفیدی، سلیمی، اسکویی) داشتیم و عصر پذیرایی عمومی به عصرانه از طرف هیئت مدیره برای تودیع با مفیدی. سخنرانی مختصر آقای علی‌بابایی، جواب مجتبی مفیدی و خوشمزگی طاهری.

شنبه ساعت ۱۱ صبح مرخص شدن مجتبی مفیدی با مراسم خداحافظی و شعار و صلوات برای سربازان نهضت ملی ایران...

یکشنبه ۴۶/۴/۱۱ تا سه‌شنبه ۴۶/۵/۱۰

- تبعید آقایان حکمت‌جو، معتمدی، خاوری، گالیک و مهندس پیروزی به‌ترتیب به برازجان، بندرعباس، ایرانشهر، زابل و خرم‌آباد. موقع خداحافظی صحبت‌های احساساتی و با شهامتی دَم در کردند و صریحاً تأکید می‌نمودند که سرباز حزب توده و همیشه دوستدار و مبارز برای ملت ایران هستند...

- از ملاقاتی‌های پنجشنبه، آقایان: مجتهدی شبستری (مکتب اسلام) غیوری، حاجی سید غلامرضا سعیدی، جعفری، خلیلی، شیخ‌زادگان، حاجی صدر، لباف و بازاری‌های دیگر جبههٔ ملی.

عصر آقای اسکویی مرخص شد..

- به آقای حاج سید رضا زنجانی تکلیف شده است از تهران خارج شوند...

- عصر روز جمعه به مناسبت تصادف با ۳۰ تیر و برای آمرزش شهدای آن روز، مجلس تذکر و فاتحه‌ای با حضور عموم منعقد گردید و آقای طالقانی هم صحبت کردند.

- شب برای تجدید دوران چهارماهه هیئت مدیره، مجمع عمومی تشکیل گردید و آقایان شیبانی، مولوی، حاجی جعفری و مفیدی و من انتخاب شدیم.

- گفته شد که در سه هفته قبل آقای جناب‌زاده در مجلسی سخنرانی داشته و علیه اسرائیل حملاتی کرده بوده است؛ سازمان امنیت ایشان را می‌خواهد و سپهبد نصیری سخت

توبیخش می‌کند و می‌گوید در سه موضوع کسی حق مداخله ندارد: شاه، اسرائیل، آمریکا...

جمعه ۴۶/۵/۱۳ تا سه‌شنبه ۴۶/۵/۳۱

- یکشنبه ۱۵ مرداد، آقای سروان اسدی بجای آقای سروان اخوان رئیس زندان ۴ شد.

- از آقای دکتر ضرابی خواهش شده بود برای معاینه بعد از عمل چشم آقای دانشیان (از زندانی‌های توده‌ای) مراجعه‌نمایند. ایشان‌آمد و از قبول‌حق‌العمل و حق‌المعاینه خودداری کرد.

- آقای بنکدار و مولایی را به دادگاه تجدید نظر بردند: ۲ سال زندان بجای ۳ ماه!

- از ملاقاتی‌های پنجشنبه: آقای شیخ حسینعلی منتظری (که همین امروز آزاد شده است) خامنه‌ای از فضلای مبارز که اخیراً در مشهد آزاد شده است، مروارید، غیوری، خلیلی، دکتر ممکن، مهندس طاهری معدن، عباس مقدم، آقا سید ابراهیم، شالچی، یکی از طلاب منبری اهل خلخال، اژه‌ای، صلاحمند.

- از ملاقاتی‌های سه‌شنبه آقایان دکتر قریب، دکتر سحابی و دکتر احمدی.

چهارشنبه ۴۶/۶/۱ تا پنجشنبه ۴۶/۶/۳۰

- بنا به دعوت آقای علی‌بابایی، بالاخره موافقت کردند یک عده از هم زندانیان عادی سابق (آقایان: باباتیرانداز، حاجی قدرت، محمودآقا نریمان، قاسم آقاانگورانی، حاجی‌نعمت، محمدحسن، پسرخوانده قاسم‌آقا) به زندان ما بیایند و ناهار و شام باشند. اجازه دادند برای خوابیدن هم بمانند.

- پنجشنبه ۶/۱۶ - میهمانان را امروز هم نگهداشتیم. ناهار چلوکباب از بیرون سفارش دادیم و شام ساندویچ. از ملاقاتی‌ها: آقایان حکیمی، حسنی، غیوری، اسدی، مرزبان و پسرش، شهاب، جوادآقا و آقا سید ابراهیم و چایچی عدهٔ دیگر از مسجد اسلامبول.

- رادیو پیک ایران قسمت‌های چندی از دو اعلامیهٔ خیلی مفصل از آیت‌الله خمینی را، که می‌گفت با پست برایش رسیده است می‌خواند. این اعلامیه همان است که چاپخانه و ناشرین مربوط به آنرا قبل از پخش توقیف کرده بودند. اولی خطاب به آقای هویدا نخست‌وزیر و دومی خطاب به فضلا و طلاب و حوزه‌های علمیه. در اولی، کارهای ضدّ اسلام و ضدّ مکتب و ضدّ آزادی دولت در این چند ساله برشمرده شده و اعتراض شده است. در دومی از دانشجویان علوم قدیم و جدید و از علماء و خطبا دعوت شده است که تسلیم نشوند و دست از مبارزه و مقاومت برندارند.

روی‌هم‌رفته از تنظیم و تدوین اعلامیه‌ها نسبت به سابق ترقی محسوسی نشان می‌داد و

معذالک تکرار و تفصیل‌های زاید فراوان و استناد و استدلال کم داشت. از آزادی و استقلال خیلی صحبت شده است و نسبت به شاه، صراحتی نداشت...

از ملاقاتی‌های دوشنبه: آقایان دکتر سحابی، باهنر، سرهنگ مجللی، پسته‌ای، کنی، افجه‌ای و ابتهاج و یکی دیگر از آقایان بانک، مهندس معین‌فر، دکتر حائری، مهندس طاهری، محسنی از مشهد، مروج و چند دانشجوی اهل جهرم و استهبانات، واعظی، مسعودی، شاهمیری و عده‌ای از طلاب و دوستان نجف‌آبادی منتظری.

از ملاقاتی‌های پنجشنبه: آقایان شفیق، سرهنگ امیر رحیمی، مهندس طاهری، دکتر حائری، قمی‌زاده، مهندس قلی‌زاده، شاهنگیان، لاجوردی، مهندس سحابی.

از جمعه ۳۱ تا دوشنبه ۴۶/۷/۹ برای عمل جراحی فتق به بهداری زندان رفتم و این یادداشت‌های روزانه تعطیل شد. آقای دکتر فتاحی رئیس بهداری و آقای دکتر خدادادی مرا عمل کردند که با سرعت و موفقیت انجام گردید. دکتر شیبانی خودمان هم حضور داشت و همچنین دکتر قریب. اتاق مخصوصی برای تسهیل ملاقات به دستور آقای سرگرد کوهرنگی در اختیارم گذاشتند (اطاق کوچک دفتر را تخلیه نمودند) احترام و محبت و تسهیلات از ناحیه افسران زندان و بهداری و دکترها و کارکنان، صمیمانه و قابل تقدیر بود. با مریض‌ها و کارکنان آشنایی مختصر حاصل شد و از علت بازداشت‌ها که بکلی بی‌اطلاع بودند، تا حدودی آگاهی یافتند.

وضع بهداری روی‌هم‌رفته خوب بود؛ مخصوصاً سرویس جراحی که دارای دکترهای متخصص ماهر شده است و هفته‌ای سه‌روز عمل می‌کنند، رضایت‌بخش شده است، زیرا آنچه در این چند روزه دیدم که عمل کردند از روی دقت و وظیفه‌شناسی و مقرون به موفقیت بود.

از ملاقاتی‌های خارج، غیر از خانواده و غیر از رفقای زندان ۴، که هر روزی به ۳ نفر اجازه می‌دادند، آقایان نصرت‌الله امینی، مهندس مصدق و کشاورزصدر و دکتر عالی را می‌توان اسم برد.

آخرین بخش یادداشت‌های روزانه مهندس بازرگان از سه‌شنبه ۴۶/۷/۱۰ تا پایان روز ۴۶/۷/۳۰ بدین شرح است:

ورود به دهمین ماه سال پنجم

سه‌شنبه ۴۶/۷/۱۰ تا ۴۶/۷/۳۰

روز سه‌شنبه آقای علی‌بابایی یک مهمانی عمومی ناهار به‌افتخار مراجعتِ به سلامت من

از بهداری داد، و همچنین به افتخار چهار نفر بازداشت‌شدگان اخیر که محکومیت سبک سه‌ماهه (با تغییر مادهٔ کیفرخواست که یک سال تا سه سال بوده است) به آنها دادند، یعنی آقایان مداحی، الهی، ناطق و برقعی.

آقای سرگرد کوهرنگی، رئیس دایرهٔ زندان قصر، سرهنگ ۲ شده است و از ایشان هم دعوت شده بود که تبریک بگوییم.

ظاهراً از آقای میلانی سؤال کرده بودند امسال در روز مبعث چه خواهید کرد. ایشان جواب داده بوده است: کار خاصّی ندارم، مثل هر ساله خواهد بود. می‌گویند امسال فرق دارد و مراسم خاصّی به‌مناسبت این ایام و تشریف‌فرمایی شاهنشاه باید برقرار باشد. جواب می‌دهند باید فکر کنم.

روز بعد، با تحکّم و فوریت، پسر آقا را می‌خواهند و تهدید می‌کنند. ایشان نیز تقاضای گذرنامه برای حج عمره کرده بوده است. چند روزی نمی‌گذرد که از ساواک تهران تلگراف می‌کنند که گذرنامه حاضر است. آقای میلانی در تدارک حرکت بوده است که مجدداً از طرف ساواک یا استانداری [مشهد] خدمتشان می‌رسند و با اعتذار و احترام می‌گویند چرا می‌خواهید تشریف ببرید و کی حق داشته است جسارتی بنماید!

گفته شد که وقتی به عرض رسیده و صحبت از تبعید ایشان به میان آمده، گفته‌اند: یکنفر بس است و اصلاً از برنامه جشن مبعث در مشهد انصراف حاصل شده است.

ـ آقای منتظری را در قم یک روز، ساواک بازداشت کرده و فشار آورده‌اند قم را ترک کند. ایشان حاضر نشده و گفته است: خانه و محل درس من اینجا است. به‌پای خودم جایی نخواهم رفت.

ـ اعلامیه‌های اخیر آقای خمینی که «پیک [ایران]» قسمت‌هایی از آنرا خوانده بود، به مقدار زیاد پخش شده است.

ـ پنجشنبه ملاقات زیادی نداشتیم، من هم به دلیل عوارض عمل و استراحت در بستر، به اتاق ملاقات نرفتم.

ـ آقای غیوری را شب در خانه ریخته، اثاث را بازدید کرده و ایشان را به قزل‌قلعه برده‌اند. بعید نیست که از پخش اعلامیه‌های آقای خمینی عصبانی بوده و درصدد کشف و آزار عاملین آن بوده باشند. در قم آقای فهیم را گرفته‌اند و در تهران (مدرسه مروی) آقای کرّوبی و ظاهراً هفت هشت نفر از طلاب در قم.

ـ ۳۲ نفر از دانشجویان دانشگاه که از قزل‌قلعه به زندان موقت انتقال داده شده بودند آزاد شدند.

- ۴ نفر آقایان مداحی، الهی، برقعی و ناطق روز شنبه ۷/۱۷ مرخص شدند.

سه‌شنبه ۴۶/۷/۱۸ تا دوشنبه ۴۶/۷/۲۴

صبح پنجشنبه ۷/۲۰ آقای سرهنگ کوهرنگی به اطاق ما آمد و بطور خصوصی به آقای طالقانی و من ابلاغ کردند که ما دو نفر به دستور مخصوص اعلیحضرت قرار است در ۴ آبان آزاد شویم. البته کمیسیونی که از شهربانی و دادرسی و سازمان امنیت و غیره برای رسیدگی به پرونده‌ها و پیشنهاد عفو ما تشکیل می‌شود، قبلاً و تا بحال با مرخصی ما نهضتی‌ها مخالفت کرده بوده است.

تلفن‌هایی که از ناحیه آقای کشاورزصدر و آقای [نصرت‌الله] امینی به منزل شده بود، تأیید خبر آقای کوهرنگی را می‌کرد. ما بیشتر دلمان می‌خواست همگی یا عده زیادی مرخص شوند. مخصوصاً حبس‌سنگینی‌های زجر دیده و بیکارافتاده‌ای مثل خاقانی و شمشاد، ولی متأسفانه تابحال برای آنها خبری نیست. فقط آقای برادران که ۲۲ سال است در زندان می‌باشد و از محکومین همکار پیشه‌وری بوده و در برازجان آشنا شده‌بودیم، کارش درست شده‌است...

سه‌شنبه ۴۶/۷/۲۵ تا ۴۶/۷/۳۰

... شب، به مناسبت میلاد حضرت امیرالمؤمنین که فردا است، مجلس جشنی بعد از شام داشتیم: قرائت قرآن با ترجمه، اشعار مدیحه توسط حسین‌زاده، قطعاتی از نهج‌البلاغه توسط عدالت‌منش، پذیرایی و بالاخره سخنرانی آقای طالقانی که به دلیل ضیق وقت به اختصار برگزار شد.

- چهارشنبه، ناهار میهمان آقای حاجی جعفری و ملاقات آقای امینی در اتاق افسر نگهبان، که شیرینی عید و اولین جلد نوبر کتاب «پدیده‌های جوی» مرا آورده بود، به انضمام خبر قطعی شدن مرخصی ما و دیدنِ آن در لیستی که به وزارت دادگستری رفته است.

- آقای شیخ حسینعلی منتظری را که از خارج شدن از قم به‌پای خود، امتناع کرده بود، بالاخره به مسجدسلیمان تبعید کردند.

- آقای پسندیده، برادر آقای خمینی را که در منزل ایشان در قم نشسته و مراجعات را رسیدگی می‌کرد، از قم برداشته با ماشین به تهران آورده و پیاده کرده‌اند.

- ملاقاتی‌های پنجشنبه آقایان: دکتر پیمان، حکیمی، موحدی کرمانی، دکتر ممکن، بسته‌نگار، صادقی، مسعودی، آقای شیخ سیفعلی زنجانی، شایورد، سبزواری، درخشان...

پایان یادداشت‌های مهندس بازرگان

فصل دوم

نهضت آزادی ایران در خارج از کشور

بخش یکم ـــ در تدارک سازماندهی

مصاحبه با آقای دکتر ابراهیم یزدی

فعالیت سیاسی ـ فرهنگی دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران، در زمان دانش‌آموزی با عضویت در نهضت خداپرستان سوسیالیست و سپس از هنگام دانشجویی در دانشگاه تهران و عضویت در انجمن اسلامی دانشجویان و سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران شروع می‌شود؛ در سازماندهی تظاهرات دانشگاه در پشتیبانی از دولت ملی مصدق به‌ویژه در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و مبارزه با حزب توده در انتخابات انجمن‌های دانشجویی فعال بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به نهضت مقاومت ملی پیوست و در عضویت کمیته انتشارات و تبلیغات و کمیته اجرایی خدمت کرد. در سال ۱۳۳۹ برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته ژنتیک مولکولی، و نیز بخش تخصصی سرطان‌شناسی مولکولی (Oncology) به درجه دکترا نایل آمد، مدتی در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست، مطالعه و تحقیق کرد، سپس در دانشکده نیرسکی «بیلور» در هیوستون با عنوان دانشیار به تحقیق علمی و تدریس پرداخت.

دکتر یزدی از بنیانگذاران جبهه ملی در آمریکا و سپس نهضت آزادی در خارج از کشور بود. وی ضمن فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی همراه با سایر فعالین نهضت آزادی از جمله مهندس توسلی و دکتر مصطفی چمران برای فراگیری آموزش چریکی به مصر رفت. مدتی در لبنان بود، سپس به آمریکا بازگشت. در سال ۱۳۵۷ همزمان با تبعید آیت‌الله خمینی از بغداد، به ایشان پیوست و عضو شورای انقلاب بود. پس از پیروزی انقلاب مدتی معاونت نخست‌وزیر، مهندس بازرگان را به‌عهده

داشت، سپس بجای دکتر کریم سنجابی، وزیر خارجه دولت موقت شد.

دکتر یزدی نزدیک به ۵ دهه (از سال ۱۳۲۶-۱۳۷۳) با مهندس بازرگان همکاری فرهنگی ـ سیاسی و پیوسته داشت. پس از درگذشت آن مرحوم، در بهمن ۱۳۷۳ توسط شورای مرکزی به دبیرکلی نهضت آزادی ایران برگزیده شد. به‌لحاظ حضور فعال و پیوسته دکتر یزدی در صحنه فعالیت‌های اپوزیسیون در خارج از کشور در سال‌های ۱۳۴۰ تا انقلاب سال ۱۳۵۷، به‌ویژه چگونگی تشکیل نهضت آزادی ایران در آمریکا و اروپا و عملیات این سازمان، گفتگویی با ایشان داشته‌ایم، که در زیر نقل می‌شود:[۱]

س ـ آقای دکتر یزدی، خواهش می‌کنم بفرمایید نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، چه موقع و در چه شرایطی تشکیل شد؛ فعالان و سازمان‌دهندگان آن چه کسانی بودند؟

برای پاسخ به این سؤال باید کمی به عقب برگردیم و نخست چگونگی تشکیل جبهه‌ملی در اروپا را که مرحله اول سازماندهی ملی ـ مذهبی بود شرح بدهم:

در شهریور ۱۳۳۹ پس از ورود به آمریکا و گفتگوهای اولیه با دکتر شایگان، دکتر نخشب، صادق قطب‌زاده، محمدعلی (شاهین) فاطمی و دکتر سیف‌پور فاطمی، فعالیت برای سازماندهی نیروهای ملی ضداستبدادی، به شکل جدی‌تری پیگیری شد. دیگر دوستان در ایالات مختلف آمریکا پراکنده بودند؛ دکتر مصطفی چمران در کالیفرنیا بود، برادر بزرگترش، دکتر عباس چمران در یکی از شهرهای شمالی ایالت نیویورک؛ دکتر مهدی بهادری‌زاده و دکتر مرشد در ایلی‌نویز، امان‌الله طهماسبی در «اوهایو»، دکتر شریعتی و پرویز امین در پاریس، دکتر صمد تقی‌زاده در لندن بودند. با این آقایان، بتدریج و با فاصله زمانی تماس و مکاتبه برقرار کردیم. با تهران با شادروان مهندس بازرگان، رحیم عطایی، دکتر خواجوی، عباس رادنیا و سید احمد صدر حاج سیدجوادی نیز، باب مکاتبه و دادن گزارش فعالیت‌ها و کسب خبرها و نظرها شروع شد.

---

۱. این گفتگو، در روزهای ۱۴ و ۱۵ بهمن ۱۳۷۵ در تهران صورت گرفته است.

س ـ چه سالی بود؟

اخبار و فعالیت‌ها و جوش و خروش‌های سال ۱۳۳۹ در میان ایرانیان ساکن آمریکا و اروپا از هر طبقه‌ای، حرکت و توجه جدیدی بوجود آورده بود. اگرچه اکثریت ایرانیان علاقه‌ای به کار سیاسی نشان نمی‌دادند، اما حوادث ایران، روزبه‌روز بر تعداد علاقمندان افزوده بود.

حاصل این تماس‌ها درگفتگوها، رسیدن به یک اجماع نظر درباره تشکیل یک سازمان فراگیر ملی، بنام «جبهه ملی ایران» بود. در بعضی از نقاط تمرکز ایرانیان، هسته‌ها و یا واحدهای محلی بنام «جبهه ملی» بطور خودجوش تشکیل شده بود، به عنوان‌مثال، دکتر مصطفی چمران که در آنموقع در دانشگاه برکلی، آخرین مرحله از دکترای خود را در الکترونیک می‌گذراند، اطلاع داد که با کمک چند تن دیگر از دانشجویان ملی، از جمله حسن لباسچی، یک واحد جبهه ملی بوجود آورده‌اند.

س ـ فعالیت ایرانیان در اروپا چگونه بود، نتیجه فعالیت شما در آمریکا به کجا کشید؟

دکتر شریعتی و پرویز امین و دکتر تقی‌زاده از پاریس خبر دادند که برای تأسیس «جبهه ملی» فعالیت می‌کنند. خسرو قشقایی و برادر بزرگترش ناصرخان در آلمان در همین زمینه فعالیت می‌کردند. سرانجام مذاکرات و مشورت‌ها برای تشکیل جبهه ملی در شرق آمریکا (نیوجرسی، نیویورک، واشینگتن) منجر به تشکیل یک هسته یا شورای مرکزی گردید، که اولین جلسات آن در منزل دکتر شایگان در نیوراسل (نیویورک) برگزار می‌شد.

س ـ چه کسانی در آن جلسه بودند و چه تصمیمی گرفتند؟

تا آنجاکه به خاطر دارم، حاضران در آن جلسه عبارت بودند از: دکتر شایگان، دکتر سیف‌پور فاطمی، دکتر نخشب، دکتر ناصر خدایار، آقایان شاهین و فرامرز فاطمی، مهندس بیرانوند، دکتر محمد پورفر، خسرو مانی، صادق قطب‌زاده و... پس از بحث‌های مقدماتی در مورد نام سازمان: «جبهه ملی در تبعید» و «جبهه ملی ایران در آمریکا»؛ سرانجام نظر دوم به تصویب اکثریت هیئت مؤسس رسید. در جلسه بعد، اساسنامه‌ای تدوین و تصویب شد، آقای دکتر شایگان به عنوان رئیس شورا و بنده هم به عنوان دبیر شورا انتخاب شدیم. یک هیئت اجرایی شامل آقایان

دکتر نخشب، دکتر ناصر خدایار، شاهین فاطمی، فرامرز فاطمی و بنده معین شد، بنده مسئولیت کمیته تشکیلات را هم پذیرفتم. فعالیت برای توسعه سازمان و عضوگیری آغاز گردید. در مراکز تجمع ایرانیان در ۲۰ ایالت واحدهای محلی تشکیل شدند. اولین کنگره «جبهه ملی ایران در آمریکا» در اواسط تیر ۱۳۴۱ (۶ تا ۸ جولای ۱۹۶۲) با شرکت اعضاء و نمایندگان واحدهای محلی در نیویورک برگزار گردید. اساسنامه و منشور جبهه ملی به تصویب کنگره رسید، اعضای جدید شورای مرکزی انتخاب شدند. در این شورا آقای دکتر شایگان مجدداً به سمت ریاست شورا و بنده هم به عنوان دبیر شورا معین شدیم. شورای مرکزی جدید هیئت اجرایی جدیدی را انتخاب کرد. دومین کنگره در اواسط شهریور ۱۳۴۲ (۱ تا ۳ سپتامبر ۱۹۶۳) برگزار گردید.

س ـ اعضای جدید شورا چه کسانی بودند؟

در این‌دوره دکتر چمران که دکترای خود را گرفته‌بود و در یکی از بزرگ‌ترین مراکز پژوهش‌های فضایی آمریکا در نیوجرسی (مری‌هیل) استخدام شده بود، علاوه بر عضویت در شورای مرکزی، به عضویت در هیئت اجرایی نیز انتخاب شد. اسامی برخی از اعضای جدید شورای مرکزی عبارت بودند از: علی برزگر، پرویز تهامی، حسین بنی‌اسدی، دکتر صحت، دکتر ممتاز، دکتر خسرو پارسا و...

س ـ جبهه ملی اروپا چه موقع تشکیل شد، فعالان جبهه چه کسانی بودند؛ روابط جبهه ملی اروپا و آمریکا چگونه بود؟

در خلال فعالیت‌ها و تماس و مذاکره با دوستان اروپا، واحدهای خودجوش سیاسی بنام «جبهه ملی» در انگلیس، فرانسه و آلمان شروع شده بود و هر یک به تناسب امکانات و تعهدات خود نشریه‌هایی منتشر می‌ساختند؛ مثلاً دوستان ملی در انگلیس، باکمک و زیر نظر دکتر تقی‌زاده نشریه ۲۹ اسفند را به عنوان ارگان جبهه ملی انگلیس بیرون می‌دادند. این فعالیت‌ها در نهایت به تشکیل «سازمان جبهه ملی ایران در اروپا» منجر گردید.

اعضای شورای مرکزی اروپا، تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند عبارت بودند از: شاپور رواسانی، راسخ افشار، برادران شاکری، بیات‌زاده، حمسی، کارگشا، شریعتی، تقی‌زاده، امین و... جبهه ملی اروپا نشریه ایران آزاد را به عنوان ارگان

رسمی خود منتشر می‌کرد. دکتر علی شریعتی مسئول و سردبیر آن بود و مقالات خود را عموماً با اسم مستعار «شمع» می‌نوشت. دکتر مهدی مظفری و دکتر غلامعباس توسلی نیز یکی از همکاران قلمی نشریه بودند.

در آمریکا جبهه ملی، یک فصلنامه تئوریک، بنام «اندیشه جبهه» منتشر می‌کرد. این نشریه، زیر نظر کمیته تبلیغات که مسئول آن دکتر نخشب بود اداره می‌شد. در سازمان جبهه در اروپا و آمریکا توافق کردند که «ایران آزاد» ارگان سیاسی و «اندیشه جبهه» ارگان تئوریک هر دو سازمان تلقی گردد. جبهه ملی آمریکا بولتن «اخبار جبهه ملی» را هم بطور منظم و ماهانه منتشر می‌ساخت، نمایندگانی از جبهه ملی اروپا نیز شرکت کردند؛ همینطور به هنگام تشکیل کنگره‌های جبهه ملی اروپا نمایندگانی از آمریکا به کنگره‌های آنان اعزام می‌شد. این کنگره‌ها پیامهایی برای مرحوم دکتر مصدق می‌فرستاد و ایشان هم جواب می‌دادند.

س - می‌دانیم که قبل از سال‌های دهه ۱۳۳۰ به بعد، و پیش از تشکیل جبهه ملی در اروپا و آمریکا، فعالیت‌های سیاسی بطور عمده در انحصار حزب توده ایران قرار داشت. البته عناصر ملی هم فعالیت‌هایی داشتند، اما بطور پراکنده و بیانیه‌هایی هم تحت عنوان «هواداران نهضت مقاومت ملی» یا «جوانان نهضت ملی» پخش می‌کردند اما، عمده فعالیت‌ها توسط حزب توده صورت می‌گرفت؛ نشریات متعددی هم داشتند، خلاصه آنکه نه‌تنها به ملیّون میدان نمی‌دادند، بلکه علیه آنها، بخصوص در دوران حکومت دکتر مصدق و سال‌های بعد، مبارزه می‌کردند. در چنین شرایطی جبهه ملی در اروپا و آمریکا چگونه فعالیت می‌کردند؟

همینطوراست؛ در سال‌های بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ تا حدود اوایل سال ۱۳۳۹ عمده فعالیت‌های سیاسی در اروپا توسط حزب توده صورت می‌گرفت که به رهبری حزب از اروپای شرقی هدایت می‌شد. علاوه بر روزنامه مردم و مجله دنیا، نشریاتی مانند ماهنامه یا فصل‌نامه؛ اخبار و مسائل بین‌المللی، بطور منظم چاپ و در همه‌جا توزیع می‌شد. اعضا و افراد وابسته به حزب توده، در میان دانشجویان ایرانی در دانشگاههای مختلف در اروپا و آمریکا فعالیت می‌کردند، در حالیکه عناصر ملّی بدون ارتباط منظم و پراکنده بودند. عناصر ملی - مذهبی و دانشجویان مسلمان نیز فاقد سازمان و ارتباط ویژه‌ای بودند. عده‌ای از جوانان و دانشجویان

مسلمان، به‌دلیل انگیزه‌ها و گرایش‌های مذهبی، با انجمن‌های اسلامی که توسط مسلمانان غیرایرانی تأسیس یافته و اداره می‌شدند، همکاری می‌کردند؛ در بعضی شهرها و ایالات، عناصر ملی ـ مذهبی و مسلمانان، در انجمن‌های دانشجویی ایرانی فعالیت می‌کردند، مانند انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه، که دکتر شریعتی و پرویز امین در آن فعال بودند و مجله پارسی را اداره می‌کردند.

رویدادهای سال‌های ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ به بعد در ایران از یکطرف و حوادث جهانی در کوبا، ویتنام، الجزایر و نیز بالاگرفتن اختلافات میان چین و شوروی، بر وضعیت فکری و سیاسی تمام نیروها، اثرات عمیقی بر جای گذاشت.

تأسیس و فعالیت جبهه ملی (دوم) در سال ۱۳۳۹ و سپس تشکیل نهضت آزادی در ایران در اوایل سال ۱۳۴۰، بی‌تردید مناسبات نیروهای ملی، و ملی ـ مذهبی در خارج از کشور را به شدت تحت تأثیر قرار داد و این نیروها را به حرکت جدیدی در راستای سازماندهی نیروهای مبارز و ضد استبداد وادار ساخت. به دنبال این اثرات بود که از حدود سال ۱۳۳۹ به بعد، تقریباً تمام انجمن‌ها و سازمان‌های دانشجویی، که بعضی از آنها تا آن زمان در کنترل دولت ایران بود، به‌دست نیروهای ملی و مبارز و ضد استبداد افتاد، بطوری که از سال ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی، به عنوان یکی از بازوهای قدرتمند فعالیت سیاسی در خارج از کشور، همچنین عرصهٔ رقابت‌های فکری و سیاسی احزاب و نیروهای سیاسی درآمد.

مجموعه این فعالیت‌ها، اعم از جبهه ملی، نهضت آزادی، احزاب سیاسی ملی، حزب توده و گروههای منشعب از آن و سازمان دانشجویان ایرانی، در نهایت باعث شد که از سال ۱۳۴۰ به بعد، ایرانیان مقیم خارج از کشور، در مبارزه علیه استبداد، حضور دایم و نقش مؤثر داشته باشند و اگر در داخل کشور، شاه، دولت و ساواک او می‌توانستند بطور سیستماتیک حرکت‌های مردمی را سرکوب کنند، در خارج از کشور بطور مرتب از سوی ایرانیان مبارز سیلی می‌خورد و تبلیغات رژیم او خنثی می‌شد. ناگفته نماند که برای همکاری و همنوایی با ملت زیر ستم ایران از شیوه‌های عملی مبارزه و امکانات ویژه در اروپا و آمریکا مانند برگزاری تظاهرات اعتراض‌آمیز در برابر کاخ سازمان ملل متحد، دربرابر ساختمان سفارت ایران در واشینگتن، یا کنسولگری‌های ایران، در شهرها، بست نشستن در مراکز عمومی و جهانی، مصاحبه با روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی و غیره استفاده می‌شد.

س ـ در میان احزاب ملی فعالیت سازمان سیاسی نیروی سوم (خلیل ملکی) نیز در اروپا چشم‌گیر بود، مختصری در مورد این احزاب بفرمایید؟

در میان احزاب ملی، «نیروی سوم» از همه فعال‌تر و سازمان یافته‌تر عمل می‌کرد. روزنامه «سوسیالیسم» ارگان حزب، تقریباً بطور منظم انتشار می‌یافت. در اروپا فعالیت این سازمان تحت عنوان «جامعه سوسیالیست‌های ایران» صورت گرفت. مجله‌ای هم داشتند بنام «پندار» زیر نظر علی‌اصغر حاج سید جوادی و ماهنامه سوسیالیسم، زیر نظر دکتر امیر پیشداد و ناصر پاکدامن و حسین ملک، افراد فعال این گروه اداره می‌شد.

شرح اقدامات و فعالیت‌های سازمان‌های، ملی و ملی ـ مذهبی و فدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی از جمله اعتراض به سرکوب‌های سیاسی، توقیف‌های دسته‌جمعی رهبران جبهه ملی، نهضت آزادی، روحانیون، دانشگاهیان، رفراندوم شاه، کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۰، انتخابات رسوای دوره بیستم مجلس شورای ملی، از طریق راهپیمایی؛ تحصن در مقر سازمان ملل متحد؛ تحصن در سفارت ایران در واشینگتن؛ مصاحبه با روزنامه‌ها و رسانه‌های خبری؛ تظاهرات وسیع علیه سفر شاه به آمریکا در خرداد ۱۳۴۳؛ ارتباط با جوامع بین‌المللی حقوق بشر و سازمان عفو بین‌الملل... محتاج به بحث طولانی است، که در جای خود به توضیح آنها خواهیم پرداخت.

س ـ از توضیحی که درباره تشکیل جبهه ملّی در آمریکا دادید متشکرم، اکنون از چگونگی تشکیل شاخه نهضت آزادی در آمریکا و اروپا بفرمایید.

تقریباً از اوایل سال ۱۳۴۱ مسأله تشکیل شاخه «نهضت آزادی ایران» در خارج از کشور میان دوستان ملی ـ مذهبی مطرح گردید. هنگامی که در شهریور ۱۳۳۹ تهران را به قصد ادامه تحصیل ترک کردم، ارتباط خود را با دوستان داخل ایران؛ مرحوم مهندس بازرگان و آقایان سید احمد صدرحاج سید جوادی و رحیم عطایی حفظ کردم و در جریان بروز اختلاف در درون جبهه ملی (دوم) در فکر تأسیس یک سازمان سیاسی ملی ـ مذهبی نیز بودم.

هنگامی که تأسیس نهضت آزادی اعلام شد، مرحوم رحیم عطایی گزارش نسبتاً کاملی برای من فرستاد. در خارج از کشور، دوستان ملی ـ مذهبی، از جمله دکتر شریعتی و پرویز امین در پاریس و دکتر مصطفی چمران (کالیفرنیا) و صادق

قطب‌زاده (واشینگتن) و بنده (نیوجرسی) در آمریکا با هم در ارتباط و مکاتبه بودیم، اخبار ایران را با هم مبادله می‌کردیم و سیاست‌های خود را با فعالیت‌هایی که در جبهه ملی ایران در اروپا یا آمریکا و یا در سازمان‌های دانشجویان ایرانی در آمریکا و اروپا جریان داشت، هماهنگ می‌کردیم.

تقریباً همه دوستان ملّی ـ مذهبی که از اعضای سابق انجمن‌های اسلامی دانشجویان در ایران (تهران و مشهد) و یا نهضت مقاومت ملی بودند و سالیان دراز یکدیگر را می‌شناختیم و با هم همکاری‌های نزدیک داشتیم، در سازمان‌های جبهه ملّی ایران، در اروپا یا آمریکا و یا سازمان‌های دانشجویی فعال بودیم.

در آمریکا، صادق قطب‌زاده، عضو هیئت دبیران سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا انتخاب شده بود، دکتر چمران و قطب‌زاده و من، عضو شورای مرکزی جبهه ملّی ایران در آمریکا بودیم. در اروپا دکتر شریعتی و پرویز امین از اعضای سازمان دانشجویان ایرانی در فرانسه و نیز عضو شورای مرکزی جبهه ملّی ایران در اروپا بودند.

پس از اعلام تأسیس نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ مسأله تشکیل نهضت در خارج از کشور، بین خودمان به بحث گذاشته شد. تقریباً این اتفاق‌نظر وجود داشت که در خارج از کشور، داشتن تشکیلاتی بنام نهضت ضروری است، اما اعلام فعالیت علنی و باز آن ضرورتی ندارد، زیرا شرایط مبارزه برای عناصر ملّی ـ مذهبی در خارج از کشور (آمریکا و اروپا) در چهارچوب جبهه ملی ایران، با شرایط داخل ایران تفاوت‌های جدی داشت؛ اولاً حضور و فعالیت دوستان ما در این سازمانها کاملاً چشمگیر و تعیین‌کننده بود ـ اگرچه در این سازمان‌ها، برخوردهای سیاسی و ایدئولوژیک میان نیروهای اسلامی، یا غیردینی و ضددینی وجود داشت ـ اما در ابعاد سیاسی، در موضوع‌هایی نظیر مبارزه با شاه، یا حمایت آشکار از دکتر مصدق، بر خلاف جبهه ملی ایران (دوم) در تهران اختلاف نظر وجود نداشت. محیط سیاسی مبارزه در خارج از کشور، جایی برای محافظه‌کاری باقی نمی‌گذاشت، بنابراین حمله مستقیم به شاه و محکوم کردن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حمایت و تجلیل صریح و بی‌پرده از دکتر مصدق مورد قبول تمامی نیروها بود حتی نیروهای چپ.

هرچند باتوجه به نکات فوق، لزومی نمی‌دیدیم که موجودیت و تأسیس شاخه نهضت آزادی ایران در خارج از کشور اعلام گردد، اما تکثیر و توزیع نشریات

نهضت آزادی که از داخل می‌رسیدند را لازم می‌دانستیم. در ضمن با توجه به بالا گرفتن اختلاف در جبهه ملی ایران و نهضت آزادی در داخل کشور و انعکاس آن در سازمان‌های جبهه ملّی خارج از کشور و برخوردهای احتمالی، رعایت جوانب احتیاط و پرهیز از درگیری را لازم می‌دانستیم. اما این قسمت اخیر، به خودی خود و با سرعت حاصل شد، به این معناکه هرگاه نشریات و اعلامیه‌های سیاسی نهضت به خارج از کشور می‌رسید، بطور طبیعی مورد استقبال افکار عمومی مبارزین که اکثراً و عموماً به دور از حُب و بغض‌های گروهی و شخصی بودند، قرار می‌گرفت و پخش می‌شد. در مواردی حتی در درون جبهه ملّی، عناصر ملّی، تکثیر آنها را مطرح می‌ساختند. به عنوان مثال، یادم می‌آید در همان سال ۱۳۴۱ نهضت آزادی نامه سرگشاده‌ای خطاب به شاه نوشت و با نقل‌قول‌های مستقیم از شاه و وزرایش، نشان داد که شاه مسئول تمام بدبختی‌ها و مصیبت‌های مملکت می‌باشد. وقتی این نامه به‌دست ما رسید، تکثیر و توزیع آنرا ضروری و مفید دانستیم، اما هنوز تردیدهایی از نظر واکنش دوستان جبههٔ ملی وجود داشت. چند روز بعد در جلسه شورای مرکزی جبهه ملی در آمریکا، مرحوم دکتر شایگان، قبل از شروع رسمی جلسه، این نامه نهضت را مطرح کرد و با تجلیل فراوان از حسن ابتکار و شهامت نهضت آزادی پیشنهاد کرد هیئت اجراییه، آنرا تکثیر نماید که انجام شد.

به‌هرحال مقدمات تأسیس نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، از اوایل سال ۱۳۴۱ فراهم شد. دکتر شریعتی از پاریس، با مشورت و کمک پرویز امین متنی را به عنوان اساس کار و سیاست‌ها تهیه و تدوین کرد و برای ما فرستاد؛ ما هم (دکتر چمران، قطب‌زاده و من) نظریاتمان را فرستادیم و در نهایت یک هسته اولیه با قبول مسئولیت تشکیل سازمان را به عهده گرفت.

س ـ این هسته اولیه، چه کسانی بودند؛ نظر شورای مرکزی در تهران و آقای مهندس بازرگان چه بود؟

دکتر شریعتی (پاریس)، پرویز امین (پاریس)، دکتر چمران (کالیفرنیا)، صادق قطب‌زاده (واشینگتن) و بنده (نیوجرسی)؛ همچنین بنده به عنوان مسئول هیئت انتخاب شدم. اولین اقدام، گزارش به تهران جهت اطلاع آقای مهندس بازرگان بود. در آن گزارش وضعیت و مناسبات نیروهای سیاسی خارج از کشور (چپی‌ها، ملی‌ها، و ملی ـ مذهبی‌ها، یامسلمان‌ها) و سیاست این هسته مرکزی نهضت آزادی

در خارج از کشور، در قبال نیروها و چگونگی فعالیت در چهارچوب جبهه ملی شرح داده شده بود.

آقای مهندس بازرگان در پاسخ نظر خود و دوستان شورای مرکزی نهضت آزادی در ایران را برای ما ارسال داشتند و طی آن سیاست، خط مشی و عملکردهای ما را در خارج مورد تأیید قرار دادند.[۱]

---

۱. آقای دکتر یزدی، اصل نامه چهارصفحه‌ای مهندس بازرگان را در پاسخ به گزارش ارسالی خود، در اختیار اینجانب گذاشته‌اند. به‌لحاظ اهمیت مطالب مندرج در این نامه تاریخی، از جنبه‌های مختلف به‌ویژه رهنمودهای او در زمینه رفع موانع و مشکلات تشکل‌های سیاسی و اجتماعی و نیز علل اختلاف‌های جبهه ملی (دوم) با نهضت آزادی و نیز آینده‌نگری آن مرحوم، فرازهایی از نامه در زیر نقل می‌شود.(متن کامل نامه در پیوست کتاب درج شده است.)

بسمه تعالی

تهران ـ ۴۱/۸/۱۰

توسط آقای مهندس توسلی

دوست عزیز و برادر باثبات ارجمندم. سلام دوستان و بنده و رحمت و هدایت پروردگار ذوالجلال بر شما باشد. نامه ۱۶ سپتامبر رسید و با رحیم و بعضی رفقا در میان گذاشته شد، مشارالیه یک تذکر اصولی همان ایام فرستاد. اشاره‌ای هم بنده در یک توصیه‌نامه و معرفی‌نامهٔ آقای مهندس مظفری کرده‌ام. تأخیر تابحال، چه در این کار و چه در خیلی کارها و وظایف و آرزوها، کمی وقت و زیادی گرفتاری و وظایف بوده است. امیدوارم شما و همکاران، اولاً سلامت و امیدوار و ثانیاً فعال و موفق باشید و خیلی به ماها نگاه نکنید... مطالب نامه شما در دو موضوع بود که به یک‌یک آنها می‌پردازم: [...]

در مورد اساس مطلب و مبارزه و کلیات مسئله و وصول به هدف که عنوان کرده بودید [...] خیلی حرفها و نکات هم هست که باید در نظر گرفته شود. به عقیده بسیاری از رفقای نهضتی و بنده:

الف) هدف و برنامه تا چه باشد و چیست. سؤالی است دارای جواب روشن و مبهم؛ روشن است چون همه یک چیز می‌خواهیم: احراز آزادی و حیثیت و شخصیت برای ملت و اجرای حق و عدالت در مملکت، سپس تأمین آبادی و ترقی و سعادت.

مبهم است چون آنچه گفته شد خیلی کلی است. راجع به چگونگی آن و مخصوصاً نسبت به مدارج و طرق وصول به آن، تحقیق و توافق کامل نشده است.

ولی همانطور که در دنیا کسانی که با توجه به یک هدف و مطلوب مشخص عالی، به راه و به کار افتاده، در ضمن پیشروی و عمل و مشکلات و ممکنات را خیلی بهتر از کسانی که عمر خود را در بحث‌های فلسفی، نظری و کلامی صرف می‌کنند، می‌بینند و حل می‌کنند، اگر ما هم با همین آمال و افکار مبهم، ولی مسلّم و مشترک وارد عمل بشویم گمان می‌کنم زودتر و بهتر به نتیجه برسیم.

ب) در وضع حاضر آنقدر از مرحله نهایی مطلوب دوریم و در سنگلاخ‌ها و پیچ و خم‌های اوایل راه گرفتاریم و آنقدر در لوازم و شرایط سفر نپخته و ناشی هستیم که کافی است از سرمنزل نهایی نام ببریم و نشانی بگیریم...

ج) نمی‌دانم شما هم قبول دارید یا خیر، که با حلواحلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. با بحث و

بررسی مبارزه و آزادی و دمکراسی، و با صدور چند اعلامیه و تشکیل چند میتینگ و حتی توفیق نسبی در انتخابات کار درست نمی‌شود. [...]

ملت ما برای درک و تمنا و طلب آزادی و دمکراسی، احتیاج عظیم و طویلی به رشد و تربیت دارد. حتی آن خیلی‌روشنفکرها و آزادیخواه‌ها، در عقاید و رفتار، تفاوت‌های فاحش با روح آزادی و دمکراسی دارند. درهرحال وجود موانع و مخالفت‌ها و مخصوصاً اختلافات عقیده‌ای و نظری و سلیقه‌ای از یکطرف، و لزوم تربیت و تمرین افراد برای تشکل و کار و همکاری و انضباط از طرف دیگر کوههای بزرگی را در سر راه ما ایجاد کرده است، کوههایی که البته غیرقابل عبور نیست ولی صعب‌العبور است و زحمت و مدت می‌خواهد.

د) افراد مؤمن، صمیمی، مصمم و جنگی فداکار البته برای نهضت و نجات یک ملت ضروری است. ولی این صفات خصوصیاتی است که نه در ورقه عضویت و آئین‌نامه می‌گنجد و نه قابل تحمیل و کنترل قبلی است. امری است ذاتی و شخصی، که وقتی شرایط و موجبات آن از درون و بیرون فراهم شد (و یکی از وسائل فراهم شدن آن همان جمع شدن و به راه افتادن و تحریک شدن است) به حول قوه الهی درست می‌شود. بنابراین در وضع حاضر و با برنامه موجود نمی‌توان خیلی انتظار چنین حالات و روحیات را داشت و آنرا یگانه شرط حرکت و عزیمت خودمان و عضویت قرار دهیم. عاقلانه‌تر آن است که روی همین افراد و مواد اولیه موجود، آنطور که هستند و ممکن است بشوند، حساب و عمل کنیم و هدف و شرایط عمل را آنطور سخت نگیریم که بعد از غربال بیرون بریزند...

ه) ... در مورد برنامه‌های انقلابی و اصلاحی نیز که باید به‌دست مردم انجام شود، آنچه به حساب می‌آید حاصل ضرب ارزش و فداکاری افراد در تعداد و صمیمیت آنها می‌باشد. بنابراین می‌توان و لازم است جبران ضعف عامل اول را با تجمع و تکثیر و تربیت عامل دوم تأمین کرد و کمبود و ضعف هر دو را با یک عامل طبیعی و موهبت الهی سوم، یعنی زمان چاره کرد: با ایمان و فعالیت و صبر، یعنی پشتکار به راه بیفتیم و پیش رویم و خود را برای یک راه پیچ و خم دار سربالای خیلی درازی مهیا نماییم!

و) برنامه نهایی و بعید ما، همان است که شما می‌خواهید و در بند الف گفته شد ولی برنامه قبلی که باید بیشتر در فهم و تشریح دادن اجرای آن کار کنیم، روشن کردن مردم و ایمان امید و تحریک غیرت است، و مخصوصاً جمع کردن و تکان دادن و تربیت کردن، توأم با قدم برداشتن.

بیش از هر چیز باید متوسل به خدا و متکی به خودمان باشیم که آنچه عیب و نقص است در ما است و آنچه حرکت و برکت هست نیز از خود ما باید شروع شود.

تشکیل نهضت آزادی در خارج

عمل و نظر شما در اینکه:

۱ ـ در داخل جبهه [ملی] و بنام جبهه فعالیت کرده و می‌کنید و اکثریت و قدرت پیدا کرده‌اید و امیدواری زیادی به آینده دارید؛

۲ ـ دست به تشکیل و تأسیس شعب نهضت در اروپا و آمریکا زده‌اید و از هسته‌های کوچک و مطمئن شروع کرده‌اید؛

۳ ـ ورود و دخالت و فعالیت ما را در کار جبهه، لازم می‌دانستید و می‌دانید؛

۴ ـ فشار آوردن به مرکز جبهه و شورای آن در دعوت از نهضت آزادی و مدیر فنی آنرا داوطلب شده‌اید؛

س ـ بحران درونی جبهه ملی (دوم) در مورد سازماندهی جبهه در درون ایران، یعنی دو نگرش یکی (تز دکتر محمدعلی خنجی) که همه احزاب وابسته به جبهه ملی خود را منحل اعلام کنند و به عنوان عناصر سازمانی جبهه ملی بصورت یک حزب درآیند و دیگری نظریه دکتر مصدق در تعریف جبهه ملی که می‌گفت «جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعاتی است که برای خود تشکیلاتی دارند و هدف آنها دفاع از آزادی و استقلال ایران است» چه تأثیری بر مناسبات نیروهای ملی در خارج از کشور گذاشت؟

این نظریه جدید، یعنی انحلال احزاب و تشکیل سازمان جدید جبهه ملّی مورد موافقت همه احزاب ملی قرار نگرفت. دکتر مصدق نیز که در احمدآباد تحت نظر بود، با این نظریه مخالفت کرد. نظریه دیگری که در جبهه ملّی مطرح گردید این

---

۵ ـ پیش‌بینی و ایجاد پناهگاه و بازگشتگاه در برابر حزب توده برای سرخوردگان و برگشتگان از جبهه را ضروری می‌دانید.

تمام اینها را تأیید و تقدیر می‌کنم.

در مورد بند ۳ لازم است توضیح دهم که در ابتدا همینطور بود و ما، نه‌تنها در داخل جبهه و همراه آن بودیم، بلکه تا حدود زیادی بنیانگذار و گرداننده آن بودیم، ولی بعداً سوءظن افراطی و سوء سیاست و سوء رفتار عده‌ای از رفقای صمیمی فعال (البته این سه قسمت بنا به عقیده افراد زیادی از نهضت و خود بنده) ما را وادار به کناره‌گیری، و نهضت و جبهه [ملّی] را وادار به حریم‌گیری و حتی ایرادگیری و ضدیت کرد. در حالیکه چه آنموقع و چه حالا، اساس و هدف و شخصیت جبهه ملی در نظر نهضت آزادی ایران محترم و لازم بود، و ما به‌هیچ‌وجه در مقابل جبهه ملّی، دکان باز نکردیم و یک حزب، در ردیف حزب ایران و نیروی سوم و غیره، عنصری از عناصر تشکیل‌دهنده جبهه می‌دانیم و در تمام نشریات و تظاهراتمان با تجلیل و تأیید از جبهه نام برده‌ایم (علیرغم بی‌اعتنایی و حتی اتهام‌ها و دشمنی‌های بعضی از جبهه‌ای‌ها) و بلافاصله پس از تأسیس نهضت آزادی ایران تقاضای کتبی عضویت در جبهه را فرستادیم... ولی البته هیچگاه اصالت و شخصیت خود و نظریات اساسی و تا اندازه‌ای قاطعیت خود را فراموش نکرده و منتی نکشیده‌ایم. اختلافات ما با جبهه یک مقدار جنبه‌های شخصی و احساساتی و رقابتی و بدگمانی است که خیلی مهم نیست و باید چشم پوشید، ولی یک مقدار هم اساسی بوده و هست، مخصوصاً در دو مورد ذیل:

الف) احترام و اقرار به شخصیت و رهبری جناب آقای دکتر مصدق و اعلام صریح نام و مقام او؛

ب) قاطعیت و صراحت در تشخیص و اعلام منشاء بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها و تکیه کردن در اینکه شاه مشروطه سلطنت می‌کند و نباید حکومت کند.

البته به‌لحاظ ایدئولوژی و مبانی فکری نیز چون ما معتقد و متکی به اصول اسلام هستیم و به تقوی و عمل و تربیت و فعالیت‌های عمقی خیلی اهمیت می‌دهیم، با جبهه‌ای‌ها، وجوه تمایزی داریم... البته هیچکدام اینها مانع همکاری و همراهی نباید باشد...

خداحافظ شما ـ قربانت ـ بازرگان

۴۱/۸/۱۰

بود که جبهه مرکز تجمع و ائتلاف و اتحاد نیروها و احزاب ملی باشد، نه اجتماع منفردین. البته این نظریه، حضور شخصیت‌های ملی شناخته‌شده و معتبر از همکاران دکتر مصدق را در جبهه ملی نفی نمی‌کرد.

هنگامی که نهضت آزادی اعلام موجودیت کرد و مورد حمایت دکتر مصدق هم قرارگرفت و شورای مرکزی جبهه ملّی، نهضت آزادی را به عضویت جبهه ملّی نپذیرفت، اختلافات بالا گرفت و منجر به بروز یک بحران جدی در جبهه ملّی گردید. هنگامی که سازمان دانشجویان عضو جبهه ملی مراتب را به دکتر مصدق گزارش کردند و از او نظرخواهی نمودند، دکتر مصدق نظر و نگرش حاکم بر شورای جبهه ملی (دوم) را رد کرد و از نظریه دوم حمایت کرد.

انتشار نامه دکتر مصدق در عمل موجب وقفه در فعالیت جبهه ملی دوم و تشکیل جبهه‌ملّی (سوم) شامل نمایندگان احزاب‌ملی، از جمله نهضت آزادی ایران گردید. این تغییرات مصادف شد با اوج سرکوب سیاسی و تعطیل عملی احزاب و فعالیت‌های سیاسی علنی، بدین ترتیب عمر جبهه ملّی (سوم) نیز بسیار کوتاه بود.

در خارج از کشور، صورت مسأله تا حدود نسبتاً زیادی با داخل فرق می‌کرد؛ احزاب ملی عموماً در خارج از کشور فعالیت نداشتند؛ بخش قابل توجهی از نیروهای ملّی بصورت منفرد در سازمانهای جبهه ملّی، در اروپا و آمریکا سازماندهی شده بودند و این سازمانها در رهبری مبارزات سیاسی خارج از کشور به موفقیت‌هایی رسیده بودند، بطوری که در طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی خارج از کشور را دو جریان اصلی هدایت می‌کردند: سازمان‌های جبهه ملّی ایران (در آمریکا و اروپا) و حزب توده ایران؛ سازمان دانشجویان ایرانی و کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی. نیروهای ملی و توده‌ای نیز به تناسب در کنترل سیاسی این نیروها بود و رقابت کاملاً محسوسی برای کنترل سازمان‌های دانشجویی به چشم می‌خورد.

س ـ پس از بحران جبهه ملّی (دوم) که منجر به متوقف شدن فعالیت‌های سیاسی آن گردید و اعلام موجودیت جبهه ملی (سوم) گروههای ملّی در اروپا چه روشی در پیش گرفتند؟

هنگامی که جبهه ملّی (سوم) در ایران اعلام موجودیت کرد، در خارج از کشور و بطور عمده در اروپا، نمایندگان احزاب ملّی به دور هم جمع شدند تا جبهه ملّی

(سوم) را بوجود آورند. در این موقع نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، این دعوت را پذیرفت، اما همانطور که گفتم، عمر جبهه ملّی (سوم) بسیار کوتاه بود و این امر سبب شد که نهضت آزادی خارج از کشور، حضور و فعالیت علنی پیدا کند. این حوادث موقعی رخ داد که سفر جمعی از اعضای نهضت به قاهره، که شرح آن خواهد آمد، قطعی شده بود. بدین ترتیب دوستان جدیدی که از ایران به اروپا آمده بودند، مسئولیت‌های اجرایی را بر عهده گرفتند، نظیر آقایان دکتر فریدون سحابی، مهندس ابوالفضل بازرگان (از انگلیس)، دکتر غلامعباس توسلی (پاریس) و مهدی مظفری. در این دوره اعضای شورای مرکزی نهضت آزادی عبارت بودند از: چمران، قطب‌زاده، شریعتی، امین، سحابی، بازرگان، توسلی (محمد)، توسلی (غلامعباس)، مهدی مظفری، یزدی و...

س ـ با تشکیل نهضت آزادی در اروپا و آمریکا، فعالیت علنی آن چگونه شروع شد؟

در این دوره فعالیت نهضت آزادی، بطور عمده حفظ ارتباط خود در اروپا و آمریکا بود و فعالیت‌های دفاعی به‌منظور کمک به مبارزات داخل کشور از طریق سازمان‌های دانشجویی و جبهه ملی. در این موقع در اروپا دو گروه عملاً خود را جبهه ملّی نامیدند، یک گروه سازمان جبهه ملّی ایران در اروپا بود، دیگری جبهه ملّی (سوم) که درواقع منفردینی بودند نظیر ابوالحسن بنی‌صدر و حسن حبیبی که خبرنامه «جبهه ملی» را در پاریس منتشر می‌کردند.

س ـ پس از عزیمت گروهی از اعضای نهضت آزادی به مصر، رابطه این گروه با دیگر سازمان‌های سیاسی و انقلابی منطقه چگونه بود؟

در طی دورانی که جمعی از اعضای اصلی نهضت آزادی تحت عنوان «سماع» (سازمان مخصوص اتحاد و عمل) برای طی دوره‌های چریکی در قاهره مستقر شده بودند، ارتباط‌ها و تماس‌هایی میان نهضت و سازمان‌های سیاسی و انقلابی منطقه، نظیر سازمان‌های فلسطینی؛ حزب التحریر؛ اتحادیه بین‌المللی احزاب سیاسی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین برقرار گردید. صادق قطب‌زاده در برخی از گردهمایی‌های جهانی، به عنوان نماینده نهضت شرکت می‌کرد. انتخاب قطب‌زاده به عنوان نماینده نهضت در این جلسات بدین علت بود که حدود سال ۱۳۴۳

هنگامی که او از سفر سنگاپور به‌منظور شرکت در یکی از کنفرانس‌های کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان به آمریکا برمی‌گشت، مقامات آمریکایی به بهانه اینکه تاریخ اعتبار گذرنامه‌اش منقضی شده است مانع ورود او به آمریکا شدند؛ او ناچار به اروپا برگشت و به کمک اتحادیه دانشجویان عرب، گذرنامه سوری گرفت و در پاریس مستقر شد.

هنگامی که جنگ تبلیغاتی و رادیویی میان کشورهای عربی، به رهبری جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر علیه ایران به اوج رسید و اعراب نام خلیج فارس را به خلیج عربی تغییر دادند و برخی از کشورهای عرب منطقه (ابتدا سوریه، بعد مصر و بعدها لیبی و عراق) از یک حرکت جدایی‌طلب بنام «جبهه آزادی‌بخش عربستان، که منظورشان خوزستان بود حمایت کردند و در نقشه‌های جدیدی که چاپ کرده بودند، خوزستان را «عربستان» نامیدند و آنرا جزیی از کشورهای عربی تلقی کرده بودند و در تبلیغات خود ایرانیان را «اسرائیلی‌های جدید» می‌خواندند، ما احساس کردیم که مخالفت ناصر و اعراب با شاه ابعاد وسیع‌تری پیدا کرده است و به جنگ میان اعراب و ایرانیها کشیده می‌شود و آنرا خطرناک تشخیص دادیم و به عنوان یک سازمان ملی ـ اسلامی احساس تکلیف کردیم که می‌بایستی از حقوق ملت ایران و تمامیت ارضی کشورمان دفاع کنیم و از کشورهای عربی بخواهیم که به دلیل یا به بهانه مخالفت با شاه، به سرزمین ما طمع نکنند و جنگ عرب و عجم راه نیندازند. بدین منظور و برای اینکه مستقیماً هیچ دولت عربی را مسئول ندانسته باشیم، شرح مفصلی بنام نهضت آزادی ایران در خارج از کشور با امضای من به عنوان رئیس اتحادیه عرب ارسال کردیم و خطرهای این نوع سیاست را گوشزد کرده و نسبت به آن شدیداً اعتراض نمودیم.

س ـ در این دوره (۱۳۴۴-۱۳۴۷) مسؤولان و فعالان نهضت آزادی در خارج از کشور پراکنده بودند، عده‌ای در اروپا و آمریکا و شماری در منطقه مصر و خاورمیانه فعالیت می‌کردند. سران نهضت آزادی در ایران پس از محکومیت در دادگاههای نظامی در زندان به سر می‌بردند، منظورم این است که با این پراکندگی چه نوع فعالیتی داشتید و برنامه مبارزاتی نهضت در خارج از کشور چگونه بود؟

سؤال واردی است؛ در این دوره فعالیت‌های سیاسی خارج از کشور از جمله

نهضت آزادی دوران رکود و سکوت را می‌گذرانید که انعکاس مبارزه سیاسی در داخل ایران بود. همانطورکه گفتید، محاکمات سران نهضت پایان یافته و هرکدام به زندان‌های از ۴ سال تا ۱۰ سال محکوم شده بودند؛ حرکت قشقایی‌ها در فارس بطورکامل سرکوب شده بود؛ فعالیت احزاب سیاسی و جبهه ملی، بکلی متوقف بود؛ حرکت‌های جدید خارج از احزاب ملی و نهضت آزادی نظیر روحانیت قم، یا حزب ملل اسلامی نیز سرکوب و تارومار شده بود.

در تابستان سال ۱۳۴۶ تمام اعضای نهضت آزادی که در منطقه خاورمیانه پراکنده بودند (دکتر چمران در مصر، مهندس توسلی در بغداد، پرویز امین در مصر و خود من در بیروت) بنا بر عللی که بحث آن در جای دیگر آمده است، از منطقه خارج شدند. «سماع» تصمیم گرفت کلیه اعضای خود را بجز سه نفر، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و بنده، که وضع امنیتی خوبی نداشتیم به ایران برگرداند.

بخش دوم ــ سازمان مخصوص اتحاد و عمل

س ـ آقای دکتر یزدی اکنون با اجازه شما در مورد اعزام گروهی از نهضتی‌ها به مصر، برای کسب آموزش عملیات چریکی گفتگو می‌کنیم؛ ابتدا بفرمایید فکر و نگرش تغییر مبارزه قانونی به مبارزه قهرآمیز و مسلحانه در ایران از چه موقع شروع شد؛ همچنین چه علل و عوامل نیروهای ملی و ملی ـ مذهبی و مارکسیسم را به این شیوه مبارزه کشانید؟

از آغاز دهه ۱۳۴۰، چند حادثه در جهان اتفاق افتاد که بر نگرش سیاسی بسیاری از مبارزان کشورهای جهان‌سوم اثر گذاشت که مهمترین آنها، پیروزی فیدل کاسترو در کوبا و جنبش آزادی الجزایر بود. این دو حادثه همزمان با نبرد قهرمانانه مردم ویتنام علیه اشغالگران فرانسه و سپس مهاجمین آمریکایی بود. در خاورمیانه، رشد و توسعه ناسیونالیسم عرب به رهبری جمال عبدالناصر در مصر، حوادث عراق، یمن، جنگ‌های آزادی‌بخش در آفریقا و سایر نقاط شرایط و اوضاع خاصّی را در جهان بوجود آورده، و دوران مبارزات آزادی‌بخش و عصر جنبش انقلاب مردمی فرا رسیده بود.

در ایران، محاکمه سران نهضت آزادی در دادگاههای نظامی و سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز به سهم خود اثرات جدی و گسترده‌ای بر جامعه ما، بخصوص مبارزین ملی و ملی ـ مذهبی بر جای گذاشت، بطوری که بسیاری از مبارزین به این جمع‌بندی رسیدند که با حاکمیت سرتاپا مسلح و خشن و بی‌رحم، دیگر نمی‌توان از قانون سخن گفت و مبارزه مسالمت‌آمیز قانونی دیگر بی‌فایده است. در اواخر سال ۱۳۴۳ تقریباً همه گروههای مخالف رژیم با نقطه‌نظرهای مختلف به یک نتیجه

واحد رسیده بودند و آن مبارزه قهرآمیز مسلحانه بود. در خارج ازکشور به دلیل باز بودن جوّ سیاسی و دسترسی به امکانات فراوان، اندیشه مبارزه مسلحانه شاید زودتر از داخل ایران مورد توجه قرارگرفته بود.

این فکر و نگرش از همان ابتدای ورود به آمریکا و فعالیت در جبهه ملّی و نهضت آزادی، نظر دوستان نهضتی را به خود جلب کرده بود و احساس می‌شد که به یک پایگاه برای آموزش نیاز مبرم داریم. منتها به دلیل باورهای ملی ـ اسلامی تمایل ما بیشتر به استقرار در الجزایر و مصر بود. بعد از دریافت اولین پاسخ‌های مثبت از مقامات مصر، گزارش مفصلی برای مهندس بازرگان نوشتم و توسط مسافر، برایشان فرستادم و این قبل از دستگیری ایشان در بهمن ۱۳۴۱ بود. مرحوم بازرگان نقطه‌نظرهای خودشان و سایر دوستان نهضتی را بطور مبسوط برای ما نوشتند و نظر موافق دوستان داخل ایران را با اصل ایجاد یک پایگاه تبلیغاتی در مصر، با به‌راه انداختن یک فرستنده رادیو و مفید بودن آن اطلاع دادند. اما در مورد ایجاد پایگاه جهت آموزش مبارزه مسلحانه نظر موافقی ندادند. البته با اصل استراتژی مبارزه مسلحانه موافقت نکرده بودند و چندان امیدی به استقبال مردم، بخصوص جوانان نداشتند.

آقای مهندس بازرگان در این نامه به سفر آقای شریفیان به مصر و مذاکراتش با دوستان داخل، از جمله (دکتر سحابی و آیت‌الله طالقانی) اشاره کرده بودند.

س ـ گویا در همین اوان چپ‌ها و مارکسیست‌ها هم درباره طرح استراتژی مبارزه مسلحانه فعالیت می‌کردند؟

جریانات چپ بعد از انشعاب از حزب توده بود (ابتدا، سازمان انقلابی حزب توده و سایرگروهها) به چین، ویتنام وکوبا متمایل و متوجه شدند. هسته‌هایی از این گروهها به این کشورها سفر کردند و دوره‌هایی را گذراندند و به تدارک امر مبارزه قهرآمیز مسلحانه پرداختند. بعدها گروههایی از این جریان در عدن و یمن جنوبی مستقرگردید و یا برخی به‌گروههای چپ فلسطین پیوستند و یا حتی به‌ویتنام‌رفتند.

س ـ گروه شما (نهضت آزادی ایران در خارج کشور) چه کسانی بودند و از چه موقع طرح مسلحانه را دنبال کرد؟

در فرانسه دکتر علی شریعتی، عضو اصلی هسته مرکزی نهضت آزادی ایران

(خارج از کشور) با جبهه آزادیبخش الجزایر (FLN) در روزنامه ارگان رسمی آن ـ المجاهد ـ همکاری نزدیک داشت و بر سر این همکاری مورد حمله اوباش پلیس فرانسه قرار گرفت و تا آستانه مرگ هم رفت.

یکی دیگر از اعضای اصلی هسته مرکزی نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) در فرانسه، پرویز امین بود. او نیز با اعتقاد راسخ به ضرورت جنبش مسلحانه، به مطالعه گسترده‌ای پیرامون جنبش آزادی‌بخش الجزایر پرداخت. پرویز امین از جوانان پرشور و فعال نهضت مقاومت ملی در اراک بود. او نیز برای ادامه تحصیل به فرانسه رفته بود و در آنجا با شریعتی همکاری نزدیک داشت. در سالهای قبل از ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و تأسیس جبهه ملی ایران در اروپا، تحت عنوان «جوانان نهضت ملی ایران» گاه‌به‌گاه، اعلامیه‌هایی صادر می‌کردند و فعالیت عمده آنها در سازمان دانشجویان ایرانی در فرانسه متمرکز بود.

در آمریکا اعضای اولیه عبارت بودند از: دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و من. به‌دنبال مطرح شدن موضوع مبارزه مسلحانه علیه رژیم شاه به عنوان راه حل مناسب، قرار گذاشتیم موضوع را بین خودمان مورد مطالعه جدی قرار دهیم، در ضمن به مطالعه کتاب‌ها و نشریات تحقیقی پیرامون جنگ‌های چریکی اسپانیا، یونان، الجزایر، مصر، ویتنام، چین و کوبا که منتشر شده بود، پرداختیم. حاصل این مطالعات درکتابی خلاصه شد تحت عنوان «شورشگری و ضدشورشگری» که بنده تهیه کردم. در این کتاب قوانین ناظر بر جنگ‌های شورشگری یا «مردمی» و انگیزه‌ها و چگونگی راههایی که با این شیوه نبرد مقابله می‌شود، شرح داده شده است، و یکی از اولین آثاری بود که بعدها به‌منظور استفاده آموزش کادرها، برای مجاهدین به تهران فرستاده شد. کتاب مزبور نخست توسط نهضت آزادی ایران در خارج از کشور چاپ شد و در آبان ۱۳۵۷ در تهران تجدید چاپ گردید.

س ـ به این ترتیب می‌توان گفت که نهضت آزادی در شروع تهیه طرح نبرد مسلحانه در ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیشگام بوده است. دنباله برنامه به کجا کشید؟

شاید همینطور باشد، اما پیشگام شروع مبارزه مسلحانه در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گروه «جزنی» یا «سیاهکل» بود که در بهمن ۱۳۴۹ با نیروهای مسلح شاه درگیر شد.

به‌هرحال برای شروع جدی کار، یک کمیته سرّی مرکب از آقایان دکتر شریعتی، پرویز امین، دکتر چمران، صادق قطب‌زاده و من تشکیل شد و پس از بررسی امکانات حرکت و استقرار در الجزایر یا مصر؛ قرار شد آقای پرویز امین به عنوان نماینده ویژه نهضت به الجزایر اعزام شود. اما در حالیکه او عازم الجزیره بود، کانال غیرمترقبه جدیدی برای ارتباط با مصر باز شد؛ در سال ۱۳۴۲ جبهه ملی ایران و سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا در اعتراض به فشار و سرکوب شاه در ایران و حمایت آمریکا از شاه برنامه‌هایی تدارک دیده بود. یکی از این برنامه‌ها، راهپیمایی اعتراضی ۸۰کیلومتری از مرکز شهر بالتیمور به شهر واشینگتن دی‌سی و مرکز اسلامی آن بود. در این راهپیمایی در نهایت ۱۳ نفر تا پایان برنامه باقی ماندند، کسانی که اسامی آنها را به یاد دارم عبارت بودند از: صادق قطب‌زاده، دکتر چمران، علی‌محمد فاطمی (شاهین)، محمدی و... و خود من. برنامه حرکت طوری تنظیم شده بود که روز جمعه به‌هنگام نماز جمعه در مرکز اسلامی شهر واشینگتن به مسجد می‌رسیدیم. هنگام ورود به شهر واشینگتن جمع کثیری از ایرانیان به استقبال آمدند و به راهپیمایی پیوستند.

پس از انجام نماز جمعه، یکی از مسئولین مرکز اسلامی بنام «الزّین» که سرکنسول دولت مصر در واشینگتن نیز بود، ما (دکتر چمران و بنده) را به دفتر خود در مسجد دعوت کرد. او در آنجا پس از ذکر مقدماتی از ما دعوت نمود که به مصر سفر کنیم. طبیعی بود که ما از این دعوت استقبال نماییم؛ بقیه داستان تا ترتیب اعزام افراد نهضت مفصل است و شرح آن به زمانی دیگر موکول می‌شود...

س - ترتیب اعزام افراد به مصر، به چه صورت بود؛ گروه نخست چه کسانی بودند و در چه تاریخی عزیمت کردند؟

مذاکرات مقدماتی، بر طبق نظر مصری‌ها و به دعوت آنها در «برن» با سفیر مصر، بنام فتحی‌الدیب صورت گرفت. بر اساس این مذاکرات، هیئتی مرکب از آقایان دکتر چمران، پرویز امین، بهرام راستین و علی شریفیان و بنده به قاهره رفت و در مورد ترتیبات عملی کار، توافق‌هایی صورت گرفت و قرار شد اول تابستان ۱۹۶۴ (تیر ۱۳۴۳) نخستین گروه در قاهره مستقر شده و کار خود را آغاز کند و به‌همین ترتیب عمل شد.

س ـ خود شما چه موقع به قاهره رفتید؟

من چندین سفر به قاهره داشتم و به عنوان مسئول گروه در تمام مذاکرات حضور داشتم. اما برای انتقال و استقرار در قاهره مشکل خانوادگی برایم پیدا شد؛ در آنموقع چهار فرزند داشتم و باید وضع زندگی همسرم و بچه‌ها را روبراه می‌کردم، ابتدا تصمیم گرفتم آنها را به ایران بفرستم، ولی به توصیه آقای صدر حاج سید جوادی از اعزام خانواده به تهران منصرف شدم و چون توانایی مالی نداشتم، نمی‌توانستم آنها را در آمریکا نگهدارم و یا به اروپا بفرستم سرانجام در اواسط تابستان ۱۹۶۴ (۱۳۴۳ خورشیدی) به اتفاق خانواده، همسر و چهار فرزندم، راهی قاهره شدیم.

س ـ چه تعداد از افراد نهضت به قاهره اعزام شدند، برنامه آموزش نظامی و چریکی چگونه بود، در مورد روابط سازمان با تهران و اعزام افراد برای آموزش نظامی و سرّی ماندن عملیات مختصری بفرمایید.

نام هیئت اعزامی «سازمان مخصوص اتحاد و عمل» (سماع) بود. در آنموقع مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله سحابی و چند تن از فعالان نهضت آزادی در زندان بودند ولی با هیئت از طریق آقای احمد صدر حاج سید جوادی ارتباط داشتند. یک گروه سه نفری تحت نظر ایشان داوطلبان واجد شرایط را انتخاب و معرفی می‌کرد و ترتیب سفر آنها را از ایران به آلمان و از آنجا به قاهره جهت گذراندن دوره‌های آموزش فراهم می‌ساخت.

در خارج از کشور، آقایان مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر فریدون سحابی و دکتر غلامعباس توسلی و مهندس محمد توسلی در جریان برنامه و تماس‌ها بودند و در اعزام افرادی که از تهران معرفی شده بودند، همکاری می‌کردند. در انتخاب افراد، در مرحله اول ملاک و معیارهای عقیدتی و آمادگی جسمی مورد نظر بود، اما اجرای برنامه در مرحله اول به شبکه‌های ارتباط وسیع نیاز نداشت. ما نمی‌خواستیم تبلیغات و سر و صدای بی‌مورد ایجاد شود. ایجاد پایگاه در مصر تنها بخشی از برنامه‌ها بود، نه تمام آن! علاوه بر این افشای عملیات و در نهایت افشای اسامی اشخاصی، بی‌تردید موجب واکنش شدید در ایران و ایجاد مشکلات امنیتی برای خانواده‌ها می‌شد. بنابراین رعایت جدی اصول کارِ مخفی از همان ابتدا مورد توجه قرار گرفته بود.

بر این اساس برای سفر به مصر نباید از گذرنامه ایرانی استفاده کرد. دولت مصر موافقت کرده بود که برای هر کس که ما معرفی می‌کنیم، یک اجازه سفر موقت «لِسّه پاسه» (laisser Passer) مصری صادر کند. بجز اعضای هسته (اصلی) که در مذاکرات با مصری‌های مشارکت داشتند و با اسامی واقعی معرفی شده بودند، سایرین با اسامی مستعار معرفی می‌شدند و مدارک سفر به مصر فقط با این نام برای آنها صادر می‌شد.(۱)

فرآیند اعزام افراد به قاهره از آلمان آغاز شد. در آنموقع بر طبق توافق میان دو دولت ایران و آلمان، اتباع ایرانی می‌توانستند بدون ویزا، با داشتن گذرنامه معتبر وارد آلمان شوند. هر فردی پس از ورود به آلمان به کسی که از طرف سازمان «سماع» معین شده بود، مراجعه می‌کرد. تمام مدارک ایرانی خود را، اعم از گذرنامه یا شناسنامه یا گواهی‌نامه رانندگی و... به او تحویل می‌داد، با یک نام مستعار از سفارت مصر، ورقه سفر برای او صادر می‌شد و با این نام و مدرک سفر، وارد قاهره می‌شد و در خانهٔ امنی که آماده بود، اقامت می‌کرد و پس از چند روز استراحت و آشنایی با محیط به محل آموزش منتقل می‌شد.

س ـ در مورد برنامه‌های نظری و عملی آموزش، تعداد معرفی‌شدگان و مدت دوره‌های آموزشی بفرمایید.

دو نوع آموزش داده می‌شد؛ آموزش تئوری، شامل دروس: سازماندهی مخفی؛ اصول تئوری مواد منفجره؛ استراتژی ـ تاکتیک؛ رمزنویسی... افراد پس از گذرانیدن آموزش‌های تئوری، برای طی دوره عملی به پادگان «الخاص» در حومه قاهره منتقل می‌شدند.

معلمین کلاس‌ها معمولاً افراد ثابتی بودند، سطح معلوماتشان روی‌هم‌رفته بالا بود و بر موضوع دروس کاملاً مسلط بودند. تدریس و محاوره در کلاس‌ها به زبان انگلیسی صورت می‌گرفت. اعضای هر کلاس در هر دوره معمولاً بین ۳ تا ۵ نفر بودند. مدت دوره آموزش نظری و عملی، حداقل سه ماه بود.

اولین دوره با شرکت چهار نفر آقایان: بهرام راستین، چنگیز امینی حاج‌باشی،

---

۱. به عنوان مثال، نام مستعار چمران (جمال) یزدی (کمال) بهرام راستین (پیتر) پرویز امین (عباس) چنگیز امینی حاج‌باشی (جلال) علی شریفیان رضوی (ادریس) بود.

پرویز امین و علی شریفیان آغاز شد. در این دوره به دلیل عدم آشنایی شرکت‌کنندگان به زبان انگلیسی، تدریس به زبان عربی بود که توسط آقای علی شریفیان به فارسی ترجمه می‌شد.

بزودی دکتر چمران و مهندس توسلی به جمع ما در قاهره پیوستند. مهندس توسلی که از فعالان انجمن اسلامی دانشجویان در تهران و از دانشجویان فعال نهضت در تهران بود، بعد از شرکت در کنگره کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در لوزان (سویس) به نمایندگی از طرف سازمان دانشجویان دانشگاه تهران (وابسته به جبهه ملی) به آمریکا رفت و از آغاز ورود به آمریکا، با ما ارتباط و تماس برقرار کرد. او از اولین کسانی بود که در جریان برنامه‌های ویژه و تدارک مبارزه مسلحانه قرار گرفت. پس از دریافت فوق‌لیسانس، به قاهره آمد و به گروه پیوست و به عضویت در هسته مرکزی انتخاب شد.

دکتر چمران از مرکز مطالعات الکترونیکی «بِل» در نیوجرسی استعفا داد و به قاهره آمد. مهندس ابوالفضل بازرگان، برادرزاده شادروان مهندس بازرگان، که از دوران دانشجویی از اعضای فعال انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی بود، پس از اتمام برنامه تحصیلی و قبل از بازگشت به ایران به گروه پیوست و به قاهره آمد و دوره‌های آموزشی نظری و عملی را با موفقیت طی کرد.

دکتر چمران یکی از دانشجویان بسیار فعال و صمیمی و صادق و معتقد را بنام علی نصر که در کالیفرنیا تحصیل می‌کرد به همکاری دعوت نمود. او نیز به گروه پیوست و به قاهره آمد و دوره‌های عملی و نظری را همراه دکتر چمران و خود من گذرانید.

بزودی از ایران نیز افرادی معرفی شدند؛ اولین آنها رضا رئیس طوسی بود، که از اعضای کانون مشهد و از دوستان شریعتی (پدر و پسر) بود. در دوران دانشجویی در تهران، در انجمن اسلامی دانشجویان و نهضت آزادی فعالیت می‌کرد، و توسط آقای احمد صدر حاج سید جوادی از تهران معرفی شد و از آنجا برای گذرانیدن دوره‌های آموزشی به قاهره اعزام گردید.

مهندس حسین حریری، از اعضای قدیمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و از اعضای نهضت آزادی در ایران بود. او نیز در سفری به اروپا با ما تماس گرفت و برای گذرانیدن دوره به قاهره آمده. مهندس حریری به‌دلیل ناراحتی چشم تنها دوره آموزش‌های نظری را گذرانید. او در شبکه ارتباطات در ایران عمل می‌کرد.

مهندس طاهری، یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان در انگلیس، به معرفی دوستان نهضتی، پس از اتمام تحصیل به قاهره آمد و دوره‌های نظری و عملی را طی کرد.

دو نفر به اسامی کوثری و حمیدی نیز از دانشجویان شمال کالیفرنیا به معرفی دکتر چمران به سازمان پیوستند و دوره‌های نظری و عملی گذراندند. صادق قطب‌زاده تنها دوره آموزش‌های نظری را گذرانید.

بعدها وقتی برنامه و عملیات از قاهره به بیروت منتقل گردید و دکتر چمران در جنوب لبنان مستقر شد، افراد دیگری به لبنان اعزام شدند و دوره‌هایی را گذراندند. این افراد در جریان انقلاب و جنگ تحمیلی حضور فعال داشتند و بعضاً در جبهه‌های جنوب شهید شدند.

س ـ برنامه آموزش عملی شامل چه موادی بود؛ غیر از شما ایرانی‌ها از کشورهای دیگر هم در این آموزش‌ها شرکت داشتند؟

همانطورکه اشاره کردم، محل آموزش‌های عملی در پادگان «الخاص» در ۹۰ کیلومتری قاهره بود. دروس رزمی شامل آموزش نبرد تن‌به‌تن، تیراندازی با سلاح‌های دستی، کار با مواد منفجره، دفاع شخصی، راهپیمایی در شب، جهت‌یابی، عبور از رودخانه، تمرین کمین و شبیخون، صعود به ارتفاعات، عبور از موانع در شرایط نامساعد، نظیر سیم‌های خاردار و از زیر گلوله‌های واقعی بود.

این پایگاه ظاهراً اختصاص به آموزش عملیات ویژه رزمی، برای داوطلبان همه کشورهای عربی و اسلامی داشت در آنجا با افرادی از اریتره، کنگو و بعضی دیگر از کشورهای آفریقایی آشنا شدیم.

س ـ روی‌هم‌رفته چند تن و در چند دوره آموزش‌های چریکی را در قاهره طی کردند و چه موقع این برنامه متوقف شد؟

اولین دوره آموزش افراد سازمان در ۱۹ اوت ۱۹۶۴ (تابستان ۱۳۴۳) شروع شد. پنج تن در دوره اول، شش تن در دوره دوم و در دوره‌های سوم و چهارم در سال ۱۳۴۴ حدود بیست تن برنامه‌های آموزش نظری و عملی را طی کردند. برنامه‌های سازمان (سماع) در مصر تا سال ۱۳۴۵ ادامه داشت. در این موقع روابط سازمان با مقامات مصر به تیرگی گرایید، زیرا دولت قاهره انتظار داشت سازمان در

تبلیغات قاهره علیه ایران از رادیو «صوت‌العرب» در قاهره با آنها همکاری کند. در همین اوان جنگ تبلیغاتی بین ایران و قاهره به اوج خود رسیده بود و مصر علیه تمامیت ارضی ایران عمل می‌کرد و خلیج فارس را «خلیج عربی» و خوزستان را «عربستان» می‌نامید. این شیوه مبارزه تبلیغاتی مغایر با استقلال و تمامیت خاک ایران و اصولی بود که نهضت آزادی و سازمان «سماع» به خاطر آن مبارزه می‌کردند. سرانجام چون مذاکرات نمایندگان سازمان با دولت مصر در اعتراض به شیوه تبلیغاتی و سیاسی جمهوری متحده عربی به نتیجه نرسید، «سماع» تصمیم به قطع برنامه آموزشی و ترک خاک مصر راگرفت و صحنه فعالیت‌های خود را به خاورمیانه منتقل ساخت و لبنان مرکز ستاد شد. علاوه بر این، بعد از گذراندن چند دوره، جمع‌بندی ما این بود که، آنچه را ما از مصر می‌خواستیم و آنها می‌توانستند به ما آموزش دهند، به‌دست آورده‌ایم بنابراین ادامه استقرار ما در مصر بی‌مورد بود. خصوصاً که محیط بسته و کندی کارهای اداری دولت، بر فعالیت ما اثر منفی و بازدارنده گذاشته بود و مجبور بودیم از آنجا خارج شویم.

در اواخر سال ۱۳۴۵ مأموریت فعالان نهضت آزادی در اروپا و خاورمیانه بدین قرار بود: دکتر چمران در قاهره برای نظارت بر کار افرادی که آخرین دوره آموزشی را طی می‌کردند و ترتیب اعزام آنها به نقاط خاورمیانه و اروپا؛ مهندس توسلی و پرویز امین در بغداد و بصره برای برقراری ارتباط با ایران؛ من در بیروت برای هماهنگ ساختن عملیات آینده؛ قطب‌زاده در پاریس مأمور تبلیغات و ارتباطات بین‌المللی؛ چنگیز حاجی‌باشی در ایران به افراد مختلف، اصول مبارزه مخفی و سازماندهی مخفی را آموزش داد. مهندس طاهری، مهندس حریری، مهندس ابوالفضل بازرگان و علی نصر به ایران برگشتند. رضا رئیس طوسی در ایران با اولین هستهٔ سازمان مجاهدین اولیه تماس برقرار ساخت و اولین خانه امن را برای آنها در نارمک طبق اصول سازماندهی مخفی بوجود آورد.

س ـ درگیری دوباره اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۴۶ در عملیات نهضت آزادی خارج از کشور چه تأثیراتی داشت؟

جنگ سوم اعراب و اسرائیل در تابستان ۱۳۴۶ و شکست ارتش‌های عرب، اوضاع سیاسی و اجتماعی منطقه بخصوص وضع لبنان را دگرگون ساخت و امکان ادامه فعالیت نهضتی‌ها را در آن کشور دچار مشکل کرد؛ هنگامی که در بهار سال

۱۳۴۶ روابط ایران و لبنان به‌شدت تیره شد و سپس قطع گردید فشار دولت لبنان بر ایرانیها بالا گرفت بطوری که مجبور شدیم ابتدا دکتر چمران و سپس خود من به آمریکا برگردیم. برخی از دوستان نیز بلافاصله به ایران برگشتند و برخی مدتی در اروپا ماندند تا وضع آنها عادی شود و بعد به ایران برگردند.

سال ۱۳۴۶ برای همه گروههای مخالف رژیم در خارج از ایران، آغاز دوران رکود بود. جبهه ملی در اروپا فعالیت چشمگیری نداشت، جبهه ملی آمریکا، به‌دلیل اختلافات شدید درونی عملاً متوقف شده بود؛ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی را عناصر چپ قبضه کرده بودند؛ انشعابیون حزب توده با چریک‌های مارکسیست فلسطینی و شورشیان ظفار مربوط شده بودند.

در این دوره رکود که مدت سه سال ـ تا اواسط سال ۱۳۴۹ ـ ادامه یافت، فعالیت گروههای مخالف رژیم در اروپا و آمریکا منحصر به انتشار اعلامیه‌هایی به مناسبت‌های مختلف علیه رژیم ایران و ترتیب دادن تظاهرات علیه شاه، به‌هنگام مسافرت او به کشورهای اروپای غربی بود.

در اواخر سال ۱۳۴۹ دکتر مصطفی چمران برای ازسرگیری مبارزه سیاسی و برنامه‌هایی که داشتیم به لبنان رفت و با همکاری امام موسی صدر رهبر شیعیان لبنان در ایجاد سازمان چریکی «امل» نقش کلیدی به عهده گرفت. چمران مدیریت یک مدرسه صنعتی را در جنوب بیروت (۸ کیلومتری شهر صور) عهده‌دار شد. در این مدرسه که دوره آن دو سال بود، نوجوانان روستاهای شیعه‌نشین، دروس فنی و نظامی فرا می‌گرفتند. در همین دوران، سازمان مجاهدین خلق ایران، شماری از اعضای خود را برای طی آموزش چریکی به اردوگاههای فلسطینی‌ها فرستاد. چمران با این افراد ارتباط داشت. از اواخر سال ۱۳۴۹ و اوایل ۱۳۵۰ همزمان با آغاز عملیات مسلحانه چریکی در داخل ایران، مبارزات سیاسی خارج از کشور وارد مرحله تازه‌ای شد؛ سازمان‌های ملی ـ اسلامی و گروههای چپ و مارکسیست، فعالیت‌های سیاسی خود را در اروپا و آمریکا تشدید کردند، انجمن‌های اسلامی دانشجویان ایرانی در فرانسه، آلمان، اتریش و دیگر کشورهای اروپا که در سالهای ۱۳۴۵ به بعد بطوری جدی فعال شده بودند توسعه یافت و اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا تشکیل شد.

مهندس توسلی بعد از ترک عراق و قبل از بازگشت به ایران مدت یکسال در آلمان ماند و در سازماندهی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا

شرکت فعال داشت. از تابستان سال ۱۳۴۶ که به آمریکا برگشتم بنده و دوستان در آمریکا سرگرم سازماندهی و اداره انجمن‌های اسلامی بودیم. در هوستون دفتر انتشارات تأسیس کردیم، در این دفتر کتب و نشریات مختلف، بخصوص کتاب‌هایی را که اجازه انتشار آنها در ایران داده نمی‌شد چاپ و در سراسر آمریکا، اروپا و کشورهای عرب و ایران پخش می‌کردیم. برخی از متون اینگونه کتاب‌ها به زبان انگلیسی ترجمه و انتشار می‌یافت. چند اثر از مهندس بازرگان، دکتر شریعتی و آیت‌الله طالقانی در آن دفتر، تجدید چاپ شد و انتشار یافت. نشریه «پیام مجاهد» ارگان نهضت آزادی از جمله این نشریات بود.

درمورد عملیات نهضت آزادی ایران در آمریکا، در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در فرصت دیگری، انشاءالله گفتگو می‌کنیم.

س ـ لطفاً مختصری درباره تشکیل سازمان مجاهدین و نیز روابط آن سازمان را با نهضت آزادی توضیح بدهید.

همانطور که قطعاً می‌دانید مؤسسین و اعضای اولیه سازمان مجاهدین خلق، عموماً و اکثراً اعضای نهضت آزادی ایران بودند. رابطه این سازمان با نهضت را می‌توان در ابعاد تشکیلاتی و عقیدتی از یک طرف و رابطه با نهضت در داخل ایران و خارج از کشور از طرف دیگر بررسی کرد.

با شکست یا توقف مبارزات به اصطلاح قانونی، از حدود سال ۱۳۴۴ گروه کوچکی از جوانان و دانشجویان عضو نهضت آزادی ایران، جدای از نهضت به دور هم جمع شدند و بعد از بررسی‌ها و مطالعات گسترده، سازمان مستقلی را برای تدارک و انجام قیام مسلحانه را پی‌ریزی کردند. فعالیت‌های این گروه کاملاً مخفی بود، اگرچه برخی از رهبران نهضت، از جمله مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی و آقای صدر حاج سید جوادی، شاید هم افراد دیگری از کلیات آن مطلع شده بودند.

در سال ۱۳۴۹ گروهی از نیروهای چپ که آنها نیز در تدارک مبارزه مسلحانه فعالیت می‌کردند، و در جنگل‌های اطراف «سیاهکل» گیلان مشغول بررسی و شناسایی منطقه بودند، لو رفتند و بطور ناخواسته با نیروهای مسلح شاه درگیر، و عموماً کشته یا اسیر شدند. در این موقع مرکزیت سازمان مجاهدین در حالیکه آمادگی کافی برای عملیات نداشت، برای کاهش فشار نیروهای مسلح به این گروه وارد صحنه شد که منجر به عملیات نافرجام و دستگیری تعداد قابل‌ملاحظه‌ای از

کادرهای اصلی گردید. از این تاریخ به بعد، تقریباً تمام گروهها و شخصیت‌های ملی ـ مذهبی از سازمان مجاهدین حمایت می‌کردند.

اما از حیث ارتباط نهضتی‌های خارج از کشور با مجاهدین باید عرض کنم که اولین محصول آموزش در مصر، تهیه چندین کتاب یا جزوه آموزشی در رابطه با اصول سازماندهی مخفی، عملیات تخریب و مواد انفجاری، اصول جنگ‌های شورشگری و ضدشورشگری بود. این کتاب‌های آموزشی توسط کسانی که در مصر دوره دیده بودند، به تهران فرستاده شد و در اختیار اولین هسته‌های مؤسس سازمان مجاهدین قرار گرفت که ظاهراً مورد توجه و مفید واقع شد.

از سال ۱۳۵۰ به بعد فعالیت نهضت آزادی ایران در خارج از کشور، وارد دور تازه‌ای شد. در این زمان سازمان مجاهدین اولیه وارد صحنه شده بود و نخستین موج دستگیری‌های اعضای این سازمان و سایر گروههای چریکی و نبرد مسلحانه، نظیر چریک‌های فدایی خلق به میدان آمده بودند.

در این موقع دکتر چمران در جنوب لبنان و صادق قطب‌زاده در پاریس مستقر شده بودند، من هم در هوستون تکزاس بودم. تقریباً تمام دوستان فعال سابق نهضتی؛ دکتر فریدون سحابی، مهندس محمد توسلی، دکتر غلامعباس توسلی، مهندس ابوالفضل بازرگان و... به ایران برگشته بودند. دکتر چمران در جنوب لبنان به کار اداره و توسعه مدرسه فنی «جبل‌العامل» در صور و همچنین آموزش جوانان شیعه لبنانی مشغول بود و بعضاً در اروپا و همچنین فعالیت‌های سیاسی در سطح بین‌الملل، به عنوان نماینده نهضت آزادی بود.

در آمریکا و کانادا بیشتر فعالیت‌ها روی سازماندهی انجمن‌های اسلامی دانشجویان فارسی‌زبان متمرکز بود. از اعضای قدیم نهضت آزادی، افرادی نظیر دکتر خلیل ضرابی (جزء گروه سوم از اعضای نهضت آزادی که در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شده بود و پس از گذرانیدن دوره زندان، برای ادامه تخصص به آمریکا آمده بود)، دکتر کلود طباطبایی و همسرش، خانم دکتر اعتضادی، دکتر جمشید حقگو، محمد نعمت‌اللهی، به آمریکا آمده بودند، به نهضت آزادی پیوستند.

همزمان با انتشار خبر علنی شدن حضور و فعالیت سازمان مجاهدین خلق در ایران، نهضت تصمیم گرفت نشریه «پیام مجاهد» به عنوان ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور منتشر سازد. اولین شمارهٔ پیام مجاهد در دو صفحه در سال

۱۳۵۰ منتشر شد و بتدریج صفحات آن افزایش یافت؛ آخرین شماره آن در شهریور ۱۳۵۷ منتشر گردید. مطالب این نشریه بطور عمده شامل انعکاس مبارزات داخل ایران، خصوصاً مبارزات ملی ـ مذهبی بود. یک هیئت تحریریه، زیر نظر خود من، اداره و انتشار پیام مجاهد را به عهده داشت. کلیه امور فنی در هوستون انجام می‌شد و پس از چاپ آن در آمریکا، نسخه اصلی روزنامه با پست سریع به آلمان (هامبورگ) ارسال می‌گردید و شاخه نهضت در اروپا آنرا تکثیر و در اروپا و خاورمیانه توزیع می‌کرد.

استقبال از پیام مجاهد بسیار وسیع بود؛ در آمریکا هر شماره حدود ده‌هزار نسخه چاپ می‌شد و برای هزاران ایرانی در آمریکا ارسال می‌شد. هزینه چاپ و توزیع نشریه، توسط ایرانیان علاقمند پرداخت و تأمین می‌گردید. از سرتاسر ایران، اخبار مبارزات مردمی، به دفتر پیام مجاهد در اروپا و آمریکا می‌رسید. ارتباطات و همکاری‌های تنگاتنگی میان نهضت آزادی و برادران روحانی در نجف و سوریه بوجود آمده بود.

از طریق دکتر چمران در لبنان، ارتباط منظم و سازمانی، با سازمان مجاهدین خلق که یک واحد برون‌مرزی در بغداد و خاورمیانه مستقر کرده بود، برقرار شد. آنها نیز نشریات و اخبار خود را برای ما می‌فرستادند تا در «پیام مجاهد» منعکس گردد و یا توسط نهضت تکثیر شود.

س ـ گویا از آغاز فعالیت علنی سازمان مجاهدین خلق، اختلاف‌نظرهایی بین آن سازمان و نهضت آزادی بر سر نحوه عملیات و تبلیغات بروز کرد، مسأله چگونه بود؟

سازمان مجاهدین هنگامی که انتشار پیام مجاهد شروع شد با آن به مخالفت برخاست، و خواستار آن بود که «پیام مجاهد» و فعالیت نهضت آزادی در خارج از کشور بکلی تعطیل شود. آنها می‌خواستند که خود مستقیماً در خارج از کشور به سازماندهی نیروهای هوادار خود بپردازند. نظر ما این بود که میدان عمل سازمان مجاهدین بطور عمده در داخل کشور و در رابطه با مبارزه مسلحانه علیه استبداد سلطنتی است و فعالیت چنین سازمانی در خارج از کشور، در اروپا و آمریکا مورد ندارد. آنچه در خارج از کشور نیاز است، انعکاس و تبلیغ مبارزه سازمان مجاهدین و گروههای ملی ـ اسلامی است و نهضت آزادی این مسئولیت را برای خود قائل

می‌باشد.

آنها از طریق دکتر چمران پیغام می‌دادند و فشار می‌آوردند، اما ما نظر آنها را در مورد فعالیت خارج از کشور نادرست می‌دانستیم و تسلیم نشدیم. نهضت آزادی ایران در خارج از کشور ضمن آنکه مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین را تأیید می‌کرد و حاضر به هر نوع کمک و همراهی بود، اما حاضر نبود استقلال سازمانی و تشکیلاتی خود را از دست بدهد. در نتیجه مرکزیت سازمان مجاهدین نزد رهبران نهضت، آقایان طالقانی و بازرگان شکایت کردند. این بزرگواران، نظر ما را جویا شدند. بنده از طرف نهضت شرح مفصلی برای آنها فرستادم و مواضع و دلایل خودمان را به تفصیل توضیح دادم تا دوستان نهضت در داخل نظر ما را در ادامه فعالیت‌های تشکیلاتی و تبلیغاتی صریحاً اعلام کنند. در شورای مرکزی نهضت آزادی، نظر و پیشنهاد دوستان داخل را پذیرفت؛ پیام مجاهد که تا آن زمان بدون انتساب به نهضت آزادی منتشر می‌شد از آن پس به عنوان «ارگان رسمی نهضت آزادی ایران در خارج از کشور» معرفی شد.

س - پس از انتشار خبر انشعاب سازمان مجاهدین در اوایل سال ۱۳۵۴ و تغییر مواضع ایدئولوژیک انشعابیون مجاهدین، نهضت آزادی چه واکنشی نشان داد؟

نهضت آزادی با توجه به تأثیر عمیقی که سازمان مجاهدین اولیه، بر جوانان مسلمان، و به‌خصوص اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان باقی گذاشته بود، اعلام چنین خبری را یک فاجعه روحی برای جوانان مسلمان دانست و درصدد مقابله با آن برآمد. نهضت آزادی در اولین فرصت یک نشریه داخلی در تحلیل انحراف تهیه و منتشر ساخت و بر این حقیقت تأکید کرد که معیار سنجش اشخاص و سازمان‌ها «خود حق» است و هیچ فرد و سازمانی، معیار تشخیص حق نیست، بنابراین سازمان مجاهدین هم علیرغم مقام والای مؤسسین اولیه آن، اگر دچار انحراف بشود، از نظر ما محکوم است.

این نشریه تعلیماتی، ابتدا در میان کادرهای نهضت آزادی توزیع و توضیح داده شد، سپس توسط آنها در داخل واحدهای انجمن‌های اسلامی دانشجویان به بحث گذاشته شد. این روش کار، بسیار مؤثر بود بطوری که وقتی در شهریور ۱۳۵۴ اعلامیه تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان منتشر گردید، موجب تلاطم در

انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا نشد و یکپارچگی انجمن‌ها حفظ گردید.

هنگامی که رابط سازمان مجاهدین در انگلیس (رضا رئیس طوسی) نظر مخالف خود را در مورد مواضع سازمان خصوصی به ما اطلاع داد، از طرف واحد سازمان در بیروت نیز به ما اطلاع داده شد که او دیگر رابط سازمان نیست. پس از مدتی اعلامیه‌ای تحت عنوان «کادرهای سازمان مجاهدین خلق» منتشر شد، که تغییر مواضع را به شدت محکوم کرده بود. این اعلامیه در «پیام مجاهد» منتشر شد و از آن تاریخ به‌بعد، رابطه نهضت آزادی در خارج از کشور با سازمان مجاهدین خلق بکلی قطع گردید.

در مرحله ارتباط نهضت با سازمان مجاهدین خلق هنگامی که آنان با دکتر چمران تماس گرفتند، سازمان نهضت در خارج، کسانی را که واجد شرایط و داوطلب پیوستن به سازمان مجاهدین بودند، توسط چمران به سازمان معرفی می‌کرد. اسامی برخی از این افراد عبارتند از: مرتضی خاموشی، مرتضی توسلی، حمید عطار... بعد از بالا گرفتن انحراف در مرکزیت سازمان مجاهدین، مرتضی خاموشی تغییر ایدئولوژی را پذیرفت و به فعالیت در سازمان ادامه داد. اما دو نفر دیگر نپذیرفتند و با قبول زحمات و مشکلات فراوان تا سرحد مرگ، از سازمان جدا شدند.

س ـ پس از بحران جبهه ملی دوم در ایران، رابطه جبهه ملی در اروپا با جبهه ملی (سوم) و نهضت آزادی چگونه بود؟

در اروپا ناشرین «خبرنامه» که زیر نظر ابوالحسن بنی‌صدر در پاریس منتشر می‌شد با انتشار «پیام مجاهد» به مخالفت پرداختند. انتشار خبرنامه در پاریس از زمانی شروع شد که جبهه ملی (سوم) در اروپا با شرکت احزاب ملی اعلام موجودیت کرد. اما وقتی جبهه ملی سوم در خود ایران با بن‌بست روبرو شد و تعطیل گردید، سازمان آن در خارج از کشور نیز بلاموضوع گردید. البته سازمان جبهه ملی ایران در اروپا که «ایران آزاد» را به عنوان ارگان رسمی خود منتشر می‌ساخت، هیچگاه جبهه ملی (سوم) مرکب از نمایندگان احزاب ملی را نپذیرفت و اختلافات بالا گرفت. اما در هر حال از آن پس تا زمان انقلاب اسلامی خبرنامه جبهه ملی (سوم) منتشر می‌شد.

ناشرین خبرنامه نیز نامه‌هایی به تهران برای دوستان نهضتی فرستادند. آقایان مهندس بازرگان و طالقانی هم توضیحاتی از نهضت آزادی خارج ازکشور خواستند. نهضت خارج ازکشور در این مورد شرح مبسوطی به داخل فرستاد و شرح داد که اولاً انتشار پیام مجاهد با هیچ حزب وگروهی رقابت ندارد، ثانیاً هر حزب وگروهی حق دارد عقاید و آراء خود را از طریق انتشار نشریات مستقل، بـه اطـلاع عـموم برساند و نهضت آزادی ایران نیز قطعاً چنین حقی را دارد. در این مورد هم دوستان داخل، انتشار پیام مجاهد را تأیید کردند.

در طی مدت هفت سال (از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷) حدود ۷۰ شماره پیام مجاهد منتشر گردید، علاوه بر این در مناسبت‌های گوناگـون، نـهضت آزادی، بـیانیه‌ها و تحلیل‌های هنری و سیاسی منتشر کرده است. کلیه بـیانیه‌ها و نشـریات سـازمان مجاهدین اولیه، بجز چند نشریه تعلیماتی آنها و همچنین بیانیه‌ها و اخبار مبارزات گروههای مختلف ملی ـ اسلامی و روحانیون قم... توسط نهضت آزادی خارج تکثیر شده است، برخی از این نشریات، نظیر مدافعات سران سازمان در سال ۱۳۵۰ به انگلیسی ترجمه شدند. شاخه‌ای از سازمان نهضت مهمترین اخبار و رویدادهای مربوط به مبارزات مردمی را، بصورت بیانیه مطبوعاتی، به زبان انگلیسی تـهیه و برای تمام خبرگزاری‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و سازمانی‌های اسلامی در سراسر دنیا می‌فرستاد. (مسئولیت این شـاخه بـه عـهده خـانم دکـتر شـهین طـباطبایی و همسرشان بود)

علاوه بر این، شاخه دیگری از اعضای نهضت اخباری راکه در نشریات خبری درباره ایران منتشر می‌شد جمع‌آوری کرده و بریده آنها را تحت عنوان «اخبار ایران» (News of Iran) تکـثیر و بـرای اسـتفاده واحـدهای درون سـازمان و عـلاقمندان می‌فرستاد، همچنین گروه دیگری نشریه انگلیسی «ایران دفنس» Iran Defense را منتشر می‌ساختند. در این نشریه مبارزات و مقاومت‌های مردم ایـران، بـخصوص دفاع از زندانیان سیاسی منتشر می‌شد.

س ـ با توجه به امکاناتی که در زمینه تبلیغات و سهولت تماس با مطبوعات، رسانه‌ها و نیز مجامع و شخصیت‌های طرفدار حقوق بشر داشتید، اقدامـات نهضت آزادی در آمریکا را در این مورد، بطور خلاصه بیان فرمایید.

حضور و شرکت فعال ارتش آمریکا در جنگ ویتنام، با هزینه ۲۵۰ میلیارد دلاری و تلفات نزدیک به ۵۰ هزار کشته و رقمی در حدود ۷۰۰ هزار معلول جنگی (جسمی و روانی) اثرات گسترده و عمیقی بر مردم و جامعه آمریکا باقی گذاشت، و پدیده‌ای بنام «جنبش ضد جنگ» و حرکت‌های اجتماعی ـ سیاسی و فرهنگی بوجود آورد. این جنبش و نتایج مثبت آن، دیگر نقاط جهان، بخصوص کشورهای جهان‌سوم را تحت تأثیر قرار داد. پس از پایان جنگ ویتنام این حرکت گسترده اجتماعی ـ سیاسی متوقف نشد و گروههای مختلف سعی کردند از این موقعیت و جو مساعدی که وجود داشت استفاده کنند. در آمریکا موضوع تبعیض نژادی، مذهبی و غیرمذهبی و سیاسی مطرح شد. اعراب مسأله فلسطین را عنوان کردند. نهضت آزادی در خارج و برخی ازگروههای ایرانی، مبارزه با رژیم شاه را موضوع و سوژه‌ای برای جنبش روشنفکری آمریکا مطرح کردند. رهبران این جنبش، نظیر تام جومسکی، میشل کلیر و دیگران، آثار تحقیقی متعددی را در افشای سیاست‌های مخرب دولت آمریکا، بخصوص نظامیان منتشر ساختند. برخی از این آثار بسیار آموزنده بود. به عنوان نمونه، میشل کلیر، کتابی نوشت تحت عنوان «جنگ بی‌پایان آمریکا در تدارک ویتنام‌های دیگر». این کتاب زیر نظر خود من به فارسی ترجمه شد و توسط نهضت آزادی در خارج ازکشور در سه جلد منتشر گردید.

س ـ از فعالیت‌های نهضت آزادی در خارج در سال‌های آخر قبل از پیروزی انقلاب مختصری بفرمایید.

در دو سال آخر قبل از انقلاب، هنگامی که جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران تشکیل شد، فعالیت‌های دفاعی نهضت آزادی در خارج از کشور، ابعاد گسترده‌تر و منظمی پیدا کرد. خانواده‌های زندانیان سیاسی، به این جمعیت شکایت می‌کردند و وضعیت اسف‌بار و غیرانسانی در زندان‌ها و رفتار با زندانیان را شرح می‌دادند؛ همچنین تبعیدی‌های سیاسی به جمعیت نامه می‌نوشتند.

کمیسیون قضایی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، که زیر نظر آقای احمد صدر حاج سید جوادی اداره می‌شد، این نامه‌ها را از طریق مقامات دولتی و قضایی پی‌گیری می‌کرد. علاوه بر این نسخه‌ای از نامه‌ها را برای ما (صادق قطب‌زاده در اروپا و بنده در آمریکا) می‌فرستادند. نامه‌ها به فوریت به انگلیسی

ترجمه می‌شد و برای سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر ارسال می‌گردید، و به این ترتیب اسناد نقض حقوق بشر در ایران و فشار و سرکوب، توسط ساواک و رژیم شاه، بطور مستند در اختیار این سازمان‌ها قرار می‌گرفت. این نامه‌ها، بطور طبیعی از هر سند دیگری مؤثرتر بود. به عنوان نمونه می‌توان از میان تبعیدشدگان، به نامه‌های آقایان خامنه‌ای، خلخالی، و آیت‌الله منتظری و... اشاره کرد.

به این ترتیب در زمینه و قلمرو دفاع از زندانیان سیاسی، یک شبکه ارتباطی منظمی از یک طرف با ایران و از طرف دیگر با جامعه بین‌المللی حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل (لندن) و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد و صلیب سرخ بین‌المللی ایجاد شده بود. این سازمان‌ها صحت و سقم هر نوع خبر و اطلاعی را که از ایران به دستشان می‌رسید از ما سؤال می‌کردند.

هر یک از این سازمان‌ها، در یک قسمت فعال بودند؛ مثلاً جامعه بین‌المللی حقوق بشر، به نقض اصول مندرج در بیانیه جهانی حقوق بشر، حساس بود و پیگیری می‌کرد؛ عفو بین‌الملل به حقوق مدنی انسانی زندانیان سیاسی؛ صلیب سرخ بین‌المللی صرفاً به شرایط زندان‌ها، نظیر انسانی بودن سلول‌های زندان از جهت هوا، بهداشت و درمان توجه می‌کرد.

س ـ واکنش شاه و دولت در برابر عملیات مجامع بین‌المللی حقوق بشر چگونه بود؟

این سازمان‌ها بطور مستمر با شاه و مسؤلان رژیم ایران درگیر بودند؛ روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی تحت کنترل دولت، بطور مرتب علیه این سازمان‌ها تبلیغ می‌کردند و آنها را دست‌نشانده و عامل کمونیست‌ها معرفی می‌کردند. این خود نشان می‌داد که فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج از کشور، از جمله نهضت آزادی و نیز اقدامات سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر و عفو بین‌الملل مؤثر بوده است.

مطالعات و بررسی‌های اولیه ما نشان داد که می‌توان از جنبش روشنفکری آمریکا و رهبران و شخصیت‌های جنبش روشنفکری مانند رمزی کلارک، حقوقدان برجسته و از استادان سابق آمریکا، که با نوشتن کتاب معروف و پرفروش «جنایاتی که آمریکا را تکان داد» شهرت جهانی پیدا کرده بود؛ «اریک فروم» فیلسوف و روانکاو معروف؛ ریچارد فالک، استاد دانشگاه و رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی دانشگاه پرینستون؛ دکتر اسپاک، نویسنده معروف و... به نفع مبارزه ضد استبدادی

در داخل ایران علیه شاه و نیز خنثی ساختن سیاست و عملکردهای دولت آمریکا در ایران و کمک به جنبش ملی ایران بهره برد، بی‌آنکه زیان و ضرری به منافع ملی کشورمان وارد کند و یا جنبش را در برابر بیگانه متعهد سازد. این کاری بود که گروههای ایرانی در اروپا، بخصوص در فرانسه انجام داده بودند و در موارد متعدد، روشنفکران فرانسوی به حمایت از جنبش ضد استبدادی در ایران برخاسته بودند.

تماس با شورای جهانی کلیساها در سال ۱۳۵۶ و اعزام نماینده به ایران و ملاقات با دکتر مفتح، مهندس بازرگان و دکتر پیمان و انتشار گزارش مفصل آن نماینده (پدر روحانی...) از سفر به ایران و سرکوب‌های سیاسی، و به دنبال آن ارائه یک رساله پیرامون «شکنجه زندانیان سیاسی در ایران» از طرف بنده و تشکیل مصاحبه‌های مطبوعاتی در توضیح وضع ایران، یک مورد از این اقدامات بود. در یک مورد دیگر با اتحادیه آزادی‌های مدنی (Civil Liberties Union) تماس گرفتیم و پس از مذاکره موافقت آن اتحادیه را برای اعزام یکی از استادن دانشگاه اوکلاهما جلب کردیم. او نیز پس از بازگشت از ایران، گزارش مشاهدات و مذاکرات خود را در ایران با مقامات مسئول منتشر ساخت.

اعزام پورتر (Porter) حقوقدان ایالت اورگان به ایران و ملاقات با آیت‌الله خمینی در نجف، از دیگر اقدامات در این زمینه بود.

اعزام ناظرین بین‌المللی برای حضور در دادگاهها، ملاقات و مصاحبه با زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها و انتشار یافته‌هایشان، و انتشار گزارش اینگونه فرستاده‌ها و نمایندگان جوامع بین‌المللی طرفدار حقوق بشر، در سطح وسیع به وسیله نهضت آزادی خارج از ایران بخشی از این عملیات بود، که بطور مستقل و یا در نشریه «پیام مجاهد» بطور وسیع انتشار می‌یافت.

س ـ هزینه سفر این اشخاص چگونه تأمین و پرداخت می‌شد؛ در تهران نهضتی‌ها در این موارد چه نقشی داشتند؟

در اینگونه موارد، بعد از تماس و گفتگوهای مقدماتی، وقتی نهاد یا مؤسسه یا فرد خاصی حاضر به قبول چنین مأموریتی می‌شد، هزینه رفت و برگشت او را صندوق نهضت آزادی می‌پرداخت. قبل از عزیمت به ایران، برنامه سفر با دوستان خودمان در تهران هماهنگ می‌شد. تقریباً در همه موارد، آقای سید احمد صدر حاج سید جوادی در تهران مسئولیت پذیرایی و راهنمای ناظر اعزامی را به عهده

داشتند. معمولاً بدلیل آشنایی با مدیر هتل پالاس آن زمان، روبروی بیمارستان نجمیه، در آن هتل برای ناظر بین‌المللی اطاق می‌گرفتند. کلیه مخارج ناظر در ایران را دوستان نهضتی در ایران می‌پرداختند.

س ـ این ناظران اجازه دیدار با زندانیان، خانواده‌های آنها و یا حضور در دادگاهها را چگونه کسب می‌کردند؟

ناظر اعزامی معمولاً قبل از سفر به ایران با سفارت ایران تماس می‌گرفت و برنامه خود را به اطلاع می‌رسانید تا ترتیب دیدارهای او با مقامات مسئول در ایران داده شود. او در ایران به نخست‌وزیر، وزیر دادگستری و سایر مقامات ذیربط نامه می‌نوشت و درخواست ملاقات می‌کرد، از حال زندانیان می‌پرسید و درخواست دیدار با زندانیان و یا حضور در دادگاه آنها را می‌نمود. علاوه بر این، دوستان نهضتی در ایران، ترتیب ملاقات و گفتگو با خانواده‌های زندانیان را می‌دادند.

این اقدامات دفاعی، عموماً به درخواست دوستان در داخل ایران، هنگامی که فشار و سرکوب‌های سیاسی و خشونت ساواک تشدید می‌شد، صورت می‌گرفت. دراروپا صادق قطب‌زاده مسئول این کارها و پیگیری آن بود و در اکثر قریب به اتفاق موارد موفق می‌شد افرادی را به ایران اعزام نماید.

این ناظرین بعد از بازگشت از ایران، گزارش سفر و مشاهدات و شنیده‌های خود را می‌نوشتند و مؤسسه‌ای که بنام آنها به ایران سفر کرده بود آنرا منتشر می‌ساخت.

س ـ سایر گروههای سیاسی ملی هم اینگونه فعالیت‌هایی داشتند؟ نتایج این اقدامات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این برنامه‌ها که بخشی از فعالیت دفاعی ما بود، منحصر به نهضت نبود. سایر گروهها نیز به سهم خود اقدام می‌کردند و موفق هم بودند. از طرف دیگر فلسفه و توجیه خودِ ما در اجرای این برنامه، این بود که اگر می‌خواهیم حقایق واقعیت‌های اوضاع سیاسی ایران را به گوش جهانیان برسانیم، بهتر است حدیث سرکوب، نه از زبان مخالفین شاه، بلکه از زبان کسانی که در غرب هستند بازگو شود. ما به تجربه دریافته بودیم که هر زمان ایرانیان مخالف شاه، علیه او صحبت می‌کردند، انعکاس آن در رسانه‌های گروهی غربی ناچیز بود، بخصوص که بسیاری از ایرانیان در بیان

مخالفت خود با شاه و رژیم او، زیاده‌روی و غُلو می‌کردند و تصور می‌نمودند اثر آن بیشتر خواهد بود، در حالیکه نتیجه برعکس بود و این نوع گزافه‌گویی‌ها و خروج از انصاف و عدالت، حتی با دشمن، اعتبار سخن را کاهش می‌داد و این یکی از مشکلات رایج ایرانیان مبارز و مخالف شاه در خارج از کشور بود و هم‌اکنون نیز به‌همین منوال عمل می‌کنند. این روش در واقع انعکاس ذهنیت خود ما، ایرانی‌ها است... ما شدیداً مراقب بودیم و خود را مقید می‌دانستیم از دادن اطلاعات نادرست و بی‌اساس به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر پرهیز کنیم.

س ـ نحوه فعالیت سایر گروهها، بخصوص گروههای چپ مارکسیستی و کنفدراسیون دانشجویان چگونه بود؟

در پاسخ به این سؤال، ابتدا باید متذکر شوم که این فعالیت‌ها در خارج از کشور منحصر به نهضت آزادی نبود. سایر نیروها هم بودند، بخصوص گروههای چپ مارکسیستی خیلی فعال بودند. آنها حتی از نیروهای ملی ـ مذهبی و نهضتی‌ها به‌مراتب سازمان‌یافته‌تر بودند؛ امکانات فراوان‌تری در اختیار داشتند و از حمایت سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و رسانه‌های گروهی ویژه‌ای برخوردار بودند، در حالیکه نیروهای ملی ـ مذهبی و نهضتی‌ها فاقد این امکانات و حمایت‌ها بودند. علاوه بر این، با برخی از مقاومت‌ها یا نگرش‌های منفی نیز روبرو می‌شدیم، زیرا بسیاری از جریانات روشنفکری غربی، چه در آمریکا و چه در اروپا، تمایلات غیرمذهبی و در مواردی ضدمذهبی دارند.

س ـ اجازه بفرمائید از دیگر اعضای فعال شورای نهضت آزادی در آمریکا و اروپا یاد کنیم؛ این مبارزان چه کسانی بودند؟

اعضای فعال شورای نهضت در آمریکا عبارت بودند از: دکتر جلیل ضرابی، دکتر کلود طباطبایی، خانم دکتر شهین طباطبایی، دکتر بهزادنیا، دکتر رضا صدر، دکتر شهریار روحانی، مهندس حسین مظفری، دکتر کمال خرازی، مهندس هادی نژادحسینیان، رضا روحانی، دکتر جمشید حقگو، محسن سازگارا، رضا طباطبایی و بنده.

در اروپا علاوه بر صادق قطب‌زاده، دکتر صادق طباطبایی، مهدی نواب، نوربخش، گیسودراز، کریم خداپناهی و کسانی که حالا حضور ذهن ندارم.

در اوایل سال ۱۳۵۷ اولین گردهمایی نمایندگان سه سازمان عمده نهضت آزادی، شامل نمایندگان شورای مرکزی نهضت آزادی از آمریکا و شورای مرکزی نهضت از اروپا و تهران در آلمان برگزار شد. در این گردهمایی، که از بسیاری جهات بی‌نظیر و بی‌سابقه بود، پیام شفاهی مهندس بازرگان که روی نوار ضبط شده بود، شنیده شد و پیرامون هماهنگی فعالیت‌ها و مواضع سیاسی بحث‌های جدی و جمع‌بندی‌های واقع‌بینانه‌ای صورت گرفت. در این گردهمایی جای دکتر شریعتی که حدود یک سال پیش درگذشته بود، خالی بود، دکتر چمران نیز به علت جنگ های داخلی لبنان نتوانسته بود حضور پیدا کند. از ایران آقایان دکتر سیدمهدی جعفری و دکتر فریدون سحابی، از اروپا آقایان دکتر صادق طباطبایی، کریم خداپناهی (و شاید مهدی نواب) و صادق قطب‌زاده و از آمریکا آقای نژادحسینیان و بنده شرکت داشتیم.

س ـ بودجه فعالیت‌ها و عملیات نهضت در اروپا و آمریکا چگونه تأمین می‌شد؟

بودجه فعالیت‌های نهضت از چند محل تأمین می‌شد: اول ازکمک‌های اعضا و طرفداران نهضت در خارج کشور؛ دوم از محل پرداخت وجه نشریات و کتاب‌ها؛ سوم از ایران.

قبل از انقلاب به دلیل سرازیر شدن درآمد نفت و پایین بودن نرخ دلار (هر دلار ۷۰ ریال) دوستان نهضت در داخل ایران از وضعیت نسبتاً خوبی برخوردار بودند و به همین علت بخش عمده‌ای از هزینه فعالیت‌های خارج ازکشور، از محل کمک‌های داخلی تأمین می‌شد.

در سال ۱۳۵۱ آیت‌الله خمینی کتباً اینجانب را به عنوان نماینده خود برای دریافت وجوهات شرعیه با حق هزینه کردن قسمتی از آن معرفی کردند. فعالیت‌های گسترده ما در خارج ازکشور، بخصوص در آمریکا طوری شده بود که بخش قابل توجهی از ایرانیان مقیم آمریکا، بخصوص پزشکان ایرانی، راغب و مایل به پرداختن وجوهات شرعیه شده بودند، برای آنکه این وجوهات را بتوانند از مالیاتی که به دولت آمریکا باید بدهند کسر کنند. در سال ۱۹۷۱ یک مؤسسه غیرانتفاعی بنام خودم در ایالت تکزاس به ثبت رساندم و بعدها از میان اعضای اصلی نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان، کسانی را به عنوان هیئت امناء

دعوت کردم. سیستم و طرز کار به گونه‌ای تنظیم شده بود که تمام کمک‌های مالی به حساب این مؤسسه واریز می‌شد و هزینه‌ها نیز توسط مؤسسه پرداخت می‌گردید. کمک‌کنندگان می‌توانستند کمک‌های خود را به مؤسسه غیرانتفاعی، از مالیاتی که باید به دولت می‌پرداختند، کسر کنند. این طرز کار، امکان فعالیت‌های ما را بطور بی‌سابقه‌ای گسترش داد.

ارتباط با نجف

س ـ آقای دکتر یزدی؛ اگر موافقید در مورد ارتباط با علمای نجف و دیدارهایی که با مراجع عظام و آیت‌الله خمینی، در دوران اقامت در آمریکا و در جریان فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی داشته‌اید، توضیح مختصری بفرمایید.

پس از استقرار در قاهره، برنامه‌هایی برای فعالیت در رابطه با گروهها و احزاب ایرانی در داخل و خارج از کشور تنظیم گردید؛ اولین برنامه‌ای که با اولویت بالا پیش‌بینی شده بود، اولاً سفر به عراق و ارتباط با علمای نجف بود، ثانیاً به دلیل ضرورت و اهمیت ایجاد رابطه با داخل ایران از طریق مرزهای جنوب عراق، بصره و خرمشهر، لازم بود شبکه‌ای در عراق ایجاد شود. بدین منظور، یکی از برادران (پرویز امین) به بصره رفت و در آنجا مستقر شد. به دنبال او مهندس توسلی به بغداد رفت و مقیم شد. اما قبل از همه لازم بود با حوزه علمیه نجف، هم در سطح مراجع و هم در سطح مدرسین و طلاب رابطه برقرار شود. در این دوران رهبران نهضت آزادی در زندان بودند.

در سطح مراجع نجف، این رابطه در جهت ایجاد هماهنگی با علمای ایران و حمایت آنان از جنبش ضداستبدادی لازم بود. در سطح مدرسین و طلاب نیز، ایجاد ارتباط و جلب همکاری آنان و استفاده از امکانات آنان، در مبارزه‌ای که در پیش‌رو بود، ضرورت داشت. مدرسین و طلاب حوزه علمیه قم و نجف و علاقمندان به زیارت عتبات، سالها بطور قاچاق از راه خرمشهر به بصره رفت‌وآمد داشتند و با شبکه‌های قاچاق آنها آشنا بودند.

من به عنوان مسئول کل عملیات نهضت آزادی در خارج از ایران، در حالیکه کلاسهای آموزشی در قاهره زیر نظر دکتر چمران ادامه داشت، سفرهایم را به لبنان و عراق آغاز کردم. از آنجاکه به موجب توافق دولتهای عربی، دارندگان گذرنامه عربی می‌توانستند بدون ویزای ورود، به کشورهای عربی سفر کنند، برای سهولت این

سفرها به درخواست سازمان (سماع) یک گذرنامه مصری، با یک نام مصری برایم صادر شد که با آن به‌راحتی می‌توانستم در کشورهای عربی رفت و آمد کنم. زبان عربی را هم به‌اندازه‌ای که بتوانم مکالمات روزمره انجام دهم یاد گرفته بودم.

س ـ با چه نامی؛ اولین سفرتان چه سالی بود؟

با نام دکتر منتظمی در اواخر سال ۱۳۴۳، اما در گذرنامه مصری با نام محسن فهمی. در اولین سفرم به نجف بر طبق اطلاعاتی که از قبل به‌دست آورده بودیم، یکسره به منزل آقای حسن مدنی رفتم. حسن مدنی جوانی حدود ۳۰-۳۵ ساله بود که امور دفتر مرحوم آیت‌الله شیخ نصرالله خلخالی را اداره می‌کرد.

آقای مدنی با آغوش باز از من استقبال کرد و آنچه را که شرط محبت و میهمان‌نوازی بود انجام داد. او نسبت به مسائل نجف و شیعیان و ایرانیان مجاور و ساکن عتبات بسیار وارد و آگاه بود. اطلاعات وسیعی داشت، اگرچه از برنامه و مشخصات و هویت واقعی من تا مدتها آگاه نشد. او مرا بنام دکتر منتظمی می‌شناخت، می‌دانست که از مبارزین خارج از کشور هستم، اما وقتی متوجه شد که یک روشنفکر مسلمان و مبارز و از یاران طالقانی و بازرگان هستم، بر همکاری و همراهی‌اش افزود.

در یکی از سفرهایی که به‌اتفاق او با اتوبوس به کربلا می‌رفتیم، مأمورین نظامی اتوبوس را متوقف کردند تا اوراق مسافران را بازرسی کنند، من مجبور شدم گذرنامه مصری خود را ارائه دهم. در آنجا مدنی متوجه‌شد که با گذرنامه مصری سفرمی‌کنم.

من توسط آقای مدنی با شیخ نصرالله آشنا شدم و بزودی روابط صمیمانه‌ای میان ما برقرار شد. شیخ نصرالله، سالها در حوزه‌های علمیه درس می‌خوانده است، ولی کار اصلی او اداره امور مالی مراجع، از جمله آقایان خوئی، خمینی و سایرین بود. به گفته خودش، هم‌دوره و هم‌مباحثه آقای خمینی در قم بوده است.

حسن مدنی، اطلاعات بسیار مفیدی از شبکه رفت‌وآمد قاچاق مسافر از طریق بصره به ایران در اختیار ما گذاشت و افرادی را معرفی کرد. این اطلاعات به پرویز امین که در بصره مستقر شده بود، منتقل می‌شد. او همچنین روحانیون جوان و خوش‌فکر حوزه و آنانی را که عامل رژیم شاه بودند و با سفارت ارتباط داشتند، معرفی کرد، اما به حوزهٔ علمیه نجف هیچ امیدی نداشت، بجز تنی چند از برجستگان حوزه، بدنه اصلی را بیکاره و بیعار و فاقد احساس مسئولیت

می‌دانست، از فساد درونی رایج میان آنان داستان‌ها می‌گفت.

هرقدر بیشتر با او تماس می‌گرفتم، احساس می‌کردم که از این ارتباط خوشحال و راضی است. می‌گفت: جوّ اجتماعی نجف خفه‌کننده است. حاج شیخ نصرالله خلخالی، نه مرجع بود و نه داعیه مرجعیت داشت و چون با «حاج‌آقا روح‌الله» از نزدیک آشنا بود، وقتی با کم و کیف افکار سیاسی و اسلامی ما آشنا شد، کمک‌های خود را از ما دریغ ننمود. البته نه مدنی و نه خلخالی هیچکدام از برنامه‌های ما اطلاعی نداشتند، فقط می‌دانستند که ما برای جلب کمک از علمای نجف جهت آزادی آقای خمینی که به بورسای ترکیه تبعید شده بود، به آنها مراجعه کرده‌ایم.

من از طریق خلخالی و مدنی با گروهی از مدرّسین حوزه آشنا شدم و از طریق آنها به مرحوم آیت‌الله خوئی معرفی گردیدم. اولین دیدار با آقای خوئی در حضور اطرافیان صورت گرفت، گرچه صحبتهای دینی و سیاسی زیاد شد، اما برای هدف مورد نظر ما کافی نبود و بزودی متوجه شدیم که برای بحث‌های جدی و اساسی‌تر با ایشان، لازم است اعتمادشان را جلب می‌کردیم.

قبل از سفر به نجف، از طریق مسافر به دوستان نهضتی در ایران پیغام داده و درخواست کرده بودیم که به نحو مقتضی، بنده را به آقای خوئی معرفی کنند. آنها اقدام کردند و اطلاع دادند که آیت‌الله میلانی از مشهد، نامه‌ای توسط مسافر برای آیت‌الله خوئی فرستاده‌اند و مرا معرفی کرده‌اند. علاوه بر این طی نامه‌ای به آقای دکتر حاج شیخ مهدی حائری یزدی، فرزند مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی، درخواست کردم چون عازم نجف و دیدار آقای خوئی هستم مرا به ایشان معرفی نمایند. آقای دکتر حائری یزدی را از تهران در جریان فعالیت در «متاع» می‌شناختم. ایشان در حدود سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۸ از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی به سمت نماینده ایشان به واشینگتن دی‌سی اعزام شده بود. از آنجا که وی در فلسفه اسلامی استاد برجسته‌ای بود، بزودی و به سرعت توانست جایگاه ممتازی در محافل علمی دانشگاه پیدا کند.

بعد از اخذ دکترای فلسفه از هاروارد (یا دانشگاه دیگر) از ایشان در سمینارهای علمی برای ایراد سخنرانی دعوت می‌شد. بعد از درگذشت آیت‌الله بروجردی، دعوت دانشگاه مک‌گیل کانادا را پذیرفت و به تدریس در آنجا پرداخت. مدت کوتاهی پس از ورودم به آمریکا (در شهریور ۱۳۳۹) با ایشان تماس برقرار

کردم و این دوستی و ارتباط تا به امروز همچنان ادامه داشته است. آقای حائری درخواست مرا پذیرفت و نامه‌ای به آیت‌الله خوئی نوشت.[۱] این نامه موجب شد که از آن پس در سفر به نجف بتوانم با آیت‌الله خوئی بطور خصوصی دیدار و گفتگو داشته باشم. علاوه بر این هنگامی که مطلع شدم آقای حائری عازم ایران است از او درخواست کردم که قبل از رفتن به ایران به‌اتفاق ایشان سفری به نجف داشته باشیم. ایشان این پیشنهاد را پذیرفت و آن سفر انجام شد.

با چنین تمهیدات و معرفی‌هایی کار ما از حوزه نجف و مراجع و علمای نجف روی هم به راه افتاد. در طی چند سفر به نجف در سالهای ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ جمعاً پنج دیدار با مرحوم خوئی داشتم. بعد از هر سفر، در بازگشت به قاهره یا لبنان گزارش کتبی برای ارائه به کمیته مرکزی تهیه می‌کردم تا ضمناً در بایگانی اسناد سازمان بماند.

س ـ روی‌هم‌رفته چند بار به نجف سفر کردید، هدف از این مسافرتها چه بود؟ لطفاً توضیح مختصری بفرمایید.

طی آن دو سال، پنج بار به نجف سفر کردم. هدف همانطور که اشاره کردم جلب حمایت روحانیون و مراجع نجف از جنبش ضداستبداد بود، ضمناً با روی کار آمدن عارف، برای بهبود روابط دولت عراق با علمای نجف نیز تلاش می‌کردیم. بعد از کودتای عبدالسلام عارف، علیه قاسم و سرنگونی او، روابط مصر و عراق بسیار نزدیک شد. عبدالسلام، احترام و علاقه زیادی به جمال عبدالناصر داشت، اگرچه مانند ناصر به سوسیالیسم متمایل و علاقمند بود، اما بیش از ناصر به دین و مذهب اظهار وابستگی می‌کرد، در ضمن گرایشات اقتصادی اسلامی را نوعی سوسیالیسم تلقی می‌نمود.

پس از کودتای عراق و سرنگونی پادشاهی فیصل و نوری سعید، شاه ایران بسیار ناراحت و نگرانِ اثرات کودتا بر سلطنت خود بود و کوششهای زیادی کرد تا نظر علمای عراق را به‌سوی خود جلب کند و آنها را علیه رژیم جدید عراق تحریک کند.

هنگامی که آیت‌الله بروجردی درگذشت، شاه سعی کرد وزنه مرجعیت و

---

۱. تصویر این معرفی‌نامه، موجود است.

مرکزیت آنرا به نجف منتقل سازد، تا هم از اعتبار قم بکاهد و هم پایگاهی در عراق داشته باشد. از آنجا که شیعیان بجز در ایران، در سایر کشورهای اسلامی در اقلیت هستند، به شاه ایران به عنوان رئیس تنها دولت شیعی به عنوان یک پناهگاه و حامی نگاه می‌کردند و اگر شاه با علمای قم رودرو قرار نمی‌گرفت، شیعیان این کشورها حامیان طبیعی حکومت شاه بودند.

با روی کار آمدن عارف و نزدیکی مصر و عراق، با توجه به تیرگی روابط ناصر و محمدرضا شاه و قطع روابط میان دو کشور، نگرانی شاه تشدید شد. گرچه مقامات مصر و عراق هر دو با احتیاط فراوان موضوع نزدیکی و وحدت را پیگیری می‌کردند، اما این نزدیکی از نظر شاه به‌معنای هم‌مرز شدن مصر (ناصر) با ایران بود و این برای شاه قابل‌تحمل نبود. بنابراین به دستور شاه، ساواک شبکه قدرتمندی در عراق ایجاد کرده بود که می‌توانست علیه دولت عراق مزاحمت‌های جدّی فراهم سازد.

بعد از روی کار آمدن عارف، بر دامنه تحریکات ایران علیه عراق افزوده شد، مصریها نیز برای بهبود روابط میان عارف و علمای نجف، از ما کمک خواستند. نزدیکی میان مراجع علمای نجف با عارف به‌معنای دور شدن علما از سیاستهای شاه بود، که به‌هرحال از نظر ما مفید و جالب بود. بنابراین ما پیشنهاد آنها را پذیرفتیم. ناگفته نماند که قبل از آن، دولت عارف از طریق یکی از وزراء که شیعه بود، بنام عبدالرزاق محی‌الدین، با آیت‌الله خوئی ارتباط برقرارکرده بود. هنگامی که آیت‌الله خوئی کسالت پیداکرده بودند، همین وزیر از جانب رئیس‌جمهور عارف، از ایشان در نجف عیادت کرده بود، با اینحال روابط هنوز دوستانه و صمیمانه نبود و طرفین به یکدیگر اعتماد نمی‌کردند.

برای بهبود روابط، به پیشنهاد ما، به عنوان نخستین گام، برنامه‌ای تنظیم شد که آیت‌الله خوئی برای ادامه معالجه خود، در یکی از بیمارستانهای بغداد بستری شوند و عبدالسلام عارف، شخصاً در بیمارستان از ایشان عیادت نماید و گفتگوهای لازم انجام شود.

در سفری به نجف، من موضوع را با آیت‌الله خوئی در میان گذاشتم و نظر موافق ایشان را جلب کردم، اما متأسفانه این برنامه هرگز صورت عمل به خود نگرفت، زیرا چند روز بعد از دیدارم با آیت‌الله خوئی در لبنان خواندم که هلیکوپتر عارف در سفری به بصره سقوط کرده و وی کشته شده است. با مرگ عارف اوضاع

عراق بار دیگر دچار بحران‌های شدید سیاسی گردید. کُردهای جدایی‌طلب که در شمال عراق با دولت مرکزی می‌جنگیدند، عملیات خود را تشدید کردند. شاه نیز به تحریکات خود در جنوب، که اکثریت جمعیت آنرا شیعیان تشکیل می‌دادند افزود. دولت جدید بعثی برای مقابله با این اوضاع بر فشارهای سیاسی خود بر مردم افزود و این امر موجب شد که سفرهای خود را به عراق کاهش دهم.

س ـ چه موقع با آیت‌الله خمینی در نجف دیدار و ملاقات کردید، پیش از آنهم ایشان را دیده بودید؟

در ۱۴ مهر ۱۳۴۴ آقای مهندس محمد توسلی با ارسال تلگرامی از بغداد به بیروت، ورود آقای خمینی را از تبعید ترکیه، به کاظمین به من اطلاع داد. در آنموقع دکتر چمران هنوز در قاهره بود. به او اطلاع دادم هرچه زودتر به بیروت بیاید، اما او در آنموقع گرفتار آموزش یک گروه از جوانانی بود که خسرو قشقایی معرفی کرده بود. در این فاصله مهندس توسلی گزارش مفصل ورود آقای خمینی را به کاظمین و بعد به کربلا و سپس به نجف و استقبال جمعی از هواداران و روحانیون را همراه با عکسهایی که گرفته بود، فرستاد. از مراجع شناخته شده، آیت‌الله شیرازی به استقبال ایشان رفته بود. به دنبال این گزارش، مهندس توسلی، متن کامل سخنان آقای خمینی را بعد از ورود به نجف تدوین و ارسال نمود. این متن برای دوستان نهضت آزادی در اروپا ارسال شد و آنرا تکثیر کردند. همچنین متن سخنرانی توسط یکی از اعضای سازمان به عربی ترجمه شد و برای مطبوعات عربی ارسال گردید.

س ـ واکنش ورود آیت‌الله خمینی به عراق و نجف از سوی مطبوعات عربی چگونه بود؟

نخستین واکنش نسبت به سفر آقای خمینی به نجف از سوی روزنامه عربی «السفیر» چاپ لبنان بود، که مدعی شده بود این کار توسط محافل امپریالیستی، با همکاری شاه ایران برای مقابله با ناسیونالیسم عرب، صورت گرفته است. در آن زمان با همکاری جمعی از دانشجویان مسلمان و معتقد دانشگاه آمریکایی بیروت، انجمن اسلامی این دانشگاه را راه‌اندازی کرده بودیم. تعدادی از دانشجویان شیعه عراقی ایرانی‌تبار نیز با انجمن همکاری می‌کردند، یکی از آنان محمدصالح

فخری[۱] دانشجوی رشته ریاضیات بود. او همراه با دو نفر دیگر از دانشجویان به دفتر روزنامه السفیر مراجعه و مذاکرات مفصلی با سردبیر آن پیرامون مسائل ایران و مبارزه آقای خمینی با شاه به عمل آوردند که مؤثر افتاد و این کار موجب گردید که ارتباط خوبی با این نوع روزنامه‌های لبنانی بوجود بیاید.

بعد از مدتی، دکتر چمران به بیروت آمد، همراه او به بغداد رفتیم تا از آنجا به اتفاق مهندس توسلی به نجف برویم. در این سفر به آقای علینقی خاموشی که عازم ایران بود برخورد کردیم. خاموشی برای یک دورهٔ کوتاه آموزش به لندن رفته بود و سرِ راه برگشت به ایران، به زیارت عتبات آمده بود. او نیز در سفر به نجف با ما همراه شد.

در نجف، به اتفاق دکتر چمران و مهندس توسلی به دیدار آقای خمینی رفتیم، قبل از سفر به عراق با مشورت چمران یک جلد کتاب عمّار اوزیغان، نویسنده متفکر و مبارز الجزایری بنام «افضل الجهاد» را که به عربی در لبنان چاپ شده بود، برای اهداء به آقای خمینی تهیه کردیم. دیدار با آقای خمینی مصادف با روز میلاد گرامی حضرت رسول بود، کتاب را با نوشته‌ای در صفحهٔ اول از طرف «نهضت آزادی ایران ـ خارج از کشور» به ایشان هدیه کردیم. علاوه بر این از طرف «انجمنهای اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا» طی نامه‌ای ضمن حمایت از مبارزات ضداستبدادی ایشان، ورودشان را به نجف تبریک گفته بودیم.

س ـ در آن دیدار، مذاکراتتان در چه زمینه‌ای بود؟

دیدار و مذاکرات ما با آقای خمینی حدود سه ساعت طول کشید. مذاکرات ما بطور عمده حول محور مبارزات در ایران و فعالیت‌های سیاسی و اسلامی دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور دور می‌زد. ایشان با صراحت تأکید کردند که یکی از دلایل عمده آزادی و انتقال ایشان به نجف، مبارزات و اعتراضات ایرانیان خارج از کشور در اروپا و آمریکا بوده است.

این اولین دیدار، پایه‌ای بود برای ادامه ارتباط و همکاریهای آینده.

از نجف به کربلا برگشتیم؛ برای انجام زیارت، شب را در مسافرخانه‌ای

---

۱. محمدصالح فخری بعد از اتمام تحصیل در بیروت و انگلیس، به عراق برگشت و به جنبش اسلامی زیرزمینی پیوست، پس از مدتی دستگیر و تیرباران شد.

ماندیم، از دوستان مطلع شدیم که شاه برای جلب نظر شیعیان کربلا، یک حوض بزرگ سنگی به صحن مرقد حضرت امام حسین هدیه کرده است و آنرا روز قبل طی تشریفاتی در صحن نصب کرده‌اند. به اتفاق دکتر چمران و مهندس توسلی از این حوض سنگی دیدن کردیم؛ حوض مدوری بود به شکل نیمه‌ای از یک کُره بزرگ که بر روی پایه‌ای به ارتفاع حدود یک متر قرار گرفته بود. ضخامت سنگ حوض، حدود ۲۵-۴۰ سانتیمتر بود و بر سطح بیرونی آن با خط سیاه زیبایی نوشته‌ای بود به این مضمون که این حوض از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران هدیه شده است.

ما نمی‌توانستیم بی‌تفاوت از کنار قضیه بگذریم؛ با مشورت یکدیگر، یک شیشه مرکب غلیظ چین که خطاطان از آن استفاده می‌کنند، خریدیم و صبح زود روز بعد، قبل از اذان صبح، مرکب سیاه را به روی نوشته لبه حوض آنچنان مالیدیم که بکلی غیرقابل خواندن شد، و چون مرکب به جسم سنگ حوض نفوذ می‌کند، پاک کردن آن غیرممکن گردید. بعد از نماز صبح کربلا را به قصد بغداد ترک کردیم.

س ـ چند بار با آیت‌الله خمینی در نجف دیدار داشتید، از خاطرات آن دیدارها بفرمایید.

از آن پس تا هنگام خروج کلیه دوستان ما از منطقه، چند سفر و دیدار با آقای خمینی داشتم و هربار مجموعهٔ رویدادها و مسائل ایران و منطقه مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. در یکی از این دیدارها درخواست خسرو قشقایی برای دیدار با آقای خمینی مطرح شد، ولی ایشان دیدار در آن مقطع زمانی را، نه به سود قشقائی‌ها و نه مفید برای حرکت روحانیون دانستند. در مورد ارتباط با قشقائی‌ها با ما در جای دیگری توضیح داده‌ام، در اینجا به همین اندازه بسنده می‌کنم که شبی دیروقت، به صدای زنگ آپارتمان محل اقامتمان در بیروت جواب دادم، خسرو قشقایی بود، وارد شد، بعد از تعارفات، تعجب کردم که چگونه آدرس مرا به‌دست آورده است. توضیح داد که در قاهره با دکتر چمران دیدار و درباره آموزش افرادی که به قاهره اعزام کرده است، گفتگو نموده است.

در مورد نظر و درخواست قشقائی‌ها از سازمان، دربارهٔ برخی مسائل، دکتر چمران از او خواسته بود به بیروت بیاید و با من نیز صحبت کند. آدرس محل اقامت مرا هم از او گرفته بود. تا پاسی از نیمه‌شب گذشته، گفتگوی ما درباره اوضاع ایران، بخصوص فارس به‌طول انجامید. او علاقمند بود و اصرار داشت برای ملاقات با

آقای خمینی به نجف برود. من برای او توضیح دادم که قبل از کسب نظر ایشان در مورد آمادگی یا عدم‌آمادگی برای چنین دیداری، رفتن او به نجف به‌صلاح هیچیک از دو طرف نیست. اگر او به نجف برود و آقای خمینی به هر دلیلی مایل به دیدار او نباشد و آنرا به مصلحت نداند، انعکاس آن به ضرر هر دو طرف است.

خسرو قشقایی به ریزه‌کاریهای مسائل سیاسی توجه نداشت، شاید هم آنها را درک نمی‌کرد. او را قانع کردم که ابتدا طی نامه‌ای برای دیدار آقای خمینی، رئوس مطالب مورد نظر خود را بنویسد و بحث پیرامون آنها را موکول به گفتگوی حضوری، در وقت مناسبی که ایشان تعیین کند بنماید. نامه را نوشت، من در سفری به نجف با آقای خمینی موضوع را مطرح کردم، و همانطورکه پیش‌بینی کرده بودم جواب ایشان منفی بود و موضوع منتفی گردید.

س ـ در مورد طرح و برنامه مبارزاتی چه مذاکراتی با آیت‌الله خمینی داشتید؟

یکی از مسائلی که مورد بحث مفصل قرار گرفت این بود که موضع‌گیری‌های ایشان عمدتاً عکس‌العمل در برابر اقدامات شاه، نظیر انقلاب سفید، رفراندوم، جشنهای ۲۵۰۰ ساله، تاجگذاری، تأسیس حزب رستاخیز و تغییر تقویم و غیره است. اگر شاه این کارها را نمی‌کرد، واکنشی هم وجود نداشت. به عبارت دیگر، اقدامات شاه، جهت و محتوای مبارزه سیاسی آقای خمینی را تعیین می‌کرد، در حالیکه به نظر من جنبش و رهبری آن می‌باید فعال (Active) و حتی «پیش‌فعال» (Preactive) باشد، نه منفعل (Reactive) تا ابتکار عمل در سیر تحولات را در دست داشته باشد.

آقای خمینی اصل مسأله را پذیرفتند. اما اظهار داشتند که در این مورد اگر نظری و پیشنهادی داریم، مطرح نماییم. قرار شد با سایر دوستان در خارج از کشور (اروپا و آمریکا) نیز مشورت کنم و نظرات را جمع‌آوری کرده، و به ایشان اطلاع دهم.*

نکته دیگر، مسأله برخورد جنبش ضداستبداد با ارتش بود که مورد بحث قرار گرفت. نظر من این بود که این حرکت در نهایت، در صحنه عمل و واقعیات با

---

*. از آنجاکه متأسفانه هر دو طرف موضوع بحث، برای اثبات و یا نفی این ادعا، در قید حیات نیستند، بدیهی است هرگونه اظهارنظر در این مورد، حداقل باید با شواهد و قرائن همراه باشد.

نیروهای مسلح روبرو است؛ نقش و وظیفه ارتش شاهنشاهی قبل از هر چیز سرکوب و مقابله با جنبشهای مردمی است و در چند نوبت از جمله درکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان داد که نه‌تنها در تقابل میان استبداد و ملت، حتی در مقابل ملت با استبداد خارجی نیز ارتش شاه، ابزار اصلی سرکوب است. بنابراین در سیر رشد و توسعه مبارزه ملی، در نهایت ما با ارتش شاه روبرو هستیم. در چنین شرایطی سیاست ما در برخورد با ارتش چگونه باید باشد؟ چه برخوردی به مصلحت مملکت و مبارزه مردمی است؟

ارزیابی من این بود که برخورد مسلحانه با ارتش، موجب تشدید فشار در درون ارتش، و یکپارچه شدن آن می‌گردد. اصولاً تعادلی میان قدرت نیروهای مردمی و ارتش وجود ندارد. نتیجه درگیری بین این دو نیرو، یک جنگ طولانی پرهزینه برای مردم است بدون آینده روشن.

ایشان ضمن تأیید این مطلب، معتقد بودند که در صورت درگیری مسلحانه میان مردم و ارتش، گروههای مسلح کوچکی که وجود دارند (منظورشان مجاهدین خلق و چریکهای فدایی بود)، ابتکار عمل را در دست خواهند گرفت که به نفع جنبش نیست. در پاسخ به سؤال ایشان که پس چه باید کرد؟ آغاز یک جنگ روانی را پیشنهاد کردم و افزودم، با توجه به اینکه بدنه ارتش از مردم عادی است و روحیه آنها وابسته به روحیه عمومی مردم است، و با توجه به نارضایتی‌های گسترده در نیروهای مسلح، بخصوص در رابطه با حضور فعال نظامیان آمریکا در ارتش و نقش آمرانه آنها و جریحه‌دار شدن غرور و شخصیت افسران و درجه‌داران وطن‌خواه، ابتدا باید به یک جنگ سیاسی ـ روانی در ارتش دست زد و با این جنگ روانی، ارتش را از درون خلع سلاح کرد؛ بطوری که شاه و آمریکایی‌ها نتوانند از ارتش به عنوان یک نیروی سرکوب علیه ملت استفاده کنند. این سیاست پذیرفته شد. از همان زمان کمتر اعلامیه‌ای از آقای خمینی منتشر شده است که در آن نکته‌ای درباره ارتش نباشد. این سیاست در صحنه عمل درنهایت، کارایی خود را نشان داد.

س ـ پس از بازگشت از بیروت به آمریکا، ارتباط شما با نجف و برنامه همکاریتان در مبارزه با رژیم شاه چگونه بود؟

بعد از خروج از منطقه و برگشت به آمریکا، ارتباط با نجف ادامه یافت، در طی این مدت، نشریاتی که در اروپا و یا آمریکا منتشر می‌شد، برای نجف ارسال می‌شد

و طرفداران آیت‌الله خمینی نیز بیانیه‌ها و یا سخنرانی‌هایی را که بعضاً در نجف صادر و ایراد می‌کردند، برای ما می‌فرستادند (نظیر موضع‌گیری درباره فلسطین).

هنگامی که اولین هسته حزب ملل اسلامی در تهران لو رفت و افراد اصلی آن دستگیر شدند و دادگاه نظامی آنها را به اعدام و یا حبس‌های طولانی محکوم کرد، جزئیات این خبر، توسط یکی از اعضای گروه، که توانسته بود از چنگ سازمان امنیت بگریزد و خود را از راه جنوب (خرمشهر ـ بصره) به نجف برساند، به‌دست ما رسید.

برای مقابله با خطر اعدام رهبر این گروه، سیدکاظم بجنوردی، دوستان نهضت و سایر نیروهای ملّی ـ مذهبی، فعالیت دفاعی گسترده‌ای را آغاز کردند، از جمله این فعالیت‌ها، اعزام ناظر بین‌المللی به دادگاه بود. این ناظر در سرِ راه بازگشت از ایران طبق برنامه قبلی به نجف رفت و علاوه بر دیدار و گفتگو با پدر بجنوردی، مرحوم آیت‌الله بجنوردی، با آیت‌الله خمینی نیز دیدار و گفتگو کرد.

از سال ۱۳۵۰ و علنی شدن مبارزات مسلحانه، بخصوص مجاهدین اولیه به‌بعد، ارتباط و همکاری نهضت آزادی ایران در خارج از کشور و انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا با آقای خمینی وارد مرحله تازه‌ای شد.

از سال ۱۳۴۳ به بعد، که با تبعید آیت‌الله خمینی به ترکیه و محاکمه و محکومیت سران نهضت آزادی و سرکوب همه گروههای مبارز همراه بود، تا سال ۱۳۵۰ تقریباً نوعی سکوت، ولو آتش زیر خاکستر، بر صحنه فعالیت‌های سیاسی حاکم شده بود. حرکت گروه «سیاهکل» سپس مجاهدین اولیه، ناگهان نوعی انفجار سیاسی در صحنه ایران بوجود آورد. نیروهای اسلامی در داخل و خارج از کشور، تقریباً بدون استثناء از حرکت مجاهدین اولیه استقبال کردند. نهضت آزادی ایران در خارج از کشور بطور فعال، تبلیغ و دفاع از آنها را به‌عهده گرفت. انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا نیز عملاً به حمایت از آنها برخاستند. در نجف، روحانیون جوان، تحت عنوان «روحانیت مبارز خارج از کشور» نیز به‌شدت از آنها حمایت کردند.

از طرف دیگر، در این دوره، فعالیت سازمان آزادیبخش فلسطین و سایر گروههای فلسطینی، گسترش یافته بود؛ افرادی از مبارزین داخل کشور، وابسته به سازمان مجاهدین اولیه، چریکهای فدایی خلق و گروههای کوچکتر مستقل، با فلسطینی‌ها ارتباط مستقیم و جدّی پیدا کردند. دکتر چمران در جنوب لبنان مستقر

شده بود و در ارتباط با فلسطینی‌ها قرار گرفته بود.

مجموعهٔ این عوامل یک جهش فوق‌العاده کمّی و کیفی در مبارزات ضداستبدادی را در ایران و منطقه خاورمیانه و اروپا و آمریکا سبب شده بود. از این تاریخ تا سفر به «نوفل لوشاتو» تقریباً سالی دو بار به لبنان و عراق سفر می‌کردم. در این سفرها، در لبنان با امام موسی صدر، دکتر چمران و سایر شخصیت‌های سیاسی ـ اسلامی ـ ایرانی و یا غیرایرانی (نظیر حزب تحریر) رهبران فلسطینی (ابوجهاد، منیرشفیق، ابوعمار در صبرا و شاتیلا و در عراق با مدرسین و طلاب جوان و پراحساس هوادار آقای خمینی و بالاخره با آقای خمینی و آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و سایر علماء دیدار و گفتگو می‌کردم.

در سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ بدون صحبت و اطلاع قبلی، آقای خمینی طی نامه‌ای رسماً و کتباً مرا به عنوان نماینده خودشان برای دریافت وجوهات و اجازه مصرفِ بخشی از آن معرفی کردند.[۱] به دنبال آن و برحسب درخواست من، چون ارسال کمکهای دریافتی، بطور مستقیم به نجف امکان‌پذیر نبود، و شاید هم موجب سوءاستفاده‌های سیاسی دولت عراق می‌شد، اشخاصی را در بیروت و کویت معرفی کردند تا وجوه جمع‌آوری شده توسط آنان به نجف ارسال گردد. نماینده مالی ایشان در کویت، آقای بهبهانی نامی بود، ایرانی تبار، که در کارش دقیق بود.

در دو سفری که به کویت داشتم از ایشان نیز دیدار کردم. برحسب درخواست من، آقای بهبهانی پس از دریافت وجوه ارسالی خودش یک رسید برای من می‌فرستاد و سپس به فاصله چند هفته، رسید شخصی خود آقای خمینی را نیز می‌فرستاد. بدین ترتیب روابط در مجموع دقیق و منظم بود.

س ـ در جریان فشار دولت عراق به آیت‌الله خمینی به‌منظور موقوف کردن فعالیت‌های ایشان علیه شاه، چه واکنشهایی صورت گرفت؟

از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، بخصوص پس از تفاهم‌نامه الجزایر، میان ایران و عراق، دولت عراق به دفعات آقای خمینی و اطرافیان ایشان را تحت فشارهای مختلف، به‌منظور توقف یا حداقل کاهش فعالیت‌هایشان قرار می‌داد. در اینگونه موارد آقای دعایی، که در میان مدرسین جوان حوزه نجف و هواداران آقای خمینی

۱. تصویر نامه آیت‌الله خمینی به عنوان دکتر یزدی پیوست کتاب است.

از همه فعال‌تر و روشن‌تر و متعادل‌تر بود و به عنوان رابط میان ما و آقای خمینی عمل می‌کردند و ما را در جریان این فشارها قرار می‌دادند. ما نیز با تهیه گزارش و ارسال برای انجمن‌های دانشجویان در سرتاسر آمریکا و اروپا، از آنها می‌خواستیم با ارسال تلگراف‌هایی به مقامات دولت عراق (رئیس‌جمهور حسن‌البکر) مراتب اعتراض خود را اعلام کنند. رونوشت این تلگراف‌ها عموماً برای سازمان ملل نیز ارسال می‌شد، و خود ما هم مستقلاً و مستقیماً با کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سایر سازمانهای حقوق بشر در تماس بودیم و مسأله را منتقل می‌ساختیم.

این نوع اعتراض‌ها تقریباً در تمام موارد مؤثر واقع می‌شد، بطوری که مقامات عراقی به آقای دعایی که ضمناً رابط میان آنها و حوزه نجف بود، مراجعه و درخواست می‌کردند که ارسال این تلگرافها متوقف گردد. طیّ سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا، هر سال به مناسب نشست‌های سالانه خود، پیام‌هایی برای آقای خمینی به نجف می‌فرستادند و ایشان هم پاسخ‌های مناسبی می‌دادند.[۱]

در خرداد ۱۳۵۶ پس از درگذشت دکترعلی شریعتی به لبنان رفتم و پس از انجام مراسم تشییع جنازه و تدفین آن مرحوم در «زینبیه»، به همراه امام موسی‌صدر به بیروت برگشتم. در این فرصت پیرامون مسائل مختلف بخصوص برخوردهای بین روحانیون منطقه با ایشان گفتگوی کردم. از بیروت عازم نجف شدم، در این سفر با آقای خمینی در چند نوبت دیدار و گفتگو مفصل داشتم.

پس از بازگشت به آمریکا ارتباط با آقای خمینی از طریق مکاتبه مستقیم ادامه داشت. در شهریور ۱۳۵۷ آقای دعائی موضوع جدی بودن خروج آقای خمینی را از عراق اطلاع دادند و خواستند اگر ممکن است به نجف بیایم. داستان سفرم به نجف و عزیمت به کویت و سپس بازگشت به عراق و پرواز به پاریس، بطور مشروح در کتاب «تاریخ سیاسی ۲۵ سالهٔ ایران» آمده است.[۲]

---

۱. شماری از نامه‌های آقای دعائی به عنوان آقای دکتر یزدی موجود است.

۲. تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، جلد دوم، صفحات ۱۰۱-۱۰۶.

فصل سوم

ده سال مبارزه دشوار

بخش یکم ــ نخستین اعتراض علنی علیه رژیم شاه

نامه سرگشاده دکتر حاج سیدجوادی

پس از سرکوب نیروهای اپوزیسیون، در فاصله سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۴ اعتراض علیه رژیم و فساد دستگاههای دولت ایران منحصر به اعلامیه‌هایی بود که از سوی آیت‌الله خمینی از نجف صادر می‌شد. در همین اوان بیانیه‌ها و شبنامه‌های گوناگونی از سوی جوامع ملی و مذهبی، گروههای چریکی و دانشجویی و حزب توده بطور مخفی در تهران و شهرستان‌ها انتشار می‌یافت.

در تاریخ ۲۷ بهمن ۱۳۵۴، نامه سرگشاده‌ای به امضای دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی، روزنامه‌نگار و نویسنده برجسته که در تهران اقامت داشت، به عنوان نصرت‌الله معینیان، رئیس دفتر مخصوص شاه بطور علنی و در سطح وسیعی منتشر گردید. این نامه ۵۳ صفحه‌ای زیر عنوان «فساد در دستگاه دولت» در پاسخ به سخنان روز ۶ بهمن ۱۳۵۴ شاه، مبنی بر «وجود فساد و ضرورت مبارزه با آن» انتشار یافته بود. نویسنده نامه آقای حاج سید جوادی، با اشاره به وجود فساد مزمن در ارکان مملکت «... سازش و همزیستی مسالمت‌آمیز دولت با عوامل فساد، رواج رشوه‌خواری، تجاوز به حقوق اجتماع، توسل به روش‌های پلیسی، سلب آزادی‌های اساسی و فشار و اختناق موجود...» با صراحت، شاه و دولت را زیر سؤال کشیده و آنها را مسؤولان واقعی فساد دانسته بود.

به‌لحاظ اهمیت مطالب این نامه تاریخی و نیز صراحت و شجاعت نویسنده آن در بیان حقایق، در جو اختناق و فشار و آثار و نتایج آن در میان قشرهای جامعه، آنهم در فضایی که بلندگوهای تبلیغاتی رژیم پیشرفت‌های بزرگ اقتصادی و

اجتماعی حاصل از انقلاب سفید شاه را خاطرنشان می‌کردند، فرازهایی از نامه مزبور در زیر نقل می‌شود:[۱]

«... کسانی که به آینده وطن خود علاقه دارند، باید با تمام خطرهای ممکن که جان آنها را از طرف خشونت‌های قانونی دولت تهدید می‌کند، این حقیقت را بازگو کنند و با صراحت عواقب فاجعه‌آمیز سیاسی و اجتماعی این تجاهل را که از طرف دولت برای فرار از واقعیت مشکلات و توسل به معاذیری نظیر توطئه بیگانگان را وانمود می‌شود، بدون ترس از زندان و شکنجه و یا مرگ‌های نامریی بگویند [...] وقتی وجود فساد در سازمان‌های عمومی کشور مورد قبول قرار گرفت، بلافاصله این مسأله مطرح می‌شود که وجود فساد بصورت مزمن، حتی آنچنان که فساد پس از سیزده سال که از عمر انقلاب سفید می‌گذرد، همچنان در دستگاه دولت باقی است، خود دلیل بر این‌امر است‌که مردم در اعمال حقوق قانونی، سیاسی و اجتماعی خود، مخصوصاً در زمینه نظارت‌بر اعمال‌دولت، چه بطورمستقیم و چه‌ازطریق‌مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی و فعالیت‌های حزبی و صنفی و چه بصورت غیرمستقیم، یعنی از طریق مجالس قانونگذاری و انجمن‌های شهری، آزادی نداشته‌اند...

اگر مخالفت و اعتراض به وجود فساد، برای ابراز و بیان می‌توانست از راههای قانونی و حقوق قانونی برخوردار باشد، نه‌تنها فساد ادامه نمی‌یافت، بلکه اصولاً به صورتی از قوت و شدت درنمی‌آمد که اعلیحضرت وجود فساد و مبارزه با آنرا، در سازمان‌های دولتی، آنهم پس از سیزده سال که از «انقلاب» می‌گذرد، مطرح کنند...

اعلیحضرت خطاب به مردم گفتند که از فساد نگذرید و فاسد را معرفی کنید؛ اما در همین مثال، افسران نیروی دریایی را می‌بینیم که هنوز مردم و افکار عمومی جز از طریق شایعات از حقیقت چنین واقعه مهمی خبر ندارند[۲]...

وقتی دولت اصولاً در زمینه فساد سازمان‌های اداری، حقایق را از مردم مکتوم می‌دارند و مجلس شورا و سنا، بکلی در زمینه فساد، خاموش و ساکت هستند و مطبوعات به‌هیچ‌وجه اجازه ندارند از سطح ظاهری نقایص و شکایات عبور نموده و عمق و ریشه بنیادی فساد را مورد بحث و گفتگو قرار دهند، بنابراین مردم چگونه با فساد مبارزه کنند؟...

آقای نخست‌وزیر در همین جلسه کمیسیون برنامه مجلس، در ضمن طرح مسأله مبارزه با فساد می‌گوید «همه افراد ملت در پناه قانون زندگی می‌کنند و هرگز به کسی اجازه داده نمی‌شود که بدون دلیل و مدرک، تهمتی بر دیگری وارد کند» آیا آقای نخست‌وزیر نمی‌داند که اکنون افراد بسیاری در زندان‌ها هستند که با آراء دادگاههای نظامی محکوم‌شده‌اند و مدت‌محکومیت خودرا در زندان‌ها گذرانده‌اند، اما در دولت

---

۱. علی‌اصغر حاج سید جوادی، نامه‌ها؛ انتشارات تندر، چاپ دوم، ۱۳۵۷.

۲. اشاره به اتهام دریادار رمزی عطایی، فرمانده نیروی دریایی ایران در مورد دریافت ۴ میلیون دلار رشوه از یک کمپانی فروشنده وسایل نظامی بود که تحت تعقیب قرار گرفت و به ۵ سال زندان محکوم شد.

ایشان که همه‌افراد در پناه قانون زندگی می‌کنند، این افراد همچنان در زندان نگه‌داشته شده‌اند؟ [...] آیا آقای نخست‌وزیر و وزیران ایشان، که به‌هرحال طبق قانون اساسی دارای مسئولیت مشترک هستند. در برابر این رسوایی‌های مالی هیچ‌گونه مسئولیتی ندارند؟ آیا نطق‌های پرحرارت و تأییدهای آتشین ایشان، از مبارزه با فساد، ساحَت ایشان را از نتایج قانونی و اخلاقی این فسادهای بزرگ مبرا می‌سازد؟...»

آنگاه نویسنده به افشاگری در زمینه فشار و سرکوب مردم ایران می‌پردازد؛ مواردی از تخلفات، قانون‌شکنی‌ها و سرکوبگری‌ها و نیز مواردی از تبلیغات فریب‌کارانه دولت را یادآور می‌شود و می‌گوید:

«اگر رژیم مدعی است که در جهت تأمین عدالت و حقوق اجتماعی برای همه گام برمی‌دارد، چه نیازی داریم که در برخورد با مخالفت‌های فکری و اعمال فشار و شکنجه‌های غیرانسانی در زیرزمین‌های تاریک، تا آنجا پیش برویم که دیگران دولت ما و رژیم ما را یکی از «فرومایه‌ترین» رژیم‌ها معرفی کنند؟ [...] دولت ما، دکتر شریعتی و پدر هفتادساله او را به جرم تبلیغات اصیل و واقعی اسلامی به زندان می‌اندازد و پس از یکسال زندان بدون محاکمه و بدون محکومیت، آنها را آزاد می‌کند [...] آیا اعلیحضرت می‌دانند که اکنون دهها نفر از روحانیون واقعی و مجاهد اسلامی، که جرمی جز تبلیغ اسلام حقیقی ندارند در زندان‌ها و تبعید به سر می‌برند؟ آیا این سؤال مطرح نمی‌شود که دولت از اسلام حقیقی هراس دارد، زیرا اسلام حقیقی چیزی جز یک انقلاب حقیقی اجتماعی و اقتصادی نیست؟

البته می‌توان با تنظیم برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی از طرف مبلغین سیاسی دولت و انتشار مقالات و برپاکردن مجالس سخنرانی و بیانیه‌ها و اجتماعات بزرگ و اعلامیه‌های طولانی، با امضاهای فراوان، همه این مطالب را تکذیب کرد و به کمک الفاظ و امواج تبلیغاتی، طوفانی در جهت اثبات حقّانیت روش‌ها و برنامه‌های دولت به‌راه انداخت. اما هیچیک از این طوفان‌های تبلیغاتی، قادر به مقاومت در برابر حقیقت نخواهد بود....

اگر عقیده و بیان صریح من به مذاق دولت و سازمان‌های انتظامی آن خوش نیاید و این ناخوش‌آیندی به قیمت زندگی من تمام شود، باکی نیست [...] خُم می، سرش سلامت، شکند اگر صبوحی.»

با احترام ـ علی‌اصغر حاج سید جوادی
۱۳۵۴/۱۱/۲۷

این نامه، نخستین حرکت اعتراض علنی در واکنش به ادامه سیاست اختناق، فشار و سرکوب رژیم و نیز افشا ساختن بُعد فساد دستگاه در داخل ایران بود.

فعالیت‌های دوباره احزاب و گروههای مخالف داخلی در ماههای بعد، پس از انتشار این نامه سرگشاده شروع شد.

اعتراض جوامع بین‌المللی ـ از اوایل دهه ۱۳۵۰ اخبار مربوط به تشدید سرکوب مخالفان و اعدام چریک‌های مجاهدین و فداییان، همراه با تظاهرات سازمان‌های دانشجویی خارج از ایران، در رسانه‌های خبری اروپا و آمریکا انتشار می‌یافت. در اواخر سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۳) سازمان عفو بین‌الملل، که مرکز آن در لندن است، رژیم ایران را به نقض اصول و موازین حقوق بشر، نسبت به مخالفان و زندانیان سیاسی متهم کرد. کمیسیون حقوقدانان بین‌المللی در ژنو نیز، دولت ایران را متهم به اعمال شکنجه زندانیان نمود. کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، ضمن ارسال نامه‌ای به شاه، با اعلام مواردی از نقض حقوق بشر در ایران، خواستار متوقف ساختن اعمال مغایر با اصول حقوق بشر، نسبت به مخالفان رژیم گردید.(۱)

درگرماگرم مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در آمریکا، کمیته فرعی روابط خارجی کنگره ایالات متحده آمریکا در تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۷۶ (نیمه شهریور ۱۳۵۵) در رسیدگی به وضع حقوق بشر در ایران، اعمال سرکوب و شکنجه مخالفان را تأیید کرد. مجله آمریکایی تایم در شماره ۱۶ اوت ۱۹۷۶ نوشت «... به نظر کارشناسان مطلع بین‌المللی، ایران و شیلی از لحاظ اِعمال شیوه‌های موحش شکنجه، در درجه اول قرار دارند».

همزمان با انتقاد جوامع بین‌المللی از رژیم شاه، انجمن‌های دانشجویی ایرانی در اروپا و آمریکا و کنفدراسیون جهانی دانشجویان، ضمن انتشار اخبار مربوط به نقض حقوق بشر در ایران، از جوامع بین‌المللی خواستار رسیدگی به اوضاع ایران شدند. نهضت آزادی ایران و جبهه ملی در آمریکا و اروپا فعالیت خود را در این زمینه تشدید کردند.(۲)

در لندن، پاریس و نیویورک، دانشجویان ایرانی وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی، کمیته‌هایی به هواخواهی از زندانیان سیاسی ایجاد کردند و با برپایی تظاهرات خیابانی، جهانیان را از اوضاع ایران و بیدادگری‌های رژیم شاه آگاه

---

۱. عفو بین‌المللی، گزارش سالانه ۷۵-۱۹۷۴ (لندن ۱۹۷۵)؛ گزارش کمیسیون حقوقدانان بین‌المللی «حقوق بشر در ایران» ژنو، ۱۹۷۶، صفحات ۱ تا ۷۶؛ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، صفحات ۱۷-۱۹.
۲. مصاحبه با دکتر ابراهیم یزدی؛ مصاحبه با مهندس محمد توسلی؛ آبان ۱۳۷۵.

ساختند. در همین اوان مطبوعات غرب که در گذشته از محمدرضا شاه و رژیم او ستایش می‌کردند، به انتقاد از دولت ایران در زمینه نقض حقوق بشر نسبت به زندانیان پرداختند. به عنوان مثال، روزنامه سندی‌تایمز، در چند شماره مطالبی درباره عملیات ساواک منتشر کرد و آن سازمان را عامل سرکوب روشنفکران، شکنجه زندانیان و موحش‌ترین دستگاه پلیسی در جهان معرفی نمود.(۱)

در چهار سال اول دههٔ ۱۳۵۰ اعتراض به رژیم ایران علیه نقض حقوق بشر و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی در خارج از ایران شدت یافت، ولی در داخل کشور جز نامه سرگشاده دکتر حاج سیدجوادی، که شرح آن گذشت. اعتراض یا تظاهرات علنی از سوی اپوزیسیون مشاهده نشد. بازرگان و نهضت آزادی ایران نیز در داخل کشور فعالیتی نداشتند ولی در آمریکا و برخی از کشورهای اروپا دانشجویان هوادار جبهه ملی و نهضت آزادی، تبلیغات و تظاهرات ضد رژیم را شدت دادند.

پیروزی جیمی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۱۹۷۶ (آذر ۱۳۵۵ خورشیدی) از حزب دمکرات و احتمال تغییر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در زمینه حقوق بشر و چگونگی فروش سلاح و تجهیزات نظامی به کشورهای دوست آمریکا، همچنین شدت یافتن اعتراض‌ها و تظاهرات ضد رژیم در آمریکا و اروپا، از عوامل راه‌گشای اپوزیسیون در داخل ایران بودند.

از اوایل سال ۱۳۵۵ شاه و مشاوران نزدیک او که آماج انتقاد فزاینده جوامع طرفدار حقوق بشر و مطبوعات غرب قرارگرفته بودند به فکر چاره‌جویی افتادند و درصدد برآمدند شدت فشار و سرکوب نسبت به مخالفان را کاهش دهند و به پیروی از سیاست حقوق بشر کارتر در جریان مبارزات انتخابی، برنامه «فضای باز سیاسی» را با احتیاط پیاده کنند. این تصمیم شاه در تغییر سیاست فشار و سرکوب، گذشته از تغییر سیاست خارجی ایالات متحد آمریکا پس از پیروزی جیمی کارتر درانتخابات ریاست جمهوری، مبتنی بر دلایل دیگری نیز بود؛ شاه دریافته بود که اعمال فشار و خشونت و سرکوب در ده سال گذشته، نه‌تنها نتیجه مطلوبی ببار نیاورده بود، بلکه رژیم او را درگیر مبارزه مسلحانه با گروههای مخالف، به‌ویژه چریک‌های جوان کرده بود و به‌رغم سال‌ها تبلیغات پیرامون موفقیت‌های «انقلاب

1. Jacobson, «Turture in Iran», Sunday Times, 19 January 1975.

شاه و مردم» چهره او را در نظر مطبوعات غرب، از یک «رهبر اصلاح‌طلب» به یک پادشاه مستبد و ستمگر بدل ساخته بود.

اجرای برنامه «فضای باز سیاسی» مستلزم کاهش فشارهای سیاسی و اجتماعی در زمینه‌های مختلف بود؛ از شدت سانسور مطبوعات کاسته شد، و کمیسیون‌هایی برای رسیدگی به شکایات مردم ایجاد گردید.

در زمستان ۱۳۵۵ و نیمه اول سال ۱۳۵۶ سه سازمان مهم جهانی طرفدار حقوق بشر ـ عفو بین‌الملل، صلیب سرخ جهانی و کمیسیون حقوقدانان بین‌المللی ـ برای بررسی اوضاع ایران در زمینه حقوق بشر و بازدید از زندانیان سیاسی به ایران آمدند. در بهار ۱۳۵۶ اعضای کمیسیون صلیب سرخ بین‌المللی از ۳۰۰۰ تن زندانی، بازدید به عمل آورد و با بیست تن زندانیان سیاسی ملاقات و گفتگو کرد. به حقوقدانان خارجی اجازه داده شد در دادگاه نظامی که یازده تن متهمان تروریستی را محاکمه می‌کرد حضور یابند و جریان دادرسی را نظارت نمایند.[۱]

روند «آزادسازی» با همه دقت و احتیاطی که از سوی رژیم شاه، برای کنترل و مهار آن به عمل می‌آمد، به‌سان اسب سرکش شتاب گرفت. فریاد اعتراض مردم در داخل کشور، بلند و بلندتر شد. اپوزیسیون به حرکت درآمد. از اوایل بهار ۱۳۵۶ چند نامه سرگشاده و اعلامیه‌هایی از سوی نویسندگان، شخصیت‌های ملی و مذهبی در سراسر کشور انتشار یافت و نسبت به نبودن دمکراسی، آزادی، نقض حقوق بشر و بی‌اعتنایی به اصول قانون اساسی، آزار و شکنجه زندانیان سیاسی و موارد دیگر اعتراض شد.

و سرانجام در فضایی که برای تجدید مبارزه علنی علیه رژیم شاه فراهم گردیده بود، بازرگان نقش تعیین کننده داشت.

---

۱. برای آگاهی از چگونگی عملیات سازمان‌های طرفدار حقوق بشر در ایران رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم، بخش اول: اعتراض مردم ایران و مجامع بین‌المللی، صفحات ۱۳-۲۱.

بخش دوم ــ نامه سرگشاده با سه امضا

از اوایل فروردین ۱۳۵۶، جبهه ملّی و نهضت آزادی ایران فعالیت‌های سیاسی علنی را از سر گرفتند. مهندس بازرگان به دکتر کریم سنجابی و سران جبهه ملّی و دیگر احزاب ملّی طرح تشکیل یک جبهه ضداستبدادی را با مشارکت همه نیروهای ملی و مذهبی به‌منظور مبارزه با رژیم خودکامه شاه پیشنهاد کرد، ولی چون آقای دکتر سنجابی و دیگر رهبران جبهه ملی چهارم در حال تأسیس، مخالف حضور و مشارکت همه گروههای اپوزیسیون در تشکیل «جبهه ضد استبدادی» بودند، طرح بازرگان را نپذیرفتند.[۱]

در خرداد ۱۳۵۶ آخرین پیشنهاد بازرگان به جبهه ملّی تازه سازمان یافته در زمینه تهیه و انتشار نامه سرگشاده‌ای از سوی سران احزاب و جمعیت‌های ملی و مذهبی به عنوان محمدرضا شاه در اعتراض به ادامه روش استبدادی رژیم ایران مطرح گردید، ولی مفاد این نامه که بازرگان آنرا نوشته بود، به بهانه تندی برخی از مطالب آن و نیز پیشنهاد مشارکت همه گروههای اپوزیسیون، مورد قبول آقای دکتر سنجابی و هیئت اجرای جبهه ملی (چهارم) قرار نگرفت. چند روز بعد (۲۳ خرداد) با تغییراتی که در متن همین نامه داده شده بود، به عنوان نامه سرگشاده، با امضای دکتر کریم سنجابی، دکتر شاپور بختیار از جبهه ملی و داریوش فروهر، از حزب ملت ایران، انتشار یافت. بدین ترتیب رهبران جبهه ملی، بی‌آنکه از اشتباهات سال‌های اول دهۀ ۱۳۴۰ که منجر به پراکندگی و شکست جبهه ملی دوم و سوم گردید،

---

۱. گفتگو با مهندس بازرگان، تیرماه ۱۳۷۲.

عبرت گرفته باشند و از فرصتی که به ندرت در تاریخ مبارزات ملت‌ها فراهم می‌شود، استفاده کنند، همان شیوه رقابت و دشمنی با یکدیگر را از سر گرفتند؛ در حالیکه روحانیون به رهبری آیت‌الله خمینی، با ایجاد یک جبهه متحد و متشکل خود را برای مبارزه با رژیم شاه آماده و نیرومند می‌ساختند، سران ملّیون همچنان به سیاست تکروی و «خودمحوری» ادامه دادند.

آقای مهندس بازرگان در توجیه نظر خود مبتنی بر تشکیل یک جبهه متحد و متشکل دربرگیرنده همه طبقات جامعه ایران و علل عدم موفقیت در ایجاد آن چنین گفته است:

«... در آن زمان سعی ما این بود که هر چه ممکن است اظهارات و اعتراضات، هم علنی و آشکار و هم با جرأت ابراز شود و هم از جانب انفرادی و گروهی بیرون آمده و [هم] دربرگیرنده همه طبقات و افکار (منهای کمونیست‌ها) و نمایش‌دهندهٔ وحدت و قوت باشد. روی این نظر، اعلامیه‌ای در بیان جامع نابسامانی‌ها و خیانت‌ها و ایجاد موضع صریح علیه شاه تنظیم گردیده، قرار بود با امضای افراد معروف گروههای ملی و مذهبی و شخصیت‌های موجه غیرسیاسی دانشگاهی و روحانی و اداری و بازاری منتشر شود که جنبهٔ تاریخی و قطعیت تعیین‌کننده‌ای داشته باشد و چون سه نفر از رهبران جبهه ملی که هنوز پذیرش حرکت مشترک «جبهه‌ای عام» را نداشتند، حالت شخصی به آن داده و نخواستند سایرین امضا کنند [...] به جبران تکروی فوق، ولی با محتوای ضعیف‌تر، اعلامیه‌ای در آبان ۱۳۵۶ با امضاهای فراوانی از ملیّون و روشنفکران منتشر گردید که صریحاً خواستار تمکین شاه به حقوق ملت و اجرای قانون اساسی، رعایت آزادی‌ها، آزادی زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها، الغای حزب رستاخیز، آزادی مطبوعات، انحلال مجلسین و سازمان‌های چماقداری و رعایت حقوق بشر بود...»[۱]

آقای دکتر کریم سنجابی در خاطراتش می‌کوشد سیاست امتناع خود و دوستانش را از امضای نامه سرگشاده مزبور با شرکت شخصیت‌های معروف را توجیه کند و گناه این اشتباه را به گردن بازرگان بیندازد. وی ضمن تأیید سیاست دفاع حقوق بشر جیمی کارتر در مبارزات انتخاباتی و اثر عمده‌ای که این سیاست در به‌حرکت درآمدن مردم ایران در مبارزه ضدپهلوی داشته است، انتشار نامه‌سرگشاده به شاه را با سه امضا (سنجابی، بختیار، فروهر) مفید توصیف کرده و گفته است:

«... پیش آمدن حکومت کارتر و شهرت جانبداری او از حقوق بشر [...]

---

۱. انقلاب ایران در دو حرکت؛ نویسنده و ناشر؛ مهندس مهدی بازرگان، مهرماه ۱۳۶۳ صفحهٔ ۲۷.

تاحدودی موجب تشجیع و به حرکت درآمدن مردم به سوی انقلاب و خواسته‌های آنها شد و این نکته به‌هیچ‌وجه قابل انکار نیست. ما به این فکر افتادیم که چون امکان اجتماعات وسیع هنوز فراهم نیست و صدور اعلامیه و پراکندن اوراق هم تأثیر زیاد ندارد، بهتر است به وسیله نامه سرگشاده‌ای مستقیماً به خود شاه، خطاها و خلاف‌ها و نقص‌ها را بگوییم و از او بخواهیم که به این وضع پایان دهد. در این فکر بودیم که چه اشخاصی باید این کار را انجام بدهند. در آغاز این کار، بنده و داریوش فروهر و شاپور بختیار و مهندس بازرگان بودیم، گاهی فکر می‌کردیم که این نامه به امضای جمع کثیری باشد، ولی می‌دیدم که امضای عده کثیر، به اشکال برمی‌خورد، که بسیاری از افراد، که ما علاقمند به امضاء آنها هستیم، به‌علت محافظه‌کاری و احتیاط حاضر به امضای آن نیستند...»

در اینجا متن سؤال مصاحبه‌گر از آقای دکتر سنجابی و پاسخ ایشان در رابطه با موضوع مورد بحث را می‌خوانیم:

س ـ نزد چه کسانی بردید که امضاء نکردند؟

نبردیم ولی صحبت می‌کردیم؛ من‌باب مثال، فکر کردیم از رجال قدیمی نیک‌نام آنوقت، مثل دکتر علی سیاسی، نجم‌الملک و سروری و از این قبیل افراد که آلودگی نداشتند استفاده کنیم و همچنین یک عده از روحانیون موجه، ولی احساس کردیم و متوجه شدیم که عده‌ای حاضر به امضاء نیستند و عدهٔ دیگری که ممکن است امضا بکنند، اسم آنها برای مردم ایران شناخته شده نیست و نه شاه [آنها را] می‌شناسد که آن اثر را بکند. بنابراین گفته شد که امضاء محدود باشد. در منزل بنده آقایان جمع شدند و قرار بر این شد که آقای مهندس بازرگان طرح تهیه کند و ایشان شرحی نوشتند و روز بعد آوردند و راجع به آن صحبت کردیم. بنا بر پیشنهاد آقای بازرگان قرار شد که بنده در آن نوشته تجدید نظر بکنم. بنده آنچه را که لازم دیدم تغییراتی دادم و یا اضافاتی کردم که یا چیزهایی حذف کردم و بالاخره به آن صورتی که انتشار پیدا کرد و خبر دارید درآمد.

درباره امضای آن، آقای مهندس بازرگان، اشکالاتی کرد و اظهار داشت که جمعی از وابستگان او در امضاء شرکت کنند. ما نسبت به امضای بعضی از آنها حرفی نداشتیم. حقیقتش این است که برای ما آدمی مثل دکتر سحابی، که مردی متقی و پاکدامن است و یا برای آقای حسن نزیه اعتراضی نداشتیم، ولی افراد

دیگری را هم می‌خواست در آن کار وارد بکند، ما گفتیم آقا؛ در سازمان‌ها و احزاب جبهه ملی افرادی هستند که اگر مقدم بر اینها نباشند، لااقل در اعداد آنها هستند، یا باید به فکر امضای وسیع باشیم، یا اگر محدود است باید حد و ضابطه‌ای برای آن قائل بشویم.

بر سر این موضوع آقای بازرگان ناراحت شد. بنده ورقه را امضا کردم و رد کردم و گفتم: هرکس می‌خواهد امضا بکند و هرکس نمی‌خواهد نکند. بازرگان مجلس را ترک کرد و رفت. آقای بختیار و داریوش فروهر هم آنرا امضا کردند. ما آن نامه سرگشاده را تکثیر کردیم و نسخه اصلی را به دربار فرستادیم...[۱]

آقای دکتر کریم سنجابی، ماجرای بمب‌گذاری ساواک در مقابل درِ خانه‌های شش تن مؤسسین حقوق بشر ایران، آقایان: بازرگان، دکتر لاهیجی، دکتر سحابی، مانیان، فروهر و سنجابی را در نتیجه انتشار نامه سه‌امضایی و آثار و نتایج آن توصیف کرده است:

> این نامه انتشار فوق‌العاده وسیعی را در داخل مملکت پیدا کرد. نه‌تنها خود ما آنرا چندین بار بصورت‌های مختلف منتشر کردیم، بلکه افراد دیگر و جمعیت‌های دیگر که ما نمی‌دانستیم چه کسانی هستند، آنرا منتشر کردند و مسلم بود که اثر سخت و ناگواری بر دربار و درباریان داشته است. برای اینکه چند روزی از آن نگذشته بود که در خانه من و در خانه داریوش فروهر و دو نفر دیگر هم که باید اینجا اسم ببرم، یعنی آقای مهندس بازرگان و مهندس مقدم مراغه‌ای را در یک شب بمب‌گذاری کردند...

این گفته آقای سنجابی مانند پاره‌ای از اظهاراتش در کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» نادرست است و بیشتر جنبهٔ کینه‌توزی و افترا زدن و متهم ساختن رقیبان سیاسی را دارد.

آقای سنجابی بدون احساس عذاب وجدان، بازرگان را به دلیل آنکه موافق با سیاست مورد نظر او یعنی جمع شدن زیر عَلَم جبهه ملی چهارم در حال تأسیس نبوده، به باد تهمت و افترا می‌گیرد و می‌گوید:

> ... در این زمان کوشش بنده بر این بود که اتحاد بین عناصر ملی را بطور وسیع فراهم بکنیم. بنده حتی‌الامکان سعی‌ام بر این بود که تمام نیروهای سیاسی ملی را با

---

۱. سنجابی، کریم: امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات سیاسی، انتشارات جبهه، لندن، ۱۳۶۸، صفحات ۴۲۲-۴۲۳ (متن نامه سرگشاده مزبور در پیوست کتاب است).

هم متحد بکنیم که یک واحد باشیم و بعد، با روحانیون هم مرتبط باشیم. متأسفانه آقای مهندس بازرگان به‌علت اینکه خود او و دوستانش در جریان ارتباطات خیلی مقدم‌تر و مستمرتری بودند، هم با بعضی از عوامل خارجی ارتباط داشتند و هم داخل با روحانیون از نزدیک، مرتبط و همکار بودند «تن به مشارکت صحیح» نمی‌داد و می‌خواست خود او کارگردان اصلی باشد. بر اثر پیشنهادها و مذاکراتی که از جوانب مختلف با ایشان می‌شد، در یک جلسه‌ای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغه‌ای تشکیل شده و ده بیست نفر بودیم، از جمله برادر آیت‌الله زنجانی، آقای سیدابوالفضل زنجانی، از روحانیون بسیار باتقوا و بسیار فاضل و خود آقای مهندس مقدم مراغه‌ای و آقای حسن نزیه و دکتر سامی و دکتر هزارخانی و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم، آقای مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جبهه ملی نگذاریم، بگذاریم «جبهه ملی ضداستبدادی» بنده نسبت به ایشان اعتراض کردم و گفتم که این کلمات اضافی ضداستبدادی به خودی‌خود یک معنای مستتر بدی دارد و آن مثل این است که این عنوان برای این انتخاب شده که شعار ضداستعماری آن حذف شود [...] در پیشنهاد آقای مهندس بازرگان موضوع آزادی در کلمه ضداستبدادی مستتر است ولی با حصر آن مثل این است که مبارزات ضداستعماری مسکوت مانده است...»[۱]

سپس آقای دکتر سنجابی با بیان شرح مبسوطی پیرامون علل مخالفت با پیشنهاد بازرگان و تأکید در زمینه لزوم نامگذاری سازمان جدید، به عنوان «جبهه ملی» سرانجام بازرگان را متهم می‌کند که می‌خواست «کارگردان اصلی» باشد!

بررسی گفته‌ها و ادعاهای دکتر سنجابی در ماجرای انفجار بمب در جلو منازل ایشان در رابطه با نامه سرگشاده کذا، و ادعای وی در کوشش برای متحد ساختن نیروهای سیاسی ملی و سرانجام افترا زدن به بازرگان و دوستانش در ارتباط داشتن با «بعضی از عوامل خارجی» و نیز این ادعا که بازرگان تن به مشارکت «صحیح» نمی‌داد... نشان می‌دهد که رهبر جبهه ملی «چهارم» در تحریف رویدادها و جعل حقایق تا چه حد گستاخ است.

برای روشنگری برخی از زوایای تاریک تاریخ معاصر به چند مورد دیگر از اظهارات او اشاره می‌شود:

۱ ـ آقای سنجابی در تعقیب سیاست «صبر و انتظار» در سال ۱۳۴۳ و پس از سکوت ۱۳ ساله، و در ضمن «مدتی خدمت در وزارت علوم و دریافت مقرری از

---

۱. همانجا، صفحات ۲۵-۲۶.

دولت، که خود آنرا تصدیق کرده است»[۱] انگیزه تجدید فعالیت سیاسی خود را بدین شرح توضیح داده است «... در سال ۱۳۵۵ ما احساس کردیم امکاناتی بوجود آمده که شروع به فعالیت‌های سیاسی برای تحصیل آزادی و استقلال مملکت بکنیم...». به گفته آقای سنجابی برای آغاز فعالیت سیاسی دوباره، به این فکر افتادند که چون امکان اجتماعات وسیع هنوز فراهم نیست و انتشار اعلامیه تأثیر زیاد ندارد بهتر است به وسیله ارسال نامه سرگشاده‌ای به خود شاه «خطاها و نقص‌ها را بگوییم و از او بخواهیم که به این وضع پایان دهد...»

آقای سنجابی به صلاح نمی‌داند این نکته را یادآور شود که یک سال و چهار ماه قبل از آنکه ایشان و دوستانشان به فکر نامه سرگشاده به شاه بیفتند، یعنی در ۲۷ بهمن ۱۳۵۴ آقای دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی در نامه سرگشاده‌ای به عنوان شاه، رژیم را متهم به «وجود فساد مزمن در ارکان مملکت و سازش و همزیستی مسالمت‌آمیز دولت با عوامل فساد، رواج رشوه، ارتشاء، کم‌کاری، تجاوز به حقوق اجتماع، و توسّل به روش‌های پلیسی و سلب آزادی‌های اساسی و فشار و اختناق...» کرده بود. انتشار این نامه در اوج استبداد سلطنتی و در زمانی بود که هنوز سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر در مبارزات انتخاباتی و نیز برنامه «فضای باز سیاسی» محمدرضا شاه مطرح نشده بود، نشانهٔ درک و تشخیص درست دکتر حاج سید جوادی از فضای سیاسی کشور و اوضاع و احوال جهانی و نیز حاکی از شهامت، آزادگی و فداکاری او بود.

پس از انتشار آن نامه، شخصیت‌های سیاسی، دانشگاهی و متعهد تکان خوردند و با ازسرگیری فعالیت دسته‌جمعی به گردهمایی‌های علنی و پنهانی دست زدند و برای مبارزه با رژیم استبدادی شاه، به حرکت درآمدند.

۲ ـ آقای دکتر سنجابی، بمب‌گذاری در مقابل خانه خود و چند تن دیگر را، به نشانه واکنش دستگاه نسبت به آثار و نتایج نامه سرگشاده‌ای که او و دو تن دوستانش، آقایان بختیار و فروهر به عنوان شاه فرستادند دانسته و می‌گوید:

«... مسلم بود که [نامه سرگشاده] اثر ناگواری بر دربار و درباریان داشته است،

---

۱. مشروح جریان در صفحات ۴۲۰-۴۲۱ خاطرات دکتر سنجابی آمده است؛ وی در پاسخ به این سؤال مصاحبه‌گر که: به گفته آقایان دکتر باهری و قریشی از طریق دکتر کاظم‌زاده در وزارت علوم مقرری از دولت و رژیم شاه دریافت می‌کردید، چنین جواب می‌دهد: «این درست است، از بنده برای همین کار دعوت کرده بودند و من مدتها در این‌باره مشغول بودم...»

برای اینکه چند روزی از آن نگذشته بود که در خانه من و [...] بمب‌گذاری کردند...»

اگر این گفته آقای دکتر سنجابی را ناشی از گذشت زمان و کهولت سن ندانیم، ناگزیر دلیلی جز سوءنیت، و یا تلاش برای «وارونه‌گویی» حقایق نمی‌توانیم پیدا کنیم، زیرا نامه سرگشاده مزبور به عنوان شاه، در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۶ انتشار یافت و بمب‌گذاری ساواک در خانه‌های پنج تن از مؤسسین حقوق بشر ایران (بازرگان، دکتر لاهیجی، دکتر سنجابی، مانیان و فروهر) در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۵۷ صورت گرفت.

۳ ـ اظهارات آقای سنجابی در مورد ارتباطات آقای مهندس بازرگان و دوستان ایشان با بعضی عوامل خارجی برخلاف موازین اخلاقی و محتملاً به‌منظور رفع و رجوع اشتباهات سیاسی رهبران جبهه ملّی، به‌ویژه در اوایل دهه ۱۳۴۰ و اواخر دهه ۱۳۵۰ است. آنچه در کردار و منش سنجابی پس از سال‌ها سابقه فعالیت سیاسی عجیب به نظر می‌رسد، نحوهٔ برخورد وی با مخالفان و رقیبان سیاسی است. وی در مصاحبه‌ای که با نماینده مرکز مطالعات ایران در دانشگاه هاروارد به عمل آورده و آنرا بصورت خاطرات منتشر کرده است، با میدان خالی که در اختیارش بوده نه‌تنها مخالفان سیاسی، بلکه دوستان و همکاران خود را به باد توهین و تهمت گرفته است.

آقای سنجابی از این نکته غافل مانده است که حیثیت یک مرد سیاسی با متهم کردن رقیبان او ترمیم نخواهد شد، ولی تحریف حقایق تاریخی، جوانان را سرگردان می‌کند و دشمنان این سرزمین از آن بهره‌برداری می‌کنند.

این شیوه کار اغلب دولتمردان کشور ما، که پس از بازنشستگی از صحنه فعالیت‌های سیاسی، به خاطره‌نویسی می‌پردازند برای نیکو جلوه دادن اعمال گذشته خویش و یا رفع اشتباهات و خطاهایشان، رقیبان و یا مخالفان خود را آماج ایراد و انتقاد و حتی تهمت و افترا قرار می‌دهند، رفته‌رفته بصورت «همه‌گیر» درآمده و حاصلی جز مغشوش ساختن تاریخ و حتی زیر سؤال رفتن اعمال مثبت اینگونه خاطره‌نویسان نداشته است.

بی‌تردید دکتر کریم سنجابی در دوران فعالیت‌های سیاسی طولانیش، منشاء خدمات بزرگی بوده است؛ استاد دانشگاه تهران، از بنیانگذاران جبهه ملّی ایران در سال ۱۳۲۸ به رهبری دکتر محمد مصدق، نماینده دوره ۱۷ مجلس شورای ملی،

وزیر فرهنگ در دولت ملی مصدق، نماینده دولت در دادگاه بین‌المللی لاهه در دفاع از ایران، عضو فعال فراکسیون نهضت ملی در مجلس شورای ملی...

دوره دوم زمامداری مصدق (مرداد ۱۳۳۱ ـ مرداد ۱۳۳۲) و در جریان کوشش‌های همه‌جانبه دولت انگلیس و ایادی آن در دربار مجلسین شورا و سنا و توطئه‌های سازمان جاسوسی بریتانیا و ایالات متحده در مقابله با نهضت ملی و برکناری دکتر مصدق، دکتر سنجابی در دفاع از نهضت و مصدق نقش چشم‌گیری داشت. وی در برابر مخالفانی چون حائری‌زاده، حسین مکی و مظفر بقایی و دیگر نمایندگان وابسته به دربار و سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا، ایستادگی کرد؛ هم او بود که در جلسه جنجالی روز ۲۳ دیماه ۱۳۳۱، هنگام طرح لایحه اختیارات مصدق در پاسخ به اظهارات مظفر بقایی کارگردان مخالفت با لایحه اختیارات خطاب به بقایی گفت «بنده شما را منافق می‌دانم!» و در جای دیگر، هنگام طرح لایحه سلب مصونیت مظفر بقایی، به اتهام شرکت در قتل سرتیپ افشارطوس، از مدافعان لایحه رسیدگی به اتهام قتل رئیس شهربانی بود. با این‌همه، عملکرد او از دوران فعالیت جبهه ملی دوم در سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۳ و به‌ویژه سال‌های ۱۳۵۶ به‌بعد، در خور ایراد و انتقاد زیادی است.

پاسخ به مدعی

در سال ۱۳۷۲ هنگامی که مؤسسه انتشارات رسا چاپ دوم کتاب خاطرات آقای دکتر کریم سنجابی را به عهده گرفت[۱] با ملاحظه اتهاماتی که نویسنده نسبت به آقایان مهندس بازرگان و آقای دکتر ابراهیم یزدی و نیز همکاران نهضت آزادی وارد کرده بود، از ایشان درخواست نمود در صورت تمایل به اظهارات دکتر سنجابی پاسخ دهند تا بصورت ضمایم کتاب چاپ و منتشر گردد. آقایان بازرگان و یزدی پیشنهاد ناشر را استقبال کردند. در همان اوان اینجانب سرگرم تهیه و تنظیم خاطرات زنده‌یاد مهندس بازرگان بودم و ایشان رونوشت آن مطالب را در اختیارم گذاردند. از آنجا که کتاب مزبور تاکنون[۲] مجوز انتشار دریافت نکرده است، لذا پاسخ به اتهامات عنوان شده از سوی آقای سنجابی مبنی بر «ارتباط مهندس

۱. چاپ اول کتاب در سال ۱۳۶۸ در لندن انتشار یافت.
۲. فروردین ۱۳۷۶.

بازرگان و دوستانش با بعضی از عوامل خارجی» در زیر نقل می‌شود، متن کامل آن نیز در پیوست کتاب خواهد آمد:

در مقدمه توضیحات مهندس بازرگان گفته شده است:

«... شمه‌ای از دفتر خاطرات دوست قدیم و همکار و همرزم ملی؛ آقای دکتر کریم سنجابی را دیدم و استخراج‌شده‌ای از آنچه را که در ارتباط با نهضت آزادی و دوستان و شخص خودم بود، خواندم؛ برایم غیرمنتظره و باعث تعجب و تأسف شد. تعجب از این جهت که پاره‌ای مطالب خلاف واقع و خلاف انتظار در آنها دیدم. می‌خواهم نادرست بودن آنها را ناشی از گذشت زمان یا کهولت سن و فعل و انفعال‌های ناخودآگاه ذهن ایشان بدانم. تأسف از این بابت که با توجه به سوابق و روابط طولانی گذشته، از اعزام محصلین به فرانسه در سال ۱۳۰۷ گرفته تا استادی و ریاست دانشکده، از عضویت در شورای دانشگاه، تا ملی شدن نفت و فعالیت در دولت مصدق و گرفتاری در زندان شاه و بالاخره تشکیل دولت موقت پس از انقلاب و آغاز دوران جدید؛ با وجود احترام و صمیمیتی که نسبت به هم داشتیم، قاعدتاً نمی‌بایستی چنین بیانات در مصاحبه و در دفتر خاطرات ایشان می‌آمد. قلب و قلمم راه نمی‌دهد که نسبت کذب و تهمت یا تحریف حقیقت به آن گفته‌ها یا نوشته‌ها بدهم و یا به اعتراض و مقابله به مثل بپردازم. ضمناً برایم بسیار ناگوار می‌آید که اوقات خوانندگان و علاقمندان را مصروف به موضوعات شخصی بنمایم.

اینکه کتاب تدوین شده و دومین بار خواهد بود که چاپ و توزیع می‌گردد، برای اینکه نسل جوان و آیندگان دچار اشتباه و ابهام نشوند، به عنوان نمونه، از بیست و شش موردی که جابجا در آن کتاب در رابطه با نهضت آزادی و شخص بنده آمده، تنها ذکر توضیحاتی در مورد چند مورد مهم ذیل اکتفا می‌کنم [...]

شاید لازم باشد به یک مطلب اصولی که آقای دکتر سنجابی عنوان نموده و خلط مبحث شده است اشاره بنمایم تا سند و بهانه‌ای برای آزار بازداشت‌شدگان سیاسی داده نشود و همچنین سدّ راه و مانع اقدام برای افراد جوان و گروههای سیاسی طرفدار آزادی و استقلال کشور پیش نیاید. آقای دکتر سنجابی چند بار به ضرس‌قاطع گفته و به‌گفتار دکترمصدق استناد کرده‌اند که هرگونه ارتباط با خارجیان از طرف احزاب و شخصیت‌های غیردولتی کار خلاف قاعده و خیانت به‌کشور است. علاوه‌برآنکه نمی‌دانم آیا مرحوم دکترمصدق که نسبت به‌نهضت آزادی و مؤسسین آن اعتماد و تأیید فراوان داشت، چنین حرفی بصورت قاطع و کلی زده و هر نوع تماس با خارجی را تحریم کرده‌باشد یا خیر؟ ولی بایدبگویم، اولاً ارتباط داریم تا ارتباط، ثانیاً خارجی داریم تا خارجی. ثالثاً در دنیای سراسر مرتبط و مؤثر دولت‌ها با یکدیگر، که افکار عمومی و اطلاعات مردمی نقش اصلی را بازی می‌کند، آیا می‌تواند برای فرار از تهمت خارجی‌پرستی، خود را برکنار از جریان‌ها و بی‌ارتباط با مردم و دنیای دیگر بگیرد؟

آیا در مبارزات بیش از یک قرن هندوها با انگلستان، الجزایری‌ها با فرانسوی‌ها و غیر آنها، رهبران پیروزمند آنها نیز حالت احتیاط و قهر را در پیش گرفتند و هیچ انگلیسی یا فرانسوی نیز طرفدار حرکت آنها و خدمتگزار برای کسب آزادیشان نشد؟ رابعاً وقتی مابین هیئت حاکمه ظالم و خائن و همسایه بیگانه غاصب رابطه اطاعت و حمایت برقرار شده باشد، آیا یکی از راههای شکستن چنین پیوند و پشتیبانی نمی‌تواند روشنگری و راهنمایی‌های عناصر ملی و میهن‌دوست باشد و احیاناً آگاهی رساندن و برحذر داشتن قدرت خارجی از حمایت بی‌دریغ هیئت حاکمه غاصب و فاسد؟

خامساً خود آقای دکتر سنجابی، رئیس هیئت اجرای جبهه ملی و همکاران جبهه‌ای ایشان، با عناصر خارجی، اعم از انگلیس و روس و آمریکا تماس و ارتباط و تبادل اطلاعات نداشته‌اند؟ اسناد منتشرشده لانهٔ جاسوسی، اگر آنها را قابل اعتماد بدانیم، چندین گزارش محرمانه از ملاقات و مذاکرات ایشان و انتقال اطلاعات شخصی و حزبی و دولتی با مأمورین ویژه سفارت آمریکا در بر دارد، که نمی‌گویم خیانت است. حرف‌های بدی هم نزده‌اند ولی بالاخره ملاقات خصوصی غیرعلنی با خارجیان بوده است...[۱]»

پاسخ مهندس بازرگان به گفته‌های آقای دکتر سنجابی پیرامون نامه سرگشاده که با سه امضا (آقایان بختیار، سنجابی و فروهر) انتشار یافت بدین شرح است:

«در کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی، یک داستان ناقص، یا نیمه‌درست دیگری هم آمده است که پیش‌درآمد همکاری‌ها و فعالیت‌های حقوق بشر و به گونه‌ای، سرآغاز یا سرفصل نهضت عمومی ملت برای سرنگونی استبداد و انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود. منظورم نامه یا اعلامیه‌ای است که با سه امضای آقایان دکتر بختیار، داریوش فروهر و دکتر کریم سنجابی صادر گردیده و نهضتی‌ها و بنده از امضای آن به دلیل «گروه‌گرایی» استنکاف کرده بودیم. ضمن آنکه نامه ابتکار آقایان و انشاء بنده بوده است [...] افسوس که حاج سیدرضا زنجانی به رحمت ایزدی رفته و حضور ندارند تا شهادت بدهند که در روایات داستان، فاعل‌های دو عمل ابتکار و استنکاف جابجا شده است و مأموریت بازرگان نه تحریر نامه، بلکه تعدیل آن بوده تا قابل هضم آقایان و جمع‌کنندهٔ امضاهای دیگران باشد...

نظر نهضت برای امضاهای متعدد و متفرق، مثل همیشه این بود که ندای

---

۱. برای آگاهی از چگونگی ارتباط و مذاکرات و تبادل اطلاعات دکتر سنجابی با دیپلماتهای سفارت آمریکا، رجوع کنید به: اسناد لانه جاسوسی، ترجمه و تنظیم دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ناشر مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد دوم ۱۳۶۶، اسناد شماره ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸ تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۳۹ و فروردین، تیر، مرداد و مهر ۱۳۴۰، صفحات ۱۸۶-۲۱۱.

آزادیخواهی و حرکت ضد اسارت و استبداد، باید تنها از ناحیه تعداد اندک ما نبوده، نشان دهنده واقعیت عظیم و جدید فراگیر باشد، نه آنکه طبق تصور دکتر بختیار، اعلام‌کننده و تدارک‌گر رهبری پیشگامان در قالب خودشان و دو سه نفری ما باشد. اعتراض آقای طالقانی، دکتر سحابی و نزیه و بنده به آن نوع امضا و ارسال نامه، علیرغم آنکه خود تهیه‌کننده و عرضه‌کننده و اصرارکننده آن بودیم، علاقه‌ای بود که به اعلام و تقویت حرکت همگانیِ واقعاً ملّی و عدم در دست گرفتن رهبری آن داشتیم.

بعدها مرحوم مهندس حسیبی در یک بیان گلایه‌آمیز اعتراض کرده بود که تو گفته‌ای حزب ایرانی‌ها لیاقت رهبری ملت را ندارند، درصورتی‌که من گفته بودم؛ جوّ و جامعه چنان تحول یافته است که جوانان و مردم ایران قدیمی‌های امثال شما و ما را قبول ندارند و خواسته‌های دیگری دارند...»

بخش سوم ــ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

فکر تأسیس «جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر» در ایران، در گردهمایی چند تن از شخصیت‌های مبارز و سرشناس در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۳۵۶، در منزل آقای پولادی قوت گرفت. این جلسه میهمانی ناهاری بود که به افتخار آقای دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی و به مناسبت انتشار نامه سرگشاده ایشان خطاب به محمدرضا شاه در اعتراض به رواج فساد، تجاوز به حقوق اجتماع و سلب آزادی‌های اساسی و فشار و اختناق ترتیب داده شده بود.

در این گردهمایی آقایان مهندس بازرگان، دکتر علی شریعتی، دکتر علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، فتح‌الله بنی‌صدر، دکتر یدالله سحابی، احمد صدر حاج‌سیدجوادی، مهندس امیر حسینی، سرتیپ علی‌اصغر مسعودی، سرتیپ ولی‌الله قرنی، دکتر مبشری، سرهنگ مجللی و... حضور داشتند. پس از صرف ناهار، آقایان حاج سیدجوادی، مرحوم دکتر شریعتی و مهندس بازرگان، ضمن تشریح اوضاع سیاسی ایران، پیرامون ضرورت یک حرکت دسته‌جمعی و سازمان یافته به منظور مبارزه با رژیم استبدادی شاه صحبت کردند. همچنین موافقت به عمل آمد در جلسات بعدی، مذاکرات و بررسی پیرامون طرح عملیات آینده ادامه یابد. در یکی از همین جلسات بود که آقای فتح‌الله بنی‌صدر با توضیح این مطلب که در کشورهای اروپای شرقی از راه حقوق بشر توانسته‌اند صدای اعتراض خود را به گوش جهانیان برسانند و از آن سازمان جهانی طلب یاری کنند، تشکیل جمعیت ایرانی حقوق بشر را پیشنهاد کرد.[۱]

---

۱. از یادداشت‌های شادروان مهندس بازرگان، اصل یادداشت در آرشیو شخصی اینجانب است.

اعلام تأسیس کمیته ایرانی حقوق بشر ـ طی ماههای بهار تا پاییز ۱۳۵۶ فعالیت گروه مزبور برای تشکیل کمیته حقوق بشر ادامه یافت و سرانجام روز ۱۶ آذر ۱۳۵۶ (پنج روز پس از حمله وحشیانه چماقداران رژیم، به اجتماع ملّیون در کاروانسرا سنگی) بیست و نه تن از شخصیت‌های سیاسی، دانشگاهی و حقوقی، اعلامیهٔ تأسیس «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» را اعلام کردند[۱]. سه روز بعد (۱۹ آذر) کمیته مزبور در نامه هشت صفحه‌ای به عنوان دبیرکل سازمان ملل، ضمن اشاره به گزارش‌های ناظران و مقامات و مراجع بین‌المللی، پیرامون موارد نقض حقوق بشر در ایران، خواستار یاری سازمان ملل متحد در تحقق آزادی‌های اساسی، طبق اصول قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر گردید.

تشکیل کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر از آغاز کار و به هنگام تعیین رئیس کمیته با ایراد و کارشکنی و مخالفت دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی چهارم روبرو شد. سنجابی مدعی است که اعلام موجودیت کمیته حقوق بشر در منزل او و به ریاست او اعلام موجودیت کرد؛ با نامزدی مهندس بازرگان هم به ریاست کمیته مخالف بود (گویی اصل بر این بوده که در تشکیل هر مجمع سیاسی و حزبی از ملّیون باید آقای سنجابی رئیس بوده باشد...)

آقای سنجابی برای توجیه علل مخالفت با شرکت در کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، حضور ویلیام باتلر، یکی از شخصیت‌های سرشناس مدافع حقوق بشر را به نشانه ارتباط بازرگان با دستگاههای خارج دانسته و از شرکت در جلسات کمیته خودداری می‌کرده است. در خاطرات دکتر سنجابی در مورد چگونگی تشکیل کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و علت کناره‌گیری او از کمیته مزبور گفته شده است:

«... در این هنگام آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم. بنده هم چون چنین جمعیتی را

---

۱. این افراد اعضای کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر بودند: مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، آیت‌الله حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی، دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی، دکتر کریم سنجابی، دکتر محمد ملکی، دکتر حبیب‌الله پیمان، مهندس صالح بنافتی، دکتر کاظم سامی، احمد صدر حاج سید جوادی، سرتیپ علی‌اصغر مسعودی، دکتر کریم لاهیجی، دکتر اسدالله مبشری، دکتر رحیم عابدی، دکتر عبدالعلی پرتو علوی، مهندس کاظم حسیبی، دکتر علی شریعتی، دکتر نورعلی تابنده، سیداحمد مدنی، مهندس رحمت‌الله مقدم، مهندس هاشم صباغیان، دکتر ناصر میناچی، رحیم صفاری، اسلام کاظمیه، حسن نزیه، دکتر منوچهر هزارخانی، دکتر ابراهیم یونسی، شمس آل‌احمد، خلیل‌الله رضایی.

در خط مبارزه و وسیله‌ای برای اتحاد نیروها می‌دانستم، با آن موافقت کردم. این جمعیت در منزل من و به ریاست من اعلام موجودیت کرد و مصاحبه اول آن با روزنامه‌نگاران خارجی در منزل من و به وسیله من صورت گرفت و اعلامیه اول آن به امضای من صادر گردید. بعد از مدتی که گذشت و واکنش شدیدی از طرف دولت نسبت به آن ظاهر نگردید، آقای بازرگان نامزد ریاست آن شدند. بنده هم اعتراضی نکردم. در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین‌المللی شخصی، به نظرم اگر اشتباه نکنم، بنام ویلیام باتلر، وارد ایران شد و در منزل احمد صدر حاج سید جوادی که از رفقای بازرگان است، دعوتی از کمیته جمعیت به عمل آمد که در آنجا جمع شدیم.

وقتی که بنده وارد آنجا شدم و دختر آقای بازرگان مترجم جلسه بود و انگلیسی را با روانی صحبت می‌کرد متوجه شدم که این آقای باتلر در جمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست و به اصطلاح منا سلمان منا اهل‌البیت است و با آنها از سوابق کارها و فعالیت مشترکشان صحبت می‌کند. از آنجا دریافتم که تشکیل این جمعیت ما، مرتبط با سوابقی است و با دستگاههای خارج هم ارتباط دارد و از آن تاریخ به بعد بنده در این جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص در همان ایام آقای مهندس مقدم مراغه‌ای که یکی از اعضاء کمیته این جمعیت بود به منزل من آمد و چون نارضایی مرا درباره عمل مهندس بازرگان تشخیص داد، صراحتاً به من گفت: در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده، هر جا می‌رفته و با هر مقام آمریکایی که صحبت می‌کرده، فقط اسم از آقای مهندس بازرگان می‌بردند...»[۱]

یک خواننده ناآگاه به رویدادهای تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه سال‌های دههٔ ۱۳۴۵ تا انقلاب سال ۱۳۵۷، با مطالعه کتاب خاطرات آقای دکتر کریم سنجابی، رئیس شورای اجرایی جبهه ملی دوم و نیز رهبر جبهه ملی چهارم، سپس با مطالعه و بررسی آثار تاریخی همان دوران، که با استناد به شواهد و مدارک متقن تهیه و انتشار یافته است، از اختلاف فاحشی که در روایت‌های دوگانه (سنجابی و بازرگان) مشاهده می‌نماید، حیرت می‌کند! این خواننده، هر که باشد، از اینکه برخی از مردان سیاسی ما چه تلاشی برای بی‌اعتبار ساختن و لکه‌دار کردن حیثیت سیاسی رقیبان و یا مخالفان به عمل آورده‌اند و با چه گستاخی به یکدیگر می‌تازند و با تحریف حقایق، نسل جوان و آیندگان را به گمراهی می‌کشانند و در نهایت آنان را

۱. امیدها و ناامیدی‌ها، صفحات ۴۲۶-۴۲۷.

نسبت به گذشته بدبین و از آینده نومید می‌سازند، شگفت‌زده می‌شود.

به عقیده نگارنده، این شیوه گفتار و ادعاهای نادرست توأم با تحریف حقایق و اهانت و افترا از سوی دکتر سنجابی به مهندس بازرگان و دیگر رقیبان، گواه روشنی است از احساس گناهِ ناشی از شکست سیاسی وی در طول سه دههٔ پرتلاطم تاریخ سیاسی ایران.

در این بحث، کتاب آقای سنجابی، که نقد آن کتابی با حجم بیشتر کتاب خاطرات او را طلب می‌کند مطرح نیست؛ بلکه دفاع از حیثیت اجتماعی ـ سیاسی یکی از شریف‌ترین مردان سیاسی ـ فرهنگی معاصر ایران، همچنین هشدار به دیگر کسانی است که با این شیوه خاطره‌نویسی با تلاش بیهوده‌ای به تحریف تاریخ دست می‌زنند و از این رهگذر به حیثیت خود نیز لطمه وارد می‌سازند.

انگیزه اصلی نویسنده نیز در این بحث و پاسخ‌گویی به اینگونه نوشته‌ها و گفته‌های سیاستمداران و خاطره‌نویسان، صرفاً به منظور روشنگری بیشتر تاریخ معاصر ایران و نیز آگاه ساختن نسل جوان از رویدادهای تاریخی و در نهایت عبرت‌آموزی است.

از سوی دیگر، اگر روایت مدعی را، هر که باشد، بدون پاسخ طرف مقابل، مبنای قضاوت قرار دهیم و بگذریم، حقیقت را کتمان کرده‌ایم و جامعه را از راه راست منحرف ساخته‌ایم. بدین منظور گفته‌های مهندس بازرگان در پاسخ به اتهام «وابستگی به بیگانه» از سوی دکتر سنجابی را در زیر نقل می‌کنیم:

«جناب دکتر سنجابی، اندیشه و عمل تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را که تبعاً مرتبط به کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل می‌شد، به خودشان نسبت داده‌اند. شاید چنین نقشه‌ای، برخلاف اعتقاد درونی، که هرگونه ارتباط با مقامات و مؤسسات خارجی را خیانت می‌دانند، در خلوت شخصی، یا در جمع دوستان از خیالشان گذشته باشد، ولی آنچه عملاً واقع شده است، این ابتکار از طرف آقای فتح‌الله بنی‌صدر در یک دعوت به ناهار در منزل شخصی عنوان گردید.

انعقاد این مجلس و ترکیب دعوت‌شدگان، بنا به شیوهٔ دمکراتیک و ملّی که ما همیشه داشته‌ایم و نمی‌خواستیم برنامه‌های مبارزه و دفاع از ملت جنبهٔ اختصاصی پیدا کند، یا محدود به چند حزب و رهبرانشان گردد، ترکیبی بود از افراد و افکار مختلف ملی و اسلامی، سیاسی و بازاری و حتی روحانی، دانشگاهی، فرهنگی، افسران بازنشسته و احیاناً کاسب و کارگر...

فکر تأسیس یک کمیته ملی دفاع از آزادی که مستقل ولی مرتبط و بهره‌مند از یک جوّ تازه و جریان زنده مهم بین‌المللی مورد قبول طرفداران آزادی و استقلال باشد، فکر به موقع و مؤثری تلقی می‌شد و بزودی کارایی و بی‌زیانی آن ظاهر گردید و یکی از مقدمات و عوامل پیروزی انقلاب به شمار می‌رفت. از آقایان دکتر سنجابی و دکتر صدیقی نیز دعوت به عمل آمده بود.

پس از تدوین اساسنامه و انتخاب آقای دکتر سنجابی به ریاست موقت، اولین جلسه برای افتتاح کمیته و اعلام تأسیس به خبرنگاران داخلی و خارجی را در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل دادیم. هیئت اجرایی کمیته، باتوجه به وخامت اوضاع و سرسختی شاه و اطرافیانش، اصرار داشتند که هر چه زودتر و جدی‌تر و تا تنور حقوق بشر داغ است، دست به کار شده روی دولت و مخصوصاً شاه فشار بیاوریم، و چون آقای دکتر [سنجابی] در این زمینه سلیقه و رویه دیگری داشتند، در انتخاب قطعی رئیس کمیته شخص دیگری نامزد و برگزیده شد.

با تشکیل رسمی کمیته اجرایی حقوق بشر و اعلام آن به محافل بین‌المللی و ارسال رونوشت نامه‌هایی که به‌منظور رفع آثار بر آزار بر زندانیان و رعایت آزادی و مقررات قانونی در کشور برای مقامات دولتی و قضایی صادر می‌شد، جهت کمیسیون حقوق بشر و مخصوصاً با اجاره کردن یک دفتر برای کمیته در خیابان دکتر شریعتی جهت مراجعات مردم و فعالیت‌های اداری، توانستیم حداکثر استفاده ممکن از جوّ سیاسی موجود را بنماییم و بسیاری از موانع و مشکلات سر راه نجات ملت از اسارت و حاکمیت را برطرف ساخته، به سود کشور و مبارزین ملی و روحانی، گام‌های مؤثری برداریم. حتی همکاری و پشتیبانی محافل و شخصیت‌های طرفدار آزادی و عدالت خارجی را معطوف ایران بنماییم.

از جملهٔ این شخصیت‌ها، آقای ویلیام باتلر، نماینده و شاید رئیس انجمن حقوقدانان مسیحی طرفدار حقوق بشر آمریکا بود که ذکر آن در کتاب خاطرات آقای دکتر [سنجابی] به میان آمده است. بنده و سایر دوستانی که آقای باتلر برای دیدار و صحبت با آنان به ایران آمده بود، مثل آقای دکتر سنجابی، آشنایی و ارتباط قبلی با ایشان نداشتیم.[۱]

---

۱. william J. Butler رئیس کمیته اجرایی کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان بود. وی در اکتبر ۱۹۷۵ (پاییز ۱۳۵۴) از ایران بازدید کرد و گزارش مهمی تحت عنوان «حقوق بشر و سیستم قانونی در ایران» منتشر ساخت. در این گزارش چگونگی مذاکرات خود را با شاه، درباره اصلاح قوانین کیفری و سیستم محاکمات بیان داشته بود. کوشش‌های باتلر در وضع حقوق بشر در ایران تغییراتی در چگونگی روش محاکمات به سود متهمین سیاسی بوجود آورد. رجوع کنید به تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران «ازکودتا تا انقلاب» جلد دوم،

یکی شب آقای باتلر از فرودگاه تهران به آقای دکتر لاهیجی (وکیل دعاوی و از اعضای کمیته ایرانی و مبارزین ملی) تلفن کرده می‌گوید: در رابطه با کمیسیون حقوق بشر آمده و از شاه ایران اجازه و امکانات گرفته، می‌خواهم افرادی از مخالفین را ملاقات کنم و حالا از شما می‌خواهم ترتیب ملاقات من با کسانی که اسم‌هایشان را می‌گویم (که غالباً یا تماماً در کمیته حقوق بشر بودند) بدهید. دربار هم برای این کار یک ماشین در اختیارم گذارده است.

آقای دکتر لاهیجی بلافاصله یا فردای آن روز به بنده تلفن کردند و ترتیب این کار را دادیم. حال اگر فرستاده حقوق بشر، خود توجه بیشتر به من داشته و علیرغم رئیس بودن، به آقای دکتر سنجابی عنایت چندان نکرده، یا به نقل‌قولی از مهندس مراغه‌ای، در محافل حقوق بشری در آمریکا، نام بنده، بیش از نام ایشان به زبان‌ها می‌آمده، نه تقصیر من است و دخترم (که مترجم بود) و نه دلیل زد و بند قبلی نهضت آزادی که علیه استبداد شاه بوده‌اند. چه بسا، صحبت بنده با تلویزیون بلژیک را هم که در همه اروپا و آمریکا پخش شده بود و گفته بودم «تا شاه در ایران هست، آزادی نیست...» شنیده بوده‌اند، ولی از آقای دکتر سنجابی و آقایان دیگر جبهه ملی، چنین قدمت و قاطعیتی را سراغ نداشتند...»

صفحات ۲۰-۲۱.

بخش چهارم ــ عملیات کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر

در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۵۶ جمعیت مؤسسین هیئت نه نفری جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، طی نامه‌ای به عنوان آقای کورت والدهایم، دبیرکل سازمان ملل متحد، تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را اعلام کرد. روز ۱۹ آذر در اعلامیه‌ای خطاب به ملت ایران، خبر تأسیس کمیته مزبور اطلاع داده شد.[۱]

در تاریخ ۲۱ دی ۱۳۵۶ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، در نامه‌ای به عنوان جمشید آموزگار، نخست‌وزیر، نسبت به مقاله مندرج در روزنامه اطلاعات (مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۱۷) که در آن زمان به آیت‌الله خمینی اهانت شده بود، اعتراض کرد. فرازهایی از نامه مزبور بدین شرح بود:

جناب آقای نخست وزیر:

... در صفحهٔ هفدهم از شماره ۱۵۵۰۶ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۱۷ مقاله‌ای تحت عنوان: ایران و استعمار سرخ و سیاه، به قلم احمد رشیدی‌مطلق (که به نظر می‌رسد نامی مجعول و مستعار است) انتشار یافت که طی آن ساحت ارجمند پیشوای معظم و مورد علاقه خاص شیعیان حضرت آیت‌الله روح‌الله خمینی مورد افترا و اهانت و هتک حرمت قرار گرفته بود، بطوری که برای تمامی مردم مسلمان ایران، بسی طاقت‌فرسا و گران آمده، نفرت و انزجار عمومی را برانگیخت.

در این نامه، کمیته با اشاره به اعتراض مردم و حوزه‌های علمیه شهرستان قم

---

۱. متن کامل نامه مزبور در پیوست کتاب درج شده است.

نسبت مطالب مندرج در مقاله روزنامه اطلاعات و برخورد تظاهرکنندگان با نیروهای پلیس امنیتی که منجر به قتل هشت تن و زخمی شدن دهها تن گردیده، همچنین بازداشت گروهی از اهالی شهر اعم از روحانی، کسبه و دانش‌آموزان، از نخست وزیر خواسته شده بود:

۱ ـ نویسنده مقاله سراپا کذب و اهانت نسبت به یکی از مراجع معظم تقلید، شناسایی و به ملت ایران معرفی و بنام حفظ حرمت اسلام برای تعقیب از نظر نشر اکاذیب به مراجع قانونی معرفی گردد.

۲ ـ نویسنده و ناشر خبر و مکذب در روزنامه‌ها، که طی آن بخشنامه‌وار ادعا شده است عده‌ای در قم برعلیه آزادی نسوان آشوب به‌راه انداخته، به کلانتری حمله برده‌اند، تعقیب شوند.

۳ ـ عمال کشتار فجیع قم، برای اطلاع ملت ایران معرفی و به منظور تعقیب و مجازات در اختیار مراجع قضایی قرار گیرند.

به‌هرحال رسیدگی به علل وقوع این حادثه شرم‌آور و تعقیب عمال آن در طریق صیانت امنیت و حقوق افراد بر عهده شما است و چنانچه به این تکلیف عمل نفرمایید به عنوان رئیس دولت، شخصاً مسئول تلقی خواهید شد.

کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

رونوشت این نامه جهت اطلاع دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاده می‌شود.[۱]

روز ۲۲ دی ۱۳۵۶ کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر، اولین مصاحبه مطبوعاتی را با حضور هیئت اجرایی و شرکت نمایندگان خبرگزاری‌های آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، رویتر، بی‌بی‌سی، واشینگتن پست و گاردین، برگزار کرد. نمایندگان خبرگزاریهای تاس (از شوروی) و آلمان و نمایندگان روزنامه‌های کیهان، آیندگان و پیغام امروز که دعوت شده بودند، حضور نیافتند. در این مصاحبه مطبوعاتی، دکتر کریم سنجابی، از طرف هیئت اجرایی به نمایندگان خبرگزاری‌ها پاسخ گفت.[۲]

واکنش دولت آموزگار به نامه کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر

آقای عباسعلی خلعت‌بری، وزیر امور خارجه در پاسخ به نامه کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر به دبیرکل سازمان ملل و دیگر بیانیه‌های کمیته مزبور، بیاناتی

---

۱. متن کامل نامه به دکتر آموزگار نخست‌وزیر در پیوست کتاب درج شده است.

۲. مشروح مصاحبه در پیوست کتاب درج شده است.

ایراد کرد که در شماره ۱۰۳۶۶ مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۵ روزنامه کیهان انتشار یافت. گفته‌های وزیر خارجه ایران «کلیشه‌ای» و با همان شیوه معمول دولت‌های سرکوبگر در پاسخ به اتهامات مخالفان در اعتراض به سلب آزادی‌های مردم و نقض حقوق بشر بود. وی در رد ادعاهای مخالفان گفت:

«... خیلی میل داشتم آقای والدهایم هنگام بازدید از ایران، این افراد را می‌پذیرفتند. تا ایشان و دنیا بدانند که اینها چه طرز فکر و برداشتی از حقوق بشر دارند...»

وزیر خارجه، نامه کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر را با فرا رسیدن سالگرد آزادی زنان و اصلاحات ارضی مرتبط ساخته و اعضای کمیته را به مخالفت با آزادی زنان و اصلاحات ارضی متهم ساخته بود.

روز بعد (۲۶ دی ۱۳۵۶) کمیته، در نامه‌ای به مدیر روزنامه کیهان، به اظهارات خلعت‌بری پاسخ داد و گفته‌های او را خلاف حقیقت، مغایر با شأن و مقام یک وزیر خارجه و سخنگوی دولت دانست، در بخشی از این نامه گفته شده بود:

«... اگر بعضی از سازمان‌ها و مقامات دولتی، به عنوان مضحکِ مبارزه بر علیه استعمار مجهول‌الهویه! سرکوبیِ هرگونه حرکت و اجتماع و اعتراض موجه و قانونی را از طریق قلب حقایق، با شیوه‌های فاشیستی، مبتنی بر تهمت، افترا، نشر اکاذیب و بالاخره ضرب و شتم و جرح و قتل، بصورت وظیفه‌ای بر عهده دارند دیگر از وزیر خارجه دولت مدعی پیشرفت و تمدن و مدعی حافظ شؤون و حیثیات افراد، انتظار نمی‌رفت با ایفای چنین نقشی، آنهم در برابر ملت بیدار و آگاه ایران و در برابر سازمان ملل متحد و دبیر کل آن، حیثیات مملکت را لکه‌دار سازد...»[۱]

فعالیت کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر در ماههای دی، بهمن و اسفند ۱۳۵۶ با شدت بیشتری ادامه یافت، در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۵۶ در نامه‌ای به عنوان نخست‌وزیر، نسبت به ممانعت ازکسب وکارگروهی ازکسبه که به خاطر همدردی با بازماندگان کشتار مردم قم، مغازه‌های خود را تعطیل کرده بودند، اعتراض کرد و این اقدام را مغایر با قانون اساسی و حقوق و آزادی‌های فردی دانست.

در تاریخ ۱۳۵۶/۱۲/۱۰ کمیته اجرایی دفاع از آزادی و حقوق بشر مراتب تسلیت و همدردی جمعیت را نسبت به فجایع متوالی شهرستان‌های قم و تبریز در روزهای ۱۹ دی و ۲۰ بهمن و یکم اسفند ۱۳۵۶، به مراجع عظام در قم اعلام کرد و دولت را مسئول بی‌عدالتی‌ها و اقدامات خلاف اصول قانونی و انسانی رویدادهای

۱. متن کامل پاسخ کمیته اجرایی دفاع از آزادی و حقوق بشر در پیوست کتاب درج شده است.

اخیر، به‌ویژه موضع‌گیری اهانت‌آمیز علیه روحانیت و پیشوایان مورد احترام مسلمانان دانست. در قسمتی از این اعلامیه گفته شده بود:

«... تظاهرکنندگان نه گناهی داشتند، نه خیالی و سلاحی که اغتشاش و آشوب و جنگی به راه اندازند. در قم، این پلیس بود که به قصد زهر چشم گرفتن و در نطفه کشتن هرگونه اعتراض، حتی در راهپیمایی آرام و مسالمت‌آمیز عمومی، به حمله بیرحمانه برای ایراد ضرب و جرح و سپس تیراندازی و کشتار دسته‌جمعی مبادرت نموده و آن فاجعه سهمگین را، که مایه خشم و جنبش ملت و مایه شرمساری جهانی برای دولت بود، بوجود آورد...

آنچه در تبریز به وقوع پیوست در حقیقت مصداق قسمتی از مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب مجلس ایران است که اشعار می‌دارد «حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.» در کشور ما قانون اساسی بر اثر حکومت فردی عملاً منسوخ گردیده و اجرا نمی‌شود. با تعطیل مطلق مشروطیت ایران، با نقض مستمر و بی‌پروای حقوق ملت ایران؛ با نفی احکام اعلامیه جهانی حقوق بشر؛ با درماندگی هیئت حاکمه در رفع تنگناها و نابسامانی‌ها، که خود عامل اصلی بروز و ظهور و رشد آنها بوده است، وقوع حوادث خونین و اسف‌انگیز از آن قبیل که در قم و تبریز اتفاق افتاد، یک امر طبیعی و قهری و غیرقابل پیشگیری و اجتناب بوده است... هتک حرمت و امنیت و آزادی مراجع عالیقدر، توأم با نفی آشکار اصول مشروطیت ایران، علت‌العلل گردید...

اعضاء جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر همواره در تمام مراحل، با شما مراجع معظم دین و شما ملجاء و پناه بزرگ مردم اسیر مملکت همصدا خواهند بود و صدای حق‌طلب شما را در مراجع بین‌المللی و برای مردم جهان منعکس خواهند نمود.

مهندس مهدی بازرگان، دکتر نورعلی تابنده، دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی، دکتر کریم سنجابی، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر علی‌اکبر لاهیجی، دکتر اسدالله مبشری، دکتر ناصر میناچی، حسن نزیه.[۱]

تلگرام به نخست‌وزیر در اعتراض به بازداشت و تجدید محاکمه زندانیان سیاسی که حاضر به تقاضای عفو نبودند، در تاریخ ۱۳۵۷/۱/۱؛ نامه به نخست‌وزیر و هشدار به رژیم شاه در ارتباط با حمله گروههای مجهول به بانک‌ها، ساختمانها و توقف قطارها (۱۳۵۷/۱/۱۵)؛ نامه به کمیسیون حقوق بشر و دبیرکل

---

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر دوم: جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، صفحات ۱۰۵-۱۰۷.

سازمان ملل متحد و جمعیت صلیب سرخ جهانی در ارتباط با اعتصاب غذا و ملاقات زندانیان سیاسی در تاریخ ۱۳۵۷/۱/۱۷ از جمله اقدامات کمیته در فروردین ۱۳۵۷ بود.[۱]

بمب‌گذاری در منازل پنج تن از مؤسسین جمعیت دفاع از آزادی

مقارن نیمه‌شب ۱۹ فروردین ۱۳۵۷ چهار بمب در جلو در خانه آقایان مهندس بازرگان، دکتر کریم سنجابی، داریوش فروهر و حاج محمود مانیان منفجر شد که موجب خرابی‌ها و خساراتی گردید. عاملین انفجار اعلامیه‌های مشابهی خطاب به صاحبان منازل، بدین مضمون «آقای... این اولین اخطار سازمان زیرزمینی انتقام به شما است» بجای گذارده بودند.

در انفجار داخل آپارتمان مهندس بازرگان، در ورودی آپارتمان به خیابان پرتاب، و شیشه‌های خانه‌های اطراف به شعاع چند متر خرد شد.

در ساعت ۹ شب همان روز، دکتر حبیب‌الله پیمان از مقابل در مطب او، ربوده شد و در جاده قدیم کرج او را مضروب و مجروح ساخته و رها کردند.

روز ۲۳ فروردین، مهندس بازرگان در نامه‌ای به عنوان دادستان شهرستان تهران، نسبت به بمب‌گذاری در منازل مسکونی خود و همکارانش اعلام جرم کرد و درخواست نمود عاملین انفجار شناسایی و دستگیر و تحت تعقیب قرار گیرند.

در ۲۹ فروردین دو بمب در محل کار دوتن از وکلای دادگستری؛ دکتر هدایت‌الله متین‌دفتری و منوچهر مسعودی منفجر شد. عصر روز ۷ اردیبهشت، دکتر لاهیجی در خیابان ثریا، مورد هجوم چند تن ناشناس قرارگرفت و سخت مضروب گردید. شدت جراحات به حدی بود که مضروب در بیمارستان بستری شد. روز بعد در دفتر وکالت دکتر لاهیجی بمب منفجر شد و خسارات فراوانی ببار آورد.

همزمان با اینگونه بمب‌گذاری‌ها، دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی، به وسیله تلفن به مرگ تهدید گردید و خانواده ایشان نیز مورد تهدید قرار گرفتند.[۲]

---

۱. همانجا، صفحات ۱۱۳-۱۲۰.

۲. همانجا، صفحات ۲۹۷-۳۱۴.

نامه به شاه به عنوان مسئول جریان‌ها در مملکت و عملیات دولت

روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۷، کمیته اجراییه جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، در نامه‌ای به محمدرضا شاه، او را مسئول مستقیم جریان‌های مملکت دانست و حاصل انقلاب سفید، دمکراسی رستاخیزی و تمدن بزرگ مورد ادعای او را خفقان و آزار و زندان و شکنجه و نابسامانی‌های مملکت توصیف کرد. فرازهایی از این نامه سرگشاده در زیر نقل می‌شود:

یقیناً اعلیحضرت از جریان بمب‌گذاری‌های شنبه ۱۹ فروردین ماه گذشته در خانه سه نفر مؤسسین این جمعیت به عنوان «اولین هشدار سازمان زیرزمینی انتقام» و ربودن و به بیابان بردن و زدن یک عضو دیگر و همچنین از تلفن‌های تهدید و دشنام مکرر و تعرضات دیگر، که از طرف همان «سازمان» به خانواده‌ها و افراد زیادی از اعضای این جمعیت و به آزادیخواهان مخالف قانون‌شکنی‌های دولت به عمل می‌آید و اخیراً نیز درباره چند تن از وکلای دادگستری مدافع حق و آزادی اعمال شده است، استحضار کامل دارند.

جمعیت ایرانی طرفدار آزادی و حقوق بشر، که هدف آن تأمین آزادی‌های مُصرح در قوانین اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر، بر طبق اصول عالیه اسلام برای هموطنان است، اخطار و ارعاب و آزارهای فوق را متوجه خود دانسته، به عنوان اظهارنظرهای مستدل و اعتراضات قانونی مسالمت‌آمیزی تلقی می‌کند که از تاریخ تأسیس (آبان ۱۳۵۶) تا بحال برای دولت فرستاده و پاسخی دریافت نکرده است و نیز استنباطی است که همانند مردم ایران و دنیا از معانی «فضای آزاد سیاسی» و «حکومت دمکراسی» و «حق انتقاد آزاد» در مکتب رستاخیزی و در منطق دیکتاتور می‌نماید.

درهرحال وظیفه الهی و وجدانی و قانونی خود می‌دانیم مطالب ذیل را مستقیماً به استحضار اعلیحضرت ـ که کلیه اختیارها و انتصاب‌ها و فرمان‌ها را بر خلاف صریح قانون اساسی و بدیهی‌ترین اصول آزادی سیاسی در قدرت انحصاری خود قرار داده‌اند و بنابراین منطقاً یگانه مسئول جریان‌های مملکت و عملیات دولت می‌باشند ـ برسانیم:

۱ ـ قضاوت عمومی و دلالت منطقی شواهد آشکار بر این است که عملیات فوق تماماً از ناحیه دستگاه حاکم و صرفاً متوجه کسانی است که خواسته‌اند علیه مظالم و مفاسد مشهود اعتراض نمایند.

۲ ـ اعلیحضرت چه نامی روی این اقدامات می‌گذارند و چه عنوانی به حملهٔ بیش از ۲۰۰ نفر چترباز، چماق و زنجیر به‌دست برای شکستن دست و پا، به دره انداختن و به زندان بردن دختران و پسران دانشجو می‌دهند که روز جمعه اول اردیبهشت ماه برای گردش به

ارتفاعات شمال تهران رفته بودند؟ یا هجوم کماندوهای مأمور دانشگاه تهران به شاگردان نشسته در سرِ کلاس‌ها، یا ایستاده به نماز دانشکده‌ها و مضروب و مصدوم ساختن بیرحمانه آنها تا سر حد مرگ، چه معنی و منظور می‌تواند داشته باشد؟

اینان مگر فرزندان دلبند ایران نیستند؟ آیا در نظام حاضر باید از کوچک‌ترین حقوق بشری محروم باشند؟

فجایع قم و تبریز و یزد، که بعضی از مقامات و مصادر انتظامی و دولتی بوجود آوردند و مردم از فرط استیصال و تشنه عدالت، بی‌پروا به استقبال گلوله رفتند، رساترین هشدار برای اعلیحضرت بود [...] آخر این چه مملکت، چه دولت و چه سلطنتی است که در سایه آن نه دانشجو در مدرسه و خیابان و کوهستان از امنیت برخوردار است، نه آزادیخواهان و مسلمانان در خانه و دفتر و مطب و مسجد، مصون از حملات وحشتناک مأمورین مخفی و علنی هستند و نه کسی حق حرف و حیات دارد؟

آیا حکومتی که پادشاه آزادی‌ها را هروقت لازم تشخیص داد به ملت بدهد و هروقت خواست بگیرد (مستفاد از مصاحبه‌اخیر با روزنامه‌نگاران آلمان) مشروطیت حساب می‌شود؟

انقلاب سفید، دمکراسی رستاخیزی و تمدن بزرگ، که اعلیحضرت دایماً نوید می‌دهند و محصولش خفقان و آزار و زندان و شکنجه و کشتار از یکطرف و نابسامانی‌ها و تنگناهای کمرشکن و از بین رفتن تولیدات ملی از طرف دیگر است، چه ارزشی برای ملت ستمدیده ایران دارد؟

آیا موقع آن نرسیده است که اعلیحضرت قدری بیندیشند؟...

کمیته اجرایی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر[1]

انتخاب اعضای کمیته اجرایی

روز ۳۱ فروردین ۱۳۵۷ هیئت مؤسس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، اعضای کمیته اجرایی خود را بدین شرح انتخاب کرد:

آقایان:

مهندس مهدی بازرگان: رئیس

دکتر اصغر حاج سید جوادی: نایب‌رئیس

دکتر ناصر میناچی: خزانه‌دار

---

۱. همانجا، مشروح این نامه در صفحات ۱۱۵-۱۱۷ آمده است.

اعضای کمیته:
احمد صدر حاج سید جوادی
دکتر کریم سنجابی
دکتر کریم لاهیجی
حسن نزیه

پس از انتخابات کمیته اجرایی و اعلام آن به مراجع بین‌المللی، آقای دکتر سنجابی از حضور در کمیته خودداری کرد. سال‌ها بعد، دکتر سنجابی ضمن یادآوری موضوع، حضور آقای «ویلیام باتلر» در جمع «رفقای مهندس بازرگان» را بهانه خودداری از حضور در جلسات جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر توصیف کرده است.(۱)

فعالیت‌های جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، پس از انتخابات هیئت اجرایی، در داخل و خارج از کشور با شدت بیشتری ادامه یافت: اعلامیه دعوت به اعتصاب عمومی و ماندن در منازل به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲؛ مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی در تاریخ ۱۳۵۷/۴/۲۰ و گزارش عملیات جمعیت در پنج ماه گذشته؛ نامه به نخست‌وزیر، دادرسی و دادستانی ارتش در اعتراض به بازداشت و آزار و شکنجه مخالفان رژیم؛ نامه به دبیرکل سازمان ملل جهت اعزام کمیسیون صلاحیتداری برای رسیدگی به رفتار ضدانسانی رژیم؛ نامه به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر و روزنامه‌ها و استمداد از سازمان‌های جهانی در رابطه با کشتارها، آتش‌سوزی‌ها و خرابکاری‌های رژیم؛ نامه به نخست‌وزیر در رابطه با حریق سینما رکس آبادان؛ تلگراف به جامعه بین‌المللی حقوق بشر، جامعه بین‌المللی حقوقدانان، صلیب سرخ بین‌المللی، شورای ملی کلیساها و سازمان ملل متحد در رابطه با کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷؛ نامه به معاون وزارت خارجه آمریکا در امور حقوق بشر، در رابطه با فاجعه ۱۷ شهریور؛ نامه به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر و اعتراض به محاکمه متهمین سیاسی در دادگاههای نظامی؛ نامه به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر و اعتراض به ناپدید شدن امام موسی صدر و تقاضای اعزام هیئتی جهت رسیدگی؛ نامه به رئیس جمهور کشور عراق از طریق سفیرکبیر آن دولت در ایران در اعتراض جمعیت نسبت به رفتار دولت عراق با آیت‌الله خمینی؛

---

۱. امیدها و ناامیدی‌ها، انقلاب ایران، صفحات ۴۲۷-۴۲۸.

نامه به رئیس جمهور فرانسه و درخواست حفظ شئونات و تأمین آزادی و امنیت برای آیت‌الله خمینی؛ گزارش هیئت اعزامی مشترک جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و جمعیت حقوقدانان ایران، راجع به حادثه فجیع کرمان؛ بیانیه مشترک جمعیت، سازمان ملی دانشگاهیان، جمعیت حقوقدانان، کانون نویسندگان و کمیته دفاع از زندانیان؛ اعلامیه در اعتراض به تشکیل دولت نظامی، برقراری سانسور کامل و دستگیری چند تن از اعضای جمعیت؛ اعتراض جمعیت به تعطیل مطبوعات و مدارس و دانشگاهها و کشتار مردم و دستگیری دکتر سنجابی و داریوش فروهر؛ نامه جمعیت به اتحادیه بین‌المللی حقوق بشر و اعتراض به اختناق و کشتار در ایران و تقاضای رساندن فریاد ملت به گوش جهانیان؛ دعوت از مردم آزاده ایران برای راهپیمایی روز تاسوعا و روز جهانی حقوق بشر؛ نامه به رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و درخواست عدم دخالت در امور ایران؛ نامه به ارتشبد ازهاری و اعتراض به آتش‌سوزی‌ها، اختناق و آدم‌کشی‌های دسته‌جمعی دولت غیرقانونی؛ قطعنامه راهپیمایی روزهای تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ در تهران؛ بیانیه مشترک جمعیت با احزاب و گروههای اسلامی و ملی؛ هشدار نسبت به احتمال اجرای توطئه کودتای خونین و اعلام تصمیم برگشت‌ناپذیر ملت ایران به احیای حق حاکمیت خود؛ اعتراض شدید به بازداشت خودسرانه و غیرقانونی دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی، نایب‌رئیس جمعیت و درخواست آزادی او...[۱]

جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در طول ۱۴ ماه فعالیت خود منشاء خدمات مؤثر و باارزشی در زمینه پیشرفت و گسترش مبارزات نهادها و گروههای مختلف گردید: تظلم و دادخواهی به سود شخصیت‌های سیاسی و روحانی و خانواده‌های زندانیان سیاسی، بدون توجه به مسلک و مرام آنها، همچنین رسیدگی به شکایات روحانیون تبعیدی از تبعیدگاهها؛ نامه دانشجویان دانشگاه تهران به جمعیت در ارتباط با حمله‌های رژیم به دانشگاه و ضرب و شتم و اخراج دانشجویان؛ نامه اهالی شهرستان‌ها در مورد جنایات و مظالم رژیم؛ نامه‌ها و اعلامیه‌های حوزه علمیه قم در ارتباط با زندانی بودن روحانیون به جمعیت؛

---

۱. برای بررسی متن نامه‌ها، بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها، رجوع کنید به: اسناد نهضت آزادی ایران، جلد نهم، دفتر دوم؛ جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، صفحات ۷۱-۲۲۰.

نامه‌های شخصیت‌های کشور، در اعتراض به بازداشت‌های غیرقانونی؛ نامه‌های زندانیان در اعتراض به رفتار خشن و غیرقانونی مأموران زندان از دیگر اقدامات جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به شمار می‌رود.(۱)

در جبهه خارجی، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با انتشار اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و تلگرام‌ها و جلب توجه شخصیت‌ها و سازمان‌های جهانی طرفدار حقوق بشر در مورد اوضاع ایران، توانست تبلیغات رژیم شاه در داخل و خارج ایران را خنثی ساخته و چهره واقعی رژیم استبدادی ایران و نیز مظلومیت و حقانیت مبارزات مردم ایران را به دنیا نشان دهد.

عملیات این جمعیت و فعالیت سایر مبارزین در خارج از کشور، از عوامل مؤثری بودند که زمینه را برای جلب توجه وسیع مردم دنیا به نظریات آیت‌الله خمینی، قبل از مسافرت ایشان به پاریس در آبانماه ۱۳۵۷، فراهم ساختند.

جمعیت در نامه مورخ ۱۶ آذر ۱۳۵۶ به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد، ضمن تشریح موارد نقض حقوق بشر در ایران و مظالم و تجاوزات رژیم شاه، دیدگاه خود را در مورد حقوق بشر، چنین توصیف می‌کند:

«... رعایت حقوق بشر، لازمه رشد و اعتلاء شخصیت انسانها است و محیط اجتماعی و سیاسی مملکت ما در یک ربع قرن اخیر در جهت نفی آزادی و شخصیت افراد تحول یافته و این تحول زاییده حکومت خودسرانه فردی و نتیجه آن اختناق عمومی و سلب حیثیت ذاتی هموطنان است.

کسانی که عضویت حزب واحد رستاخیز را نپذیرند، خائن و بیوطن شناخته می‌شوند و باید کشور را ترک کنند یا هیچگونه توقعی از دولت نداشته باشند...»

جمعیت علاوه بر تظلم از طریق ارسال نامه و بیانیه به مراجع بین‌المللی در فعالیت‌های مبارزاتی داخلی با دیگر سازمان‌های اپوزیسیون همکاری پیوسته داشت. مطرح ساختن و برنامه‌ریزی راهپیمایی عمومی در روز حقوق بشر، که همزمان با تاسوعای حسینی در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۵۷ بود، از دیگر اقدامات

---

۱. همانجا، صفحات ۲۲۳-۲۹۷.

چشمگیر جمعیت بود.

در قطعنامه راهپیمایی‌های بزرگ تاسوعا و عاشورا که توسط کمیته برگزاری راهپیمایی قرائت گردید، گفته شده بود:

«تقارن این روز بزرگ مذهبی را که مصادف است با روز اعلامیه حقوق بشر، غنیمت دانسته و اعلام می‌داریم که نه‌تنها تأمین حقوق فطری و طبیعی بشر از اساسی‌ترین هدف‌های جنبش ما است، بلکه اسلام خود مبتکر رسمی و حقیقی حقوق بشر بوده است...»[۱]

متأسفانه پس از پیروزی انقلاب نه‌تنها فعالیت جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر متوقف گردید، بلکه نظریات و عقاید مؤسسین این جمعیت و شخص مهندس بازرگان مورد سؤال و انتقاد قرار گرفت. به‌هرحال این جمعیت در یکی از ادوار مهم تاریخ مبارزات دشوار و طولانی ملت ایران، تکیه‌گاه مبارزان در صحنه و نیز مجاهدان زندانی و تبعیدی بود. از این رهگذر، مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران نقش سازنده‌ای ایفا کردند.

مصاحبه مهندس بازرگان با خبرنگار تلویزیون بلژیک

بعدازظهر روز یکم اردیبهشت ۱۳۵۷ (۲۲ مه ۱۹۷۸) مهندس بازرگان مصاحبه مخفیانه‌ای با خبرنگار تلویزیون بلژیک در ایران به عمل آورد. این مصاحبه همزمان با آغاز اعتصاب عمومی بازار و کسبه تهران در اعتراض به ادامه سیاست استبدادی و سرکوب و خفقان رژیم بود که بیش از ۴۰ شهر ایران در آن شرکت کردند و برای نخستین بار در تاریخ کشور، یک حادثه مهم و بی‌سابقه و به نشانه یک رفراندوم ملی تلقی گردید.

در این گفت و شنود که در اغلب کشورهای جهان پخش شد، مهندس بازرگان به عنوان رئیس کمیته اجراییه جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و دبیرکل نهضت آزادی ایران، اوضاع ایران را از جنبه‌های مختلف مورد بحث قرار داد، **شاه را دروغگو و مسئول همه نابسامانی‌ها دانست و برای نخستین‌بار در مقام یکی از رهبران اپوزیسیون در داخل ایران، خاطرنشان ساخت: تا هنگامی که شاه در این مملکت هست، ایران روی آزادی را نخواهد دید.**

---

۱. همانجا، صفحه ۲۱۲.

به‌لحاظ اهمیت موضوع، متن مصاحبه مزبور در زیر نقل می‌شود:

مصاحبه مهندس بازرگان با خبرنگار تلویزیون بلژیک:
تاهنگامی که شاه در این مملکت هست ایران روی آزادی را نخواهد دید

شخصی که ملاحظه می‌کنید مهندس مهدی بازرگان نام دارد. وی رهبر نهضت آزادی ایران است و برای اولین بار است که در یک مصاحبهٔ تلویزیونی شرکت کرده است. بازرگان بعد از پایان تحصیلاتش در مدرسه سانترال پاریس، در دانشکده فنی ترمودینامیک تدریس می‌کرد و در آنجا به مقام ریاست نیز رسید. در سال ۱۹۵۱ مهدی بازرگان اولین رئیس شرکت نفت ملی‌شدهٔ ایران شد. بعد از چندین بار که به زندان افتاد در سال ۱۹۶۱ به ده سال زندان محکوم گردید که بعد از ۵ سال آزاد شد. وی اکنون در تهران زندگی می‌کند و از تمام مسئولیتهای دانشگاهی‌اش برکنار شده است. (مخبر تلویزیون بلژیک)

آقای مهندس بازرگان در یک مصاحبه با مخبر تلویزیون بلژیک در تاریخ ۲۳ می ۷۸ مطالب زیر را برای اطلاع افکار عمومی جهانیان اعلام داشته‌اند. هر بخشی از مطالب زیر در قسمتی از یک فیلم که جمعاً در حدود ۴۵ دقیقه بود آمده که ما به ترتیب شماره‌بندی آورده‌ایم:

۱ ـ مطابق سنت ایرانیان بستن بازار به عنوان اعتصاب عمومی تلقی می‌شود و همیشه نیز معنای سیاسی بسیار مهمی را دربر دارد.

۲ ـ شرکت عمومی در اظهارنظر و بستن تمام بازارها در تهران و بیش از ۴۰ شهر ایران یک امر بسیار عظیم و برای نخستین بار در تاریخ ایران یک حادثه عظیم و بی‌سابقه بوده است. در واقع این امر بصورت یک رفراندوم ملی بود که البته از جانب مردم بطور خودجوش و طبیعی انجام یافت؛ رفراندومی که می‌توان آنرا به عنوان حکم محکومیت اکثریت عظیمی از مردم کشور علیه رژیم شاه و اداره مملکت دانست.

سئوال: روحیه کنونی نسل جوان در چه وضعی است؟

۳ ـ جواب: نسل جوان به‌خصوص دانشجویان ایرانی در داخل و خارج از کشور از اظهار تنفر علیه رژیم ترور و وحشت، خیانت و دروغگویی شاه بازنایستاده‌اند و همین نسل جوان است که در معرض شدیدترین آزارها و شکنجه‌ها و انتقام‌جوییهای پلیس قرار دارد. گشتیهای

پلیس با کلاهخود، غالباً دانشگاههای ما را بازرسی می‌کنند و بطور دائم در مقرهای کماندویی خود آماده‌اند. درس و بحث نیز غالباً در نتیجه اعتصابهایی که به دنبال حمله کماندوهای پلیس و یا در اثر تظاهرات و امور دیگر پیش می‌آید تعطیل می‌گردد.

در حال حاضر استادان دانشگاهها که غالباً جوان هستند از غربال ساواک و وزارت علوم و آموزش و پرورش رد شده و بدین ترتیب انتخاب شده‌اند. اینان در زیر کنترل دائمی قرار دارند تا نتوانند در کار خود از حدود تعیین شده تجاوز کنند. همه استادان قدیمی که متعلق به رژیم کم‌وبیش لیبرال بودند چون مستقل بوده و مورد احترام دانشجویان قرار داشتند، نه تنها از دانشگاه، بلکه از عرصهٔ هرگونه فعالیتهای تعلیماتی طرد شده‌اند. درواقع درحال‌حاضر میان هیئت آموزشی و اداری دانشگاه از یکسو و دانشجویان دانشگاه از سوی دیگر هیچگونه تفاهم و روابط دوستانه وجود ندارد. در نتیجه نسل جوان که از یکطرف زیر سلطه قهر و خشونت و رفتارهای وحشیانه حکومت قرار گرفته‌اند، از طرف دیگر از هرگونه پشتیبانی و اگر جرأت کنم که بگویم از هرگونه جهت‌یابی اخلاقی و سیاسی محروم‌اند، ناگزیر شدند یکی از دو راه را برگزینند: یا به طرف غفلت‌کاری غیر اخلاقی بگرایند و یا به خشونت و مبارزه مسلحانه رو نمایند یعنی نوعی عکس‌العمل‌های شدید.

۴ ـ شاهنشاه (!) در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود با روزنامه‌نگاران آلمانی گفته است که هم اوست که هر زمانی که به نظرش مناسب می‌آید به ملت خود آزادی می‌دهد و هرگاه هم که لازم ببیند آنرا پس می‌گیرد. شاه اصرار دارد که همه‌چیز از او ناشی می‌شود، و همه چیز به وی تعلق دارد و هم اوست که مبدأ و منشاء همه چیز است. هرگونه قدرت و فکر و ابتکار و هرگونه اعتقاد و هرگونه مذهبی بایستی زیر فرمان او باشد. چند سال پیش استانداری، که فکر می‌کنم استاندار اصفهان بود، در یکی از جلسات حزب واحد رستاخیز در مقام تجلیل و صحبت از شاه وی را شخص اول مملکت نامیده بود. آقای هویدا که در آن زمان نخست‌وزیر بود بلافاصله وی را سرزنش کرد و گفت که: «مواظب باشید و شخص اول مملکت نگویید در مملکت یک شخص بیشتر وجود ندارد و همه ما نوکران و چاکران وی هستیم.» ملاحظه می‌فرمایید که آقای هویدا آنچه را که شاه می‌خواسته خوب فهمیده است و از روی اتفاق و تصادف نبود که هویدا سیزده سال نخست‌وزیر و اولین دبیرکل حزب واحد رستاخیز بود که البته خود شاه وی را به مقام دبیرکلی نصب کرده بود.

همه می‌دانند که مخالفین کنونی مرکب‌اند از ملیّون و آزادیخواهان و مذهبیّون مسلمان. این مخالفان همیشه از اتحاد با احزاب کمونیستی و مارکسیستی سر باز زده و باز هم سر باز

می‌زنند. علاوه بر این شما می‌دانید که جنبش مردمی در مرحله جدید خود خصوصاً توسط روحانیون شیعه رهبری می‌شود که بطور سنتی و عمیقاً مخالف ماتریالیسم هستند. آنچه را باید من اضافه کنم این است که تودهٔ مسلمان از رؤسای مذهبی خود با کمال میل پیروی می‌کنند، خصوصاً اگر این رؤسا علیه رژیم که مورد تنفر مردم است موضع بسیار سخت و محکمی داشته باشند. مسلماً می‌دانید که در اسلام میان دین و سیاست و یا میان ایمان و اجتماع جدایی وجود ندارد. شیعه خصوصاً ضد خلفاء است و از آغاز کار در معرض بسیاری از خشونتهای اجتماعی قرار گرفته و مدافع پرشور حق و عدالت بوده و حاوی عناصر لازم برای شورش و عصیان و مقاومت در برابر رژیمهای استبدادی نظیر رژیم کنونی ما می‌باشد. بنابراین تعجب‌آور نیست که جنبش ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر مصدق دارای جنبهٔ قوی اسلامی بود و قبل از آن نیز در هفتاد سال پیش انقلاب مشروطیت ایران را رؤسای مذهبی آغاز و هدایت کردند.

سئوال: مایلید دربارهٔ جنبهٔ سیاسی جنبش خود سخن بگویید؟

۵ ـ جواب: باتوجه به شرایط بسیار محدود و مضیقتی که از لحاظ آزادی وجود دارد مخالفین وقت کافی و لازم اولاً برای متشکل شدن و ثانیاً برای تدوین و بیان بیانات خود نداشته‌اند. با این‌همه برخی نکات مسلم و مشترک برای همه وجود دارد.

الف ـ چیزی که همه خواستار آن هستند آزادیهای دمکراتیک ابتدایی است از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات و البته با تمرین لازم.

ب ـ احترام و اجرای کامل و صادقانه (دربارهٔ این دو نکته کامل و صادقانه پافشاری می‌کنند) قوانین اساسی کشور. علاوه بر اینها نکته‌ای که مسلم هست این است که مخالفین و افکار عمومی تقریباً بطور عام، رژیم و شاه را که رئیس آن است محکوم می‌کنند. این رژیم واقعاً برای کشور غیرقابل تحمل شده است و این خود شاه است که با استبداد و کشت‌وکشتار و نیز با سیاست نامطلوب خود در اداره امور کلیهٔ طبقات را علیه خود برانگیخته است. در این معنی خود وی درواقع با سوق دادن طبقات مختلف از نسل جوان گرفته تا روحانیون را علیه خود برانگیخته است. در این معنی خود وی در واقع با سوق دادن طبقات مختلف از نسل جوان گرفته تا روحانیون علیه سیاست خود لیدر مخالفین است (اشاره به یکی از مصاحبه‌های شاه با مخبرین خارجی، که خود را رهبر مخالفین خوانده بود.)

سئوال: بنابراین به نظر شما بین رژیم فعلی و آزادی سازگاری وجود ندارد؟

۶ ـ جواب: کاملاً همین‌طور است. بایستی یکی از این دو فدای دیگری شود. یکی از این دو باید خود را فدای دیگری کند، تا هنگامی که اعلیحضرت در این مملکت هست، ایران روی آزادی را نخواهد دید.

اول اردیبهشت ۱۳۵۷

فصل چهارم

تجدید فعالیت نهضت آزادی ایران

بخش یکم ــ چرا شاه نرود؟

همزمان با تشکیل جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، نهضت آزادی ایران به رهبری مهندس بازرگان فعالیت‌های خود را در ایران علنی کرد. «هشدار نهضت آزادی ایران به شاه و ملت» اعلامیهٔ شدیداللحنی بود که در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۵۷ در سطح وسیعی انتشار یافت. فرازهایی از این اعلامیه، که در آن شاه مسبب همه نابسامانی‌ها، آماج انتقاد و حمله قرار گرفته بود و به او توصیه شده بود، برای رفع بن‌بست، کشور را ترک کند، به شرح زیر است:

«... کشور عزیز ما در اوضاع و احوال حاضر به بحرانی‌ترین روزهای تاریخ خود رسیده است؛ نهضت آزادی ایران دریغ دانست در برابر پیش‌آمدهای اخیر و تحولات سریع کشور، ساکت نشسته، ادای وظیفه و اظهارنظری ننماید. شاید کمکی به روشن شدن افکار و خروج ایران از بن‌بست وحشتناک بشود. فرض تعیین تکلیف و القای دستور نیست، بلکه می‌خواهیم با تجزیه و تحلیل وقایع، راه‌حل طبیعی و منطقی را که جریان حوادث حکم می‌کند کشف نماییم.

هیچگاه ملت و دولت ـ دولتی که در شخص واحدی خلاصه شده است ـ با چنین شدت و وسعت، رودررو قرار نگرفته و چشم‌های دنیا به اینجا دوخته نشده بوده است. از یکطرف دولت شاهنشاهی با نیروهای سنگین و چهرهٔ خصمانه خود، حداکثر تجهیز و تجاوز را برای زدن و کشتن مردم بی‌گناه و بی‌دفاع به کار می‌برد و از طرف دیگر تمام قشرهای ملت، خصوصاً توده‌های مسلمان، از روحانی و روشنفکر و بازاری، تا کارگر و دهقان، از پایتخت تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور را امواج نارضایی و غضب و آشوب فراگرفته است.

در حالیکه رهبر مؤثر و عامل مقصر، کسی جز شخص اعلیحضرت و دودمان پهلوی نیست... استبداد پهلوی، مانند قاجاریهٔ قبل از مشروطیت، به حکم اسناد تاریخی و مشهودات علمی، بر سیاست‌های استیلاگر نیرومند خارجی، با منافع و مطامع اقتصادی و نظامی تکیه داشته است [...] برنامه استبداد نوین، تحت عنوان

مدرنیسم غربی، اصلاحات تقلیدی و احیای سنن باستانی، برانداختن استقلال و آزادی ما بوده است، و اسباب کارشان از یکطرف دروغ و ریا و ادعا و از طرف دیگر زور و زندان و کشتار.

در ۲۵ سال اخیر، افزایش دردناک فشار و اختناق، تبلیغات دروغین، چپاول ثروت مملکت به‌دست دولتیان و دربار و حمایت‌شدگان، حاتم‌بخشی قسمت اعظم درآمد نفت به بیگانگان برای تحصیل حمایت آنان؛ اشاعه بی‌شرمانه فساد و فحشاء؛ شکست برنامه‌ها و بروز تنگناها و بالاخره؛ اهانت‌های وقیحانه به روحانیت و کشتارهای بی‌رحمانه دسته دسته مردم آزاده [...] سبب شد که به‌دست و دستور دولت و مقام سلطنت، کلیهٔ قشرهای مملکت علیه اعلیحضرت برانگیخته شوند [...] جدایی و جنگ و آشفتگی مملکت را به آتش خطرناک‌ترین بن‌بست‌های تاریخ خود انداخته است.

در شرایط آشتی‌ناپذیر حاکم، برای خروج از بن‌بست وحشتناک حاضر، منطقاً دو راه بیشتر قابل تصور نیست:

۱ ـ ملت تا آخرین فرد ارزنده‌اش در زیر ساطور سلطنت نابود شود؛

۲ ـ شاه برود.

اما ملت چرا نابود شود؟ روی چه حساب و انصاف ۳۰ میلیون نفر، یا کمتر فدای یکنفر شوند؟ ملت هرچه باشد صاحب‌خانه است...

تشدید فشار و توسل به اجبار نیز فایده ندارد؛ زیرا ملت تسلیم نمی‌شود، چون جمعیت و ایمان فزایندگی دارد... جا دارد اعلیحضرت که در حکم فرماندهی مطلق‌العنان، مسئول تمام جریانات بوده، کشور را به بن‌بست امروز کشانده‌اند، و حقوق ملت و قوانین اساسی و احکام اسلامی را زیر پا گذارده و گروه عظیمی از ملت را بر ضد سلطنت و دولت و حتی مشروطیت و قانون برانگیخته‌اند، قانوناً خود را معزول ساخته و تن به حقیقت تلخ بدهند. نفع شخصی و مصلحت خود و ملت را در نظر گرفته و رضا به خونریزی‌های بیشتر مردم کوچه و بازار و بدفرجامی کار خود و کسانشان نشوند.

با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد و راه حل مفیدی نخواهد یافت. اما با استعفا و رفتن ایشان مملکت از بن‌بست بیرون آمده، چاره‌جویی‌هایی امکان‌پذیر خواهد آمد که اولاً: جانشینان ایشان با عبرت از گذشته به قانون اساسی و حقوق و حیثیت مردم تمکین نمایند، و ثانیاً: ملت اگر از نجات و پیروزی موقت مغرور و برکنار ننشسته، با رشد و هوشیاری و همکاری و فداکاری، حقوق بازیافته را حفاظت و حقوق نایافته را تعقیب و طلب کند...»

نهضت آزادی ایران
۶ شهریور ۱۳۵۷[۱]

۱. اعلامیه نهضت آزادی؛ راه نجات از بن‌بست. اسناد نهضت آزادی، جلد ۱۱، صفحات ۱۳-۱۷.

در دو رویداد مهم و سرنوشت‌ساز شهریور ۱۳۵۷؛ تظاهرات وسیع ضددولتی، نماز عید فطر در زمین قیطریه (۱۳ شهریور) و راهپیمایی عظیم پس از نماز، مهندس بازرگان و نهضت آزادی ایران نقش مهمی داشتند؛ انتشار اعلامیه نهضت آزادی زیر عنوان «برای نجات ایران از بن‌بست، شاه باید برود» در ۶ شهریور ماه صادر شد.

روز ۱۶ شهریور بیش از نیم‌میلیون تن مردم تهران در تظاهرات علیه دولت در خیابان‌های تهران راهپیمایی کردند. این بزرگ‌ترین اجتماع و تظاهرات ضد رژیم، از کودتای مرداد ۱۳۳۲ تا آن روز بود و برای نخستین‌بار مردم در جریان تظاهرات شعار «مرگ بر شاه» سردادند.

روز بعد ۱۷ شهریور (جمعه سیاه) صدها تن تظاهرکنندگان از سوی نیروهای نظامی با تفنگ و مسلسل گلوله‌باران شدند، از آن پس کنترل اوضاع از دست شاه و دولت خارج گردید.

خبر تظاهرات ضد دولتی و کشتار ۱۷ شهریور، اعتراض و تظاهرات ایرانیان را در خارج از ایران برانگیخت؛ اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا و اروپا، به عنوان همدردی با «خلق تحت ستم ایران و خانواده‌های شهدای روز ۱۷ شهریور و ابراز انزجار نسبت به جنایات رژیم جبار و خودکامه شاه» اعتصاب غذا کردند. نهضت آزادی ایران، در پیام‌های جداگانه به انجمن‌های دانشجویان، اقدام آنها را در همدردی با دیگر مردم ایران ستایش کرد.[۱]

صبح روز ۱۷ شهریور مهندس بازرگان و شماری از مبارزان ملی، مذهبی و اعضای جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر دستگیر و زندانی شدند. متعاقب این بازداشت‌ها چند تن از اعضای جمعیت در اعتراض به این دستگیری‌ها در منازل مراجع قم متحصن گردیدند. بازداشت بازرگان و دیگر دستگیرشدگان ۱۰ روز بیشتر طول نکشید و روز ۲۸ شهریور آزاد شدند.

در ۶ مهر ۱۳۵۷ نهضت آزادی ایران در اعلامیه‌ای نسبت به محاصره منزل آیت‌الله خمینی در نجف، به دولت عراق اعتراض کرد؛ در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۵۷ نهضت آزادی در اعلامیه دیگری تحت عنوان «درکجا هستیم» مردم را به پایداری،

---

۱. اسناد نهضت آزادی، جلد ۱۱، اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی ۱۳۵۷-۱۳۵۹، صفحات ۱۸-۱۹.

بردباری و پرهیز از خطا، بی‌نظمی و بی‌برنامگی تشویق کرد و هشدار داد که فریب عقب‌نشینی‌های رژیم را نخورند و به مبارزه ادامه دهند:

«... تغییر بعضی از مهره‌های فاسد برای آرام ساختن نارضایتی‌ها و بالاتر از همه، زمزمهٔ اینکه شاه سلطنت کند نه حکومت، همه اینها، در جهت آنچه ملت می‌طلبد کم است و شاید بعضی از آنها موقت و متزلزل بوده و اگر محکم‌کاری نشود، پس می‌گیرند [...] ممکن است و بلکه مُسلم است که خصم نیرنگ‌ها و نیروها به کار خواهد برد. شاید به‌دست خود و به اسم مردم نابسامانی‌ها و اغتشاشاتی باز ترتیب دهد، ولی دودش به چشم خودش می‌رود. مضافاً به اینکه آنها بعد از این از مواضع ضعیف‌تری حمله می‌کنند ولی ما از مواضع محکم‌تر، به دفاع و حرکت می‌پردازیم...

اگر ما مرتکب خطا و خیانت و دستخوش احساسات و آشفتگی نشویم، بردباری، پایداری و تدبیر داشته باشیم و نشان دهیم که لایق اداره خود و مملکت هستیم، استبداد مواضع باقیمانده را رها خواهد کرد و اجباراً به استقلال و حقوق حقه ما احترام خواهد گذاشت [...] اگر با تاکتیک «سنگر به سنگر» پیش برویم، و با تدبّر، تشکل، تحمل و توکّل بیدار و سازنده باشیم، خواهیم توانست به رحمت خداوند و آینده خود امیدوار گردیم...»

نهضت آزادی ایران
۱۷ مهر ۱۳۵۷[1]

نهضت آزادی ایران، به مناسبت چهلم شهدای ۱۷ شهریور، از همه طبقات جامعه ایران دعوت کرد که روز ۲۴ مهر ماه با تعطیل عمومی، مخالفت و انزجار خود را به مسببین و عاملین قتل‌عام مردم مسلمان اعلام نمایند:

«... چهل روز است که از کشتار دسته‌جمعی هفدهم شهریور، روزی که خون چندین هزار نفر از بهترین فرزندان این آب و خاک، خیابان‌های تهران را گلگون نمود؛ روزی که بار دیگر دژخیمان استبداد در مقابل مردم بی‌دفاع قرار گرفت و تظاهرات مسالمت‌آمیز و آرام آنان را به خاک و خون کشانید، می‌گذرد...

ما به خاطر شادی روح تمام کسانی که با نثار خون خود، نهال استقلال و آزادی را آبیاری کرده‌اند و به‌منظور همدردی و تسلی‌خاطر بازماندگان آنان، به همصدایی و همگامی مراجع عظام و جامعه روحانیت، از کلیه مردم مبارز و حق‌طلب ایران، اعم از کارمندان، فرهنگیان، بازرگانان، دانشجویان و کارگران و دهقانان عزیز دعوت می‌کنیم که روز دوشنبه ۲۴ مهر ۱۳۵۷ را به مناسبت چهلمین روز واقعه

---

۱. متن کامل اعلامیه «در کجا هستیم» در پیوست کتاب درج شده است.

هفدهم شهریور تعطیل نموده بدینوسیله مخالفت و انزجار خود را به مسببین و عاملین قتل‌عام مردم مسلمان اعلام نمایند.

نهضت آزادی ایران[۱]

۲۰ مهر ۱۳۵۷

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، صفحات ۳۰-۳۱.

بخش دوم ــ دیدار و مذاکرات بازرگان با آیت‌الله خمینی

از آغـاز مـهر مـاه ۱۳۵۷، و بـازگشایی دانشگـاهها و مـدارس، تـظاهرات و راهپیمایی‌های سـیاسی شـدت یـافت. روز ۵ مـهر، کـارکنان نـفت جـزیره خـارک اعتصاب کردند و صدور نفت متوقف گردید، به دنبال آن کارکنان راه‌آهن ایـران و سازمان آب تهران دست به اعتصاب زدند.

روز ۱۳ مهر، آیت‌الله خمینی و همراهان از نجف به پاریس عزیمت کردند[۱] دو روز بعد (۱۵ مهر) معلمان سراسر کشور، به اعتصاب‌کنندگان پیوستند، در طول مهر ماه، تقریباً همه کارخانجات دولتی و بخش عمومی کشور و کارکنان صـنعت نفت و نیز رادیو و تلویزیون، اعتصاب سیاسی کردند.

روز ۲۹ مهر مهندس بازرگان برای دیدار و ملاقات با آیت‌الله خمینی به پاریس عزیمت کرد. این مسافرت ۱۲ روز (۱۰ روز در پـاریس و ۲ روز در لنـدن) بـطول انجامید و به گفته بازرگان شامل منظورهای زیر بود:

۱ ـ تجدید دیدار و اطلاع از حال و افکار و نظریات آیت‌الله خمینی.

۲ ـ در جریان‌گذاشتن ایشان نسبت‌به اوضاع داخلی ایران و مبارزاتِ در جریان.

۳ ـ پیشنهاد نظم درکار و تعیین یک هیئت نمایندگی از طرف ایشان در تهران، برای ابلاغ اعلامیه‌ها و دریافت اطلاعات و دستورات و پیشنهادها.

۴ ـ دیدار و ارتباط با نهضت آزادی خارج ازکشور.

---

۱. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایـران (از کـودتا تـا انـقلاب) جـلد دوم، فـصل دوم، صـفحات ۱۰۱-۱۰۵.

در بخشی از یادداشت‌های دست‌نوشته روزانه مهندس بازرگان[۱] برنامه دید و بازدیدهای مسافرت پاریس و لندن بدین شرح آمده است:

... همراه سفر، آقای میناچی که ملاقات‌هایی با حقوق بشر (صلیب سرخ و عفو بین‌الملل داشت) ۵۷/۷/۲۹؛ پرواز به پاریس بعد از ۲۲ سال، استقبال قطب‌زاده در فرودگاه، عصر نوفل‌لوشاتو ـ دکتر یزدی منزل. ۳۰-۷ صبح، ملاقات با ایشان (آیت‌الله خمینی) حضور ابتدایی اشراقی، بعد، یزدی و من، بدون حضور میناچی... ملاقات دوم ۵۷/۸/۲ و دادن لیست ـ ملاقات‌هایی با اشراقی و احمدآقا و دیدار بازدیدکنندگان از جمله علی‌بابایی، محمد منتظری، رضایی، مختصری با عراقی و دانشجویان مسلمانی که ظاهراً از آلمان آمده بودند ـ جلسات با نهضتی‌ها...

۸/۴ ـ آقایان حسین‌آقا و عباسی آمدند.

۸/۵ ـ دکتر بهشتی آمد و دکتر سنجابی و اصرار آقایان مانیان و مهدیان و سلامتیان به ملاقات مشترک.

۸/۶-۸/۸ ـ به لندن رفتیم، مصاحبه با خانمی از عفو بین‌الملل کمیته آلمان.

۸/۷ ـ به اتفاق آقای میناچی ـ لندن ملاقات با عفو بین‌الملل و صلیب سرخ و آقایان دکتر دباغ (سروش) و دکتر خرازی.

دعوت تقی‌زاده و ملاقات بی‌فایده با بنی‌صدر... دیدار بعضی از نهضتی‌های مقیم انگلستان.

۸/۹-۸/۱۰ ـ نوفل لوشاتو، مذاکرات با دکتر یزدی... پادرمیانی و اصرار بهشتی و سنجابی

۸/۱۳ ـ مراجعت از فرانسه.[۲]

ملاقات با آیت‌الله خمینی

اولین ملاقات و آشنایی من (که به اتفاق آقای دکتر سحابی رفته بودیم) با آیت‌الله خمینی، در زمستان سال ۱۳۴۱ در اوان نهضت روحانیت بود. دومین ارتباط در سال ۴۲ از زندان قصر با وساطت مرحوم برادرم به‌منظور رساندن جوابیه سخنرانی گستاخانه شاه علیه ایشان بود که با نظر آقایان طالقانی و دکتر سحابی و تولیت تهیه کرده بودم و آنها خیلی پسندیده و بهترین پاسخ دانستند. غیر از آن ارتباط دیگری نداشتیم. جز اینکه بعد از

---

۱. بخش عمده یادداشت‌های مهندس بازرگان در اختیار نویسنده است.

۲. از یادداشت‌های روزانه مهندس بازرگان.

محکومیت نهضتی‌ها در دادگاه نظامی، تأییدیه‌ای مانند سایر آقایان مراجع داده بودند.[۱]

در جریان سال‌های ۵۶ و ۵۷ که در اثر آزادی نسبی تحمیلی بر شاه از ناحیه کارتر، بخش وسیع و تا حدودی کم‌خطر اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی در داخل ایران امکان‌پذیر و مؤثر واقع شده بود. گاهی اعلامیه‌هایی می‌رسید که نسبت به اصالت آنها تردید حاصل می‌شد و پاره‌ای متناسب با موقع و مصلحت به نظر نمی‌آمد. بعلاوه خود ما و اشخاص علاقمند، پیشنهادها و نظریاتی داشتیم. در مرداد ماه ۵۷ با مشورت دوستان نهضت قرار شد پیامی به‌دست یکی از تجار متدین مطمئن بازار که عازم زیارت عتبات و دیدار مخفیانه ایشان بود، بدهم. مطالب پیام شفاهی را پس از توضیح و تفهیم، بصورت یادداشت‌هایی همراه آن آقا کردم که ذیلاً قسمت‌هایی از آن نقل می‌شود:

۱ ـ قانون اساسی ایران بصورت اصلی و متمم آن، بدون اضافات بعدی، سند زنده و قابل ارائه و استناد و دفاع در محاکم داخلی و محافل بین‌المللی است و فعلاً یگانه ضامن اجرای اصول و احکام اسلامی می‌باشد. اگر آنرا نفی کنیم، منطقاً و قانوناً هرگونه مدرک محکومیت رژیم را از دست می‌دهیم. به‌معنای ضامن سلطنت شاه نیز نیست، چون سراسر خلاف آن عمل کرده و خود را قانوناً معزول ساخته است.[۲]

۲ ـ لبه تیز حمله فعلاً بهتر است به استبداد باشد نه استعمار. جنگ کردن در دو جبهه، مانع پیروزی است و مصلحت مملکت در برانگیختن سیاست آمریکا و اروپا، که علیه خودمان و به سود و حمایت شاه است، نخواهد بود.

۳ ـ کلیه جنبش‌های ملّی و مذهبی اخیر که در زمان خود ما، به موفقیت‌های عمده رسیده و سطح بیداری و تحرک مردم را بالا برده است، با اعلام انتخابات آزاد از طرف دولت و

---

۱. بخشی از بیانات آیت‌الله خمینی در صبح روز جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۴۳ در منزل ایشان در قم خطاب به عده‌ای از دانشجویان دانشگاه تهران و بازاریان و سایرین، که به دیدار معظم‌له آمده بودند.

«بسم‌الله الرحمن الرحیم: از زندانی بودن آقای طالقانی و مهندس افسرده نباشید. کارها درست نمی‌شود تا زندان رفتن‌ها نباشد. پیروزی به‌دست نمی‌آید. هدف بزرگ‌تر از آزاد شدن عده‌ای است. هدف را باید در نظر داشت؛ هدف اسلام است، هدف استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است. اتحاد با کشورهای اسلامی است. الآن تمام مملکت در دست اسرائیل است، عمال اسرائیل اقتصاد مملکت را قبضه کرده‌اند. [...] آقایان! سعی کنید در دانشگاه پرچم اسلام را بالا ببرید، تبلیغات مذهبی بکنید، مسجد بسازید، اجتماعاً نماز بخوانید. وحدت مذهبی لازم است. وحدت مذهبی است که این اجتماع عظیم و فشرده را ایجاد می‌کند، اگر علاقه به استقلال ایران دارید. وحدت مذهبی داشته باشید...» (تحلیل و بررسی نهضت امام خمینی، نگارش سید حمید روحانی (زیارتی) صفحات ۶۵۵-۶۵۹)

۲. این بند از تذکرات دقیقاً و اکیداً مورد تأیید و اصرار آیت‌الله حاجی سید ابوالفضل زنجانی و بسیاری از مراجع و علماء، خصوصاً صاحب‌نظران و مبارزین ملی و مسلمان ایران بود.

استقبال رهبران شروع شده است. با وارد شدن در فعالیت‌های انتخاباتی بهتر توانسته‌اند حرف خود را بزنند و مردم را متوجه و متحرک سازند.

۴ ـ از هر گامی که دولت علی‌رغم خود و برای ریا و فریب در جهت خواسته‌های ملت بردارد، باید استفاده کرد. افرادی که از صف دولت خارج می‌شوند، ولی صددرصد خالصانه نباشد، جا دارد تشویق شوند تا بیشتر در این جهت جلو بیایند و سایرین هم ملحق شوند.

۵ ـ هدف نهایی، البته سرنگونی رژیم است، اما در مرحله اول رفتن شاه[۱] در مرحله دوم نظارت و محدودیت جانشینان او در چهارچوب قوانین موجود و آزادی‌ها. سوم کار کردن روی افکار و افراد و تشکل و ترتیب و تجهیزات و بالاخره در مرحله چهارم تبدیل به جمهوری اسلامی.

۶ ـ مشورت با روحانیت ایران که صمیمانه و عاقلانه وارد مبارزه شده‌اند، که گفته‌اند «اَمرهم شوری بینهم» که دستور و اصل قرآنی است. اطلاعات، ارتباطات منظمِ مطمئن و سریع از داخله و خارج برای رهبری آگاه و ارزیابی و تنظیم حرکت‌های ضروری است و ایجاب می‌نماید که هیئت سه نفری یا چهار نفری مورد اعتمادی در تهران به تشخیص خودشان انتخاب و به محرم‌ها معرفی نمایند. همچنین برای دریافت دستورهای آقا و مشورت و نظردهی گروهها به آنها استفاده شود.

۷ ـ حکومت اسلامی یگانه هدف و منظور نهایی هر مسلمان باید باشد. عنوان کردن آن در جواب سؤال خبرنگار «لوموند» کاملاً بجا بوده است، اما هنوز مشخص و شناخته نشده و تعریف واحدی پیدا نکرده، روی کیفیت حکومت اسلامی از جهات عدیده ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی، اداری و غیره، به قدر کافی و مقبول، کار نشده؛ همچنین رهبری انحصاری روحانیت که امتحان خوبی در گذشته نداده، سابقه و تجربه و صلاحیت فنی لازم را ندارد. کنار زدن و خارج از حق و وظیفه کردن گروههای ملی غیرمذهبی با حسن نیت و با صلاحیت، برخلاف مصلحت است.

در ملاقات با آیت‌الله خمینی و مسافرت پاریس (بعد از ۲۲ سال) برنامه‌ام طبق مذاکرات دوستان نهضت و مبارزین دیگر، شامل منظورهایی بود که قبلاً ذکر گردید، و علاوه بر آنها، التیام روابط بنی‌صدر با آقایان دکتر یزدی و قطب‌زاده.

---

۱. البته همزمان با چنین پیام و مشورت، اعلامیه «شاه برود» نهضت آزادی ایران منتشر شده بود و چهار ماه قبل از آن در تلویزیون باژیک گفته بودم که حضور شاه در ایران با آزادی منافات دارد.

مهندس بازرگان، متشخص‌ترین چهره اپوزیسیون از بهمن ۱۳۴۱ پس از اعلام انقلاب سفید شاه و سرکوب همه نیروهای مخالف رژیم، که منجر به محاکمه و محکومیت او و یاران نهضتی به زندان‌های طولانی گردید، با عقاید و نظریاتی که در بالا شرح داده شد، روز ۳۰ مهر ۱۳۵۷ در «نوفل لوشاتو» به دیدار امام خمینی رفت و پیرامون برنامه مبارزات آینده با وی مذاکره کرد. بازرگان چگونگی این ملاقات را بدین شرح روایت کرده است:

روز ۵۷/۷/۳۰ به اتفاق آقای دکتر ابراهیم یزدی در خانه اندرونی، که آنطرفِ کوچه و قدری به‌طرف مشرق بود، ملاقات و مذاکره به عمل آمد. آقای اشراقی، داماد ایشان در ابتدای جلسه و برای پذیرایی و تعارفات اولیه حضور داشتند. جلسه سه نفری قریب یکساعت و نیم طول کشید و همانطور که قبلاً از آقای دکتر بهشتی شنیده بودم، ایشان ابتدا به کلام و استفسار از حال و نظریات طرف و ابراز انبساط چندان نداشت؛ وقتی ضرورت تعیین یک هیئت نمایندگی را مطرح کردم، تأییدی ندیدم.

مختصری از وضع ایران، عقب‌نشینی‌های شاه و امکان توسعه فعالیت و پیشروی و پیروزی صحبت کرده گفتم: انتخابات مجلس که وعدهٔ آزادی آنرا داده‌اند فرصت خوبی برای نفوذ و موفقیت خواهدبود و شاه را می‌شود بتدریج بیرون انداخته، از راههای قانونی و مجلس مؤسسان تغییر نظام داد. ایشان بلافاصله اشکال کرده و گفتند: «شور و هیجان مردم خواهد خوابید.» گفتم برعکس است، فعالیت‌های‌انتخاباتی همیشه بهترین‌فرصت و وسیله برای‌بحث و تبلیغات و تجمع و تحرکات است. ایشان اظهار ناامیدی کرده و گفتند: «تضمین می‌کنید؟»

از مشکلات و مخالفت‌ها و مسایلی که رودررو خواهیم بود صحبت کردیم؛ از جمله کارشکنی‌های حتمی دولت‌های بزرگ و لزوم دقت و تدبیر در پیشروی. فوق‌العاده متعجب شدم که دیدم ایشان مسائل را ساده می‌گیرند و نمی‌خواهند وجود یا اثر آمریکا را قبول کنند. گفتم: بالاخره آمریکا را با قدرت و موقعیتی که دارد باید به حساب بیاوریم.

جواب دادند: «چون ما حرف حق می‌زنیم، آمریکا مخالفت نخواهد داشت، ما نمی‌گوییم نفتمان را به آنها نمی‌فروشیم، می‌فروشیم ولی به قیمت عادلانه‌ای که خودمان در بازار آزاد مشتری‌ها تعیین نماییم و بعد هم از آنها بجای اسلحه، ماشین‌های کشاورزی خواهیم خرید.»

گفتم: دنیای سیاست و محیط بین‌المللی، حوزه علمیه نجف و قم نیست که حرفمان حق باشد تا آنها تسلیم شوند. از خونسردی و بی‌اعتنایی ایشان به مسائل بدیهی سیاست و مدیریت، ماتم برد و دنبال کردن بحث در این زمینه را بی‌فایده دیدم.

پرسیدم: جنابعالی چگونه اوضاع و تکلیف را می‌بینید؟

باز هم ساده‌نگری و سکینه و اطمینان ایشان به موفقیت نزدیک، مرا به تعجب و تحسین انداخت. مثل اینکه قضایا را انجام شده و حل شده دانسته، گفتند: «شاه که رفت و به ایران آمدم، مردم نمایندگان مجلس و بعد دولت را انتخاب خواهم کرد، منتهی چون کسی را نمی‌شناسم از شما می‌خواهم افرادی را که مسلمان و مطلع و مورد اعتماد باشند، علاوه بر خودتان و دکتر یزدی، معرفی کنید که مشاورین من باشند و آنها بگویند چه کسی برای نمایندگی مجلس خوب است، تا من به عنوان نامزد به مردم پیشنهاد نمایم. البته مردم آزاد خواهند بود رأیی را که مایل باشند بدهند. وزراء هم، آن هیئت در نظر بگیرند که من پیشنهاد نمایم. کافی است این وزراء مسلمان و درستکار باشند. اصرار ندارم، حتی ممکن است از وزرای سابق که خیانت نکرده‌اند، باشند.»

احساس من (و شاید دکتر یزدی) این بود که ایشان از ما فقط برای مرحلهٔ بعد از انقلاب که تشکیل دولت و مجلسین و اداره مملکت است می‌خواهند استفاده نمایند و نسبت به مرحلهٔ ماقبل، خیالشان راحت و برنامه معین است. گفتم: چشم؛ با آقای دکتر یزدی می‌نشینیم و صورتی تهیه کرده خدمتتان می‌دهیم. سفارش کردند تنها از خودتان نباشد، نمی‌خواهم بگویند که من طرفدار دسته خاصّی هستم.

گفتم: البته؛ نظر و رویه ما همیشه همینطور بوده، اهل همکاری و وحدت هستیم.

در آخر جلسه، چون فکر می‌کردم قبل از رفتن شاه و آمدن ایشان به ایران، مسائل و مراحلی در اداره و پیروزی انقلاب داریم، گفتیم: اجازه بدهید همین هیئت مشورتی که منصوب خواهید کرد، فعلاً وظیفه رابط و نمایندگی را برای اداره انقلاب در ایران داشته باشد. این نظر را رد نکردند ولی استقبال هم نکردند.

صورتی که با همکاری آقای دکتر یزدی تهیه شده و دو روز بعد به آیت‌الله خمینی دادم، تا آنجا که به خاطر دارم شامل اشخاص ذیل از طبقات مختلف بود:

از علماء: آقایان مطهری، حاج سیدابوالفضل موسوی زنجانی، دکتر بهشتی، هاشمی رفسنجانی، مهدوی کنی (آقایان طالقانی و منتظری چون در زندان بودند و پیش‌بینی آزادیشان نمی‌شد، اسامی آنها در لیست گذارده نشده بود)

از ملیّون مبارز و مسلمان: آقایان دکتر سحابی، دکتر سامی، مهندس کتیرایی و میناچی.

از نهضتی‌ها: آقایان سحابی، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر یزدی و خودم.

از بازار: آقایان عالی‌نسب و حاجی کاظم طرخانی.

از افسران: سرتیپ علی‌اصغر مسعودی و سرتیپ ولی‌الله قرنی.

در آن چند روز، با عده‌ای از دوستان و آشنایان که در ایران یا اروپا و آمریکا برای دیدن

آیت‌الله خمینی آمده بودند، ملاقات‌های سلام و احوالپرسی و صحبت‌های کلی [به عمل] آمد. از جمله: آقایان دکتر بهشتی، حسن‌آقا شریعتمداری، دکتر مکری، دکتر سنجابی (همراه با مانیان و مهدیان و سلامتیان) آقای صادقی و غیره.

خبرنگاران فرانسوی و بین‌المللی نیز خیلی مراجعه و اصرار مصاحبه می‌کردند، ولی بطور کلی از هرگونه اظهار و افشای مذاکرات با آیت‌الله خمینی و نظریات و تبلیغات برای خودم یا نهضت خودداری کردم. ضمناً آقای دکتر سنجابی و همراهان ایشان علاقه داشتند یک ملاقات اضافی و تعیین موضع مشترک با آیت‌الله خمینی داشته باشیم و اعلامیه سه‌جانبه‌ای داده شود، ولی دکتر یزدی و من، ضرورتی در این کار ندیدیم. تنها به دعوت آقای دکتر بهشتی، یک جلسه ملاقات سه نفره در محل اقامت ایشان داشتیم.

آقای دکتر یزدی عقیده و تا حدودی اصرار داشت که قبل از ترک پاریس و دیدار و خداحافظی، اعلامیه‌ای در تعیین موضع خودم و تأیید رهبری امام خمینی بدهم. من این عمل را غیرفوری دیدم و ترجیح دادم پس از گزارش ملاقات به دوستان نهضت در تهران و با تصویب آنها انجام شود.

در سفر دو روزه به لندن به اتفاق آقای میناچی، علاوه بر دیدار آقایان دکتر تقی‌زاده، دکتر خرازی و دکتر سروش و کوشش (متأسفانه بی‌فایده) در ایجاد حسن تفاهم آقای بنی‌صدر با آقایان قطب‌زاده و دکتر یزدی، مذاکرات مفیدی به اتفاق آقای میناچی در دفاتر صلیب سرخ و عفو بین‌الملل در رابطه با دفاع از زندانیان ایران داشتیم...[۱]

دیدار دکتر سنجابی با آیت‌الله خمینی

دکتر کریم سنجابی، با عنوان رهبر جبهه ملی نیز در اواخر مهر ماه، هنگامی که مهندس بازرگان پس از ملاقات با امام خمینی عازم ایران بود، به پاریس آمد و دو بار (۱۳ و ۱۴ آبان ۱۳۵۷) با آیت‌الله در نوفل‌لوشاتو ملاقات و مذاکره کرد. سنجابی به قصد شرکت در کنفرانس بین‌المللی سوسیالیست‌ها در کانادا، همراه آقایان مانیان و مهدیان در پاریس به سر می‌برد و قبل از دیدار آیت‌الله خمینی، از مسافرت به کانادا منصرف شد.[۲]

---

۱. یادداشت‌های بازرگان «شورای انقلاب و دولت موقت، سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت» مهندس مهدی بازرگان، ناشر، نهضت آزادی ایران، بهار ۱۳۶۲، صفحات ۱۸-۲۴.

۲. برای آگاهی از موضوع مذاکرات دکتر سنجابی با آیت‌الله خمینی رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، جلد دوم، صفحات ۱۵۸-۱۶۱؛ آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، نوشتهٔ دکتر

باتوجه به سابقه اختلاف‌نظر سنجابی با بازرگان در مورد چگونگی تهیه متن نامه سرگشاده‌ای که سرانجام با امضای سه نفر (سنجابی، فروهر و بختیار) در خرداد ۱۳۵۶ انتشار یافت، همچنین کناره‌گیری دکتر سنجابی از عضویت در جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر به بهانهٔ «ارتباط بازرگان و یارانش با دستگاههای خارج» که شرح آن گذشت، اینک اظهارات سؤال‌برانگیز او مبنی بر پیشنهاد همکاری با بازرگان، در جلسه ملاقات با امام خمینی در زیر نقل می‌شود:

«... در آخر جلسه بنده به ایشان (آیت‌الله خمینی) گفتم که ما در تهران خیلی کوشش کردیم که جمعیت‌های سیاسی مختلف را که در حال مبارزه هستند، با همدیگر متحد کنیم، متأسفانه آن اتحاد و همکاری کامل به وجود نیامده است؛ از جمله آقای مهندس بازرگان که الآن در پاریس هستند، حاضر به همکاری نشده‌اند. از شما استدعا می‌کنم به ما راهنمایی کنید که دراین‌باره یک همکاری برقرار بشود. ایشان گفتند: امروز سه‌شنبه است، شما پنج‌شنبه بیایید اینجا، بازرگان رفته است لندن، فردا برمی‌گردد...

روز چهارشنبه بنده تحقیق کردم، آقای بازرگان برگشته بود، تلفن کردیم که ایشان را ملاقات کنیم، او به دیدن من نیامد و من با یکی دو نفر از همراهانم، از جمله حاج مانیان بازاری، به محل اقامت ایشان که در همان حومه پاریس، نزدیکی‌های منزل آقای خمینی بود رفتیم و در آنجا ایشان و آقای بهشتی را که با هم بودند، ملاقات کردیم [...] من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ارشاد و هدایت ما بیان کنند.

آقای بازرگان مسامحه کرد و گفت: مذاکراتی که آقای خمینی با ما کرده، به این روال نبوده [...] فردا صبح که تلفن کردم، خبردار شدم که مهندس بازرگان بی‌آنکه اطلاعی به من بدهد، به سمت تهران حرکت کرده است...»[1]

بررسی اقدامات و اظهارات رهبر جبهه ملی (چهارم) در پاریس، حاکی است که انصراف او از عزیمت به کانادا و کوشش برای ملاقات با آیت‌الله خمینی و سپس صدور اعلامیه معروف چهار ماده‌ای، صرفاً به‌منظور دیدار و ملاقات با آیت‌الله خمینی بوده است. دکتر سنجابی چگونگی ملاقات و مذاکره با امام خمینی را به

ابراهیم یزدی، صفحات ۲۳-۳۱.

۱. امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات دکتر کریم سنجابی، انتشارات جبهه، لندن، ۱۳۶۸ صفحات ۴۴۱-۴۴۵.

این شرح نقل کرده است:

«... من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدم آیت‌الله خمینی با آن کیفیاتی که می‌دانید، از نجف به پاریس رفته‌اند. طبیعی است یک رهبر جبهه ملی که در حال مبارزه با استبداد است و با روحانیت ذی‌نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد و با شخصیتی که مقام درجه اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون بر اثر اوضاع و احوال به پاریس رفته و آنرا مقرّ فعالیت شدید خود قرار داده و عامه مردم ایران به ندای او بیش از هر کس دیگری گوش می‌دهند، می‌بایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت‌الله شریعتمداری و بهشتی و اردبیلی و غیره، مذاکره و ارتباط داشتیم، آیا ممکن بود از این فرصت مسافرت استفاده نشود و آیا مصلحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضور او را در پاریس نادیده بگیریم؟...

آقای شاپور بختیار در کتاب خود نوشته است که ما (جبهه ملی) دستور ملاقات با [آیت‌الله] خمینی را نداده بودیم.[1] اولاً دستوری در بین نبود و ثانیاً کسی نمی‌توانست چنین دستوری بدهد و ثالثاً احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود، بلکه ملاقات با ایشان جزء کار و برنامه من بود و همه دوستان از آن خبر داشتند...

دکتر سنجابی درباره اعلامیه معروف سه ماده‌ای می‌گوید:

«... اینکه می‌گویند، یا بعضی گفته‌اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او، برای صدور آن اعلامیه معروف سه ماده‌ای قرار گرفته‌ام، مطلقاً کذب محض است غیر از آن صحبت

---

۱. بختیار داستان ملاقات دکتر سنجابی، با آیت‌الله خمینی را بدین شرح بیان کرده است:

«... آقای سنجابی ما، وقتی به پاریس می‌رسد، به انحصار آجودان‌های امام یعنی افرادی چون سلامتیان یعنی یکی از دانشجویان «ابدی» درمی‌آید. ما در آنجا دانشجویان ۴۰ و ۵۰ ساله‌ای داشتیم که در «کارتیه لاتن» پلاس بودند و از آزادی سخن می‌دادند [...] این آقایان، سنجابی را با صحبت‌هایی از قبیل آنچه در زیر می‌آید، درست و حسابی پختند.

«دوست عزیز، حالا فقط خمینی مطرح است. شاه تمام شده است؛ چرا می‌خواهید قانون اساسی را به او تحمیل کنید؟ شما با مردی که دیگر مطرح نیست، مسأله‌ای نخواهید داشت».

و سنجابی، با خودداری و خفت نزد خمینی رفت و نسبت به او سوگند وفاداری یاد کرد. در نوفل‌لوشاتو، پس از آنکه مدت‌ها انتظار می‌کشد، بالاخره او را با تحقیر بسیار به حضور می‌پذیرند. امام او را وادار به نوشتن و امضای کاغذی می‌کند، ورقه را از دست او می‌قاپد و بعد هم می‌گوید: شما دیگر مرخصید، بروید!...» (شاپور بختیار: یکرنگی، ترجمه از متن فرانسه؛ مهشید امیرشاهی، پاریس ۱۹۸۱، صفحات ۱۴۸-۱۴۹)

با آقای بهشتی[۱] که بنده حرف را قطع کردم و به او جواب منفی دادم، هیچ کس دیگری از پیرامونی‌های آقای خمینی دراین‌باره به من مراجعه نکرد، ولی خود من لازم می‌دانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملّی را در این نهضت انقلابی ایران معلوم بکنم. رفقایی هم که در پیرامون من بودند، آنها هم این نظر را تأیید می‌کردند. از آن جمله یک یا دو شب بعد از آن بود که ما در منزل حسین مهدوی برای شام میهمان بودیم و در آنجا اشخاصی حضور داشتند مانند: سلامتیان، بنی‌صدر و دو سه نفر دیگر، آقای دکتر مکری هم هر روز با ما بود. او هم نظریه‌هایی تهیه می‌کرد. بنده هم آنها را کنار گذاشتم. شبی که منزل مهدوی بودیم و سفره روی زمین انداخته بودند، بنده کاغذ خواستم و قلم برداشتم و آرام آرام، خودم آن سه ماده را نوشتم و برای رفقا قرائت کردم و همه آنها تأیید کردند...[۲]»

دکتر ابراهیم یزدی که حاضر و ناظر ملاقات دکتر سنجابی با آیت‌الله خمینی بوده، چگونگی صدور بیانیهٔ سه ماده‌ای را بدین شرح روایت کرده است:

«... جریان ملاقات‌های آقای دکتر سنجابی با امام و انتشار آن بیانیه از این قرار است که آقای دکتر سنجابی از تهران با آقای بنی‌صدر و سلامتیان در پاریس در تماس منظم بودند و از همین طریق برای دیدار با امام اقدام کردند. راقم (دکتر یزدی) از طریق آقای دکتر مُکری از سفر قریب‌الوقوع آقای دکتر سنجابی به پاریس و اقدامات مقدماتی برای ملاقات با امام مطلع شد.

آقای دکتر مکری، از گذشته بسیار دور، روابط نزدیکی با آقای دکتر سنجابی داشتند، ولی ضمناً از همراهی احتمالی آقای احمد سلامتیان با ایشان در ملاقات با امام، سخت ناراحت و نگران بودند و مسائلی را درباره نامبرده به نقل از مرحوم دکتر معظمی بیان می‌کردند.

---

۱. بنابر اظهارات دکتر سنجابی، آیت‌الله بهشتی به او گفته بود «شما دو نفر (بازرگان و سنجابی) اگر می‌خواهید آقای خمینی با عمل و مبارزه شما موافقت و همراهی داشته باشد، یک اقدام مشترک بکنید، اعلام جمهوریت بکنید...» (امیدها و ناامیدی‌ها، صفحه ۴۴۲)

۲. متن بیانیه مواضع دکتر کریم سنجابی بدین شرح است:

۱ ـ سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قانون اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست بیگانه، فاقد پایگاه قانون و شرعی است.

۲ ـ جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقای نظام سلطنتی غیرقانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد داشت.

۳ ـ نظام حکومت ملی ایران باید براساس موازین اسلام و دمکراسی و استقلال به‌وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد. دکتر کریم سنجابی

آقای دکتر سنجابی به همراهی آقایان حاج مانیان و مهدیان به پاریس آمدند. در اولین دیدار با امام، علاوه بر این دو نفر، آقای سلامتیان نیز آقای دکتر سنجابی را همراهی می‌نمود. در آن جلسه مرحوم اشراقی و حاج احمد آقا نیز حضور داشتند.

آقای دکتر سنجابی در کنار امام نشستند و پس از مبادله تعارفات معمولی، کمی آهسته و تقریباً بصورت درگوشی، شروع به صحبت با امام کردند. امام به صدای بلند که ما بشنویم گفتند: «ما مطلب درگوشی نداریم و شما می‌توانید صحبت‌های خود را آزادانه بیان کنید» سپس آقای دکتر سنجابی شروع به صحبت کردند. خود ایشان (دکتر سنجابی) شرح این دیدار را چنین داده‌اند:

... من ابتدا به عنوان یک مسلمان و یک ایرانی، حضور حضرت آیت‌الله خمینی، که امروز تمام حرکات ایران زیر نظر ایشان قرار دارد رسیدم و گفتم: همانطور که هر فرد مسلمان روزی چند بار خدا را به شهادت می‌گیرد، من خدا را به شهادت می‌گیرم، که با هیچ سیاست خارجی بطور مستقیم و یا غیرمستقیم ارتباط ندارم و در هیچ جمعیت سرّی یا غیرسرّی، ارتباط ندارم و با مقامات دولتی و یا دربار ایران گفتگو و مذاکره نکرده‌ام... من برای این به اینجا آمده‌ام تا آنچه را تشخیص می‌دهم بیان کنم و موضع جبهه ملّی را برای شما تشریح کنم و بعد بطور خلاصه وضع مملکت را از جنگ جهانی دوم و ورود قوای بیگانه و کوشش جبهه ملی تحت رهبری دکتر مصدق و ملی شدن صنعت نفت و ادامه جبهه ملّی را برایشان توضیح دادم. ایشان صحبت‌هایی کردند. قرار شد جلسات دیگری حضورشان صحبت بشود، چون بعضی از عناصر آنجا نبودند...»[۱]

بعد از این جلسه قرار شد که دکترسنجابی مجدداً بعدازظهر روز بعد به دیدار امام بیایند.

در این سفر، دکتر سنجابی، علاوه بر پاریس، قصد داشت بر پایه دعوتی که از ایشان به عمل آمده بود، برای شرکت در جلسات بین‌الملل سوسیالیست‌ها، به کانادا سفر کند و همزمان نیز برای دیدار فرزندانش، سری به آمریکا بزند. با توجه به مواضعی که برخی از محافل سیاسی و روزنامه‌های مشخص آمریکا در مورد جبهه ملّی و شخص دکتر سنجابی آغاز کرده بودند و کوششی که برای‌معرفی‌وجا انداختن جبهه ملّی به عنوان «مقتدرترین سازمان سیاسی ایران» به عمل می‌آمد و انعکاس فوری و وسیع خبر ملاقات آقای دکتر سنجابی در مطبوعات خارجی و شکل و انعکاس آن، نگرانی‌هایی ایجاد گردید که متعاقباً در این مورد با امام صحبت شد. امام این نگرانی‌ها را وارد دانستند و برای رفع هرگونه شبهه‌ای، از مرحوم اشراقی

---

۱. اظهارات دکتر سنجابی، روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷.

خواستند تا توسط آقای بنی‌صدر به دکتر سنجابی پیغام داده شود که ملاقات بعدی ایشان با امام، به بعد از مراجعت از سفر کانادا و آمریکا موکول می‌گردد.

روز بعد، آقای دکتر سنجابی اطلاع دادند که سفرشان را به کانادا و آمریکا لغو کرده‌اند. البته علت این تصمیم بر ما معلوم نشد. اما گفته می‌شد که انتشار خبر تصمیم شورای امنیت ملی آمریکا در ۲ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۱ آبان ۱۳۵۷) مبنی بر روی کار آوردن نظامیان در ایران و مسکوت ماندن برنامه تشکیل دولت ائتلافی آشتی ملی، در این تصمیم مؤثر بوده است.

بعد از اعلام لغو برنامه سفر، از جانب آقای دکتر سنجابی تماس گرفته شد تا وقت ملاقات دوم ایشان با امام تعیین گردد. در این مرحله، امام پذیرفتن ایشان را مشروط بر اعلام صریح مواضعشان در مورد سلطنت و شاه نمودند [...] آقای حاج مانیان که از مبارزین معتمد مردم و خوشنام و سابقه‌دار بازار هستند و همراه دکتر سنجابی به پاریس آمده بودند، متنی را که دکتر سنجابی تهیه کرده بود آوردند و به امام ارائه دادند و ایشان، با اضافه کردن یک یا دو کلمه به متن، آنرا پذیرفتند...[۱]

۴

دکتر سنجابی در مورد متن بیانیه مزبور می‌گوید:

«... بعداً راجع به نظریات سیاسی و حقوقی ما، با حضرت آیت‌الله مذاکراتی شد؛ اشخاص آمدند و رفتند. من، این طرح سه‌ماده‌ای را به خط خودم نوشتم و خدمتشان فرستادم. ایشان به خط خودشان واژه استقلال را به آن اضافه کردند. آنوقت امضا کردم و فردای آن روز فرستادم خدمتشان...»[۲]

دنباله اظهارات دکتر یزدی، پیرامون ملاقات دوم دکتر سنجابی با آیت‌الله خمینی بدین شرح است:

... پس از آن آقای دکتر سنجابی، به همراهی آقایان حاج مانیان و مهدیان و احمد سلامتیان آمدند و در جلسه‌ای با حضور مرحوم اشراقی و حاج‌احمد آقا و نویسنده، در خدمت امام، بیانیه مذکور عنوان گردید [...] دکتر سنجابی گفت: این بیانیه که دستورالعملی برای ماست، به عنوان سندی در خدمت شما بماند. آنگاه سؤال کرد: آیا می‌تواند این مواضع را در تهران اعلام نماید؟

---

۱. آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها، صفحات ۳۰-۳۲؛ اظهارات دکتر سنجابی، روزنامه اطلاعات، ۱۹ دی ۱۳۵۷.

۲. روزنامه اطلاعات، مصاحبه با دکتر کریم سنجابی، ۱۹ دی ۱۳۵۷.

امام جواب دادند: هر کجا که می‌توانید آنرا اعلام کنید. از همین در که بیرون می‌روید می‌توانید آنرا اعلام کنید...[۱]

سال‌ها بعد، دکتر سنجابی در مصاحبه با آقای ضیاء صدقی (از طرف دانشگاه هاروارد در تاریخ اوت ۱۹۸۳) در رابطه با امضای بیانیهٔ سه ماده‌ای مزبور چنین گفته است:

س ـ پس داستان به این شکل [بود] که شما رفتید آنجا و با آقای خمینی مذاکره کردید و به توافق رسیدید و نشستید دو نفری با همدیگر، این سه ماده را انشاء کردید و ایشان هم امضاء کردند و بعد ایشان دستور چاپ دادند و گفتند: خوب، بفرمایید، شما مرخص هستید، اصلاً قضیه به این ترتیب نبوده است؟

نخیر، اینها تمام دروغ و شایعات است و حقیقت همان بود که گفتم. بعد از آن، چند روز بعد که بنده خواستم دیدار مجددی با آقای خمینی بکنم و ایشان هم اظهار تمایل کرده بودند که بنده را ببینند، بنده به ملاقات ایشان رفتم. او، اصل اعلامیه نوشتهٔ با خط مرا پیش خودش نگه داشت، زیرا آنرا رفقا و دوستان من قبلاً پلی‌کپی و تکثیر کرده بودند، من از ایشان پرسیدم: آقا، این اعلامیه بنده را که شما تأیید فرمودید و نزد خودتان نگه داشته‌اید، آیا همینطور مسدود و مخفی بماند، یا من می‌توانم آنرا منتشر و نظرم را اعلام بکنم؟ گفت: نه آقا؛ این را همینجا در پاریس اعلام کنید، تهران هم که رفتید اعلام کنید...[۲]

بخش دیگری از اظهارات دکتر سنجابی در سفر پاریس در مورد ملاقاتش با مهندس مهدی بازرگان بدین شرح است:

«... فردا صبح که تلفن کردم، خبردار شدم که مهندس بازرگان، بی‌آنکه اطلاعی به من بدهد به سمت تهران حرکت کرده است [...] بنابراین دیگر ملاقات با او ممکن نشد. از تهران آقای بختیار به من تلفن کرد و گفت: شما در پاریس مانده‌اید چکار بکنید؟ ریاست حکومت اینجا در انتظار شما است. اگر طیاره هم برایتان فراهم نیست، طیاره مخصوص فرستاده شود که بیایید و مسئولیت حکومت را در دست بگیرید. بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی

---

۱. آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها، صفحهٔ ۳۳.
۲. امیدها و ناامیدی‌ها، صفحه ۴۴۷.

در اینجا کار دارم، مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و از آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت ملی صورت گرفته است. اینکه می‌گویند، یا بعضی گفته‌اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او برای صدور آن اعلامیه معروف سه ماده‌ای قرار گرفته‌ام، مطلقاً کذب محض است...»[۱]

سفر بازرگان و سنجابی به فرانسه و دیدار و ملاقات آنها با آیت‌الله خمینی، از سوی محافل سیاسی و مطبوعات، مورد بحث و تفسیرهای گوناگون از جمله تشکیل یک جبهه مشترک و یا ائتلاف با جمعیت‌های سیاسی و جبهه ملی بصورت مصاحبه با امام خمینی مطرح گردید. امام در پاسخ به این سؤال خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز مبنی بر اینکه: با کریم سنجابی از جبهه ملی در پاریس بحث مهمی داشتید و آیا با این حزب سیاسی ائتلاف می‌کنید، گفت:

«من مسائل و مطالبی که داشتم بیان کردم و امکان ندارد یک قدم از آنها برگردم. به ایشان گفتم؛ ما با جبهه خاصّی ائتلاف نداریم. همه ملت با ما و ما باهمه ملت هستیم و هرکس این مطالبی که ما داریم و عبارتست از استقلال مملکت و آزادی همه‌جانبه و جمهوری اسلامی که قائم‌مقام رژیم سلطنتی است، هرکس با آنها موافقت کند از گروه ماست و از ملت است و اگر موافقت نکند، برخلاف مصالح اسلام و ملت گام برداشته است و هیچ ربطی به او نخواهیم داشت...»[۲]

خبرنگار مجله عربی المستقبل موضوع تشکیل جبهه مشترک را عنوان کرد و از امام خمینی پرسید:

س ـ در این اواخر عده‌ای از شخصیت‌های مخالفین در ایران را استقبال کرده‌اید و در بین آنها دکتر سنجابی نیز بوده است و گفته شده کسانی را که شما با آنان گفتگو کرده‌اید، با رأی شما مبنی بر ضرورت سرنگونی رژیم شاه موافقت کرده‌اند، آیا این اتحاد مقدمه تشکیل یک جبهه مشترک برای مخالفین به حساب می‌آید؟

---

۱. امیدها و ناامیدی‌ها، صفحات ۴۴۲-۴۴۳.

۲. نیویورک تایمز، ۷ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۷ آبان ۱۳۵۷)

«جنبش اسلامی کنونی ملت ایران همه جامعه را در برگرفته و به همین صورت هم پیش می‌رود و متذکر می‌شویم که ما، با هیچ جبهه و دسته‌ای رابطه نداشته و نداریم و هرکس با ما و یا گروهی که مسائل ما را نپذیرد، او را نمی‌پذیریم...»[۱]

۱. مصاحبه مجله المستقبل با امام خمینی، ۶ نوامبر ۱۹۷۸ (۱۶ آبان ۱۳۵۷)

بخش سوم ــ مواضع بازرگان پس از بازگشت از پاریس

بازرگان پس از بازگشت از پاریس، با موضع حمایت از آیت‌الله خمینی و ادامه مبارزه با رژیم، تا سقوط شاه، فعالیت‌های سیاسی خود را تشدید کرد. اعلامیه نهضت آزادی ایران، در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ (همزمان با استعفای شریف‌امامی) حاکی از تصمیم قاطع بازرگان، در پشتیبانی از رهبری آیت‌الله خمینی و مبارزه تا براندازی رژیم شاه بود. به‌لحاظ اهمیت این اعلامیه تاریخی، فرازهایی از آن در زیر نقل می‌شود:

آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع‌بین باشد؟

اعلامیه‌ها، سخنرانی‌ها، تظاهرات، تجمع‌ها، فریادها و بالاخره قربانی‌های فراوانی که از یکسال و نیم پیش به اینطرف در ایران رخ داده است و از چهارگوشه دنیا ناظر و ناقل آن شده‌اند، لااقل دو حقیقت، یا دو واقعیت را نشان می‌دهد:

۱ ـ اکثریت قاطع ملت ایران، شاه و رژیم او را نمی‌خواهند و خواستار حکومت اسلامی است.

۲ ـ اکثریت قاطع ملت ایران آیت‌الله خمینی را به رهبری خود برگزیده است.

دو واقعیت فوق نه‌تنها با زبان و قلم بیان شده، بلکه با خونهای بی‌دریغ فراوان در پایتخت و سراسر کشور امضا شده است. از طرف دیگر، آیت‌الله العظمی خمینی مکرر تصریح کرده‌اند که شاه باید برود، دودمان پهلوی برود، نظام سلطنتی نیز برود.

دستگاهی که مقابل ملت و روحانیت ایستاده است، متشبث به انواع تدابیر و دسایس گردیده، با کشتارهای وحشتناک و آشوب‌های مصنوعی، فعالیت و زندگی جامعه را مختل ساخته است معذالک، مردم دست از حماسه‌های خود برنمی‌دارند و روز به روز مصمم‌تر و فداکارتر می‌گردند.

امر مسلّم و واقعیت غیرقابل انکار این است که اکثریت ملت، از خواسته‌های رهبری روحانیت، یک بند انگشت عقب نمی‌نشینند. آیا وقت آن نرسیده است که غیر از ملت طرف‌های ذینفع و مربوط، واقعیت‌های فوق را بپذیرند و برنامه خود را با آن تطبیق دهند؟

۱ ـ شاه که مدعی بودند سلطنت موهبتی است الهی، که از طرف مردم به ایشان واگذار شده، اینک که ملت با رساترین بیان و به شهادت تمام مردم داخل و خارج، واگذاری موهبت ادعایی فوق را پس گرفته و اصل سلطنت ایشان را نفی می‌کند، آیا نباید اگر برای نجات و سعادت وطن هم نباشد، برای سلامت و نجات خودشان کنار بروند؟

۲ ـ دولت‌های خارجی، به‌ویژه دولت‌هایی که به داعیهٔ ثبات و امنیت خیالی ایران، در تحت رژیم شاه، از او حمایت می‌کنند، لازم است که عمق این واقعیات و منافی بودن بقای شاه را با ثبات و نظم و بقای مملکت درک کرده نسبت به آنچه داخل ایران می‌گذرد، واقع‌بین و عاقبت‌اندیش بوده و به مقاصد مشروع خود بیندیشند و از این پس، تنها به شورا یا هیئتی که مورد اعتماد ملت ایران و رهبری روحانی و سیاسی آن باشد مراجعه نموده، خود را با آن تطبیق دهند.

۳ ـ بعضی از افسران مُقرب، سرسپردگان وابسته و کسانی که احیاناً از روی عقیده و وطن‌دوستی به حمایت از نظام حاکم می‌پردازند، واقع‌بینی به خرج داده، قبول نمایند که دست زدن به هر عمل تخریب و غارت و کشتار، بی‌نتیجه خواهد بود و مردم را منزجرتر و مصمم‌تر خواهد کرد.

إن موعِدَهُم الصبح أَلیس الصُبحُ بِقَریب؟

نهضت آزادی ایران

۱۴ آبان ۱۳۵۷[1]

پس از استعفای شریف‌امامی در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ سپهبد غلامرضا ازهاری مأمور تشکیل کابینه نظامی گردید. در ۱۵ آبان، محمدرضا شاه، در سخنانی که از رادیو و تلویزیون پخش شد، پیامی خطاب به ملت ایران فرستاد و به اشتباهات سال‌های گذشته اعتراف کرد و اذعان نمود که «پیام انقلاب مردم ایران را شنیده است». شاه تعهد کرد که «دیگر خطاها، بی‌قانونی‌ها و ظلم و فساد تکرار نشود و آنچه را که مردم ایران برای به‌دست آوردن آن قربانی داده‌اند، تضمین کند...» شاه، در پایان پیام خود گفت:

«... در این لحظات تاریخی، همه با هم به ایران فکر کنیم، من در کنار شما هستم و برای

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، صفحات ۳۲-۳۳.

حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی، و حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادی‌های اساسی و پیروزی و تحقق خواست‌ها و آرمان‌های ملت ایران، همراه شما خواهم بود...»[۱]

از اوایل آبان ۱۳۵۷ و به دنبال فراگیر شدن اعتصاب‌ها و شدت یافتن تظاهرات و ناآرامی‌ها، گردانندگان رژیم و حتی شخص شاه دریافته بودند که قادر به کنترل بحران نیستند و حتی پس از روی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد ازهاری، برای نجات رژیم، احساس نومیدی می‌کردند، لذا شاه به توصیه مقامات آمریکا همچنان در فکر تشکیل یک دولت ائتلافی به اصطلاح «آشتی ملی» بود. بدین منظور درصدد تماس و مذاکره، با رهبران مخالف برآمد.

دو روز پس از پیام رادیو ـ تلویزیونی شاه، سپهبد ناصر مقدم، رئیس «ساواک» در زندان با مهندس بازرگان ملاقات و مذاکره کرد. بازرگان چگونگی این گفت و شنود را بدین شرح روایت کرده است:

«... دوران بازداشت و بازجویی ما در «کمیته» بیش از ده روز طول نکشید. در آخر هفته که آثار بازگشت اوضاع به چشم می‌آمد، تیمسار ناصر مقدم رئیس ساواک که به ملاقات و مصاحبه با آقایان مهندس صباغیان، مهندس مقدم مراغه‌ای و مانیان به زندان آمده بود، با بنده مذاکره مفصل کرد و اظهار داشت که اعلیحضرت حالا به گفته سابق شما که «شاه در رژیم مشروطیت، سلطنت می‌کند، نه حکومت» برگشته‌اند. من هم بلافاصله گفتم «ولی متأسفانه دیر شده است!» و جایی برای باورکردن نمانده است.

راجع به پیام تلویزیونی شاه نظرم را پرسید، جواب دادم؛ به‌لحاظ ادای کلام و انشاء پیام، من اگر معلم زبان فارسی بودم، نمره ۱۷ به ایشان می‌دادم ولی به‌لحاظ اثر و عمل، داستانی را که در دوران متوسطه در کتاب مجانی‌الادب خوانده بودم، برایتان نقل می‌کنم:

«در آن داستان آمده بود که در یک روز برفی و سرد زمستان، صیادی که مرغان هوا را شکار می‌کرد و سر می‌برید، در اثر شدت سرما از بینی و چشمانش آب جاری شده بود، جوجه گنجشکی که زیر بال مادر، از لانه بالای درخت منظره پایین را تماشا می‌کرد گفت «لابنالی من هذاالرجل» ما را باک از این مرد نیست، زیرا که آدم دلرحم و گریانی است. مادر گفت «فرزند

---

۱. برای مطالعه کامل پیام شاه، رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم، صفحات ۱۲۴-۱۳۱.

عزیزم به چشمانش نگاه نکن که اشک می‌ریزد، دستهایش را ببین که خون می‌چکد» تیمسار حرفی نزد...

بعد از سه چهار هفته، بنا به تمایل یکی از دوستان مهندس و همکار سابقم، که روابط قدیمی و صمیمی با شاه داشت، در منزل مرحوم انتظام مدیرعامل وقت شرکت ملی نفت، مجلس خصوصی چاره‌جویی سیاسی و ملی تشکیل شده بود و با آقای دکتر سحابی به آنجا رفته بودیم، این جریان را بازگو کردم. دوست مهندسمان با اضافه کردن یک رقم به نمره ۱۷ آنرا عیناً برای «اعلیحضرت» نقل کرده بود و معذالک در مجلس بعدی، اظهار امیدواری و اصرار به یک اقدام نجات‌آفرین داشت...»[۱]

بدین ترتیب تلاش شاه در مورد تماس با مهندس بازرگان برای مذاکره از طریق سپهبد مقدم متوقف شد. تماس‌ها و مذاکرات با دکتر علی امینی، دکتر سنجابی و دکتر صدیقی نیز در این زمینه به نتیجه نرسید.

با فرارسیدن ماه محرم ۱۳۳۹ هجری قمری، رویارویی دولت ازهاری و مخالفان، ابعاد وسیع‌تری یافت؛ محرم و ایام تاسوعا و عاشورا برای طرفین درگیر سرنوشت‌ساز بود. دولت نظامی، اجتماعات و مراسم عزاداری در معابر عمومی و نیز رفت و آمد در خیابان‌های تهران را از ساعت ۹ بعدازظهر، ممنوع اعلام کرد، آیت‌الله خمینی نیز در ۲۲ آبان اعلامیه‌ای به مناسبت فرارسیدن ماه محرم صادر کرد. در این اعلامیه از مردم خواسته شده بود به دستورات دولت درباره منع برگزاری مراسم مذهبی اعتنا نکنند و به نشانه ابراز نفرت نسبت به رژیم، به خیابان‌ها بیایند. آیت‌الله خمینی، ماه محرم را ماه «پیروزی خون بر شمشیر» توصیف کرده بود.

نهضت آزادی ایران در اعلامیه‌ای از مردم دعوت کرد تا در روز تاسوعا، مصادف با ۱۹ آذر (روز حقوق بشر) راهپیمایی کنند. در این اعلامیه گفته شده بود:

بسمه‌تعالی

حرکت مظهر حیات هر جامعه است و نمی‌توان با سکوت و توقف زیست...

روز یکشنبه تاسوعای ۱۳۹۹ (۱۹ آذر روز حقوق بشر) را به راهپیمایی می‌پردازیم و از

---

۱. انقلاب ایران در دو حرکت، مهندس بازرگان، چاپ چهارم، صفحات ۵۷-۵۸.

نقاطی که دیگر برادران اعلام کرده‌اند، از پیچ شمیران، برابر منزل علامه مجاهد، حضرت آیت‌الله طالقانی در طول محور خیابان شاهرضا، به جمعیت‌ها می‌پیوندیم، تا انتهای خیابان آیزنهاور، به راهپیمایی ادامه می‌دهیم. بدیهی است نظم و هماهنگی و وحدت راهپیمایان، شکوه و عظمت این اقدام و حرکت را به جهانیان ثابت خواهد کرد.

با راهپیمایی منظم و منطقی خود ثابت کنیم که هرگاه مردم به حرکت درآیند، هدفی مقدس دارند و از همه اتهامات ناجوانمردانه رژیم مبرا هستند.

نهضت آزادی ایران

۱۵ آذر ۱۳۵۷[۱]

تدارکات برای راهپیمایی و اعلام آمادگی مردم برای عزاداری روزهای تاسوعا و عاشورا، دولت را از بیم برخورد و خونریزی وادار به عقب‌نشینی ساخت. قرار شد نیروهای انتظامی در شمال تهران متمرکز شوند و قسمت جنوبی شهر برای حرکت دسته‌های عزاداری و راهپیمایی آزاد باشد.

راهپیمایی تاسوعا و عاشورا، به‌لحاظ عظمت، نظم و انضباط و یکپارچگی شرکت‌کنندگان، نمونه و بی‌سابقه بود. در هر دو روز، دهها هزار تن، در راهپیمایی اعتراض‌آمیز خود، خیابان‌های تهران را، در مسیر میدان شهیاد (آزادی فعلی) اشغال کردند. در تظاهرات تاسوعا، بیش از نیم میلیون تن شرکت کردند. آیت‌الله طالقانی که به تازگی از زندان آزاد شده بود همراه با مهندس بازرگان، دکتر سحابی و دیگر رهبران نهضت آزادی، در رهبری راهپیمایی نقش اساسی داشتند. راهپیمایی روز عاشورا، عظیم‌تر بود و با شرکت بیش از دو میلیون تن انجام گرفت.

راهپیمایی و تظاهرات آرام تاسوعا و عاشورا به‌لحاظ عظمت و نظم و سازماندهی آن، نتایج فوری و تعیین‌کننده داشت و در مطبوعات جهان بخصوص در رسانه‌های خبری اروپا و آمریکا، مورد بحث و تفسیر قرار گرفت.[۲]

نهضت آزادی ایران، بیانیه‌ای به مناسبت پیروزی راهپیمایی تاسوعا منتشر ساخت و آنرا یک حرکت عظیم از سوی قاطبه ملت ایران، با هدف و مقصد

---

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، صفحهٔ ۳۹.

۲. برای آگاهی بیشتر پیرامون تفسیر رسانه‌های خبری غرب، در توصیف راهپیمایی روزهای عاشورا و تاسوعا، نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم، فصل پنجم، صفحات ۱۸۵-۱۸۳.

مشخص در نفی شاه و رژیم سلطنتی توصیف کرده بود:

«... راهپیمایی باعظمت و تاریخی تاسوعا و عاشورای حسینی، در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذرماه ۱۳۵۷ در تهران و شهرستان‌ها، گویای یک حرکت با هدف و مقصد از طرف قاطبه ملت مسلمان ایران بود. نظم و انضباط فوق‌العاده آن، مشت محکمی بر دهان یاوه‌گویانی که اتهامات ناروا و گوناگونی به حرکت‌های مردمی و نهضت‌های اصیل اسلامی می‌زنند و ملت شریف ایران را مردمی بی‌بند و بار و بی‌انضباط می‌دانند، کوبید.

جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، مجاهد بزرگ آیت‌الله طالقانی، روحانیون مترقی و متعهد تهران، جبهه ملّی، انجمن‌های اسلامی مهندسین، پزشکان و معلمان، جمعیت حقوقدانان ایران و نهضت آزادی ایران، مردم را به راهپیمایی در روزهای تاسوعا و عاشورا دعوت کردند، تا بار دیگر همبستگی و یکپارچگی مردم حق‌طلب به نمایش درآید و به جهانیان ثابت شود که این راهپیمایی، نه از روی تفریح و تظاهرات، بلکه ملت، با بیان و فریادرسایی، مکنونات قبلی خود را به شاه و ارتش و دولت‌های خارجی اعلام کرد...

این راهپیمایی دو روزه، که در تهران حداقل دو میلیون نفر و در سراسر ایران به وسیله میلیونها نفر انجام گرفت، رفراندومی طبیعی و مردمی، در اجابت به دعوت زعیم عالیقدر، آیت‌الله العظمی خمینی و مطلبی بود که بارها به وسیله نهضت آزادی ایران تأکید شده که ملت ایران، شاه و خانواده و رژیم سلطنتی را نفی می‌کند.

در این رفراندوم بی‌نظیر در جهان، مرد و زن و پیر و جوان، با فریاد رسا و از صمیم قلب اعلام کردند که ما می‌خواهیم از هرگونه استبداد آزاد باشیم؛ از هر نوع وابستگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی استقلال داشته باشیم و حکومت قسط اسلامی را مستقر سازیم.

در چنین نظامی، اقلیت‌های مذهبی از تمام حقوق انسانی مُصرح در تعالیم و قوانین اسلامی برخوردارند، مرد و زن از کرامت و حقیقت انسانی بهره‌مند می‌گردند و گروهی عظیم بنام کارگر و دهقان، به استثمار اقلیتی ثروتمند درنمی‌آیند...»

در پایان بیانیه، با تأیید قطعنامه ۱۷ ماده‌ای راهپیمایی بزرگ، از مردم خواسته شده بود همبستگی و هوشیاری خود را حفظ کنند؛ در گرفتاری‌های زندگی، یار و مددکار یکدیگر باشند؛ با اعتصابیون همدردی و همکاری کنند؛ برادران ارتشی از فرصت استفاده کنند و با پیوستن به صفوف مردم، اهداف ملی و مذهبی را یاری نمایند.

«خود را برای یک مبارزه طولانی آماده کنیم و بدانیم که با از بین رفتن یک شخص و

حتی رژیم، مبارزه ما پایان نمی‌پذیرد، بلکه در جهت تکامل انسانی و از میان بردن موانع رشد، پیوسته خود را شایسته مبارزه نشان دهیم...»

نهضت آزادی ایران
۲۲ آذر ۱۳۵۷[۱]

طی ماههای آذر و دی ۱۳۵۷ بازرگان برای پیشبرد مبارزه همچنان در تکاپو است. در بخشی از یادداشت‌های روزانه او، در آذرماه، ساعات ملاقات و دیدار با شخصیت‌های داخلی و خارجی نوشته شده است:

۵۷/۹/۱ ـ ساعت ۱۵/۳۰، مصاحبه با خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز

۵۷/۹/۲ ـ ساعت ۸/۳۰، مصاحبه با نماینده لیبراسیون؛ ساعت ۱۰/۳۰، ملاقات با Zonis

۵۷/۹/۱۰ ـ تیراندازی عظیم؛ مصاحبه با خبرنگار گاردین؛ ساعت ۲/۳۰، اردکانی (شاید ملاقات با شهرستانی و یکی دوتا وزیر دیگر...)

۵۷/۹/۱۱ ـ ساعت ۱۰/۳۰، دفتر آقای میناچی...

۵۷/۹/۱۳ ـ ساعت ۸/۳۰ ملاقات با آقای رودود؛ ناهار، حسینیه ارشاد (شاید ملاقات با پروفسور فالک برای حقوق بشر)

۵۷/۹/۱۵ ـ ساعت ۱۱، ملاقات با... ۱۱/۳۰، خبرنگار ایتالیایی (کاریه دلاسرّا)؛ ساعت ۱۹، ملاقات با «بوفا»

۵۷/۹/۱۶ ـ ساعت ۸/۳۰، ملاقات با «پوله» خبرنگار لوماتن

۵۷/۹/۱۷ ـ ساعت ۱۵، منزل مطهری (احتمالاً ابلاغ و تعقیب دعوت‌های شورای انقلاب)

۵۷/۹/۱۸ ـ ساعت ۸، ایتالیایی‌ها؛ ساعت ۱۲، شورای انقلاب که آقایان صدر و دکتر لاهیجی هم دعوت داشتند.

۵۷/۹/۱۹ ـ تاسوعا، راهپیمایی... بلژیک «سوان»

۵۷/۹/۲۰ ـ عاشورا، راهپیمایی، مصاحبه‌با خبرنگار وعکاس‌روزنامه‌ایتالیایی.

۵۷/۹/۲۲ ـ مصاحبه با «روزیتا» راجع به جمهوری اسلامی...[۲]

---

۱. بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت پیروزی راهپیمایی تاسوعا و عاشورا، در پیوست کتاب درج شده است.

۲. از یادداشت‌های دست‌نویس مهندس بازرگان.

در دی‌ماه ۱۳۵۷ برخوردهای بین مردم و نیروهای نظامی به اوج شدت می‌رسد و اعتصاب‌ها توسعه می‌یابد. روز ۶ دی، در چهارمین روز ناآرامی‌های شدید تهران و به دنبال تشییع جنازه کامران نجات‌اللهی، استاد دانشکده پلی‌تکنیک، چند تن کشته و ۱۲۰ تن مجروح می‌شوند. در شهرهای شیراز، مشهد، تبریز، خرم‌آباد، شاهی، شاهرود و سنندج عده زیادی به‌ضرب گلوله نظامیان به هلاکت می‌رسند...

نهضت آزادی ایران، در بیانیه‌ای به تاریخ ۷ دی، برخوردهای خونین نظامیان و مردم را «جنگ شاه و ملت» توصیف کرد، محمدرضا شاه را با لوئی شانزدهم، محمدعلی میرزای قاجار و تزارهای روسیه مقایسه نمود و او را عامل نارضایتی و عصیان ملت دانست. فرازهایی از اعلامیه مزبور، در زیر نقل می‌شود:

جنگ شاه و ملت

بسمه تعالی

در تاریخ پرفراز و نشیب ملت‌های جهان، پادشاهان جنگ‌های بسیاری داشته‌اند؛ جنگ‌هایی در برابر دشمنان خارجی یا مدعیان داخلی. اگر کسانی چون لویی شانزده، پادشاه فرانسه، محمدعلی میرزای قاجار، یا تزار روسیه، درگیری‌هایی داشته‌اند، ارتش دولتی علیه ارتش انقلابی می‌جنگیده است. امثال شاه عباس و آقامحمدخان نیز با همه سفاکی، صدماتشان به عموم نمی‌رسید، شامل اطرافیان یا یاغیان می‌شده است. اما شاه ایران با ملّت در جنگ است؛ با تمامی ملّت؛ با ملت بی‌سلاح و سپاه که جرمش نخواستن او است.

یک طرف بی‌دریغ می‌کشد و طرف دیگر بی‌دریغ کشته می‌شود!

چنین چیزی در تاریخ دنیا بی‌سابقه است!

در کجای دنیا، میلیون‌ها نفر باید فدای یکنفر شوند؟

بیانیه با اشاره به جوّ اختناق و فشار و سرکوب سال‌های دهه ۱۳۴۰ و نقش نهضت آزادی ایران در تداوم مبارزه علیه رژیم کودتا، که در آن شاه عامل فساد و نابسامانی کشور معرفی شده بود، می‌گوید:

۱۷ سال پیش، افرادی معدود و یک دسته تنها ـ یعنی نهضت آزادی ـ بود که شاه را مخاطب انتقادها قرار می‌داد و یگانه مسئول فسادها می‌دانست. از حد گذشتن فسادها و کشتارها، همراه با خفقان و چپاول بی‌حساب، توهین‌ها و محو شخصیت‌ها، تبلیغات و

ادعاهای بیشرمانه دروغین از یکطرف، بروز تنگناها و شکست برنامه‌ها از طرف دیگر سبب شد که بتدریج همه گروهها و قشرهای مملکت، یکی بعد از دیگری علیه دولت و شاه به صدا درآیند... عامل نارضایتی و عصیان همگی شاه بود و الحق، شخص او را باید موجد چنین وحدت کلمه در میان ملت و باعث تشکل و تقویت انقلاب دانست...

آنگاه محمدرضا شاه، را در زمینه اصرار در ادامه سلطنتش زیر سؤال می‌کشد و پیام او را که می‌گوید «صدای انقلاب را شنیده است» نشانه پایان کار او می‌داند و به او توصیه می‌کند دست از لجاج و عناد بردارد و از مملکت خارج شود:

شاه می‌داند که ملت او را نمی‌خواهد. می‌گوید پیام انقلاب را شنیده است. پس از آخرین صدای رسای مردم و ابلاغ احزاب و جمعیت‌ها که در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۵۷ صادر شد، باید کار تمام باشد، معذالک تشریف نمی‌برند.

در اینجا باید پرسید که از چسبیدن به سلطنت چه می‌خواهد و از سلطنتی که بی‌پایگی و افتضاح آن مثل حزب رستاخیز، فراگیر شده و روزنامه‌ها و رادیوهای پنج قاره، دنیا، کوس رسوایی آنرا زده‌اند، چه لذتی می‌تواند ببرد؟ آب از جوی رفته و آن جلال و خیال گذشته باز خواهد گشت؟ آیا دارایی و درآمدی در مملکت باقی مانده است که چشم طمع بدان دوخته باشد؟ آیا خونهایی که تابحال ریخته و خانه‌هایی که سوخته شده، عطش انتقام وی را سیراب نکرده است؟...

حامیان شاه ـ داخلی و خارجی ـ باید بدانند که ماندن او هیچ مسأله و مشکلی را حل نخواهد کرد. این ملت، که با سینه‌های باز به استقبال گلوله می‌رود، با بسته شدن نفت و نان، اعتصاب غذای ملّی را قبول خواهد کرد ولی تسلیم سلطنت و هر قدرتی که پشت آن باشد، نخواهد شد...

امنیت منطقه و به جریان افتادن فعالیت‌های اداری و صدور نفت ایجاب می‌کند که شاه استعفا دهد و همانطور که در اعلامیه ۲۶ آذر ۵۷ حقوق بشر و احزاب سیاسی و جمعیت‌های دیگر آمده است، برای اینکه شیرازه از هم نپاشیده جریانات بصورت درست و منظم پیش رود، حکومت در اختیار یک شورای موقتِ مورد قبول ملت قرار گیرد...

نهضت آزادی ایران

۷ دی ۱۳۵۷[1]

---

۱. متن کامل بیانیه در پیوست کتاب درج شده است.

بخش چهارم ــ مأموریت خوزستان

اعتصاب کارکنان تأسیسات مهم صنعتی کشور که از اوایل شهریور ۱۳۵۷ آغاز شده بود، در اواخر مهر ماه به اوج خود رسید؛ کارخانجات بخش خصوصی، بنادر و کشتیرانی، معادن زغال‌سنگ، ذوب‌آهن اصفهان، مس سرچشمه، پتروشیمی آبادان و... به اعتصاب سراسری پیوسته بودند.

زمزمه کم‌کاری و اعتصاب در پالایشگاه آبادان از روز شنبه ۲۲ مهر آغاز شد، دو روز بعد، کارکنان اداره کالا و بخش‌های فنی و آزمایشگاه پالایشگاه، دست از کار کشیدند. همزمان با این اعتصاب‌ها، مأموران فرمانداری نظامی، وارد پالایشگاه شدند و بیش از ۷۰ تن از کارکنان اداره کالا را از پالایشگاه بیرون برده و در شهر رها کردند.

فردای آن روز کارکنان پالایشگاه به عنوان اعتراض به این عمل فرمانداری نظامی دست به اعتصاب زدند؛ حدود یک هزار تن از کارکنان سازمان عملیات غیرصنعتی نیز، به حمایت از کارکنان اعتصابی، در مقابل اداره مرکزی شرکت ملی نفت اجتماع کردند. روز چهارشنبه ۲۶ مهر، کارمندان با صدور قطعنامه‌ای خواستار برکناری سرتیپ کلیایی، رئیس گارد صنعت نفت و تعقیب مأموران انتظامی و امنیتی، که روز شنبه وارد پالایشگاه شده و به کارکنان اهانت کرده بودند، شدند.

در همین اوان کارکنان صنعت نفت در جزیره خارک، لاوان و منطقه بهرگان، اهواز، گچساران، آغاجاری، مسجدسلیمان و مارون، دست به اعتصاب زدند. کارکنان شرکت سهامی خدمات نفت ایران در اهواز و آبادان و سایر مناطق نیز به اعتصاب پیوستند.

کوشش طباطبایی دیبا، قائم‌مقام مدیر عامل شرکت نفت، در مذاکرات با

اعتصاب‌کنندگان در آبادان و خارک به نتیجه نرسید. روز ۲۹ مهر، هوشنگ انصاری مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران به پالایشگاه آبادان رفت و طی یک سخنرانی فریبنده که حتی خود را نماینده کارگران دانست، از کارگران خواست برای مذاکره آماده شوند، اما روز بعد، در گفتگو با نمایندگان کارگران، چنان با تندخویی و تهدید سخن گفت که نمایندگان کارگران با عصبانیت جلسه مذاکره را ترک کردند.

انصاری حاضر به گفتگو با کارمندان نیز نشد. کارکنان اعتصابی روز ۱۰ آبان، درخواست‌های سیاسی خود را اعلام کردند، همچنین خواستار لغو بند ۲ مواد ۱۱ و ۱۳ قانون استخدام شرکت نفت، که طبق آن شرکت می‌توانست بدون بیان علت، کارکنان خود را اخراج کند، شدند.

روز چهارشنبه ۱۱ آبان، اعتصابیون تصمیم گرفتند شب را در جلو اداره مرکزی به صبح برسانند. دو دستگاه تانک و زره‌پوش و یک جیپ مسلح به مسلسل در جلو اداره موضع گرفته و چون اعتصابیون حاضر به ترک محل نشدند، مأموران به سوی آنها هجوم برده و عده‌ای را مجروح کردند.

در کنار اعتصابیون شرکت نفت در آبادان و خرمشهر، کارکنان اعتصابی پتروشیمی شاهپور، کارخانه گاز مایع و پتروشیمی آبادان نیز دیده می‌شدند. روز ۱۲ آبان مأموران فرمانداری نظامی، کارمندان اعتصابی را به اداره مرکزی شرکت نفت راه ندادند و این عده ناچار در محوطه بیمارستان شرکت ملی نفت اجتماع کردند. مأموران فرمانداری نظامی که قصد داشتند اجتماع آنها را پراکنده کنند، با اعتراض شدید پزشکان و پرستاران بیمارستان روبرو شدند.

در پایان نیمه اول آذر ۱۳۵۷ اعتصاب سراسری صنعت نفت آغاز شد، در تمام این مدت دستگاه تصفیه نفت کار می‌کرد ولی مقدار تولید اصلی نفت در نوسان بود. تصفیه نفت پالایشگاه آبادان روزانه ۶۰۰ هزار بشکه بود که در جریان اعتصاب به ۲۰۰ هزار بشکه در روز تنزل کرد.[۱]

هرچند اعتصابات سراسری کشور حاکمیت را از دولت سلب کرده بود و بزرگ‌ترین نیرویی بود که انقلاب را به پیروزی رساند، با این‌همه اعتصاب صنایع نفت از دیگر اعتصاب‌ها، کارسازتر بود. تولید نفت حتی برای مصرف داخلی در سرمای زمستان کفایت نمی‌کرد و زندگی مردم را مختل ساخته بود. صفوف طولانی

---

۱. از یادداشت‌های مهندس بازرگان.

مردم در مقابل جایگاههای توزیع نفت و ساعت‌ها انتظار، نشانه استیصال دولت و پیروزی ملت بود، ولی ادامه آن خسارات و زیان‌هایی را به دنبال داشت و چاره‌جویی فوری و مُدبرانه، به‌نحوی که صادرات نفت متوقف شود و مصرف داخلی تأمین گردد ضرور بود.

در چنان اوضاع و شرایط بحرانی، آیت‌الله خمینی نقش اساسی و تعیین‌کننده داشت. امام خمینی در پیام چهارشنبه ۲۴ آبان ۱۳۵۷ اعتصاب کارگران و کارمندان شرکت ملی نفت ایران را به‌منزله اخطار به دولت و آمریکا توصیف نمود و کوشش برای شکستن اعتصاب را خیانت به ملت و کشور دانست. فرازهایی از این پیام به شرح زیر است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۱۴ ذی‌الحجه ۹۸ ـ ۱۳۵۷/۸/۲۴

سلام من و ملت ایران به کارگران و کارمندان شرکت نفت ایران

رحمت خداوند تعالی بر شما آگاهانی که با اعتصاب پرارزش خود، روی ملت را سفید نمودید. اعتصاب شما، هر روز و هر ساعتش، باارزش و کوبنده است. ارزشمند برای ملت غارتزده ایران که از جریان این طلای سیاه و مخزن پربرکت کشور که سال‌هاست خائنان به غارت داده‌اند و مفتخواران به غارت برده‌اند، جلوگیری کرده و از هدر دادن مال ملت فقیر، به اندازه قدرتتان منع نموده‌اید. [...] هر ساعت اعتصاب شما، خدمتی است به خداوند تعالی و کشور اسلام. کسانی که به زور می‌خواهند این اعتصاب مقدس را بشکنند، مجرم و خدمتگزار اجانب و خائن به ملت و کشورند...

من از اعتصاب جمیع جناح‌ها، فرهنگیان، بازاریان و جمیع اصناف، اعتصاب شرکت نفت، اعتصاب مخابرات، اعتصاب شرکت واحد و مطبوعات و سایر ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی، که برای نجات میهن و برای خدمت به اسلام و مسلمین بوده است تشکر می‌کنم...

روح‌الله الموسوی الخمینی[1]

برای رفع بحران کمبود نفت، از طریق تولید به اندازه مصرف داخلی، آیت‌الله

---

۱. اسناد نهضت آزادی ایران ۱۳۵۴-۱۳۵۷، جلد ۹، دفتر سوم؛ هیئت اعزامی به تأسیسات نفت جنوب... صفحات ۵۹-۶۱. (متن دستخط امام در پیوست کتاب درج شده است)

خمینی در تاریخ ۱۳۵۷/۱۰/۸ یک هیئت پنج‌نفری را به ریاست مهندس بازرگان تعیین کرد و اعضای این هیئت عبارت بودند از حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، مهندس مصطفی کتیرایی، مهندس صباغیان، مهندس حسیبی. متن فرمان اعزام هیئت نمایندگی امام خمینی به مناطق نفت‌خیز کشور، بدین شرح بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۲۸ محرم ۱۳۹۹

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

پس از اهداء سلام و تحیت، بطوریکه مسبوق هستید، کارگران و کارمندان محترم شرکت نفت، به منظور همکاری و همگامی، با مبارزات ملت مسلمان ایران و به منظور جلوگیری از صدور نفت به خارج دست به اعتصاب زده‌اند. اما دولت غاصب و غیرقانونی نظامی با تهاجمات سبعانه خود و اعمال زور و ارعاب می‌خواهد این اعتصاب را جهت ادامه غارت نفت بشکند و همچنین، درحالیکه نفت و فرآورده‌های نفتی برای مصارف داخلی تولید می‌شود و یا موجود می‌باشد، از پخش آن در داخل جلوگیری نموده و سعی می‌نماید، تا ایجاد فشار و ناراحتی‌های بیشتری را برای مردم، فراهم آورد.

برای مقابله با این برنامه‌های دولت غاصب و تأمین نیازهای مردم در داخله، تحقق شرایط زیر لازم است:

۱ ـ نظامیان و مأمورین انتظامی از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوطه ننمایند و از ایجاد هرگونه ارعاب در بین کارکنان خودداری نمایند.

۲ ـ نفت و فرآورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیرقانونی جلوگیری کامل به عمل آید.

۳ ـ ارتش و نظامیان، حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود ندارند و از آن باید جلوگیری شود.

با توجه به مراتب بالا مقتضی است جنابعالی که در اداره صنایع عظیم نفت، دارای سوابق و تجارب فراوان هستید، یک هیئت ۵ نفری مرکب از حجت‌الاسلام جناب آقای حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی و جناب آقای مهندس مصطفی کتیرایی و دو نفر دیگر را با نظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمایید. این هیئت تحت سرپرستی جنابعالی مناطق نفتی را بازرسی نموده و در امر تولید نفت با احراز شرایط ذکر شده در بالا نظارت بنمایید و ضمن ابلاغ مراتب تشکر ملت ایران از کارگران زحمتکش و کارمندان محترم عدهٔ لازم را به بازگشت

به سر کار و ادامه تولید نفت در حد مصارف داخلی دعوت فرمایید و شرایط بالا را به کارمندان و کارگران تذکر بدهید که اگر دولت غاصب هر یک از شرایط بالا را نقض نمود جریان نفت بکلی قطع گردد و به سایر اعتصاب‌کنندگان ملحق گردند و بدین ترتیب مسئولیت عواقب قطع نفت، به عهده دولت غاصب و غیرقانونی خواهد بود. از مدیریت نفت نیز انتظار داریم که در این امر مهم و حیاتی و در این مرحله حساس کنونی با این هیئت همکاری صادقانه و همه‌جانبه بنمایند.

از خداوند متعال استقلال و عظمت کشور و توفیق ملت را برای به‌دست آوردن آزادی و استقلال خواستارم و السلام علیکم

روح‌الله الموسوی الخمینی[1]

پاریس ـ تاریخ انتشار: شنبه ۲۹ محرم ۱۳۹۹ برابر ۹ دیماه ۱۳۵۷ مطابق ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸.

هیئت اعزامی به سرپرستی مهندس بازرگان، صبح روز ۱۰ دی ۱۳۵۷ در میان استقبال وسیع و گرم مردم اهواز وارد آن شهر شد، سپس به آبادان رفت و کار خود را شروع کرد.

مهندس بازرگان در یک مصاحبه مطبوعاتی پیرامون اعتصاب صنایع نفت کشور و آثار و نتایج مثبت و منفی آن همچنین مأموریت هیئت اعزامی را بدین شرح بیان کرده است:

«... پس از آنکه به دستور امام خمینی اعتصاب کارگران در سراسر مملکت، خصوصاً در شرکت نفت پیش آمد به عنوان وسیله برنده و حربه‌ای قاطع علیه شاه و دستگاه حاکم به کار گرفته شد، اعتصابات اثر بسیار مفیدی بخشید، یعنی دستگاه را متزلزل کرد، ولی برای مردم هم ناراحتی پیش آورد.

زمستان بود با محروم شدن مردم از نفت و بنزین، حتی بیم آن می‌رفت که نانوایی‌ها هم بخوابد و مردم نان نداشته باشند. خلاصه حالت وحشتی بوجود آمده بود و دستگاه تمایل داشت که بیشتر به این حالت وحشت دامن بزند و آتش‌بیار معرکه باشد و از این طریق فشار و ناراحتی علیه مبارزین و آقای خمینی ایجاد کند. البته «چپی»ها هم به این حالت وحشت دامن می‌زدند و می‌خواستند که چنین وضعیتی پیش آید. بنابراین این مسأله مطرح بود که چه کنیم که اعتصاب باشد، یعنی گلوی شاه با اعتصاب کارگران شرکت نفت و عدم صدور نفت و

---

۱. اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر سوم؛ راه‌اندازی نفت و تنظیم اعتصابات، صفحات ۵۹-۶۱.

تقلیل عایدات دولت در دست ملت، سفت و محکم باقی بماند ولی مردم رنج نبرند.

نهضت آزادی همان موقع یک اعلامیه داد که اعتصابات «شمشیر دو دَم» است:[۱] اعتصابات هم می‌تواند به ضرر دولت باشد و هم می‌تواند به ضرر ملت برگردد و به ضرر مبارزه باشد (آنموقع کلمه انقلاب زیاد معمول نبود) بنابراین باید خیلی عاقلانه و صحیح انجام می‌شد. در پاریس آقای دکتر یزدی و دیگران گویا با امام صحبت کرده بودند. مرحوم طالقانی هم از پیش در اینجا به فکر بود [...] البته شرکت نفت می‌توانست نفت به مردم بدهد، چون انبارها پر بود، ولی تعمداً این کار را نمی‌کرد و بهانه می‌آورد. در راه آهن هم برای حمل مواد نفتی، کارشکنی می‌شد، چون «چپی»ها در آنجا خیلی دست داشتند و می‌خواستند که این کار انجام نشود...

در هر صورت قرار بر این شد که امام هیئتی را مأمور مسأله نفت کنند، تا این هیئت برود و ضمن برپا نگهداشتن اعتصابات به کارگرها تقویت روحی بدهد، ولی از آن طرف، آنجا که به مسأله جلوگیری از صدور نفت و کسب عایدات دولت است، اعتصابات تشدید شود و از این طرف هم به مردم لطمه‌ای وارد نشود و مردم در مضیقه نباشند و زندگی جریان عادی و مطلوب خود را پیدا کند.

جلسه شورای انقلاب آن زمان را، یک روز در منزل بنده قرار دادند. مرحوم مطهری هم حضور داشت. مرحوم طالقانی هنوز جزء شورای انقلاب نبود و از آنهم خبر نداشت. آقای مهدوی کنی و آقای هاشمی رفسنجانی بودند، مهندس کتیرایی هم مثل اینکه بود. من آنروز از همانجا به پاریس تلفن کردم؛ با دکتر یزدی ارتباط برقرار شد و مرحوم مطهری، که گویا قبلاً با امام صحبت کرده بود، مسأله نفت و تعیین یک هیئت را برای آن، و این مطلب را که پیشنهاد خوبی است و یک چنین کاری لازم است، و از هر کسی مناسب‌تر، فلان‌کس است، مطرح کرد و بعد، حتی عبارت حکمی را که امام باید بدهند (یادم نیست در آن جلسه نوشتیم، یا ایشان گفتند) به پاریس اطلاع داد. افرادش هم معین شد (یادم نیست که افراد را مرحوم مطهری پیشنهاد کرد یا امام خودشان تصمیم گرفتند. گمان می‌کنم امام خودشان تصمیم گرفتند) آقای مهندس کتیرایی بود و آقای هاشمی رفسنجانی و من. مسئول آن هیئت بنده بودم و در آن حکم کاملاً مشهود بود که دو نفر دیگر را هم من با مشورت این دو نفر آقایان و با اکثریت جلسه سه‌نفری تعیین بکنم و بعد این هیئت پنج‌نفره برود به جنوب.

---

۱. اسناد نهضت آزادی ایران جلد ۱، بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت گسترش اعتصاب‌ها، صفحات ۳۵-۳۷.

عبارت حکم خیلی رسا و خوب بود و در مورد عبارت آن، خوب یادم هست که یک‌قدری بین ما مشورت شد و من پیشنهاد کردم که امام در آخر حکم، خطاب به رؤسا و مسئولین شرکت نفت بگویند: ما متوقع هستیم شما با این هیئت همکاری کنید. منظور من از این پیشنهاد، دو مسأله بود: یکی اینکه از ناحیه امام یک دلداری و اظهار لطف و محبتی نسبت به کارکنان نفت شده باشد، تا اینها، جذب ما شوند و به‌طرف ما بیایند، و یکی هم با صدور چنین حکمی، ایشان خودشان را علی‌رغم شاه و دولتش، حاکم بر دستگاه می‌کردند و این، اولین مورد و جایی بود که امام درواقع به دستگاه دولت و به کارمندان دستور می‌داد (با آن عبارتی که من پیشنهاد کردم و ایشان تصویب کردند و آقای دکتر یزدی نوشت و ایشان اول نوشتند و با بیان خودشان، نوار پر کردند و همه‌جا پخش شد).

همینطور هم شد و نتایجش را همه ما دیدیم؛ برای اینکه وقتی به مرحوم عبدالله انتظام که در آنوقت مدیرعامل شرکت نفت بود، همان بعدازظهر یا فردای آن روز تلفن زدم و گفتم: امام چنین حکمی به عنوان من صادر کرده‌اند، ولی در آن گفته‌اند که از آقایان می‌خواهم همکاری کنند، خواستم به شما در این زمینه اطلاع داده باشم. گفت: من خودم خدمتتان می‌رسم و مطمئن باشید هرچه نظر امام باشد، ما انجام می‌دهیم.

این نگرانی بزرگی بود که به این ترتیب رفع شد و الحق والانصاف، آقای انتظام خالصاً و مخلصاً از روی رغبت و حسن نیت، تا آنجایی که به او مربوط می‌شد با ما همکاری کرد. هم او و هم رؤسای دیگر شرکت نفت...

مهندس بازرگان در پاسخ به این سؤال که چه شد ایشان برای این مأموریت انتخاب شدند می‌گوید:

«من داوطلب نبودم. این پیشنهاد مرحوم مطهری بود، شاید هم در پاریس خود امام من را زیر نظر داشتند. علتش ظاهراً این بوده که شاید دیده بودند تنها کسی که اطلاعاتش و سوابقش و شانس موفقیتش بیشتر است من هستم. همانطور هم که در حکم آمده بود که «با اطلاع از سوابق و اطلاعات زیادی که شما از دستگاه عظیم نفت دارید» ایشان فکر می‌کردند بین کسانی که در امر مبارزه و تدارک انقلاب هستند، من ارجحیت دارم، همچنین ممکن است به مناسبت مأموریت قبلی که در زمان دکتر مصدق داشته و رئیس هیئت‌مدیره موقت خلع‌ید شده بودم، انتخابم کردند.[1] علاوه بر این تا حدودی دستگاه اداری و مدیران را می‌شناختم،

۱. نگاه کنید به: جلد نخست خاطرات مهندس بازرگان، بخش دوم، مأموریت خلع ید از شرکت نفت

مردم هم از سوابق من اطلاع داشتند و کسی نمی‌گفت که عامل شاه، یا آمریکایی‌ها، یا عامل چپی‌ها هستم...»

مهندس بازرگان در مقایسه مأموریت خلع ید از کمپانی نفت انگلیس و ایران در سال ۱۳۳۰ در دوره حکومت مصدق، و نیز مأموریت دی‌ماه ۱۳۵۷، همچنین استقبال مردم از هیئت می‌گوید:

«البته شرایط فرق داشت؛ آنوقت (خرداد ۱۳۳۰) مناطق جنوب کشور درواقع، در دست انگلیسی‌ها بود و ملت و دولت آن زمان، ورود چندانی در آن نداشتند، ولی مانند زمان انقلاب که امام خمینی بیشتر برنامه‌ها را به اتکاء و با نیروی ملت و مردم انجام می‌دادند ـ ملتی که در صحنه حضور داشت و این حضور، تا سر حد شهادت وجود داشت و حضور مردم هم موجب تقویت روحیه داخلی بود و هم باعث تعجب و وحشت دشمن می‌شد ـ آن زمان هم تقریباً همینطور بود. وقتی ما برای بیرون کردن انگلیسی‌ها رفتیم، قدرتی نداشتیم؛ انگلیسی‌ها حاکم بودند، هم حاکم داخل و هم حاکم بین‌المللی، علاوه بر آن حکومت هم وضع اقتصادی مناسبی نداشت. بطوریکه آقای «دریک» رئیس کل شرکت نفت در جنوب، آن روزها ما را تهدید می‌کرد و می‌گفت «نان مردم، آبشان، یخ‌شان، حمل‌ونقل زندگیشان بر سر انگشت من است (و راست می‌گفت) شما به این ۵۰/۰۰۰ کارگر و کارمند شرکت نفت و همه آنهایی که در اینجا و در این منطقه‌اند، رحم کنید! شما نمی‌توانید ما را بیرون کنید» دریک، اعتنایی به قانون ملی شدن نداشت. بنابراین می‌بینید که تمام قدرت و زور ما در آن زمان همین مردم بودند و ما هم با مردم برای بیرون کردن انگلیسی‌ها به آنجا رفتیم [...] مردم آبادان با زبان روزه، تا پنج شش فرسخی آبادان به استقبال هیئت اعزامی مصدق آمده بودند. جاده و بیابان یکسره از جمعیت سیاه بود...

اما این دفعه وضع آنطور نبود، چرا که احتیاجی به آن نداشتیم، برای اینکه کارمندان دولت همه ناراضی و ضد شاه بودند و خود کارمندان، مخصوصاً کارمندان شرکت نفت خودشان از ما استقبال کردند و همه از پیش، با توجه به آن نکته‌ای که در فرمان خطاب به آنها آمده بود در انتظار ماندند...

در هر صورت، کار خیلی به سهولت انجام گرفت، ولی از لحاظ فنی اشکالاتی وجود داشت که باید رسیدگی می‌شد، که نسبتاً به سهولت به انجام رسید و مقابله‌ای جز از ناحیه

انگلیس و ایران، صفحات ۲۹۶-۲۷۲.

«چپی»ها پیش نیامد [...] کارشکنی عمده‌ای نشد، اشکال عمده ما از جانب خودی‌های افراطی بود [...] به‌هرحال، این آزمایشی بود پرمعنی و همانموقع بعضی‌ها تلفن می‌زدند و تبریک می‌گفتند که یک مسأله بزرگ و خطرناکی با موفقیت حل شده است، چون پس از اینکه ما به جنوب رفتیم و آمدیم، دو سه هفته‌ای طول کشید تا بنزین به اتومبیل‌ها رسید و صف نفت کوتاه شد و سوخت‌رسانی به جریان افتاد. کار آسانی نبود، بخصوص آنکه یک معارض یا مدعی ما ارتش بود...

این مسأله نیز با سهولت و حسن نیت بحمدالله حل شد. برای این کار عده‌ای را مأمور کردیم و در محل شرکت نفت با حضور چند افسر عالی‌رتبه و نمایندگانی از ارتش، جلسه‌ای تشکیل شد و قرار شد مطابق آنچه ارتش سال‌های قبل سوخت دریافت می‌کرده، به همان مقدار سوخت در ایستگاههای جداگانهٔ معینی به آنها داده شود تا با مردم برخوردی نداشته باشند. این حرف را آنها قبول کردند و این نگرانی به خوبی رفع شد، یعنی درست مطابق فرمانی که امام داده بود».

مهندس بازرگان ضمن معرفی افرادی که غیر از اعضای اصلی هیئت، با آنها همکاری می‌کردند، در مورد چگونگی انجام مأموریت هیئت و مشکلاتی که بر سر راه آنها وجود داشت، چنین می‌گوید:

«غیر از پنج نفر خودمان در هیئت، عده‌ای از اعضای شرکت نفت که به آنها اعتماد داشتیم، از قبیل آقای انتظام، رئیس پخش و مشاور حقوقی شرکت نفت، آقای... با ما همکاری داشتند و از دوستانمان آقای مهندس حکیمی، مهندس توسلی، مهندس بنی‌اسدی، مهندس گواهی و آقای دهقان بودند. اینها بعضی در بخش تهران، بعضی در جنوب، بعضی در انبار ری و بعضی در توزیع با ارتش، قبول مسئولیت کرده بودند...

اما در مورد اقدامات مهم و اساسی، عمل ما بیشتر این بود که می‌رفتیم ضمن تماس با کارکنان، قسمت‌های مختلف تأسیسات را بازدید کرده، می‌دیدیم کدام دستگاه و تا چه حد و میزانی ضرورت دارد که کار کند، تا مصرف داخلی تأمین شود و در عین حال به خارج صادر نشود. بعضی تأسیسات و قسمت‌ها ضرورت است صددرصد متوقف و در اعتصاب بماند چاههای نفت را، براساس اطلاعاتی که داشتیم و یا در اختیارمان گذاشته بودند، تقسیم‌بندی کردیم و بر این اساس، قسمت عمده واحدهای تولید را متوقف نگهداشتیم ولی بعضی از واحدها را به کار انداختیم، تا هم بتوانند نفت خام به پالایشگاه، مثل پالایشگاه تهران، شیراز و آبادان و کرمانشاه برسانند و هم همراه نفت خام، گاز لازم برای تهیه گاز مصرفی و پتروشیمی

تولید شود...

سرویس‌هایی بود که ما اصرار داشتیم تمام‌وقت (فول) کار کنند، مثل بیمارستانها، مدارس، قسمت تعمیرات، قسمت مراقبت‌های فنی و سیاسی و انتظامی؛ اینها چیزی نبود که مثلاً بگوییم پنج درصد کار کنند، بلکه می‌بایستی صدرصد کار می‌کردند. اینجاها بود که با مخالفت و کارشکنی چپی‌ها برخورد پیدا می‌کردیم. همه‌جا می‌گفتند: اینها (یعنی ما) آمده‌اند تا اعتصاب را بشکنند! آنوقت یک مقداری احتیاج به تعدیل کردن و تحلیل پیدا می‌شد و روشنگری لازم بود که بعضی از همان آقایان داوطلب خدمت می‌رفتند و صحبت می‌کردند و موضوع را حتی‌المقدور، فیصله می‌دادند.

موضوع دیگر همکاری دستگاههای مجاور با شرکت نفت بود؛ یکی راه آهن و دیگری برق، و البته همکاری‌های لازم می‌کردند. اگر برق داده نمی‌شد، کارها پیش نمی‌رفت و پالایشگاهها و دستگاهها نمی‌توانست کار کند. راه آهن هم می‌بایستی هم جنس ببرد، هم جنس بیاورد. وقتی با راه‌آهن طرف شدیم، یک سری مسائل دیگر نیز مطرح شد، مثلاً مسأله رساندن خواربار به‌مردم، تخلیه بنادر از مواد ضروری و خواربار، که برای مملکت جنبهٔ حیاتی داشت، این بود که موضوع نفت، خودبه‌خود ما را به مسائل و مشکلات دیگر مملکت کشاند.

من از همان آبادان، از طریق دکتر یزدی با آقا تماس گرفته و گفتم به ایشان بگویید، کاری را که شما در واقع با نفت کرده‌اید، الحمدلله با موفقیت انجام شد، در مورد مسائل دیگر هم باید کرد. مثلاً: آب و برق و گندم و خواربار و سایر مواد ضروری دیگر مملکت که دچار اعتصاب شده‌اند، ممکن است در اثر نرسیدن آنها به مردم، یا تخلیه نشدن، مردم از گرسنگی تلف شوند [...] باز از طریق آقای دکتر یزدی به آقا گفتم که وضع نفت الآن طوری شده که حاکم‌بر مملکت آقای خمینی است، یعنی بدون اینکه دولتی در دست ما باشد، دولت عملاً می‌بینید هر چه شما می‌خواهید بشود، می‌شود و حکومت تماماً خلع ید شده است و به این ترتیب دولت به زانو درمی‌آید. آنوقت در آنجا بود که پیشنهاد من قبول شد و ترتیباتی برای مسأله حمل و نقل و گمرکات داده شد و هیئتی تعیین گردید که آقای دکتر سحابی در رأس آن بود و آقایان مهندس معین‌فر و دکتر کاظم یزدی و دکتر ممکن و دکتر باهنر و چند نفر دیگر همکارانشان بودند».

مهندس بازرگان چگونگی پایان کار هیئت و موفقیت مأموریت و نیز بخشی از خاطرات آن دوران را بدین شرح نقل کرده است:

«پایان مأموریت و در واقع روی غلطک افتادن کار، گمان کنم یک ماهی طول کشید، تا آن صف‌های طویل نفت و بنزین از بین رفت و راه‌آهن همه‌چیز را رساند. مثلاً نفت سیاه و

امثال آن تقریباً پس از یک ماه به دست مصرف‌کنندگان رسید ولی کار هیئت ادامه داشت، چرا که لازم بود مراقب اوضاع باشیم تا مبادا نفت صادر شود، حتی لازم بود برای مصرف داخلی، نفت سفید از خارج خریداری شود و کمبود گازوئیل از خارج تأمین شود. اینها مسائلی بود که ما باید حل می‌کردیم، بعضی از پالایشگاههای ما کار می‌کرد و از بعضی جهات، بعضی از تولیدات آنها اضافی بود و مخازن زمستانی ما را پر می‌کرد.

بنابراین، عمل ما ملازم با این شد که مقداری از تولیدات مواد نفتی سنگین ما، که مصرف داخلی هم نداشت به خارج صادر شود. البته این امور را شرکت نفت با نظارت و تصمیم ما هر وقت لازم بود انجام شود، انجام می‌داد. از طریق دکتر یزدی هم هر وقت لازم بود با امام ارتباط برقرار می‌کردیم و به ایشان می‌گفتیم، تا اگر ضرورت ایجاب می‌کرد، ایشان اعلامیه می‌دادند یا دستوری صادر می‌کردند.

به این ترتیب دنباله مأموریت هیئت ادامه داشت تا زمان دولت موقت و من در صحبت‌هایی که در همان اوایل در زمان دولت موقت، با امام داشتم از ایشان خواستم به هر دو هیئت دستور دهند که زیر نظر دولت موقت کار کنند و اعتصابات بکلی خاتمه یابد، چون باز هم در آنموقع چپی‌ها، کارشکنی می‌کردند و مزاحمت فراهم می‌آوردند. امام اعلامیه دادند و در سخنرانی‌هایشان پایان اعتصاب را اعلام کردند و بالاخره باید گفت که پایان کار هیئت، تا مأموریت دولت موقت بود.

در مورد خاطرات، تقریباً همه‌اش جالب بود؛ چون این کار وسیله‌ای شد تا ما هر روز به مناطقی برویم و تک‌تک دستگاهها را از نزدیک و خط لوله‌ها را از بالا با هلیکوپتر ببینیم و به شهرهای شیراز و اصفهان و تبریز و گچساران و اهواز و غیره مسافرت کنیم و با مردم و کارکنان نفت و مسائل و مشکلات از نزدیک برخورد داشته باشیم. صمیمیت و دوستی و علاقمندی که در اینها می‌دیدیم فوق‌العاده برای ما جالب بود.

از راه آهن تهران که بازدید می‌کردیم، ازدحام جمعیت بسیار زیاد بود؛ شعارهای زیادی می‌دادند و به‌طرف اتومبیل ما می‌آمدند. یکی از کارکنان راه آهن که در واقع سردمدار تظاهرات بود، شعارها را او می‌داد. شعاری داد که تازگی نداشت ولی من آنجا شنیدم و خیلی به دلم نشست، می‌گفت:

نفتو کی برد؟ جواب می‌دادند: آمریکا

گازو کی برد؟ جواب می‌دادند: شوروی

بعد می‌پرسید: پولشو کی خورد؟ جواب می‌دادند: پهلوی! بعد همه با هم فریاد می‌زدند: مرگ بر این سلطنت پهلوی!

این موضوع را من عیناً برای سفیر شوروی، زمانی که نخست‌وزیر بودم گفتم. دیدم می‌خواهد زرنگی بکند. قبلاً گفته بود مردم خیلی علیه آمریکا هستند و با ما (شوروی‌ها) خوبند.

گفتم: والله، یک همچو شعاری هم می‌دادند و مردم هم آمریکا را مقصر می‌دانستند و هم شما را. نظرم این بود که این وسط زرنگی نکند و مُفت در نرود...»[۱]

بدین ترتیب در نبرد «اعتصاب بر سر نفت» بین شاه و ملت، که می‌توانست یکی از دو طرف را از صحنه خارج کند، مردم ایران بپا خاستند و بر استبداد شاهنشاهی پیروز شدند. نبرد بر سر «نفت» نشان داد که اگر نیروی ملت در راه خواسته‌های خلق منسجم و متحد گردد و به درستی رهبری شود، پیروزی از آن ملت خواهد بود.

۱. برای مطالعه متن کامل مصاحبه مهندس بازرگان، همچنین بررسی عملیات هیئت اعزامی به تأسیسات نفت جنوب، پیام‌ها، گزارش‌ها، مصاحبه‌ها و نیز اطلاعیه‌ها، ابلاغ‌ها، نامه‌های بخش خصوصی و دولتی به هیئت، رجوع کنید به: اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۹، دفتر سوم، راه‌اندازی نفت و تنظیم اعتصابات، بهار ۱۳۶۳.

بخش پنجم ــ شورای انقلاب

پایه شورای انقلاب، هنگام اقامت آیت‌الله خمینی در پاریس، همزمان با دیدار و ملاقات مهندس بازرگان با امام ریخته شد. به دستور امام اعضای شورا از طرف آیت‌الله مرتضی مطهری در تهران مصاحبه و دعوت شدند، ولی اسامی اعضای آن هیچ زمان بطور رسمی اعلام نگردید. شورا در نیمه دوم آذر ۱۳۵۷ تشکل رسمی یافت، جلسات آن بطور مخفی در محل‌های مختلف تشکیل می‌شد و ضمن تماس منظم با آیت‌الله خمینی در پاریس، امور مربوط به روند انقلاب و هماهنگی در حل و فصل مسائل را مورد بررسی و بحث قرار می‌داد و تصمیمات شورا را، پس از کسب تکلیف از امام خمینی اجرا می‌کرد. از اقدامات اساسی شورای انقلاب، مذاکره با مقامات دولتی، مقامات نظامی، تماس و دیدار و مذاکره با شخصیت‌های دیپلماتیک و مذاکره با شاپور بختیار نخست‌وزیر بود. شورا پس از پیروزی انقلاب، تا تشکیل اولین دوره مجلس، در نقش قوه مقننه عمل می‌کرد.

مهندس بازرگان چگونگی تشکیل شورای انقلاب، اعضای شورا و فعالیت‌های آنرا بدین شرح روایت کرده است:

«پایه شورای انقلاب، که در آذرماه ۱۳۵۷ تشکل رسمی و مخفی یافت، در آن ملاقات پاریس ریخته شد و آیت‌الله خمینی توصیه‌ای را که در پیام مرداد و شهریور فرستاده بودم به این ترتیب پذیرفتند، منتهی با دو مأموریت؛ یکی مشورت در حکومت و دیگری نمایندگی رهبری انقلاب. شورا در واقع واسط و مشاور امام در پیشبرد انقلاب بود.

ابتدا طی برنامه‌ای که آقای دکتر یزدی با نظر امام در پاریس تهیه کرده بود، قرار بود دو

هیئت جداگانه تشکیل شود؛ یکی هیئت مشاورین امام برای انتخاب و معرفی اشخاص و دیگری شورای انقلاب. ولی در عمل، با مأموریتی که قبل از آمدن به ایران برای راه‌اندازی نفت داده بودند، آن دو هیئت ادغام گردیده، اعضایش که به دستور ایشان از طرف آقای مطهری مصاحبه و دعوت شدند، غیر از دکتر باهنر، هیچ‌کس خارج از آنچه در پاریس صورت داده بودم نبودند، فقط آقایان مهندس عزت‌الله سحابی و دکتر عباس شیبانی در زمان مسافرت پاریس من، هنوز در زندان بودند و امیدی به آزادی ایشان نمی‌رفت».[۱]

در یادداشت‌های مهندس بازرگان در مورد تعیین و ترکیب هیئت مشورتی چنین آمده است:

«ترکیب شورای انقلاب چهار بار عوض شد، ولی همیشه اکثریت آنرا معممین تشکیل می‌دادند که مقرب‌تر بودند. ترکیب اول که در پیشنهاد نخست‌وزیر و تصویب وزراء دولت موقت شرکت داشتند عبارت بودند از آقایان:

طالقانی، مطهری، هاشمی رفسنجانی، دکتر بهشتی، مهدوی کنی، موسوسی اردبیلی، دکتر باهنر، دکتر یزدی، دکتر سحابی، احمد صد حاج سید جوادی، مهندس کتیرایی، تیمسار مسعودی، تیمسار قرنی و من، به انضمام آقایان مهندس سحابی و دکتر شیبانی که بلافاصله بعد از خروج از زندان به فرانسه رفته بودند.

بعد از تعیین دولت موقت و خارج شدن وزراء از شورای انقلاب، بجای ما، آقایان بنی‌صدر، قطب‌زاده، مهندس موسوی، دکتر پیمان و جلالی را وارد کردند، بدون آنکه بجای شهید مطهری و مرحوم طالقانی شخص جدیدی وارد شود. تغییر سوم بعد از استعفای دولت موقت و وارد کردن آقایان مهندس کتیرایی، مهندس معین‌فر، دکتر رضا صدر و من به دستور امام صورت گرفت، که در عوض آقایان دکتر پیمان، مهندس موسوی و جلالی خارج شدند.[۲]

---

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، و سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت، نامه سرگشاده مهندس بازرگان به امام خمینی، ناشر، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۲، صفحات ۲۴-۲۵؛ یادداشت‌های مهندس بازرگان.

۲. اعضای آخرین شورای انقلاب بدین شرح بوده‌اند: آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله حسینعلی منتظری، مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله مرتضی مطهری، دکتر ابراهیم یزدی، دکتر یدالله سحابی، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله محمد بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام محمدجواد باهنر، آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، مهندس عزت‌الله سحابی، دکتر عباس شیبانی، احمد صدر حاج سید جوادی، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، مهندس مصطفی کتیرایی، صادق قطب‌زاده.

اسامی اعضای شورای انقلاب در هیچ زمان اعلام نشد و در اوایل، استتار بیشتر به کار برده می‌شد بطوری که در مطبوعات و در افواه نام اشخاصی مانند دکتر مفتح، دکتر سنجابی و دکتر حاج سید جوادی برده می‌شد. البته در پاریس وعده معرفی شورای انقلاب را داده بودند ولی بعداً شاید به دو دلیل خودداری به عمل آمد. یکی مسأله امنیتی و دیگر مسأله روانی و رقابتی داخل روحانیون. جامع‌ترین و بیطرفانه‌ترین گزارش نسبتاً کامل تشکیلاتی و عملیاتی شورای انقلاب همان است که مرحوم دکتر بهشتی به مجلس شورای اسلامی در اوایل تأسیس آن داده بود.

شورای انقلاب از ابتدای تشکیل هفته‌ای یک و بعداً دوبار بطور نامنظم و غیرمنضبط، به دور هم جمع شده، پابه‌پای جریانات انقلاب پیش می‌رفتیم، خصوصاً در مذاکرات با مقامات انتظامی، دولتی و دیپلماتیک خارجی و ترتیب دادن مسافرت دکتر بختیار به پاریس برای ملاقات با آقا و استعفاء مشاوره و هماهنگی وجود داشت. مأموریت راه‌اندازی نفت و هیئت اداره اعتصابات نیز خارج از چارچوب و اطلاع شورای انقلاب بود...»[۱]

در یادداشت‌های دست‌نویس مهندس بازرگان پیرامون فعالیت‌های چند تن از علماء و شخصیت‌ها در کنار شورای انقلاب آمده است:

«... موضوع قابل ذکر دیگر اینکه در کنار شورای انقلاب که [اعضای آن] قبلاً تعیین ولی اعلام نشده بود و دولت موقت که نخست‌وزیرش منصوب می‌گردید، یک عده از علماء و شخصیت‌ها در حول و حوش امام، در آمد و رفت و ملاقات و فعالیت بودند، بطوری که ظاهراً و از جهاتی عملاً خود را مؤثر و گرداننده می‌دانستند، برای من تعجب‌آور بود و خیلی طبیعی و منطقی می‌دانستم که ایشان شورای انقلاب یا افرادی از شورای انقلاب را علناً معرفی نمایند تا اولاً به آنها قدرت و مسئولیت و ثانیاً دیگران و مردم تکلیفشان را بدانند که طرف مشورت و ناظر دولت و انقلاب این افراد هستند و لاغیر و هرکس بهتر است حدود وظایف خودش را بداند.

اما اینطور نشد؛ و تا مدت‌ها مردم اشخاصی مانند مرحوم مفتح، ربانی، دکتر سنجابی و غیره را عضو شورای انقلاب می‌دانستند و آنها هم خود را از «تک و تا» نینداخته، طوری وانمود و شاید تصور می‌کردند که از شورای انقلاب‌اند! در خود شورای انقلاب توصیه و تأکیدی که متولیان می‌کردند این بود که در صورت معرفی نمودن، خطراتی متوجه آنها خواهد

۱. شورای انقلاب و دولت موقت، صفحات ۲۴-۲۶.

شد، ولی حقیقت قضیه و عوامل مؤثره، بطوری که بتدریج قابل هضم و قبولم شد، این بود که به احتمال قوی، تعمدی غیر از مسأله امنیتی در کار است؛ از جمله اینکه یک عده‌ای مثل خلخالی، ربانی، صدوقی و حتی صانعی، خودشان را کاره‌ای می‌دانند و اگر بشنوند که شورای انقلاب همه کاره است و آنها سِمت و اثری ندارند، پکر، و چه بسا دشمن شوند و حسادت کارش را بکنند...»[۱]

آقای دکتر کریم سنجابی در مصاحبه با آقای ضیاء صدقی، مدعی است که هنگام تشکیل شورای انقلاب «تلویحاً» به او ریاست شورای انقلاب پیشنهاد شد و نپذیرفت!

«... بنده که در جریان مدت انقلاب و در ایران لااقل به عنوان شخص دوم بعد از آیت‌الله خمینی در مبارزات شناخته شده بودم، آنها در این مقام برنیامدند که بدانند حرف ما چیست [...] در همین روزها بعضی از روحانیون درجه اول از طرف آقای خمینی متناوباً با من ملاقات می‌کردند و آن سه نفر آقایان بهشتی و مطهری و منتظری بودند.

مذاکرات آنها با من بر این اساس بود که من عضویت شورای انقلاب را که در شُرف تشکیل بود قبول کنم و حتی چون براساس مذاکرات در پاریس بر آنها معلوم شده بود که از طرف آقای خمینی و آنها، بازرگان نامزد نخست‌وزیری حکومت موقت است، به من تلویحاً پیشنهاد کردند که ریاست شورا را عهده‌دار بشوم».

س ـ شورای انقلاب؟

«شورای انقلاب و من به آنها جواب دادم چون با اصل ایجاد شورای انقلاب مخالف هستم، عضویت در آنرا نمی‌توانم قبول کنم. از من پرسیدند چرا با ایجاد شورا مخالف هستم؟ گفتم به دلیل اینکه ما انقلاب را به پایان رسانده‌ایم، انقلاب به پیش رفته و پیروز شده و حالا باید یک حکومت انقلابی بر سر کار آید که بتواند با قدرت برنامه‌های انقلاب را عملی بکند. یک حکومت انقلابی و یک شورای انقلابی، دو مؤسسه در برابر یکدیگر می‌شوند و همدیگر را خنثی می‌کنند...»[۲]

توضیحات مکتوب مهندس بازرگان در پاسخ به مطالب عنوان شده در کتاب

---

۱. همانجا، یادداشت‌های مهندس بازرگان.

۲. امیدها و ناامیدی‌ها، خاطرات دکتر کریم سنجابی، صفحات ۴۶۶-۴۶۹.

خاطرات دکتر سنجابی (امیدها و ناامیدی‌ها) بدین شرح است:[۱]

«... برای اینکه ذکر خیر و دعای رحمتی به یاد شهید مطهری نویسنده کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» شده باشد، خاطره‌ای از آن مرحوم را ضمیمه کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی می‌نمایم: آیت‌الله خمینی قبل از مراجعت به ایران و پس از تصمیم گرفتن به تشکیل شورای انقلاب، به نزدیک‌ترین و مورداعتمادترین یاران و شاگردان خود، یعنی مطهری مأموریت داده بود در منزل خودش از تک‌تک نامزدهای تعیین‌شده برای شورای انقلاب دعوت کرده، پس از طرح مطلب و تذکر اینکه قضیه باید فعلاً مستور بماند، اگر در طرف آمادگی و تعهد لازم را دید، وظایف شورا را بیان کرده و از او برای همکاری و عضویت در شورا دعوت نماید.

نوبت که به آقای دکتر سنجابی می‌رسد، می‌پرسند شورای انقلاب از چه کسانی تشکیل می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید: اگر شما قول همکاری دادید و شرایط لازم را تعهد کردید، نام آنها را ذکر خواهم کرد. دکتر سؤال می‌کند: آیا مهندس بازرگان هم هست؟ چون جواب مثبت می‌شنود، می‌گوید: من با بازرگان نمی‌توانم کار کنم. مطهری تعجب کرده و می‌گوید: بازرگان خود شما را معرفی و توصیه کرده است و حال شما از او دوری می‌جویید؟... آقای مطهری بیش از این چیزی به من نگفت و نپرسیدم که دنباله صحبت طرفین و توصیه ایشان چه شد...»[۲]

پیشتر گفتیم که اهم اقدامات شورای انقلاب، تماس و مذاکره با مقامات دولتی و نظامی و نیروهای مسلح، دیدارهای دیپلماتیک، ترتیب دادن مسافرت دکتر شاپور بختیار نخست‌وزیر به پاریس برای ملاقات با آیت‌الله خمینی و هماهنگ ساختن عملیات مربوط به روند انقلاب بود.

بررسی یادداشت‌های مهندس بازرگان، که در آن فعالیت‌های روزانه اوقات بازدید و ملاقات با شخصیت‌های سیاسی داخلی و خارجی، خبرنگاران مطبوعات و رسانه‌های خبری خارجی و نمایندگان حقوق بشر ثبت شده است حاکی است که از اواخر دی تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تماس و ملاقات‌هایی با سپهبد مقدم (رئیس ساواک) دکتر بختیار، ارتشبد قره‌باغی، سفیر آمریکا، و نیز رئیس دپارتمان امور

---

۱. این نامه به درخواست ناشر (مؤسسه خدماتی فرهنگی رسا) از سوی مهندس بازرگان، در پاسخ به اظهارات دکتر سنجابی در کتاب امیدها و ناامیدی‌ها، نوشته شده و رونوشت آن در اختیار نویسنده است.

۲. متن کامل پاسخ مهندس بازرگان و دکتر ابراهیم یزدی در پیوست کتاب درج شده است

سیاسی سفارت آمریکا داشته است.

در ۱۸ بهمن ۱۳۵۸ مهندس بازرگان در یک سخنرانی تلویزیونی، تماس‌های خود و یکی از اعضای شواری انقلاب با مقامات دیپلماتیک خارجی و ملاقات و مذاکرات با آنها راگزارش کرد. سولیوان سفیر آمریکا و ستمپل رئیس بخش سیاسی سفارت آمریکا در تهران نیز به این تماس‌ها و مذاکرات اشاره کرده‌اند.(۱)

پس از سخنرانی مهندس بازرگان، آیت‌الله دکتر محمد بهشتی در یک مصاحبه پرسش و پاسخ در رابطه با ملاقات‌های او و دیگر اعضای شورای انقلاب با ژنرال هایزر و دکتر بختیار و سپهبد قره‌باغی و نیز توجیه ضرورت اینگونه تماس‌های دیپلماتیک گفت:

«... من دوستانی را که با مأموریت از طرف شورای انقلاب با هایزر و هر فرد خارجی دیگر ملاقات کرده باشند، آنها را محکوم نمی‌دانم، برای اینکه این طبیعی است که در اداره یک انقلاب و اداره یک جامعه، ما باید با نمایندگان دشمن هم صحبت بکنیم. مهم این نیست که کی باکی صحبت کند، مهم این است که چگونه صحبت می‌کنند و از چه موضعی صحبت‌می‌کنند.

من مکرر گفته‌ام که آنچه مهم است این نیست که افراد با نمایندگان خارجی صحبت می‌کنند یا نه، این مسأله اصلاً نباید به عنوان یک مسأله ناپسند و نامطلوب مطرح شود، تا روی آن شایعه بوجود بیاید [...] این است که می‌خواهیم ملت ما در این جهت موضع‌گیری داشته باشد. موضع‌گیری صحیح این است که چگونه برخورد کنیم، اما در اصل برخورد اشکالی نیست...»(۲)

در بررسی رویدادهای تاریخی و فعالیت‌های سیاسی پنهانی و نیز شناسایی نقش عناصری که در صحنه اینگونه عملیات دست داشته و نقش‌آفرین بوده‌اند، نمی‌توان تنها به یک نگرش تحقیقاتی محدود اکتفا کرد، زیرا چنین روشی ممکن است بخشی از زوایای پنهانی رویدادها را از نظر ما پوشیده نگهدارد. برای درک و تشخیص تمامی ماجرا باید صحنه عملیات را، از ابعاد مختلف مطالعه کرد و همه بازیگران و نقش‌آفرینان را شناسایی نمود.

در این گزارش تحقیقی کوشش شده است، با گشت و گذار پردامنه‌ای و نیز به

---

1. Mission to Iran: William H. Sulivan, W. W. Norton and company New York, London, 1981 P.236; John D. Stempel: Insid the Iranian Revolution 1981.

۲. آیا با هایزر ملاقات کرده‌اید؟ اطلاعات هفتگی ۱۷-۲۴ تیرماه ۱۳۶۰.

یاری اسناد و مدارک معتبری که از منابع داخلی و خارجی تاکنون به‌دست آورده‌ایم، همچنین گفتگو با کسانی که در متن و یا حاشیه رویدادها بوده و نظارت داشته‌اند، کار تحقیق خود را با توجه به شرایط و امکانات موجود، هر چه بیشتر ادامه بدهیم. بدین منظور با استفاده از یادداشت‌های مرحوم مهندس بازرگان که شخصاً و نیز به وسیله فرزندانشان در اختیار نویسنده قرار دادند، همچنین مصاحبه اختصاصی با آقای عباس امیرانتظام، همکار نزدیک و معاون نخست‌وزیر، که در اغلب این مذاکرات حضور داشته و یا ناظر بوده است تحقیقات خود را تکمیل‌تر می‌کنیم.

فصل پنجم

دو عامل سرنوشت‌ساز

بخش یکم ــ نفوذ در نیروهای مسلح

پس از خروج شاه از کشور، شورای انقلاب به رهبری آیت‌الله خمینی، برای دستیابی به هدف‌های مورد نظر تا حصول پیروزی با دو عامل مهم و تعیین‌کننده روبرو بود و مهندس بازرگان در صحنه این عملیات نقش اساسی ایفا کرد. این دو عامل عبارت بودند از:

۱) نفوذ در نیروهای مسلح کشور به منظور تسلط بر ارتش و یا بی‌طرف ماندن آن.

۲) خارج ساختن شاپور بختیار نخست‌وزیر از صحنه.

نفوذ در نیروهای مسلح

مطالعه و بررسی پیرامون جنبش‌های انقلابی در جهان نشان می‌دهد که هیچ انقلابی موفق نمی‌شود مگر آنکه انقلابیون بر نیروهای مسلح کشور تسلط یابند، یا توان روحی و کارآیی آن نیروها را تا حد متلاشی شدن تضعیف کنند، و یا آن نیروها به انقلاب بپیوندند.

افسران و درجه‌داران و افراد نیروهای مسلح ایران، در طول شش ماه (از شهریور تا بهمن ۱۳۵۷) در مأموریت برقراری نظم و امنیت در خیابان‌های تهران و درگیری با تظاهرکنندگان که اغلب به زد و خورد و خونریزی می‌کشید، خسته و فرسوده و ناراضی شده بودند. پیام‌های آیت‌الله خمینی خطاب به افسران و افراد نیروهای مسلح، و دعوت آنها به پیوستن به مردم؛ راهپیمایی و تظاهرات «میلیونی» تاسوعا و عاشورا؛ تداوم رویارویی نظامیان با مردم هموطنشان و کشتار آنها،

نمی‌توانست به مدت زیادی ادامه یابد؛ فرار روزافزون سربازان از سربازخانه‌ها، پیش‌درآمد بحران در ارتش بود؛ حادثه روز عاشورا، در پادگان لویزان و گلوله‌باران افسران لشکرگارد شاهنشاهی در سالن ناهارخوری از سوی دو تن از سربازان پادگان که منجر به کشته شدن هفت تن و مجروح گردیدن عده زیادتری گردید[۱]، اخطاری بود به شاه و فرماندهان نیروهای مسلح که از آن پس نمی‌توان به وفاداری ارتش امید داشت.

شعارهایی از قبیل «ارتش برادر ماست»، «برادر ارتشی، چرا برادرکشی؟» در تضعیف روحیه افسران درجات پایین و افراد نیروهای مسلح کارساز بود؛ به گزارش فرماندهان ارتش، فرار سربازان از سربازخانه‌ها، روز به روز بیشتر می‌شد و شبح متلاشی شدن ارتش چهارصدهزار نفری نمایان‌تر می‌گردید.

با انتصاب دکتر شاپور بختیار به نخست‌وزیری (۹ دی ۱۳۵۷) و فراهم ساختن برنامه عزیمت شاه به خارج ازکشور، مسأله حفظ نیروهای مسلح به‌منظور پشتیبانی از دولت، در راستای مقاصد ایالات متحد آمریکا جنبه حیاتی داشت. در ۱۴ دی (دو روز قبل از معرفی کابینهٔ بختیار به شاه) ژنرال هایزر[۲] معاون فرماندهی کل نیروهای آمریکا در اروپا، بطور محرمانه وارد تهران شد. به گفته سایروس ونس، مأموریت ژنرال هایزر تماس و ارتباط با سران ارتش ایران، و تهیه طرح نهایی به‌منظور حفظ و انسجام ارتش و نیز اعلام حمایت ایالات متحد آمریکا از نیروهای مسلح بود.[۳]

در ۱۶ دی، همزمان با روزی که بختیار کابینه خود را به شاه معرفی کرد، ژنرال هایزر در دفتر ارتشبد قره‌باغی با پنج تن سران ارتش ملاقات کرد تا مراتب پشتیبانی رئیس‌جمهور آمریکا در حفظ و انسجام نیروهای مسلح ایران را اعلام کند. این پنج تن عبارت بودند از: ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک؛ ارتشبد حسن طوفانیان، معاون وزارت جنگ؛ سپهبد امیرحسین ربیعی، فرمانده نیروی هوایی، دریاسالار کمال‌الدین حبیب‌اللهی، فرمانده نیروی دریایی و سپهبد عبدالعلی بدره‌ای، فرمانده نیروی زمینی.

سرانجام، عزیمت شتاب‌زده شاه از ایران در ۲۶ دی، بدون تشریفات معمول

---

۱. نگاه کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم، صفحه ۱۸۵.

2. Rubert E. Huyser.

3. Cyrus, Vance; Hard choices, P. 335.

که به عنوان فرار تلقی شد؛ ضربه کاری بر بدنه ارتش شاهنشاهی وارد ساخت و افسران بلندپایه نیروهای مسلح را به فکر چاره‌جویی و گریز از مهلکه انداخت، ارتشی که شخص شاه را به عنوان فرمانده کل قوا می‌شناخت و از او فرمان می‌گرفت و با مردم ارتباط نداشت، با رفتن فرمانده کل قوا، برای نخستین بار پس از پنجاه و هفت سال از آغاز تأسیس آن (۱۳۰۰ خورشیدی) بدون شاه و فرمانده بود![۱]

سولیوان، سفیر ایالات متحده آمریکا در آن دوران (سال ۱۳۵۷) درباره ارتش ایران، کارایی آن و نیز روحیه افسران و افراد نیروهای مسلح، به‌درستی قضاوت کرده و گفته است:

«... من معتقد بودم که ارتش بطور حتم، قدرت و اراده خود را از دست داده است. بسیاری از مخالفان در تظاهرات خیابانی بطور غیرمنتظره با افراد نیروهای مسلح درگیر می‌شدند. آنان پسران، برادران و دیگر بستگانشان بودند که با تفنگ و مسلسل در برابر آنها قرار داشتند. من در مذاکرات شفاهانه به ژنرال هایزر گفتم که نیروهای مسلح، وسیلهٔ مطمئنی برای مقابله با انقلاب نیستند [...] اعتقاد من این بود که نیروهای مسلح ایران، دیر یا زود متلاشی خواهند شد...»[۲]

---

۱. برای درک چگونگی روابط شاه با فرماندهان نیروهای مسلح و نقایص سیستم سلسله‌مراتب معمول در ارتش و نیز تصمیم‌گیریهای شخص شاه در امور نظامی، به عنوان فرمانده کل قوا، مشاهدات ژنرال هایزر را که همراه سران ارتش در ستاد کل، مراسم عزیمت شاه را در روز ۲۶ دی از تلویزیون تماشا نموده، در زیر نقل می‌کنیم:

« تلویزیون دفتر قره‌باغی را روشن کردیم و در حالیکه با انتظار تماشا می‌کردیم، سران ارتش از دوران آرام و خوب زمان شاه و نیز اشتباه‌کاریهای او صحبت می‌کردند. به گمان آنها، شاه اراده خود را از دست داده بود و از قدرتی که در اختیار داشت استفاده نکرد. این نخستین بار بود که می‌شنیدم آنها نزد من بدین‌گونه سخن می‌گفتند...

مراسم وداع به‌وسیله بختیار نخست‌وزیر و دو سه تن از اعضای کابینه او انجام گرفت [...] هنگام فرارسیدن عزیمت، شاه نیز بسیار احساساتی شد. شاید بدین فکر بود که آیا دوباره بازخواهد گشت؟ [...] بسیاری بر این عقیده بودند که وقتی هواپیمایش از زمین بلند شد، تاج و تخت خود را هم از دست داد.

فضای دفتر، آکنده از احساس بود؛ از گریستن، تا لطیفه‌گویی! یکی از افسران سرش را روی شانه من گذاشت و گریه کرد. نشانه‌های متفاوتی از ترس و نومیدی مشهود بود. دریاسالار حبیب‌اللهی، با آنکه می‌دانستم شاه را دوست دارد، بی‌تفاوت و آرام به نظر می‌رسید. وقتی هواپیمای شاه از زمین بلند شد گفت «وقتی تجاوز به عنف اجتناب‌ناپذیر شد، باید آرام بود و از آن لذت برد!»

(ژنرال هایزر؛ مأموریت تهران، صفحات ۱۲۰-۱۳۰، ترجمه از متن انگلیسی)

2. Sulivan; Op.cit., P., 239.

در چنین اوضاعی اعضای شورای انقلاب در جستجوی یافتن راهی بودند تا رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و مقامات بلندپایه نظامی را از بختیار جدا کنند و با انقلابیون همراه سازند. هرچند ارتشبد قره‌باغی و سپهبد ناصر مقدم آمادگی چنین تغییر موضعی را داشتند اما چند تن از فرماندهان بلندپایه مخالف این تغییر بودند. شماری از جمله سرلشکر علی نشاط فرمانده گارد شاهنشاهی، سرلشکر منوچهر خسروداد، فرمانده هوانیروز و سرلشکر بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی، خواستار سرکوب جنبش انقلابی با کودتا بودند. شماری نیز معتقد بودند که ارتش باید بین دولت و انقلابیون بی‌طرف بماند چند تن نیز بر این باور بودند که ارتش با قرارگرفتن درکنار مخالفان موجودیت خود را حفظ کند[۱]. از سوی دیگر شورای انقلاب برای قانع ساختن دکتر بختیار نخست‌وزیر به کناره‌گیری، بیشتر از طریق مهندس بازرگان و همکارانش، با بختیار ارتباط پیوسته داشت. بازرگان در دیداری که در اواخر دی، پس از خروج شاه از ایران، برای هموار ساختن ترتیبات بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله خمینی به ایران با بختیار به عمل آورد، به او توصیه کرد از عنوان نخست‌وزیری منتصب شاه استعفا کند و بی‌درنگ از سوی آیت‌الله خمینی به نخست‌وزیری منصوب گردد.

در ۳ بهمن ۱۳۵۷ مهندس بازرگان در تماس تلفونی با پاریس گزارش تماس‌های بختیار با شورای انقلاب را به اطلاع آیت‌الله خمینی رسانید. در این گزارش بختیار از شورای انقلاب سه درخواست کرده بود:

۱) آیت‌الله خمینی حداقل دو ماه سفرش را به تهران به تأخیر اندازد؛
۲) چند پست خالی وزارت‌خانه‌ها را در اختیار شورای انقلاب می‌گذارد؛
۳) نظارت نسبی شورای انقلاب را بر دولت خود می‌پذیرد.[۲]

همان روز (۳ بهمن) مهندس بازرگان در یک مصاحبه مطبوعاتی با حضور بیش از ۲۰۰ تن خبرنگار داخلی و خارجی به سؤالات مختلف پاسخ داد. در مورد دولت بختیار گفت:

«گمان می‌کنم عاقلانه‌ترین راه، یعنی استعفا را در برابر امام خمینی به کار بندد. در مورد

---

1. John P. Stempel. Op. ct; P. 170-171.

۲. آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها، صفحهٔ ۱۳۹.

غیرقانونی بودن دولت باید بگوییم، نخست‌وزیر فکر می‌کند دولت او صددرصد قانونی است ولی امام خمینی آنرا صددرصد غیرقانونی می‌دانند، چون توسط شاه انتخاب شده و با شورای سلطنت غیرقانونی که، حتی رئیس آن غیرقانونی‌اش خوانده، همکاری می‌کند...

مطمئنم ایشان در برابر خواست ملت استعفا خواهند داد و جز این هم چاره‌ای نیست [...] اتکاء دولت فقط می‌تواند به ارتش باشد و این ارتش نیز، به گفته رئیس ستاد آن قصد کودتا و یا رویارویی با مردم را ندارد.»[۱]

بازگشت امام خمینی

از اوایل بهمن ۱۳۵۷، این مسأله مهم و حیاتی برای فرماندهان نیروهای مسلح مطرح بود که آیت‌الله خمینی چگونه و تحت چه شرایطی می‌تواند وارد کشور شود. نظریه مقامات نظامی در این مورد متفاوت بود؛ ارتشبد قره‌باغی تأکید داشت که بازگشت آیت‌الله به ایران منوط به ابراز وفاداری نسبت به دولت قانونی است، موضوعی که به‌هیچ‌وجه مورد قبول آیت‌الله خمینی نبود. او کل رژیم سلطنتی را غیرقانونی می‌دانست و علیه آن قیام کرده بود. چند تن از ژنرال‌ها مصرّانه تغییر دولت بختیار را از طریق اصلاح قانون اساسی امکان‌پذیر می‌دانستند.[۲]

سرانجام طرح بازگشت آیت‌الله خمینی در ۲۸ ژانویه ۱۹۷۸ (۶ بهمن) در مذاکراتی که بین ارتشبد قره‌باغی و سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک از یکطرف و مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی از سوی دیگر به عمل آمد، به نتیجه رسید و راه ورود آیت‌الله به کشور هموار شد.[۳]

روز ۱۲ بهمن (۱ فوریه ۱۹۷۹) امام خمینی پس از ۱۴ سال و چند ماه تبعید، با هواپیمای شرکت هواپیمایی فرانسه (ایرفرانس) عازم ایران گردید. در فرودگاه پاریس، امام به چند سؤال خبرنگاران خارجی پاسخ گفت. در مورد ارتش، ضمن تأیید تماس‌هایی که در تهران با ارتش بوده است گفت:

«ما از ارتش می‌خواهیم که هرچه زودتر به ما متصل شود، ما می‌خواهیم ارتش مستقل باشد و از قید اجانب خارج شود، آزاد شود. آنها فرزندان ما هستند. ما به آنها محبت داریم [...] ارتش باید از دولت غصب کنار برود، تا مردم تکلیفشان را با او معین کنند...»

---

۱. روزنامه اطلاعات، کنفرانس مطبوعاتی مهندس مهدی بازرگان، ۸ بهمن ۱۳۵۷.

2. Stempel, Op-at., P. 161.

3. Ibid., P. 171.

شانزده روز پیش محمدرضا شاه، طی مراسم غیررسمی، شتابزده و با چشمان گریان تهران را ترک کرده بود و اکنون آیت‌الله خمینی با حضور و محتملاً تهدید ارتش نیم‌میلیون نفری رژیم، همراه با چند تن همراهانش به تهران بازمی‌گشت. صدها هزار تن از او استقبال کردند. مردم در مسیر عبور او، از فرودگاه مهرآباد تا بهشت زهرا و از آنجا تا محل اقامتش، مدرسه رفاه، به تظاهرات پرداختند و شعار «دیو چو بیرون رود، فرشته درآید» سَر دادند. مراسم ورود آیت‌الله بطور زنده از رادیو و تلویزیون سراسری پخش شد.(۱)

با ورود امام، ارتش ظاهراً خود را کنار کشیده بود، اما هنوز، موضع خود را در برابر رهبر انقلاب مشخص و اعلام نکرده بود. آیت‌الله خمینی ضمن بیاناتی در بهشت زهرا، با تأکید بر حاکمیت و نقش مردم در تعیین سرنوشت خود، مجلس شورای ملی و دولت بختیار را غیرقانونی دانست. در مورد نیروهای مسلح خطاب به ارتش و افسران گفت:

«... می‌خواهیم که ارتش ما مستقل باشد. آقای ارتشبد؛ شما نمی‌خواهید که مستقل باشید؟ [...] من به شما نصیحت می‌کنم که بیایید در آغوش ملت؛ همان که ملت می‌گوید بگویید ما باید مستقل باشیم [...] رها بکنید این را؛ خیال نکنید اگر رها کردید، ما می‌آییم شما را به دار می‌زنیم!...»(۲)

یک روز پس از بازگشت آیت‌الله خمینی، (۱۳ بهمن) ژنرال هایزر فرستاده رئیس جمهوری آمریکا به تهران، با ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک ملاقات کرد. قره‌باغی به هایزر گفت «ارتش از بختیار حمایت می‌کند و دستوراتش را اجرا خواهد نمود» و افزود «اگر بختیار در مذاکراتش با امام خمینی به سازش برسند، ارتش برای رفع بن‌بست موجود و تأمین صلح و آرامش، از بختیار پشتیبانی می‌کند ولی اگر آیت‌الله خمینی از مذاکره برای حصول تفاهم امتناع نماید و در صدد تعیین یک دولت رقیب برآید، ارتش در حمایت از دولت [بختیار] و جلوگیری از سقوط آن، موضع دفاعی خواهد گرفت...»

گفتنی است که به‌رغم اظهارات ضد و نقیض ارتشبد قره‌باغی، ارتش تا روز ۱۰

---

۱. روزنامه‌ها، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷.

۲. روزنامه‌ها، ۱۲ بهمن ۱۳۵۷؛ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، جلد دوم، صفحات ۳۵۴-۳۵۷.

فوریه (۲۲ بهمن) یعنی شش روز پس از خارج شدن ژنرال هایزر از تهران، ظاهراً از بختیار پشتیبانی می‌کرد، ژنرال هایزر در روزهای پایانی مأموریتش با اطلاع از مذاکرات سیاسی بین بختیار و چند تن از ژنرال‌های ارتش ایران با سران انقلابیون، نسبت به چگونگی این مذاکرات در زمینه انتقال وفاداری ارتش به انقلابیون ظنین شده بود.[۱]

آیت‌الله خمینی در ۱۶ بهمن، چهار روز پس از بازگشت پیروزمندانه‌اش به ایران، مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کرد. همان روز دکتر بختیار قرارداد ۷ میلیارد دلاری فروش جنگ‌افزارهای آمریکایی را که شامل دو رزم‌ناو و حدود ۱۰۰۰ قبضه موشک‌های مدرن مختلف هوابه‌هوا، زمین‌به‌زمین و هشت فروند هواپیمای هشدار دهنده و ۱۷۰ فروند هواپیمای جت جنگنده بود، فسخ کرد. این اقدام بختیار، آنهم یک هفته پیش از سقوط رژیم شاه به خواست دولت ایالات متحده آمریکا بود و صدها میلیون دلار به زیان ایران تمام شد.[۲]

۱. برای آگاهی از مأموریت ۳۱ روزه ژنرال هایزر در ایران و فسخ قرارداد خرید تسلیحات، رجوع کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، جلد دوم، صفحات ۲۵۲-۲۶۲.

2. Gary sick, All Fall Down P. 150.

بخش دوم ــ تماس‌ها و مذاکرات محرمانه

تماس‌ها و مذاکرات پنهانی بین ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح و سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک با مهندس بازرگان و نمایندگان او که از چند هفته پیش از پیروزی انقلاب شروع شده بود، پس از بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران و انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری بیشتر شد. شورای انقلاب در جریان این تماس‌ها و مذاکرات بود.

هدف این مذاکرات در درجه اول جلوگیری از ادامه برخوردهای خشونت‌بار نیروهای مسلح با مردم، سپس تشویق نیروهای مسلح به اعلام همبستگی با انقلاب و یا بی‌طرف ماندن ارتش در مناقشات سیاسی و در عین حال وادار ساختن بختیار به کناره‌گیری بود. بررسی شواهد و اسناد موجود و اظهارات مقام‌های مذاکره‌کننده حاکی است که دیپلمات‌های سفارت آمریکا نیز ضمن نظارت بر این تماس‌ها و مذاکرات، با بختیار نخست‌وزیر، ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد کل همچنین با چند تن از اعضای شورای انقلاب ارتباط و مذاکره داشته‌اند.

دکتر شاپور بختیار در کتاب خاطرات خود از اولین دیدار و ملاقات با سولیوان سفیر آمریکا در ایران از او به عنوان «مردی که مدت دو سال در ایران با ناتوانی و ضعف ناظر اوضاع وخامت‌بار ایران بود...» یاد می‌کند و می‌گوید:

«... جناب سولیوان را من وقتی رئیس دولت شدم دیدم [...] او ناظر موقعیتی بود که روزبه‌روز وخیم‌تر می‌شد، و حتی دردسر اینکه با یکی از افراد اپوزیسیون، حتی آدمی چون

بازرگان تماس بگیرد، به خود نداده بود [...] آمده بود و رفته بود و کاری هم نداشت...»[۱]

سولیوان سفیر آمریکا در تهران نیز داستان نخستین دیدارش با بختیار نخست‌وزیر را شرح داده و ضمن تعریف از خوش‌لباسی او و مهارت در فرانسوی حرف‌زدنش، می‌افزاید:

«... من در مذاکراتم با شاه دریافتم که بختیار بیشتر نقش یک محلل برای هموار ساختن راه خارج شدن قانونی شاه از کشور را به عهده دارد [...] او گمان می‌کرد با رفتن شاه می‌تواند رهبری ملت را که به نظر او آیت‌الله و اطرافیانش از مسیر خود منحرف کرده‌اند. به‌دست گیرد [...] در گزارشی که به واشینگتن فرستادم، خاطرنشان کردم که او یک «خیالباف است» و متوجه این نکته نیست که پس از بازگشت آیت‌الله و همراهانش به ایران، نمی‌تواند طوفان انقلاب را از سر بگذراند...»[۲]

بختیار به ملاقات و مذاکره با نمایندگان مهندس بازرگان، در دفترش که شرح آن خواهد آمد، اشاره‌ای ننموده است، با این همه از گفتگو و مشورت‌هایش با بازرگان، در زمینه کناره‌گیری و رفتن به پاریس و ملاقات با آیت‌الله خمینی بطور مشروح یاد کرده است.[۳]

موضع بازرگان در برابر دولت بختیار صریح و آشتی‌جویانه است؛ در تاریخ یکم بهمن، در مصاحبه با خبرنگار صدای آمریکا گفت «... به عقیده او، استقرار جمهوری اسلامی در ایران قطعی است» بازرگان در پاسخ به این پرسش که اگر دولت بختیار در برابر آیت‌الله خمینی و دولت منتخب ایشان مقاومت کرد و خطر دخالت ارتش به میان آمد، چه خواهد شد، گفت:

«... ایشان (بختیار) را تا آنجاکه شناخته‌ام، مرد با تشخیص و وطن‌دوست دیده‌ام و فکر نمی‌کنم چنین عملی را انجام دهد...»[۴]

تماس و مذاکره بختیار با مهندس بازرگان در روزهای پس از بازگشت آیت‌الله

---

۱. یکرنگی، صفحه ۱۹۶.

2. Mission to Iran: William H.Sullivan, Op.cit., pp. 235-236.

۳. یکرنگی، صفحات ۱۹۵-۱۹۶.

۴. روزنامه اطلاعات؛ دوشنبه ۲ بهمن ۱۳۵۷، نگاه کنید به خاطرات قره‌باغی، صفحات ۲۶۳-۲۶۸؛ اظهارات مهندس امیرانتظام، روزنامه اطلاعات ۱۸ بهمن ۱۳۵۸.

خمینی به ایران و نیز بعد از انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری ادامه یافت. این مذاکرات بنا به سابقه دوستی و همکاری‌های گذشته آنها از دوران حکومت مصدق و جبهه ملی دوم بود. شورای عالی انقلاب این تماس‌ها و مذاکرات را تصویب کرده بود. سپهبد ناصر مقدم و مهندس عباس امیرانتظام نیز در ترتیب دادن این ملاقات‌ها فعال بودند. در همین اوان گفتگوهایی بین دکتر بختیار، ارتشبد قره‌باغی، سپهبد مقدم از یکطرف و بازرگان، دکتر سحابی و امیرانتظام از طرف دیگر، به‌منظور متوقف ساختن برخوردهای خشونت‌بار بین نیروهای مسلح و مردم جریان داشت. سپهبد قره‌باغی و مهندس امیرانتظام چگونگی این تماس‌ها و مذاکرات را بطور مشروح بیان کرده‌اند.

به گفته مهندس بازرگان، بختیار می‌دانست که قادر به مقاومت در برابر جنبش انقلاب نیست. وی این نکته را نیز درک کرده بود که زمامداری او دیری نخواهد پایید و قصد داشت آبرومندانه کناره‌گیری کند. بختیار یکبار به مهندس بازرگان گفته بود «نمی‌خواهم به هر قیمتی که ممکن است بر سر کار بمانم».

به گفته بازرگان، موضع ارتشبد قره‌باغی نیز، حفظ نیروهای مسلح بود، او نیز از برخورد نظامیان با مردم ناراحت بود و می‌گفت:

«ارتش مدافع استقلال مملکت است و نباید مورد نفرت قرار گیرد...»[1]

ارتشبد قره‌باغی، چگونگی یکی از ملاقات‌های بختیار و مهندس بازرگان را که او نیز حضور داشته، بدین شرح نقل کرده است:

«چند روز بعد از آمدن آقای خمینی به ایران و انتخاب آقای بازرگان به نخست‌وزیری، در ملاقاتی که به‌منظور اعلام نگرانی خود و فرماندهان با آقای بختیار در نخست‌وزیری داشتم، نخست‌وزیر در جواب نگرانی من اظهار نمود «از آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی خواسته‌ام که جلسه‌ای با هم داشته باشیم» و اضافه کرد «فردا بعدازظهر آقایان می‌آیند به منزل من در نخست‌وزیری، خواهش می‌کنم تیمسار شما هم بیایید تا در مذاکرات شرکت نمایید. به سپهبد مقدم هم گفته‌ام بیاید.»

سؤال کردم منظور از حضور من در این جلسه چیست؟ اظهار داشت «منظورم این است که تیمسار در مذاکرات شرکت کنید و پشتیبانی ارتش از دولت را تأیید نمایید. اظهار کردم من

---

۱. مصاحبه اختصاصی نویسنده با مهندس بازرگان، تهران، ۲۲ مرداد ۱۳۷۰؛ تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم صفحات ۳۹۷-۴۰۰.

که چندین بار در مصاحبه‌هایم پشتیبانی ارتش از دولت را گفته‌ام. اظهار نمود «می‌خواهم مجدداً در حضور آنها تکرار کنید» گفتم: بسیار خوب.

در ساعت تعیین شده با سپهبد مقدم در نخست‌وزیری بودیم، وقتی که به همراهی آقای بختیار وارد اطاق شدیم، آقای یدالله سحابی ضمن معرفی آقای مهندس امیرانتظام اظهار کرد: «آقای مهندس بازرگان به علت گرفتاری که داشت نتوانست بیاید.»

بعد از شروع مذاکرات ابتدا آقایان بختیار و سحابی هرکدام مدتی از اقدامات دولت‌های سابق تنقید و از همکاری‌های طولانی و مبارزات مشترک سالیان دراز خود، علیه فشار و زورگویی دولت‌ها در گذشته صحبت کردند. سپس بحث در کلیّات و وقایع روز کشور شروع شد. آقایان سحابی و امیرانتظام انتخاب آقای مهندس بازرگان را توسط آقای خمینی به سمت نخست‌وزیری مطرح کرده اظهار نمودند: «تمام طبقات مختلف مردم کشور با برگزاری تظاهرات عظیم و راهپیمایی‌ها، آیت‌الله خمینی و مهندس بازرگان را تأیید می‌کنند» آنها با اشاره به مذاکراتی که معلوم بود قبلاً بین آنها شده است، از آقای بختیار مصرّانه می‌خواستند که بیهوده مقاومت ننموده و با درنظر گرفتن مصلحت کشور و دولت، برای جلوگیری از ادامه خونریزی و خاتمه دادن به اغتشاشات استعفا کند.

آقای بختیار در جواب اظهار می‌کرد «من نخست‌وزیر قانونی هستم، مجلس شورای ملی و مجلس سنا به من رأی اعتماد داده‌اند و فرمان نخست‌وزیری خودم را مانند دکتر مصدق و سایرین از دست شاه گرفته‌ام و استعفا نمی‌کنم».

آقایان در جواب گفتند: «تا همین چند روز پیش، شما هم با ما به پایمال شدن قانون اساسی از ناحیه شاه اعتراف و اعتراض می‌کردید و مؤسسات مملکت، از جمله حزب رستاخیز و مجلس سنا و شورای ملی را تحمیلی و فرمایشی و ساواکی می‌دانستید. شاه و رژیم سلطنت را هم که تمام ملت ایران رد کرده‌اند و یکدل و یکزبان خواهان آیت‌الله خمینی و جمهوری اسلامی هستند. ایشان هم آقای مهندس بازرگان را برای نخست‌وزیری انتخاب نموده و عملاً هم می‌بینید که تمام ملت ایران تأیید کرده و می‌کنند. پس اصرار شما فایده ندارد و مصلحت شما در این است که استعفا بدهید.»

آقای بختیار انتخاب آقای بازرگان را به عنوان «دولت سایه» قبول نموده ولی اضافه می‌کرد که نمی‌تواند استعفا بدهد.

موقعی که نظر مرا خواستند، اظهار نمودم «آقایان می‌دانید که برابر مقررات، نیروهای مسلح حق مداخله در امور سیاسی را ندارند. بطوری که چندین‌بار تابحال اعلام کرده‌ام، ارتش حافظ قانون اساسی بوده و از دولت قانونی پشتیبانی می‌نماید...»

بالاخره مذاکرات به نتیجه‌ای نرسید. در خاتمه قرار شد آقای بختیار ملاقات دیگری با حضور آقای بازرگان داشته باشد. بعد از رفتن آنها نخست‌وزیر اطمینان داد که خودش مذاکرات را با آقای بازرگان ادامه خواهد داد و آنها را قانع خواهد نمود. ولی آنچه آنروز از مذاکرات آنها برای من روشن شد، منظور آقایان سحابی و امیرانتظام در آن جلسه نیز، مانند جلسات قبلی، فقط استعفای نخست‌وزیر [بختیار] بود، که با توجه به اظهارات همیشگی آقای بختیار که می‌گفت «مشغول مذاکره و پیداکردن راه حل است و بزودی تمام مسائل و مشکلات کشور حل خواهد شد». برای من باورنکردنی و غیرمنتظره بود.»[۱]

۱. اعترافات ژنرال، خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی (مرداد ـ بهمن ۱۳۵۷)، نشر نی، ۱۳۶۴، صفحات ۲۶۶-۲۶۷.

بخش سوم ــ طرح استعفای بختیار

تماس و مذاکره بین شورای انقلاب و بختیار و ارتش ادامه یافت؛ شورای انقلاب در مورد چگونگی استعفای بختیار، عزیمت بختیار به پاریس و تسلیم استعفای خود به امام خمینی و انتصاب مجدد او از سوی امام به نخست‌وزیری بطور موقت، تا اتخاذ تصمیمات بعدی را بررسی کرد. پس از گزارش امر به پاریس، امام خمینی، فرمول مورد بحث را تحت شرایطی قابل بررسی دانست.(۱)

دکتر ابراهیم یزدی در مورد راه‌حل‌های پیشنهادی شورای انقلاب و تصمیم امام خمینی در زمینه استعفای دکتر بختیار چنین گفته است:

---

۱. فرمول پیشنهادی مذاکرات روز سه‌شنبه ۱۳۵۷/۱۱/۳ به شرح زیر بود: بختیار نخست‌وزیر بماند و چهار نفر وزیر (از جمله وزیر کشور) را با تعیین ما انتخاب نماید و ضمناً شورای انقلاب را به عنوان ناظر مشاور بپذیرد، در مقابل از آقا خواسته شود اینکه ایشان بختیار را نه به عنوان نخست‌وزیر بپذیرند و نه مخالفت با او بکنند و بگذارند انتخابات را (که زیر کنترل ما خواهد بود) انجام دهد.

چهار نوع شرط:

۱ ـ دولت دکتر بختیار بگوید من در اختیار شما هستم.

۲ ـ دولت دکتر بختیار بگوید از این ساعت اگر شما اجازه بدهید من به کار خود ادامه می‌دهم والّا کنار می‌روم و آقا بگویند فعلاً به کار خود ادامه بدهید.

۳ ـ دولت دکتر بختیار استعفانامه خود را کتباً تقدیم کند ولی آقا نپذیرند و بگویند فعلاً به کار خود ادامه دهید.

۴ ـ دولت دکتر بختیار استعفانامه کتبی تقدیم کند، آقا بپذیرند و مجدداً او را مأمور تشکیل کابینه بعدی نمایند.

(از دست‌نوشته مهندس بازرگان به تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۳: اصل سند در اختیار آقای احمد صدر حاج سید جوادی است. تصویر آن پیوست کتاب است)

«... پس از مکالمهٔ تلفنی با آقای مهندس بازرگان، گزارش تهران را همان روز (۶ بهمن) به اطلاع امام رسانیدم. امام همانطور که انتظار می‌رفت گفتند. هیچیک از فرمول‌ها قابل قبول نیست، اما چهارمی (سفر بختیار به پاریس و تسلیم استعفای خود به امام خمینی و انتصاب مجدد او به نخست‌وزیری از سوی امام) قابل بحث و تحت شرایطی قابل قبول است.

مذاکراتی هم انجام گرفت که آقای مهندس بازرگان نیز همراه بختیار به پاریس بیایند تا بعد از استعفای بختیار، بلافاصله آقا حکم نخست‌وزیری ایشان را بدهند...»[۱]

به گفته دکتر ابراهیم یزدی، بختیار پس از تصویب «شورای امنیت کشور» که اعضای آن نخست‌وزیر و سران ارتش بودند، آماده مسافرت به پاریس شد، مهندس بازرگان روز ۷ بهمن ۱۳۵۷ در گفتگوی تلفنی به دفتر امام در پاریس، اطلاع داد که «بختیار اعلامیه‌ای هم تهیه کرده و برای شورای انقلاب فرستاده است که اگر شورای انقلاب با متن آن موافقت نماید، آنرا قبل از سفر پاریس منتشر سازد» متن بیانیه بختیار که مهندس بازرگان تلفنی قرائت کرد بدین شرح بود:

«من، به عنوان یک ایرانی وطن‌دوست که خودم را جزء کوچکی از این نهضت و قیام عظیم ملی و اسلامی می‌دانم و اعتقاد صادقانه دارم که رهبری و زعامت آیت‌الله العظمی امام خمینی و رأی ایشان می‌تواند راه‌گشای مشکلات امروزی ما و ضامن ثبات و امنیت کشور گردد، تصمیم گرفته‌ام که ظرف ۴۸ ساعت آینده شخصاً به پاریس مسافرت کرده و به زیارت معظم‌له، نائل آیم و با گزارش اوضاع فعلی خاص کشور و اقدامات خود، ضمن درک فیض، دربارهٔ آینده کشور کسب نظر نمایم.»[۲]

به نوشته دکتر یزدی متن استعفانامه، به تصویب شورای امنیت نیز رسیده بود. مهندس بازرگان اضافه کردند که با این متن شخصاً موافق هستند و به نظر ایشان ضرر و زیانی ندارد و تعهدی هم در کار نیست، آقای مهندس بازرگان در همین مکالمه تلفنی گفتند:

«قرار است که در باره این مسأله با سایر دوستان (اعضای شورای انقلاب) مشورت کنند. البته هنوز فرصت تشکیل جلسه را پیدا نکرده‌اند. اما مطلب را گزارش می‌دهند تا آقا هم

---

۱. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، مطالبی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران؛ نوشته دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ صفحات ۱۵۲-۱۵۳.

۲. همانجا، صفحه ۱۵۲.

نظر خودشان را بدهند و جلسه که تشکیل شد، همه مسائل را با هم بحث خواهند کرد و نتیجه را باز گزارش خواهند کرد.»[۱]

مهندس بازرگان در رابطه با نظر علمای مهاجر (که به مناسبت اعلام بازگشت امام به تهران آمده بودند و مورد شور و مشورت اعضای شورای انقلاب بودند) طی همان مکالمه تلفنی گفت:

«علمای مهاجر به تهران نیز این متن را دیده‌اند و با آن موافقند، منتها نظر داده‌اند که در پایان بیانیه، بجای «کسب نظر» بیاید «در باب آینده کشور و وضع دولت کسب تکلیف نمایم».

دکتر یزدی اضافه می‌کند:

«همان شب، بعد از دریافت متن فوق‌الذکر، در جلسه‌ای که در حضور امام و مرحوم اشراقی و حاج‌احمدآقا تشکیل شد، گزارش تهران را عیناً خواندم. امام اصل مسأله را پذیرفتند و اصلاح عبارتیِ علمای مهاجر به تهران را تأیید کردند.

نظر امام این بود که اگر بختیار بیاید، تا استعفا ندهد اجازه دیدار را نخواهد داشت. نظر ما هم آن بود که با بختیار عیناً به نظر سید جلال تهرانی رفتار شود[۲] **اما اعلام این مسأله در حالیکه بختیار هنوز در تهران بود، ضرورتی نداشت. انتشار بیانیه بختیار، همانطور که آقای مهندس بازرگان اشاره کرده بودند، تعهدآور نبود. همان شب با تهران تماس گرفتم و مراتب را به آقای مهندس بازرگان اطلاع دادم.**

ظاهراً اوضاع طبق برنامه و تصمیم شورای انقلاب پیش می‌رفت. قرار شد متن بیانیه بختیار، با اصلاحات مورد نظر روحانیون مهاجر، که به تأیید امام هم رسیده بود، همان شب توسط بختیار در رادیو و تلویزیون ایران خوانده شود».[۳]

دکتر بختیار آماده برای عزیمت به پاریس بود، ولی در آخرین ساعات شب ۸ بهمن به تصمیم امام خمینی آمدن دکتر بختیار به پاریس موکول به استعفای او گردید. همان شب امام در سخنرانی عمومی خود که معمولاً شب‌ها برای ایرانیان

---

۱. همانجا، صفحات ۱۷۵-۱۷۴.

۲. برای آگاهی از چگونگی استعفای سید جلال تهرانی، رئیس شورای سلطنتی، نگاه کنید به: تاریخ ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)، جلد دوّم، صفحات ۳۱۷-۳۱۸.

۳. آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها، صفحات ۱۵۷-۱۵۸.

ایراد می‌کرد گفت:

«من گفتم اگر رئیس دولت بیاید اینجا، به قول خودشان تا استعفایش را ننویسد و اعلام نکند، با من نمی‌تواند ملاقات بکند. این هم که من می‌گویم استعفا، نه اینکه این معنای واقعی استعفا دارد. این نیست؛ این نخست‌وزیر نیست، نه اینکه نخست‌وزیر هست و استعفا کند، لکن برای حفظ ظاهر است که حالا ما کلمه استعفا را ذکر می‌کنیم، والا استعفایش یعنی چه؟ تو اصلاً نخست‌وزیر نیستی...»[۱]

پیام جداگانه‌ای هم امام خطاب به علمای مهاجر صادر کرده بود، این پیام را شهید عراقی به وسیله تلفن به شاه‌حسینی که در آنموقع عضو کمیته استقبال از امام بود و توسط مرحوم شهید مطهری با شورای انقلاب تماس داشت قرائت می‌کند و از وی می‌خواهد که آنرا به‌دست علما برساند. متن پیام بدین شرح بود:

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرات حجج اسلام: تهران و شهرستان‌ها دامت برکاتهم:

آنچه ذکر شده است که شاپور را با سمت نخست‌وزیری من می‌پذیرم دروغ است، بلکه تا استعفا ندهد او را نمی‌پذیرم چون او را قانونی نمی‌دانم. حضرات آقایان به ملت ایران ابلاغ و اعلام فرمایید که توطئه‌ای است در دست اجرا و از این امور جاریه گول نخورید. من با بختیار تفاهم نکرده‌ام و آنچه سابق گفته است که گفتگو بین او و من بوده دروغ محض است. ملت باید موضع خود را حفظ کند و مراقب توطئه‌ها باشد.[۲]

بدین ترتیب با صدور بیانیه امام خمینی سفر بختیار به پاریس و استعفای او منتفی شد.

به گفته دکتر یزدی لغو سفر بختیار به پاریس برای مذاکره با امام خمینی و استعفا از نخست‌وزیری، مهندس بازرگان را ناراحت ساخت. وی در گفتگوی تلفنی به پاریس با اشاره به اینکه «چرا خلف عهد شده و فرصت و امکان عالی پیروزی بدون خونریزی را از دست دادیم» گله کرد. بازرگان همچنین اظهار داشت این کار نتایج بسیار بدی برای ما خواهد داشت؛ حالا خواهند گفت که بازرگان می‌خواسته

---

۱. آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، صفحهٔ ۱۶۲.

۲. همانجا، صفحه ۱۶۰.

است بختیار را به پاریس ببرد و با آقا آشتی بدهد!

پیغام امام خمینی که به وسیله دکتر یزدی به مهندس بازرگان داده شد، بدین شرح بود:

«فقط در صورت اعلام استعفای بختیار قبل از دیدار، خواه در تهران، خواه در پاریس، ملاقات امکان‌پذیر است. صحیح نبود نخست‌وزیر (بختیار) را بپذیرم و درست هم نبود که بیاید و نپذیرم. با شما (بازرگان) هم اگر می‌آمد و نمی‌پذیرفتم بدتر می‌شد، لذا ملزم بودم که بنویسم. مطمئن باشید که کسی به شما این ظن را نمی‌برد، جبران خواهم کرد. الان هم اگر نخست‌وزیر استعفا کند، چه آنجا و چه اینجا و اعلام کند، من او را می‌پذیرم. تصمیم را بگیرید و تکلیف آمدن را روشن کنید، چه من هم می‌خواهم تکلیف را روشن کنم.»[1]

از زبان دکتر بختیار

دکتر شاپور بختیار ماجرای سفر به پاریس و طرح کناره‌گیری خود را از نخست‌وزیری، که با مشورت مهندس بازرگان تهیه شده بود، بدین شرح نقل کرده است:

«... من فکر می‌کردم که اگر هیچ قدمی به سوی [آیت‌الله] خمینی برندارم، ممکن است تاریخ مرا محکوم کند که: چرا کوشش نکرد شخصاً او را ببیند؟ چرا دوبه‌دو، با او به صحبت ننشست؟

دراین‌باره با بازرگان مشورت کردم، جوابش این بود.

ـ فکر بسیار خوبی است، ولی ترتیبش را چطور بدهیم، چون [آیت‌الله] خمینی خیال می‌کند ما با این کار برایش دامی گسترده‌ایم.

ـ کافی است مقدمات را درست بچینیم.

همان کاری را خواهد کرد که با سنجابی کرد؛ یعنی می‌گوید «اول امضا کنید، بعد بیایید» قبل از اینکه درش را حتی نیمه‌باز کند، استعفای شما را خواهد خواست.

ـ خود ما، متن پیام را تهیه می‌کنیم، چون طبعاً من به شرایطی این‌چنینی تن نخواهم داد...

روز جمعه‌ای به این کار مشغول شدیم، حدود ۱۲ سطری من نوشتم و بازرگان آنرا چندین بار، بالا و پایین کرد. این متن هنوز موجود است؛ با کلمات «من شاپور بختیار...»

---

۱. همانجا، صفحات ۱۶۰-۱۶۱.

شروع می‌شد [...] سپس با کمال احترام پیشنهاد کرده بودم که به پاریس بروم تا با او، درباره مسائل بسیار حیاتی آینده کشور و حتی دنیای اسلام، دوبه‌دو به گفتگو بنشینیم. مقصود از این دوبه‌دو این بود که نه من به عنوان رئیس دولت با او حرف خواهم زد و نه او به عنوان رهبر مذهبی با من طرف خواهد شد و افزوده بودم که من می‌توانم ظرف ۴۸ ساعت پس از دریافت جواب، نزد او بروم و با میل، پیشنهادهای او را در جهت منافع ملت ایران بشنوم...

این متن را تلفنی به اطلاع [آیت‌الله] خمینی رساندند و او قبول کرد. تاریخ اگر با غرض‌ورزی نوشته نشود، باید این واقعیت را ثبت کند، زیرا این موضوع مسئولیت‌های بازیگران صحنه را تعیین می‌کند. دفتر خمینی رسماً موافقت او را به من اعلام کرد. از اطرافیان، بعضی با این ملاقات موافق بودند و بعضی مخالف؛ بازرگان از گروه اول بود و امید داشت که یک رشته توضیحات صریح و روشن، اوضاع را آرام کند و از طرف دیگر می‌دانست که پنج پست در کابینه برای طرفداران او درنظر گرفته شده است، بهشتی هم موافق بود، یزدی هم به احتمال قوی، از طرف دیگر، سه نفر آشکارا مخالف بودند؛ بنی‌صدر از روی حسابگری [...] سنجابی و فروهر از روی حسادت، اینها با خود فکر می‌کردند «ما، بختیار و دولت او را از دست داده‌ایم، اگر از این طرف هم بازنده شویم، دیگر برای ما چه می‌ماند؟» بالاخره هم باختند و بسیار بیش از اینها هم باختند. امروز این آقایان کجا هستند؟...] عده‌ای را در دل شب بیدار کردیم و به وزارت خارجه فرستادیم تا گذرنامه سیاسی به اسم نخست‌وزیر صادر کنند...

بازرگان گذرنامه داشت ولی نگران نحوهٔ سفر و جزییات آن بود، می‌گفت:

«این جزییات مهم نیست، ترتیب کارها را در همانجا می‌دهیم. اگر تو نمی‌خواهی با من به دیدار [او] بیایی، در نیس پیاده می‌شویم، تو از آنجا به پاریس برو و من می‌مانم، هرقدر که می‌خواهی با او صحبت کن، بعد من می‌رسم [...] چمدان‌ها را بستیم و آماده شدیم. تمام آن روز، در گرفتن اجازه پرواز هواپیما بر فراز آسمان کشورهای سرِ راه گذشت و بعد، تلفنی از «نوفل‌لوشاتو» شد. [آیت‌الله] خمینی از حرفی که زده عدول کرده است و دیگر حاضر نیست مرا ببیند، مگر بعد از استعفا...»[۱]

دکتر یزدی اظهارات بختیار را در این مورد که «دفتر امام خمینی با او در تماس بوده و موافقت امام با مسافرت او به پاریس به وی اعلام شده است» تأیید نمی‌کند

۱. یکرنگی؛ شاپور بختیار، صفحات ۱۹۱-۱۹۳.

و می‌گوید:

«... به نظر می‌رسد که سخن وی، پایه و اساسی نداشته باشد؛ در دفتر و بیت امام در «نوفل‌لوشاتو» کسی با بختیار در تماس نبوده است و جز چند نفری از خواص، کسی از ماجرای سفر او به پاریس مطلع نبوده است [...] بختیار همچنین مدعی است که با سفر وی به پاریس و ملاقات با امام، آقای مهندس بازرگان و مرحوم دکتر بهشتی و راقم این سطور موافق بوده‌ایم. دراین‌باره توضیح کافی داده شده است؛ موافقت با سفر وی به پاریس شده بود، اما ملاقات قطعاً مشروط به استعفای او بوده است...»[۱]

پس از سقوط دولت بختیار، آقای سید احمد صدر حاج سید جوادی، که از دوران تأسیس نهضت مقاومت ملی در خط مبارزه قرار داشته و از اعضای منتخب شورای انقلاب، و نخستین وزیر کشور دولت موقت بود، در ۱۳ اسفند ۱۳۵۷ در یک مصاحبه مطبوعاتی، جریان مذاکره با بختیار در زمینه تهیه متن استعفای او را برای خبرنگاران بدین شرح توضیح داد:[۲]

«... چون بختیار از انجام مهمترین شرط نخست‌وزیری‌اش، یعنی بیرون فرستادن شاه از کشور موفق شده بود و ما فکر می‌کردیم دارد در مسیر خواست مردم گام برمی‌دارد، طرحی به نظرمان رسید؛ به این صورت که بختیار به خدمت امام برسد و استعفای خود را تقدیم کند. بختیار نگران عدم قبول امام بود، به او قول دادیم در این صورت، عین نامه و امضای او را پس می‌دهیم. قبول کرد. متن استعفانامه را برایش فرستادیم و او پس از دستکاری‌هایی به خط خود، که عین آن نزد من است، آنرا فرستاد و موافقت شد. ولی وقتی که آنرا برای بختیار فرستادیم حاضر به امضاء نشد. این درست روز پنج‌شنبه قبل از کشتار تهران بود...»[۳]

حادثه روز جمعه ۶ بهمن ۱۳۵۷ نخستین برخورد شدید و خونین زمان نخست‌وزیری دکتر بختیار بود. این رویداد، مسأله عزیمت او را به پاریس برای دیدار با امام خمینی منتفی ساخت و امام اعلام کرد:

---

۱. آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها، صفحهٔ ۳۲۳.

۲. احمد صدر حاج سید جوادی، مصاحبه با مطبوعات، روزنامه کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷.

۳. منظور کشتار روز ۶ بهمن است. در آن روز نظامیان به جمعیتی که در اعتراض به جلوگیری از ورود امام خمینی در مقابل دانشگاه تهران تظاهرات می‌کردند آتش گشودند. تلفات این حادثه ۱۵ تن کشته و بیش از ۱۵۰ مجروح بود. (روزنامه‌ها)

«... بعد از این کشتار، بختیار یک جانی و آدمکش است و حتی اگر استعفا هم بدهد فایده ندارد [...] او باید به خاطر این جنایت دستگیر و محاکمه شود...»[۱]

با بررسی متن استعفانامه دکتر بختیار که در اختیار آقای احمد صدر حاج سید جوادی می‌باشد و لطف کرده و تصاویر آنها را به نویسنده داده‌اند، به این نتیجه می‌رسیم که استعفای دکتر بختیار، پس از مذاکرات او با مهندس بازرگان، به فرمول چهارماده‌ای پیشنهاد شده از سوی بازرگان در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۳ انجامید. مهندس امیرانتظام و دکتر یدالله سحابی نیز در جریان این مذاکرات بودند و نتیجه گفتگوها از طریق شورای انقلاب، به وسیله مهندس بازرگان به امام خمینی در پاریس اطلاع داده شده است.

فرمول اولیه متن استعفای دکتر بختیار به خط مهندس امیرانتظام بود و به‌رغم تغییراتی که بختیار در متن به عمل آورد، حاضر به امضای آن نشد. متن استعفای پیشنهادشده و پیش‌نویس متن انتصاب مجدد او به‌نخست‌وزیری به شرح زیر است:

از آنجا که نهضت اسلامی ملت ایران با ایثار خون جوانان عزیز خود به آستانه پیروزی رسیده است، از آنجا که اکثریت قاطع ملت ایران به [قائد عظیم‌الشأن] خود، امام خمینی ابراز اعتماد کامل نموده است. از آنجا که دولت اینجانب شاپور بختیار منسوب به رژیمی است که اکثریت ملت ایران آنرا مطرود و مردود می‌دانند، لذا این دولت استعفای خود را به پیشگاه ملت عزیز ایران، به رهبری [قائد توانا حضرت امام خمینی] تقدیم می‌دارد و با توجه به خدماتی که این دولت در عمر بسیار کوتاه خود در راه رسیدن به اهداف عالیه ملت ایران انجام داده است، امیدوار است که بعد از این نیز همراه سایر آحاد و افراد ملت بتواند بقیه راه طولانیِ موفقیت را بپیماید.

آقای دکتر شاپور بختیار

نظر به اینکه دولت شما موفق به انجام قسمت اول خواسته انقلاب ملت مسلمان ایران یعنی خروج شاه از کشور توفیق حاصل کرده‌اید.

نظر به اینکه با تقدیم استعفا به پیشگاه ملت عزیز ایران به عمر دولت خویش خاتمه داده و با این استعفا به برچیدن رژیم سلطنتی پایان داده‌اید؛ اکنون به نمایندگی از طرف ملت

---

۱. آخرین تلاش‌ها، در آخرین روزها، صفحه ۱۷۲.

ایران شما را به نخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل کابینه موقت می‌نمایم تا با توجه به شرط زیر

پس از تعیین اعضای کابینه و تنظیم برنامه...از شورای انقلاب رأی اعتماد خواهد گرفت.

سرنوشت و نوع حکومت مورد درخواست ملت عزیز ایران تعیین و به استقرار رژیم جدید موفق گردید.[۱]

۱. تصویر متن استعفای دکتر بختیار به خط مهندس امیرانتظام و نیز تغییراتی که بختیار به خط خود در متن داده است، در پیوست کتاب درج شده است.

بخش چهارم ــ ارتش در سراشیبی فروپاشی

از هنگام ورود آیت‌الله خمینی به ایران و انتصاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری، هر روز نفوذ جنبش انقلابی تحکیم بیشتری پیدا می‌کرد، و موضع و قدرت ارتش تضعیف و بحرانی‌تر می‌شد. ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد مشترک و دیگر ژنرال‌ها که امیدوار بودند با مقامات شورای انقلاب به تفاهم برسند، به مذاکرات با مهندس بازرگان و نمایندگان او در زمینه چگونگی اعلام وفاداری به دولت [سایه] انقلابی ادامه می‌دادند[1]؛ با این‌همه هنوز چند تن از فرماندهان نیروهای مسلح در فکر توسل به زور و سرکوب جنبش بودند؛ شمار دیگری از فرماندهان این نظریه را ناممکن می‌دانستند و به‌درستی معتقد بودند که جنبش انقلابی بسیار نیرومند است و مورد پشتیبانی مردم می‌باشد. شورای عالی نیروهای مسلح که اعضای آنرا شاه تعیین کرده بود، از تاریخ ۱۲ بهمن (روز بازگشت آیت‌الله خمینی) همه‌روزه تشکیل می‌شد، ولی مذاکرات پیرامون موضع نیروهای مسلح در برابر بحران، به علت اختلاف‌نظر اعضای آن بجایی نرسید.[2]

رویدادهایی که ارتش را به فروپاشی کشانید

رویدادهای پی‌درپی همچنان بدنه نیروهای مسلح را تضعیف می‌کرد. روز ۱۷ بهمن (۶ فوریه) تظاهرات عظیمی به پشتیبانی از بازرگان در تهران به عمل آمد.

---

1. William Sullivan, Op. cit., p. 244-245; John Stempel, op. cit., p. 177.
2. Stempel, op-cit., p.177.

همان روز هواپیماهای جنگی نیروی هوایی به نشانه قدرت‌نمایی در آسمان تهران پرواز کردند. بعد از ظهر آن روز جواد سعید، رئیس مجلس شورای ملی، تلاش بی‌نتیجه‌ای به‌منظور رأی عدم اعتماد به بختیار به عمل آورد.

روز ۱۸ بهمن ۲۴ تن از نمایندگان مجلس استعفا کردند. در شهرهای کشور، تظاهرات بزرگ به طرفداری از نخست‌وزیری بازرگان به عمل آمد. ساعات عبور و مرور در تهران کاهش یافت.

در ۱۹ بهمن راهپیمایی‌های بزرگ در سراسر کشور در تأیید دولت بازرگان صورت گرفت. در تهران گروهی از همافران و درجه‌داران با لباس نظامی در راهپیمایی‌ها شرکت کردند و برای اعلام وفاداری نسبت به آیت‌الله خمینی به اقامتگاه ایشان رفتند.

نخستین پیام به ملت ایران

پیش‌از ظهر روز ۲۰ بهمن بازرگان در نخستین پیام، بعد از قبول نخست‌وزیری در دانشگاه تهران در برابر جمعیتی بیش از ده هزار تن بیانات مشروحی ایراد کرد و با یادآوری مبارزات گذشته دانشجویان در سال‌های اختناق بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ذکر خیر از فداکاری‌های مبارزان گذشته و اشاره به اهمیت مأموریتی که به او واگذار شده است و نیز لزوم همکاری مردم با دولت سخن گفت؛ خطوط اصلی وظایف دولت موقت را برشمرد؛ نقش ارتش در آن دوره حساس را یادآور شد و به نظامیان توصیه کرد در برابر انقلاب و جنبش مردم نایستند و آلت دست استبداد و استیلای خارجی نشوند. به بختیار خاطرنشان ساخت مادام که کناره‌گیری نکند، اعتصاب‌ها ادامه خواهد یافت و مسئول رویدادهای مصیبت‌بار آینده خواهد بود. فرازهایی از بیانات بازرگان در زیر نقل می‌شود:

«... قبل از هر چیز باید سپاسگزاری کنم از خدا، و ابراز شادی که بعد از ۱۷ سال دوری و محرومیت و مظلومیت، با پاگذاشتن به دانشگاه وارد خانه قدیمی خودم می‌شوم و در میان شما دانشگاهیان عزیز و ملت شریف، برای ادای صحبت و عرض سلام و ارادت در این مکان مقدس آمده‌ام، که نه‌تنها لانه دانش و فن علم، بلکه خانه مبارزه و افشاندن بذر انقلاب امروز ما بود.

دانشگاه چنین افتخار و حق بزرگی دارد که هیچگاه بعد از ۲۸ مرداد ساکت و آرام نبوده؛ در آن دوران‌های اختناق بعد از ۲۸ مرداد و بعد از جبهه ملی، در اختناق شدیدی که بر سراسر

ایران حکمفرما بود، تنها مکانی که در آن اجتماع و اعتراض علیرغم، مزاحمت، زندان، شکنجه و محروم شدن از درس و محروم شدن ابدی از شغل و زندگی، تعطیل نشد و هر چند ماه ـ اگر نگوییم هر چند هفته ـ فریاد مرگ بر شاه بلند می‌شد، دانشگاه بود که چشم و چراغ ایران بود...»

بازرگان در پاسخ به سپاسگزاری از مردم تهران و سراسر ایران در روزهای بعد از ابلاغ فرمان نخست‌وزیری از سوی امام خمینی، که بصورت راهپیمایی‌های عظیم، نامه‌ها، تلگرام‌ها و آگهی‌ها در مطبوعات ابراز می‌گردید، افزود:

«... این‌همه التفات و عنایت و احساسات، در مرحله اول مربوط به علاقمندی و احترام و پیروی و اطاعتی است که مردم ایران، چه در تهران و شهرستان‌ها، از جنبش و انقلاب می‌کنند و در مرحله دوم تأیید مکرر و مجدد و ابراز احترام و ادب و اطاعتی است که به تعیین‌کننده و نصب‌کننده بنده ابراز شده است. این احساسات و عواطف و عنایات، سنگین‌ترین بار و بزرگ‌ترین وظیفه‌ای است که به دوش ناتوان من در عمر هفتاد و یک ساله‌ام گذارده شده است.

مأموریتی هم که از بعد از ظهر روز شنبه ۱۶ بهمن از طرف رهبری انقلاب داده شده مبالغه نیست و یقیناً قبول دارید سنگین‌ترین بار، پرمخاطره‌ترین، دشوارترین و مشکل‌ترین مأموریتی است که در عمر ۷۱ ساله مشروطیت ایران، به نخست‌وزیران و نامزدهای دیگر داده شده است...»

بازرگان در تعریف مترادف بودن «اسلام و دمکراسی» و توصیف حکومت «جمهوری اسلامی» و توجیه این نکته که یک حکومت اسلامی نظر انحصاری به دسته و جمعیت و طبقه «خاصّ» ندارد گفت:

«... نیّت بنده و نیّت دولتی که از آنها دعوت به همکاری خواهم کرد این است که برای مردم ایران و خلق ایران کار کنیم، بنابراین متقابلاً از طرف مردم ایران و خلق ایران انتظار و توکل داریم. شعار همیشگی آقا (امام خمینی) این بوده است که من زبان مردمم، الهام از مردم می‌گیرم و در میان مردم هستم. اگر ما اسلام و دمکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از خدا و خلق یا خالق و خلق. خواسته خدا، خواسته خلق است و خواسته خلقِ باتقوی، خواسته خداست.

بنابراین، جمهوری اسلامی ما، جمهوری دمکراتیک است و جمهوری دمکراتیک واقعی

و حقیقی نیز، اسلامی است. وقتی هم از خلق صحبت می‌کنم و این کلمه را ادا می‌نمایم، همانطور که سراسر قرآن دلالت دارد، توجه خاص و انحصاری به یک طبقه معین، با شغل و درآمد و مقام خاص و وظیفه خاص نیست. حتی در اسلام وقتی از خلق و ناس صحبت می‌شود، اصرار به پیروان مذهب خاص هم نیست. رحمت خدا واسع است و همه‌جانبه. یک حکومت اسلامی نیز، نظر انحصاری و خاصه خرجی به دسته و جمعیت و طبقه خاص ندارد. همه در سایه دولت هستند؛ مادام که راه حق را پیش گیرند و قصد ظلم و فساد ندارند، تحت حمایت و مورد عنایت هستند، چه اکثریت، چه اقلیت...

حکومت اسلامی، حکومت برادری است و پیرو دستور؛ یعنی همه شما رهبرید و همه شما مسئول رعیت، بنابراین همه موظفند. در عین آنکه همه کارمند و ساده‌اند، همه دولتند همه باید کار بکنند، حکم امر به معروف و نهی از منکر که از ستون‌ها و شئون اسلام است، دو وجه یا دو پایه دارد. نهی از منکر پایه منفی و احتراز و مبارزه با خطا و نابکاری است که باید همه انجام دهند [...] فرمایشی از پیغمبر است که می‌فرماید آن قوم و ملتی که در آنجا حق ضعیف از قوی بدون لکنت و ترس و واهمه گرفته نشود، آن قوم و ملت هیچوقت مقدس و پاک و درست نخواهد شد. امر به معروف جنبه مثبت این مسأله است...»

یک کشور و دو دولت!

بازرگان پس‌از توضیح پیرامون خطوط‌اصلی و وظایف دولت‌موقت که اعضای آن پس ازتصویب شورای انقلاب و تأیید امام خمینی معرفی می‌شدند، مهمترین موضوع سؤال‌برانگیز و نگران‌کننده‌ای را که بر سر راه انقلاب وجود داشت، یعنی دولت مدعی قانونی بختیار و ارتش را عنوان کرد؛ مخاطب او افسران و فرماندهانی بودند که پس از رفتن شاه و تحولات روزهای بعد از بازگشت آیت‌الله خمینی در تردید و نگرانی به سر می‌برند، همچنین افسران و افرادی که در مأموریت‌های خیابانی، از ادامه رویارویی با مردم وطنشان، خسته و منزجر شده بودند:

«راجع به ارتش باید بگویم؛ ما ارتش را از ملت می‌دانیم و برای ملت و همراه ملت می‌خواهیم، بسیاری از سربازان و افسران در سطوح مختلف نیز همین را می‌خواهند و همین را می‌گویند و همین را نیز انجام داده‌اند. آقایان امراء ارتش نیز ایراد و مخالفتی ندارند، بلکه همین را اظهار و اصرار می‌کنند و اضافه می‌نمایند که ما یک سوگند وفاداری هم به قانون اساسی خورده‌ایم. مسلمانیم و باید به سوگند به قرآن عمل کنیم. توضیح می‌دهند که ارتش حافظ تمامیت و استقلال ملت و مملکت است. می‌خواهند که به‌هیچ‌وجه وارد در سیاست و

درگیر با انقلاب و جنبش، یعنی مانع جنبش و انقلاب نشوند. ما هم غیر از این نمی‌خواهیم؛ اضافه می‌کنیم و تصریح می‌کنیم که ارتش در دل ملت جای دارد، ولی ارتش نباید آلت دست و زیر فرمان استبداد یا استبدادی خارجی باشد...

راهپیمایی‌های تاسوعا و عاشورا، همچنین راهپیمایی بعدی تجربه و نمونه بسیار خوبی بود که نشان می‌داد اگر ارتش و نیروهای انتظامی کاری به کار مردم نداشته باشند، همه چیز با صلح و صفا و امن و امان انجام می‌شود...»

آنگاه عملیات آن دسته از نظامیان را که هنوز از خشونت و کشتن مردم دست نکشیده بودند، مورد سرزنش و ملامت قرار داد و اعمالشان را ننگ‌آور توصیف کرد و گفت:

«... دیروز شنیدم که چنان فجایع عظیم و وحشیگری‌های ناگفتنی و ناشنیدنی و ننگ‌آمیز، در شهرهایی مثل گرگان و اراک به‌پا می‌کنند [...] آخر «نرون» هم این کارها را می‌کرد؟ این چه ارتشی است که شهر را می‌سوزاند؟ مگر شما از کجا آمده‌اید؟ مگر مغول یا چنگیز هستید؟ آخر خجالت نمی‌کشید؟... به آن افراد و به آن امرایی که هنوز مرض سادیسم دارند، و هوای دیگری، هوای انتقام، بازگشت و ترکتازی دارند می‌گویم: خیالتان راحت باشد «ممه را لولو برد» نه شاه به این مملکت برمی‌گردد، که شما به هوای او و برای خوش‌رقصی به او، یا به نقشه و دستور نمایندگان او این کارها را می‌کنید، نه شما دیگر آن منصب و مقام و موقعیت و اختیارات را خواهید داشت [...] نفهم نباشید و خلاف مصلحت و خیر خودتان گام برندارید...»

سپس شاپور بختیار و ادعای قانونی بودن او را در مسند نخست‌وزیری زیر سؤال کشید و گفت:

«... دولت آقای بختیار به این قصد و داعیه روی کار آمد که آزادی پس گرفته شده از مطبوعات را مجدداً برگرداند؛ حکومت‌های نظامی تهران و شهرستان را منحل سازد؛ آزادی اجتماعات بدهد؛ باقیماندهٔ زندانیان سیاسی را تصفیه نماید ـ البته نه تصفیه به معنای استالینی! تصفیه انسانی ـ شاه را هم روانه خارج کند و وعده‌های دیگر. قسمت‌هایی از این برنامه انجام گرفت که بنده برای رعایت انصاف باید بگویم دولت‌های قبلی نکردند و نتوانستند و نخواستند [...] بحث بر سر اینها نیست. اینها بجای خود محفوظ، آنچه مورد ایراد و اشکال و اختلاف است، ایراد قانونی بودن دولت ایشان و نشستشان و گفتنشان سر

جای همان غاصبین و دشمنان ملت و تمکین کامل نکردن به خواسته ملت و انقلاب است.

تا تدوین و تصریح قانون اساسی جدید، ما قانون اساسی قدیم را، منهای آنچه سلطنت و دنباله‌ها و آثار سلطنت باشد، قبول داریم، اتفاقاً ایشان تکیه روی همین می‌کند. خودش را دولت قانونی می‌داند، به دلیل اینکه شاه او را به این مقام برگزیده است و ثانیاً مجلسین رأی اعتماد به ایشان داده‌اند. تعجب از این است که آقای دکتر بختیار که تا همین اواخر اعتراف و اعتراض به پایمال شدن قانون اساسی می‌کرد، حزب رستاخیز و مجلسین سنا و شورا را تحمیلی و فرمایشی و ساواکی می‌دانست، حالا دو دستی به آنها می‌چسبد. اختلاف اینجاست؛ اشکال اینجاست.

مگر قانون اساسی زاییده انقلاب مشروطیت و معرف اداره ملت و برای ملت نیست؟ ملت آمده و به شاه گفته است که آقا؛ آنچه ادعا می‌کنی که سلطنت موهبتی است الهی، که از ناحیه ملت به شاه واگذار می‌شود. خوب؛ ما این موهبت را و این واگذاری را پس گرفتیم. اگر ما دهنده‌اش بوده‌ایم، دیگر دهنده‌اش نیستیم، چی از جان ما می‌خواهی؟!...

یک وقتی که ما و شما، به پیروی از رهبر بزرگ و عزیزمان، مرحوم دکتر مصدق، می‌گفتیم در نظام مشروطیت، شاه سلطنت می‌کند نه حکومت؛ بیش از این هم چیزی نمی‌خواستیم. اما آن طرف قبول نداشت و رهبرمان یعنی آن مرد بزرگ و افتخار تاریخ ایران را به زندان انداخت. شما و بنده و همکاران و دوستانمان را به زندان انداخت و با حکومت مطلقه‌اش این بلاها را به سر ما آورد. بعدها، با استیصال و ناچاری که روبرو شد گفت: «پیام انقلاب شما ملت را شنیدم و تعهد می‌کنم که قانون اساسی را رعایت خواهم کرد» اما باز عمل نکرد و معلوم بود که عمل نخواهد کرد. ملت چه گفت؟ این ضرب‌المثل فارسی قدیمی را گفت که «توبه گرگ مرگ است!» این شعارهای مرگ بر شاه از اینجا ناشی شد. آخر اگر شاه اینطور که مصدق می‌گفت و مردم می‌گفتند و خود آقای دکتر بختیار می‌خواست سلطنت می‌کرد، نه حکومت و به قانون اساسی احترام می‌گذاشت، کار به اینجاها نمی‌کشید...»

مهندس بازرگان در پایان سخنانش به بختیار خاطرنشان ساخت که به فرض داشتن حسن نیت و قصد خدمت به مملکت، موفق نخواهد شد و توصیه کرد که مردانگی کند و راضی به خرابی و بیچارگی مملکت نشود و هرچه زودتر کناره‌گیری کند:

«... مادام که شما سرِ کار هستید، می‌دانید که اعتصاب‌ها تمام نخواهد شد، بازار بسته می‌ماند و اعتصاب ادامه خواهد داشت و بهتر از ما می‌دانید که بحران، قحطی، آشفتگی و

گرفتاری به چه پایه رسیده و به چه مراحل دهشتناک و هولناک خواهد رسید. پس اگر مَردید و ذره‌ای رحم و انسانیت در وجود شما هست کنار بروید. راضی به مرگ این مملکت نشوید و اگر نرفتید شما مسئول فقر و رکود و ناتوانی و بیچارگی مملکت هستید...»[۱]

بازرگان به‌رغم آگاهی از احتمال برخورد نظامی از سوی فرماندهان ستیزه‌جوی گارد جاویدان، بدون دستور دولت بختیار، پیش‌بینی کرده بود که پیروزی انقلاب نزدیک است، زیرا سلسله‌مراتب فرماندهی در نیروهای مسلح در شرف گسیختگی کامل قرار گرفته بود.[۲]

موضع شورای عالی نیروهای مسلح، به‌رغم اختلاف‌نظر بین اعضای شورا، در قبال جنبش انقلابی بر این اساس بود که در برابر هر نوع اقدام جنگجویانه مستقیم نسبت به دولت و ارتش، به زور متوسل شود. در جریان رویدادها و تحولات روزانه در بهمن ۱۳۵۷، هر یک از فرماندهان یگان‌های ارتش، این سیاست را با توجه به وضع و زمان و موقعیت خود تعبیر و عمل می‌کرد. بیشتر آنها از تیراندازی به مردم اجتناب می‌کردند. در رویدادهای پس از بازگشت امام خمینی، اینگونه استنباط می‌شد که محتملاً و بتدریج نوعی توافق در زمینه واگذاری قدرت به دولت بازرگان در جریان است به همین دلیل فرماندهان سعی می‌کردند از برخورد شدید با گروههای ستیزه‌جو، خودداری کنند، با این‌همه، افسران و افراد گارد جاویدان آماده زد و خورد شده بودند.[۳]

آغاز نبردهای خیابانی

چند ساعت پس از نطق بازرگان در دانشگاه تهران، نخستین درگیری مسلحانه همافران و درجه‌داران نیروی هوایی با افراد تیپ گارد جاویدان در اطراف پایگاه هوایی دوشان‌تپه و فرح‌آباد، آغاز گردید. ماجرای شورش همافران و زد و خورد آنها با یگان گارد سلطنتی از این قرار بود:

---

۱. متن کامل بیانات بازرگان در روز ۲۰ بهمن در دانشگاه تهران ۱۳۵۷ در بخش پیوست کتاب درج شده است.

۲. اظهارات مهندس بازرگان با نویسنده، خرداد ۱۳۷۲؛ استمپل، مقام سیاسی سفارت آمریکا در تهران، صفحه ۱۷۸.

3. Stempel: Ibid., p. 177.

اوایل شب ۲۰ بهمن عده زیادی از همافران و درجه‌داران نیروی هوایی هنگام تماشای برنامه بازگشت آیت‌الله خمینی که از تلویزیون پخش می‌شد، به سود امام شعار دادند و نسبت به جنبش انقلابی ابراز وفاداری کردند. این خبر، افسران و درجه‌داران تیپ جاویدان، یگان اختصاصی گارد سلطنتی را که روز ۳ بهمن (۲۳ ژانویه) به نشانهٔ هواداری از رژیم در خیابان‌های تهران رژه رفته بودند، نگران ساخت. همان شب یگان‌هایی از تیپ جاویدان، برای تنبیه و سرکوب همافران و درجه‌داران نیروی هوایی عازم فرح‌آباد و دوشان‌تپه شدند.

همافران و درجه‌داران پس از اطلاع از حرکت تیپ جاویدان، در داخل پادگان دوشان‌تپه سنگربندی کردند و وفاداری خود را به انقلاب اسلامی اعلام نمودند. رویداد مهمی در پیش بود؛ دو بخش از نیروهای مسلح (نیروی هوایی و یگان گارد سلطنتی) در برابر یکدیگر موضع گرفته بودند؛ اواخر شب ۲۰ بهمن (۹ فوریه) پایگاه هوایی دوشان‌تپه به محاصره نیروهای گارد جاویدان درآمد.

در جریان نخستین برخورد بین طرفین، شورشیان متحمل تلفات زیادی شدند. در همین اوان افراد مسلح از اطراف پادگان به یاری همافران آمدند، گروه‌های مسلح، از مجاهدین و فدائیان نیز به کمک مدافعان شتافتند و پس از نبرد شدیدی، یگان ۸۰۰ نفری گارد جاویدان را از اطراف پادگان عقب راندند و مواضع آنها را اشغال کردند. به نوشته روزنامه‌ها در این عملیات ۶۰ تن از شورشیان کشته شدند. زد و خورد برای مدت کوتاهی متوقف شد، در این ضمن رزمندگان بیشتری به کمک مدافعان پادگان دوشان‌تپه آمدند.

حدود ساعت ۱۱ شب افراد تیپ جاویدان به علت تغییراتی که در موضع دفاعی شورشیان و سنگربندی پایگاه دوشان‌تپه به عمل آمده بود، عملیات را متوقف کردند. آنها اطلاع یافته‌بودند که همافران انبار اسلحه و مهمات پایگاه را گشوده و جنگ‌افزارهای زیادی بین یاران‌خود توزیع‌کرده‌اند. در دوردوم نبرد، مدافعان پایگاه دوشان‌تپه، با استفاده از فرصت و پیش‌ازآنکه افرادکمکی گاردجاویدان به‌دوشان‌تپه برسند به آنها حمله کردند. در نبرد خونینی که در اطراف پادگان درگرفت، چند تن از افسران تیپ جاویدان کشته شدند و افراد تیپ با بی‌نظمی عقب‌نشینی کردند. از صبح روز بعد، در چند نقطه تهران زد و خوردهایی روی داد، خبرنگار روزنامه لوس‌آنجلس تایمز (آلکس موریس) هنگام مشاهده نبرد

دوشان‌تپه به قتل رسید.[۱]

در ساعت ۴ صبح روز ۲۱ بهمن (۱۰ فوریه ۱۹۷۸) از سوی مقامات نظامی دستور آتش‌بس صادر شد. آیت‌الله خمینی اخطار نمود که هر نوع اقدام از سوی نیروهای مسلح، به منظور مقاومت در برابر جنبش اسلامی ممکن است با صدور فرمان جهاد از طرف او پاسخ داده شود.

از پیش از ظهر روز ۲۱ بهمن مذاکرات بین فرماندهان نظامی و جناح‌های مختلف انقلابی آغاز شد، آیت‌الله طالقانی به نمایندگی امام خمینی از همه یگان‌های نظامی خواستار شد به پادگان‌های خود برگردند.

همزمان با این تحولات، رزمندگان مسلح به پایگاه سلطنت آباد، شمال تهران حمله کردند، و چندین کلانتری در تهران خلع سلاح شد. در ۲۲ بیمارستان تهران آمار ۱۷۵ تن کشته و ۶۴۴ تن زخمی اعلام گردید. در ساعت ۷ صبح، تأسیسات نظامی آمریکایی‌ها را فداییان اشغال کردند: زندان اوین، در شمال تهران گشوده شد و بسیاری از زندانیان رژیم آزاد گردیدند.

حمله به تأسیسات دولتی که هنوز در اختیار دولت بختیار بود، از صبح روز ۲۲ بهمن (۱۱ فوریه) آغاز شد. مجاهدین و فداییان به ۱۷ قرارگاه پلیس در تهران حمله کردند. از ظهر آن روز، تهران در اختیار نیروهای وفادار به جنبش اسلامی بود. پایگاههای نظامی باختر تهران و فرودگاه مهرآباد، در اختیار انقلابیون قرار گرفت. با این‌همه، ارتش که در شرف فروپاشی بود، هنوز موضع خود را در برابر جنبش انقلابی روشن نکرده بود.

سرانجام در ساعت ۱۰/۳۰ روز ۲۲ بهمن شورای عالی نیروهای مسلح، به ریاست ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک تشکیل شد. نظریات اعضای شورا (به‌رغم اظهارات چند روز گذشته برخی از فرماندهان طرفدار شدت عمل) در زمینه تصمیم به «بی‌طرفی نیروهای مسلح» بی‌اعتنا به نظریه بختیار نخست‌وزیر، مورد تأیید ۲۷ تن اعضای شورا قرار گرفت و خبر تصمیم شورا در ساعت یک و پانزده دقیقه بعد از ظهر از رادیو پخش شد.[۲]

---

۱. اطلاعات مربوط به زد و خورد شب ۲۰ و ۲۱ در فرح‌آباد و دوشان‌تپه از روزنامه‌های داخلی و خارجی کسب شده است.

۲. برای آگاهی از چگونگی مذاکرات اعضای شورای عالی نیروهای مسلح و متن اعلامیه مربوط رجوع

تشکیل شورای عالی نیروهای مسلح و صدور اعلامیه بی‌طرفی ارتش، جنبهٔ اجبار داشت و تنها راه برای فرار از مهلکه بود؛ تصمیم به جلوگیری از برخورد ارتش با انقلابیون در صورت خودداری از پیوستگی نیروهای مسلح به انقلاب، به احتمال زیاد طرح پیش‌بینی شده‌ای بود که اجرای آن به عهده ارتشبد قره‌باغی با همکاری سپهبد ناصر مقدم گذاشته شده بود. با این همه، شماره معکوس برای فروپاشی ارتش از روز بازگشت امام خمینی به ایران، شتاب گرفت و روز ۲۲ بهمن انفجار بوقوع پیوست. در این فاصله هیچ عاملی قادر به فرونشاندن طوفان انقلاب، جز از راه مذاکره و حصول توافق نبود.

شاپور بختیار می‌دانست که دیگر به ارتشی که در حال متلاشی شدن است، نمی‌تواند تکیه کند. تجربه پنج ماه گذشته این حقیقت را اثبات کرده بود، که ایستادگی در برابر جنبش انقلابی مردم و سرکوب آن، جز از راه توسل به خشونت روزافزون و جاری شدن سیل خون امکان نداشت. محمدرضا شاه نیز به این نکته پی برده بود و راه فرار از مهلکه را، حتی به بهای از دست دادن تاج و تخت خود، انتخاب کرده بود.

اظهارات و ادعاهای دکتر بختیار، ارتشبد قره‌باغی و دیگران در توجیه علل فروپاشی ارتش و سقوط رژیم شاه، صرفاً جنبه دفاع از مسئولیت‌های سیاسی و نظامی آنها دارد. رئیس دولت منتصب شاه و نیز رئیس ستاد کل ارتش شاهنشاهی و و بیشتر همکارانشان بی‌آنکه از عملکرد خود، در آن دوران تاریخی انتقاد کنند، سعی کرده‌اند حقیقت را کتمان نمایند و برخی برای رفع و رجوع اشتباهات خود، همکاران را مسئول معرفی کنند.

دکتر شاپور بختیار نخست‌وزیر منتصب شاه، بی‌آنکه در کتاب خاطراتش از چگونگی تماس‌ها و مذاکرات پنهانی روزهای گذشته با مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و مهندس عباس امیرانتظام و دیگران سخن به میان آورد، شاه، ژنرال هایزر و ارتشبد قره‌باغی را مسؤولان فروپاشی ارتش معرفی می‌کند و می‌گوید:

«اگر ارتش که طبق قانون می‌بایست از دولت اطاعت می‌کرد در اختیار من بود، می‌توانستم با سلاح قانونی، که خود ضامن و نماینده‌اش بودم با خمینی طرف شوم؛ این نیاز

کنید به: تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم، صفحات ۳۹۴-۳۸۴.

دوچندان حیاتی بودند، چون من با آشوبگرانی طرف بودم که از بابت ابزار جنگی هم در مضیقه نبودند...»[۱]

ارتشبد قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک نیز با اشاره به مذاکرات روز ۱۹ دی (روز پیش از اعلام بی‌طرفی ارتش) که در دفتر بختیار نخست‌وزیر، با حضور دکتر سحابی، مهندس امیرانتظام و سپهبد ناصر مقدم صورت گرفت، تصمیم شورای عالی دفاع را یک اقدام منطقی و بهترین راه حل برای اجرای دستور شاه و حفظ تمامیت و وحدت نیروهای مسلح و جلوگیری از جنگ‌های داخلی توصیف کرده و می‌گوید:

«... من تصمیم شورای عالی ارتش را یک نتیجه‌گیری منطقی از اوضاع و احوال آن روز کشور و امکانات نیروهای مسلح دانسته و مناسب‌ترین راه‌حل برای ارتش تشخیص دادم، زیرا این راه‌حل مشمول دستورات اعلیحضرت و منطبق با وضع عمومی کشور، (که آقای بختیار بوجود آورده بود) و امکانات نیروهای مسلح، نظرات تمام فرماندهان و رؤسا و خواسته پرسنل نیروهای مسلح بود، که ضمن حفظ تمامیت و وحدت نیروهای مسلح، از ادامه خونریزی‌های بیهوده و طرد ارتش از طرف ملت و بروز جنگ‌های داخلی و برادرکشی جلوگیری کرده و استقلال و تمامیت سرزمین کشور را تضمین می‌نمود...»[۲]

اظهارات دکتر بختیار در مورد اطاعت نکردن ارتش از او به منظور استفاده از نیروهای مسلح در مقابله با جنبش انقلابی، سطحی و بی‌پایه بوده و صرفاً به‌منظور دفاع از خود و رفع و رجوع از اشتباهات و خطاهای سیاسی او است. بختیار با شناسایی که از روابط فرماندهان نیروهای مسلح و شاه داشت، از آغاز انتصاب خود به نخست‌وزیری، به‌خصوص پس از رفتن شاه، می‌دانست که ارتش از او فرمان نمی‌برد.

ورود بی‌سروصدای ژنرال هایزر به تهران در تاریخ ۱۴ دی، دو روز پس از معرفی کابینه بختیار و ۱۲ روز پیش از آخرین سفر شاه، و تماس و مذاکرات پنهانی او با سران ارتش حاکی از این واقعیت بود که ارتش ایران از دید آمریکایی‌ها یک

---

۱. یکرنگی، صفحه ۲۲۶.

۲. خاطرات ارتشبد عباس قره‌باغی؛ اعترافات ژنرال، نشر نی، ۱۳۶۳، صفحات ۳۶۳-۳۶۴.

عامل کلیدی است و فرماندهان نیروهای مسلح که نگران آینده خود هستند، چشم امید به حمایت واشینگتن دوخته‌اند.

تماس و مذاکرات پی‌درپی بختیار پس از بازگشت امام خمینی با مهندس بازرگان و همکارانش به نمایندگی از شورای انقلاب در زمینه کناره‌گیری آبرومندانه او بود و سرانجام قرارگردهمایی بعدازظهر ۲۲ بهمن در منزل مهندس جفرودی که شرح آن خواهد آمد، صرفاً به منظور تسلیم استعفا از نخست‌وزیری و فرار از مهلکه بود.

دکتر بختیار کوچک‌ترین شانسی برای ادامه زمامداری و مقابله با جنبش انقلابی نداشت؛ رویدادهای ماه‌های پس از شهریور ۱۳۵۷ و شکست تلاش‌های شاه و دولت ایالات متحد آمریکا، در استقرار یک دولت پایدار برای برقراری نظم و امنیت در کشور و سرانجام عزیمت شتاب‌زده شاه، نشان داد که مقابله با انقلاب، جز از طریق شدت خشونت و خونریزی بیشتر و محتملاً تجزیه کشور میسر نیست.

اظهارات ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک، مبنی بر «منطقی بودن تصمیم شورای عالی ارتش، با توجه به اوضاع و احوال کشور و امکانات نیروهای مسلح...» در زمینه اعلام بی‌طرفی ارتش نیز، از همان مقوله دفاع از عملکرد و خطا و اشتباهات و یا رفع مسئولیت در انجام وظیفه از سوی بیشتر دولتمردان سیاسی و نظامی ما است[۱]. رویدادهای شب‌های ۲۱ و ۲۲ بهمن و شکست تیپ جاویدان نشانه متلاشی شدن ارتش شاهنشاهی بود. ارتشی که با ملت ارتباط نداشت و مأموریت اصلی آن سرکوب مردم بود.

شعار «اطاعت کورکورانه» و منع مداخله افسران و درجه‌داران در جریان‌های سیاسی و تماس‌ها و ارتباط اجتماعی و حتی تظاهر به بی‌علاقگی به سیاست، فرماندهان ارتش را از هرگونه ابتکار و تصمیم‌گیری به هنگام بروز بحران برحذر

---

۱. ژنرال هایزر در توصیف شخصیت سران ارتش ایران می‌گوید:

«... رهبران ارتش ایران، از لحاظ منش و شخصیت، ویژگی مشترک دارند؛ غرور شخصی از صفت‌هایی است که در همه‌جا وجود دارد، اما این خصلت را هیچ‌کجا بیشتر از ایران ندیده‌ام. به نظر می‌رسد که ایرانی‌ها باور ندارند ممکن است کاری را غلط انجام بدهند. اگر کاری درست صورت گرفت می‌گویند من آنرا انجام داده‌ام و اگر اشتباه بود، می‌گویند تو آنرا انجام دادی. به نظر می‌رسد که این رویه، انگیزه آنها در آغاز تصمیم‌گیری است. ویژگی دیگر آنها، اکراه و بی‌میلی در قبول مسئولیت بود، زیرا می‌ترسیدند در مقابل شاه خطاکار شناخته شوند، شاید به همین علت، همه کارها، با تصمیم شخص شاه بود...» (به نقل از کتاب: مأموریت تهران، ژنرال هایزر، صفحهٔ ۳۹)

می‌داشت. همه اختیارات در دست «شاه» بود؛ ترفیعات از درجه سرگردی به بالا در کلیه نیروها باید به تصویب شخص شاه می‌رسید و فرمان مخصوص صادر می‌گردید؛ هیچ نقل و انتقال، مانور و تمرین نظامی در هیچیک از مناطق کشور بدون موافقت او انجام نمی‌گرفت.

فرماندهان نیروهای زمینی، هوایی و دریایی بطور مستقیم گزارش‌های خود را به شخص شاه تسلیم می‌کردند و از او فرمان می‌گرفتند. وزیر جنگ، رئیس ستاد ارتش و فرماندهان نیروهای انتظامی (شهربانی ـ ژاندارمری) و دیگر رؤسای امنیتی، هریک جداگانه نزد شاه می‌رفتند، گزارش می‌دادند و دستور دریافت می‌کردند.

در چنین اوضاع و شرایطی، سران ارتش پس از رفتن ناگهانی فرمانده کل قوا «مات» شده بودند و به گفته ژنرال هایزر، گریه می‌کردند! و حتی نمی‌فهمیدند چرا باید از یک فرد غیرنظامی و یک دولت غیرنظامی اطاعت و حمایت کنند.

بی‌علاقگی به سیاست و امور اجتماعی؛ احساس بی‌اعتمادی و نیز حسادت و رقابت‌هایی که در میان سران ارتش دامن زده می‌شد؛ تنش‌ها و دشمنی‌های پنهان و آشکار در میان افسران بلندپایه، که شاه نیز در آن دست داشت، امکان هرگونه ابتکار و واکنش خودجوش و احساس قبول مسئولیت از سوی افسران را، از میان برده بود، تا جایی که ارتشبد قره‌باغی تصمیم شورای عالی ارتش در بحران بهمن ۱۳۵۷ را یک اقدام منطقی توصیف می‌کند، تصمیمی که به بهای بسیار گزافی برای کشور تمام شد.

تصمیم «اعلام بی‌طرفی ارتش» در آن موقعیت استثنایی، نشانه آشکار ناتوانی، بی‌ابتکاری و نیز فقدان درک و بینش سیاسی سران ارتش بود. اگر نیروهای مسلح، با آگاهی هوشمندانه سیاسی چند روز قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در کنار ملت جای می‌گرفت و بصورت نیروهای مسلح مدافع انقلاب به ملت می‌پیوست و از دولت موقت فرمان می‌برد، برخوردهای روزهای ۲۰ تا ۲۳ بهمن روی نمی‌داد؛ صدها تن ایرانی، کشته و مجروح نمی‌شدند؛ مخازن اسلحه و مهمات غارت نمی‌گردید و هزاران قبضه سلاح‌های گوناگون در اختیار گروه‌های ستیزه‌جو و چریک‌ها قرار نمی‌گرفت؛ آشوب‌های کردستان، گنبد کاووس، خوزستان و نیز بی‌نظمی و آشفتگی‌های سالیان بعدی رخ نمی‌داد و محتملاً، ارتش صدام‌حسین جرأت تجاوز به خاک ایران را نمی‌کرد...

عدم هماهنگی دولت و ارتش در تعیین یک سیاست و موضع مشخص در

راستای منافع ایران پس از رفتن شاه، تردید و سردرگمی دکتر بختیار درکناره‌گیری و نیز خودداری از همکاری با مهندس بازرگان، که سرانجام منجر به تصمیم شورای عالی ارتش مبنی بر اعلام بی‌طرفی نیروهای مسلح گردید، به بهای بسیار گزافی برای کشور و ملت ایران تمام شد و پیامدهای آن سالیان دراز به‌منافع ملی ما آسیب فراوان وارد ساخت.

بخش پنجم ــ گفتگو با مهندس امیرانتظام

بررسی و تحقیق هرچه بیشتر در مورد رویدادهای بهمن ۱۳۵۷ به‌منظور آگاهی از چگونگی مذاکرات محرمانه‌ای که زمینهٔ بی‌طرفی ارتش و نیز فرار دکتر بختیار را فراهم ساخت، مستلزم گفتگو با آقای مهندس عباس امیرانتظام بود، زیرا او در اغلب مذاکرات سیاسی و نظامی به نمایندگی از جانب مهندس بازرگان با دکتر بختیار، ارتشبد قره‌باغی، سپهبد ناصر مقدم، همچنین با مقامات سفارت آمریکا (سولیوان، سفیرکبیر و استمپل، رئیس دپارتمان سیاسی سفارت) شرکت داشته و در مبادله پیام‌های طرفین نقش مهمی عهده‌دار بوده است. در این زمینه مصاحبه اختصاصی با ایشان به عمل آورده‌ایم که خلاصه آن در زیر نقل می‌شود.[۱]

س ـ آقای امیرانتظام، با توجه به اینکه جنابعالی در جریان رویدادهای بهمن‌ماه ۱۳۵۷ به عنوان نماینده آقای مهندس بازرگان با آقایان دکتر بختیار نخست‌وزیر، ارتشبد عباس قره‌باغی، رئیس ستاد مشترک و سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، همچنین آقایان سولیوان و استمپل ارتباط داشته و در زمینه کناره‌گیری دکتر بختیار از نخست‌وزیری، ملاقات و مذاکراتی به عمل آورده‌اید، خواهش می‌کنم برای روشنگری بیشتر تاریخ ایران و آگاهی هموطنان از زوایای تاریک رویدادهای آن دوران، بنده را یاری کنید.

---

۱. این مصاحبه در روز ۲۲ دی ۱۳۷۵ در تهران صورت گرفت.

باکمال میل این یک وظیفه است؛ هر چه بپرسید و هر چه بدانم در هر موردی با صراحت کامل پاسخ می‌دهم.

س ـ متشکرم؛ ابتدا سابقه آشنایی خودتان را با مهندس بازرگان بفرمایید.

سابقه آشنایی بنده با مرحوم مهندس از دوران دانشجویی در دانشکده فنی شروع می‌شود. من شاگرد ایشان بودم و از نوجوانی در فعالیت‌های سیاسی دوران حکومت دکتر مصدق شرکت داشتم. هنگام تحصیل در دانشگاه تهران از اعضای مؤسس نهضت مقاومت ملی دانشگاه بودم، سپس عضو کمیته اجرایی نهضت مقاومت شدم. در جریان حمله کماندوها به دانشگاه در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۲ حضور داشتم، عضو نهضت آزادی ایران بودم ولی در دوران تحصیل در اروپا و آمریکا در مبارزات علیه رژیم کودتا شرکت نداشتم. از مدتی پیش از انقلاب یک دفتر تجاری در تهران دایر کرده بودم. در یکی از روزهای شهریور ۱۳۵۷ بطور تصادفی در خیابان پهلوی (ولی‌عصر فعلی) هنگام قدم‌زدن با یکی از فرزندانم، به آقای مهندس بازرگان برخورد کردم. پس از احوال‌پرسی گفتند: چه می‌کنید، حالا موقعی است که به ما کمک کنید و کاری را به عهده بگیرید. عرض کردم، آماده‌ام. پرسیدند؛ کار دفتر و تجارتتان چه‌خواهدشد؟ گفتم: اگر کاری از دستم‌برآید و بتوانم خدمتی‌را برای‌وطنم انجام دهم، کار تجارتم را محدود می‌کنم و در خدمت خواهم بود. همانطور هم شد و از آن روز آمادگی خودم را اعلام نمودم و همکاری با مهندس را شروع کردم.

س ـ شما خیلی حرف‌ها برای گفتن دارید. امروز به آن قسمت از خاطراتتان در رابطه با رویدادهای روزهای بهمن‌ماه ۱۳۵۷ و تماس‌ها و مذاکراتتان با دکتر بختیار، ارتشبد قره‌باغی، سپهبد ناصر مقدم، همچنین با آقایان سولیوان سفیر آمریکا و جان استمپل، رئیس دپارتمان امور سیاسی سفارت آمریکا می‌پردازیم. لطفاً بفرمایید فعالیت‌های سیاسی جنابعالی در سال ۱۳۵۷ و همکاری با مهندس بازرگان چه موقع و چگونه شروع شد.

من از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به آقای مهندس بازرگان پیوستم. یکی از مسائل مهم و مورد توجه شخص ایشان و بنده این بود که باید از این کشتار و ویرانی جلوگیری کنیم، زیرا معتقد بودیم هر چه از بین برود، چه انسانی و چه مادی از ایران و متعلق به ایران است، مردم کوچه و بازار و پلیس و نظامی همه ایرانی هستند، ابتدا کوشش

کنیم از این کشتار و ویرانی جلوگیری‌کنیم. ایشان تصدیق‌کردند و گفتند هدف‌ما، قبل از هرکاری همین‌است و باید در این‌راه از هیچ‌کوششی دریغ‌نکنیم. بعد از ملاقات‌ها و مشورت‌هایی با آقایان دکتر علی‌اصغر حاج سید جوادی و احمد صدر حاج سید جوادی، قرار شد من به نمایندگی شخص مهندس بازرگان با نمایندگان حقوق بشر آمریکا تماس و ملاقات‌هایی داشته باشم. همینطور با آقای استمپل، (مذاکره‌کننده اصلی سفارت آمریکا، بعد از سفیرکبیر) در این ملاقات‌ها از قول آقای بازرگان از آقای استامپل بخواهم کمک کنند و ترتیبی بدهند از این کشتار جلوگیری شود.

س ـ تماس و مذاکره با دیپلمات‌های آمریکایی به چه ترتیب صورت گرفت؟

بنا بر عرف معمول، دیپلمات‌ها در اینگونه موارد می‌گویند «ما در اینگونه حوادث نقشی نداریم و در امور داخلی کشورها دخالت نمی‌کنیم، مسائل مربوط به خودتان است...» ولی حقیقت غیر از این است؛ آنها هم دخالت می‌کنند و هم نقش کلیدی دارند. به‌هرحال می‌توانم بگویم که از اواسط آذر ۱۳۵۷ تا پیروزی انقلاب، ما هفته‌ای سه چهار دفعه، با همین آقای استمپل ملاقات و گفتگو می‌کردیم. او دیگر بهانه‌های سابق را نمی‌آورد و می‌گفت «برای جلوگیری از خونریزی تلاش خودمان را می‌کنیم؛ با شاه و بختیار صحبت می‌کنیم، همه مخالف خشونت و خونریزی هستند» آنوقت که ژنرال هایزر هم به تهران آمده بود مأموریت و نقش او مشخص نبود، بعدها به مأموریت او پی بردیم...

س ـ ببخشید؛ چه مأموریتی داشت.

جذب سران ارتش و تشویق آنها به حفظ نیروهای مسلح بدون حضور شاه و جلوگیری از کودتای نظامی. به‌هرحال این کوشش‌ها به نتیجه رسید و برخوردها کمتر شد. ارتش که فکر کودتا بر سر داشت (به‌استثنای برخورد گارد جاویدان با همافران در دوشان تپه) خود راکنارکشید و آن اعلامیه کذا را در روز ۲۲ بهمن صادر کرد.

س ـ چه کسانی در این کار، یعنی اعلام بی‌طرفی ارتش، مداخله مؤثر داشتند؟

همه دست‌اندرکاران مداخله داشتند؛ شورای انقلاب، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، ارتشبد قره‌باغی، سپهبد مقدم، سفیر آمریکا و استمپل. بطور قطع اگر ارتش

خود را کنار نمی‌کشید و مداخله می‌کرد، تلفات جانی چند برابر می‌شد. بنده هم در این کار سهم داشتم و سپاسگزار خداوند هستم که این توفیق را به من داد.

س ـ از ملاقات روز ۱۹ بهمن آقای دکتر سحابی و خودتان به نمایندگی از طرف مهندس بازرگان، با دکتر بختیار، ارتشبد قره‌باغی و سپهبد مقدم، در دفتر نخست‌وزیر بفرمایید. آقایان بختیار و ارتشبد قره‌باغی هم در خاطراتشان به این گفتگوها، با روایات متفاوت اشاره کرده‌اند.

آن جلسه با قرار قبلی بین آقایان دکتر بختیار، دکتر سحابی، تیمسار قره‌باغی، تیمسار مقدم و شخص من تشکیل شد. به نظرم روز جمعه، ساعت ۷ بعدازظهر بود. مذاکرات طولانی شد، آقای دکتر سحابی با یادآوری همکاری‌های دکتر بختیار در دوران گذشته، سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، و جبهه ملّی دوم تا جنبش انقلابی مردم در سال ۱۳۵۷ بطور مشروح صحبت کردند و به آقای بختیار توصیه نمودند که در این دوران سرنوشت‌ساز، برای خدمت به ایران و مردم ایران عمل کند. بیانات دکتر سحابی همه را تحت تأثیر قرار داد...

در آن نشست که شاید سه ساعت طول کشید آقای دکتر سحابی و بنده سعی کردیم آقای بختیار و تیمسار قره‌باغی و تیمسار مقدم را قانع کنیم که در زد و خوردهای خیابانی، تلفات انسانی و مادی، مربوط به ایران و مردم آن است. به آقایان گفتیم: شما هم ایرانی هستید و عملکردتان می‌تواند موجب افتخار و خدای نکرده بدنامی شما شود و باید از کشتار هموطنان جلوگیری کنید.

س ـ در آن روزهای ۱۸ و ۱۹ بهمن ارتش ناگزیر بود موضع خود را روشن کند. شب ۲۰ بهمن اولین برخورد نظامیان با همافران در دوشان‌تپه شروع شد. باتوجه به فعالیت‌های گذشته مهندس بازرگان و جنابعالی و دیگر همکاران نهضت آزادی ایران، به‌منظور کنار کشاندن ارتش از ماجرایی که در پیش بود، به نظر شما ارتشبد قره‌باغی چه موضعی داشت، به عبارت دیگر چه انتظاری از او داشتید؟

به نظر من، موضع ارتشبد قره‌باغی در جهت خواسته ما بود و نقش مهمی در بی‌طرف ماندن ارتش ایفا کرد. هنگامی که آقای دکتر سحابی و من توضیح دادیم که «هر کس کشته شود و هر بنایی ویران گردد، متعلق به ایران است، شما هم ایرانی

هستید و وطنتان را دوست دارید و باعث افتخار ایران هستید، باید از این کشتار روزافزون جلوگیری کنید، تاریخ خدمت و خیانت ما را ثبت خواهد کرد» ارتشبد قره‌باغی تصدیق می‌کرد، همینطور سپهبد ناصر مقدم. به نظر من دکتر بختیار مجاب شده بود که کناره‌گیری کند. قرار شد در ساعت ۴ بعدازظهر روز ۲۰ بهمن جلسه مجددی داشته باشیم، که آن حوادث و برخوردها روی داد و از طرف دولت حکومت نظامی اعلام شد. آخرین قرار دکتر بختیار و من به ساعت ۱۱ صبح روز ۲۲ بهمن موکول شد. من تلفن کردم آقای بختیار، نخست‌وزیری را ترک کرده بودند، پس از تماس آقای مهندس کاظم جفرودی با مهندس بازرگان قرار شد در ساعت ۴ بعدازظهر روز ۲۲ بهمن در منزل آقای مهندس جفرودی جمع شویم.

س ـ ببخشید؛ آقای مهندس: سؤالات زیادی در مورد رویدادهای آن سه چهار روز دارم. به جلسه منزل آقای جفرودی هم می‌رسیم. لطفاً از آن شب‌های پرتنش ۲۰ تا ۲۲ بهمن بفرمایید، مرحوم مهندس بازرگان در یادداشت‌های خود، از شب ۲۱ بهمن «شب کذا» یاد کرده است.

آن چند شب، شب‌های پرتنشی بودند. روز ۲۰ بهمن بختیار از ساعت ۴ بعدازظهر حکومت نظامی اعلام کرد. آیت‌الله خمینی حکومت نظامی را خدعه و خلاف‌شرع خواند و از مردم‌خواست به‌آن وقعی ننهند. به دنبال این اخطار و اعلامیه، مردم به خیابان‌ها ریختند. همان شب همافران با افراد گارد سلطنتی در فرح‌آباد درگیر شدند. علت این درگیری پخش فیلم ورود آقای خمینی به ایران در تلویزیون و تظاهرات به نفع ایشان بود. این فیلم قبلاً هم چند شب در تلویزیون نمایش داده شده بود، آنهم در حالیکه نظام سلطنتی و نخست‌وزیر هنوز وجود داشت. در جریان برخورد نظامیان گارد سلطنتی با همافران، ساکنین اطراف قرارگاه هوایی دوشان‌تپه و فرح‌آباد به کمک شورشیان می‌آمدند و زد و خورد شدت پیدا می‌کرد.

آن شب تا صبح همه بیدار ماندیم و در انتظار حوادث دیگری بودیم. از صبح روز ۲۱ و ۲۲ بهمن درگیری‌ها شدت گرفت، به‌لحاظ پیش‌بینی همراه با اعضای شورای انقلاب به منزل آقای حاج معینی، در یکی از کوچه‌های خیابان عین‌الدوله رفتیم. از دولت بازرگان فقط نخست‌وزیر تعیین شده بود اما وزراء انتخاب نشده بودند. آقایان دکتر یزدی، صباغیان و مهندس توسلی، بنده و دیگران بدون داشتن

سمت رسمی با آقای مهندس بازرگان همکاری داشتیم. به‌هرحال شب ۲۲ بهمن پیش‌بینی چگونگی رویدادهای روزهای بعد، از جمله اعلام کناره‌گیری ارتش، یا ابراز همبستگی نه‌تنها ناممکن بود حتی احتمال می‌رفت به مدرسه رفاه حمله شود.

س ـ قرار ملاقات آقای بختیار با مهندس بازرگان و دکتر سحابی و شما به کجا کشید؟

قرار جلسه بعد، عصر روز ۲۰ بهمن بود، ولی به‌دنبال آن رویدادها، آقای بختیار جلسه را به روز دوشنبه ۲۲ بهمن موکول کرد، در آن روز پس از اعلام بی‌طرفی ارتش، من به دفتر آقای بختیار تلفن کردم. قرار بود به نخست‌وزیری بروم و استعفانامه ایشان را بگیرم. رئیس دفترشان گفت: آقای بختیار از نخست‌وزیری بیرون رفته‌اند و دیگر برنمی‌گردند. موضوع را به آقای مهندس بازرگان گفتم، گفتند صبر کنید ببینم کجا هستند. چند دقیقه بعد مرا به دفترشان خواستند و گفتند: آقای بختیار رفته است در محلی[۱] در ونک، همین‌الآن مهندس کاظم جفرودی تلفن کرد و گفت قرار شد امروز در ساعت ۴ بعدازظهر جلسه‌ای داشته باشیم با آقایان دکتر بختیار، دکتر علی‌اکبر سیاسی، دکتر یدالله سحابی، مهندس عبدالحسین خلیلی، مهندس جفرودی، تیمسار قره‌باغی، تیمسار ناصر مقدم و بنده. بعد به من گفتند شما بروید آقای دکتر سیاسی را بردارید و به منزل آقای جفرودی بروید. همین کار راکردم و با دکتر سیاسی به محل موعود رفتیم. آقای بازرگان و سحابی و خلیلی هم رسیدند؛ آقای جفرودی در حیاط از ما استقبال کردند. بعد هم تیمسار قره‌باغی و مقدم آمدند. قره‌باغی با لباس نظامی بود. مقدم لباس شخصی پوشیده بود. حدود یک ساعت در انتظار آقای بختیار بودیم، بعد تلفن زنگ زد. آقای جفرودی (صاحب‌خانه) رفتند و صحبت کردند و گفتند: آقای بختیار می‌گوید به دلیل شرایط موجود نمی‌تواند در این جلسه حاضر شود، ولی استعفانامه‌اش را می‌فرستد.

س ـ از دیگر رویدادهای روزهای ۲۲ بهمن و نیز حوادث روزهای بعد بفرمایید.

در واقع از صبح روز ۲۲ بهمن حتی پیش از اعلام بی‌طرفی شورای عالی دفاع، فروپاشی نیروهای مسلح و انتظامی آغاز شده بود، بطوری که همزمان با اعلام بی‌طرفی ارتش، پایگاه هوایی دوشان‌تپه در شرف سقوط بود مردم به تأسیسات

اسلحه‌سازی سلطنت‌آباد حمله کرده بودند. یگان‌های دیگر ارتش در حال متلاشی شدن بودند، سلاح‌های بی‌شماری به‌دست مردم افتاده بود و دیگر نگرانی در مورد تهدید ارتش وجود نداشت.

روز ۲۳ بهمن به دستور آقای مهندس بازرگان قرار شد به محل نخست‌وزیری بروم و آنجا را تحویل بگیرم و کارمان را شروع کنیم. صبح زود به اتفاق آقایان عباس رادنیا و آقای محسن مجتهد شبستری و... به نخست‌وزیری رفتیم. من در طول ۳۷ روز زمامداری آقای بختیار شاید بیست بار با ایشان ملاقات کرده بودم، پیش‌نویس استعفای اولیه دکتر بختیار، به خط من است. به‌هرحال آن‌روز آقای سرهنگ ضرغام که رئیس دفترشان بود، خوب مرا می‌شناختند و از ما استقبال کردند. در مورد تحویل و تحول وسایل به من گفتند: چیزی نمانده که صورت مجلس کنیم، همه وسایل و بردنی‌ها را غارت کرده‌اند، بیایید دوری بزنیم و اوضاع را ببینید.

همانطور که سرهنگ ضرغام گفت، همه بردنی‌ها را برده بودند، حتی کابینت پرونده‌ها و اوراق و اسناد زیرورو شده بود؛ پوشه‌ها و پرونده‌ها قسمتی در کابینت و تعداد بیشتری در کف اطاق‌ها پراکنده بود. در زیرزمین ساختمان، صندوق بزرگ آهنی نسوز مخصوص نگاهداری سلاح‌های گارد مخصوص نخست‌وزیری را با مسلسل و وسایل دیگر خرد کرده و سلاح‌ها را برده بودند.

ضمن بازدید از اطاق‌ها عده‌ای از کارکنان نخست‌وزیری که به محل کارشان آمده و سرگردان بودند، درخواست کردم کمک کنند تا اطاق‌ها را آماده کنیم، این کار دو سه ساعتی طول کشید، بعد به آقای مهندس بازرگان که در مدرسه رفاه بودند، تلفن کردم. حدود یک ساعت بعد آقای بازرگان به اتفاق آقایان دکتر یزدی و مهندس صباغیان وارد شدند، به‌اتفاق ده پانزده نفر از کارمندان نخست‌وزیری به استقبالشان رفتیم روی تراس پارکینگ که رسیدیم ابتدا آقای بازرگان با من دست دادند و بازوی چپم راگرفتند وکمی دورتر از آقایان یزدی و صباغیان توقف کرده وگفتند: شما را به عنوان معاون خودم و سرپرست نخست‌وزیری انتخاب کرده‌ام، آیا می‌پذیرید؟

پاسخ دادم؛ سال‌ها در انتظار روزی بوده‌ام که منشاء خدمت و اثری باشم؛ در خدمت هستم.

مراسم آشنایی و معرفی کارکنان نخست‌وزیری، در سالن کنفرانس انجام گرفت. آقای بازرگان جلو رفتند تا با یکایک کارکنان دست بدهند؛ با اولین کسی که

دست دادند، آن شخص خم شد تا دست نخست‌وزیر جدید را ببوسد، آقای بازرگان ناراحت شد و دستش را کشید و گفت: «این کار زشتی است که دست افراد را ببوسید! در رژیم گذشته دست مقامات را می‌بوسیدند. خواهش می‌کنم دیگر این کار را نکنید!» بعد با همه دست دادند و سخنرانی کوتاهی کردند و بنده ایشان را به دفترشان راهنمایی کردم.

در اطاق کارشان به من گفتند: «آقای دکتر یزدی به عنوان معاون انقلاب و آقای صباغیان به عنوان معاون انتقال منصوب شده‌اند. شما هم معاون اداری و روابط عمومی هستید.»

س ـ در آغاز کار با توجه به رویدادهای گذشته و پیروزی انقلاب در میان آشوب و بی‌نظمی و بدون در اختیار داشتن نیروی انتظامی حتماً با مشکلات زیادی روبرو بودید.

همینطور است، همه‌چیز به‌هم ریخته بود، نظم و انضباط در میان نبود، همه خودشان را طلبکار می‌دانستند، همانطور که گفتید حتی برای حفاظت از نخست‌وزیری نیروی اجرایی و انتظامی در اختیار نداشتیم. کمیته‌هایی در نواحی مختلف تهران بوجود آمده بود که افراد مسلح غیرنظامی در اختیار داشتند. ظاهراً کمیته‌ها قوه مجریه بودند با اینحال هزاران قبضه تفنگ و مسلسل در اختیار مردم بود؛ گروههای مختلف، مجاهدین، فداییان، مارکسیست‌ها، با اسامی مختلف، که مسلح هم بودند، جولان می‌دادند. از طرف دیگر انقلاب پیروز شده بود و مردم توقع‌هایی داشتند و انتظار داشتند خواست‌هایشان به فوریت برآورده شود. شرح مشکلات را نمی‌توان در این گفتگو بیان نمود. به‌هرحال، در چنین اوضاع و احوالی، دولت موقت شروع به کار کرد؛ قبل از هر چیز باید اعتصاب‌ها پایان می‌یافت. مردم از کوچه و خیابان سر کارشان می‌رفتند، ادارات دولتی، مؤسسات خصوصی، کارخانه‌ها، تأسیسات خدماتی، بازار، صنایع و مهمتر از همه صنعت نفت کارشان را از سر می‌گرفتند و اوضاع به روال عادی درمی‌آمد.

س ـ از خاطرات روزهای اول کارتان مختصری بفرمایید.

بنده معاون اداری و روابط عمومی نخست‌وزیر بودم، به دستور آقای مهندس بازرگان، به تلفن‌هایی که از خارج به ایشان می‌شد، ابتدا من جواب می‌دادم. یکی از

تلفن‌کنندگان خانم تیمسار قره‌باغی بود. خانم، گریان و شیون‌کنان می‌گفت: «خانه‌مان را آتش زده‌اند، کمک کنید...» اینکه چه کسانی به خانه رئیس ستاد کل، که مخفی بود هجوم آورده بودند، خبر نداشته و ندارم، اما با تماس‌ها و مذاکراتی که با او داشتیم، بخصوص در آن روزهایی که شرح دادم، می‌توانم به جرأت بگویم که آقای قره‌باغی نقش بسیار مهمی در حوادث آن دوران و کنار کشیدن و بی‌طرف ماندن ارتش ایفا کرد و جزء مهره‌های اصلی بود.

به‌هرحال در جواب خانم گفتم، آرامش خودتان را حفظ کنید تا کمک بفرستیم، ولی همانطور که عرض کردم، نیروی اجرایی در اختیار نداشتیم. چند نفری از مدرسه رفاه و چند تن دیگر را که مسلح بودند و داوطلبانه برای کمک به ما آمده بودند، به منزل آقای قره‌باغی فرستادم، آخر شب، خانم تلفن کرد و تشکر نمود، ولی از خود تیمسار خبری نبود.

س ـ این شایعه که مهندس بازرگان از محل اختفای ارتشبد قره‌باغی اطلاع داشت، چه بود؟

من ابداً اطلاع ندارم.

س ـ در یادداشت‌های مهندس بازرگان آمده است که از شهریور ۱۳۵۷ به بعد، با سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان امنیت و اطلاعات کشور، ارتباط و ملاقات داشته است، خود شما هم با مقدم ملاقات‌هایی داشته‌اید که یک دور آن در روزهای ۱۸ تا ۱۹ بهمن در نخست‌وزیری، با حضور آقایان بختیار، دکتر یدالله سحابی و ارتشبد قره‌باغی است و موضوع مذاکرات یافتن راه‌حل برای جلوگیری از خونریزی بیشتر ناشی از برخوردهای خشونت‌بار مردم و ارتش بوده است. سؤال این است که سرنوشت سپهبد مقدم، پس از شرکت در شورای عالی دفاع، که روز ۲۲ بهمن تشکیل گردید و رأی به بی‌طرفی ارتش داد، به کجا کشید؟

ابتدا این مطلب را عرض کنم که نقش سپهبد ناصر مقدم در جلوگیری از برخوردهای بین ارتش و مردم و همچنین تصمیم شورای عالی دفاع در بی‌طرفی، کمتر از ارتشبد قره‌باغی نبود، مردی مبادی آداب، منظم و هوشمند می‌نمود. به نظر من، سپهبد ناصر مقدم، آخرین رئیس ساواک رژیم پیشین «بانک» اطلاعات بود.

آخـرین مـلاقات مـا دو سـه روز پس از پـیروزی انـقلاب در دفـتر مـن، در نخست‌وزیری بود، آنروز سپهبد مقدم به دیدن من آمده بود. دو ساعتی صحبت کردیم؛ از حوادث ماههای گذشته تا پیروزی انقلاب و آینده و چگونگی اقدامات اداره ضدجاسوسی ساواک در آگاه شدن از عملیات جاسوسی سرلشکر مقربی به نفع شوروی‌ها و نیز دستیابی به دستگاههای مرموز مخابراتی که روس‌ها در خانه محل اقامت مقربی نصب کرده بودند و سرانجام دستگیری و محاکمه و اعدام او...

سپهبد مقدم گفت با پیش‌بینی اینکه بزودی دستگیر خواهد شد، آمده است اطلاعاتی راکه به‌سود دولت و ملت است، همچنین برای ضبط در تاریخ در اختیار ما بگذارد. قرار شد برنامه‌ای برای ملاقات و گفتگوی منظم در روزهای آینده با من داشته باشد، ولی پس از اینکه از اطاق من خارج شـد، در راهـرو نـخست‌وزیری دستگیر و زندانی گردید.

خبر دستگیری سپهبد مقدم را آقای بازرگان به من دادند. همان روز یا فـردا نامه‌ای به خط خودشان به دادستان انقلاب، آقای هادوی و نوشتند با تأکید به لزوم اهمیت آزادی سپهبد مقدم، خواهش کردند او را در اختیار خودشان (نخست‌وزیر) بگذارند و ضمانت می‌کنند او را برای محاکمه تحویل دهند ولی به این درخواست ترتیب اثر داده نشد و بطوری که می‌دانید، متهم در یک محاکمه چند دقیقه‌ای یا بیشتر، محکوم به اعدام شد و حکم بلافاصله اجرا گردید. سپهبد مقدم، همانطورکه عـرض شـد، بـانک اطـلاعات بـود و مـی‌توانست اطـلاعات دست اول او بـرای کشورمان بسیار مفید باشد و اصرار مهندس بازرگان در تحویل او به نخست‌وزیری به همین منظور بود.

مطلب جالب و شنیدنی دیگری است که حیف است نگویم: بعدازظهر یکی از روزهای آخر بهمن بود. منشی من (خانم زاهدی) آمدند و گفتند: «آقایی آمـده است و می‌خواهد با شما ملاقات کـند. اسـمش را پـرسیدم گـفت خـودشان مـرا می‌شناسند» در حالیکه من اصلاً او را ندیده و نمی‌شناختم، آن شخص که هـنوز قیافه‌اش در ذهن من است وارد شد و بلافاصله گفت:

«من کارمند اداره ضدجاسوسی اداره هشتم ساواک هستم، آمده‌ام اطلاعات مهمی به شما بدهم» استقبال کردم، برخوردهای من با اشخاص در اینگونه موارد جدا از این بود که از چه سازمانی است و چکاره است؛ من قاضی نبودم، باید از اطلاعات افراد به سود کشورم استفاده می‌کردم.

او گفت: «امروز، ساعت ۵ بعدازظهر قرار است یکی از کارمندان عالی‌رتبه سفارت شوروی در ساختمانی در میدان ۲۵ شهریور دستگاههای اطلاعاتی جاسوسی شامل دوربین عکس‌برداری و ضبط صوت‌های مخصوص، در اختیار شخصی بنام عبدالعلی بگذارد.»

من از آن شخص خواهش کردم در دفترم بماند، تا موضوع را به نخست‌وزیر اطلاع بدهم. هنگامی که این خبر را به آقای یازرگان دادم، احساس کردم از شنیدن نام «عبدالعلی» ناراحت شدند. زیرا نام پسر بزرگشان هم عبدالعلی بود. نخست‌وزیر گفتند قضیه را محرمانه تعقیب کنید و نتیجه را به من بگویید.

به اطاقم برگشتم و از آن شخص پرسیدم: حالا چه می‌کنید؟

گفت «ما در خدمت دولت هستیم؛ دینی داریم، وطنی داریم، اگرچه انقلاب شده و اوضاع درهم و برهم است، ولی ما باید وظیفه‌مان را انجام بدهیم، آمده‌ام به اطلاعتان برسانم که ما رَد آنها را داریم و دستگیرشان می‌کنیم.»

آن شخص بی‌آنکه نامش را بگوید و بنده هم اصرار به دانستن نامش داشته باشم، خداحافظی کرد و رفت و قرار شد نتیجه را اطلاع بدهد. فقط بنده و آقای یازرگان از این خبر اطلاع داشتیم و در انتظار نتیجه عملیات بودیم. سه چهار ساعت بعد، همان شخص برگشت و گفت: «مأمورین ما، به موقع در محل حاضر شدند و آن شخص (عبدالعلی) و آن مرد روسی را با دوربین مخصوص فیلم‌برداری و ضبط صوت توقیف کردند. نام اصلی عبدالعلی هم محمدرضا سعادتی است».

من تا آنروز نام سعادتی را نشنیده بودم، بعد معلوم شد آن کسی که همراه مأمورین اداره هشتم ضدجاسوسی ساواک، سعادتی و آن کارمند شوروی را دستگیر کرده ماشاالله قصاب معروف بود که تا آنروز اسم او را هم نشنیده بودیم!

حضور ماشاالله قصاب در سفارت آمریکا با عنوان سرپرست کمیته مراقبت از آن محل و نیز مأموریت دستگیری محمدرضا سعادتی به‌نحوی که توضیح داده شد، این موضوع را روشن می‌کند که سفارت آمریکا از چگونگی رابطه سرّی محمدرضا سعادتی با شوروی‌ها اطلاع داشته است. ماشاالله قصاب از افراد مورد اعتماد سفارت بود و تا روز آخری که همراه برادرش سولیوان را به فرودگاه برد و او را سوار هواپیما کرد با سفارت همکاری می‌کرده است.[۱]

---

۱. ویلیام سولیوان، در کتاب «مأموریت در ایران» به همکاری «قصاب مورد اعتمادمان» اشاره کرده و

س ـ از دیگر خاطرات آن روزها بفرمایید.

وقتی رویدادهای آن دوران و مشکلاتی را که هر ساعت و هر روز بر سر راه دولت موقت پدید می‌آمد به خاطر می‌آورم، حیرت می‌کنم. یکی از این مشکلات ناامنی‌های فزاینده در تهران و دیگر نقاط ایران بود؛ مارکسیست‌ها، گروههای مجاهدین، فداییان و دسته‌جات مختلف برکنار شده از قدرت و همچنین آنهایی که در تلاش برای دستیابی به قدرت از راه بی‌اعتبارکردن دولت موقت بودند، حادثه می‌آفریدند. یک مورد از این مشکلات را برایتان شرح می‌دهم:

یکی از روزهای اواسط اسفند ۱۳۵۷ منشی بنده خبر داد که آقایی بنام آیت‌الله شبیر خاقانی می‌خواهد از خوزستان صحبت کند. من تا آنموقع چنین کسی را نمی‌شناختم. شخصی که پشت تلفن بود، خودش را پسر آقای شبیر خاقانی معرفی کرد و از قول پدرش خواسته‌های او را بنام مردم خوزستان شرح داد. اهم این خواسته‌ها؛ تغییر وضع فرهنگ، بهداشت، تأمین امنیت، خانه‌سازی و غیره بود، کارهایی که برنامه درازمدت می‌طلبید. او پس از شرح این خواسته‌ها گفت «آیت‌الله می‌فرمایند اگر تا یک هفته دیگر این مشکلات حل نشود ما خوزستان را از ایران جدا می‌کنیم!» و بلافاصله گوشی را به شخص دیگری داد که بعداً فهمیدم خود آیت‌الله شبیر خاقانی است.

آقای شبیر خاقانی نمی‌توانست به روانی فارسی صحبت کند، کلمه به کلمه مغلوط و با لهجه عربی حرف می‌زد و می‌گفت «به بازرگان گفت... اگر این کارها را کرد... والّا، خوزستان جدا شد!...» همین‌که اسم خوزستان و «جدا شد» را گفت: با خشم تمام به او گفتم «هرکس در آنجا اسم جدایی قطعه‌ای از خاک ایران را ببرد، او را به خلیج فارس می‌ریزیم...» سکوت کرد و تلفن قطع شد.

بعد از آن گفتگو به دفتر مهندس بازرگان رفتم و ماجرا را عیناً گزارش دادم. گفتند جوابتان عالی و منطقی بوده است. چند روز بعد، شایعه‌سازان این داستان را به شکل دیگری پراکنده کردند و گفتند امیرانتظام به آقای شبیری گفته است: همه شیعیان خوزستان را به دریا می‌ریزیم...!

کار بالا گرفت تا جایی که ادامه خدمت من در نخست‌وزیری برای آقای

چگونگی همراهی او را در روز عزیمت از ایران، از سفارت تا فرودگاه را به تفصیل شرح داده است. (نگاه کنید به: مأموریت در ایران، صفحات ۲۸۰-۲۸۱).

بازرگان بصورت یک مسأله درآمد، خوشبختانه خداوند کمک کرد! خانم تلفنچی مأمور ارتباط خرمشهر و تهران، از روی کنجکاوی، یا هر چه فکر کرده بود، مکالمات بین من و آقای شبیر خاقانی را ضبط کرده بود و نوار آنرا برای مهندس بازرگان فرستاد و ایشان آنرا برای مقامات بالا پخش کرد و این مسأله تمام شد.

قضیه مسافرت بنده در معیت آقای مهندس بازرگان به خوزستان در چند روز بعد و تیراندازی به من که به شخص دیگری اصابت کرد و خوشبختانه فوت نکرد، داستان دیگری است که انشاءالله بعدها در خاطراتم تشریح خواهم کرد: این سوءقصد نافرجام، کار مارکسیست‌های عرب، به رهبری شوهرخواهر آقای شبیر خاقانی بود که از عراق و صدام‌حسین حمایت می‌شدند...

س ـ با اجازه شما برمی‌گردیم به تماس‌ها و مذاکرات با مقامات سیاسی سفارت آمریکا و شخص استمپل با طرف‌های ایرانی؛ بفرمایید شیوه برخورد آنها در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و در تماس‌ها و مذاکرات، بخصوص در مورد نقش ارتش در آن روزها چگونه بود؟

گویا قبلاً هم عرض کردم، در این مذاکرات ابتدا مطابق عرف دیپلماسی هرگونه مداخله‌ای را انکار می‌کردند و می‌گفتند ما در امور داخلی کشور شما، مداخله نمی‌کنیم. ولی برای ما روشن بود که شاه و دولت‌های منتصب او، بخصوص دکتر بختیار، در تصمیم‌گیری سیاسی مملکت، نقش آنچنانی ندارند، لذا در تماس‌ها و مذاکراتمان، مداخله آنها را از جنبه «بشردوستانه» و به‌منظور جلوگیری از کشتار بیهوده، عنوان می‌کردیم و آنها را به حرف می‌آوردیم.

به نظر من نقش آقایان این بود: شاه را از ایران بیرون کنند، که کردند؛ کنترل ارتش برای تصمیم گیری‌های کلی، در دستشان باشد، مأموریت ژنرال هایزر هم همین بود. سولیوان مرحله به مرحله از رژیم شاه جدا می‌شد؛ او نخست سیاست تمایل به جنبش ملی و سپس گرایش به جنبش مذهبی را توصیه کرد، جز این هم راهی وجود نداشت، مگر جاری شدن سیل خون، شعار «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است»[1] که در کتاب شما آمده است، پایه این سیاست بود.

---

۱. Thinking the unthinkable تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران (از کودتا تا انقلاب) جلد دوم، فصل چهارم، صفحات ۱۷۲-۱۸۰.

من با آقای «استمپل» رئیس دپارتمان سیاسی سفارت آمریکا که مردی بسیار وارد به مسائل سیاسی جهان و بخصوص ایران بود ارتباط داشتم و مذاکره می‌کردیم، او به زبان فارسی هم حرف می‌زد، ولی مذاکرات ما به زبان انگلیسی بود و نتیجه گفتگوهای بنده با استمپل و سولیوان به آقای مهندس بازرگان و از طریق ایشان به شورای انقلاب منتقل می‌شد. هدف این مذاکرات، جلوگیری از خونریزی بیشتر و کنار کشیدن ارتش بود. ملاقات آقایان دکتر بهشتی، موسوی اردبیلی، مهندس بازرگان با سولیوان که چگونگی آن در کتاب‌های «استمپل» و سولیوان آمده است، همچنین توضیحات مهندس بازرگان در زمینه مذاکرات ایشان و آقای موسوی اردبیلی با سفیر ایالات متحده آمریکا[۱] عموماً به‌منظور حذف بختیار و جلوگیری از خونریزی بیشتر بود.

س ـ آقای استمپل در اظهاراتش گفته است، که ما خبر تصمیم بی‌طرفی شورای عالی نیروهای مسلح ایران را به وسیله آقای امیرانتظام به آقای بازرگان اطلاع دادیم. عین نوشتهٔ «استمپل» را برای شما می‌خوانم، او می‌گوید:

«تصمیم به خودداری از زد و خورد و حداقل بی‌طرف ماندن ارتش، درصورتی که نتوان آنرا به اردوی انقلاب رهنمون ساخت، استراتژی ژنرال قره‌باغی بود. اتفاقاً سفارت آمریکا توانست این خبر را به فوریت از طریق امیرانتظام، دستیار (سپس معاون) بازرگان نخست‌وزیر، مبنی بر کنار ماندن ارتش از صحنه به اطلاع وی برساند. مسلماً این خبر در کاستن تلفات زیاد طرفین مؤثر بود...»[۲]

درست است؛ همانطورکه عرض شد ما نگران بودیم که ممکن است کودتایی مانند کودتای ۲۸ مرداد تکرار شود. من آن روزها از سوی آقای مهندس پیغام برده بودم که در میان سران ارتش صحبت از توسل به زور و کودتا است، مداخله کنید که چنین حادثه‌ای روی ندهد، زیرا کودتا جز خونریزی بیشتر نتیجه‌ای نخواهد داشت. سیاست آمریکا در آنموقع متوقف کردن کودتا بود. اما می‌خواستند ارتش دست آنها باشد، استمپل گفت: ما کوشش می‌کنیم، چنین واقعه‌ای روی ندهد.

س ـ منظورم پیام استمپل است که می‌گوید قبل از اعلام بی‌طرفی ارتش، این

---

۱. همانجا، صفحه ۲۶۳-۲۶۵.

2. John P. Stempel: Insid the Iranian Revolution, pp. 180-181.

تصمیم را به شما اطلاع داده است.

بله، صحیح است.

س ـ در جلسه روز ۱۹ بهمن هم موضوع کودتا مطرح شد؟

بله، شاه رفته بود و برخلاف برنامه قبلی که باید بعد از چند روز به آمریکا می‌رفت، در مراکش مانده بود. ما نگران کودتایی مانند کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بودیم. در آن جلسه هم این موضوع را مطرح کردیم ارتشبد قره‌باغی گفت: ارتش کودتا نمی‌کند. در مصاحبه مطبوعاتی هم این موضوع را که ارتش کودتا نخواهد کرد، تأکید نمود.

س ـ بختیار چه می‌گفت؟

او یکبار به من گفته بود اگر عملی بر خلاف میل ارتش انجام دهد، او را ترور می‌کنند. ادعا می‌کرد که سرهنگ ضرغام، رئیس دفترش مأمور این کار است، ولی آنروز (۱۹ بهمن) پنج دقیقه هم حرف نزد. قره‌باغی می‌گفت: ارتش کودتا نمی‌کند و در اختیار نخست‌وزیر است... در همان جلسه موضوع استعفای او را هم مطرح کردیم، قرار شد روز بعد (۲۰ بهمن) جلسه داشته باشیم، که حکومت نظامی اعلام شد و گردهمایی ما به عصر روز ۲۲ بهمن موکول گردید، که چگونگی آنرا شرح دادم.

س ـ از رویدادهای روزهای آخر بهمن ماه بگویید.

رویدادها و مشکلات زیادی داشتیم، گفتنی‌ها زیاد است، انشاءالله به موقع خاطرات آن دوران را شرح خواهم داد...

بخش ششم ــ یادداشت‌های بازرگان

در یادداشت‌های دست‌نویس مهندس بازرگان و روزهای سرنوشت‌ساز ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ برنامه و اوقات کار ایشان بطور منظم ثبت شده است؛ مواردی از یادداشت‌های مزبور در ارتباط با آن رویدادها بدین شرح است:

۱۱/۱۹ ـ تشکیل جلسات شورای انقلاب؛ صبح و بعدازظهر (قاعدتاً در دبیرستان رفاه)

ـ گرفتن و ترتیب اطاق در طبقه دوم برای ملاقات‌ها و یک اطاق برای شورای انقلاب، کسانی که کمک می‌کنند: ابوالفضل [حکیمی]، توسلی، صباغیان، سرهنگ توکلی.

ـ سخنرانی اول [۵۷/۱۱/۲۰] در مواجهه با مردم و اعلام برنامه دولت موقت و تشویق و تحریک مردم، در دست تهیه بود و دوستان نهضتی تمام تلاش و تدبیرشان در برگزاری این کار بود. از ستاد دانشگاه استفاده می‌کنند و از یک مؤسسه برقی برای شبکه رادیو کمک گرفتند؛ انتظامات را... عهده‌دار شدند. چند چیز را علاقه داشتم بگویم و از سه چیز نگرانی داشتم؛ آنچه می‌خواستم حتماً بگویم اینکه به‌هیچوجه [مردم] توقع نداشته باشند اشخاصی را که انتخاب می‌کنم و کارهایی که می‌کنم بی‌عیب و ایراد است و قبلاً عذر تقصیر خواسته باشم. دوم: انتظار فوری و حتمی، غیر از گلستان شدن مملکت و روبراه شدن کارها نداشته باشند، چون محال است. سوم: بدانند که من اهل شدت و قاطعیت و انقلاب خشن نیستم و برنامه را باید انجام دهم. چهارم: رفتن سرِ کارها، هر وقت که گفتیم.

نگرانی‌هایم ۱) مخالفت رسمی، یا کارشکنی و توطئه دولت [بختیار] برای

عدم برگزاری و بدکارکردن سیستم صوتی و انتظامی ۲) بارندگی و به هم خوردن و کوچک شدن مجلس ۳) خستگی و ملالت‌آوری نطق. شب، با خوف و رجا خوابیدم. قرار شد صبح زود منزل آقای موسوی اردبیلی بروم که نزدیک دانشگاه است و جلسه داشتیم.

ـ جلسه منزل آقای اردبیلی ـ سخنرانی دانشگاه.

۱۱/۲۰ الحمدلله همه‌چیز منظم بود و خوب برگزار شد، اخلالی در برق و انتظامات نکردند، جمعیت فوق‌العاده آمده بود؛ با شوق و علاقه گوش می‌دادند، متن نُطق خسته‌شان نکرد و جالب بود، حتی در بیرون دانشگاه هم ازدحام فوق‌العاده بود و صدا خیلی خوب می‌رسید؛ آقایان مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی، دکتر سحابی و صدر و کتیرایی هم آمده بودند و اظهار رضایت از نطق کردند؛ مخصوصاً از قسمت‌های آخر که می‌گفتند از موضع قدرت صحبت می‌شد. بعد از سخنرانی به داخل مسجد رفتیم که هم دانشگاه خلوت شود و هم نماز بخوانیم و این آقایان به من اقتدا کردند.

۱۱/۲۱ ـ ساعت ۸ ½ با بنی‌صدر مصاحبه داشتم و با روزنامه اطلاعات.

ساعت ۱۰ شرکت نفت رفتم.

ساعت ۱۱ شورای انقلاب (قاعدتاً در مدرسه رفاه)

ـ صدای مسلسل و تیراندازی امروز بعدازظهر فوق‌العاده بود، راهها هم بسته بود. ما در مدرسه رفاه و ستاد ماندیم که در ارتباط باشیم و از آقای خمینی دفاع کنیم. شب‌های قبل اینطرف و آنطرف می‌رفتیم و می‌خوابیدیم آن شب دیدیم که صدای مسلسل و رگبار نزدیک بود و احتمال داده می‌شد که به خیابان عین‌الدوله و به محل ستاد خواهند آمد.

ترتیباتی برای محاصره و محافظت آقای خمینی در دبستان علوی داده شد. برای ماها هم سرهنگ توکلی و قرنی اصرار داشتند در آنجا نباشیم و به یک خانه دیگر برویم. خانه آقای...[1] واقع در کوچه مستجاب را که آشنا بود انتخاب کردیم (بنی‌اسدی، عبدل، دکتر یزدی، دکتر سحابی، ابوالفضل...) ارتباط تلفنی دایم با مرکز تلفنی ستاد خودمان...

---

۱. به گفته مهندس امیرانتظام، این محل، منزل آقای حاج معینی در یکی از کوچه‌های خیابان عین‌الدوله بود.

لحظه‌به‌لحظه نزدیک شدن حملات را می‌شنیدیم، تیرهای رنگی را در آسمان می‌دیدیم. خواب درستی نکردیم. هوا که روشن شد، کسانی رفتند به کوچه مستجاب ببینند در عین‌الدوله چه خبر است؛ چند نفر از پاسدارها شهید شده‌اند و سربازها و پلیس دولتی تا کجا را گرفته‌اند؟ جواب آوردند که سرِ کوچه خبری نیست و در عین‌الدوله پاسدارها نیستند. بلافاصله خود را به ستاد رساندیم... از این طرف و آنطرف خبر گرفتیم؛ صحبت از سقوط کلانتری‌های نزدیک بود و سپس تسلیم پادگان نیروی هوایی... و سقوط دستگاه... باورکردنی نبود و درست انتظار خلافش را داشتیم.

۲۲ بهمن ۱۳۵۷

در یادداشت‌های مهندس بازرگان پیرامون رویدادهای روز ۲۲ بهمن که مهمترین آن اعلام بی‌طرفی ارتش؛ شدت گرفتن زد و خوردها و قرارگردهمایی عصر آن روز با دکتر بختیار بود، در یک برگ به برنامه کار آنروز بدین شرح اشاره شده است:

ـ قره‌باغی (قاعدتاً یا موقوف شده...)

ـ شاید شاپور بختیار، ولی شورای انقلاب...

در صفحهٔ بعد (صفحهٔ ۱۱ تفکیک خاطرات) چنین نوشته شده است:

۱۱/۲۲ ـ ملاقاتی به اتفاق دکتر سحابی با تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش داشتیم که به خانه سازمانیش در خیابان خلوت و مصفای زیر امامزاده قاسم رفتیم. این ملاقات به دنبال ملاقات‌های سابق با خود او و تیمسار مقدم و به‌منظور کنار کشاندن ارتش از رودررویی با مردم و انقلاب بود و البته با توافق و مشورت با آقایان شورای انقلاب انجام می‌گیرد و آقای دکتر بهشتی حرفی نداشت، به شرط آنکه به خانه‌اش بیایند و او ملاقات‌کننده باشد، کما آنکه ظاهراً با تیمسار مقدم هم ملاقات داشته است. با این تفاوت که وقتی ماها، ملاقات و مذاکره‌ای داشتیم، قبلاً و بعداً شورای انقلاب را در جریان می‌گذاشتیم و با نظر آنها انجام می‌دادیم، ولی این آقایان خود را مافوق ما، و مبرّای از این کارها می‌دانستند و چیزی به ما نمی‌گفتند.

ارتشی‌ها از دو جا و اسماً از سه جا اطاعت و ملاحظه داشتند، که سومی آن یعنی نخست‌وزیر، دکتر بختیار صوری بود. اولی شاه، که فعلاً غایب است و دومی آمریکا که مایل به این کار بود ولی به نتیجه رسیده بود که حفظ شاه غیرممکن ولی حفظ و حیثیت ارتش لازم است. (البته روی حسابهای خودشان که یکی از آنها در

انطباق با مسئله ثبات و امنیت کشور می‌باشد)

رسیدن ارتشیان و آمریکایی‌ها به این تمایل و عدولشان از شاه کار آسانِ فوری نبود و به احتمال قوی روابط و مذاکرات قبلی ما با آمریکایی‌ها در فهماندن و قبولاندن نسبی انقلاب ایران، بی‌اثر نبوده است و از چند ماه قبل اظهار می‌کردند که افسران، قسم برای قانون اساسی خورده‌اند و باید راه قانونی و وجدانی جلوی پایشان باز شود. به این دلیل بود که در یک ملاقات محرمانه سه جانبه: موسوی اردبیلی، سولیوان و من (ظاهراً با حضور استمپل) به راه‌حل رفراندوم برای تغییر نظام مملکت رسیده بودیم، با این اختلاف که او می‌گفت دولت بختیار رفراندوم کند و ما (مخصوصاً آقای اردبیلی) می‌گفتیم اگر دولت اعلام رفراندوم کند، مردم به صندوق‌ها نخواهند رفت؛ بهتر است ما دعوت و نظارت کنیم و دولت ترتیبات و تشکیلات آنرا در مدارس و مساجد و اماکن بدهد.

در ملاقات با آقای قره‌باغی، ضمن گله‌های زیاد از حملات به ارتشی‌ها و نظامیان، موافقت خود را اظهار کرد که حاضر است طبق پیشنهاد تیمسار مقدم، شورای عالی (نمی‌دانم جنگ، دفاع یا ارتش) را تشکیل داده، همراهی ارتش با مردم و رودررو نشدنشان را علیه تظاهرات و اجتماعات ملی اعلام نمایند...[۱]

دنباله یادداشت‌های مرحوم بازرگان، در روزهای ۲۲ بهمن به بعد، پس از فروپاشی نیروهای مسلح و مخفی شدن شاپور بختیار، به تشکیل کابینه دولت موقت و چگونگی انتخاب وزیران، انتصابات رویدادهای بعد اختصاص دارد که در جلد سوم خاطرات خواهد آمد.

در پایان این بخش، ساعات پایانی زمامداری دکتر شاپور بختیار را از کتاب خاطراتش نقل می‌کنیم.

دکتر بختیار ماجرای تصمیم شورای عالی دفاع در زمینه بی‌طرفی ارتش و پایان دوره ۳۷ روزه حکومت خود را بدین شرح بیان کرده است:

«... صبح روز یکشنبه [۲۲ بهمن] در ساعت ۸ به نخست وزیری رفتم. با همه

---

۱. یادداشت‌های دست‌نویس مهندس بازرگان، صفحات ۹-۱۰ (تصویر صفحه ۱۱ در پیوست کتاب درج شده است)

گرفتاری‌ها و مشغله‌ها، تمام مدت با تعجب در فکر سکوت قره‌باغی بودم. در ساعت ۹/۲۰ گفتم به او تلفن کنند. به من اطلاع دادند در جلسه‌ای بسیار مهم است ولی بلافاصله پس از ختم آن، با هلیکوپتر می‌رسد...

دقایق می‌گذشت و هر لحظه بیشتر به من ثابت می‌شد که این جلسه باید حقیقتاً فوق‌العاده مهم بوده باشد. درباره چه می‌توانست باشد؟ [...] احساس می‌کردم که حوادث خطیری در راه است. در ساعت ۱۱ بالاخره تماس تلفنی با قره‌باغی برقرار شد؛ قره‌باغی می‌گوید: ارتش بی‌طرفی خود را اعلام کرده است!

من به او گفتم: حدس زده بودم! حقیقتاً متشکرم که بالاخره تأییدیه آنرا به من دادید!

ارتش متزلزل شده بود؛ ارتش خیانت کرده بود. این قره‌باغی کذا، که شاه برای من بجا گذاشت، و حسین فردوست، یکی از نزدیکان اعلیحضرت، با استفاده از مختصر همدستی رئیس ساواک، ۲۵ امیر را در «شورای عالی نیروهای مسلح» که موجودیت قانونی نداشت، و فقط برای نیازهای ظاهری ابداع شده بود، گرد هم آورد و این شورا قطعنامه زیر را صادر کرد...

بی‌منطقی و کذب از هر سطر این قطعنامه هویدا بود. ارتش تصمیم گرفته بود با دست روی دست گذاشتن از ملت نجیب ایران دفاع کند. خیانت به وظیفه، از این آشکارتر نمی‌شود [...] چگونه به این نتیجه رسیدند؟... پس از آنکه گوشی تلفن را گذاشتم، آرام ماندم، ولی می‌دانستم همه‌چیز از دست رفته است [...] گوشی تلفن را برداشتم که از فرستنده رادیویی بخواهم، متن اعلام بی‌طرفی ارتش را لااقل تا یک ساعت دیگر پخش نکنند و بعد کاری را که روی میزم بود تمام کردم.

در خیابان سر و صدای... بلند بود. صدای محافظین که آنها را دور می‌کردند تا به نخست‌وزیری حمله نکنند می‌شنیدم. صدای اصابت فشنگ مسلسل‌ها، بر روکار اطاقی که در آن نشسته بودم به گوش می‌رسید.

کسی درِ دفتر مرا زد و بی‌آنکه من جوابی به او داده باشم، دو نفر وارد شدند؛ یک افسر پلیس و یک افسر ساواک.

ـ آقای نخست‌وزیر؛ اوضاع آشفته است...

ـ می‌دانم، هروقت موقع رفتن بود می‌روم...

حوالی ساعت ۲/۱۵ بعدازظهر از نخست‌وزیری بیرون آمدم. منشی من که تا آخرین لحظه در محل خدمتش مانده بود، وقتی از پله‌ها پایین می‌رفتم پرسید:

ـ کی برمی‌گردید؟

ـ نمی‌دانم ولی برمی‌گردم...

در دانشکده افسری هم افسران با کمال احترام با من برخورد کردند. هلیکوپتر مرا به طرف مقصدی که معین کرده بودم برد...»[۱]

۱. یکرنگی، شاپور بختیار، فصل دهم، صفحات ۲۲۸-۲۳۳.

ضمائم

نامه مهندس بازرگان و دکتر سحابی به مهندس شریف‌امامی رئیس مجلس سنا	۳۵۳
اشعار سروده شده توسط آقای صفا، در وصف حلیم	۳۵۶
نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی	۳۵۹
گزارش جریان ملاقات با نخست‌وزیر در ساعت ۷/۳۰ بعدازظهر دوشنبه ۱۳ شهریور	۳۸۰
متن کامل نامه مهندس بازرگان به دکتر ابراهیم یزدی	۳۸۷
تصویر نامه‌های آیت‌الله خمینی به عنوان دکتر یزدی	۳۹۲
نامه سه امضایی	۳۹۳
نامه مؤسسین جمعیت به دبیرکل سازمان‌ملل و اعلام تأسیس کمیته‌ایرانی دفاع از آزادی و حقوق‌بشر	۳۹۵
نامه به نخست‌وزیر و اعتراض به مقاله مندرج در روزنامه اطلاعات مورخه ۱۳۵۶/۱۰/۱۷	۴۰۶
شرح اولین مصاحبه مطبوعاتی کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر	۴۰۹
پاسخ به اظهارات وزیر امور خارجه مندرج در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۵	۴۱۶
در کجا هستم؟	۴۱۹
بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت پیروزی راهپیمائی تاسوعا و عاشورا	۴۲۵
جنگ شاه و ملت	۴۲۹
فرمان اعزام هیئت نمایندگی امام خمینی دام‌ظله به مناطق نفت‌خیز کشور	۴۳۲
توضیحات آقای مهندس مهدی بازرگان دربارهٔ مطالب مطروحه در کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها»	۴۳۴
توضیحات آقای دکتر ابراهیم یزدی پیرامون برخی از مطالب کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها»	۴۴۷
متن حکم انتصاب هیئت رسیدگی به امور سفارت ایران در واشینگتن توسط آیت‌الله خمینی	۴۵۹
فرمول پیشنهادی مربوط به استعفای دکتر شاپور بختیار	۴۶۱
تصویر متن استعفای دکتر بختیار	۴۶۲
اولین پیام مهندس بازرگان به ملت ایران بعد از قبول نخست‌وزیری (۵۷/۱۱/۲۰)	۴۶۳
یادداشت‌های دست‌نویس مهندس بازرگان مربوط به روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن	۴۷۹
مصاحبه مهندس بازرگان با مخبر تلویزیون بلژیک در تاریخ ۲۲ می ۱۹۷۸	۴۸۱
دعوت شاه به مباهله	۴۸۵
نامه تشکر به عنوان آقای سرهنگ غلامرضا نجاتی وکیل مدافع	۴۸۷

نامه مهندس بازرگان و دکتر سحابی به مهندس شریف‌امامی
رئیس مجلس سنا در رابطه با سخنان یکی از سناتورها

تاریخ ۴۲/۸/۲۳

جناب آقای مهندس شریف‌امامی
ریاست محترم مجلس سنا

بطوریکه در روزنامه‌های عصر چهارشنبه ۴۲/۸/۲۲ خوانده شد در جلسه آنروز مجلس سنا آقای عماد تربتی در توضیح اینکه چرا جوانان ایرانی برای تحصیلات عالیه به خارج کشور بروند چنین گفته‌اند (نقل از روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۲۴۳): «علت اصلی، نداشتن دانشگاه است و اگر در دانشگاهی زنده‌باد، مرده‌بادگفتن رواج داشت اشخاص حاضر نیستند فرزندان خود را به این دانشگاه بفرستند الآن بعضی از استادان دانشگاه به جرم فساد اخلاق در زندان هستند...»

خواندن این مطلب بر ما دو نفر که فعلاً تنها استادان زندانی شده دانشگاه هستیم و برای دوستانمان، موجب تعجب و تأسف فراوان شد. انتظار داشتیم از طرف آنجناب، آقایان استادان دانشگاه که در سنا تشریف دارند به این تحریف حقیقت و اهانت (که هم به ما و هم به دانشگاه است) اعتراض و جلوگیری به عمل می‌آمد.

صرف نظر از اینکه بیان ایشان در آنجایی که می‌گویند اشخاص حاضر نیستند فرزندان خود را به‌این دانشگاه بفرستند با هجوم عجیب جوانان به دانشگاه و آمار واقعی داوطلبان که در سال جاری متجاوز از پنج برابر قبول‌شدگان بوده است تطبیق نمی‌کند انتساب جرمی هم که داده‌اند خلاف حق و قانون و خلاف هرگونه اصول انسانیت و

اخلاق است.

بطوریکه استحضار دارند اتهام‌هایی که دادرسی ارتش بر طبق ادعانامه تنظیمی برای ما قائل شده است و صددرصد برخلاف حقیقت و قانون می‌باشد اقدام برعلیه امنیت کشور است. اینک سناتوری که باید از کرسی پارلمان مدافع ملت و کسانی باشند که خواهان اجرای کامل قانون اساسی و اصول مشروطیت و ترویج‌کننده دیانت و اخلاق هستند یا لااقل اقدامی بنمایند که دادگاه یا بر طبق قانون بصورت واقعاً علنی باشد و ممانعت از انتشار مدافعات ما در جراید به عمل نیامده تا ملت بتواند آزادانه قضاوت کند، می‌آیند از روی جهل یا غرض تهمتی یا تهمت‌های ناروای دیگر علاوه می‌کنند و نمکی بر زخم‌ها می‌پاشند!

در هر حال ما از کنج زندان لازم دانستیم اعتراض و شکایت خود را به وسیله وکلای مدافع محترم و باشهامت خود به نزد آنجناب که آشنایی کامل به سوابق و اعمالمان دارید برسانیم و هرگونه اقدام اخلاقی و قانونی را که لازم باشد به وجدان خودتان واگذار نماییم.

دکتر یدالله سحابی (استاد دانشکده علوم)

مهدی بازرگان (رئیس سابق و استاد دانشکده فنی)

رونوشت جناب آقای دکتر صدیق استاد سابق خودمان

رونوشت جناب آقای دکتر شفیق استاد همکار

رونوشت شورای دانشکده علوم ـ پروفسور یحیی عدل

رونوشت برای روزنامه کیهان ارسال می‌شود. ما تعجب می‌کنیم وقتی نمی‌گذارند جریان دادگاه و مدافعات ما را درج نمایند و وظیفه قانونی و وجدانی و ملی روزنامه‌نگاری را که بیان وقایع و حقایق برای مردم است اجرا نمی‌نمایید. چرا وقتی چنین اظهارات خلاف حقیقت و قانون و اخلاق درباره ما به عمل می‌آید از درج آنها امتناعی نمی‌فرمایید؟

ضمایم:

۱ ـ اطلاعات شماره ۱۱۲۴۳

۲ ـ کیهان ۶۰۹۵ ـ ۴۲/۸/۲۲

ضمیمه ۱ ـ اطلاعات ـ ۱۱۲۴۳

آقای عماد تربتی گفت بنده چون جزو فرنگ‌رفته‌ها نیستم متأسفانه و یا بنا بر تز

آقای دکتر شفق خوشبختانه نباید طرفداری از دانشجویان خارج راکرده باشم.

در ماه برای ۱۶ هزار دانشجو اقلاً ۱۶ میلیون ارز به خارج می‌رود؛ برای ساختن همین مجلس سنا این‌همه ارز به خارج رفته است. این قالی آبی، این شیشه‌ها، این سنگ‌ها که جلوی چشم ماست همه از خارج وارد شد ولی ما حرفی نداریم.

علت اصلی، نداشتن دانشگاه است و اگر در دانشگاهی زنده‌باد، مرده‌باد گفتن رواج داشت اشخاص حاضر نیستند فرزندان خود را به این دانشگاه بفرستند؛ الآن بعضی از استادان دانشگاه به جرم فساد اخلاق در زندان هستند. ما یک پانسیون نداریم، یک مدرسه شبانه‌روزی نداریم در خارج همه‌جور وسایل نگهداری از دختر و پسر اعم از شبانه‌روزی و غیر شبانه‌روزی وجود دارد.

ضمیمه ۲ ـ کیهان ۶۰۹۵ ـ ۴۲/۸/۲۲

درکلیات آخر لایحه، آقای عماد تربتی صحبت کرد وگفت: اصولاً باید دید که اینها چرا برای تحصیل به خارج می‌روند؟ برای اینکه در داخل مملکت وسیله تحصیل نیست، دانشگاه ندارید در حال حاضر عده‌ای از استادان به جرم فساد اخلاق در زندان هستند. اولیاء اطفال می‌ترسند و بالاجبار عزیزان خود را با هزینه سنگین به خارج می‌فرستند، عیب در اینجاست نه در خارج.

شب ۲ بهمن ۱۳۴۳ شماری از زندانیان سیاسی بند ۴ زندان قصر، پس از خوردن مقداری حلیم که از منزل یکی از دوستان آورده بودند، مبتلا به اسهال و درد معده می‌شوند و تمام شب را با ناراحتی می‌گذرانند.

در آن روز آقای منوچهر صفا، اشعاری تحت‌عنوان «حلیم نامه» سرود که در زیر نقل می‌شود:

اشعار سروده شده توسط آقای صفا، در وصف حلیم

۱

حلیم نامه

ای خردمند عاقل و دانا — ماجرای حلیم بر خوانا
نه به زیبایی کلام عُبید — بل به سستی بند تنبانا

* * *

شامگاهان به موقع افطار — روزه‌داران همه خرامانا
بر سر سفره شاد بنشینند — حاضر از بهر خوردن نانا
نان که شوخی است، من چه عرض کنم — دیگ‌های پلو به میدانا
از قضای فلک در این هنگام — گشت داخل حلیم جوشانا
چه حلیمی؟ حلیم خوشرنگی — یک وجب روغنش اضافانا
چه حلیمی؟ که خلق گفتندی — کس ندیده به هیچ دکانا
یا تو گفتی که از خزانه غیب — یکسره آمده به زندانا
الغرض حضرت حسین آقا — نیشخندش بلب نمایانا
بر سر سفره مستقر گردید — تا کند خدمتی به مردانا
ظرف پرگشت و پُر بشد خالی — باز پُر شد به حکم جوعانا

گرچه طعم حلیم ترشان بود / و این همی بود بس عجیبانا
خلق گفتند ترشی‌اش نیک است / آب لیمو است یا که سرکانا
اشکم است آنکه سخت می‌بندد / راه چشم و دماغ انسانا
آخر ای جان حلیم ترش که دید؟ / شکر تلخ و برف جوشانا؟
بار الها ببخش این مردم / که ندانند ره ز چاهانا
چونکه خوردند آن حلیم عظیم / پلوی چربناک و مرغانا
میوه‌ای نیز میل فرمودند / پرتقالی و بعد موزانا
چون شکم سیر شد پس از این کار / روبدرگاه حق نهادانا
کای خدای رحیم و بی‌همتا / رحمتی کن بخلق زندانا
برکتی ده در این سرای سپنج / به حلیم و حلیم سازانا

* * *

ساعتی بعد روزه‌خواران نیز / همچو جنگی بروز میدانا
حمله سوی حلیم بردندی / هر یکی قاشقی به دستانا
اکل کردند و شرف فرمودند / مثل اشخاص روزه‌دارانا

* * *

الغرض چند ساعتی بگذشت / عاقبت گشت وقت خوابانا
همگان یک به یک بخوابیدند / فارغ از فکر برف و بارانا
بی‌خبر زانکه آن حلیم عظیم / کار خود میکند به تنبانا
پیش از آنکه به شام گردد روز / یا شود موقع نمازانا
پیش از آنی که طاهری گوید / چون خروس سحر اذانانا
خواب از چشم بندیان بپرید / جمله گشتند بس هراسانا
زانکه اندر نواحی اشکم / دردهایی بشد نمایانا
آن یکی از اطاق بیرون جست / دست بر معده‌اش فشارانا
وان دگر مخفیانه بیرون شد / تا رساند یدی به آبانا
نیم ساعت نشد که جملهٔ خلق / در حیاط آمدند نالانا
سه مکان ضرور بیش نبود / سی نفر مشتری ویلانا
جنگ مغلوبه شد در آن گوشه / زخمی از هر طرف فراوانا
پیر و برنا و ترک و تهرانی / تاجر و سوسیالیست و شیخانا
جملگی در حیاط جان کندند / تا رسد نوبتی به آنانا
الغرض اندر آن مکان حقیر / هر یکی چند بار رزمانا
عاقبت صبح گشت لیک به شب / جان ز تنها برفت ای جانا

از میان جماعت بندی — که بدندی درون زندانا
پنج مرد غیور ضدحلیم — زنده ماندند شاد و خندانا
یک تن از پنج تن بگفت این شعر — که شود داستان بدورانا
چون که آنروز بهر همدردی — طبع شاعر بشد روانانا

* * *

ای صبا از من این پیام برسان — بجناب حلیم سازانا
یا حلیمی دگر به ما تو مده — یا خلائی فرست جوفانا

نامه سرگشاده نهضت آزادی ایران به
اعلیحضرت محمدرضاشاه پهلوی

«سعدیا چندان که میدانی بگو»

«حق نشاید گفت الا آشکار»

اعلیحضرتا:

شاید صدور یک نامه سرگشاده خطاب به یک پادشاه، در کشورهائی که رژیم مشابه ما را دارند، اصولاً صحیح نباشد ولی ما به جهات زیر درصدد برآمدیم مستقیماً به اعلیحضرت مراجعه نمائیم:

اولاً ــ به این سبب که تمام راهها برای بیان افکار و عقاید (عمومی) مسدود است. مجلسی نیست و آنروزی که بود نماینده ملت نبود؛ دولتی که منتخب مردم باشد وجود ندارد؛ مطبوعات آزاد نیستند؛ متأسفانه گفتار و کردار اعلیحضرت پادشاه نیز طی چند سال اخیر این توهم را ایجاد کرده است که سلب آزادیهای طبیعی و قانونی مردم ناشی از ارادهٔ مقاوم سلطنت است.

ثانیاً ــ به این جهت که خود اعلیحضرت با انتشار کتاب مأموریت برای وطنم و تشکیل میتینگ و مصاحبه‌های مطبوعاتی در داخل و خارج کشور همواره مردم را طرف خطاب و صحبت و خود را یگانه مقام مسئول در مقابل ملت قرار داده‌اند، بالنتیجه مراجعه احزاب و اشخاص و افراد مردم را به شخص خودشان برای انتقاد و طرح کلیه مسائل مملکت تجویز و تشجیع نموده‌اند.

البته خیلی بهتر و مناسب‌تر بود که اعلیحضرت با رعایت سنن سلطنت مشروطه و اصل «عدم مسئولیت» خویش مطلقاً به طرفیت با اشخاص و احزاب اقدام نمی‌کردند یا لااقل به طرف حمله و انتقاد هم در تمام مسائل و عناوین مطروحه اجازه می‌دادند که

جواب بدهد و عقیده خود را بیان کند. اعلیحضرت در کتاب مأموریت برای وطنم مرقوم داشته‌اند:

«... به نظر من عاقلانه آنست که مردم کشور برای بیان عقاید خود حداکثر آزادی را داشته تحت مضیقه و فشار نباشند، علناً نظریات خود را اظهار کنند. به این وسیله نه تنها کشور از مفاسد منزه و مصفا خواهد شد بلکه به این ترتیب معایب و نواقص هم که مانع اصلاح است آشکار می‌شود...»

اعلیحضرت رعایت حداکثر آزادی را برای بیان «عقاید و نظریات مردم» ضروری و عاقلانه تشخیص داده‌اند، اما متأسفانه به این ضرورت عمل نفرموده‌اند والا به حکم حق و عدل و قانون و انصاف سزاوار نبوده و نخواهد بود که مثلاً در کتاب مأموریت برای وطنم تحت‌تأثیر توهمات بی‌مورد و ناراحتیهای شخصی و تلقین اطرافیان چاپلوس و خودخواه، دکتر مصدق را، که به‌هرحال مورد احترام قاطبه مردم در ایران و جهان است، مورد انواع حملات و انتقادات و انواع تهمت‌های ناروا قرار دهند و در عین حال او را همچنان در خانه دور افتاده خود زندانی کرده از حق دفاع و جوابگوئی محروم نمایند و تحت مراقبت دائم یک گروه نظامی امکان رفت و آمد عادی را که ابتدائی‌ترین حق هر انسان است از ایشان سلب کنند.

اعلیحضرت در فروردین ماه سال جاری در باشگاه مطبوعات آمریکا فرمودند:

«... اگر از ما انتقاد منصفانه و خیرخواهانه بشود نه فقط ناراضی نخواهیم شد بلکه از این راهنمائی کمال امتنان را نیز خواهیم داشت.»

نوشته ما مبتنی بر یک انتقاد خیرخواهانه و منصفانه در خیر و مصلحت مملکت است تا چه قبول افتد و چه درنظر آید.

* * *

مملکت ما در وضع حاضر با مسائل و مشکلات بسیاری روبروست که متأسفانه در اغلب موارد خواه‌ناخواه به‌جهات فوق‌الذکر و برخلاف مقتضیات قانون اساسی ناچار باید با اعلیحضرت درمیان گذارده شود: دوره فترت ادامه دارد، مشروطیت ایران که اساساً تعطیل‌بردار نیست بدون هیچ علت موجهی تعطیل شده است، مشکلات مالی و اقتصادی روز به روز بیشتر می‌شود، از «عدالت اجتماعی» اثری مشهود نیست، افراد مردم از فقیر و غنی همه گرفتارند، گرفتار صدها مشکل عمومی و اجتماعی که می‌توان گفت در اثر عدم توجه مقام سلطنت به موازین و اصول لازم‌الرعایه مربوط به ادارهٔ صحیح و قانونی مملکت لاینحل مانده است. **بالاخره باید تعیین شود تکلیف مردم و مملکت چیست اگر قانون اساسی و مشروطیتی وجود دارد چرا به آن عمل نمی‌شود؟**

ما می‌خواهیم این مسائل را با شخص اعلیحضرت درمیان بگذاریم و در این ایام که تا روز ملی و قانونی سی‌ام‌تیر از یک طرف و کودتای بیست و هشتم مرداد از طرف دیگر یعنی روزهائی که ملت و شاه در برابر هم قرار گرفته‌اند فاصلهٔ زیادی نیست برای اولین بار در خصوص نه سال «حکومت» بلامعارض اعلیحضرت و نتایج آن بی‌پرده و مستقیم سخن گوئیم و این نکته را هرچه بازتر بازگو کنیم که متأسفانه بیشتر گرفتاریهای مملکت ناشی از «حکومت» مقام غیرمسئول سلطنت در نه سال گذشته می‌باشد و ایکاش در این چند سال اعلیحضرت به توصیه خیرخواهان واقعی مملکت توجه نموده، سلطنت می‌کردند و نه حکومت.

ممکن است ذکر این حقیقت برای اعلیحضرت ناگوار آید، ولی چون در جای دیگری از کتاب «مأموریت برای وطنم» غفلت از عقاید اشخاص مختلف و تکیه به آراء عده‌ای چاپلوس و دروغگو را یک اشتباه بزرگ برای مقام سلطنت شمرده‌اند، لذا امیدواریم نامه ما را بنام «گوشه‌ای از آراء و عقاید اشخاص مختلف» در کمال انصاف و بردباری مطالعه فرمایند و تحمل آنرا با همهٔ تلخی و دشواری بر خویشتن هموار سازند.

ما در اثبات حقایق موضوع این نامه فقط از آنچه شخص اعلیحضرت گفته و نوشته‌اند و نخست‌وزیران منتخب شاه بیان داشته‌اند یا محافل سیاسی و مطبوعاتی جهان ابراز نموده‌اند استشهاد می‌کنیم تا به تعصب واهی متهم نشویم.

معرفی نهضت آزادی ایران:

نهضت آزادی ایران که مؤسسین آن از بنیانگذاران و همقدمان جبهه ملی ایران به شمار می‌روند، سال قبل بوجود آمد و اصل اول هدف و مرام خود را به این شرح اعلام نمود:

«احیاء حقوق اساسی ملت ایران با استقرار حکومت قانون به منظور تعیین حدود «اختیارات» و «مسئولیت‌های» قوای مختلف مملکت برای تأمین حکومت مردم بر مردم.»

ما در جلسه اعلام فعالیت خود گفتیم: «... اگر مملکت مال همه می‌باشد، همه باید زحمت بکشیم، همه به فکر باشیم همه غم آنرا بخوریم...»

آنروز گفتیم: «ما مسلمان، ایرانی، تابع قانون اساسی و مصدقی هستیم:

مسلمانیم نه به آن معنی که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم بلکه ورود ما به سیاست بنام وظیفه ملی و فریضه دینی بوده خدمت به خلق و اداره امور ملت را

بزرگترین عبادت می‌شماریم. آزادی را به عنوان موهبت اولیه الهی و کسب و نگهداری آنرا از امتیازات سنن اسلامی می‌شناسیم. **مسلمانیم** به این معنی که به اصول عدالت و مساوات و سایر وظایف اجتماعی و انسانی قبل از آنکه انقلاب کبیر فرانسه و منشور ملل متحد اعلام نماید معتقد بوده‌ایم.

ایرانی هستیم ولی نمی‌گوئیم هنر نزد ایرانیان است و بس. نسبت به حفظ تمامیت و استقلال و تعالی کشورمان فوق‌العاده پافشاری می‌کنیم ولی مخالف ارتباط و تبادل نظر با سایر ملل و زندگی در جهانی که روز به روز پیوندها و احتیاجات متقابله آن شدیدتر می‌شود نیستیم.

تابع قانون اساسی ایران هستیم و از قانون اساسی بصورت واحد و جامع طرفداری می‌کنیم و اجازه نمی‌دهیم اصول آنکه آزادی عقاید و مطبوعات و اجتماعات، تفکیک قوا و بالاخره انتخابات صحیح است، فراموش یا فدا شود و اما فروع و تشریفات قانون با سوءتعبیر آن مقام اصلی را احراز نماید و بالنتیجه حکومت ملی و حاکمیت قانون پایمال گردد.

مصدقی هستیم و مصدق را مردی بزرگ و مایه افتخار ایران و شرق می‌دانیم و معتقد هستیم که عده‌ای از روی جهل یا غرض شخصی تهمت‌زده، مکتب ارجمند او را مترادف با هرج و مرج یا تقویت کمونیسم و تعصب ضدخارجی و جدائی ایران از جهان معرفی کرده‌اند. ما مصدق را به عنوان یگانه رئیس دولتی که در طول تاریخ ایران منتخب و محبوب اکثریت مردم بوده و قدم در راه خواسته‌های ملت برداشته است تجلیل می‌کنیم...»

ما در همان تاریخ گفتیم:

«...رکن اساسی قدرت‌های مادی و معنوی مملکت را منحصراً رضایت عمومی از زمامداران کشور تشکیل می‌دهد، نه قدرت مطلقه یک فرد یا یک دولت. حکومت باید اصیل و متکی بر میل و خواسته‌ها و آرزوهای افراد محروم مملکت باشد... هدف نهضت آزادی ایران از لحاظ **احیاء حقوق اساسی ملت ایران**، قبل از اینکه متکی بر یک تحول انقلابی باشد، مبتنی بر فکر تکامل و اصلاح است. تکامل از نظر اجرای اصول دمکراسی و مشروطیت واقعی برای تأمین این مقصود. به عقیده ما اولین و مهمترین قدم تعیین کاملاً مشخص حدود (اختیارات) و (مسئولیت‌ها) نزد هیئت حاکمه می‌باشد.»

«به نظر ما منشاء تمام مشکلات داخلی و خارجی کشور اینست که مصادر امور مملکت حدود قانونی خود را رعایت ننموده، قوانین موضوعه، خصوصاً قانون اساسی

را ندیده انگاشته، به بازی گرفته‌اند. در توجیه این مطلب توجه ملت ایران بیشتر معطوف مقام سلطنت است.»

«قانون اساسی ایران مقام سلطنت را از مسئولیت مبرا شناخته است. چرا؟ زیرا به عقیدهٔ متفق مؤسسین رژیم سلطنت مشروطه منظور از تأسیس این رژیم انتقال مسئولیت از شاه به وزرا بوده و بنیادگذاران این رژیم در مقام اجرای این مقصود ناچار شده‌اند قوه اخذ تصمیم هم وجود داشته باشد.

در رژیم سلطنت مشروطه شاه باید بماند و خاندانش نسلاً بعد از نسل سلطنت کند. تنها عاملی که می‌تواند این امتیاز را برای یک سلسله سلطنتی حفظ نماید احتراز جدی شاه از قبول مسئولیت و اجتناب دائم وی از طرفیت با دولت و مردم و مجلس مردم و خارجیهاست... به نظر نهضت آزادی ایران ضامن حفظ رژیم حاضر مملکت صحیح و کامل اصول مشروطیت یعنی انتقال صددرصد قدرت تصمیم به دولت، یک **دولت برگزیده مردم** می‌باشد. به همان ترتیب که در کشورهای سلطنتی سوئد و انگلستان و بلژیک متداول است.»[۱]

«و اما برای استقرار یک حکومت ملی چاره اساسی جز انتخابات آزاد مجلس شورای‌ملی نبوده و نیست. توسل به عیب قانون برای اطالهٔ دوره فترت غیر از یک بهانه و عذر ناموجه برای یک حکومت غیرملی و غیرقانونی به شمار نمی‌رود... هرگاه حکومت نخواست فعلاً کاندیداهای جبههٔ ملی یعنی مصدقیها به مجلس بروند و برای این مقصود «تقلب در اخذ رأی» یا «تقلب در قرائت آرا» یا «تغییر صندوق رأی مردم» را به فرمانداران و انجمن‌های نظارت انتخابات به وسیله تلگرافهای رمز و محرمانه و بخشنامه نمود، مسلماً توسل به عیب قانون یا نقص قانون بهانه‌ای بیشتر جهت فرار از اجرای قانون و بالنتیجه تجاوز به حقوق و نوامیس ملی نخواهد بود.»

نهضت آزادی ایران فعالیت خود را در اوائل زمامداری دکتر امینی آغاز و به این مناسبت اعلام نمود:

«... ملت ایران باز هم حوصله به خرج می‌دهد، باز هم صبر خواهد نمود، باز هم نظم و آرامش و قوانین موضوعه را رعایت خواهد کرد، تا ببیند نخست‌وزیر به اصطلاح «مقتدر» که حتی «مجلس دو حزبی!» هم فدای مقدم او گردید تا کجا در انجام وعده‌های خود توفیق حاصل خواهد نمود؟»

اعلیحضرتا:

این بود آنچه در دوره فعالیت بالنسبه آزاد، آزادی بسیار کوتاه و زودگذر سال قبل

گفتیم و نوشتیم. و اما امروز که یکسال و چند ماه از تأسیس نهضت آزادی ایران، همچنین از زمامداری دولت دکتر امینی می‌گذرد، بسیار خوشوقتیم بگوئیم که حاصل هر گونه «قول» و «فعل» مصادر امور مملکت اعم از شاه و نخست‌وزیر به وضوح و قاطعیت هرچه بیشتر مؤید نظریات و پیش‌بینی اینکه: «وقتی حدود اختیارات و مسئولیت‌ها مشخص نبود وقتی اصول مشروطیت رعایت نشد حتی بین «شاه» و «دولت» دولت منتخب شاه نه تنها وحدت نظر و عمل پیدا نمی‌شود، بلکه تناقض و منافات بسیار آشکاری به چشم می‌خورد.» امروز مقام سلطنت و دکتر علی امینی لااقل از لحاظ تشخیص و معرفی وضع مملکت در چند سال اخیر در برابر هم قرار گرفته‌اند:

اعلیحضرت در کتاب مأموریت برای وطنم نوشته‌اند:

«... در تاریخ کشور ایران من اولین پادشاهی هستم که از قدرت خود بحد کمال استفاده کرده‌ام، نخست‌وزیران از طرف من انتخاب شده‌اند... وقتی قانون اساسی شاه را مسئول نمی‌شناسد مقصودش آن نیست که شاه شخص غیرمسئول است؟...»

دوره‌ای که اعلیحضرت در جریان آن خود را غیرمسئول نشناخته، از قدرت خود کمال استفاده را کرده، نخست‌وزیران و وزراء مملکت را حتی بدون رعایت سنت استعلام تمایل مجلس شورای‌ملی انتخاب نموده‌اند، در نه سال اخیر است.

اعلیحضرت در این مدت بدون معارض حکومت نموده‌اند؛ تمام نخست‌وزیران دست‌نشانده شخص ایشان بوده‌اند. دکتر امینی هم منتخب مقام سلطنت است و اما در توصیف نتایج نه سال حکومت اخیر بین شاه و دکتر امینی اختلاف‌نظر فاحشی مشهود است که ما به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم:

اعلیحضرت در کتاب مأموریت برای وطنم مرقوم داشته‌اند:

«... در سالهای اخیر پیشرفتهای ما در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بطوری سریع بوده است که نگرانیهای گذشته را کمتر احساس کرده‌ایم.»

ولی دکتر امینی معتقد است:

«خزانه مملکت در اثر بندوبست‌ها و به سبب عدم لیاقت متصدیان امور در معرض تفریط و تعدی قرار گرفته، دستگاههای اقتصادی و مالی مملکت دیگر رمقی ندارند.»

اعلیحضرت سال قبل در میتینگ بیست‌وهشتم مرداد در میدان دوشان‌تپه گفتند:

«... در این چند سال سرتاسر کشور بصورت یک میدان فعالیت مثبت و ثمربخش درآمده است. ثروت و سطح زندگی ما منظماً در ترقی است، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در کارهای صنعتی و اقتصادی به حدی است که هرگز سابقه نداشته است...»

و اما دکتر امینی در کمال صراحت می‌گوید:

«...وحشت‌آور است اگر از تعدیات و تجاوزات چند سال اخیر به بیت‌المال و ثروت مملکت پرده بردارم...»

اعلیحضرت در کتاب خود می‌نویسند:

«... کشور ما درمورد دمکراسی اقتصادی نیز مانند دمکراسی سیاسی خط‌مشی مخصوصی که در خاورمیانه تازگی دارد اختیار کرده است. بحث درباره این خط‌مشی برای تفاخر و خودنمائی نیست بلکه بیان عملیاتی است که پیش چشم علاقمندان واقعی آن قرار گرفته است...»

و اما دکتر امینی دیگر بدون ملاحظه و احتیاط پرده را از صحنه اقتصاد مملکت کنار زده می‌گوید:

«...از نظر اقتصادی وضع ما فوق‌العاده وخیم است قرض تا گلویمان را گرفته آقایان (مقصود اعضا جبههٔ ملی هستند) می‌فرمایند چرا باز هم از خارج قرض می‌کنید!...»

اعلیحضرت در کتاب خود می‌نویسند:

«...وظایف بسیار زیادی را در انجام طرحهای عمرانی کشور به سازمان برنامه واگذار کردیم، خدماتی که به سازمان برنامه محول بود خوب انجام گرفته است...»

و اما دکتر امینی در حالیکه ابتهاج مدیر عامل سابق سازمان برنامه را به دیوان کیفر و سپس به زندان تسلیم می‌نمود اظهار داشت:

«... دولت‌ها آمدند و مردم را گول زدند... دیگر مملکت تحت‌عنوان اجرای طرحهای عمرانی و غیره طاقت بچاپ بچاپ ندارد...»

اعلیحضرت طی سخنرانیهای خود در مسافرت اخیر به امریکا گفتند:

«... برنامه شگرف توسعه اقتصادی ایران به موازات تأمین عدالت اجتماعی اجرا می‌شود؛ در سراسر کشور کارهای مثبت و مولد صورت می‌گیرد و در رژیمی که ما داریم حدود پیشرفت اشخاص از نظر اجتماعی تابع هیچ عاملی بجز شایستگی و صلاحیت افراد نبوده و هیچ قید و محدودیتی از لحاظ طبقاتی مانع از پیشرفت نشده است.»

و اما دکتر امینی در همان ایام ضمن سخنرانیهای خود در تهران گفتند:

«...این جناح راست هیئت حاکمه می‌باشد که در چند سال گذشته مثل زالو خون مردم را مکیده اختلاف طبقاتی و کمونیست ایجاد کرده است و هنوز هم می‌خواهد به کار خود ادامه دهد. متأسفانه ما باید هر روز چندین میلیون قرض گذشتگان را بپردازیم دولت هم مثل خود شما (مردم) زیربار قرض است ما الان به آمریکا، به فرانسه، به آلمان، به ایتالیا مقروضیم؛ مردم و دولت هر دو مقروضند...»

اعلیحضرت در موارد زیادی از رعایت شرط صلاحیت و شایستگی افراد دعوت به خدمات چند سال اخیر سخن گفته از جمله در کتاب خود نوشته‌اند:

«... مأمور خاطی و ناشایسته از طرز نگاه و لحن ادای سخن من درجه عدم رضایت مرا استنباط می‌کند. درمورد چنین مأموری به دولت دستور داده می‌شود که شخص لایق‌تری را بجای وی برگزینند.»

و اما دکتر امینی تمام انتصابات گذشته را یکسره ناصواب تشخیص داده می‌گوید:

«...اداره مملکت مقداری شعور لازم دارد... خرابکاری گذشته هشتاد درصد در اثر عدم اطلاع و بیست درصد در اثر سؤنیت بوده است...»

اعلیحضرت در مسافرت اخیر خود به آمریکا گفتند:

«ما بازهم به پول و کمک آمریکا احتیاج داریم»

ولی دکتر امینی در آخرین نطق خود گفتند:

«...ما باید ۷۰۵ میلیون دلار قرض خارجی را امسال بپردازیم، باید بدهی‌های خود را بپردازیم، بعد تقاضای وام کنیم. به نظر من دون‌شأن مملکتی است که همه چیز داشته باشد بازهم قرض کند تا کسر بودجه خود را تأمین کند!» و یک آمریکائی کارشناس امور اقتصادی ایران می‌گوید: «ایران دچار کمبود پول نیست بلکه دچار کمبود عرضه و لیاقت و صداقت است.»

اعلیحضرت در کتاب خود می‌نویسند:

«...اخیراً به ایجاد یکی از مظاهر دیگر دمکراسی پرداخته‌ام که تقریباً در کشور من تازگی دارد و آن تشکیل احزاب سیاسی است... از سال ۱۳۳۶ که در اوضاع کشور ثبات پدید آمد، مبانی اقتصادی ما مستحکم گردیده، من با علاقه وافری از تشکیل احزاب اکثریت و اقلیت پشتیبانی کرده آنرا به‌مرحله عمل درآوردم... یکی از این دو حزب بزرگ ایران (حزب ملیون) و دیگری (حزب مردم) است. مایه مباهات است بگویم که ایمان حزبی به معنی واقعی آن متدرجاً در تمام کشور بوجود آمده، دو حزب بزرگ در استانها و شهرستانها و حتی قراء و قصبات به تشکیل حوزه‌ها اقدام کرده‌اند...»

و اما دکتر امینی دعوی ثبات و استحکام مبانی اقتصادی مخصوصاً در سالهای بعد از ۱۳۳۶ را حتی در زمان فعالیت دو حزب بزرگ(؟) مردود می‌شناسد و می‌گوید:

«نتیجه اشتباهات گذشته مخصوصاً در اقتصاد و مالیه هرج و مرجی می‌باشد که هیچ وقت به این شدت نبوده است و این امر در اثر خرج کردن پول زیاد و بی‌حساب پیش آمده، ایجاد تورم کرده است و برای از بین بردن آن آمده‌اند عکس‌العمل تورم ایجاد کرده‌اند که بدتر از اول است...»

اعلیحضرتا:

مردم سئوال می‌کنند که هرگاه کشور ما به نظر اعلیحضرت در سالهای اخیر به پیشرفت‌های اقتصادی بزرگی نایل آمده، اگر ثروت ملی و سطح زندگی ما منظماً ترقی کرده، اگر خط‌مشی اقتصادی ما به عقیده پادشاه مملکت موجب افتخار است، اگر

سازمان برنامه وظایف خود را به خوبی انجام داده، اگر براثر استحکام مبانی اقتصادی مملکت امکان و فرصت تشکیل دو حزب بزرگ اقلیت و اکثریت به پشتیبانی مقام سلطنت فراهم آمده است و این احزاب تا قراء و قصبات کشور هم ریشه دوانده‌اند؛ پس دکتر امینی چگونه می‌تواند و جرأت می‌کند که از تعدیات وحشت‌آور به بیت‌المال مملکت، از قرض تا گلو، از گول‌زدنهای مردم توسط دولتهای قبل از خود، از بچاپ بچاپ بی‌سابقه، از الزام به پرداخت روزی چند میلیون قرض، از هرج و مرج مالی و اقتصادی از جناح چون زالوئی که خون مردم را مکیده و بالاخره از فقدان شعور و اطلاع و حسن نیّت در اعمال دولتهای قبلی سخن می‌گوید؟

در اغلب محافل مملکت این سئوال مطرح است که هرگاه ایران به وسیله نخست‌وزیران منتخب اعلیحضرت به آن درجه از رشد تعالی اجتماعی و اقتصادی نایل آمده است که اعلیحضرت را از فکر مملکت تا حد زیادی فارغ نموده تا جائی که طبق نوشته خودشان «در کتاب مأموریت برای وطنم» خویش را گاهی به شنیدن آهنگهای (جاز) گاهی به بازی با راه‌آهن[۱] و قطار برقی مخصوص اطفال سرگرم می‌فرمایند، پس محافل مطبوعاتی و سیاسی خارجی چگونه به خود اجازه بدهند که با تکیه به ارقام غیرقابل انکار وضع کشور ما را خطرناک و مسئولیت آنرا متوجه هیئت حاکمه هشت سال گذشته معرفی نمایند؟

ملاحظه فرمائید روزنامه تایمز لندن (علیرغم سمپاتی خاصی که همواره نسبت به هیئت حاکمه بعد از دکتر مصدق نشان داده است) چه می‌نویسد:

خلاصه مقاله روزنامه تایمز نقل از روزنامه کیهان مورخ ۴۰/۴/۱۷

«غرب نمی‌خواهد که ایران تحت تسلط کمونیسم برود در عین حال نمی‌تواند راضی شود که ایران دچار تورم پول و بحران اقتصادی و چاقی ناسالم گردد و گفتارش این باشد: «از همانجا که تاکنون به من کمک شده است باز هم کمک بیشتری به من خواهد شد» سیاهه‌ای از اجرای ظاهری مقاصد عالی که پر از اسم و رقم باشد هیچ چیز را اثبات نمی‌کند، به استثنای این مسئله که سنگینی همین ارقام و اسامی تعادل را به هم زده است... یک نفر آمریکائی که کارشناس امور اقتصادی است گفت «در هشت سال گذشته صدها میلیون دلار در ایران پول ریخته است ولی درست در همین ده سال بوده است که ایران دچار بیماری مزمن عدم تعادل پرداخت‌ها، فساد بی‌سابقه در کنتراتها، اسراف و تبذیر در زمینه واردات داشته است تا جائی که در تهران پورهٔ سیب‌زمینی

ساخت آمریکا وارد می‌شود و این عمل در کشوری که سه چهارم جمعیت آنرا دهقانان فقیر تشکیل می‌دهد یک عمل مسخره می‌باشد»... تا حال عطایا و وامهای گوناگون آمریکا به ایران مجموعاً در حدود یک هزار و صد و سی و پنج ملیون دلار (۴۰۵ ملیون لیره انگلیسی) شده است تمام کمک‌های نظامی و بیش از نصف کمکهای اقتصادی بلاعوض بوده، فقط قسمتی از آن وام است که طرف دیگر بانک بین‌المللی مجموعاً ۱۹۰ ملیون دلار به ایران وام داده است. صندوق بین‌المللی پول هم فقط در سپتامبر سال قبل (۱۹۶۰) سی و پنج میلیون دلار اعتبار به ایران داد ولی در اندک مدتی بیش از نصف این اعتبار را مسدود کرد زیرا اعتبار داخلی بانکی در ایران از حدی که صندوق نامبرده فکر نکرده بود تجاوز کرد. بانک مرکزی ایران هم توانسته است از بانکهای آمریکائی وامهای کوچک و کوتاه‌مدت بگیرد این قرضها نیز به حساب عایدات نفت گرفته شده است. کنسرسیوم نفت نیز ظاهراً مایل است با پرداخت پیش قسط دیگری به حساب درآمد نفت، دولت را کمک کند. دولت ایران دیگر نمی‌تواند از بانک مرکزی پول قرض کند زیرا تعهد کرده است در سال جاری مقداری از قرض‌های خود را به بانک بپردازد. به‌قول آن آمریکائی «ناراحت» و «رنجیده خاطر» ایران دچار کمبود پول نبوده ولی دچار کمبود عرضه و لیاقت و صداقت است.»

«و اما عایدات نفت. در سال ۱۹۶۰ سهم ایران از درآمد نفت از یکصد میلیون لیره انگلیسی تجاوز کرده از وقتی که دکتر مصدق از کار برکنار شده است ایران بیش از ۵۰۰ میلیون لیره انگلیسی درآمد نفت را دریافت داشته است. قرار بود چهار پنجم این درآمد به عمران و آبادی مملکت اختصاص داده شود ولی مخارج پیاپی (؟) که پیش آمد باعث شد فقط نصف درآمد نفت برای مخارج مصرف شود. این درآمدها به اضافه انواع کمکهای آمریکائی بایستی ایران را خیلی آباد کند ولی نکرده است...»

«فسادی که در ایران وجود دارد یکی از نتایج فرعی کمکهاست. کنتراتچیهای انگلیسی و آمریکائی در این فساد شریکند. یکی از افراد خارجی که در تهران کار می‌کند (و اگر گزافه‌گوئی می‌کرد پست فعلی خود را نمی‌توانست نگهدارد) وضع ایران را چنین تعریف می‌کند:

هر خانواده مرفه ایرانی مجبور است یک آدم متنفذ داشته باشد تا بتواند خود را حفظ کند. این آدم می‌تواند با برداشتن گوشی تلفن مسیر کنترات بزرگی را تعیین کند بیست هزار لیره انگلیسی یا بیشتر به‌دست آورد و این پول را به حساب خود در یکی از بانکهای سویس یا بانک خارجی دیگری بگذارد. این پولها نه حسابی دارد نه کتابی و نه

آنکه دوباره به مملکت برمی‌گردد... به این ترتیب میلیونها دلار در بانکهای خارجی به حساب گذاشته شده است... هر قدر کنترات بزرگتر باشد فرصت برای فساد بیشتر به‌دست می‌افتد. مثلاً موقعی که می‌خواهند سد بزرگی بسازند با وقت و پولی که در ابتدا تمام برای این کار درنظر گرفته‌اند فقط نصف سد ساخته می‌شود. آنوقت است که ایران باید پول دیگری را که بیشتر از پول اولی می‌باشد به‌دست آورد تا سد را تمام کند یا ساختمان نیمه تمام به عنوان یادبود مسخره‌ای بجا بماند، بنائی که نشانه امیدهای از دست رفته می‌باشد.»

«دکتر امینی! اگر موفق گردد معجزه کرده است ولی تصور نمی‌رود حتی اصلاحات ارضی که سروصدای زیادی راجع به آن راه انداخته‌اند، تغییری در اوضاع بدهد.»

* * *

ما از اعلیحضرت پادشاه که در هشت سال گذشته با کمال قدرت حکومت کرده و بارها گفته‌اند من بالای تمام تشکیلات مملکت قرار دارم و هر طریقی را که برای اداره مملکت مقتضی بدانم انتخاب می‌نمایم، تا جائی که هر وقت بخواهم مجلس شورای ملی را مرخص می‌کنم سئوال می‌کنیم:

مسئولین ایجاد (چاقی ناسالم) در اقتصاد مملکت متصدیان خرج بیهودهٔ میلیونها دلار و لیره از وامها و عایدات نفت، واردکنندگان اجناسی مانند پوره سیب‌زمینی، تغییردهندگان مسیر کنتراتها، و عمال انتقال پولهای مملکت به بانکهای خارجی... چه کسانی هستند؟

به نظر ما مسئول وضع نامطلوب و خطرناک مملکت کلیه کسانی هستند که خیانت به مردم و تعدی به ثروت مملکت را با توسل به حربهٔ «شاهپرستی» خدمت و فداکاری جلوه داده‌اند. کسانی هستند که مردم عامی مملکت را سال قبل با تهدید و تطمیع برای دعوت اعلیحضرت به تشکیل میتینگ به مخابره تلگراف و صدورنامه‌های تحمیلی وگاه مجعول مجبور و ملزم ساختند و آنانرا روز بیست و هشتم مرداد با وسایل نقلیه دولتی به میدان دوشان‌تپه بردند، تا صحنه‌ای بسازند، صحنه‌ای سرشار از دروغ و تملق و چاپلوسی و اکراه، و تریبون و بلندگوی آنرا در اختیار پادشاه مملکت بگذارند. برای چه؟ برای تکرار مطالبی که از لحاظ مردم ایران و محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیا منطبق با حقیقت نیست و عدم انطباق آنها با حقیقت و واقع به قراری که گفته شده اظهر من‌الشمس است و کافی خواهد بود اگر فقط به قسمتی از آن اشاره نمائیم:

اعلیحضرت در میتینگ میدان دوشان تپه گفتند:

(دکتر مصدق نتوانست روزی سیصدهزار دلار درآمد نفت را عاید مملکت سازد در آن زمان اساساً پولی در کار نبود و فعالیت تولیدی نمی‌شد).

ما سئوال می‌کنیم: اگر دکتر مصدق پولی عاید مملکت نکرده به نظر اعلیحضرت کار تولیدی هم انجام نداد، کسانی که قریب دوهزار میلیون دلار به عنوان کمکهای معوض و بلاعوض و میلیونها لیره و دلار از عایدات نفت و میلیونها دلار از بانکها دریافت داشته‌اند چه کرده و چه کار تولیدی اساسی به نسبت عایدات سرشار خود انجام دادند؟ جز اینکه ایران ما را به نمایشگاه مصنوعات جهان تبدیل کردند و پایه‌های تولید مملکت را بتدریج شکستند، تا جائی که رئیس سندیکای صاحبان صنایع داخلی در حضور اعلیحضرت زبان به شکایت و اعلام خطر گشوده گفتند:

«عدم پشتیبانی دولتها از صنایع داخلی و اجازه ورود مصنوعات خارجی صاحبان صنایع داخلی را دچار چنان مشکلات کمرشکنی نموده است که ورشکستگی همه و همه کاملاً محتمل است.»

اعلیحضرتا:

در هر نهضت و جهاد ملی ممکن است اساساً پولی در کار نباشد و جای ثروت ملی را فقر ملی ناشی از مبارزه ملی بگیرد. این فقر عیب نیست و برای یک ملت مجاهد که اعلیحضرت خود را سهیم در جهان او می‌دانستند مایه کمال افتخار است ولی اگر در هشت سال گذشته فعالیت تولید قابل توجهی وجود داشته چرا حتی گندم از آمریکا وارد شده است؟

و اما حقیقت امر اینست که به حکایت آمار اقتصادی و انتشارات بانک ملی ایران تنها دوره‌ای که فعالیت تولیدی به معنی واقعی کلمه وجود داشته صادرات بصورت بی‌سابقه‌ای براساس تز اقتصاد بدون نفت بالا رفته دوره حکومت دکتر مصدق می‌باشد. سفارش کارخانه‌های قند و نساجی، ساختمان سدهای کرج و کوهرنگ و سفیدرود، خانه‌سازی و شهرسازی (ایجاد کوی نارمک) تأسیس سازمان بیمه‌های اجتماعی برای حمایت عامل انسانی، تولید ترویج و اصلاح کشاورزی، نمونهٔ دهها کارهای تولیدی زمان حکومت دکتر مصدق می‌باشد که انکار آنها کمال بی‌انصافی و اندودن مظاهر درخشانی از حقایق تاریخ معاصر مملکت خواهد بود.

اعلیحضرت در کتاب خود سال ۱۳۳۶ را سال تحکیم مبانی اقتصادی مملکت شمرده‌اند ولی ظاهراً توجه ننموده‌اند که در همان سال دکتر اقبال نخست‌وزیر وقت با تکیه مداوم به اینکه سیاست مملکت خوب یا بد ناشی از سیاست و اراده شاهنشاه

است در مجلس شورای ملی گفت: «ما با شش میلیارد کسر بودجه مواجه هستیم و می‌خواهیم حقوق کارمندان دولت را ولو به قرض بازخرید و آنان را از خدمت معاف کنیم»

اعلیحضرت باید به خاطر داشته باشند که از همان ایام لوایح اخذ وام از انگلیس و آمریکا پیاپی به مجلس رفت و در همان روزها بود که با وجود عواید رضایت‌بخش نفت، دولت به بانک ملی ایران قریب سه برابر سرمایه بانک بدهکار بود.

البته از لحاظ عده انگشت‌شماری می‌توان چند سال گذشته را سالهای تحکیم مبانی اقتصادی مملکت شمرد و آنها کسانی هستند که شخصاً خیلی سود برده‌اند؛ مقام غیرمسئول سلطنت را هم به هر علت به مسئولیت‌های پولی و تجاری در بانکها و شرکتهای داخلی و خارجی در مهمانخانه‌ها و کارخانه‌ها و انواع مؤسسات دیگر آلوده ساخته‌اند؛ با توسط به عنوان شریک و صاحب سهم بودن اعلیحضرت، صدها عمل ناصواب مرتکب شده‌اند.

بدیهی است هر انسانی که بر اثر یک رشته فعالیت‌های مهم اقتصادی بطور قابل توجهی به ثروت و نتایج کم‌نظیر آن برسد تصور می‌کند مملکت محل کار او به رشد و بهبود کامل اقتصادی نایل آمده است، غافل از اینکه فاصلهٔ اغنیا و بینوایان، یا هیئت حاکمه و مردم در چنان شرایطی و براثر چنان فعالیتهای غیرسالم عمیقتر و وسیعتر شده است.

اعلیحضرت باید توجه داشته باشند که صحیح یا غلط مسئولیت تمام مفاسد را که مورد بحث جراید و محافل خارجی می‌باشد، کسانی از قبیل دکتر اقبال و دکتر کاسمی (که گفت سیاست مملکت ناشی از دماغ پاک و پاکیزه شاهنشاه است) متوجه مقام سلطنت نموده‌اند. متأسفانه خود اعلیحضرت هم با انواع فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی از مدتها قبل، بدون هیچ علت موجهی براثر طرفیت با رجال ارجمند و نیکنام مملکت از یک طرف و تبرئه نخست‌وزیران منتخب خود از طرف دیگر این مسئولیت را صحه گذاشته‌اند!

دکتر مصدق، جبهه ملی و نهضت آزادی ایران می‌خواستند کار به اینجا نکشد که اساس مشروطیت ایران به‌دست عده‌ای خودخواه و جاه‌طلب و کنتراتچی که اعلیحضرت را معلم اول خطاب می‌کردند یا می‌گفتند: مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است، متزلزل گردد!

غارتگران ثروت مملکت در پناه چاپلوسیهای خود اعلیحضرت را به تغییر بعضی

از اصول قانون ترغیب نمودند تا به اصطلاح ریش و قیچی را در امور مملکت به‌دست پادشاه غیرمسئول آن بسپارند. به عبارت دیگر پوست خربزه زیر پای او بگذارند و روز خطر بگویند ما نبودیم؛ شخص اعلیحضرت بودند که چنین و چنان کرده، سیاست مملکت را رهبری می‌نمودند.

اعلیحضرت خود را حامی دو حزب ملیون و مردم و بنیانگذار آنها معرفی کرده‌اند و حال آنکه به تصدیق عموم، بزرگترین کنتراتچی‌ها و عوامل (بچاپ‌بچاپ) مملکت را باید در داخل گردانندگان حزب ملیون و حزب مردم جستجو نموده و فساد انتخابات مجلس را باید در کانون‌های آلوده آنها سراغ گرفت. ما پیش‌بینی می‌کردیم که این دو حزب خیلی زود مقهور خشم و نفرت مردم گردیده از بین خواهد رفت. این مطلب را ما نمی‌گوئیم، روزنامه‌های مجاز برای انتشار هم می‌نویسند که دو حزب مزبور با چه رسوائی به تعطیل و توقف قطعی مجبور شدند.

روزنامه اتحاد ملی چندی قبل نوشت: «جناح افراطی حزب مردم مدارک مثبت و جالبی درمورد سازشهای سران حزب در دو انتخاب گذشته در اختیار دارد و اگر سرسختی مقاطعه‌کاران و سرمایه‌دارانی که حزب مردم‌دار شده‌اند ادامه یابد مدارک مزبور انتشار خواهد یافت. ولی بجاست اگر گفته شود اعم از اینکه مدارکی منتشر بشود یا نشود دو حزب «حاکم فرموده» و «بی‌ریشه» به اندازه «پشه‌ای» آبرو نزد ملت ایران ندارد و بیخودی ماهی ۲۵ هزار تومان پول مالیات بافندهٔ فقیر ایرانی را از صندوق دولت خرج اتینا کردند.»

همان روزنامه به دنبال مطلب بالا نوشته بود: «این فکر بوجود آمده است که دو [با بوجود آمدن] حزب ملیون و مردم، جیرهٔ مرده‌باد و زنده‌بادگویان حرفه‌ای، که هم از آخور و هم از توبره می‌خورند، قطع شود و قرار است سبیل این گروه ناراضی تراش را با مبلغی چرب کرده، بگویند خداحافظ شما.»

اعلیحضرت تصدیق می‌نمایند در شأن مقام سلطنت ــ سلطنت مشروطه ایران سلطنتی، که احتراز از هرگونه مسئولیت و طرفیتی برای آن رکن اساسی رژیم حاضر مملکت به شمار می‌رود ـ نبوده و نیست که خود را مؤسس یا مشوق تأسیس چنان احزابی معرفی نمایند. احزابی که عملیات آنها در جریان انتخابات گذشته توجه توأم با استهزاء و نفرت محافل داخلی و خارجی را به شدت جلب نمود و یک روزنامه بزرگ اروپا (اکونومیست) نوشت: «... انتخابات مجلس ایران دوباره صورت گرفت؛ بار اولی آنقدر مفتضح و ننگین بود و به حدی مورد انتقاد بی‌پرده قرار گرفت که تجدید شد و

تقلب در انتخابات دوّم نیز کمتر از انتخابات اول نبود...»

اعلیحضرت مسلماً فراموش نکرده‌اند که در انتخابات اول و دوم هر دو حزب به اصطلاح بزرگ یکه تاز میدان مبارزه و فعالیت انتخاباتی بودند و نیز فراموش ننموده‌اند که انتخابات اول را به علت «ننگ» فوق‌العاده آن شخصاً باطل اعلام کردند و به انتخاب‌شدگان «مفتضح» ضمن فرمانی با تصریح به اینکه «ساحت مجلس مقدس و محترم است» توصیه نمودند استعفا کرده به خانه‌های خود بروند. آنها نیز بی‌گفتگو اطاعت کردند!

علت انحلال مجلس بعدی نیز چیزی غیر از ننگ و افتضاح مشهود انتخابات، که باز هم دو حزب ظاهراً اکثریت و اقلیت منشاء اساسی آن به شمار می‌رفتند نبود. سوءجریان انتخابات هم متأسفانه به حساب مقام سلطنت گذاشته شد و مسلماً به‌استحضار اعلیحضرت رسیده است که در جریان انتخابات گذشته روزنامه اکونومیست لندن نوشت: «کسانی که می‌خواهند به مجلس بروند باید ابتدا ببینند اعلیحضرت با انتخاب آنان موافقت می‌فرمایند یا نه...»

اشتباه به جبران اشتباه:

انجام انتخابات به صورتی که اجمالاً اشاره شد یک اشتباه و انحلال مجلس بدون شروع مجدد انتخابات اشتباه دیگری بود. اصولاً یک عیب اساسی مشهود در دوران حکومت نه سال گذشته این بود که برای جبران یک اشتباه بزرگ، اشتباه بزرگتری روی داده است به این توضیح:

برانداختن حکومت ملی دکتر مصدق ظاهراً به بهانه نجات کشور از خطر کمونیسم و باطناً به ارادهٔ شخصی ناشی از تصور ضدپهلوی بودن او یک اشتباه، و سپردن زمام حکومت به دست شخص غارتگری مانند زاهدی یک اشتباه دیگری بود. موقعی که علاء به جانشینی زاهدی مأمور تشکیل کابینه شد، «علم نخست‌وزیر جدید شاه» علمدار ظاهری مبارزه بر علیه فساد، ضمن یک مصاحبه با مخبر روزنامه دیلی تلگراف مژده داد که مختلس و رشوه‌خوار حتی به مجازات اعدام محکوم خواهد شد، ولی همه دیدیم که این مبارزه از حدود حرف تجاوز ننمود و بالاخره «علاء» رفت و «دکتر اقبال» آمد. آوردن علاء برای مبارزه بر علیه فساد که اساساً قادر بر آن نبود یک اشتباه و آوردن دکتر اقبال «غلام خانه‌زاد و چاکر جان‌نثار» به قصد جبران اشتباه، اشتباه خیالی بزرگتری بود، تا جائی که برنامه ظاهراً آراستهٔ «تأسیس حکومت دو حزبی براساس ناسیونالیسم مثبت»

نه تنها آثار وخیم این اشتباه مضر به‌حال مملکت را سرپوشی ننمود، بلکه در جریان انتخابات پرده از انحرافات بزرگتری برداشت...

دکتر اقبال با ننگ و افتضاح بی‌سابقه‌ای جای خود را به شریف امامی داد، اما فرار دادن دکتر اقبال به‌وسیله دکتر امینی از چنگ عدالت و قانون یک اشتباه و تفویض حکومت به شریف‌امامی، که لیاقت و شهامت و قدرت آنرا نداشت که حتی یک قدم به نفع مردم بردارد، اشتباه دیگری بود.

اما دکتر امینی که با «ادعای» انقلاب، یک انقلاب سفید روی کار آمد، زیاد حرف زد و موقعی که «حرف» او تا حدودی لباس «عمل» پوشید مردم این لباس عمل را بی‌تناسب و بیقواره و بی‌دوام تشخیص دادند «زیرا اولاً معلوم شد که بین اعلیحضرت و دکتر امینی به هر علت توافق و تفاهم باطنی وجود ندارد و همه دیدند که در خانه رشیدیان و فرود هم دم و دودی بنام «حفظ قانون اساسی» که در حمله به دکتر امینی و تأیید اعلیحضرت خلاصه می‌شد، راه افتاد. ثانیاً دکتر امینی ضعفی را که در تشکل کابینه بروز داده، یعنی نتوانسته بود بعضی از وزراء خود را شخصاً و راساً انتخاب نماید، ادامه داد تا جائی که قاطعیت و شهامت و عدالت و مساوات کافی و لازم در اقدامات دولت برعلیه فساد ظاهر نگردید.

ثالثاً درمورد انتخابات علیرغم قوانین اساسی بالاخره تصمیمی اتخاذ نشد و بالاخره محقق گردید که اقدامات دکتر امینی هم در وعدهٔ برقراری دمکراسی و آزادی و مبارزه برعلیه فساد همانقدر واجد ارزش و اهمیت و حقیقت می‌باشد که مبارزه رشیدیان و فرود برعلیه قانون‌شکنی‌های دکتر امینی ارزش و اهمیت و حقیقت دارد!

امروز موقعی که مردم از راه و روش دادگستری و باطن محاکمات و پرونده‌های به اصطلاح «بزرگ» جویا می‌شوند بعضی از قضات جواب می‌دهند که ما فقط تا آنجا می‌توانیم پیش برویم که «جبرئیل را پر نسوزد».

البته فرق دکتر امینی با نخست‌وزیران دیگر هشت سال اخیر اینست که لااقل برای ترمیم بودجه از طریق تقلیل هزینه‌ها و ولخرجی‌ها همچنین برای بهبود اقتصاد مملکت به وسیله منع واردات غیرضرور در حدود قدرت و توانائی خود می‌کوشد و چون در شرایط حاضر، حتی صرفه‌جوئی هریک ریال برای مملکت ارزش دارد، لذا اقدامات دکتر امینی از لحاظ مردم غارت‌زده ایران هرچند کافی و اساسی نیست، درمورد مقایسه با اعمال اسلاف او تا حدودی مغتنم است...

اعلیحضرتا:

دیگر تردید نفرمائید که زاهدی، علاء، دکتر اقبال، شریف‌امامی و امینی یعنی نخست‌وزیران منتخب اعلیحضرت، هیچیک قادر نبودند و نیستند که کار اساسی به نفع مردم انجام دهند. علت آنهم کاملاً روشن است.

این آقایان متکی به مردم نبوده‌اند تا بتوانند خود را خدمتگزار مردم بشناسند و به اعتبار و تأیید و توجه عمومی مصدر یک خدمت عمومی گردند. در عدم صلاحیت یا لیاقت این عده کافی است گفته شود هر کدام از ساعتی که به فرمان اعلیحضرت روی‌کار آمد تا ساعتی که به فرمان اعلیحضرت مرخص شد، با وجود میلیونها پولی که به عناوین و طرق مختلف عاید مملکت گردید، باز هم از بی‌پولی و «خزانه تهی» سخن گفتند: زاهدی هست و نیست خزانه را به‌باد فنا داد؛ علاء به مخبر دیلی تلگراف اظهار داشت «خزانه ما خالیست» دکتر اقبال در مجلس شورای‌ملی از شش میلیارد کسر بودجه شکوه نموده به هر انگلیسی و آمریکائی در هر جا رسید کمک بیشتری خواست، حتی در کنفرانس آنکارا به دالس مراجعه نموده باز هم پول خواست، ولی جواب شنید: «اول بگوئید از محل دلارهای سابق کدام عمل اصلاحی اساسی اجرا شده است و بعد دلار بیشتری تقاضا کنید!» نقل از روزنامه لوموند.

شریف امامی هم با تمام کوشش و تلاش خود نتوانست افلاس و ورشکستگی را سرپوش گذارد و ناگزیر جای خود را به دکتر امینی داد و همه می‌دانیم که نوار سخنرانیهای او با ناله و فغان از قرض و بی‌پولی شروع می‌شود و به ناله و فغان از دارائی و اقتصاد بسیار بد مملکت خاتمه می‌یابد!

امینی مدعی است که تأمین و پرداخت میلیاردها طلب طلبکاران داخلی و خارجی را وجههٔ همت خود قرار داده است. تازه برای چه؟ برای اینکه به‌قول خودش محل یا اعتبار مطالبه وامهای تازه را فراهم سازد!!

غافل از اینکه به‌قول دکتر مصدق:

«اگر میلیاردها لیره و دلار دیگر از طریق اخذ وام یا عایدات مملکت را در اختیار دولت‌های غیر مبعوث مردم قرار گیرد، نه تنها دردی چاره نخواهد شد، بلکه فقر و قرض و بحران اقتصادی روز به روز بیشتر خواهد شد.»

وضع اسفناک خزانه مملکت اجازه می‌دهد مردم فکر کنند که حتی سروصدای اصلاحات ارضی با توجه به اینکه با اوضاع احوال ما کاملاً منطبق نیست، بعلاوه فاقد بودجه موردنظر می‌باشد، جز یک ادعای واهی و عمل تخیلی نخواهد بود. حقیقت امر

این است که در این خصوص هم به اصطلاح «گز نکرده پاره نموده‌اند» و باید از خداخواست که دعوی اصلاحات ارضی خود، منشاء خطرات اجتماعی و سیاسی دیگری در این مملکت نشود و به نقض غرض نیانجامد.

* * *

و اما چاره چیست؟

ما انتظار داریم اعلیحضرت صرفنظر از نوشته‌های ما، خدا را شاهد و ناظر دانسته، قبول فرمایند که مملکت در بلاتکلیفی و بی‌ثباتی و تزلزل خاصی به سر می‌برد و نیز قبول فرمایند که چاره اساسی فقط و فقط تمکین به توقعات قانونی مردم است.

باید حب و بغض‌های شخصی کنار گذارده شود؛ باید برای نجات کشور از غلطیدن هرچه بیشتر و بدتر و مخوف‌تر در سراشیبی سقوط به میل موجه و ارادهٔ ملی مردم گردن نهاد، میل و اراده‌ای که در اردیبهشت ماه سال گذشته به یک اشاره جبهه ملی در میدان جلالیه بصورت خیره‌کننده‌ای تجلی نمود:

گفتیم حب و بغض شخصی را باید کنار گذاشت و قبول نمود که منشاء بسیاری از گرفتاریهای مملکت در چند سال گذشته، همان حب و بعض شخصی بوده است، مثال:

اعلیحضرت در کتاب خود مرقوم داشته‌اند:

«دکتر مصدق در مقام برانداختن سلسلهٔ من بود، زیرا او از منسوبین قاجاریه می‌باشد و با روی‌کار آمدن پدرم شدیداً مخالفت کرده سیاستش این بود که هرچه ممکن است سلسله پهلوی را بی‌اعتبار کند و موجبات نابودی آنرا فراهم سازد... هرچه به میزان تهدیدات او نسبت به سلسله پهلوی افزوده می‌شد آتشی از تأثر و تأسف در قلبم زبانه می‌کشید...»

اگر اعلیحضرت به گذشته مصدق مراجعه می‌کردند، مطلقاً به چنین قضاوت و تصور بی‌مورد مبادرت نمی‌کردند، زیرا مصدق یکی از سرسخت‌ترین مخالفین قاجاریه و در مخالفت با اعلیحضرت فقید هم هدف او فقط و فقط رعایت اصول متبع مشروطیت و قانون اساسی بود و در احراز این معنی کافیست که به قسمتی از نطق او در زمان تغییر سلطنت اشاره کنیم:

دکتر مصدق در جلسه نهم آبانماه ۱۳۰۴ مجلس شورای‌ملی روزی که تغییر سلطنت موضوع مذاکرات مجلس بود اظهار داشت:

«... من از سلاطین قاجاریه کاملاً مأیوس هستم زیرا خدمتی نکرده‌اند که در اینجا از آنها دفاع کنم. من مدافع اشخاصی هستم که شهامت لازم را برای حفظ مملکت داشته باشند من دفاع از کسانی نمی‌کنم که در موقع خوب از مملکت استفاده می‌کنند و در

موقع بد از مملکت غائب می‌شوند... «این راجع به قاجاریه» و اما راجع بـه آقـای رضاخان پهلوی، در اینکه ایشان خدماتی به مملکت کرده‌اند تردید نیست، ولی اگر ایشان که رئیس‌الوزراء هستند مقام سلطنت را اشغال کنند نمی‌توانند دیگر خدمتی انجام دهند، زیرا پادشاه غیرمسئول است و امروز در قرن بیستم هیچ کس نمی‌تواند بگوید پادشاه یک مملکت مشروطه مسئول امور مملکت است. این ارتجاع صرف است و در اینصورت چرا مردم را به کشتن دادیم که آزادی و مشروطیت می‌خواهیم. من اگر تکه‌تکه‌ام کنند زیر بار این حرف نمی‌روم که یکنفر هم شاه باشد و هم در تمام امور مملکت دخالت کند...»

بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید دکتر مصدق ضمن طرد قطعی قاجاریه خواسته است اصول مشروطیت محفوظ بماند و از وجود مفید اعلیحضرت فقید بر اثر نیل بـه مـقام سلطنت مشروطه سلب فائده و خدمت نشود.

با این سابقه آیا سزاوار است در کتابی که می‌بایستی ضمن تألیف آن سنن تاریخ و تاریخ‌نویسی «یعنی حفظ احترام اشخاص و حقایق امور و حوادث» از هر جهت ملحوظ شود، نسبت خلاف واقعی مشهود گردد؛ دکتر مصدق خلاصه مـی‌گفت: «در مـملکت مشروطه شاه باید مصون از تعرض باشد و برای اینکه مصون از تعرض باشد، بـاید از دخالت در امور مملکت و طرفیت با مقامات داخلی و خارجی خودداری کند.»

مسلماً اعلیحضرت با توجه به این سابقه قبول می‌فرمایند آتشی که از تأثر و تأسف در قلب ایشان زبانه کشیده فقط شعله یک بدگمانی صرف بوده است. متأسفانه آتش تأثر و تأسف شخص اعلیحضرت آتش کودتای نظامی بیست و هشتم مرداد را بر افروخت که از آثار درخشان آن جز نتایج اسف‌آور حکومت کسانی مانند زاهدی و علا و دکتر اقبال و شریف امامی و دکتر امینی «که در فساد و انحطاط و ورشکستگی ناشی از بچاپ‌بچاپ و قرض تا گلو به‌قول خود دکتر امینی» خلاصه می‌شود چیز دیگری به چشم نمی‌خورد.

اینجاست که تکرار می‌کنیم باید با اذعان به اشـتباهات گـذشته بـه مـیل و اراده و تشخیص صحیح مردم گردن نهاد.

خواست مردم، چنانچه شعار دائم جبهه ملی هم قرار گرفته، استقرار یک حکومت قانونی به حکم قانون اساسی است. لااقل امروز باید اقرار نمود کـه فـقط یک مـجلس متکی به مردم و یک دولت متکی به مجلس مردم قادر خواهد بود مملکت را از بحران خطیر فعلی رهائی بخشد و باید قبول نمود کـه فـلسفه تأسیس مشـروطیت و مـجلس شورای ملی جلوگیری از بروز این قبیل بحرانها و عواقب آن بـوده است. و مـونتسکیو مؤلف روح‌القوانین می‌گوید:

«اگر هیئت مقننه برای مدت مدیدی تعطیل شود، یکی از دو عیب بزرگ ظاهر خواهد شد: یا قوه مجریه تصمیمات «ظاهراً قانونی» گرفته مطلق العنان خواهد بود، که به‌هرحال مخالف مصلحت عمومیست، یا اساساً تصمیماتی قانونی وجود نخواهد داشت و مملکت را دچار هرج و مرج خواهد نمود.»

انکار نباید نمود که مملکت ما امروز دچار هرج و مرج بی‌سابقه‌ایست و ظاهر آراسته و آرام آن نباید احدی خصوصاً مقام سلطنت را فریفته به اشتباه اندازد.

ازدحام تأثرآور و بی‌سابقه مردم در کاخ دادگستری، یکی از مظاهر این هرج و مرج و اثری از آثار فقدان عدالت اجتماعی است.

نجات و امنیت واقعی مملکت را باید در کنار مردم جست و برای این منظور باید از مردم الهام گرفت.

نهرو می‌گوید: «رعایت جانب مردم است که در همه جا و همه حال رکن اساسی را برای دمکراسی مستقر سازد».

رعایت جانب مردم وقتی حاصل می‌شود که قانون اساسی بطور جامع و واحد رعایت گردد؛ یعنی اصول اساسی آن، که آزادی عقاید و مطبوعات و اجتماعات خصوصاً تفکیک قوا و بالاخره انتخابات صحیح و آزاد است، فدای فروع و تشریفات قانون نشود.

برای رفع بحران فعلی مملکت، شروع انتخابات صحیح و آزاد (آزاد به معنی واقعی کلمه) به منظور استقرار یک حکومت ملی و قانونی حکومتی که صلاحیت و اعتبار لازم را برای حل مشکلات داخلی و خارجی مملکت داشته باشد. غیرقابل اجتناب است.

و اما مانع انتخابات، فقط عدم تمکین و تسلیم مصادر امور مملکت به آزادی انتخابات است ولی به نظر ما عمال ایجاد فترت بالاخره از ادامه فترت طرفی نبسته بالعکس خیلی هم متضرر خواهند شد.

اعلیحضرتا:

ما امیدواریم مقام سلطنت مسئول واقعی و باطنی تعطیل مشروطیت نباشند والا هرگاه دکتر امینی هم مانند دکتر اقبال بطور ضمنی یا صریح، راست یا دروغ و برای رفع مسئولیت خود، سیاست مملکت را سیاست شخص اعلیحضرت معرفی نماید، باید هماهنگ با استاد سخن سعدی به عرض برسانیم:

آنچه دیدی برقرار خود نماند و آنچه بینی هم نماند برقرار

دیر و زود آن شکل و شخص نازنین خاک خواهد گشتن و خاکش غبار
این همه هیچست چون می بگذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار
نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

تکرار می‌کنیم؛ ما با اتکاء بیان اعلیحضرت در باشگاه مطبوعات آمریکا به این انتقاد خیرخواهانه و منصفانه در خیر و مصلحت مملکت مبادرت نمودیم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

شورای مرکزی نهضت آزادی ایران

مرداد ماه ۱۳۴۱

گزارش جریان ملاقات با نخست‌وزیر[1]
در ساعت ۷/۳۰ بعدازظهر دوشنبه ۱۳ شهریور

عصر دوشنبه ۴۰/۶/۱۳ ساعت ۷، در حالیکه به‌جماعت، مشغول نماز مغرب بودیم، ما سه نفر (دکتر سحابی، حسیبی، بازرگان) را به دفتر افسر رئیس زندان خواستند که با لباس برویم. حدس زده می‌شد دنبال مذاکرات و مراجعات دو روز قبلِ آقایان مهندس سالور و مهندس عطایی بوده و نخست‌وزیر[2] ما را برای مذاکره خواسته باشد، همینطور هم شد، زیرا به فاصله کوتاهی از حضور ما در دفتر آقای سروان «محرّری» و تلفنی که ایشان کرد، اتومبیل لوکسی به زندان آمده آقای سرهنگ دوم اسدی از آن پیاده شد و آقای سرهنگ پریور رئیس کل زندان‌ها که شخصاً با لباس سیویل رانندگی ماشین را می‌کرد، ما را به اتفاق آن دو افسر به طرف شهربانی برد. در آنجا آقای سرتیپ «رجالی» معاون شهربانی که انتظار ما را می‌کشید، بر گروه مشایعین و مراقبین اضافه شده، با احترام و ادب آمیخته با سکوت ما را به‌دفتر نخست‌وزیری واقع در چهارراه کاخ بردند.

اقامت در اطاق انتظار بزرگ نخست‌وزیر ده دقیقه به طول انجامید. ضمن چای خوردن و ابراز رضایت و تشکر از وضع زندان و رفتار افسران و مأمورین، راجع به بهداری زندان و عدم مراقبت و عدم حضور دایمی طبیب یا پزشکیار شکایت کردیم که ظاهراً بی‌فایده نبود.

---

۱. این گزارش از یادداشت‌های زندان مرحوم عباس رادنیا به‌دست آمده است. در اصل دست‌نویس مرحوم مهندس بازرگان، برای گزارش به یاران همبند تهیه شده و مرحوم رادنیا از آن رونوشت برداشته و در خاطرات خود حفظ کرده است. متأسفانه دفترچه‌ای که اصل این سند و شرح ملاقات در آن درج گردیده، همانطور که پیشتر توضیح داده شد، دستخوش حوادث و حملات بعدی گردیده است.

۲. منظور دکتر علی امینی است.

بالاخره انتظار به سر آمد و آقایان افسران تا دم در ما را بدرقه کردند، در اطاق آقای دکتر امینی، که تا نزدیک در به استقبال آمده بود، آقای مهندس فریور وزیر صنایع و معادن را یافتیم و دیده‌بوسی کردیم، بلافاصله جرگه پنج‌نفری دوستانه‌ای دور یک میز کوچکی تشکیل شد (ساعت ۷/۳۰ شب) حسب‌المعمول آقای دکتر امینی رشتهٔ سخن را به‌دست گرفتند و اظهاراتی در این زمینه کردند:

«خواهش از آقای مهندس فریور که دوست مشترک است، برای حضور و حل مشکل، عدم علاقه و چسبندگی ایشان به میز نخست‌وزیری و مشکلات عظیم آن، خدماتی که انجام داده‌اند، امید و امکان بسیار ضعیف خدمت و اصلاح و استمداد ضمنی از اصلاح‌طلبان، حساسیت عجیب اوضاع مملکت و بین‌الملل و به‌هم‌آشفتگی و خطراتی که در نتیجه تکان دادن آن شخص پیش خواهد آمد و دردسرها و حوادث نامطلوبی که انتخاب‌های هر چند سال یکبار پیش خواهد آورد؛ مراجعات مکرّر اشخاص برای استخلاص ماها در حالیکه خود ایشان ارادت و اعتماد به صداقت و پاکدامنی و ارزش ماها دارند و حتی اعلیحضرت هم غیر از این فکر نمی‌کنند ولی متأسفانه وجود سوء تفاهم و کج‌سلیقگی و یک‌دندگی که ملیّون در پیوند با گذشته و تحریک شاه دارند؛ انتخاب اسم جبهه ملی که خاطرات تلخی را برای او تجدید می‌کند و تذکر و تجلیل از آقای دکتر مصدق که فوق‌العاده موجب ناراحتی (Alergie) می‌شود و بعلاوه اصرار در آزادی و توقع‌های زیادی که دور از رئالیسم (Realisme) و تدبیر بوده باید بتدریج فراهم شود؛ مساعی ممتدی که ایشان در روشن کردن ذهن شاه حتی نسبت به دکتر مصدق به‌خرج داده و شواهد زیادی در عدم سوءنیت آقای دکتر مصدق و عقیده و علاقه ایشان به حفظ مقام سلطنت و خدمت شاه، همین مساعی و اقدامات در مورد ماها برای رفع کدورت و سوءظن اعلیحضرت، ولی به شرط آنکه ما هم از یکدندگی و ایده‌آل‌بینی خارج شده و اطمینان‌هایی بدهیم و این‌قدر اسم مصدق و چیزهایی که شاه را آزرده می‌کند، نیاوریم و جبهه ملی بی‌احتیاطی‌ها و بی‌رویه‌هایی مانند سی تیر نکنند. امیدواری به موفقیت و رفع کدورت و پیشرفت، همانطور که خود ایشان وزرایی را که معلوم‌نیست خیلی مورد قبول و تحمل باشند، در کابینه نگاه داشته‌اند و فهمانده‌اند که تملق‌گویی‌هایی از قبیل غلام خانه‌زاد و چاکر جان‌نثار به‌هیچ‌وجه به نفع اعلیحضرت نبوده و تحمیل نظر و ارتباط و دستور مستقیم به وزراء لزومی ندارد...»

بیانات فوق در میان سکوت حاضرین قریب نیم‌ساعتی طول کشید و ضمنِ آن

چای و قنداق و بیسکویت آوردند. بنده (مهندس بازرگان) چون فکر می‌کردم اگر صحبت به‌دست آقای مهندس حسیبی بیفتد ممکن است مطالب منحرف و متفرق شده دیگر مجالی برای اظهارنظرهای اصلی از طرف دکتر سحابی و بنده دست ندهد، فضولتاً اولین جواب‌دهنده شدم و ثانیاً مطلب را بنا به نمایندگی از طرف سایرین و با قید اینکه اگر خطا یا کسری داشت رفقا اصلاح و تکمیل خواهند کرد بیان داشتم:

ـ از اینکه ما را دعوت فرموده و احیاناً قصد چاره‌جویی برای استخلاصمان را دارید بسیار متشکریم، ولی چون ظاهراً به عنوان دانشگاهی سه نفر را انتخاب کرده‌اید، باید بگوییم یک رفیق چهارم هم داریم آقای دکتر [سعید] فاطمی است. بعلاوه دو سه نفر دانشجو در جمع ما هستند که امتحاناتشان شروع شده و آزادی آنها از ما لازم‌تر است و برای ما بسیار ناگوار خواهد بود اگر ببینیم سایر دوازده نفر هم‌زندان که چند کارگر بی‌بضاعت بیچاره بیگناه در میان آنهاست و افرادی مانند دکتر برومند که جرم و تأثیر خیلی کمتری داشته‌اند و رفقای دیگر آزاد نشوند. در هر حال اگر ما تقاضایی داشته باشیم همین است که تصمیم دسته‌جمعی بگیرند و آنها را زودتر آزاد کنند.

ـ جنابعالی نسبت به سلف‌های خود، صرف‌نظر از اقدامات و خدماتی که صحبت آنرا نمی‌کنیم، دو امتیاز یا دو افتخار دارید که نشانه جسارت و شهامت بزرگی است، اول اینکه مدتی است گوش مردم از این آواز ناهنجارِ ناموزون، که انشاالله هیچوقت شنیده نشود، راحت شده، غلام خانه‌زاد و چاکر جان‌نثار دیگر نمی‌شوند. دوم اینکه تا حدودی که مربوط به اعمال و به شخص خودتان است، به مطبوعات و مردم آزادی داده‌اید. حتی دانشجویان را اجازه می‌دهند آزادانه حرف‌هایشان را بزنند «حال سرشان را زیر آب می‌کنید کاری نداریم باز هم خوب است»، ولی باآنکه می‌بایستی وقتی مردم نسبت به اعمال نخست‌وزیر و دولت آزادی انتقاد دارند، این آزادی کامل باشد، خودتان بهتر می‌دانید که متأسفانه اینطور نیست و خیلی کارهای اساسی است که خارج از این حساب می‌باشد و عملاً آزادی نداریم. مثلاً آزادی یک دانشجو و یا یک شاگرد خرازی و یا کارگر که درخواست ما بود، انشاءالله در حدود قدرت جنابعالی هست و مقام اعلیحضرت این‌قدر پایین آورده نمی‌شود که تصمیم در مورد یک دانشجو، یا کارگر ساده با ایشان باشد!...

ـ اما اصل مطلب و غرض از این مجلس تا آنجایی که فرمایشات جنابعالی جنبه عمومی سیاسی و اصولی مربوط به ملیّون را داشت، ما سه نفر صلاحیت و نمایندگی از طرف سایرین نداریم که در اینجا تعهد و حتی بحثی بکنیم، زیرا اولاً هر چه باشد زندانی

شما هستیم و این قبیل مذاکرات باید در محیط آزاد و تساوی طرفین انجام شود. ثانیاً خوب است هیئت اجرایی جبهه ملی یا نهضت آزادی ایران را بخواهید و با آنها تصمیم و تعهدی بگیرید، بنده به سهم شخص خود حاضرم از آقای دکتر مصدق صحبتی نکنم و به دوستان توصیه نمایم، به شرط آنکه اعلیحضرت و دولت هم بد و بیراه به کسی که زبان‌بسته و دست‌بسته است نگویند، و هر وقت خواستند انتقاد از ایشان و از گذشته نمایند، اجازه دهند ایشان جواب دهند و بنابراین به عوض بحث در سیاست و برنامه کلی ملیّون و اتخاذ راه‌حل‌هایی که خواستار شدید، جسارتاً خودخواهی به خرج داده صرفاً راجع به موضوع خودمان سه نفری و ایرادها و انتظارهایی که ضمن مراجعات آقایان مهندس سالور و مهندس عطایی معلوم شده است از ما دارند عرایضی می‌کنم:

ظاهراً نگرانی از ما دارند؛ اولاً می‌گویند ماها نهضت آزادی و جبهه ملی با توده‌ای‌ها سر و سرّی داریم و از آنها الهام، می‌گیریم. صریحاً باید عرض کنم که هیچیک از ما و رفقای جبهه ملی و نهضت، نه در گذشته و نه در حال، علاقه و ارتباطی با کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها نداشته‌ایم و نه در آینده خواهیم داشت و از صمیم قلب از آنها تنفّر داریم. به‌هیچ‌وجه چنین احساسی هم نمی‌کنیم که در تصمیم ما و کارهای ما آنها دخالتی و یا اثری داشته باشند. اگر رادیو مسکو چیزی را که مورد علاقه ما است قبلاً بگوید، دلیل نمی‌شود که ما خلاف آنرا بکنیم.

ثانیاً، اقدام و اظهار اینکه از طرف نهضت آزادی ایران یا بنده اعلامیه یا مقاله‌ای راجع به جمهوری منتشر شده باشد، بکلی بی‌اساس است و تمام جبهه ملی و نهضت آزادی ایران صددرصد طرفدار قانون اساسی، اما قانون اساسی کاملِ همه‌جانبه بوده، اگر به آن برسیم خیلی خوشحال خواهیم بود و هیچگونه آرزو و کاندیدایی برای جمهوری نداریم. از این بابت می‌توانند کاملاً مطمئن باشند (نسبت به این دو موضوع آقای دکتر امینی در مذاکرات حاضر اظهار و ابراز نگرانی عمده نکرده و برای ایشان بدیهی بود که پوچ است. ولی در بازجویی‌ها و در پیغام‌ها و مجالس قبلی در غیاب ما خیلی صحبت از دو ایراد فوق پیش آمده و لازم بود در حضور ایشان و آقای فریور تصریح و تکرار شود).

اما نگرانی سوم که بیشتر مورد بحث امشب بود، همانطوریکه عرض شد، همه ما صادقانه طرفدار قانون اساسی هستیم و چنانچه اعلیحضرت نسبت به اسم مصدق (Alergie) دارند و نباید ناراحت و عصبانیشان کرد، اصلاً خود ایشان هستند که در هر

نطق و یادداشتی یاد و بدگویی آقای مصدق را می‌کنند. در مورد تحریک احساسات مردم و مخالفت با ایشان نیز همین عدم آزادی و حیثیت و شخصیت برای مردم و اختناقی که وجود دارد، مؤثرترین عامل عصبانیت و عناد مردم است. خوب است بدانند که اگر بیست میلیون مردم ایران نباشد، حداقل یک میلیون نیز در جهت منفی آن (Alergie) دارند و نباید ناراحت و عصبانیشان کرد. جنابعالی شهامت و مصلحت‌اندیشی و روانشناسی به خرج داده، به مردم قدری آزادی داده و ملاحظه بفرمایید چقدر در گشایش عقده‌ها و نزدیک کردن مردم مؤثر است. خوب است اعلیحضرت هم از راه وارد شوند و بگذارند همانطورکه نظر جنابعالی است، اختیارات و مسئولیت‌ها با دولت بوده و مردم هر حرفی و فحشی دارند به دولت بدهند. در هر حال ما تأثیر و تقصیری در برانگیختن احساسات مردم نسبت به اعلیحضرت نداریم...

آقای دکتر امینی وارد صحبت شده مختصر توضیحاتی دادند و نشان دادند که اینها کافی نیست و ایشان را راضی و راحت نخواهد کرد. البته ضمن صحبت‌های بنده که مورد تصدیق رفقا بود، در وجنات آقای مهندس فریور عکس‌العمل مخالف و عدم تأیید دیده نمی‌شد، بلکه بالعکس.

آقای مهندس حسیبی رشته سخن را به‌دست گرفته ضمن تأیید و تکمیل مراتب فوق شخصاً از آقای دکتر امینی، که طبق مندرجات مجله اطلاعات هفتگی مطالب خلاف واقعی به ایشان نسبت داده و گفته‌اند آقای مهندس حسیبی مدعی‌اند که فقط خودشان از عهدهٔ اصلاحات برمی‌آیند و مملکتی باید باشد تا امثال آقای حسیبی سرکار بیایند، گلایه کردند و توصیه‌هایی که توسط اخوی ایشان به آقای دکتر امینی راجع به انتخابات کرده بودند، یادآور شدند. آقای امینی اظهار بی‌اطلاعی و تکذیب روزنامه را نمودند. آنگاه مهندس حسیبی ضمن ابراز و اثبات حسن نیّت و خدمات خود، دامنه صحبت را به مطالعات سابق خود در نفت و پیش‌بینی‌های امضاء قرارداد کنسرسیوم و زحماتی که در تدوین لایحهٔ اعتراضیه سابق آقای درخشش کشیده بودند، کشیده، نامه «ستوکس» راکه اخیراً در مجله خواندنی‌ها منتشر شده و بدون اشتباه اسم ایشان را برده است شاهد گرفتند، که روی‌هم‌رفته نه مورد قبول و خوش‌آیند آقای دکتر امینی بود و نه مناسب و مفید برای مجلس. در زمینهٔ توقعات اعلیحضرت هم گفتند «هرکه بامش بیش، برفش بیشتر» شخص اول مملکت لازم است سعه صدر و گذشت بیشتری داشته از شنیدن نام دکتر مصدق نرنجند و نخواهند که ما اسم جبهه ملّی را عوض کنیم، چون اسم

اهمیتی ندارد و بعد از کجا معلوم هر اسم و هر عمل دیگر ما باز مورد ایراد واقع نشود. عدم ارتباط و الهام از توده‌ای‌ها و شکایتی که از طرز بازپرسی خود داشتند، تکرار کردند و تصریح نمودند که جبهه ملّی و ایشان اصلاً به جمهوریخواهی متهم نشده‌اند و ایشان هیچگونه کینه‌ای نسبت به اعلیحضرت ندارند و احترام می‌نمایند، ولی آقای دکتر امینی هم که رئالیست بودن را توضیح می‌فرمایند، لازم است خودشان نیز رئالیست باشند و با اشاره به اظهاراتی که در جواب آقای تقی‌زاده در دوران تحصن مجلس کرده‌اند، خواستند که دولت با گرفتار کردن امثال ایشان حقوقشان را پایمال نکنند و رشد جوان‌ها و مردم و حق آزادی را در نظر بگیرند و واقعیت علاقمندی مردم را به جبهه ملّی که بیش از صد هزار نفر در میتینگش جمع می‌شوند ملحوظ بدارند.

این مذاکرات بصورت مقطّع دوطرفه و خیلی مفصل‌تر از آنکه فوقاً اشاره شد، به عمل می‌آمد و با وجود حوصله و ادب متقابله خیلی مقرون به توافق و تفاهم نبوده از طرف آقای سحابی و بنده نیز تذکراتی به عدم خروج از نزاع و ورود در مطالب شخصی داده می‌شد. آقای مهندس فریور نیز ناراحت بود.

آقای دکتر سحابی در تأیید اینکه مظالم و مفاسد دستگاه است که بیشتر موجب سر خوردن مردم از شاه می‌شود، از آقای دکتر امینی پرسیدند: آیا اطلاع دارید چه فشارها از طرف سازمان امنیت به عمل می‌آید و چه کارهایی شده و می‌شود؟ آقای دکتر امینی جواب دادند همینقدر می‌دانم حالا خیلی کمتر شده است. آقای دکتر سحابی تذکر داد: در اوایل حکومت جنابعالی امیدواری مردم بیشتر بود.

ساعت از ۹/۳۰ گذشته و با آنکه طرفین از این برخورد و مذاکرات و اظهارات خیلی ناراضی نبودیم، یک حالت خستگی و بی‌فایدگی در ادامهٔ مذاکرات رفته‌رفته پیدا می‌شد، خصوصاً که بیشتر صحبت‌ها تکرار و تأیید گذشته‌ها بود.

در آخر جلسه یکبار دیگر از طرف ما لزوم و فایدهٔ تذکرات آقای دکتر امینی به اعلیحضرت و روشن ساختن ایشان که مثلاً همین بی‌عدالتی و ایجاد مظلومیت و مناظر دلخراش که در مورد زندانی‌های دانشجو یا بی‌بضاعت و عائله‌های بی‌سرپرست ایشان به عمل آمده است، انعکاس و انتشارش در خارج از صد سخنرانی که احیاناً ماها متهم بشویم که علیه سلطنت کرده‌ایم گویاتر و مؤثرتر خواهد بود گفته شد و چون ایشان بالاخره می‌خواستند با دست پر و تضمین‌هایی نزد اعلیحضرت واسطه شوند، با تأیید

رفقا بنده گفتم اگر جنابعالی به جبههٔ ملّی اجازهٔ باشگاه و یک روزنامه بدهید، بنده از طرف شورای جبهه ملی اطمینان دارم و التزام می‌دهم که اسم آقای مصدق را نیاورند (البته به شرط رعایت متقابله) و اعلیحضرت را کسی ناراحت نکند. این پیشنهاد از طرف آقای مهندس فریور جدی و قابل قبول تلقی شد ولی آقای دکتر امینی گفتند ما تازه می‌خواهیم امتیاز روزنامه‌های دیگر را هم لغو کنیم!...

مجلس ساعت ۱۰ با حفظ صمیمیت و گرمی که از ابتدا داشت، خاتمه یافت تا پس از دست دادن و تشکر کردن و با وجود سئوال زیرگوشی آقای فریور که «خوب حالا آقایان به خانه‌هایشان بروند؟» تحویل تیمسار رجالی معاونت شهربانی کل کشور و سرهنگان و سروان رؤسای زندان شده با اتومبیل لوکس سرهنگ پریور دوستانه و محترمانه به زندان و نزد رفقایمان که بعضی بیدار مانده و بعضی خوابیده، اما خوابشان نبرده و منتظر ما بودند، آمدیم... والسلام علی خیرالانام.

متن کامل نامه مهندس بازرگان به دکتر ابراهیم یزدی

بسمه تعالی

تهران ـ ۴۱/۸/۱۰

توسط آقای مهندس توسلی ۱

«دوست عزیز و برادر با ثبات ارجمندم. سلام دوستان و بنده و رحمت و هدایت پروردگار ذوالجلال بر شما باشد. نامه ۱۶ سپتامبر رسید و با رحیم و بعضی رفقا در میان گذاشته شد، مشارالیه یک تذکر اصولی همان ایام فرستاد. اشاره‌ای هم بنده در یک توصیه‌نامه و معرفی‌نامهٔ آقای مهندس مظفری کرده‌ام تأخیر تابحال، چه در این کار و چه در خیلی کارها وظایف و آرزوها، کمی وقت و زیادی گرفتاری و وظایف بوده است. امیدوارم شما و همکاران، اولاً سلامت و امیدوار و ثانیاً فعال و موفق باشید و خیلی به ماها نگاه نکنید.

از دوستان علی هم نامه‌ای بدون تاریخ داشتم که حالا فرصت جواب آنرا ندارم حتماً ایشان را خواهید دید و سلام ما را هم خواهید رساند. ایشان وعده‌ای در مورد جلد دوم الجزایر پیروز داده بود که امیدوارم فراموش نکرده باشند و آثارش بزودی به‌دست شرکت و مردم برسد.

مطالب نامه شما در دو موضوع بود که به یک‌یک آنها می‌پردازم:

کار سفر

۱ ـ منظور و پیشنهادهای آن دوست تهرانی مشهدی که یک سفر هم به خرج و ابتکار خود به بیروت و قاهره کرده بوده است و خیلی داغ و دلسوخته و با پشتکار (بحد

سماجت) میباشد، غیر از آن است که شما نوشته‌اید (لااقل ظاهراً و آنطور که اظهار می‌دارد). مشارالیه اعتقاد و اصرار زیاد روی تأسیس یک شعبه تبلیغات در آنجا دارد. فعلاً هم امیدوار است موفق به اخذ گذرنامه شود و به اروپا آمده با آقایان درمیان بگذارد و همسفر و همکار پیدا کند. وضع مالی ایشان هم به‌هیچ‌وجه رضایتبخش نیست و با بودجه خود قادر به چنین کاری نیست. تأسیس چنین شعبه‌ای به عقیده خیلی از رفقا و بنده نه آنطور که شما می‌گویید بی‌فایده و بی‌اثر است نه آنطور که ایشان اصرار دارد یگانه شرط لازم و کافی برای موفقیت است، می‌تواند خیلی موثر باشد. دوستان و علاقمندان را امیدوار و بیدار کند و دشمنان را ناراحت و تبلیغاتشان را تا حدود زیادی خنثی نماید. به هرحال منتظر نتیجهٔ مراجعه و اقداماتی که کرده‌اید هستیم.

۲ ـ اما در مورد اساس مطلب و مبارزه و کلیات مسئله و وصول به هدف که عنوان کرده بودید، در عین آنکه نظریات و پیش‌بینی‌های شما را ناصحیح و نابجا و غیرلازم نمی‌دانم، ولی خیلی حرف‌ها و نکات هم هست که باید در نظر گرفته شود. به عقیده بسیاری از رفقای نهضتی و بنده:

الف) هدف و برنامه تا چه باشد و چیست. سؤالی است دارای جواب روشن و مبهم؛ روشن است چون همه یک چیز می‌خواهیم: احراز آزادی و حیثیت و شخصیت برای ملت و اجرای حق و عدالت در مملکت، سپس تأمین آبادی و ترقی و سعادت.

مبهم است چون آنچه گفته شد خیلی کلی است. راجع به چگونگی آن و مخصوصاً نسبت به مدارج و طرق وصول به آن، تحقیق و توافق کامل نشده است.

ولی همانطور که در دنیا کسانی که با توجه به یک هدف و مطلوب مشخص عالی، به راه و به کار افتاده، در ضمن پیشروی و عمل مشکلات و ممکنات را خیلی بهتر از کسانی که عمر خود را در بحث‌های فلسفی، نظری و کلامی صرف می‌کنند، می‌بینند و حل می‌کنند، اگر ما هم با همین آمال و افکار مبهم، ولی مصمم و متشکل وارد عمل بشویم گمان می‌کنم زودتر و بهتر به نتیجه برسیم.

ب) در وضع حاضر آنقدر از مرحله نهایی مطلوب دوریم و در سنگلاخ‌ها و پیچ و خم‌های اوایل راه گرفتاریم و آنقدر در لوازم و شرایط سفر نپخته و ناشی هستیم که کافی است از سرمنزل نهایی نامی ببریم و نشانی بگیریم. تعیین دقیق فاصله با دقت سانتیمتر و میلیمتر و ابعاد و دقایق مقصد و خطوط ریز برنامهٔ متفرق آنجا عمل عجولانه ناشیانه بی‌خاصیتی است، مخصوصاً که عدم امکان تشخیص اوضاع از فاصله دور و امکان

تحولات و پیش‌آمدهای غیرقابل پیش‌بینی، هر حساب و قراری را به هم خواهد زد.

ج) نمی‌دانم شما هم قبول دارید یا خیر، که با حلواحلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. با بحث و بررسی مبارزه و آزادی و دمکراسی، و با صدور چند اعلامیه و تشکیل چند میتینگ و حتی توفیق نسبی در انتخابات کار درست نمی‌شود. تعداد ۲۱ (که به فرض من خیلی فهمیده و ورزیدهٔ سیاست باشیم) در جنب جمعیت کشور بی‌نهایت کوچک است. ملت ما برای درک و تمنا و طلب آزادی و دمکراسی، احتیاج عظیم و طویلی به رشد و تربیت دارد. حتی آن خیلی‌روشنفکرها و آزادیخواه‌ها، در عقاید و رفتار، تفاوت‌های فاحش با روح آزادی و دمکراسی دارند. درهرحال وجود موانع و مخالفت‌ها و مخصوصاً اختلافات عقیده‌ای و نظری و سلیقه‌ای از یکطرف و لزوم تربیت و تمرین افراد برای تشکل و کار و همکاری و انضباط از طرف دیگر، کوههای بزرگی را در سر راه ما ایجاد کرده است، کوههایی که البته غیرقابل عبور نیست ولی صعب‌العبور است و زحمت و مدت می‌خواهد.

د) افراد مؤمن، صمیمی، مصمم، جنگی و فداکار البته برای نهضت و نجات یک ملت ضروری است، ولی این صفات خصوصیاتی است که نه در ورقه عضویت و آئین‌نامه می‌گنجد و نه قابل‌تحمیل و کنترل‌قبلی است. امری‌است ذاتی و شخصی، که وقتی‌شرایط و موجبات آن از درون و بیرون فراهم شد (و یکی از وسایل فراهم شدن آن همان جمع شدن و به راه افتادن و تحریک شدن است) به حول قوه الهی درست‌می‌شود. بنابراین در وضع‌حاضر و با برنامه موجود نمی‌توان خیلی انتظار چنین حالات و روحیات را داشت و آنرا یگانه شرط حرکت و عزیمت خودمان و عضویت قرار دهیم. عاقلانه‌تر آن است که روی همین افراد و مواد اولیه موجود، آنطور که هستند و ممکن است بشوند، حساب و عمل کنیم و هدف و شرایط عمل را آنطور سخت نگیریم که همه از غربال بیرون بریزند.

ه) درست است که کیفیت افراد یعنی صحت و شدت ایمان و دقت نظر و قدرت اراده آنها از شرایط ضروری موقعیت می‌باشد ولی چون همیشه هر موجود و محلول و مطلوبی حاصلضرب کمیت در کیفیت می‌باشد (مثلاً دارایی = مقدار جنس × نرخ یا بهای واحد. کار = نیرو یا قوه × پیشروی یا تغییرمکان. ارزش یا پتانسیل نظامی = تعداد نفرات و تجهیزات × روحیه و تعلیمات افراد و مشخصات تجهیزات و غیره) در مورد

برنامه‌های انقلابی و اصلاحی نیز که باید به‌دست مردم انجام شود، آنچه به حساب می‌آید حاصل ضرب ارزش و فداکاری افراد در تعداد و صمیمیت آنها می‌باشد. بنابراین می‌توان و لازم است جبران ضعف عامل اول را با تجمع و تکثیر و تربیت عامل دوم تأمین کرد و کمبود و ضعف هر دو را با یک عامل طبیعی و موهبت الهی سوم، یعنی زمان چاره کرد: با ایمان و فعالیت و صبر، یعنی با پشتکار به راه بیفتیم و پیش برویم و خود را برای یک راه پیچ و خم دار سربالای خیلی درازی مهیا نماییم!

و) برنامه نهایی و بعید ما، همان است که شما می‌خواهید و در بند الف گفته شد، ولی برنامه قبلی که باید بیشتر در فهم و شرح اجرای آن کار کنیم، روشن کردن مردم و ایمان امید و تحریک غیرت است، و مخصوصاً جمع کردن و تکان دادن و تربیت کردن، توأم با قدم برداشتن.

بیش از هر چیز باید متوسل به خدا و متکی به خودمان باشیم که آنچه عیب و نقص است در ما است و آنچه حرکت و برکت هست نیز از خود ما باید شروع شود.

از این پرگویی و فلسفه‌بافی معذرت می‌خواهم و نمی‌دانم مطلب و منظورم معلوم شد یا گمراه و پرت از مرحله‌ام جلوه داد. چون خودتان از کلّیات و مقدمات صحبت کرده‌اید و تشخیص هدف و راه را عنوان کرده‌اید لازم دیدم قدری حاشیه بروم.

تشکیل نهضت آزادی در خارج

عمل و نظر شما در اینکه:

۱ ـ در داخل جبهه ملّی و بنام جبهه فعالیت کرده و می‌کنید و اکثریت و قدرت پیدا کرده‌اید و امیدواری زیادی به آینده دارید؛

۲ ـ دست به تشکیل و تأسیس شعب نهضت در اروپا و آمریکا زده‌اید و از هسته‌های کوچک و مطمئن شروع کرده‌اید؛

۳ ـ ورود و دخالت و فعالیت ما را در کار جبهه، لازم می‌دانستید و می‌دانید؛

۴ ـ فشار آوردن به مرکز جبهه و شورای آن در دعوت از نهضت آزادی و مدیر فنی آنرا داوطلب شده‌اید؛

۵ ـ پیش‌بینی و ایجاد پناهگاه و بازگشتگاه در برابر حزب توده برای سرخوردگان و برگشتگان از جبهه را ضروری می‌دانید.

تمام اینها را تأیید و تقدیر می‌کنم.

در مورد بند ۳ لازم است توضیح دهم که در ابتدا همینطور بود و ما، نه‌تنها در داخل جبهه و همراه آن بودیم، بلکه تا حدود زیادی بنیانگذار و گرداننده آن بودیم، ولی بعداً سوءظن افراطی و سوء سیاست و سوء رفتار عده‌ای از رفقای صمیمی فعال (البته این سه قسمت بنا به عقیده افراد زیادی از نهضت و خود بنده) ما را وادار به کناره‌گیری و نهضت و جبهه ملّی را وادار به حریم‌گیری و ایرادگیری و ضدیت کرد. در حالیکه چه آنموقع و چه حالا، اساس و هدف و شخصیت جبهه ملّی در نظر نهضت آزادی ایران محترم و لازم بود و ما به هیچ‌وجه در مقابل جبهه ملّی دکانی باز نکردیم و نهضت آزادی ایران را یک حزب، در ردیف حزب ایران و نیروی سوم و غیره، عنصری از عناصر تشکیل‌دهنده جبهه می‌دانیم و در تمام نشریات و تظاهراتمان با تجلیل و تأیید از جبهه نام برده‌ایم (علیرغم بی‌اعتنایی و حتی اتهام‌ها و دشمنی‌های بعضی از جبهه‌ای‌ها) و بلافاصله پس از تأسیس نهضت آزادی ایران تقاضای کتبی عضویت در جبهه را فرستاده‌ایم... ولی البته هیچگاه اصالت و شخصیت خود و نظریات اساسی و تا اندازه‌ای قاطعیت خود را فراموش نکرده و منّتی نکشیده‌ایم. اختلافات ما با جبهه یک مقدار جنبه‌های شخصی و احساساتی و رقابتی و بدگمانی است که خیلی مهم نیست و باید چشم پوشید، ولی یک مقدار هم اساسی بوده و هست، مخصوصاً در دو مورد ذیل:

الف) احترام و اقرار به شخصیت و رهبری جناب آقای دکتر مصدق و اعلام صریح نام و مقام او؛

ب) قاطعیت و صراحت در تشخیص و اعلام منشاء بدبختی‌ها و گرفتاری‌ها و تکیه کردن در اینکه شاه مشروطه سلطنت می‌کند و نباید حکومت کند.

البته به‌لحاظ ایدئولوژی و مبانی فکری نیز چون ما معتقد و متکی به اصول اسلام هستیم و به تقوی و عمل و تربیت و فعالیت‌های عمقی خیلی اهمیت می‌دهیم، با جبهه‌ای‌ها، وجوه تمایزی داریم... البته هیچکدام اینها مانع همکاری و همراهی نباید باشد و نیست.

خداحافظ شما ـ قربانت ـ بازرگان

۴۱/۸/۱۰

تصویر نامه‌های آیت‌الله خمینی به عنوان دکتر یزدی

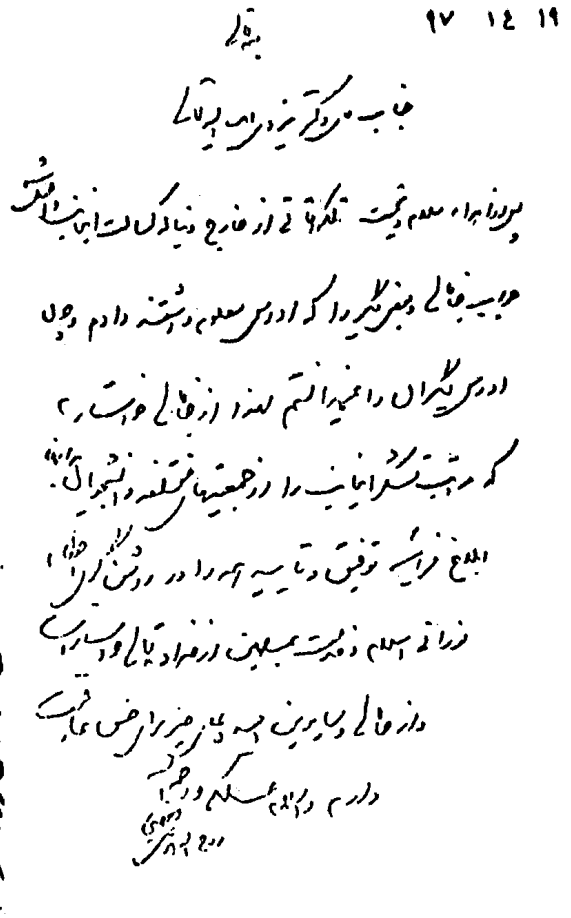

۱۹ ۱۴ ۹۷

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر یزدی ایده‌الله تعالی

پس از اهداء سلام و تحیت تلگرافاتی از خارج دنیا که کسالت اینجانب داشت
جواب جنابعالی و بعضی دیگر را که آدرس معلوم داشتند دادم و چون
آدرس دیگران را نمی‌دانستم لهذا از جنابعالی خواستارم
که مراتب تشکر اینجانب را از جمعیتهای مختلفه و انجمنهای [illegible]
ابلاغ فرمائید توفیق و تأیید همه را در روشنگری [illegible]
نورانی اسلام و خدمت به مسلمین از خداوند تعالی خواستارم
و از جنابعالی و سایرین امید دعای خیر برای حسن عاقبت
دارم والسلام علیکم و رحمة الله
روح الله الموسوی الخمینی

۷ شهریور ۹۶

بسمه تعالی

جناب آقای دکتر یزدی ایده‌الله تعالی

مرقوم شریف در تبریک عید سعید فطر واصل و موجب تشکر گردید
مع الاسف عیدی برای مسلمین باقی نگذاشته‌اند استعمار و ایادی
خبیثه آن بلاد مسلمین را جولانگاه شرارت خود قرار
داده‌اند هر گوشه از ممالک اسلامی را که بنگرید با دسیسه
اجانب مورد تاخت و تاز مشتی خود فروخته گردیده
آن ایران و وضع جانگداز آن مجسمه مملو از رجال
دین و روشنگران راه حق برادران و خواهران مسلمان
ما در نهایت عسرت در شکنجه‌گاه‌ها بسر می‌برند
بجرم بیان حق آن بنیان و وضع اسفناک آن
دانشی که بدست اجانب و عمال خائن آنها
برافروخته شده است و ممالک را بطلب یک مخروبه
در آورده و آن فلسطین و دیگر بلاد و آن سران
خائن این ممالک خذلهم الله تعالی

[illegible]

نامه سه امضایی

«پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی: فزایندگی تنگناها و نابسامانیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هر ایرانی قرار داده که امضاءکنندگان زیر، بنابر وظیفهٔ ملی و دینی و در برابر خدا، و خلق خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضائی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده و مسئولیت و مأموریتی غیر از پیروی از «منویات ملوکانه» داشته باشد نمی‌شناسیم و در حالیکه تمام امور مملکت از طریق صدور فرمانها انجام می‌شود و انتخابات نمایندگان ملت و انشاء قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شخص اعلیحضرت قرار دارد، که همهٔ اختیارات و افتخارها و بنابراین مسئولیت‌ها را منحصر و متوجه به خود فرموده‌اند، این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور می‌نمائیم.

در زمانی مبادرت به چنین اقدامی می‌شود که مملکت از هر طرف در لبهٔ پرتگاه قرار گرفته، همهٔ جریانها به بن‌بست کشیده، نیازمندیهای عمومی بخصوص خواربار و مسکن با قیمت‌های تصاعدی بی‌نظیر دچار نایابی گشته، کشاورزی و دامداری روبه نیستی گذارده، صنایع نوپای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده، تراز بازرگانی کشور و نابرابری صادرات و واردات وحشت‌آور گردیده. نفت، این میراث گرانبهای خدادادی به شدت تبذیر شده، برنامه‌های فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونتهای پلیسی به حداکثر رسیده و رواج فساد و فحشاء و تملق، اخلاق ملی را به تباهی کشانده است.

حاصل تمام این اوضاع توأم با وعده‌ها و ادعاهای پایان‌ناپذیر و گزافه‌گوئیها و تبلیغات و تحمیل جشن‌ها و تظاهرات، نارضائی‌ها، نومیدی عمومی و ترک وطن و

خروج سرمایه‌ها و عصیان نسل جوان شده، که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ می‌گردند و دست به کارهایی می‌زنند که دستگاه حاکمه آنرا خرابکاری و خیانت و خود آنها، فداکاری و شرافت می‌نامند. اینهمه ناهنجاری در وضع زندگی مردم را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست، مدیریتی که برخلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیهٔ حقوق بشر، جنبهٔ فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است. در حالیکه «نظام شاهنشاهی» خود برداشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پهنه تاریخ ایران می‌باشد که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده و در قانون اساسی و متمم آن حدود «حقوق سلطنت» بدون کوچکترین ابهامی تعیین و «قوای مملکت ناشی از ملت» و «شخص پادشاه از مسئولیت مبری» شناخته شده است.

در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیایی حساس کشور ما ادارهٔ امور، چنان پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری صمیمانهٔ تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسانها امکان‌پذیر می‌شود. این مشروحهٔ سرگشاده به مقامی تقدیم می‌گردد که چند سال پیش در دانشگاه هاروارد فرموده‌اند: «نتیجهٔ تجاوز به آزادیهای فردی و عدم توجه به احتیاجات روحی انسانها ایجاد سرخوردگی است و افراد سرخورده راه منفی پیش می‌گیرند تا ارتباط خود را با همهٔ مقررات و سنن اجتماعی قطع کنند و تنها وسیلهٔ رفع این سرخوردگی‌ها، احترام به شخصیت و آزادی افراد و ایمان به این حقیقت‌هاست که انسانها بردهٔ دولت نیستند و بلکه دولت خدمتگزار افراد مملکت است.»

و نیز به تازگی در مشهد مقدس اعلام فرموده‌اند: «رفع عیب به وسیلهٔ هفت‌تیر نمی‌شود بلکه به وسیلهٔ جهاد اجتماعی می‌توان علیه فساد مبارزه کرد.»

بنابراین، تنها راه بازگشت و رشد ایمان و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواریهائی که آیندهٔ ایران را تهدید می‌کند، ترک حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، و حقوق ملت و احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان سیاسی و استقرار حکومت است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را برطبق قانون اساسی مسئول ادارهٔ مملکت بداند».

بیست و دوم خرداد ۱۳۵۶

دکتر کریم سنجابی ـ دکتر شاپور بختیار ـ داریوش فروهر

نامه مؤسسین جمعیت به دبیرکل سازمان ملل متحد و اعلام تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

بسمه تعالی

۱۶ آذر ماه ۱۳۵۶

دبیرکل سازمان ملل متحد ـ نیویورک

ما امضاءکنندگان این نامه تأسیس «کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» را اعلام می‌کنیم.

از آنجا که ایران عضو سازمان ملل متحد بوده و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضاء کرده و اجرای مفاد آنرا تعهد نموده است؛

از آنجا که هیئت حاکمهٔ ایران با آنکه عضو سازمان ملل متحد و متعهد اجرای مصوبات آنست از حدود یک ربع قرن تاکنون به هیچیک از شکایات و اعتراضات مردم ایران در باب نقض آشکار و مستمر حقوق بشر و قانون اساسی ایران عملاً وقعی ننهاده بالعکس هر فریاد اعتراضی را در کمال خشونت خاموش ساخته‌است؛

از آنجا که توصیه‌ها و کوششهای ارزنده آن سازمان و مجمع جهانی حقوق بشر در طریق صیانت حقوق افراد ملتها این امید را در ملت ایران زنده کرده است که خواهد توانست دیر یا زود به احیای حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی از دست رفته خویش نائل شود؛

از آنجا که اعاده حقوق اساسی ملت ایران و بالنتیجه رفع نارضائی‌های عمیق و خطیر، امنیت مطمئن و طبیعی و واقعی را در منطقه خاص و استثنائی این کشور فراهم

خواهد ساخت؛

از آنجاکه اجرا و رعایت حقوق بشر لازمهٔ رشد و اعتلای شخصیت انسان‌هاست و محیط اجتماعی و سیاسی مملکت ما در یک ربع قرن اخیر در جهت نفی آزادی و شخصیت افراد تحول یافته و این تحول زائیدهٔ حکومت خودسرانهٔ فردی و نتیجهٔ آن اختناق عمومی و سلب حیثیت ذاتی هموطنان است.

توجه خاص سازمان ملل متحد را به مندرجات این نامه جلب نموده اقدامات عاجل و مناسب را انتظار داریم.

موارد نقض حقوق بشر در ایران در گزارشهای فرستادگان و ناظران مقامات و مراجع بین‌المللی (مانند سازمان عفو بین‌المللی ـ فدراسیون جهانی حقوق بشر مقیم پاریس ـ انجمن جهانی قضات کاتولیک ـ انجمن جهانی قضات دمکراتیک ـ کمیتهٔ خدمات یونیتارین یونیورسالیست و صلیب سرخ‌بین‌المللی) همچنین در گزارشهای بعضی شخصیت‌های تراز اول سیاسی و علمی و هنری و ادبی جهان و نیز در مطبوعات معتبر دنیای امروز منعکس شده است و مجمع جهانی حقوق بشر وجود جمیع سوابق و گزارشها را تأیید کرده و آقای جروم جی شستاک رئیس مجمع طی نامهٔ مورخه ۱۷ /ژوئن / ۱۹۷۷ مراتب را به پادشاه ایران خاطرنشان ساخته نوشته است:

«... مجمع جهانی حقوق بشر یک سازمان جهانی و غیردولتی فعال در امور مربوط به حقوق انسانی مدتهاست با نگرانی شاهد تراکم روزافزون مدارکی بوده است دال بر نقض شدید و پی‌گیر حقوق و آزادیهای اساسی در ایران... رویه دولت ایران ناقض قانون اساسی ایران، ناقض اعلامیه جهانی حقوق بشر، ناقض قراردادهای رسمی جهانی حقوق سیاسی و مدنی و اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق‌بشر در تهران است».

«... گزارشهای سازمان‌های معتبر غیردولتی در لندن ـ پاریس ـ ژنو ـ نیویورک ـ و گزارشهای گروه‌های معتبر حقوقدانها ـ دانشگاهیان ـ و طرفداران آزادیهای مدنی ـ رهبران مذهبی بطور مستند از موارد نقض حقوق بشر در ایران حکایت دارد... ما چندین بار برای رفع تجاوز به حقوق مردم ایران به اعلیحضرت متوسل شدیم ولی التفاتی به درخواست ما نشد و هنوز گزارشهائی به ما می‌رسد حاکی از اینکه تجاوز به حقوق اتباع ایران نه تنها تخفیف نیافته بلکه در دامنهٔ وسیعی تشدید شده است و آقای ویلیام جی ـ باتلر عضو هیئت مدیره مجمع جهانی حقوق بشر تعدی به حقوق ابتدائی اساسی مدنی و سیاسی اتباع ایرانی را گواهی کرده است.»

آقای دبیرکل:

با توجه به نامهٔ مجمع جهانی حقوق بشر ما بی‌نیاز و فارغ از بسط مقال هستیم و در اینجا فقط اهم موارد نقض حقوق بشر را به شرح زیر یادآوری می‌کنیم:

۱ ـ سلب آزادی عقیده و بیان و آزادی اجتماعات و انتشارات به سبب عدم تحمل عقائد و نظریات مخالف.

۲ ـ توقیف غیرقانونی و خودسرانه هزاران نفر از زن و مرد و پیر و جوان و حتی جوانان دارای سن کمتر از سن قانونی و بطور کلی توقیف افراد مخالف استبداد و معترض بر اختناق سیاسی.

۳ ـ مبادرت به انواع شکنجه‌های جسمی و روحی منتهی به مرگ یا نقص عضو و ناتوانیهای دائمی علیرغم منع صریح قانونی طبق ماده ۱۳۱ قانون مجازات ایران که مجازات سه تا شش سال برای مرتکب شکنجه تعیین کرده است.

۴ ـ محاکمه متهمین سیاسی (مخالفین روش و سیاست هیئت حاکمه) در محاکم نظامی توسط افسرانی بنام قاضی که زیرنظر و سلطهٔ مستقیم پادشاه قرار دارند. محاکمات در محیط غیرعلنی آکنده از فشار و اختناق انجام می‌شود. موضوع اتهام در اغلب موارد داشتن یا خواندن یک یا چند کتاب اجتماعی و سیاسی یا اظهارنظر و عقیده درمورد اعمال و افکار و رفتار استبدادی پادشاه است.

۵ ـ محکومیت متهمین سیاسی (مرکب از دانشمندان مذهبی، علمی و ادبی و هنری) در دادگاههای مذکور به اعدام یا حبس دائم و طویل‌المدت باستناد اقاریر ناشی از زجر و شکنجه در مراحل تحقیق یا به علت عدم تمکین به اقرار یا حتی به سبب خودداری از تقاضای عفو و اظهار ندامت.

۶ ـ خودداری مقام سلطنت از قبول تقاضای فرجام محکومین سیاسی (متأسفانه در کشور ما برخلاف تمام موازین حقوقی و انسانی بموجب یک قانون ارتجاعی ناشی از رژیم استبدادی قبول یا رد تقاضای فرجام از احکام دادگاههای نظامی به مقام سلطنت محول شده است و این خود اقوی دلیل نقض اساسی حق قضائی و حیاتی هر انسان است.)

۷ ـ کشتار بیرحمانه عده‌ای از جوانان تحصیلکرده در خانه‌ها ـ دانشگاهها ـ خیابانها و کوچه‌ها به‌دست مامورین آشکار و نهان پلیس بدون آنکه اتهامات انتسابی به آنان صحت داشته باشد.

۸ ـ محبوس داشتن مخالفان قانون‌شکنی‌ها بدون تعیین تکلیف آنان.

۹ ـ خودداری از آزاد کردن عده‌ای از زندانیانی که مدت محکومیت آنان منقضی شده است.

۱۰ ـ محروم ساختن زندانیان از ملاقات اقوام نزدیک و درجه اول.

۱۱ ـ سانسور شدید مکاتبات و مکالمات همچنین انتشارات و مطبوعات و حصر آنها به چند روزنامهٔ دولتی یا وابسته به دولت که تحت‌نظر مامورین مخفی منتشر می‌شود.

۱۲ ـ تعطیل بسیاری از مراکز شرعی توام با حبس و زجر و تبعید مراجع تقلید و شخصیت‌های مذهبی و جلوگیری از انعقاد بعضی از مجالس ترحیم.

۱۳ ـ استقرار نظام محکوم و مردود تک حزبی شخصی و حصر احزاب و جمعیت‌ها و اجتماعات سیاسی به حزب واحد رستاخیز که به فرمان مقام سلطنت تأسیس یافته است.

۱۴ ـ سلب امکان مشارکت واقعی مردم در انتخابات مجلسین و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و مشروط ساختن (انتخاب شدن) به عضویت در حزب واحد رستاخیز و جمع‌آوری رأی برای کاندیداهای پادشاه و دولت با توسل به تهدید و ارعاب و شایعات اضطراب‌انگیز و بالنتیجه سلب خصلت و صفت نمایندگی مردم از قوه مقننه.

۱۵ ـ نقض صریح قانون اساسی ایران و اصل تفکیک قوای ثلاثه (قوای مقننه ـ قضائیه ـ اجرائیه) و تمرکز عملی اختیارات هر سه قوه در مقام غیر مسئول سلطنت.

ما از توضیح درکم وکیف موارد نقض حقوق بشر در ایران خودداری می‌کنیم ولی مناسب می‌دانیم در سه مورد اخیر توجه شما را به توضیحات زیر جلب نمائیم:

قطعاً به خاطر دارند که پادشاه ایران ضمن اعلام تأسیس حزب واحد رستاخیز و ادغام چند حزب دولتی سابق و نیز طی مصاحبه‌های زیاد در مطبوعات و رادیو و تلویزیون‌های جهانی اخطار و اعلام نمودند: «کسانی که عضویت حزب واحد رستاخیز را نپذیرند خائن و بیوطن شناخته می‌شوند و باید کشور را ترک کنند و یا هیچگونه توقعی از دولت نداشته باشند.» بدون تردید این اظهار تهدیدآمیز مظهر بارز نقض نگران‌کننده حقوق بشر و قانون اساسی ایران جز به حزب ساخته و پرداخته خویش اجازه تأسیس و فعالیت به هیچ حزب و جمعیتی را نمی‌دهد، اتحادیه‌های صنفی و مجامع مذهبی و کانونهای فکری و اجتماعی تحت کنترل پلیس قرار دارند.

پادشاه ایران بارها طی مصاحبه‌های خود اعلام داشته‌اند که نتیجهٔ گفت و شنودها در حزب واحد نیز باید وسیله دولت باطلاع ایشان برسد تا تصمیم نهائی را شخصاً اتخاذ فرمایند و به دفعات گفته‌اند که در همه حال تصمیم‌گیری در تمام امور و مسائل مملکتی با فرماندهی کل یعنی مقام سلطنت است.

برای نقض اساسی‌ترین حقوق بشر در ایران کافیست گفته شود که اداره و اختیار و

مسئولیت در تمام مسائل کشور (اعم از داخلی و خارجی) در وجود شخص پادشاه متمرکز شده است بدون آنکه احدی بتواند بطور علنی از افکار و اعمال ایشان انتقاد کند و حال آنکه طبق قانون اساسی ایشان از مسئولیت مبرا هستند. بدون تردید ملاک واقعی آزادی بیان و قلم و عقیده در هر مملکتی امکان انتقاد آزاد و قانونی از زمامدار و رئیس مملکت است، علی‌الخصوص انتقاد از رئیس غیرمسئول مملکت که برخلاف اصول مشروطیت و قانون اساسی تمام اختیارات موجب مسئولیت را در شخص خود متمرکز نماید. در کشور ما از حدود یک ربع قرن حتی یکنفر مجاز نبوده و نیست از شخص پادشاه حتی در مسائل خیلی ساده و عادی انتقاد کند و هرگونه انتقادی خطری مسلم به دنبال داشته است و به این سبب فرمانها و اصول پیشنهادی مقام سلطنت (اگرچه متضمن دهها عیب و نقص و خطر عمومی بوده و دهها مشکل حیاتی به اقرار خودشان در یک مصاحبه استثنائی با روزنامهٔ کیهان ایجاد می‌نماید) بدون چون و چرا وسیله نخست‌وزیران و وزرای منصوب و مبعوث شخص پادشاه اجرا شده و کماکان اجرا می‌شود و چون «نظارت ملی» به مفهوم واقعی و مورد نظر اعلامیه جهانی حقوق بشر در عملیات و اقدامات پادشاه و دولت وجود ندارد لذا حقوق مردم مستمراً ضایع و پایمال می‌گردد.

هیئت حاکمه ایران ظرف بیست و چهار سال گذشته با نقض مکرر ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و قانون اساسی ایران مشارکت مردم را در انتخابات مجلسین و بالنتیجه در اداره امور مملکت از آنان سلب کرده است انتخاب شوندگان جز با تأیید ساواک و با آراء مجعول و ساختگی انتخاب نمی‌شوند و افراد مردم آنان را نمی‌شناسند و اگر بشناسند شایستهٔ نمایندگی خود نمی‌دانند. افرادی که به مجلسین راه یافته‌اند در حقیقت نمایندگان انتصابی دولت هستند که جز اجرای اوامر هیئت حاکمه یا تصویب بی‌چون و چرای لوایح دولت (که در اغلب موارد مغایر مصالح عمومی است) توانائی اقدام و اجازه اظهار عقیده مخالف نظریهٔ پادشاه ایران و دولت مبعوث ایشان را ندارند. این سیستم قانونگذاری در ایران علاوه بر منافات محقق آن با اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر (یعنی سلب امکان مشارکت واقعی ملت ایران در اداره امور عمومی کشور) آشفتگی و بحران خطرناک در اغلب امور و مسائل مهمهٔ عمومی ایجاد کرده است که موجب نگرانی روزافزون و توسعهٔ عدم رضایت ملت است که در موقعیت خاص سیاسی و جغرافیائی ایران نمی‌تواند ناچیز و نادیده انگاشته شود.

صلاحیت قوه قضائیه نیز بتدریج محدودتر گردیده، درهم شکسته است و قوه

مجریه با تأسیس مراجع اختصاصی (مراجع فاقد صلاحیت علمی و فنی و معنوی) زمام رسیدگی به قسمت اعظم اختلافات و دعاوی را در اختیار گرفته است که اهم آنها دادرسی درمورد اتهامات سیاسی است که حتی برخلاف نص صریح قانون اساسی کماکان در اختیار محاکم نظامی باقی مانده است.

یک تذکر مهم:

ممکن است اعلیحضرت پادشاه و دولت دست‌نشانده شخص ایشان مدعی شوند که اخیراً مردم ایران از نوعی آزادی انتقاد راجع به مسائل و مشکلات عادی زندگی (برق ـ ترافیک ـ مواد غذائی ـ گرانی ـ تورم ـ آموزش ـ مسکن ـ بیمه و درمان و نظایر آنها) برخوردارند و نیز ممکن است مقام سلطنت و دولت ادعا کنند که عده‌ای از زندانیان سیاسی آزاد شده‌اند یا وضع زندانها بهبود یافته، شکنجه تخفیف یافته است.

این ادعا فقط در حفظ تظاهر و حفظ صورت ظاهر می‌تواند مورد توجه قرار گیرد زیرا انتقاد در کوچه و بازار و محافل خانوادگی راجع به مسائل غیرسیاسی و مایحتاج عادی (به سبب درماندگیهای زیاد دولت در تأمین وسایل زندگی مردم با وجود تمام امکانات مالی و غیرمالی ظرف چند سال اخیر) به درجه‌ای رسیده است که هیئت حاکمه جلوگیری از بروز و ظهور آنرا در مصلحت خود تشخیص نمی‌دهد.

و اما حقیقت اینست که با وجود فشار افکار عمومی دنیا و با فشارهائی که در سطح بین‌المللی به عمل آمده است متأسفانه هنوز هیچیک از چاپخانه‌ها مطلقاً اجازه چاپ و انتشار چند نامه و بیانیهٔ انتقادی را نیافته‌اند و تمام آنها با دست یا ماشین تحریر در شرایط دشوار بطور مخفی تهیه و تکثیر شده است و هیئت حاکمه به هیچیک از اعتراضات موضوع نامه‌ها و بیانیه‌ها نیز که بصورت مستدل و مستند ابراز گردیده وقعی ننهاده است و ما اساساً به این سبب به سازمان ملل روی آورده‌ایم.

از زندانیان سیاسی عده قلیلی که اغلب بدون علت و به صرف سوءظن و بدگمانی ماهها و سالها در زندان مانده یا مدت محکومیت آنان از مدتها پیش منقضی بوده است به شرط تقاضای عفو و بخشش آزاد شده‌اند و هنوز از آزادی زندانیانی که از لحاظ هیئت حاکمه ایران اتهامات موثر داشته‌اند خبری نیست. شکنجه‌ها تخفیف نیافته، کیفیت آنها تغییر یافته است. محاکمات سیاسی غیرعلنی کماکان در دادگاههای غیرصالح نظامی ادامه دارد.

مقامات سازمان ملل به خوبی اطلاع دارند که هیئت حاکمه ایران با تدارک و

پیش‌بینی‌های وسیع همواره تدابیری اتخاذ کرده و می‌کند که وضع واقعی زندانها و زندانیان سیاسی و صدماتی که جسماً و روحاً بر آنان وارد آمده است مکتوم بماند و عده واقعی زندانیان و علل محکومیت آنان هرگز افشا نشود.

مصادیق بارز نقض حقوق بشر در ایران

مقام سلطنت طی مصاحبهٔ خود (سوم نوامبر ۱۹۷۷) با سردبیر مجلهٔ نیوزویک در جواب این سئوال که چرا آزادی انتخابات و دمکراسی را در ایران مستقر نمی‌سازند و بالاخره کار حقوق‌بشر در ایران به کجا رسیده است جواب داده‌اند:

«انتخابات سال گذشته آزادترین انتخابات در تاریخ ما بود و اکثریت عظیم مردم از اصول حزب جدید پیروی می‌کنند و خود را در قبال آن متعهد می‌دانند... سیستم امروزی ما قابل ارائه‌ترین سیستم موجود در هر کجاست...»، «در مورد حقوق بشر به تمام جهانیان می‌گوئیم و نشان می‌دهیم که تا سرحد خیانت تحمل خواهیم کرد ما تغییراتی در قوانین خود داده‌ایم تا به مردم امکان بیشتری برای دفاع از خود و احقاق حق داده شود و در زندانها رفتار بهتری اعمال گردد و غیره».

و اما درمورد (تحمل حقوق بشر تا سرحد خیانت) متأسفانه مرز و مأخذ و معیاری از لحاظ هیئت حاکمه ایران برای (خیانت) وجود ندارد. کافیست به خاطر بیاوریم که انشاء یک دختر دانشجوی شانزده ساله در انتقاد از انقلاب سفید شاه نزد محاکم نظامی خیانتی با مجازات حبس ابد تلقی شده است.

مقام سلطنت طی مصاحبه دهم نوامبر ۷۷ با خبرنگاران شیکاگو تریبون، «عمل مغایر با منافع دولت» را خیانت معرفی کرده‌اند. متأسفانه «منافع دولت» و «عمل مغایر با آن» از لحاظ مقام سلطنت مفهوم و دامنهٔ گسترده‌ای دارد که حتی هرگونه انتقادی را دربر می‌گیرد یعنی مخالفت هر ایرانی با هر قسمت از اعمال پادشاه و دولت حتی در چهارچوب قانون اساسی ایران «عمل مغایر با منافع دولت» و «خیانت» تلقی می‌شود.

امکانات عملی برای دفاع نیز هنوز وجود ندارد و رفتار بهتر در زندانها با زندانیانی که اتهام اکثریت قریب به اتفاق آنان «مطالبهٔ آزادی و دمکراسی و استقرار حقوق بشر» بوده و اساساً نباید در زندان بمانند، روش حکومت فعلی مملکت را توجیه نمی‌کند.

و اما بر فرض محال که ادعای مقام سلطنت در موارد مذکور صحیح و قابل توجیه باشد نکتهٔ مهم اینست که مصادیق ثابت و بارز و اساسی نقض حقوق ملت ایران یعنی: «حکومت فردی و استبدادی»، «فقدان قوه مقننه منتخب مردم»، «فقدان قوهٔ قضائیه بی‌طرف و مستقل از قوه اجرائیه» و بالاخره «فقدان آزادی واقعی بیان و قلم و اجتماعات

خصوصاً در امور و مسائل سیاسی مملکت» کماکان باقیست.

ادامهٔ وضع حاضر و دوام حکومت مطلقه فردی (و به تعبیر مقام سلطنت نظام شاهنشاهی) موجب بروز و ظهور انواع تنگناها به سبب «ضعف بازدهی مدیریت دولت»، «سلب شخصیت و نفی ارزش انسانها»، «توسعه فساد و تباهی» گردیده و نارضائی در تزاید اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران از حکومت استبدادی و محرومیت‌های ناشی از آن، کشور ما را در معرض مخاطرات گوناگون قرار داده است.

مقام سلطنت ایران به دفعات طی مصاحبه‌های خود اذعان و اقرار نموده‌اند که حاکم و رهبر مطلق‌العنان مملکت هستند و به تنهایی حکومت می‌کنند و به نظر ایشان تمتع ملت ایران از حقوق بشر فرع بر استقرار دمکراسی اقتصادی است. رئیس مجمع جهانی حقوق بشر در نامهٔ خود به اعلیحضرت نوشته‌اند:

«ادعای اینکه دولت ایران به دنبال تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی است بهانه و عذری بیش برای نقض حقوق مدنی و سیاسی نیست، مجموعه‌ای از حقوق در گرو مجموعه‌ای دیگر از حقوق نیستند و حقوق اقتصادی و اجتماعی نباید برتر از حقوق مدنی و سیاسی تلقی گردد.»

صرفنظر از اینکه حکومت فردی در جهان امروز قابل توجیه نیست اساساً دمکراسی اقتصادی پادشاه فقط توانسته است افرادی را که در کنار مقام سلطنت و عمال دولت دست‌نشانده ایشان قرار دارند و هنر آنان تظاهر به شاهدوستی است بصورت فئودال‌های «تجارت»، «صنعت»، «زمین»، «ساختمان»، «مواد غذائی» بر سی‌میلیون مردم ایران مسلط سازد، تسلطی که علت‌العللی تنگناها و فساد و تورم و گرانی است و به همین سبب امکان تأمین زیربنائی و پایدار و اساسی احتیاجات حیاتی و تأمین استقلال واقعی مملکت از ملت ایران سلب شده است و ثروت‌های کشور به سود افراد مذکور و به ضرر مردم از مجرای مطلوب و طبیعی آن منحرف گردیده است که این خود هم از مصادیق بارز و مهم نقض حقوق بشر در ایران است.

اعلیحضرت طی مصاحبهٔ دهم نوامبر ۷۷ با خبرنگاران شیکاگو تریبون درمورد شکنجه و سرکوبی مخالفان سیاسی (که به خشونت متوسل نشده‌اند) متأسفانه برخلاف واقع تمام زندانیان سیاسی را به خشونت و تروریسم متهم ساخته با تحقیق از طرف یک سازمان بین‌المللی در این باب نیز شدیداً مخالفت کرده‌اند.

در اینجا مناسب می‌دانیم به قسمت دیگری از نامهٔ آقای جروم جی شستاک رئیس مجمع حقوق‌بشر خطاب به آقای سایروس وانس اشاره کنیم:

«مخالفت نسبت به روش پادشاه محدود به گروههای راست افراطی و چپ افراطی نیست و فقط با اعمال قهرآمیز متجلی نمی‌شود. لیست زندانیان سیاسی که در نزد ما موجود است نشان می‌دهد که اپوزیسیون شامل نویسندگان ـ دانشمندان ـ دانشجویان ـ رهبران مذهبی و کارگران است و نارضایتی عمومی در ایران نه تنها ناشی از سیاست‌های سرکوب کننده دولت است بلکه ناشی از شکست اصلاحات است. دولت ایران زندانیان سیاسی راکه طبق برآورد گروه‌های حقوق بشر یقیناً بیش از پنج هزار نفر می‌باشد، «خطری برای امنیت کشور» معرفی می‌کند ولی معلوم نیست به نظر دولت ایران چه چیزی «خطر برای امنیت کشور» محسوب می‌شود. معنی حقیقی آنرا خود شاه هنگام استقرار نظام تک حزبی نشان داده گفت: «کسانی که مایل به پیوستن به حزب نیستند می‌توانند کشور را ترک کنند یا به زندان بروند». عده‌ای از همین نه پیوستگانند که دستگیر و شکنجه شده و وسیلهٔ دادگاههای نظامی به زندان افتاده‌اند.»

* * *

وضع خفقان‌آمیز ضدانسانی در کشور ما ـ به شرحی که در نامهٔ رئیس مجمع جهانی حقوق بشر تشریح و مستنداً تأیید شده است ـ نه تنها خلاف حیثیت و اعتبار جامعهٔ بشری است، بلکه با منافع و مصالح حال و آینده ملت ایران و حتی با مصالح جهانی مغایرت دارد.

ما امضاءکنندگان به ندای وجدان و رسالت خطیری که در این روزهای حساس تاریخ ایران بر عهده داریم از اعضاء سازمان ملل متحد بالاخص اعضاء کمیسیون حقوق بشر که اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر را در پهنه جهان بر عهده گرفته است، انتظار داریم ملت ایران را در اقداماتی که برای تحقق آزادی و دمکراسی و اجرای یکپارچه قانون اساسی ایران به عمل می‌آید یاری دهند.

با توجه به اینکه برخورداری از حقوق و آزادیهای اساسی شرط لازم حیات سالم اجتماعی و تعالی و عزت آدمی است، ملت ایران طبق ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر طالب برقراری نظمی در مملکت خود می‌باشد که از لحاظ اجتماعی و بین‌المللی حقوق و آزادیهای موضوع اعلامیه را به مفهوم صحیح و واقعی و عملی آن تأمین نماید.

ما برای نیل به این هدف مشروع، دفاع از آزادی و حقوق بشر را در ایران وجهه همت خود قرار داده‌ایم و ایمان راسخ داریم که کوشش‌های ما منطبق با مصالح عالیهٔ ملت ایران خواهد بود و کشور ما را از «امنیت» و «ثبات» پایدار و واقعی که متضمن مصلحت جهانی در این منطقه نیز می‌باشد برخوردار خواهد ساخت. با آرزوی موفقیت

بیشتر شما، خواهش می‌کنیم احترامات فائقه ما را بپذیرید.

کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

حاج سید ابوالفضل موسوی زنجانی: پیشوای مذهبی

شمس آل احمد: دبیر فرهنگ و نویسنده

مهندس مهدی بازرگان: استاد دانشگاه ـ رئیس سابق دانشکده فنی ـ اولین مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران در زمان خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس

مهندس صالح بنافتی: مهندس نفت

عبدالعلی پرتوعلوی: استاد سابق دانشگاه ـ مترجم

دکتر حبیب‌الله پیمان: استادیار سابق دانشگاه ـ پزشک ـ نویسنده

دکتر نورعلی تابنده: قاضی سابق و وکیل دادگستری

دکتر علی‌اصغر حاج سیدجوادی: مولف ـ روزنامه‌نگار ـ نویسنده و مترجم

مهندس کاظم حسیبی: استاد سابق دانشگاه تهران ـ نماینده سابق مجلس شورای‌ملی و عضو هیئت‌های اجرائی قانون ملی شدن نفت.

خلیل‌الله رضائی: بازرگان

دکتر کاظم سامی: روانپزشک و محقق علوم اجتماعی

دکتر یدالله سحابی: استاد سابق دانشگاه تهران و مدیر کل سابق وزارت فرهنگ

دکتر کریم سنجابی: وزیر سابق فرهنگ ـ استاد سابق دانشکده حقوق تهران ـ نماینده ایران در دیوان داوری بین‌المللی لاهه در جریان رسیدگی به اختلاف ایران و انگلیس

دکتر علی شریعتمداری: استاد دانشگاه اصفهان ـ رئیس سابق دانشکده علوم اصفهان

مهندس هاشم صباغیان: عضو هیئت مدیره انجمن اسلامی مهندسین ـ مدیر فنی در بخش خصوصی

احمد صدر حاج‌سیدجوادی: دادستان سابق تهران ـ وکیل دادگستری

رحیم صفاری: نویسنده و روزنامه‌نگار

دکتر رحیم عابدی: استاد سابق دانشگاه تهران و رئیس سابق پلی‌تکنیک تهران ـ مدیر صنعتی و بازرگانی در بخش خصوصی

اسلام کاظمیه: نویسنده و مترجم

دکتر عبدالکریم لاهیجی: وکیل دادگستری

دکتر اسدالله مبشری: مدیر کل و قاضی عالیرتبه سابق دادگستری ـ نویسنده و مترجم

سیداحمد مدنی: استاد دانشگاه

علی‌اصغر مسعودی: معاون اسبق دارائی ارتش ـ وکیل مدافع بعضی از زندانیان سیاسی در محاکم نظامی

مهندس رحمت‌الله مقدم: نماینده سابق مجلس شورای‌ملی ـ مدیر فنی و بازرگانی در بخش خصوصی

دکتر محمد ملکی: استاد دانشگاه ـ پزشک

دکتر ناصر میناچی: وکیل دادگستری و رئیس هیئت مدیره کانون مذهبی حسینیهٔ ارشاد

حسن نزیه: قاضی اسبق ـ مدیرکل سازمان بیمه‌های اجتماعی ـ نایب رئیس سابق کانون وکلا و عضو فعلی هیئت مدیره آن

دکتر منوچهر هزارخانی: پزشک ـ نویسنده

دکتر ابراهیم یونسی: نویسنده و مترجم

نامه به نخست‌وزیر و اعتراض به مقاله مندرج در روزنامه اطلاعات مورخه ۱۳۵۶/۱۰/۱۷ که در آن به ساحت پیشوای ارجمند اسلام اهانت شده بود

تهران به تاریخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۱

جناب آقای نخست‌وزیر

در آستانه ورود آقای کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد به ایران فاجعه کشتار مردم بی‌پناه شهرستان قم را می‌توان یکی از مظاهر شرم‌آور نقض حقوق بشر در ایران شمرد. علت وقوع فاجعه خود بسیار دردناک و غم‌انگیز است:

در صفحه هفدهم از شماره ۱۵۵۰۶ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۷ دیماه ۱۳۵۶ مقاله‌ای تحت‌عنوان (ایران و استعمار سرخ و سیاه) به قلم احمد رشیدی مطلق (که به نظر می‌رسد نامی مجعول و مستعار است) انتشار یافت که طی آن ساحت ارجمند پیشوای معظم و مورد علاقه خاص شیعیان **حضرت آقای روح‌الله خمینی** مورد افترا و اهانت و هتک حرمت قرار گرفته بود بطوریکه برای تمامی مردم مسلمان ایرانی بسی طاقت‌فرسا و گران آمده نفرت و انزجار عمومی را برانگیخت.

در شهرستان قم که از مراکز مهم روحانیت شیعه و محل تجمع و تربیت طلاب و علمای دین است و آیت‌الله خمینی یکی از مراجع و اساتید آن بوده‌اند، مقاله مذکور موجب تحریک و تنفر بیشتر مردم گردید. مجالس درس و بحث علمی و مذهبی روزهای ۱۸ و ۱۹ دیماه به عنوان اعتراض تعطیل شد و مردم متألم و معترض که در بین دستگاههای دولتی مرجع و ملجائی برای تظلم نداشته و ندارند به خانه‌های مراجع معظم و علمای قم روی آوردند و عصر روز نوزدهم دیماه برای دعا و عقده‌گشائی به حالت اجتماع با کمال متانت و آرامش به سمت حرم و خانه یکی از آقایان علماء به

حرکت درآمدند ولی در مسیر خود از جنوب به شمال شهر بدون هرگونه علت موجهی با ممانعت خشونت‌آمیز افراد پلیس مواجه شدند. توضیح نمایندگان جمعیت مبنی بر اینکه قصد سوئی ندارند و مرتکب کوچکترین عمل خلاف نظم نخواهند شد در افراد پلیس موثر واقع نمی‌شود و موقعی که عده‌ای از بین جمعیت سعی می‌کنند به راه خود ادامه دهند پلیس بدواً به ایراد ضرب با چوب و باتون متوسل می‌گردد و سپس بیرحمانه به روی مردم بیگناه و بی‌پناه آتش می‌گشاید که در همان لحظه‌های اول هشت نفر در مقابل مدرسه حجت کشته می‌شوند و سپس طی مدت تیراندازی که هدف آن ایجاد رعب و ترس و سرکوبی مردم در برابر یک حرکت و اعتراض ساده بوده دهها نفر به خاک و خون کشیده می‌شوند و سطح خیابانها از عده زیادی کشته و مجروح پوشیده می‌شود. تیراندازی تا پاسی از شب ادامه می‌یابد و دانش‌آموزان مدارس که قادر به خروج نبوده‌اند در محل مدرسه می‌مانند و این خود بر ماتم و تاثر و نگرانی اولیاء اطفال می‌افزاید.

موضوع اسف‌انگیز دیگر اینست که **حضرت آیت‌الله گلپایگانی** از مردم دعوت می‌کنند که در بیمارستانها حاضر شده برای نجات عده مجروح خون اعطا کنند ولی افراد پلیس مانع ورود اشخاص به بیمارستانها می‌شوند و عده‌ای از آنان را دستگیر و بازداشت می‌کنند، حتی بعضی از مجروحین بستری را هم از بیمارستان به شهربانی جلب کرده‌اند. از همانروز نیروهای نظامی و پلیس با تمام تجهیزات در خیابانهای قم رفت و آمد می‌کنند بازار و مدارس و حوزه‌های علمیه کماکان تعطیل است و در تهران شایع شده است که احتمالاً عده‌ای از علمای قم دستگیر و تبعید خواهند شد و ما امیدواریم این شایعه صحت نداشته باشد که در حکم نمک بر روی زخم مردم مظلوم و جریحه‌دار قم خواهد بود. شهر مذهبی قم اینک به یک شهر مغلوب دشمن در زمان جنگ بیشتر شباهت دارد.

آقای نخست‌وزیر

گفته می‌شود روزنامه اطلاعات ملزم به انتشار مقاله حادثه‌آفرین مذکور بوده ولی برای دولت به خوبی قابل پیش‌بینی بوده است که چاپ و انتشار چنان مقاله‌ای ممکن است به فاجعه خونینی منتهی گردد و دهها خانواده را عزادار سازد. در تهران بین مردم این سئوال مطرح است که اساساً چرا باید از حرکت آرام و مسالمت‌آمیز عده‌ای در خیابانها اعم از قم یا شهرستانهای دیگر ممانعت شود؟ در کشوری که با اجازه

قانون‌اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر هرکس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد و می‌تواند آزادانه مجامع و اجتماعات مسالمت‌آمیز تشکیل دهد و به عنوان عضو اجتماع از حق امنیت اجتماعی برخوردار شود، چرا از یک حرکت مسالمت‌آمیز جلوگیری می‌کنند؟ درکشوری که هیئت حاکمه و حزب واحد دولتی آن مدعی هستند که ملت ایران پشت و پناه آنها است چرا مقامات دولتی ازکمترین حرکت و اجتماع مردم آن چنان دستخوش وحشت و اضطراب می‌گردند که به چوب و چماق و مسلسل متوسل می‌شوند؟

کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر از جنابعالی و دولت مصراً خواستار است:

۱ ـ نویسنده مقاله سراپا کذب و اهانت نسبت به یکی از مراجع معظم تقلید شناسائی و به ملت ایران معرفی و بنام حفظ حرمت اسلام برای تعقیب از نظر نشر اکاذیب به مراجع قضائی معرفی گردد.

۲ ـ نویسنده و ناشر خبر مجعول و مکذب مندرج در روزنامه‌ها که طی آن بخشنامه‌وار ادعا شده است عده‌ای در قم بر علیه آزادی نسوان آشوب به راه انداخته به کلانتری حمله برده‌اند، تعقیب شوند.

۳ ـ عمال کشتار فجیع قم برای اطلاع ملت ایران معرفی و به منظور تعقیب و مجازات در اختیار مراجع قضائی قرار گیرند. به هرحال رسیدگی به علل وقوع این حادثه شرم‌آور و تعقیب عمال آن در طریق صیانت امنیت و حقوق افراد برعهده شما است و چنانچه به این تکلیف عمل نفرمائید به عنوان رئیس دولت شخصاً مسئول تلقی خواهید شود.

با احترام و در انتظار اقدام قانونی عاجل
کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

رونوشت این نامه جهت اطلاع دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاده می‌شود.

شرح اولین مصاحبه مطبوعاتی کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر

پنجشنبه ۱۳۵۶/۱۰/۲۲

روز پنج‌شنبه ۲۲ دیماه ۱۳۵۶ مطابق با دوم ژانویه ۱۹۷۸ جلسه مصاحبه مطبوعاتی «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» در ساعت ۴ بعدازظهر با حضور هیئت اجرائیه کمیته و جمعی از اعضاء هیئت مؤسس، با شرکت نمایندگان خبرگزاریهای «آسوشیتدپرس»، «یونایتدپرس»، «رویتر»، «بی‌بی‌سی»، «واشینگتن پست»، و «گاردین» تشکیل گردید. نمایندگان خبرگزاریهای «تاس»، «آلمان» و نمایندگان مطبوعاتی روزنامه‌های «کیهان»، «آیندگان»، «پیغام امروز» که دعوت شده بودند حضور نیافتند. از طرف روزنامه «اطلاعات» آقای بلوچ شرکت داشت. نماینده خبرگزاری «فرانس پرس» به علت گرفتاری در محل دیگر از عدم شرکت در جلسه عذر خواسته و خواهش کرده بود که اوراق و مطالب مربوطه برای او فرستاده شود.

بدواً آقای دکتر کریم سنجابی به نمایندگی از طرف هیئت اجرائیه از حضور نمایندگان خبرگزاریها سپاسگزاری نموده و تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را به شرح پیوست اعلام کرد، سپس سئوالات نمایندگان خبرگزاریها به شرح ذیل مطرح گردید و به آنها پاسخ داده شد:

س ـ آقای دکتر سنجابی آیا امروز که این جلسه مطبوعاتی را تشکیل داده‌اید اولین روز تأسیس کمیته حقوق بشر خواهد بود:

ج ـ این کمیته مدتی است تشکیل شده و تشکیل آنهم به دبیرکل سازمان ملل متحد طی مشروحه مبسوطی اعلام و ابلاغ شده، ولی امروز اولین روزی است

که آقایان نمایندگان مطبوعات و خبرگزاری‌ها دعوت شده‌اند تا از تشکیل این کمیته و اصول هدفها و فعالیت آن اطلاع حاصل کنند.

س ـ به چه طریقی شما می‌خواهید از حقوق فردی دفاع کنید؟

ج ـ متأسفانه در برابر دستگاه جابر و زورگو که حاضر به تبعیت از قانون و حتی شنیدن حرف حق نیست ما وسائل کاملاً مؤثری در اختیار نداریم، با وجود این با تمام وسائل قانونی ممکن اقدام می‌کنیم. از آن جمله نقض حقوق بشر را از طرف دستگاه حاکمه و مقامات دولتی تا آنجاکه بتوانیم برملا می‌سازیم که دنیا و مردم ایران از آن اطلاع پیدا کنند. و همچنین با تمام امکاناتی که داریم کوشش خواهیم کرد از حقوق افراد و جمعیتها و گروهها دفاع کنیم خواه به وسیله مطبوعات و انتشارات باشد و خواه با تعاون قضائی در دادگاهها و مقامات صلاحیت‌دار دادگستری.

س ـ آیا انتظار دارید که افراد کثیری از وکلای دادگستری بشما در این امر کمک و مساعدت نمایند؟

ج ـ مسلماً، عده کثیری از وکلای دادگستری که غالب آنها مردمان آزاده و میهن‌پرست هستند در این امر با ما مساعدت خواهند کرد. چنانکه در همین هیئت مؤسس کمیته حقوق بشر جمعی از حقوق‌دانان و وکلای درجه اول دادگستری شرکت دارند.

س ـ آیا جوابی از «کورت والدهایم» دریافت کرده و انتظار دارید که او را به هنگام اقامت در تهران ملاقات نمائید؟

ج ـ ما به آقای «کورت والدهایم» هم تلگراف کرده‌ایم و هم در اینجا به وسیله نمایندگی سازمان ملل متحد در تهران که قاعدتاً با آقای کورت والدهایم ارتباط پیدا خواهد کرد نامه نوشته و درخواست کرده‌ایم که با مشارالیه ملاقات نمائیم و او را از چگونگی وضع حقوق بشر در ایران مطلع سازیم و انتظار داریم که به ما پاسخ بدهند ولی متأسفانه هنوز جوابی از ایشان نرسیده است.

س ـ این طور که من اطلاع یافتم دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در ایران حق ارسال نامه‌هائی از این قبیل را ندارد یعنی آنکه احتمال کلی دارد که (کورت والدهایم) نامه شما ره در تهران دریافت نکرده باشد؟

ج ـ ما وسیله دیگری در تهران برای ارتباط با ایشان نداشتیم ولی به خود ایشان هم مستقیماً در نیویورک تلگراف کرده‌ایم.

س ـ بطور دقیق این کمیته در چه تاریخی تشکیل شده است؟
ج ـ ۱۶ آذر مطابق با ۷ دسامبر ۱۹۷۷.

س ـ این کمیته شما چند بار تاکنون تشکیل جلسه داده است؟
ج ـ ما هفته‌ای یکبار با یکدیگر ملاقات می‌کنیم.

س ـ آیا دلایل و موجبات قانونی وجود دارد که حکومت از تشکیل این جلسات جلوگیری نماید؟
ج ـ خیر، هیچ گونه دلیل قانونی وجود ندارد.

س ـ آیا لازم است که این کمیته را به ثبت برسانید؟ و اقدامی برای آن کرده‌اید؟
ج ـ بله، ما کوشش خواهیم کرد که این کمیته را که تشکیل آن قانونی است بر طبق مقررات مملکتی به ثبت برسانیم، ولی بسیار ممکن است با ثبت آن عملاً مخالفت کنند.

س ـ آیا شما با سازمان‌های بین‌المللی و کمیته‌های دیگر حقوق بشر همکاری خواهید داشت؟ بطوریکه اطلاع دارید در سال گذشته جمعی از نمایندگان مجلس و سنا در ایران یک کمیته حقوق بشر تشکیل داده‌اند، آیا شما با آنها و آنها با شما روابط و همکاری خواهید داشت؟
ج ـ متأسفانه در مملکت ما بسیاری از امور ظاهری و تصنعی وجود دارد که فاقد واقعیت است. طبیعی است ما با مؤسساتی که فقط به قصد تظاهر و تبلیغ و ظاهرسازی و نمایش بین‌المللی عنوانی به خود می‌دهند نمی‌توانیم همکاری و همراهی داشته باشیم.

س ـ آیا دلیل خاصی برای تشکیل کمیته در روز ۱۶ آذر داشته‌اید؟
ج ـ خیر دلیل خاصی وجود نداشته است.

س ـ آقای دکتر سنجابی واقعه اخیر قم را چگونه تفسیر می‌کنید؟
ج ـ عرض کنم موقعی که ما دعوت کردیم این جلسه را تشکیل بدهیم فاجعه

اسفناک قم هنوز اتفاق نیفتاده بود. این اتفاق در واقع تمام ملت ایران و شاید بتوان گفت جهان اسلام را عزادار کرده است. بطوریکه شاید اطلاع پیدا کرده باشید در شهرهای عمده ایران: در مشهد، در شیراز، در قم، در اصفهان، در تبریز هیجان عظیمی برپاست و اغلب بازارها بسته شده است. **حضرت آیت‌الله شریعتمداری و مرعشی** از مراجع بزرگ تقلید در مشروحه‌های جداگانه به این اقدام فجیع اعتراض فرموده و به مردم ایران و خانواده‌های شهدا تسلیت گفته‌اند. در تهران علما و روحانیون اعلامیه‌ای منتشر کرده‌اند که قریب ۱۲۰ نفر آنرا امضاء کرده‌اند و آقایان اگر مایل باشند ممکن است خلاصه آن نامه‌های اعتراضیه را برای شما قرائت کنیم و همچنین نماز در مساجد را برای یک هفته تعطیل نموده‌اند.

س ـ علت واقعی این پیشامد قم چه بوده است؟

ج ـ شاید اطلاع پیدا کرده باشید که در هفته گذشته مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات به امضاء شخص مجهول‌الهویه‌ای انتشار یافت که در آن به **آیت‌الله خمینی** از مراجع بزرگ تقلید مردم مسلمان شیعی مذهبی ایران توهین شده بود. مردم قم برای رفع توهین از ساحت مقامات روحانی اجتماعی کرده و متوجه منازل بعضی از مراجع تقلید شده بودند که قوای امنیتی از آنها جلوگیری به عمل آورده و بدون مجوز قانونی آنها را به رگبار مسلسل بست و جمع کثیری را مقتول و مجروح نمود. این کمیته نامه اعتراضی درباره واقعه قم به نخست‌وزیر نوشته که ترجمه متن آن بین آقایان توزیع می‌گردد و نیز باید این نکته را تذکر بدهیم که برطبق ماده صریحی از قانون مطبوعات ایران توهین به شخص اول روحانیت و مراجع مسلم تقلید از یک تا سه سال حبس دارد، و حتی رسیدگی به این اتهام تابع شکایت مدعی خصوصی نیست. آیا شما می‌دانید که مرجع تقلید در مذهب شیعه نه انتخابی است و نه انتصابی، بلکه کسی به این مقام می‌رسد که براثر یک عمر تحصیل و تدریس و عمل و تقوی و فضیلت در جامعه طلاب و روحانیون و عامه مردم مقبولیت تام یافته باشد و به همین جهت است که قانون برای او احترام خاص قائل شده است.

س ـ در جراید تهران و روزنامه‌های دولتی اینطور انتشار یافته است که تظاهرات قم به عنوان مخالفت مردم مذهبی با اصلاحات ارضی و آزادی زنان

بوده است؟

ج ـ این اتهام به هیچ وجه منطبق بر واقع نیست، علما و روحانیون ایران نه مخالف اصلاحات ارضی بوده و هستند و نه مخالف حقوق زنان و این یک ظاهرسازی و فریبکاری از طرف مقامات دولتی است. مردم بی‌دفاع قم خواسته‌ای جز رفع توهین از مراجع تقلید نداشتند.

س ـ آیا دقیقاً عده مقتولین معلوم شده است؟

ج ـ عده قطعی آن معلوم نیست، هم‌اکنون از بازار به ما تلفن کرده‌اند که عده مقتولین از ۷۰ نفر متجاوز است و چند صد نفر مجروح شده‌اند. شاید هم بیش از اینها باشد.

س ـ آیا از روزنامه‌نگاران ایرانی برای شرکت در این مصاحبه دعوت کرده‌اید؟

ج ـ از ۴ روزنامه ایرانی: اطلاعات، کیهان، پیغام امروز، آیندگان دعوت به عمل آمد که فقط روزنامه اطلاعات یک نفر نماینده اعزام داشته است.

س ـ چگونه عمل و مسئولیت دولت را در واقعه قم تفسیر می‌کنید؟

ج ـ خیال می‌کنم باید شما خودتان صفت و خصوصیت این اقدام دولت را تشخیص بدهید. مردمی ساده و صلح‌جو و بی‌دفاع تظاهر کرده‌اند و آنها را به مسلسل بسته‌اند و دهها نفر کشته و صدها نفر را زخمی کرده‌اند، شما به این چه نامی می‌دهید؟ چه صفتی برای آن قائل هستید؟ ما هم همان صفت را قائل هستیم.

س ـ آیا نویسنده مقاله علیه آقای خمینی شخص معلومی است؟

ج ـ ما متأسفانه نمی‌دانیم، بهتر آنست از نماینده روزنامه اطلاعات که در همین‌جا حاضر است سؤال بنمائید.

(سؤال شد و نماینده مذکور اظهار بی‌اطلاعی نمود.)

س ـ آیا کمیته می‌تواند با سختگیری و مخالفت دولت به کار خود ادامه دهد؟

ج ـ چون اعمال ما کاملاً قانونی است، امیدواریم با سختگیری و مزاحمت مواجه نشویم، ولی بسیار محتمل است که مشکلات و تضییقاتی برای ما فراهم آید.

س ـ آیا اعضای کمیته عده کثیری هستند؟
ج ـ فعلاً مؤسسان کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر عده معدودی از روحانیان و حقوق‌دانان و وکلای دادگستری و استادان دانشگاه و نویسندگان هستند و مسلم است پس از اعلام این کمیته عده کثیری از گروهها و قشرهای مختلف آزادیخواه و میهن‌دوست به ما خواهند پیوست و ما را در اعمال خود مورد تقویت و پشتیبانی قرار خواهند داد.

س ـ آقای دکتر سنجابی، شما چه جوابی به دولت خواهید داد اگر بگویند که شما عده معدود بی‌اعتباری هستید که فقط نماینده خودتان می‌باشید؟
ج ـ ما به آنها می‌گوئیم که به عده ما نگاه نکنید به حرف قانونی ما نگاه کنید. اگر مطابق قانون است بر طبق آن عمل کنید بعلاوه این با مردم ایران است که بگویند آیا ما واقعاً نماینده تقاضاها و تمایلات آنها هستیم یا خیر. و این حق را داریم که به نمایندگی آنها این حرف‌ها را بزنیم یا خیر.

س ـ شما تصور می‌کنید که مردم با حرفهای شما موافق باشند؟
ج ـ مسلماً، اجتماعی که چندی پیش از مردم تهران در مسجد قبا برپا شد و همچنین اجتماعات شبهای شعر (کانون نویسندگان) در انجمن فرهنگی ایران و آلمان و اجتماع عظیمی که در مسجد ارک به مناسب مراسم ختم فرزند آیت‌الله خمینی برپا شد و تظاهرات عظیم دانشگاه‌ها در سراسر ایران و تعطیل بازارها دال بر همراهی و پشتیبانی طبقات مردم از همین نظریاتی است که ما ابراز می‌داریم.

س ـ آیا شما در حال حاضر با سازمانهای دانشجویان ارتباطی دارید؟
ج ـ فعلاً ارتباطی نداریم.

س ـ برای اینکه به سئوال قبل خود برگردم درست متوجه نشدم که آیا شما رسماً عمل دولت را در پیش‌آمد قم محکوم می‌کنید یا خیر؟
ج ـ ما در این باب نامه اعتراضی به نخست‌وزیر نوشته و صریحاً تقاضای تعقیب متخلفین و مسئولین فاجعه اسفناک قم را کرده‌ایم.

س ـ از سازمان ملل متحد دقیقاً چه نوع مساعدتی تقاضا دارید؟

ج ـ ما از سازمان ملل متحد و از همه سازمانهای بشردوست جهان و از هر فرد آزادیخواه توقع داریم که ما را در این اقدامات راجع به احیای حقوق مردم ایران که بالمآل به نفع جهان است با هرگونه وسائل ممکن تأیید و تقویت بکنند.

س ـ من چند روز پیش از نخست‌وزیر پرسیدم که چگونه به نامه‌های اعتراضی که در این چهار ماه دریافت داشتند، جوابی نداده‌اند و ایشان گفتند هیچ نامه‌ای تاکنون دریافت نکرده است.

ج ـ ما نامه‌ها را با پست سفارشی برای ایشان ارسال می‌داریم.

(جلسه مصاحبه در حدود ساعت شش و نیم بعدازظهر پایان یافت.)

پاسخ به اظهارات وزیر امور خارجه مندرج در روزنامه کیهان مورخ ۱۳۵۶/۱۰/۲۵

تهران ـ ۱۳۵۶/۱۰/۲۶

مدیر محترم روزنامهٔ کیهان

با اجازهٔ قانون مطبوعات خواهشمند است این مشروحه را در جواب اظهارات **آقای عباسعلی خلعت‌بری وزیر امورخارجه** مندرج در شمارهٔ ۱۰۳۶۶ مورخ ۲۵ دیماه آن روزنامه در صفحهٔ اول درج نمایند:

بیانات آقای خلعت‌بری در خصوص نامهٔ این کمیته به دلایل زیر منطبق با حقیقت نیست:

۱ ـ نامهٔ «کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» به عنوان سازمان ملل متحد روز شانزدهم آذرماه ۱۳۵۶ (هفتم دسامبر ۱۹۷۷) در نیویورک مستقیماً به آقای والدهایم تسلیم شده است و ایشان در همان تاریخ اظهار داشته‌اند که به مسائل مندرج در نامه دقیقاً رسیدگی خواهد شد. خبرگزاری‌های جهان نیز در همان زمان و تا چند روز بعد خبر وصول نامه را به آقای والدهایم مخابره نمودند. نسخهٔ دیگری از نامه در ایران هم توسط نمایندگی سازمان ملل در تهران برای آقای والدهایم فرستاده شده بود که دریافت داشته‌اند.

۲ ـ درخواست ملاقات آقای والدهایم سه هفته پیش از ورود به ایران و موقعی که ایشان در نیویورک بودند به عمل آمده بود ولی دفتر سازمان ملل در تهران قبل از ورود ایشان تلفنی اطلاع داد که «آقای والدهایم مهمان دولت هستند و برنامهٔ تمام اوقات اقامت ایشان در ایران وسیلهٔ دولت تنظیم گردیده فرصتی برای ملاقات و مذاکرات خارج از برنامهٔ پذیرائی باقی نمانده است.» و چون پیش‌بینی می‌شد که دولت ترتیبی اتخاذ خواهد نمود که آقای والدهایم فرصت و امکان ملاقات با اشخاص و گروههای دیگری

را نداشته باشد و با توجه به اینکه خود آقای والدهایم نیز شاید برای حفظ نزاکت سیاسی و رعایت جانب میزبان خود (دولت) قادر به تأمین موجبات ملاقات با کسی نخواهد بود لذا این کمیته از تعقیب درخواست دیدار ایشان در تهران منصرف گردید.

۳ ـ طبق اعلام خبرگزاری فرانسه مورخ شنبه ۱۴ ژانویه آقای کورت والدهایم شخصاً با اشاره به اینکه نتوانسته است اعضاء کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را ملاقات نماید هنگام ترک تهران صریحاً گفته است که نامهٔ کمیته با «دقت و مراقبت» بررسی خواهد شد.

۴ ـ آقای خلعت‌بری اظهار داشته‌اند: «خیلی میل داشتم آقای والدهایم این افراد را می‌پذیرفتند تا ایشان و دنیا بدانند که اینها چه طرز فکر و چه برداشتی از حقوق بشر دارند...» برای اینکه دنیا بداند اعضاء این کمیته دارای چه طرز فکر و برداشتی از حقوق بشر هستند، هیئت اجرائیهٔ کمیته آقای جمشید آموزگار و آقای خلعت‌بری را به یک مصاحبه در رادیو تلویزیون ایران با حضور نمایندگان سازمان ملل و کلیهٔ خبرگزاریها دعوت می‌نماید و اما اگر آقایان برای قبول این دعوت مجاز یا آماده نباشند پیشنهاد می‌شود عین نامهٔ کمیته را به عنوان آقای والدهایم در روزنامه‌ها منتشر نموده، در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهند.

۵ ـ مایهٔ تعجب و تأسف بیشتر اینست که آقای خلعت‌بری حتی شأن مقام خود «وزارت خارجه» را نیز رعایت ننموده، برخلاف واقع سعی کرده‌اند نامهٔ این کمیته را که چهل روز قبل در نیویورک به آقای والدهایم تسلیم شده است به سالروزهای آزادی زنان و اصلاحات ارضی در ۱۷ و ۱۹ دیماه و حوادث قم مرتبط سازند و اعضاء کمیته را به مخالفت با آزادی زنان و اصلاحات ارضی متهم نمایند و حال آنکه تأیید و تقویت اصل تساوی حقوق بانوان و سقوط رژیم ارباب و رعیتی یکی از ارکان معتقدات اعضاء کمیته بر پایهٔ اصول قانون اساسی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر می‌باشد.

اگر بعضی از سازمانها و مقامات دولتی به عنوان مضحک مبارزه بر علیه استعمار مجهول‌الهویه! سرکوبی هرگونه حرکت و اجتماع و اعتراض موجه و قانونی را از طریق قلب حقایق با شیوه‌های فاشیستی مبتنی بر تهمت، افترا، نشر اکاذیب، بالاخره ضرب و شتم و جرح و قتل بصورت وظیفه‌ای برعهده دارند، دیگر از وزیر خارجهٔ دولت مدعی پیشرفت و تمدن و مدعی حافظ شئون و حیثیات افراد، انتظار نمی‌رفت با ایفای چنین نقشی آنهم در برابر ملت بیدار و آگاه ایران و در برابر سازمان ملل متحد و دبیر کل آن حیثیات مملکت را لکه‌دار سازد.

هدف کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر اجرای کامل و یکپارچهٔ قانون اساسی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر به منظور رفع تعطیل مشروطیت ایران و رفع تعدی مستمر و مداوم به حقوق ملت ایران با استقرار نظام حاکمیت ملی به ترتیب حاکم و متداول در کشورهای دارنده نظام مشروطیت است.

نامهٔ این کمیته به سازمان ملل متحد، چهل روز قبل به دفتر آن روزنامه نیز فرستاده شده بود که متأسفانه از چاپ آن جلوگیری شده است. اینک یک نسخهٔ دیگر از همان نامه مجدداً فرستاده می‌شود و انتظار می‌رود این بار برای اطلاع آقای خلعت‌بری از برداشت و تلقی ما از حقوق بشر از درج آن خودداری نشود.

رونوشت این نامه ضمیمهٔ ترجمهٔ متن مصاحبهٔ آقای خلعت‌بری برای اطلاع آقای والدهایم فرستاده شد.

از طرف کمیتهٔ اجرائی دفاع از آزادی و حقوق بشر

دکتر کریم سنجابی

در کجا هستم؟

بسمه تعالی

زندگی فرد یا اجتماع، خصوصاً وقتی هدفی درنظر باشد، چیزی جز حرکت و سفر نیست، سفری معمولاً دشوار و طولانی.

شخص مسافر گاهگاه به کیلومترشمار نگاه کرده مسافت گذشته و مسافت مانده را حساب می‌کند. سابقاً که با چارپا یا پیاده طی طریق می‌نمودند، در سر بالائی گردنه، کمی نفس تازه کرده نگاهی به عقب می‌انداختند، چشم‌انداز دره و تنگه‌های پشت‌سر گذاشته، نشاط و امید به راه می‌داد و بدون آنکه او را متوقف و یا منصرف سازد برای ادامه سفر آماده‌تر می‌کرد.

ملت ایران در این سفر مبارزه در راه آزادی و استقلال و سعادت نیز احتیاج دارد هرچند بار به عقب برگشته، گذشته سنجی نماید و مثل دریانوردان موضع‌شناسی کند تا از مسیر و مقصد دور نیفتد. ببینیم کجا هستیم و به کجا می‌رویم. گذشته همیشه روشنی بخش آینده است.

از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اوایل ۱۳۵۶ مملکت ما وضع خاصی داشت و از زمان اعلام و ادعای فضای آزاد سیاسی، وضع دیگر پیدا نموده است با وضعی که معلوم نیست اگر سیاست «تظاهر به آزادی» عوض شود، به حالت ماقبل برگردد.

در دوران ۲۴ ساله کودتا تاکارتر، قدرت یکسره در دست دولت بود و دولت تحت فرمان مطلقه سلطنت. پلیس اجازه کمترین حرف و حرکت به ملت نمی‌داد. البته مبارزین ساکت نبودند. بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد، ضمن آنکه **حزب توده** حیات زیرزمینی به خود داد و همکاران **مرحوم دکتر مصدق** و جبهه ملی در زندان و یا در

استتار بودند، **نهضت مقاومت ملی** بصورت مخفی تشکیل شده اقدامات و فداکاریهائی در ظرف پنج شش سال انجام داد. در سال ۱۳۳۹ برای شرکت در انتخاباتی که دولت آنرا آزاد اعلام کرده بود بصورت علنی با شعار اینکه «پیروز می‌شویم یا رسوا می‌کنیم» بوجود آمد. البته شرکت در انتخابات به رسمیت شناختن دولت و اوضاع حاکم و به طمع فرستادن چند وکیل به مجلس نبود، بلکه بهانه و زمینه خوبی برای تجمع و تشکیل و تظاهر نیروهای ملی و اعلام اعتراض اکثریت مخالف شد. کما آنکه قیام مرحوم دکتر مصدق و واقعه عظیم و پرافتخار ملی کردن صنعت نفت نیز به دنبال تحصّن و تقاضای آزاد انتخابات و شرکت در آن بود.

در سال ۱۳۴۰ **نهضت آزادی** در کنار جبهه ملی موجودیت خود را اعلام و نقشی اساسی بازی کرد. با رفراندوم ۱۳۴۱ و انقلاب به اصطلاح شاه و ملت! سران و فعالان جبهه ملی و نهضت آزادی بازداشت شدند و پس از **محکومیت سران و بعضی اعضاء نهضت آزادی**، فعالیت آن عملاً تعطیل گردید. **نهضت روحانیت** که در اواخر ۱۳۴۰ شروع شده بود، با رهبری **آیةالله العظمی خمینی** در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ باوج خود رسید و با تبعید ایشان قاطعیت و نفوذ خاصی یافت. در حوالی ۱۳۵۰ در اثر خاموشی احزاب و ممنوعیت اقدامات قانونی و آشکار، مبارزه مسلحانه در ایران شکل یافت که دو گروه مهم آن: سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدائی خلق بودند، حزبی بنام ملل اسلامی با مرام جمهوریت و برنامه مسلحانه تشکیل دادند که اعضاء آن گرفتار و محکوم شدند.

امّا هیئت حاکمه، برحسب رشد و عمقی که آگاهی و احساسات مردم و سطح مبارزه پیدا می‌کرد برای حفظ حیات و تسلط خود بر مراقبت و مخالفت و خشونتها می‌افزود و تا آنجا که در سالهای اخیر جلو فعالیتهای دسته‌جمعی فرهنگی، دینی، صنفی، امدادی و حتی ورزشی و تفریحی را که رنگ ملی و شکل و سازمانی خارج از کنترل آنها داشتند می‌گرفت و خشونت و خفقان را به حد اعلی رسانیدند.

این شیوه در منطق و مصلحت استبداد کار درستی به شمار می‌رفت. در یک سد خاکی که دریاچه بلندی را در پشت خود نگاه‌داشته است اگر یک شکاف باریک و یا سوراخ کوچک در پای آن بوجود آید یا ایجاد شود، سرعت فوران آب خاکها را می‌شوید و سوراخ را فراخ نموده، دیری نخواهد گذشت که همه سد را آب می‌برد. **البته سیاستهای غربی دوراندیشی بیشتری داشته و دارند و برای تأمین منافع خود و حفظ وضع موجود و برای اداره مملکت همیشه طرفدار همکاری دولت با مردم بوده میل دارند حداقل خواسته‌ها برآورده گردد و قبل از آنکه نارضائی‌ها سبب طغیان و انفجار**

گردد، سوپاپهای اطمینان باز شود.

در هر حال دولت استبدادی با تسلط خود مملکت را در یک تعادل تحمیلی نگه می‌داشت. استبداد با استفاده از تسلط و تعادل فوق بر مرکب مراد سوار بوده، در صحرای هموار سراسر سکوت، چهار نعل به سوی دروازه‌های تمدن بزرگ (!؟) می‌تاخت و دم از ثابت و ترقی و دمکراسی می‌زد. در داخل منّت می‌گذاشت و در خارج شهرت نبوغ و خدمت به میهن می‌یافت.

همیشه و هرجا شرط بقای دیکتاتورها، تبلیغات دروغین اخبار و فشار بر طبقات ضعیف، اختناق و افزایش تصاعدی نیروهای انتظامی است.

با انتخابات امریکا و اعلام و **ادعای سیاست انساندوستی آنها**، یک عامل تازه بنام **حقوق بشر** در افق ایران ظاهر گردید. از ترکیب این واقعه با میراثهای مبارزات گذشته مردم، یک پدیده یا دوران تازه‌ای در کشور بوجود آمد. **البته امریکا نه به خاطر ما بلکه به حساب حیثیت و مصالح ملی و روی حسابهای بین‌المللی خود سیاست جدید را ایجاد نموده** و شاید به این نتیجه رسیده بود که چاره آگاهی و عصیان روزافزون ملتهای زیر فشار، قبول حداقل حقوق انسانی و دادن مختصر آزادی به آنها است.

تبلیغات دولتی ایران بوق و کرنای آزادیبخشی یا فضای باز سیاسی را به راه انداخت. کسی باور نمی‌کرد و مردم بدگمان بودند ولی دیدند که اگر استفاده و «امتحان» نکنند کلاه بدتر سرشان رفته و عدم اعتراض و ابراز نظر مردم دلیل بر رضایت آنها و سند قانونی بودن عملیات دستگاه به حساب خواهد رفت.

با احتیاط و کندی تمام قلمهائی روی اوراق مخفی رفت و زبانهائی در منازل و مساجد و محافل به صدا درآمد دستگاه «خود را به آن راه نزد». آزادیخواهان جرأت یافتند و حرفهای تندتر ادا کردند و جنبش جدی شد. عکس‌العمل هیئت حاکمه که با طعنه و تهمت‌های جسته گریخته شده بود سر از تهدید درآورد و چند ماهی نگذشت که در اثر موفقیت و پشتگرمی به‌دست آمده در ملاقات واشینگتن استفاده از چماق و اسلحه در لباس غیرنظامی مجاز و معمول گردید... **آزادی دادن، اگرچه اندک باشد با مزاج استبداد سازگار نیست.**

معذالک، **ملت از میدان در نرفت. اعتراضها و اجتماعات مردم بلندتر و انبوهتر گردید. پس از بازدید رئیس جمهوری و دریافت تقدیمهای کلان از کیسه ملت ایران که با برگزاری جشن اول ژانویه و نوشیدن جامهای سلامتی در تهران حسن ختام یافت قول و قرار ضمنی ظاهراً چنین شد که از یک طرف آهنگ آزادیبخشیها متوقف نشود و**

از طرف دیگر نیروها، وظائف آزادی‌کشی را بدون رودربایستی انجام دهند.

در ظرف شش هفت ماه ناظرین ایرانی و خبرگزاران خارجی شاهد تحول سریع اوضاع و توسعه دو جریان عظیم شدند:

۱ ـ موج اعتراضات و تظاهرات دانشجویان و ملیّون و مبارزین سابق که مخصوصاً بعد از **مقاله توهین آمیز کذائی ساواک در روزنامه اطلاعات**، روحانیت و انبوه مسلمانان نیز فوج فوج وارد معرکه و گرداننده اصلی آن شدند.

۲ ـ سرکوبیهای بی‌باکانه و کشتارهای بی‌حساب و بی‌رحمانه مردم بی‌گناه و بی‌دفاع ولی منزجر و مصمم به وسیله پلیس و ارتش به این ترتیب در دوران جدید که دو عامل متضاد آزادی و استبداد با جثه نحیف اوّلی و پیکر تنومند دوّمی، وارد مصاف شدند، آرامش سابق و تعادل صوری ۲۴ ساله به هم خورده جای خود را به برخورد و انقلاب داد.

معلوم نیست چگونه گردانندگان سیاست و دیکته‌کنندگان و پذیرندگان برنامه‌های آزادیخواهی متوجه قضیه نشده و پیش‌بینی آنرا نکرده بودند. مگر می‌شود کسی هم خدا را بخواهد هم خرما را؟ در هر حال تعادل تبدیل به آشوب شد و همانطوریکه در **اعلامیه ۶ شهریور نهضت آزادی** آمده است، تحول طبیعی اوضاع مملکت را در بن‌بستی انداخته است که راه‌حل نهائی از آن: **فنای ملت و یا فداشدن سلطنت است.**

عجب آنکه علیرغم اوجی که تظاهرات و تحرک و تنفر ملت می‌گرفت هیچیک از طرفین قضیه تغییر رویه نمی‌دادند. امریکا پافشاری برای آزادیبخشی و حقوق بشر درحد مورد نظر را ادامه می‌داد و دولت و دربار نیز حاضر به عقب‌نشینی نبوده گامی در جهت کمترین خواسته‌های ملت برنمی‌داشتند و نامی از احزاب و افراد و افکار مخالف به زبان نمی‌آوردند.

با عزل دکتر آموزگار و نصب مهندس شریف‌امامی تحولی در رویه دستگاه و نقطه عطفی در مبارزات ملت پدیدار گشت. روی آنچه نوبرهای پیروزی و ثمره پایداری‌های مردم باید تلقی شود، عنوان دام و دروغ حریف را گذاشتند و **ملت با خشم و وحشت عکس‌العمل‌هائی نشان داد.**

دستگاه با تشخیص خود یا با تعلیم و تحمیل اربابان به این نتیجه رسیده بود که در برابر سیل بنیان کن احساسات و اجتماعات ناچار است دست از لجاجت و روال گذشته برداشته، سنگرهائی را واقعاً تسلیم نماید تا با عقب‌نشینی حساب شده مواضع حیاتی را حفظ کند. در عالم نسبیت ارزش هرچیز در مقایسه ظاهر می‌گردد. اگر آنگاه که

بودیم و آنچه راکه می‌خواستیم و نمی‌دادند باگفته‌ها وکرده‌های دولت جدید بسنجیم، پیشرفت بزرگمان و امید به آینده‌مان عیان خواهد شد.

تقریباً همه گروه‌ها و شخصیت‌ها در یک سال قبل و بدون آنکه آنرا شدنی بدانند خواهان **انحلال حزب رستاخیز بودند، حزبی من درآوردی که نه تنها سمبل بلکه دژ نیرومند اسارت‌ذلت‌بار ملت‌وپایگاه‌ظاهراً قانونی‌برای‌استبداد بود...** این‌کار انجام شد!

ـ اهمیت برگشت با سرافکندگی سال شاهنشاهی به سال هجری، که چقدر درباره آن علاقه و اصرار وجود داشت به‌لحاظ اثر، کمتر از انحلال رستاخیز نبود و پیروزی بزرگ برای اسلام و آزادی محسوب می‌شود.

ـ معرفی و به زندان انداختن بعضی از سردمداران، گرچه مجموع خیانتها و دزدیهای آنها صد یک رقم کل فسادها نمی‌شود، آیا اقرار دستگاه بوجود فساد و فاسد در میان دست‌پروردگان و دست‌نشاندگان‌خودشان نیست؟! البته از ذکر منشاء اصلی فساد و علت اساسی نارضائی مردم خودداری می‌نمایند و قصد قربانی کردن شیاطین و ایادی دست دوم به پای بت بزرگ است، ولی همین اندازه عقب‌نشینی هم غنیمت و مقدمه‌ای است.

همچنین است **تغییر بعضی از مهره‌های فاسد برای آرام ساختن نارضایتی‌ها و بالاتر از همه زمزمه‌ایکه شاه سلطنت کند نه حکومت.** همه اینها در جنب آنچه ملت می‌طلبد کم است و شاید بعضی از آنها موقت و متزلزل بوده و اگر محکم کاری نشود پس می‌گیرند. اما در سنّت ایرانیها وقتی بدهکار یکی از قبض‌ها را قبول و پرداخت می‌نماید، اگر مبلغ ناقابل باشد، طلبکار تحویل می‌گیرد و اتخاذ سند برای مطالبه بقیه می‌نماید در جنگ نیز وقتی دشمن عقب‌نشینی نموده و سنگرهائی را، ولو معدود و محدود باشد، تخلیه می‌نماید فوراً آنرااشغال وپس ازمحکم‌کاری استفاده‌برای‌حملات‌بعدی‌می‌نمایند.

نگرانی‌از اینکه مردم در دام‌حریف افتاده دلخوش به‌مختصر دریافت‌ها و متوقف در جنبش نشوند، با توجه بوسعت آگاهیها و دقت‌نظرها، مورد و محملی ندارد.

جای نگرانی در غرور و ستیزه و تفرقه درمیان ملت است و احیاناً در بی‌نظمی و بی‌برنامگی و شتابزدگی.

شکست کابینه آشتی و درماندگی حال و آینده دولت و دربار از جهات دیگر نیز هم‌اکنون آشکار است و به اصطلاح عامیانه «سرهای گنده زیر لحاف» با دانشگاه و مدارس چه می‌توانند بکنند؟ در برابر کارمندان و کارگران و اعتصابهائی که راه انداخته‌اند و یا راه می‌اندازند و تسلیم شده‌اند چه فکری دارند؟ بارافلاس مملکت،

محل خرجها و نیازها چه می‌شود؟ خودشان هم اینها را می‌دانند و کک به تنشان افتاده است ضعف و نگرانی آنها کم نیست. ما نباید ناشکر و ناامید باشیم البته راه طولانی و منازل دشوار در پیش است؛ نه با موفقیت‌ها مغرور و متوقف شویم و نه از حیله‌ها و ضربه‌ها بترسیم. نیروی خلق و عنایت خالق بقیاس سابق خیلی زیاد شده است، توجه داشته باشیم که در هر عمل حقه وصول به خواسته‌ها و رسیدن به مقصود دو راه بیشتر ندارد: راه فوری و کلی و انقلابی، دیگر راه تدریجی، پیروزی مرحله‌ای. بدیهی است که اگر از هر جهت موانع مفقود و مقتضیات موجود باشند، راه حل اول ارجح است و راه دوم که اطمینان و استحکام بیشتر دارد محتاج صبر و حوصله و پی‌گیری است.

ممکن است و بلکه مسلم است که خصم نیرنگها و نیروها به کار خواهد برد. شاید به‌دست خود و به اسم مردم نابسامانیها و اغتشاشاتی باز ترتیب دهد ولی دودش به چشم خودش می‌رود، مضافاً اینکه آنها بعد از این از مواضع ضعیفتری حمله می‌کنند ولی ما از مواضع محکمتری به دفاع و حرکت می‌پردازیم. ملت آگاهی و آموزش و یکپارچگی پیدا کرده است، و با رهبری‌ای که داشته باید متشکلتر و جهت‌دارتر شود و با ابراز فداکاریهای فوق‌العاده سرمایه‌های خود را کمتر به هدر دهد و با چنین احوال بسیار بعید است که وضع به حال سابق برگردد، اگرچه ملت با توپ و تانکهای قویتر و با کودتا روبرو شود و نمونه آن مقاومت دلیرانه اخیر مردم کرمانشاه و بانه و سایر شهرهای ایران در مقابل یورشهای وحشیانه نیروهای استبداد می‌باشد.

ما اگر مرتکب خطا و خیانت و دستخوش احساسات و آشفتگی نشویم، بردباری، پایداری و تدبیر داشته باشیم و نشان دهیم که لایق اداره خود و مملکت هستیم، استبداد مواضع باقیمانده را رها خواهد کرد و اجباراً به استقلال و حقوق حقه ما احترام خواهد گذاشت. از فرصتها و امکاناتی که پیش آید، عاقلانه و هشیارانه باید استفاده کرد تا از یک طرف بهدف اصلی نزدیکتر شویم و از طرف دیگر سیاستهای خارجی را که خواه‌ناخواه واقعیت و حضور دارند وادار به حمایت و حفظ دستگاه استبداد ننمائیم.

اگر با تاکتیک سنگر به سنگر پیش برویم و با تدبر، تشکل، تحمّل و توکّل بیدار و سازنده باشیم، خواهیم توانست به رحمت خداوند و آینده خود امیدوار گردیم.

نهضت آزادی ایران

۱۷ / مهر / ۱۳۵۷

بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت پیروزی راهپیمائی تاسوعا و عاشورا

بسمه تعالی

راهپیمائی باعظمت و تاریخی **تاسوعا و عاشورای حسینی** در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذر ماه ۱۳۵۷ در تهران و شهرستانها، **گویای یک حرکت باهدف و مقصد از طرف قاطبه ملت مسلمان ایران بود** و نظم و انضباط فوق‌العاده آن مشت محکمی بر دهان یاوه‌گویانی که اتهامات ناروا و گوناگونی به حرکتهای مردمی و نهضتهای اصیل اسلامی می‌زنند و ملت شریف ایران را مردمی بی‌بند و بار و بی‌انضباط می‌خوانند.

جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، مجاهد بزرگ آیت‌الله طالقانی، روحانیون مترقی و متعهد تهران، جبههٔ ملی، انجمنهای اسلامی مهندسین، پزشکان و معلمان، جمعیت حقوقدانان ایران و **نهضت آزادی ایران**، مردم را به راهپیمائی در روزهای تاسوعا و عاشورا دعوت کردند تا بار دیگر همبستگی و یکپارچگی مردم حق‌طلب و متانت آنان به نمایش درآید و به جهانیان ثابت شود که این راهپیمائی نه از روی تفریح و تظاهر است، بلکه ملت با بیان و فریاد رسائی مکنوفات قلبی خود را به شاه ارتش و دولتهای خارجی اعلام کرد و آشکار ساخت که **مبارزات و اقدامات اعتراض‌آمیز آنان هدفی والاتر و مقدّستر از تخریب و آتش‌سوزی دارد** و وسائلی که برای رسیدن به مقصود انتخاب می‌کند متناسب با آن هدف مقدّس و انسانی است، و چه زیبا و شایسته نشان داد!

از آنجا که این دعوت از هر جهت با طبیعت این روزها و **فلسفهٔ قیام حسین‌بن‌علی علیه‌السلام** تناسب و با **خواست قلبی همهٔ مردم حق‌طلب ایران** هماهنگ بود، با چنان پاسخ مثبتی روبرو شد که در تاریخ جهان هم سابقه نداشت و همگان خود را در این

دریای موّاج انسانی و عظیم حرکت حل شده می‌دیدند. تناسب کامل ماهیت و مقصد این حرمت با فلسفهٔ قیام سیدالشهداء سروَر آزادگان از آنجا است که برجسته‌ترین جنبهٔ آن قیام در برابر بزرگترین انحراف در اسلام و رسالت پیامبر یعنی سلطنتی شدن حکومت بصورت موروثی درآمدن آن از سوی **معاویه و فرزندش یزید** بود. همان حاکمیت اسلامی که از طرف خدا به پیامبر عظیم‌الشأنش و سپس به صالحترین افراد امت یعنی ائمهٔ هُدیٰ و پاسداران قرآن و اسلام تفویض شده بود و اُمت اسلام هم آنرا با فطرت و طبیعت خود هماهنگ یافته یا جان و دل پذیرفته بود.

این راهپیمائی دو روزه که در تهران حداقل به وسیلهٔ دو میلیون نفر و در سراسر ایران **به وسیلهٔ میلیونها** نفر انجام گرفت، **رفراندومی طبیعی و مردمی در اِجابت دعوت زَعیم عالیقدر آیت‌الله العظمی خمینی، و مطلبی بود که بارها به وسیلهٔ نهضت آزادی ایران تأکید شده که ملت ایران، شاه و خانواده‌اش و رژیم سلطنتی را نفی می‌کند.**

در این رفراندوم بی‌نظیر در جهان، مرد و زن و پیر و جوان با فریاد رسا و از صمیم قلب اعلام کردند که **ما می‌خواهیم از هرگونه استبداد آزاد باشیم، از هر نوع وابستگی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی استقلال داشته باشیم، و حکومت قسط اسلامی را مستقر سازیم.**

در چنین نظامی، اقلیت‌های مذهبی از تمام حقوق انسانی مصرح در تعالیم و قوانین اسلامی برخوردارند، مرد و زن از کرامت و حیثیت انسانی بهره‌مند می‌گردند و گروهی عظیم بنام کارگر و دهقان به استثمار اقلیتی ثروتمند درنمی آیند.

رژیم حاکم، از چند روز پیش از برگزاری راهپیمائی، مغز علیل اندیشمندان سلاحهای کُند خود را به کار انداخت و با **تأسیس خط ماژینوی دونیم کردن شمال و جنوب شهر و بستن فرودگاه،** با بلندگوهایش انواع اتهامات ناروا را به این نهضت چشمگیر وارد و با جعل اکاذیب و خَلقِ دسیسه‌ها و ایجاد اِرعاب و ترور افراد و فداکار همچون دست داشتن یا **گردانندگی کمونیستها** و ترساندن مردم از نفوذ گروه‌های به اصطلاح خرابکار، می‌خواست از چنین نهضت بزرگ حق‌طلبانه‌ای جلوگیری کند و پس از برگزار شدن راهپیمائی و خیره شدن چشمشان از عظمت و نظم و انضباط و آرامش آن و توجه بدین نکته که؛ **هیچ گردانندگی و همراهی از جانب نیروهای کمونیستی وجود نداشت و حرکت یکپارچه اسلامی بود،** به تلاشهای مذبوحانهٔ دیگری دست زد و با به راه انداختن مشتی اوباش چماق به دست مزدور و اجیر و افراد معلوم‌الحال و برخی از افراد پلیس و نظامی غافل و ناآگاه در خیابانها برای ضرب و شتم مردم و دادن شعارهای

به اصطلاح ملی و میهنی(!) در شهرستانها و تهران، قصد آن دارد که خودی نشان دهد و ارعاب کند و از مردم انتقام کشد و اکنون که خود را کاملاً مطرود مردم می‌بیند از کشتار افراد بیگانه و هر جنایت و خیانتی دریغ نکند، اما غافل از آنست که این اقدامات همه تلاشهای مذبوحانه و تدابیر بی‌بنیاد و حاکی از سرگردانی و ناآگاهی است که هر بار به رسوائی بیشتر و محکومیت قطعی‌تر خود رژیم در افکار مردم آگاه ایران و در انظار جهانیان می‌انجامد.

مردم با نشان دادن رشد خویش و **آرامش بی‌نظیر و نظم و انضباط چشمگیر** با وجود داشتن امکان و قدرت برای هر نوع اقدامی، در این راهپیمائی ثابت کردند که کشتن و زنده‌زنده سوزانیدن صدها نفر از مردم بیگناه در تهران و شهرستانها و تخریب و سوزانیدن اماکن و تأسیسات مردم در مناسبت‌های مختلف، کار کسانی است که از اعمال سلاحهای بحق و وسائل انسانی و پایگاه مردمی بی‌بهره است و بدینوسیله به دنبال بهانه‌هائی می‌گردند تا اقدامات خفقان‌آمیز و کشتارهای خویش را موجه جلوه دهند و ابقا و ماندن خود را ضروری بنمایانند.

عظمت و انضباط و نظم این راهپیمائی که به استناد همهٔ وسائل ارتباط جمعی کشورهای خارجی اعم از آمریکا و شوروی و انگلیس و ایتالیا و فرانسه و آلمان و سایر کشورهای غربی و شرقی و حتی یاران و پشتیبانان رژیم بی‌نظیر بود، و به شهادت ناظران عینی چنین تجمع عظیم و با شکوه و بزرگوارانه‌ای از لحاظ کمیت و کیفیت در جهان سابقه نداشته است؛ **نهضت آزادی ایران** را برآن داشت که خواسته‌های طبیعی ابراز شدهٔ ملت ایران را به عنوان ثبت در تاریخ همانگونه که در **قطعنامهٔ ۱۷ ماده‌ای** راهپیمائی نیز ذکر شده است، بدین وسیله اعلام دارد:

۱ ـ همبستگی و یکپارچگی خود را استوارتر کرده برفشردگی صفوف خویش در همهٔ میدانهای مبارزه با دشمنهای خارجی و داخلی و نفسانی بیفزائیم.

۲ ـ این رفراندوم به همه مردم جهان و اتباع کشورهای خارجی ثابت کرد که جهت مردم نه تنها ضدخارجی نیست، بلکه **هر کشوری که استقلال و آزادی ما را محترم شمارد و هر دولتی که در جهت دشمنی با مردم با رژیم حاکم ایران تبانی نداشته باشد و از آن حمایت نکند، از دوستی و احترام متقابل ما برخوردار است و معاملات اقتصادی و هر نوع ارتباطی که بر این پایه استوار باشد مورد قبول ما است.**

۳ ـ برادری و حس تعاون اسلامی احیاء شده درمیان خود را که قرنها براثر تسلط استبداد به تفرقه و بی‌تفاوتی بدل شده بود، روزبه‌روز بیشتر کنیم و **در گرفتاریهای**

زندگی یار و مددکار یکدیگر باشیم بخصوص در جهت همدردی و همراهی با اعتصابیون ارجمند در تمام رشته‌ها، پیشقدم بوده نگذاریم بر اثر این اعتصاب حق‌طلبانهٔ خود دچار مضیقه و ناراحتی شوند و در احتکار و گردآوری کالاهای مصرفی یا گران کردن مایحتاج عمومی و غیره اقدام نکنیم.

۴ ـ برادران ارتشی ما بدانند که ملت ایران آنان را از خود جدا ندانسته فرصت گرانبهائی در اختیارشان می‌گذارند که با پیوستن به صفوف مردم نه تنها به کشتار برادران و خواهران خود تن در ندهند بلکه صفوف متحد و یکپارچهٔ تمام گروههای ملت را برای رسیدن به اهداف مقدس مذهبی و ملی یاری کنند.

۵ ـ هشیاری و آگاهی خود را از دست ندهیم و بدانیم که دشمن پیوسته درحال توطئه و دسیسه‌چینی است و با انواع دروغپردازی‌ها و جعلیات قصد دارد که نهضت مقدس ما را منحرف کند یا خلاف واقع نشان دهد. با بیداری و هشیاری کامل هر نوع دسیسه‌ای را خنثی کنیم.

۶ ـ خود را برای یک مبارزهٔ طولانی آماده کنیم و بدانیم که با از بین رفتن یک شخص و حتی رژیم، مبارزهٔ ما پایان نمی‌پذیرد، بلکه در جهت تکامل انسانی و از میان بردن موانع رشد، پیوسته خود را شایستهٔ مبارزه نشان دهیم و یقین داشته باشیم که انْ تَنْصروااللّه ینصرکم و یثَبت اقدامکم، انشاءاللّه. ؛

نهضت آزادی ایران

۲۳ آذر ۱۳۵۷

جنگ شاه و ملت

بسمه تعالی

در تاریخ پرفراز و نشیب ملتهای جهان، پادشاهان جنگهای بسیاری داشته‌اند. جنگهایی در برابر دشمنان خارجی یا مدّعیان داخلی. اگر کسانی چون لوئی شانزده پادشاه فرانسه، محمدعلی میرزای قاجار یا تزار روسیه درگیریهایی داشته‌اند، ارتش دولتی علیه ارتش انقلابی می‌جنگیده است، امثال شاه‌عباس و آقامحمدخان نیز با همهٔ سفاکی صدماتشان به عموم مردم نمی‌رسید شامل اطرافیان یا یاغیان می‌شده است. امّا شاه ایران با ملّت در جنگ است، با تمامی ملّت. با ملّت بی‌سلاح و سپاه که جرمش نخواستن او است.

یکطرف بی‌دریغ می‌کُشد و طرف دیگر بی‌دریغ کشته می‌شود!

چنین چیزی در تاریخ دنیا بی‌سابقه است!

در کجای دنیا میلیونها نفر باید فدای یکنفر شوند؟

۱۷ سال پیش افرادی معدود و یکدسته تنها ـ یعنی نهضت آزادی ـ بود که شاه را مخاطب انتقادها قرار می‌داد و یگانه مسئول فسادها می‌دانست. از حدّ گذشتن فسادها و کشتارها همراه با خفقان و چپاول بی‌حساب، توهین‌ها و محو شخصیتها، تبلیغات و ادّعاهای بی‌شرمانهٔ دروغین از یکطرف، و بروز تنگناها و شکست برنامه‌ها از طرف دیگر سبب شد که بتدریج همهٔ گروهها و قشرهای مملکت یکی بعد از دیگری علیه دولت و شاه به صدا درآیند؛ از دانشجوی دانشگاهی و طلاّب و علمای دین گرفته تا کاسب و تاجر و صاحبان مشاغل آزاد، مردم کوچه و بازار، در شهرها و قصاب، روشنفکران و هنرمندان، کارگران و کشاورزان، کارمندان و حتّی ارتشیان.

عامل نارضایتی و عصیان همگی شاه بود، و الحقّ شخص او را باید موجد چنین

وحدت کلمه درمیان ملّت و باعث تشکّل و تقویت انقلاب دانست.

* * *

شاه می‌داند که ملّت او را نمی‌خواهد. می‌گوید پیام انقلاب را شنیده است. پس از آخرین صدای رسای مردم و ابلاغ احزاب و جمعیت‌ها که در تاریخ ۲۶ آذر ۵۷ صادر شد باید کار تمام باشد. **معذلک تشریف نمی‌برند.**

در اینجا باید پرسید که **از چسبیدن به سلطنت چه می‌خواهد و از سلطنتی که بی‌پایگی و افتضاح آن مثل حزب رستاخیز فراگیر شده،** روزنامه‌ها و رادیوهای پنج قارهٔ دنیا کوس رسوایی آنرا زده‌اند، چه لذّتی می‌تواند ببرد؟ **آب از جوی رفته و آن جلال و خیال گذشته باز خواهد گشت؟** آیا دارائی و درآمدی در مملکت باقی مانده است که چشم طمع بدان دوخته باشد؟ آیا خونهائیکه تابحال ریخته و خانه‌هائیکه سوخته شده عطش انتقام وی را سیراب نکرده است؟ حال که قرار است برود آیا باید نه ایران بماند و نه ایرانی؟

اینطرف دست از لجاجت و عناد برنمی‌دارد و مردم نیز روی غیرت و استیصال سلامتی و جان خود را به رایگان از دست می‌دهند.

* * *

مدافعین سلطنت می‌گویند اگر شاه برود کمونیستها مسلط و اوضاع، بد اندر بد خواهد شد. امرای ارتش بیرحمانه‌تر از حالا همه جا را به آتش و خون می‌کشند. دولتهای بیگانه کودتاها به راه می‌اندازند و مملکت از شمال و جنوب تجزیه می‌شود. از هر گوشه پرچمی بلند خواهد شد... مضافاً اینکه مملکت در ورشکستگی و قحطی و مرگ است.

این افراد درنظر نمی‌گیرند که **همه این خطرها و احتمال‌ها را دستگاه شاهی بوجود آورده است.** توده‌ای‌ها و بهائی‌ها را چه کسی در پستهای حسّاس قرار داد؟ مگر امرای ارتش دست‌پرورده‌های دستچین شدهٔ شاه نیستند و چه موقع سرخود عملی انجام داده یا خواهند داد و فرمانبری و پشتگرمی آنها به شاه می‌تواند باشد و به آمریکا. ورشکستگی و لب پرتگاه مرگ و قحطی بودن فعلی نیز از حضور و لجاجت او و ناسازگاری با ملّت است.

حامیان شاه ـ داخلی و خارجی ـ باید بدانند که ماندن او هیچ مسأله و مشکلی را حلّ نخواهد کرد. این ملّت که با سینه‌های باز به استقبال گلوله می‌رود، با بسته شدن نفت و نان، اعتصاب غذای ملّی را قبول خواهد کرد ولی تسلیم سلطنت و هر قدرتی که پشت آن باشد نخواهد شد.

تجربه نشان داده است که هر زمان ـ مانند روزهای تاسوعا و عاشورای امسال

تهران یا ماههای ابتدای حکومت نظامی مشهد ـ دولت دخالت و تحریک نکرده است، ملّت معقول و منظم بوده است. اغتشاشها و آتش‌سوزیهای بزرگ مثل سینما رکس آبادان، هتل شاه‌عباس اصفهان یا یورش مغولوار چماق بدستان خرابکار به شهرها و مردم را، عمّال خود دستگاه به راه می‌اندازند. عملیات تخریب و حریق عمدی یکشنبه ۱۴ آبان تهران نیز مقدمه و بهانهٔ روی کار آوردن دولت نظامی بوده است.

بطوری کلی رژیم استبداد همیشه سعی داشته است حملات جزئی پراکنده‌ای را که بعضی از جوانان عصیان یافته انجام می‌داده‌اند، در مقیاس وسیع برُخ خارجیان بکشد و خرابکاریهای ساختگی و بی‌نظمی‌های عمده‌ای بوجود آورده و دولتهای غربی را از خطر ناامنی‌های منطقه بترساند. یا اعتصابها را دامن‌زده طولانی کند تا رگهای اقتصادی تمام دولت‌های خارج به لرزه درآمده، حمایت همه جانبه را دریغ ننمایند.

آمریکائیها که اخیراً از خواب طولانی و اشتباه تقویت شاه بیرون آمده بودند و نسبت به شوروی ملاحظه و مراقبت مستمر دارند، فهمیده بودند که شاه پایگاهی در مملکت نداشته، خود عامل نابسامانیها و ناامنی‌ها می‌باشد. اصرار بر بقای او و تکرار خطای ویتنام را ندارند. شاید این نکته را هم مخصوصاً بعد از مصاحبه **زعیم عالیقدر آیةالله العظمی خمینی** با شبکهٔ تلویزیونی سرتاسری امریکا باور کرده باشند که یک دولت اسلامی و ملّی نه دشمنی ذاتی با خارجیها دارد، و نه روابط دوستانه متقابل اساسی و بازرگانی و منافع حقّهٔ کسی را زیر پا خواهد گذاشت.

امنیت منطقه و به جریان افتادن فعالیّتهای اداری و صدور نفت ایجاب می‌کند که **شاه استعفا دهد** و همانطور که در ابلاغیه مورّخ ۲۶ آذر ۵۷ حقوق بشر و احزاب سیاسی و جمعیّتهای دیگر آمده است، برای اینکه شیرازه از هم نپاشیدهٔ جریانات بصورت درست و منظّم پیش رود، **حکومت در اختیار یک شورای موّقت مورد قبول ملّت قرار گیرد.**

مسلماً اگر شاه در تکمیل اعتراف و تعهدات پیام ۱۴ آبان ۵۷ وعدهٔ صریح انصراف از سلطنت و قصد استعفای خود را اعلام کند و ملّت اطمینان یابد، عوامل اخلال و موجبات اضطراب محو گردیده چرخهای مملکت در جهت ترمیم ویرانیها و تعیین نظام صحیح مطلوب به حرکت درخواهد آمد.

نهضت آزادی ایران

۷ دی ۱۳۵۷

فرمان اعزام هیئت نمایندگی امام خمینی دام‌ظله به مناطق نفت‌خیز کشور

بسم‌الله الرحمن الرحیم

۲۸ محرم ۹۹

جناب آقای مهندس مهدی بازرگان

پس از اهداء سلام و تحیت، بطوریکه مسبوق هستید، کارگران و کارمندان محترم شرکت نفت، به منظور همکاری و همگامی، با مبارزات ملت مسلمان ایران و به منظور جلوگیری از صدور نفت به خارج دست به اعتصاب زده‌اند. اما دولت غاصب و غیرقانونی نظامی با تهاجمات سبعانه خود و اعمال زور و ارعاب می‌خواهد این اعتصاب را جهت ادامه غارت نفت بشکند و همچنین، در حالیکه نفت و فرآورده‌های نفتی برای مصارف داخلی تولید می‌شود و یا موجود می‌باشد، از پخش آن در داخل جلوگیری نموده و سعی می‌نماید، تا ایجاد فشار و ناراحتی‌های بیشتری را برای مردم، فراهم آورد. برای مقابله با این برنامه‌های دولت غاصب و تأمین نیازهای مردم در داخله، تحقق شرایط زیر لازم است:

۱ ـ نظامیان و مامورین انتظامی از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوطه ننمایند و از ایجاد هرگونه ارعاب در بین کارکنان خودداری نمایند.

۲ ـ نفت و فرآورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیرقانونی جلوگیری کامل به عمل آید.

۳ ـ ارتش و نظامیان، حق احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود

ندارند و از آن باید جلوگیری شود.

با توجه به مراتب بالا مقتضی است جنابعالی که در اداره صنایع عظیم نفت، دارای سوابق و تجارب فراوان هستید، یک هیئت ۵ نفری مرکب از حجت‌الاسلام جناب **آقای حاج شیخ‌اکبر هاشمی رفسنجانی** و جناب آقای **مهندس مصطفی کتیرائی** و دو نفر دیگر را با نظر خودتان و مشورت آقایان تعیین نمائید. این هیئت تحت سرپرستی جنابعالی مناطق نفتی را بازرسی نموده و در امر تولید نفت با احراز شرائط ذکر شده در بالا نظارت بنمائید. و ضمن ابلاغ مراتب تشکر ملت ایران از کارگران زحمتکش و کارمندان محترم عدهٔ لازم را به بازگشت به سر کار و ادامه تولید نفت در حد مصارف داخلی دعوت فرمائید، و شرایط بالا را به کارمندان و کارگران تذکر بدهید که اگر دولت غاصب هریک از شرایط بالا را نقض نمود، جریان نفت بکلی قطع گردد و به سایر اعتصاب‌کنندگان ملحق گردند. و بدین ترتیب مسئولیت عواقب قطع نفت، به عهده دولت غاصب و غیرقانونی خواهد بود. از مدیریت نفت نیز انتظار داریم که در این امر مهم و حیاتی و در این مرحله حساس[1] کنونی با این هیئت همکاری صادقانه و همه جانبه بنمایند.

از خداوند متعال استقلال و عظمت کشور و توفیق ملت را برای به‌دست آوردن آزادی و استقلال خواستارم و السلام علیکم.

روح‌الله الموسوی الخمینی

پاریس ـ تاریخ انتشار: شنبه ۲۹ محرم ۱۳۹۹

برابر ۹ دیماه ۱۳۵۷ مطابق ۳۰ دسامبر ۱۹۷۸

توضیحات آقای مهندس مهدی بازرگان دربارهٔ مطالب مطروحه در کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» مربوط به ایشان و نهضت آزادی

بسمه‌تعالی

یادداشت‌هایی درباره خاطرات دکتر سنجابی

شمه‌ای از دفتر خاطرات دوست قدیم و همکار و همرزم ملّی؛ آقای دکتر کریم سنجابی را دیدم و استخراج‌شده‌ای از آنچه را که در ارتباط با نهضت آزادی و دوستان و شخص خودم بود، خواندم. برایم غیرمنتظره و باعث تعجب و تأسف شد؛ تعجب از این جهت که پاره‌ای مطالب خلاف واقع و خلاف انتظار در آنها دیدم. می‌خواهم نادرست بودن آنها را ناشی از گذشت زمان یا کهولت سن و فعل و انفعال‌های ناخودآگاه ذهن ایشان بدانم. تأسف از این بابت که با توجه به سوابق و روابط طولانی گذشته، از اعزام محصلین به فرانسه در سال ۱۳۰۷ گرفته تا استادی و ریاست دانشکده، از عضویت در شورای دانشگاه، تا ملی شدن نفت و فعالیت در دولت مصدق و گرفتاری در زندان شاه و بالاخره تشکیل دولت‌موقت پس‌از انقلاب و آغاز دوران‌جدید؛ باوجوداحترام‌وصمیمیتی که نسبت به هم داشتیم، قاعدتاً نمی‌بایستی چنین بیاناتی در مصاحبه و در دفتر خاطرات ایشان می‌آمد. قلب و قلمم راه نمی‌دهد که نسبت کذب و تهمت یا تحریف حقیقت به آن گفته‌ها یا نوشته‌ها بدهم و یا به اعتراض و مقابله به مثل بپردازم. ضمناً برایم بسیار ناگوار می‌آید که اوقات خوانندگان و علاقمندان را مصروف به موضوعات شخصی بنمایم.

اینک کتاب تدوین شده و دومین بار خواهد بود که چاپ و توزیع می‌گردد، برای اینکه نسل جوان و آیندگان دچار اشتباه و ابهام نشوند، به عنوان نمونه، از بیست و شش موردی که جابجا در آن کتاب در رابطه با نهضت آزادی و شخص بنده آمده، تنها به ذکر

توضیحاتی در مورد چند مورد مهم ذیل اکتفا می‌کنم:

۱ ـ داستان دسته‌گل و ارتباط با آمریکایی‌ها.

۲ ـ جبهه ملی و نهضت آزادی ایران.

۳ ـ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر.

۴ ـ شورای انقلاب و دولت موقت.

۱ ـ داستان دسته‌گل و ارتباط با آمریکایی‌ها

مطلبی که در صفحات ۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۶۷ به گونه‌های مختلف آمده است و اشاره و استناد به اهدای دسته‌گل از طرف نهضت آزادی به نمایندگان یک دولتی می‌کند «که مسبّب شناخته شدهٔ کودتا علیه حکومت ملی دکتر مصدق بوده و ارتباطات مستمر با آنها داشته‌اند»، ضرب‌المثل قدیمی «حسن و حسین سه دختران معاویه» را به یاد می‌آورد. با آنکه شخصاً در تلویزیون و در اعلامیه‌هایی توضیح کافی در این زمینه داده‌ام، نمی‌دانم چرا باز هم آقای دکتر سنجابی چنین پافشاری تجاهل‌العارفانه می‌فرمایند!

اولاً اهدای دسته‌گل به خارجی‌ها که واقعیت داشته و در سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام شده است کمترین پیشوند و پسوند با نهضت آزادی ایران (تأسیس یافته در سال ۱۳۴۰) نداشته است، بلکه از طرف سازمان دانشجویان نهضت مقاومت ملی ایران صورت گرفته که کمیته مرکزی آن از رجال و نمایندگان قشرهای مختلف و اصناف واحزاب طرفدار دکتر مصدق و مخالفین کودتای سرلشکر زاهدی تشکیل می‌شده است. ثانیاً گیرندگان دسته‌گل‌ها یک عده خاورشناسان و دانشمندان خارجی (و نه آمریکایی) بودند که بنا به دعوت دانشگاه تهران (یا دولت) برای شرکت در کنگرهٔ، نمی‌دانم چندسالهٔ ابن‌سینا به تهران آمده محل تشکیل جلساتشان در باشگاه قرار بود باشد. ثالثاً دسته‌گل دادن به مدعوین فرهنگی خارجی وسیله و بهانه‌ای بود برای گذاردن یک نامه در داخل آنها و افشا کردن اینکه هیئت حاکمه ایران برخاسته از یک کودتای خائنانه است که به دست انگلیس و آمریکا برای ساقط کردن حکومت ملی مصدق علیه قیام ملی کردن نفت روی کار آمده و کمترین پیوند با ملت ایران ندارد. رابعاً نظیر این نامه‌پراکنی و ارتباط گرفتن با خارجی‌ها را مکرر نهضت مقاومت ملی انجام می‌داد. مثلاً وقتی نیکسون [معاون] رئیس جمهور آمریکا برای تقویت کارهایشان با دولت زاهدی به

ایران آمد و آن سه دانشجوی دانشکده فنی قربانی شدند، کمیته بازار نهضت مقاومت ملی استقبالی در دهانه بازار ترتیب داد و افرادی در آن به سخنرانی و اعتراض پرداختند.

اولین نامه‌پراکنی، که با کمک مرحوم اللهیار صالح تنظیم شد، توزیع بخشنامه‌ای به زبان انگلیسی به در خانه‌های آمریکاییان مقیم تهران اعم از سیاسی، نظامی، فرهنگی و حتی کلیسایی بود، با این محتوا که شما به چه حق و بر طبق کدام منشور و قانون یا موازین بین‌المللی و انسانی و مسیحیت به کشور ما آمده با شاه و خائنینی که شایستگی و نمایندگی از طرف ملت ندارند قرارداد بسته‌اید؟ و مصدق را که منتخب و محبوب مردم است ساقط کرده‌اید؟ بعد از پنج شش ماه پاسخ سنجیده و مطالعه‌شده‌ای به این نامه به آدرس آقای اللهیار صالح فرستادند که معلوم بوده در وزارت خارجه آمریکا تهیه شده است. نوشته بودند ما حرف شما را می‌فهمیم ولی گروه متشکل و افراد شاخص مقبول عام پیدا نمی‌کنیم که بجای شاه با آنها تفاهم کنیم.

نامه سومی هم برای، به قول آقای دکتر سنجابی خارجیان دشمن ایران، نهرو نخست‌وزیر هندوستان فرستادیم که به دعوت دولت به ایران آمده بود. در آن نامه به نهرو از طرف مردم ایران خوش‌آمد گفته و اضافه کرده بودیم کسانی که از او دعوت کرده‌اند و با او مذاکره می‌کنند کمترین نمایندگی و حقی از طرف ملت ایران نداشته و کودتاچیان خائن و دست‌نشانده بیگانگان هستند. در برنامه نخست‌وزیر هند، سه سخنرانی گنجانیده شده بود؛ در سخنرانی دوم که گویا در دانشکده ادبیات برگزار شد، نهرو در اثر تذکرات آن نامه صحبت خود را روی آزادی و حقوق ملت‌ها برد و نتیجه این شد که سخنرانی سوم را حذف کردند و او هم سفر خود را نیمه‌کاره رها کرد.

روابط ما با خارجی‌ها که با القائات دکتر سنجابی دستاویزی برای تبلیغات مخالفین و مغرضین شده است از این قبیل بود.

در زمینه آن بخشنامه عمومی برای اشغالگران آمریکایی، با یکی از اعضای جوان سفارتخانه گاه‌به‌گاه تماس‌هایی گرفته و بحث و جدال‌هایی رد و بدل می‌شد و واسط این ملاقات و بحث‌ها که با مهارت تمام انجام می‌داد و همیشه طلبکار می‌شد جوان دانشجویی با نام بعدی مهندس امیرانتظام بود. دنباله آن بحث و تحلیل‌ها به تألیف کتاب Nationalisme Iran کشید و در آن کتاب که انتشار ترجمه‌اش را ساواک مانع گردید، نویسنده به دیپلمات‌ها و هموطنانش فهمانده بود که در ایران، خصوصاً در قشرهای تحصیلکرده جوان روح ملی و وفاداری برای آزادی و استقلال قوی می‌باشد. در حالیکه

شاه و رجال حاکم طرفدار ندارند. این نویسنده، بعدها نیز در رهگذر و کنفرانس‌هایی که تشکیل شده غالباً به عنوان معرف و مدافع حقوق ایران حرف زده است.

نهضت مقاومت ملی، نگارنده و ناشر این نامه‌های خارجی، بانی یک نامه داخلی سرگشاده هم گردید که در حقیقت سرآغاز و افتتاح‌کننده مبارزات ملّی ایران بعد از خاموشی کودتای ۲۸ مرداد بود و طنین و تبعات وسیعی پیدا کرد. نامه به عنوان مجلس شورا و سنا صادر شده و محتوای آن اعتراض مستدل به قرارداد کنسرسیوم نفت بود و با امضای قریب ۷۰ نفر از رجال و شخصیت‌های قشرهای مختلف مملکت منتشر شد. از قبیل استاد علی‌اکبر دهخدا (که مورد تعرض و توهین مأموران فرماندار نظامی قرار گرفت). حاجی سیدرضا فیروزآبادی، مهندس شقاقی اولین مدیر کل راه آهن ایران، چهار پنج نفر از تجار و کسبه بازار، دوازده نفر استاد دانشگاه (که بعداً همهٔ آنها از طرف فرمانداری نظامی احضار و بازجویی شدند و به دستور زاهدی از طرف کفیل وزارت فرهنگ علیرغم استنکاف دکتر سیاسی رئیس دانشگاه، از دانشگاه اخراج شدند) ده دوازده نفر از کارمندان سرشناس دولت و معدودی از احزاب و افراد متفرقه. البته نامه به امضای وزراء دولت مصدق و فراکسیون مجلس که در بازداشت، تبعید یا اختفا به‌سر می‌بردند، نرسیده بود.

راجع به ارتباطات بعدی ما در دوران نهضت آزادی و کمیتهٔ ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با طرفداران دمکراسی و حقوق بشر خارجی، که کم بیش مخالف شاه و دخالت‌های بیگانگان در ایران بودند، آقای دکتر یزدی توضیحات مفصل و مستند داده‌اند و لزوم تکرار ندارد، ولی شاید لازم باشد به یک مطلب اصولی که آقای دکتر سنجابی عنوان نموده و خلط مبحث شده است اشاره بنمایم تا سند و بهانه‌ای برای آزار بازداشت‌شدگان سیاسی داده نشود و همچنین سدّ راه و مانع اقدام برای افراد جوان و گروههای سیاسی طرفدار آزادی و استقلال کشور پیش نیاید. آقای دکتر سنجابی چند بار به ضرس قاطع گفته و به گفتار دکتر مصدق استناد کرده‌اند که هرگونه ارتباط با خارجیان از طرف احزاب و شخصیت‌های غیردولتی کار خلاف قاعده و خیانت به کشور است. علاوه بر آنکه نمی‌دانم آیا مرحوم دکتر مصدق که نسبت به نهضت آزادی و مؤسسین آن اعتماد و تأیید فراوان داشت، چنین حرفی بصورت قاطع و کلی زده و هر نوع تماس با خارجی را تحریم کرده باشد یا خیر؟ ولی باید بگویم، اولاً ارتباط داریم تا ارتباط، ثانیاً خارجی داریم تا خارجی. ثالثاً در دنیای سراسر مرتبط و مؤثر دولت‌ها با یکدیگر، که

افکار عمومی و اطلاعات مردمی نقش اصلی را بازی می‌کند یک حزب سیاسی برنامه‌دار، که خود را موقت و بازیگر ندانسته و می‌خواهد با آگاهی و توانایی دوراندیشانه به ملت و میهنش خدمت نماید، آیا می‌تواند برای فرار از تهمت‌های خارجی‌پرستی، خود را برکنار از جریان‌ها و بی‌ارتباط با مردم و مقامات دنیا بگیرد؟ آیا در مبارزات بیش از یک قرن هندوها با انگلستان، الجزایری‌ها با فرانسوی‌ها و غیر آنها، رهبران پیروزمند آنها نیز حالت احتیاط و قهر را در پیش گرفتند؟ و هیچ انگلیسی یا فرانسوی نیز طرفدار حرکت آنها و خدمتگزار برای کسب آزادیشان نشد؟ رابعاً وقتی مابین هیئت حاکمه ظالم و خائن و همسایه بیگانه غاصب رابطه اطاعت و حمایت برقرار شده باشد، آیا یکی از راههای شکستن چنین پیوند و پشتیبانی نمی‌تواند روشنگری و راهنمایی‌های عناصر ملی و میهن‌دوست باشد و احیاناً آگاهی رساندن و برحذر داشتن قدرت خارجی از حمایت بی‌دریغ هیئت حاکمه غاصب و فاسد؟ خامساً خود آقای دکتر سنجابی، رئیس هیئت اجرایی جبهه ملی و همکاران جبهه‌ای ایشان، با عناصر خارجی، اعم از انگلیس و روس و آمریکا تماس و ارتباط و تبادل اطلاعات نداشته‌اند؟ اسناد منتشرشده لانهٔ جاسوسی، اگر آنها را قابل اعتماد بدانیم، چندین گزارش محرمانه از ملاقات و مذاکرات ایشان و انتقال اطلاعات شخصی و حزبی و دولتی با مأمورین ویژه سفارت آمریکا در بر دارد، که نمی‌گویم خیانت است. حرف‌های بدی هم نزده‌اند ولی بالاخره ملاقات خصوصی غیرعلنی با خارجیان بوده است. آیا ضمن اولین مصاحبه و معرفی «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» چنین نفرموده بودند که «کمیته با جمیع مؤسسات ملی و بین‌المللی که از آرمان حقوق بشر و صیانت حقوق طبیعی و قانونی افراد حمایت دارند همکاری خواهد نمود، و از کمک‌های فکری و عملی آنان برخوردار خواهد شد»؟

در هرحال نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی نه ارتباط مستمر و منظم با سیاستمداران بیگانه در داخل و خارج ایران داشته و نه در روابطشان از حدود آشنایی رسمی و علنی خارج گردیده، عمل جاسوسی یا مزدوری و خدمتگزاری انجام داده‌اند. نه‌تنها جاسوسی و خیانت صورت نگرفته است بلکه به فضل خدا خدمات عمده‌ای به سود مبارزات ملّی و مبارزین در جهت پیروزی انقلاب انجام شده است.

۲ ـ نهضت آزادی و جبهه ملّی

راجع به تأسیس جبهه ملّی و نهضت آزادی ایران و همکاری و روابط نهضت آزادی

با جبهه ملّی و نقش هر کدام، نشریات و کتاب‌های متعدد انتشار یافته و قضایا به قدر کافی روشن شده است. از آن جمله می‌توان از اسناد نهضت مقاومت ملی و اسناد نهضت آزادی و مخصوصاً از دو جلد کتاب ارزندهٔ «تاریخ سیاسی ۲۵ سالهٔ ایران (از کودتا تا انقلاب)» نگارش سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران ۱۳۷۱ نام برد. به‌یقین، در جبهه ملّی اول، که تأسیس و رهبری آن با مرحوم دکتر مصدق بود و توفیق تصویب قانون ملی شدن نفت و اجرای آنرا یافت، نهضت آزادی و پایه‌گذاران آن حضور و نقشی نداشته‌اند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و به زندان افتادن و محاکمه و محکومیت رهبر بزرگ نهضت ملی و عده‌ای از همکاران ایشان و سپس تبعید و اختفای تعدادی دیگر، جبهه ملّی عملاً دچار تعطیل و تغییر فعالیت شد. نهضت مقاومت ملّی بلافاصله پس از کودتا به همت و فداکاری فرزندان گمنام به راه افتاد و بلافاصله شخصیت‌هایی از جبهه ملی و فراکسیون مجلس را که آزاد بودند و آماده برای همکاری و سرپرستی، دعوت به عضویت نمود. تأسیس‌کنندگان نهضت مقاومت و شورای مرکزی آن از ترکیب مختلط و متحدی از قشرهای مختلف ملت تشکیل شده بود: بازاری، دانشگاهی، دانشجو، روحانی، اصناف و حزب‌های موجود. پایه‌گذاران بعدی نهضت آزادی نیز از میان همین افراد بودند.

نهضت مقاومت ملی که خود را مدافع مصدق و نهضت ملی ایران و ادامه دهندهٔ راه مصدق و جبهه ملی می‌دانست، مبتکر و مقدم در یک سلسله عملیات مؤثر و مهم گردید. از جمله انتشار روزنامه‌های «راه مصدق» و «مکتب مصدق» ارسال نامه‌های متعدد به مقامات و نمایندگان کشورهای خارج که به ایران می‌آمدند، و بی‌خبر از ماهیت دولت کودتا و حرکت ملت ایران بودند. اجرای تبلیغات و دادن سامان و سازمان به نهضت ملی در تهران و شهرستان‌ها در میان قشرهای مختلف مردم، مخصوصاً جوانان و دانشجویان. در این میان، سران نهضت و جبهه ملّی نیز که آزاد می‌شدند با آن همکاری می‌کردند؛ مانند اللهیار صالح، دکتر معظمی، مهندس رضوی و جناح روحانی فراکسیون نهضت ملی. مرحوم دکتر مصدق به وسیله مرحوم مهندس رضوی سلام لطف و پیام برای بنده فرستاده بودند که شما با سیستم و سازمان دادن به افکار و برنامه‌ها کاری را انجام دادید که ما فرصت آنرا نکرده بودیم.

جبهه ملّی عملاً جای خود را به نهضت مقاومت داد. احزاب سیاسی ملی (یا به قول خودشان نیرو)، خصوصاً حزب ایران وارد و عهده‌دار وظایف عمده‌ای در نهضت مقاومت ملی شدند. طبیعی بود که دولت کودتا به اختناق و آزار بپردازد و دامنهٔ

فعالیت‌های ما را، ماه به ماه، تنگ‌تر کنند. در همین اثناء اعضایی از شورای مرکزی که از حزب ایران بودند بلامقدمه جا خالی کردند، که ظاهراً بی‌ارتباط با اعلامیه تأییدی آقای اللهیار صالح از «دکترین آیزنهاور» و تصمیم حزب به تعدیل سیاست خود در برابر دولت و آمریکاییان نبود. به تبع حزب ایران، دو حزب دیگر نیز کناره‌گیری کردند. ایرادشان یکی این بود که نهضت مقاومت ملی و نهضت ملی را نیروها باید اداره کنند. نیروهایی که در جمع ملت ایران و قشرهای وسیع گوناگون آن حکم بی‌نهایت کوچک را داشتند. دیگر آنکه مایل نبودند لبهٔ تیز حمله روی شاه و تکیه عمده روی مصدق باشد، تا همکاری و فعالیت امکان‌پذیر گردد.

تصمیم و تفرقهٔ فوق از یک سو، و فشارها و دستگیری‌های فرمانداری نظامی از سوی دیگر، باعث شد که نهضت مقاومت ملی، پس از سه سال فعالیت مؤثر و نسبتاً وسیع، حالت محدود و خفیف پیدا کند.

سیاست‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا که از کودتا و حمایت شاه طرف چندان نبسته بود و مقاومت ملت را نیز چنین مؤثر نشناخته بود، در غالب برنامه‌های بین‌المللی خود و رقابت با شوروی نغمهٔ آزادی و حقوق بشر را ساز کرده، از شاه و دولت خواستند انتخابات آزاد برقرار سازد. وعدهٔ آزادی انتخابات از طرف دولت، با همهٔ بی‌اعتمادی و بدگمانی که به آن وجود داشت باعث شد حرکت جدیدی در ادامه یا احیای نهضت ملی ایجاد گردد. حرکتی که منجر به تشکیل جبهه ملی دوم شد.

جریان واقعه یا تاریخچهٔ قضیه، آنطور که حافظه‌ام حکایت می‌کند چنین بود:

یک بعد از ظهری در اوایل تابستان ۱۳۳۹، با گرفتن وقت قبلی و پس از شور و تصمیم‌گیری با جمع دوستان، به اتفاق آقایان رادنیا، دکتر یزدی و شاید نزیه به منزل آقای اللهیار صالح رفتیم. موضوع آزادی انتخابات را مطرح کرده پیشنهاد نمودیم اینکه دولت وعدهٔ انتخابات آزاد و آزادی احزاب و گروهها را می‌دهد و انتخابات مجلس همیشه فرصت مناسبی برای مبارزه و مطالبه خواسته‌های ملت بوده است، وزیران و همکاران سابق دکتر مصدق و شخصیت‌های سرشناس هیئتی را از میان خود برای شرکت در انتخابات مجلس دورهٔ بیستم تعیین نمایند و رسماً وارد کار بشویم. این پیشنهاد با سردی روبرو شد ولی تدریجاً با پی‌گیری‌ها و مشورت ایشان با دوستان، از جمله سیدباقرخان کاظمی، به پذیرش و استقبال گرایید. از همان آغاز کار، برنامه و هدف، تعیین کاندیدا و دعوت مردم به شرکت در انتخابات بود، ولی کمتر کسی جدی بودن و بجایی رسیدن

انتخابات را باور می‌کرد. با پیش کشیدن انتخابات مجلس و فعالیت‌های مربوطه، امید همگان بر آن بود که به گونه‌ای جبهه ملّی و مبارزات عمومی علنی راه بیفتد. همینطور هم شد؛ نتیجه ملموسی که پس از تعیین کمیته مرکزی انتخابات و حوزه‌ها و شعبه‌ها گرفته شد و به دنبال آن اعلامیه‌ها و گردهمایی‌های فخرآباد (در زمین متعلق به شرکت یاد یا گروه یادگاری استادان کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی) و سازماندهی‌ها، جبهه ملی دوم در مرداد ۱۳۳۹ تأسیس گردید. در تمام این جریان‌ها نقش اصلی را پایه‌گذاران نهضت مقاومت ملی و تأسیس‌کنندگان بعدی نهضت آزادی به عهده داشتند. اگر بعضی افراد ما، روی پاره‌ای اختلافات یا رقابت‌ها و حسادت‌ها، نامقبول شناخته می‌شدند، از مقوله رد شدن یا اخراج و استعفا نبود و طالقانی، دکتر سنجابی و بازرگان را روی «صدقه‌سری» در جمع خود جا نداده بودند.

نهضت آزادی ایران که در سال ۱۳۴۰ بوجود آمد، جدا شده از جبهه ملّی دوم و مخالف و مخرب آن نبود. حزبی بود از ملّیون مبارز ایران و جبهه ملی و از عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن. ما می‌خواستیم مانند احزاب و گروههای دیگر عضو جبهه ملی بوده حالت متفرق انفرادی نداشته باشیم. بلکه با احراز هویت حزبی، عنوان کردن ایدئولوژی اسلامی و با هدف آزادیخواهی به تشریک مساعی و خدمت دسته‌جمعی بپردازیم. اسلام و آزادی نه منافات بامرام و مقاصد جبهه ملّی و راه مصدق داشت، نه عمل منافقانه محسوب می‌شد و نه یک پدیدهٔ استثنایی جدای از اکثریت جامعه دیندار ایرانی بود، که در قشرهای وسیع آن همیشه بار عمدهٔ مبارزات و محرومیت‌ها را بی‌نام و نشان به دوش کشیده بودند. در انقلاب مشروطیت، سقوط رضاشاه، ملی شدن نفت، نهضت مقاومت و بعداً در تدارکات ضداستبدادی و آزادیخواهی و استقلال‌طلبی انقلاب فراگیر ۱۳۵۷ به‌قول سعدی، ما یار شاطر بودیم نه بار خاطر.

نامه‌ای که آقای دکتر در کتاب خاطرات خود و درددل‌هایی با سفارت آمریکا آورده و گفته‌اند نشان دورویی نهضت آزادی بوده و عامل طرد یا تردیدشان در جبهه ملّی شده است، یک مشروحه شخصی با سه امضای مستعار بوده که بدون طرح و تصویت در هیئت مرکزی نهضت صادر شده است. با یک تجزیه و تحلیل آموزنده‌ای لحن تلخ و تند داشت و عمل خلاف انضباط محسوب می‌شد، ولی برخلاف فرمایش ایشان نسبت خیانت به کسی نداده بودند.

۳ـ کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

جناب دکتر سنجابی اندیشه و عمل تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را که مرتبط با کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد می‌شد، به خودشان نسبت دادند. شاید چنین نقشه‌ای، بر خلاف اعتقاد درونی که هرگونه ارتباط با مقامات و مؤسسات خارجی را خیانت می‌دانند، در خلوت شخصی یا در جمع دوستان از خیالشان گذشته باشد، ولی آنچه عملاً واقع شده است، این ابتکار از طرف آقای فتح‌الله بنی‌صدر در یک دعوت به ناهار در منزل شخصی عنوان گردید.

انعقاد این مجلس و ترکیب دعوت‌شدگان، بنا به شیوهٔ دمکراتیک و ملّی که ما همیشه داشته‌ایم و نمی‌خواستیم برنامه‌های مبارزه و دفاع ملت جنبهٔ اختصاصی پیداکند یا محدود به چند حزب و رهبرانشان گردد، ترکیبی بود از افراد و افکار مختلف ملّی و اسلامی، سیاسی، بازاری و حتی روحانی، دانشگاهی، فرهنگی، افسران بازنشسته و احیاناً کاسب و کارگر... فکر تأسیس یک کمیته ملی دفاع از آزادی، که مستقل ولی مرتبط و بهره‌مند از یک جوّ تازه و جریان زنده مهم بین‌المللی مورد قبول طرفداران آزادی و استقلال باشد، فکر به موقع و مؤثری تلقی می‌شد و بزودی کارآیی و بی‌زیانی آن ظاهر گردید و یکی از مقدمات و عوامل پیروزی انقلاب به شمار می‌رفت. از آقایان دکتر سنجابی و دکتر صدیقی نیز دعوت به عمل آمده بود. پس از تدوین اساسنامه و انتخاب آقای دکتر سنجابی به ریاست موقت، اولین جلسه رسمی برای افتتاح کمیته و اعلام تأسیس آن به خبرنگاران داخلی و خارجی را در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل دادیم. هیئت اجرایی کمیته، با توجه به وخامت اوضاع و سرسختی شاه و اطرافیانش اصرار داشتند که هر چه زودتر و جدی‌تر و تا تنور حقوق بشر داغ است، دست به کار شده، روی دولت و مخصوصاً شاه فشار بیاوریم و چون آقای دکتر در این زمینه سلیقه و رویهٔ دیگری داشتند در انتخاب قطعی رئیس کمیته شخص دیگری نامزد و برگزیده شد.

با تشکیل رسمی کمیته ایرانی حقوق بشر و اعلام آن به محافل بین‌المللی، با ارسال رونوشت نامه‌هایی که به‌منظور رفع آزار بر زندانیان و رعایت آزادی و مقررات قانونی در کشور برای مقامات دولتی و قضایی صادر می‌شد، جهت کمیسیون حقوق بشر و مخصوصاً با اجاره کردن یک دفتر برای کمیته در خیابان دکتر شریعتی جهت مراجعات مردم و فعالیت‌های اداری، توانستیم حداکثر استفاده ممکن از جو سیاسی موجود را بنماییم، و بسیاری از موانع و مشکلات سر راه نجات ملت از اسارت و حاکمیت را برطرف ساخته، به‌سود کشور و مبارزین ملی و روحانی گامهای مؤثری برداریم. حتی

همکاری و پشتیبانی محافل و شخصیت‌های طرفدار آزادی و عدالت خارجی را معطوف ایران بنماییم.

از جملهٔ این شخصیت‌ها، آقای ویلیام باتلر، نماینده و شاید رئیس انجمن حقوقدانان مسیحی طرفدار حقوق بشر آمریکا بود که ذکر آن در کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی به میان آمده است. بنده و سایر دوستانی که آقای باتلر برای دیدار و صحبت با آنان به ایران آمده بود، مثل آقای دکتر سنجابی، آشنایی و ارتباط قبلی با ایشان نداشتیم. یک شبی آقای باتلر از فرودگاه تهران به آقای دکتر لاهیجی (وکیل دعاوی و از اعضای کمیته ایرانی و مبارزین ملّی) تلفن کرده می‌گوید: در رابطه با کمیسیون حقوق بشر، آمده و از شاه ایران اجازه و امکانات گرفته، می‌خواهم افرادی از مخالفین را ملاقات کنم و حالا از شما می‌خواهم ترتیب ملاقات من با کسانی که اسم‌هایشان را می‌گویم (که غالباً یا تماماً در کمیته حقوق بشر بودند) بدهید. دربار هم برای این کار یک ماشین در اختیارم گذارده است. آقای دکتر لاهیجی بلافاصله یا فردای آن روز به بنده تلفن کردند و ترتیب این کار را دادیم. حال اگر فرستاده حقوق بشر، خود توجه بیشتر به من داشته و علیرغم رئیس بودن، به آقای دکتر سنجابی عنایت چندان نکرده، یا به نقل‌قولی از مهندس مراغه‌ای، در محافل حقوق بشری در آمریکا، نام بنده بیش از نام ایشان به زبان‌ها می‌آمده، نه تقصیر من است و دخترم (که مترجم بود) و نه دلیل زد و بند قبلی نهضت آزادی که علیه استبداد شاه بوده‌اند. چه بسا، صحبت بنده با تلویزیون بلژیک را هم که در همه اروپا و آمریکا پخش شده بود و گفته بودم تا شاه در ایران هست آزادی نیست، شنیده بوده‌اند، ولی از آقای دکتر سنجابی و آقایان دیگر جبهه ملی، چنین قدمت و قاطعیت را سراغ نداشتند.

در کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی، یک داستان ناقص، یا نیمه‌درست دیگری هم آمده است که پیش‌درآمد همکاری‌ها و فعالیت‌های حقوق بشر و به گونه‌ای، سرآغاز یا سرفصل نهضت عمومی ملت برای سرنگونی استبداد و انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود. منظورم نامه یا اعلامیه‌ای است که با سه امضای آقایان دکتر بختیار، داریوش فروهر و دکتر کریم سنجابی صادر گردیده و نهضتی‌ها و بنده از امضای آن به دلیل «گروه‌گرایی» استنکاف کرده بودیم. ضمن آنکه نامه ابتکار آقایان و انشاء بنده بوده است.

آن نامه، گویای نارضایتی عمومی و مقصر شناختن سلطنت بود و بسیار مهم و پرطنین. تا آنجا که روزنامه لوموند فرانسه در پاریس نوشت: Lettre qui fait dans

I'histoire de I'Iran (یک نامهٔ سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران) و آقای نزیه نام عمل آقایان را یک «غصب سیاسی» و یک «دزدی ادبی» گذارده و بسیار رنجیده‌خاطر بود.

افسوس که حاج سیدرضا زنجانی به رحمت ایزدی رفته و حضور ندارند تا شهادت بدهند که در روایات داستان، فاعل‌های دو عمل ابتکار و استنکاف جابجا شده است و مأموریت بازرگان نه تحریر نامه، بلکه تعدیل آن بوده تا قابل هضم آقایان و جمع‌کنندهٔ امضاهای دیگران باشد. فکر می‌کنم جلسه‌ای که در باغ آقای شاه‌حسینی در آن ایام با مرحوم دکتر صدیقی داشتیم نیز در همین زمینه بوده است.

نظر نهضت برای امضاهای متعدد و متفرق، مثل همیشه، این بود که ندای آزادیخواهی و حرکت ضداسارت و استبداد باید تنها از ناحیه تعداد اندک ما نبوده، نشان دهنده واقعیت عظیم و جدید فراگیر باشد، نه آنکه طبق تصور دکتر بختیار، اعلام‌کننده و تدارک‌گر رهبری پیشگامان در قالب خودشان و دو سه نفری ما باشد. اعتراض آقای طالقانی، دکتر سحابی و نزیه و بنده به آن نوع امضا و ارسال نامه، علیرغم آنکه خود تهیه‌کننده و عرضه‌کننده و اصرارکننده آن بودیم، علاقه‌ای بود که به اعلام و تقویت حرکت همگانیِ واقعاً ملّی و عدم در دست گرفتن رهبری آن داشتیم.

بعدها مرحوم مهندس حسیبی در یک بیان گلایه‌آمیز اعتراض کرده بود که تو گفته‌ای حزب ایرانی‌ها لیاقت رهبری ملت را ندارند، درصورتی‌که من گفته بودم: جوّ و جامعه چنان تحول یافته است که جوانان و مردم ایران قدیمی‌های امثال شما و ما را قبول ندارند و خواسته‌های دیگری دارند...

۴ـ شورای انقلاب و دولت موقت

برای آنکه ذکر خیر و دعای رحمتی به یاد شهید مطهری نویسنده کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» و اعتراض کننده به «اسلام انقلابی» (بجای انقلاب اسلامی) شده باشد، خاطره‌ای از آن مرحوم را ضمیمه کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی می‌نمایم. آیت‌الله خمینی قبل از مراجعت به ایران و پس از تصمیم گرفتن به تشکیل شورای انقلاب به نزدیک‌ترین و مورداعتمادترین یاران و شاگردان خود یعنی مطهری مأموریت داده بود در منزل خودش از تک‌تک نامزدهای تعیین‌شده برای شورای انقلاب دعوت کرده پس از طرح مطلب و تذکر اینکه قضیه باید فعلاً مستور بماند، اگر در طرف آمادگی و تعهد لازم را دید، وظایف شورا را بیان کرده و از او برای همکاری و عضویت در شورا دعوت نماید. نوبت که به آقای دکتر سنجابی می‌رسد، می‌پرسند شورای انقلاب از چه کسانی

تشکیل می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید اگر شما قول همکاری دادید و شرایط لازم را تعهد کردید، نام آنها را ذکر خواهم کرد. دکتر سؤال می‌کند آیا مهندس بازرگان هم هست؟ چون جواب مثبت می‌شنود، می‌گوید من با بازرگان نمی‌توانم کار کنم. مطهری تعجب کرده و می‌گوید بازرگان خود شما را معرفی و توصیه کرده است و حال شما از او دوری می‌جویید؟... آقای مطهری بیش از این چیزی به من نگفت و نپرسیدم که دنباله صحبت طرفین و توصیه ایشان چه شد...

چنین بود داستان کاندیدا شدن و عضو شدن آقای دکتر سنجابی در شورای انقلاب. شورای انقلابی که می‌بایستی جریان انقلاب و انتقال حکومت استبداد پهلوی به جمهوری دمکراتیک اسلامی (بنا به عبارت اساسنامه شورای انقلاب و اصرار مرحوم دکتر بهشتی) را بعهده بگیرد.

علت علاقه من به گنجاندن اسم آقای دکتر سنجابی در اسامی پیشنهادی برای شورای انقلاب، علاوه بر حسن آشنایی و سوابق مبارزاتی ایشان، تعقیب و تأییدی بود از توصیه رهبر انقلاب دایر بر اینکه افراد پیشنهادی اختصاص به نهضت آزادی نداشته از گروههای مبارز دیگر هم، به‌شرط آنکه مردمان شرافتمند متدین بوده و با دستگاه شاه همکاری نکرده باشند، معرفی شوند. خودتان و آقای یزدی را می‌شناسم و آقای دکتر سحابی و آقای صدر حاج سید جوادی که ارادت دارم اشکالی ندارد. گفتم از این بابت خیالتان آسوده باشد. نظر آقای دکتر یزدی و بنده عیناً همین است و همیشه چنین بوده است. صورتی که‌خدمتتان خواهیم‌داد و با شرطی که‌گذاشته‌اید، ناچار از میان مصدقی‌ها و گروهها یا افرادی خواهد بود که با آنها آشنایی و همکاری داشته‌ایم. دو برابر آنچه در نظر است معرفی می‌نمایم تا از بین آنها با مشورت دیگران کسانی را به عنوان مشاورین و معتمدین خود انتخاب نمایید و تعیین اعضاء روحانی را به عهدهٔ خودتان می‌گذاریم.[۱]

به همین گونه بود در مورد انتخاب وزراء که خواسته بودند شرافتمند، درستکار و از مخالفین دستگاه باشند. اگر مجموعهٔ اعضاء غیر معمم شورای انقلاب و وزیران دولت موقت را در نظر بگیریم، فقط پنج نفر از نهضت آزادی بودند، بقیه از حزب ایران، جاما، افراد جبهه ملّی، حزب ملت ایران، انجمن اسلامی مهندسین، افسران بازنشسته ملی و متفرقه برگزیده شده بودند

---

۱. آن زمان صحبت از این نبود که تعداد نسبی علما در شورای انقلاب بیشتر از اصناف و تخصص‌های دیگر باشد. بعداً طوری ترتیب دادند که اکثریت با آقایان شد و رسم عقدی و صیغه‌ای برقرار گردید.

علیرغم آنکه آقای دکتر سنجابی نمی‌خواستند همنشینی و همکاری دسته‌جمعی با ما در شورای انقلاب داشته باشند، من از دعوت ایشان برای شرکت در تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی کوتاهی نکردم و اگر وزارت خارجه را که در هر دولتی از حساسترین و مهمترین پست‌هاست، به ایشان تکلیف کردم، اولاً روی علاقه و اعتماد بود و ثانیاً با توجه به تحصیلات و مشاغل و سوابق تدریسی و حزبی ایشان. در حالیکه برای وزارت دادگستری مرحوم دکتر مبشری از اعضاء دیگر جبهه ملی با درجه دکترای حقوق از دانشگاه پاریس و بیش از چهل سال سابقه مبارزات و خدمات قضایی در وزارت عدلیه، از مستنطقی بدایت تا مستشاری دیوان کشور و بازرسی کل دادگستری، صلاحیت بیشتری از آقای دکتر سنجابی و آقای صدر حاج سید جوادی داشت. اما متأسفانه آقای دکتر سنجابی از ابتدا، دل به این کار ندادند و خودشان بودند که بنا به علل و ایرادها و اختلافاتی، از پذیرفتن سفرای خارجی (بخصوص آمریکا و شوروی) و گره‌گشایی مسائل و معضلات ابتدای انقلاب، علیرغم اظهار و اصرار بنده، اکراه ورزیده آنها را به نخست‌وزیر حواله می‌دادند. حتی در جلسات هیئت وزیران کمتر حضور به هم می‌رساندند.

در این زمینه، با توضیح و تفصیل‌هایی که در یادداشت‌های آقای دکتر یزدی آمده است، بحث بیشتری نمی‌کنم.

اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا

مهدی بازرگان

تهران ۷۲/۸/۲۰

توضیحات آقای دکتر ابراهیم یزدی پیرامون برخی از مطالب کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» نوشتهٔ آقای دکتر کریم سنجابی

در صفحهٔ ۲۶۱ کتاب آمده است:

«اینجا یک نکته‌ای هست که نظر شخص من نیست و اتهاماتی نیست که من وارد کنم. این حرفی است که خود آقای مهندس بازرگان زده و اقرار کرده است و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا، از قبیل دکتر یزدی و قطب‌زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت‌های به‌اصطلاح طرفدار حقوق بشر آنها و بعضی از محافل دانشگاهی، و بعضی از سناتورها و غیره ارتباط پیدا می‌کردند.»

این تهمت‌های بی‌پایه‌ای است که آقای دکتر سنجابی به ناحق در مورد آقای مهندس بازرگان و یاران فکری و سیاسی ایشان عنوان کرده است. چون آقای مهندس بازرگان در این مورد توضیحاتی داده‌اند، من در آن قسمت وارد نمی‌شوم. اما درباره آنچه دکتر سنجابی با غرض خاص در مورد اینجانب مطرح نموده، ذیلاً توضیحاتی ارائه می‌گردد:

ارتباط اینجانب و دوستانمان در خارج از کشور با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، اتحادیهٔ حقوق مدنی آمریکا، شورای جهانی کلیساها، انجمن بین‌المللی حقوقدانان دمکرات، نهضت بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، جنبش روشنفکران کاتولیک، سازمان عفو بین‌المللی، کمیسیون بین‌المللی قضاوت، کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ، از زمانی شروع شد که در سال‌های ۱۳۴۱ به بعد، ابتدا سران نهضت آزادی ایران و جبههٔ ملی و سپس روحانیون مبارز ضد شاه و سایر مبارزین و آزادیخواهان دستگیر و در محاکم

نظامی محاکمه و یا در زندان‌ها تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. وضعیتی که تقریباً تا آخرین هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ ادامه داشت. هدف از این فعالیت‌ها دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و حمایت از مبارزات مردمی داخل کشور و تقلیل فشار بر این زندانیان و جلوگیری از اعدام‌های گسترده بوده است. این فعالیت‌ها همراه با تظاهرات و راهپیمایی‌های ضدرژیمی، بخشی از فعالیت‌های مستمر تمام گروههای سیاسی و دانشجویی خارج از کشور، در قبال مبارزات مردم در داخل ایران و به عنوان همدردی و حمایت از آنان بوده است و منحصر به گروههای ملی و اسلامی هم نبود. همین اقدامات دفاعی سبب شد که بسیاری از مبارزین سیاسی از مرگ حتمی نجات یابند.

دوستان همفکر ما از داخل ایران گزارشات نسبتاً دقیق و موثقی از وضعیت زندان‌های سیاسی و شکنجه و فشارهای طاقت‌فرسا در زندان‌ها را برای ما می‌فرستادند. این گزارشات به زبان‌های زنده و رایج جهان (عمدتاً انگلیسی و فرانسه) ترجمه می‌شد و در اختیار سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر قرار داده می‌شد و آنان به نوبهٔ خود آنها را در رسانه‌های گروهی و یا نهادهای بین‌المللی مطرح می‌کردند، و با نوشتن نامه‌های گروهی به مسئولان کشور، به نقض حقوق بشر و شکنجه زندانیان سیاسی یا زندانیان وجدان، اعتراض می‌کردند. در مواقعی که جان مبارزین زندانی در خطر فوری قرار می‌گرفت و یا محاکمات فرمایشی در دادگاههای دربستهٔ نظامی و خطر اعدام‌های سریع مطرح بود، فعالیت‌های دفاعی بر اعزام ناظرین بین‌المللی به دادگاهها و فشار برای نجات جان این مبارزین متمرکز می‌گردید. معمولاً هزینهٔ اعزام این ناظرین بین‌المللی را گروهها و سازمان‌های فعال سیاسی در خارج از کشور می‌پرداختند. این ناظرین علی‌رغم مخالفت‌ها و ممانعت‌ها و کارشکنی‌های مسئولان کشور، اکثراً موفق به حضور در دادگاههای نظامی و دیدار با زندانیان و کسب اطلاعات از شکنجه‌های روحی و جسمی زندانیان می‌شدند. این ناظرین پس از برگشت از ایران، یافته‌ها و مشاهدات و مذاکرات خود را با مقامات ایرانی و زندانیان و خانواده‌های آنان بصورت مکتوب گزارش می‌دادند. سازمان‌های بین‌المللی و رسانه‌های گروهی به اعتبار این سازمان‌ها و شخصیت ناظرین اعزامی، گزارشات را ـ یا بخش‌هایی از آنها را ـ منتشر می‌ساختند، و همین موجب ایجاد فشار بر دولت و تخفیف فشار بر زندانیان و بعضاً نجات جان برخی از آنها می‌گردید. به عنوان نمونه می‌توان از گزارشات زیر یاد نمود:

۱ ـ **شرایط زندان و زندانیان سیاسی در ایران**، گزارش آقای ایوبودلو، نمایندهٔ

اعزامی انجمن بین‌المللی حقوقدانان دمکرات و سازمان بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک و گزارش آقایان برنارد گوته و برتراند والت، نمایندگان کانون وکلای پاریس در مورد کشتار ۹ نفر از زندانیان سیاسی ـ می ۱۹۷۵. انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) مرداد ۱۳۵۴.

۲ ـ **وضع کنونی فشار و اختناق سیاسی در ایران**، گزارش ژان میشل برانشویک، نمایندهٔ اعزامی انجمن بین‌المللی حقوقدانان دمکرات و میشل ژست، نمایندهٔ اعزامی جنبش روشنفکران کاتولیک ـ ژانویه ۱۹۷۶ ـ انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) اسفند ۱۳۵۴.

۳ ـ **گزارش سازمان عفو بین‌الملل، دربارهٔ تجاوز به حقوق بشر و شکنجه در ایران**، فوریه ۱۹۷۷، انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) فروردین ۱۳۵۶ ـ همچنین نگاه کنید: پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) شماره ۴۶، فروردین ۱۳۵۶.

۴ ـ **گزارش دربارهٔ ایران**، از نوری‌البلاء، نمایندهٔ اعزامی انجمن بین‌المللی حقوقدانان دمکرات، فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و جنبش بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، مارس ۱۹۷۸، انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) خرداد ۱۳۵۷.

طبیعی است که مسئولین و فعالین سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، سیاستمداران، حقوقدانان، استادان و شخصیت‌های برجستهٔ شناخته شده از میان اتباع کشورهای اروپا و آمریکا باشند.

* * *

با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران و باز شدن نسبی فضای سیاسی در داخل کشور، جمعی از شخصیت‌های سیاسی ملی و اسلامی، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را تأسیس نمودند. دکتر سنجابی نیز یکی از مؤسسین و مدتی هم رئیس این جمعیت بود. در مادهٔ دوم اساسنامهٔ این جمعیت «همکاری با سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر» تصریح شده بود. مؤسسین جمعیت، همچنین طی نامهٔ سرگشاده‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، که رونوشت آن برای تمام سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر فرستاده شد، تأسیس جمعیت را اطلاع دادند، و دکتر سنجابی، یکی از امضاءکنندگان این نامه بود، که در آن به مؤثر بودن فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج از کشور، و نقش سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر اذعان و اعتراف کرده است. در نامهٔ مذکور به دفعات از مواضع مترقی سازمان‌های طرفدار حقوق بشر مانند مجمع جهانی حقوق بشر، علیه

حکومت مطلقهٔ شاه و نقض حقوق بشر در ایران تجلیل شده بود.

علاوه بر این دکتر سنجابی، به عنوان یکی از اعضای برجستهٔ جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر در ایران، در مصاحبهٔ مطبوعاتی خود در ۵۶/۱۰/۲۲ با صراحت اظهار داشته که:

«ما از سازمان ملل و از همهٔ سازمان‌های بشردوست جهان و از هر فرد آزادیخواه توقع داریم که ما را در این اقدامات راجع به احیای حقوق ملت ایران که بالمال به‌نفع جهان است، با هرگونه وسایل ممکن تأیید و تقویت کنند.»

بعد از تأسیس جمعیت در سال ۱۳۵۶، از طرف مسئولان جمعیت، اینجانب در آمریکا و مرحوم صادق قطب‌زاده در اروپا (آن‌زمان وی در آمریکا نبود) به عنوان نمایندگان جمعیت معرفی شدیم، و از آن پس هماهنگی بیشتری میان فعالیت‌های دفاعی در خارج از کشور با فعالیت‌های داخل کشور ایجاد شد.

حال چگونه است که دکتر سنجابی که خود سال‌ها یک شخصیت سیاسی و استاد حقوق، و مدتی وزیر امور خارجه بوده است، در مورد این فعالیت‌ها چنین قضاوت کرده و مغرضانه آنرا «ارتباط مستمر با عوامل آمریکایی» تلقی نموده و خواسته است چهره مبارزین سیاسی را ملکوک نماید. آیا اگر کسانی که بنا به احساس مسئولیت در برابر مبارزات ملت ایران و وجدان ملی و اسلامی خود، حتی سال‌ها قبل از آنکه دکتر سنجابی آنها را به تأیید و تقویت اقدامات جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر، فرا بخواند، به حمایت از مبارزات ملت خود دست زدند و با سازمان‌های بین المللی حقوق بشر، و شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و حقوقدانانی که در آمریکا، از چهره‌های برجستهٔ جنبش ضد جنگ ویتنام بودند، نظیر، پروفسور اریک فروم، ریچارد بالدوین، دکتر اسپاک، رمزی کلارک، میشل کلیر، تام چامسکی، اقبال احمد و ریچارد فالک و ابورزق تماس گرفته و از آنها برای تأیید و تقویت مبارزهٔ مردم خود و جلب نظر آنان در اعتراض به‌حمایت دولت آمریکا از رژیم شاه کمک‌گرفته‌اند، مرتکب گناه شده‌اند؟

۲ ـ در صفحهٔ ۳۲۸ کتاب آمده است:

«... از آن میان (سفرا) فقط سولیوان، سفیر آمریکا مستثنی بوده که به دیدن من نیامد، جز روزی که برای خداحافظی به وزارت امور خارجه آمد و کارهای خود را

مستقیماً با بازرگان، امیرانتظام و دکتر یزدی انجام می‌داد.»

اولاً ـ دکتر سنجابی بهتر از هر کس می‌داند و باید بداند که در عرف روابط دیپلماسی، دیپلمات‌های مقیم هر کشوری، علاوه بر تماس و گفتگو با مقامات ذیربط در وزارت امور خارجه، با سایر مقامات رسمی کشور، بسته به نوع مسائل، حتی با نخست‌وزیر و یا رئیس جمهوری تماس می‌گیرند و ملاقات می‌کنند. این یک رویهٔ مرسوم و جاری و قبول شده‌ای است. چه قبل از دولت موقت آقای مهندس بازرگان و چه بعد از آن، این رویه مرسوم بوده است.

ثانیاً ـ در عرف روابط دیپلماسی، معمولاً سفرا، جز در موارد خاص و بسیار مهم با وزیر امور خارجه دولت میزبان ملاقات نمی‌کنند، و امور جاری بین سفارتخانه‌های خارجی و وزارت امور خارجه یا سایر وزارتخانه‌ها را کارمندان سفارتخانه‌ها با مسئولان ذیربط در وزارت امور خارجه انجام رسیدگی و حل و فصل می‌نمایند. سفارت آمریکا نیز نظیر سایر سفارتخانه‌های خارجی، در تماس با مسئولان ذیربط در وزارت امور خارجه ایران و سایر وزارتخانه‌ها و مقامات کشور، از جمله نخست‌وزیری و وزارت دفاع بوده است، اگرچه ممکن است سولیوان با دکتر سنجابی دیدار نداشته است. اما کاردار سفارت آمریکا با مسئولان ذیربط و مادون دکتر سنجابی در ارتباط و تماس بوده‌اند. بعلاوه وزیر امور خارجه می‌تواند، هر زمان که بخواهد، سفیر هر کشور خارجی را به دفتر خود احضار نماید و دکتر سنجابی هم می‌توانسته است همین کار را بکند و سولیوان را احضار و با او گفتگو نماید.

ثالثاً ـ سولیوان هیچگاه با اینجانب دیدار و گفتگویی نداشته است. نه در نخست‌وزیری، نه در وزارت امور خارجه و نه در هیچ‌کجای دیگر. تنها دیدار ما، هنگام تخلیهٔ نیروهای مهاجم مشکوک به محوطهٔ سفارت آمریکا در روزهای اول انقلاب بود. اما دربارهٔ تماس مأمورین سفارت آمریکا با نخست‌وزیری در دوره‌ای که اینجانب به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب در نخست‌وزیری خدمت می‌کرد، این تماس‌ها در چهارچوب مسائلی بود که در آن زمان در رابطه با خروج آمریکاییان از ایران و مشکلات فرودگاه مهرآباد وجود داشت. توضیح آنکه در جریان انقلاب، چندین کمیتهٔ مردمی مسلح خودجوش فعالیت‌های فرودگاه مهرآباد را کنترل می‌کردند و تصمیمات و اقدامات آنها بعضاً ضد و نقیض یکدیگر بود. بعد از استقرار دولت موقت در ساختمان نخست‌وزیری، هیئتی از طرف نخست‌وزیری، زیر نظر اینجانب به عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، تعیین شد تا به اتفاق نمایندگان دادستان کل، کمیتهٔ مرکزی

انقلاب اسلامی، در فرودگاه مستقر شده و در امر ورود و خروج مسافرین و کالاها نظارت لازم را اعمال نماید. قبل از انقلاب، هیئت مستشاران نظامی آمریکا در فرودگاه مهرآباد ترمینال مستقلی برای خود داشتند که ورود و خروج افراد و کالاهای خود را در فرودگاه، مستقل از مقامات از آنجا انجام می‌دادند. بعد از انقلاب به دستور اینجانب فعالیت این ترمینال زیر نظر مستقیم مقامات فرودگاه و گمرک فرودگاه قرار گرفت. هیئت مستقر در فرودگاه که فعالیت این ترمینال را زیر نظر داشت و کنترل می‌کرد به اینجانب اطلاع داد که مقامات آمریکایی قصد خروج هشتاد صندوق محموله از این ترمینال را بدون بازرسی دارند، بلافاصله دستور داده شد که صندوق‌ها باز و بازرسی شود. در بازرسی معلوم شد محتویات صندوق‌ها، از مقولهٔ لوازم شخصی و خانوادگی آمریکاییانی که کشور را ترک می‌کردند، نبود. لذا محتویات صندوق‌ها، در حضور نمایندگان دادستانی کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و اعضای هیئت نخست‌وزیری مستقر در فرودگاه و نماینده سفارت آمریکا در فرودگاه صورت‌برداری و کلاً طی صورتجلسه‌ای توقیف گردید. معاون سیاسی دکتر سنجابی کاملاً در جریان حل و فصل اینگونه مسائل و مشکلات بوده است.

۳ ـ در صفحهٔ ۳۵۴ کتاب، طی مصاحبه‌ای با مسئول مرکز مطالعات ایران در دانشگاه هاروارد آمده است.

س ـ از جریاناتی که در سفارت ایران در واشنگتن در آنموقع اتفاق افتاد، که در آن زمانی که داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی، آقای شهریار روحانی سفارت را در دست داشتند، مطالبی به استحضار شما رسید؟ و الآن چه خاطراتی از آن دوران دارید؟

شهریار روحانی با عده‌ای از افراد خودش به سفارت ریخته، پرونده‌های سفارت را جمع‌آوری کرده و اموال سفارت را در دست گرفته و روی نقدینه و حساب سفارت هم دست انداخته بود، و افرادی را که کارمند رسمی سفارت بودند، بدون کسب دستور از مرکز از خدمت اخراج می‌کرد. خبر اینها مرتب به دست ما می‌رسید. من در مقابل این آشفتگی‌ها به امید اینکه بشود جلوگیری کرد، اول آقای دکتر شایگان را، که خبر از ضعف و بیماری او نداشتم، ولی روی سوابق و شخصیتش امیدوار بودم که بتواند یک شخصیت برجسته و قوی برای نمایندگی‌ها باشد در نظر گرفتم و به او تلفن و خواهش

کردم که سفارت ایران را عهده‌دار شود. ولی ایشان عذر خواست. بعد از او بود که متوجه آقای حائری شدم. فردی تحصیل‌کرده و از روحانیون برجسته و شاگرد خود آقای خمینی بوده است و با موافقت آقای خمینی ایشان را به آن سمت معرفی کردم. بعد از اینکه او انتخاب شد، آنها علی آگاه و یک نفر را برای کارشکنی به تهران فرستادند.

س ـ سجادی؟

نمی‌دانم آن شخص دیگر که بود. آنها مرتباً با دکتر یزدی و مهندس بازرگان ارتباط داشتند و با توصیه‌های دکتر یزدی پیش من می‌آمدند و مذاکره می‌کردند. آقای آگاه عقیده‌اش این بود که من مقام سفارت را به خود شهریار روحانی واگذار کنم، و من حاضر نبودم به جوانی که نمی‌شناسم و از سوابق و اصول او خبر ندارم چنان مقام پراهمیت و پرمسئولیتی بدهم. بعد از آن آنها خانمی را که اسمش را فراموش کردم معرفی کردند.

س ـ خانم مهوش[۱] طباطبایی بود؟

به نظرم او بود. حتی یک روز که در دفتر مهندس بازرگان بودم آنها از واشنگتن به او تلفن کردند و آقای حائری را سست‌ایمان و شراب‌خوار معرفی کردند که باعث آزردگی مهندس بازرگان شد. در این موضوع آقای دکتر یزدی هم که آنموقع همه‌کارهٔ دولت بود به من تلفن و خواهش می‌کرد که توجه به خواسته‌های آنها بکنم و من البته زیر بار نمی‌رفتم.

این مطالب و اقدامات که به آقای شهریار روحانی و سایر کسانی که نام آنها را برده‌اند نسبت داده شده است بکلی بی‌اساس و عاری از حقیقت است.

شرح جریان به قرار زیر است:

۱ ـ جریان مشارکت دکتر شهریار روحانی در ادارهٔ امور سفارت ایران مربوط می‌شود به زمانی که رهبر انقلاب در پاریس مستقر بودند و کارمندان سفارت ایران در واشینگتن از ورود اردشیر زاهدی سفیر شاه به سفارت ایران، جلوگیری کردند و او را راه ندادند. سپس بعضی از این کارمندان با محل اقامت رهبر انقلاب در نوفل‌لوشاتو تماس گرفته و کسب تکلیف کردند. رهبر انقلاب در تاریخ ۲۸ دی‌ماه ۵۷-۱۹ صفر ۱۳۹۹ طی یک حکم کتبی پنج نفر را به مسئولیت آقای دکتر جلیل ضرابی برای نظارت بر ادارهٔ امور سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری‌ها در سایر شهرها تعیین نمودند. اعضای این

کمیته، علاوه بر آقای دکتر ضرابی عبارت بودند از آقای دکتر رضا صدر، دکتر طباطبایی، احمد عزیزی و دکتر شهریار روحانی.[۱]

اعضای این کمیته که هر یک ساکن شهرهای مختلف آمریکا بودند، بلافاصله کار یا تحصیل خود را رها کرده و در محل سفارت ایران در واشنگتن حاضر شدند و صندوق بایگانی اسناد محرمانهٔ باقیمانده در سفارت را مهر و موم کردند و برای نظارت بر حسن جریان امور روزمره سفارت تصمیماتی اتخاذ کردند. این کمیته اقدامات خود را مرتباً بطور کتبی یا شفاهی، توسط رئیس کمیته، آقای دکتر ضرابی، به رهبر انقلاب گزارش می‌داد. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار اولین دولت موقت در ۲۲ بهمن ۵۷، تعیین وزیر امور خارجه مدتی تعویق افتاد. در آن زمان من عضو شورای انقلاب بودم، از طرف آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر و اعضای شورای انقلاب به اینجانب پیشنهاد شد که مسئولیت وزارت امور خارجه را بپذیرم، اما اینجانب بنا به دلایلی، که خدمت آقای مهندس بازرگان شرح دادم از پذیرفتن این مسئولیت امتناع نمودم. در آن زمان دکتر سنجابی در تهران نبود و برای پاره‌ای معالجات پزشکی به اروپا رفته بود. شورای انقلاب غیاباً ایشان را برای مسئولیت وزارت دادگستری تصویب نمود، و به همین دلیل آقای سید احمد صدر حاج سید جوادی، علی‌رغم سوابق ممتدشان در امور قضای و حقوقی، به عنوان وزیر کشور تصویب و معرفی شدند. هنگامی که دکتر سنجابی از سفر استعلاجی خود به اروپا برگشت، پیشنهاد وزارت دادگستری را نپذیرفت، و روی یکی از وزارتخانه‌های کشور و یا امور خارجه اصرار ورزید. و چون وزیر کشور قبلاً تعیین و کار خود را آغاز کرده بود، به این ترتیب دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه منصوب و کار خود را از اواخر بهمن ۵۷ شروع نمود. آقای دکتر ضرابی طی تلکسی، انتصاب دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه را از طرف خود و اعضای کمیته و کارکنان سفارت به ایشان تبریک گفته است.

در ۲۹ بهمن ماه دکتر سنجابی، طی تلکس رمزی خطاب به دکتر ضرابی، آقای جعفر فقیه را، که از کارمندان سیاسی قدیمی سفارت در زمان اردشیر زاهدی بود، به سمت کاردار موقت معرفی و درخواست همکاری می‌نماید. متن این تلکس به شرح زیر است:

« از وزارت امور خارجه به آقای دکتر جلیل ضرابی ـ سفارت ایران واشینگتن.

---

۱. تصویر حکم پیوست است.

خواهشمند است با نظر و همکاری آقای جعفر فقیه کاردار موقت، اهتمام لازم را در حفظ و نگهداری کلیه اسناد و مدارک سفارت مبذول فرمایید. ۵۷/۱۱/۲۹ ـ ۲۲۴۹۹ ـ کریم سنجابی.»

آقای دکتر ضرابی در پاسخ به این تلکس، متن زیر را در ۵۷/۱۲/۲ مخابره نموده است:

«بنام خدا ـ جناب آقای دکتر کریم سنجابی وزیر محترم امور خارجه ـ نظر به تلگراف شماره ۲۲۴۹۹ مورخه ۵۷/۱۱/۲۹ آن برادر عزیز به اطلاع می‌رساند بر اساس فرمان امام خمینی، رهبر ملت قهرمان ایران، این هیئت علیرغم مخالفت‌های مستقیم و غیرمستقیم کارمندان و کارکنان سفارت ایران تا حد ممکن در حفظ اسناد کوشیده و همانطور که خواست شماست این هیئت تا پایان مدت مأموریتش با دقت تمام بدین کار ادامه خواهد داد. با تقدیم احترامات فائقه ـ برادر شما ـ جلیل ضرابی.

رونوشت حضرت آیت‌الله خمینی. جناب آقای مهندس بازرگان.»

همانطور که در این تلکس اشاره شده است، بعضی از کارمندان قدیمی سفارت حاضر به همکاری با کمیتهٔ امام نبودند و کارشکنی می‌کردند. مشروح این جریانات در گزارش‌های روزانه هیئت مذکور برای رهبر انقلاب آمده است. به همین دلیل دکتر سنجابی مجبور شد آقای اعتصام را که از کارمندان سیاسی سابقه‌دار و موجّه وزارت امور خارجه بود، از تهران بجای جعفر فقیه منصوب و اعزام نماید. نامبرده بعد از ورود به محل مأموریت خود، مسئولیت ادارهٔ امور سفارت را بر عهده گرفت و کمیتهٔ مذکور در ۵۸/۲/۱۳ به کار خود پایان داد. بنابراین دکتر شهریار روحانی، برخلاف اظهارات مغرضانه دکتر سنجابی، با افراد خودش به سفارت ایران نریخت و در اموال سفارت هم دخل و تصرف ننمود و کسی را هم اخراج ننمود. تنها اردشیر زاهدی ـ سفیر شاه ـ را، کارمندان راه نداده بودند، و افراد نزدیک به او نیز در سر کار خود حضور پیدا نکردند.

آقایان علی آگاه و سجادی، هر دو از مسلمانان فعال و مبارز مقیم واشینگتن بودند. علی آگاه از اولین پایه‌گذاران انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا ـ گروه فارسی زبان ـ بود. و در فعالیت دفاعی و در مبارزه ضد استبدادی، از جمله تظاهرات ایرانیان در واشنگتن علیه شاه در نوامبر ۷۷، و اعتصاب غذا و تظاهرات اعتراض‌آمیز در اکتبر همان سال در نیویورک در مقابل کاخ سازمان ملل متحد حضور فعال داشت. بنابراین علاقمندی این افراد به امور کشور، آنهم در آن مقطع حساس تاریخی امری بسیار طبیعی

و سالم بوده است. به دلیل آشنایی و همکاری‌های گذشته، طبیعتاً در تهران با اینجانب تماس گرفته و نظرات خود را مطرح می‌کردند. اینجانب هم، برای احتراز از تداخل در وظایف و جلوگیری از سوءتعبیرات، آنها و سایر ایرانیانی راکه در این مسائل به اینجانب رجوع می‌کردند، به وزیر مسئول یعنی دکتر سنجابی معرفی می‌کردم. دکتر سنجابی آنها را نمی‌شناخت و طبیعی بود که من آنها را معرفی و توجه به نظریاتشان را توصیه نمایم. نمی‌دانم چرا باید دکتر سنجابی از این عمل ناراحت شده و معترض باشد.

۲ ـ ادعای دکتر سنجابی در مورد دست‌اندازی دکتر شهریار روحانی در اموال سفارت و نقدینه و حساب سفارت است.

اولاً ـ همانطور که در بند قبلی توضیح داده شد، نظارت بر فعالیت‌های سفارت و کنسولگری‌های ایران در آمریکا، به کمیته یا هیئت امام محول شده بود.

ثانیاً ـ به علت سوءاستفاده‌های مالی فراوان در سفارت ایران، قبل از اخراج اردشیر زاهدی و استقرار کمیته امام، که مشروح آن در گزارش کمیته به رهبر انقلاب در همان زمان آمده است، و در روزنامه‌های یومیه تهران نیز منعکس شده بود، نهادها و وزارتخانه‌های مختلف، که در آن شرایط با کادرهای قدیمی سفارت ایران آشنایی و یا اعتماد نداشتند، به منظور حفظ منافع ملت ایران، هر یک جداگانه، بر حسب مورد، طی نامه‌هایی رسیدگی به امور مربوطه را به کمیته امام مأموریت دادند. (به عنوان نمونه می‌توان از تلگراف‌های زیر نام برد: معاون سیاسی وزارت امور خارجه (منصوب دکتر سنجابی) در ۵۸/۱/۸ در مورد برگزاری رفراندوم، وزیر دفاع در ۵۸/۱/۸ در مورد قراردادهای مربوطه، بانک سپه در ۵۸/۱/۱۱ درمورد سوءاستفاده‌های آن سازمان، تلگراف وزیر اطلاعات، تبلیغات و اوقاف در ۵۸/۱۲/۱۵ در مورد خانه‌های ایران، وزیر کشاورزی در ۵۸/۱/۱۶ در مورد قراردادهای خرید مواد غذایی و...) در تمام این موارد، هیئت مذکور با قاطعیت اقدام می‌نمود و گزارش‌های خود را علاوه بر ارسال به وزارت امور خارجه و نهادهای ذیربط، در گزارش معمول خود به رهبر انقلاب نیز منعکس می‌کرده است.

بنابراین وارد ساختن این اتهامات بی‌اساس، دور از شأن کسی است که سوابق سیاسی و حقوقی دارد و افتخار همکاری با مرحوم دکترمصدق را داشته است.

۳ ـ تا آنجاکه به یاد دارم هرگز بحثی در مورد انتصاب دکتر روحانی به عنوان سفیر ایران مطرح نبوده است. اما در مورد خانم دکتر شهین طباطبایی، انتصاب او پیشنهاد خود من بود. ایشان از زنان فاضلهٔ ما، متخصص اطفال از یکی از بهترین مراکز پزشکی دنیا، و

مسلط بر مبانی اندیشهٔ اسلامی و قرآن و معتقد و عامل به احکام و آشنا با مسائل سیاسی می‌باشد. شخصیت و فعالیت‌های خانم دکتر شهین طباطبایی در میان ایرانیان و مسلمانان مقیم آمریکا کاملاً شناخته شده است. با توجه به ماهیت انقلاب اسلامی و تبلیغات سوء علیه آن، انتصاب یک چنین زن برجسته‌ای از جهات مختلف به مصلحت کشور و اثرات مثبت آن به نفع جمهوری اسلامی ایران می‌بود. در مقایسه با افراد دیگری که دکتر سنجابی اسامی آنان را مطرح ساخته است، انتخاب بهتری می‌بود. هر کسی این حق را داشت که اگر فردی را شایسته مقامی می‌داند معرفی کند. حساسیت دکتر سنجابی به صرف معرفی افراد شایسته، غیرطبیعی و غیرقابل توجیه است.

۴ ـ اعتراض ایرانیان ملی و مسلمانان آمریکا، که عموماً در مبارزات سیاسی و فعالیت‌های اسلامی سابقه‌ای طولانی داشتند، به آقای دکتر سنجابی، به هیچ وجه، در مورد آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی نبود. بسیاری از دوستان ما ایشان را می‌شناختند و برای ایشان احترام قائل بودند و هستند. آشنایی و همکاری خود من با ایشان بسیار قدیمی و مربوط می‌شود به حدود سال ۱۳۳۵ و تأسیس گروه متاع (مکتب تربیت اجتماعی عملی)، با همکاری و مشارکت شخصیت‌های برجسته‌ای نظیر آقایان مهندس بازرگان، دکتر سحابی، آیت‌الله دکتر حائری، آیت‌الله مطهری، احمد آرام و... آقای دکتر حائری در حدود سال ۱۳۳۷ (یا ۳۸)، از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی و به نمایندگی از طرف ایشان به آمریکا (واشنگتن) رفتند، و از اواخر سال ۱۳۳۹ که اینجانب به آمریکا رفتم، با یکدیگر تا هنگام انقلاب و بعد از آن تماس و ارتباط کم و بیش مستمر داشته‌ایم. و هرگز نشنیدم که دوستان ما در مورد ایشان اعتراضی کرده باشند. اما آنچه فعالین و مبارزین مسلمان و ملی اعتراض داشتند، در مورد برخی از کسانی بود که دکتر سنجابی به همراه خود و به عنوان معاونین خود، به وزارت امور خارجه برده بود. سوابق و گرایشات سیاسی و وابستگی‌های گروهی این افراد عموماً برای مبارزین ایرانی در آمریکا شناخته شده بود. یکی از آنان، از جمله کسانی بود که در جریان سفر شاه به آمریکا در نوامبر ۱۹۷۷، دانشجویان را به سفر به واشینگتن و شرکت در مراسم استقبال از شاه دعوت و تحریض می‌نمود و بلیط رفت و برگشت و هزینهٔ هتل و غیره آنان را می‌پرداخت، و این در حالی بود که هزاران ایرانی از سرتاسر آمریکا، به خرج خود و با تحمل مشکلات به واشینگتن آمده بودند تا در تظاهرات اعتراض علیه شاه و حمایت کارتر از وی شرکت نمایند. یکی دیگر از این معاونین، از افراد فعال وابسته به یک گروه سیاسی شدیداً ضد اسلامی در آمریکا بود. ایرانیان ملی و مسلمان در آمریکا، این افراد

را می‌شناختند و از حضورشان پس از پیروزی انقلاب در وزارت امور خارجه، آنهم در مقام معاونین وزیر، ناراحت بودند. برای طرح بحث این مسائل، بنا به درخواست آنان و پیشنهاد اینجانب و موافقت دکتر سنجابی، جلسه‌ای در نخست‌وزیری، در دفتر اینجانب، با حضور تعدادی از همین دوستان تشکیل شد. آنها نظرات و دلایل خود را عرضه کردند. و دکتر سنجابی هم همانطور که نوشته‌اند، ترتیب اثری نداد. در مورد یکی دیگر از معاونین ایشان (معاون سیاسی) نه‌تنها ایرانیان فعال خارج از کشور، بلکه بسیاری از مبارزین ملی و حتی همکاران خود دکتر سنجابی در جبههٔ ملی نیز معترض بودند. آقای مهندس بازرگان نیز اعتراض داشتند. دکتر سنجابی نه‌تنها ترتیب اثری نداد، بلکه در برابر اعتراض آقای مهندس بازرگان، تمایل قطعی خود را به استعفا و کناره‌گیری (در اواخر اسفند ۵۷) به آقای نخست‌وزیر اعلام کرد. البته اعلام استعفا بنا به دلایلی در اواخر فروردین ۵۸ صورت گرفت. (شرح کامل این مسائل در اطلاعات ۲۲ اسفندماه ۱۳۵۸ آمده است).

آقای دکتر سنجابی در اواخر بهمن ۵۷ به وزارت امور خارجه منصوب شد، در اواخر اسفندماه تصمیم به استعفا و کناره‌گیری گرفت و در اواسط اردیبهشت ۵۸، بعد از انجام رفراندوم تغییر نظام، استعفا دادند. ایشان نخواست، یا نتوانست در آن شرایط حساس بماند و با قاطعیت با دولت همکاری نماید تا به وضع آشفته‌ای، که بعد از انقلاب ایجاد شده بود، و بخش عمده‌ای از آن اجتناب‌ناپذیر بود، سر و سامان بدهد و دین خود را ادا نماید. اگر نیروهای روشنفکر ملی و مسلمان، شرایط تاریخی را درک کرده بودند و علیرغم اختلاف در دیدگاهها و سلیقه‌های سیاسی، حداقل وحدت ظاهری را حفظ و با دولت همکاری جدی و پیگیری می‌نمودند، چه بسا از بروز بسیاری از حوادث بعدی جلوگیری می‌شد.

تهران ـ ۷۲/۷/۱

متن حکم انتصاب هیئت رسیدگی به امور سفارت ایران در واشنگتن توسط آیت‌الله خمینی

کمیته سرپرستی نمایندگی‌های ایران در واشنگتن

همزمان با فرار شاه از ایران، کارمندان سفارت ایران در واشنگتن از ورود سفیر شاه اردشیر زاهدی به سفارت‌خانه جلوگیری کردند. انگیزه این کارمندان چه بود و چه فعل و انفعالاتی در درون سفارت رخ داد برای ما روشن نشد. اما بعد از آنکه کارمندان سفارت ایران زاهدی را راه ندادند، دوستان ما در واشنگتن با پاریس تماس گرفتند تا هیئتی از طرف امام برای سرپرستی سفارت‌خانه و کنسولگری معین بشوند. این مطلب در ۲۷ دیماه ۵۷ با امام مطرح و وضعیت شرح داده شد. ایشان از من خواستند اشخاصی را معرفی کنم. با برادران مسلمان در آمریکا تماس گرفتم و از آنها در خواست کردم که با یکدیگر تماس گرفته و مشورت نمایند و چند نفری را معرفی کنند. این برادران با هم مشورت کردند و بالاخره یک هیئت ۵ نفری را معرفی کردند که عبارتند از آقایان دکتر جلیل ضرابی به عنوان مسئول کمیته و دکتر طباطبائی، دکتر شهریار روحانی، دکتر رضا صدر و احمد عزیزی به عنوان اعضای هیئت تعیین شدند. امام در ۱۹ صفر برابر با ۲۸ دیماه ۵۷ حکمی به شرح زیر به عنوان آقای دکتر جلیل ضرابی صادر کردند:

۱۹ صفر ۹۹

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جناب آقای دکتر جلیل ضرابی

بطوری که مسبوق هستید سفیر فاسد غیرقانونی طرفدار محمدرضا پهلوی خیانتکار که متصدی غاصبانه سفارت ایران در آمریکا است حاضر نشده است حتی بعد

از خلع شاه از سلطنت و فرار وی از ایران دست از تلاشهای مذبوحانه خود بردارد و کارمندان محترم سفارت ایران در واشینگتن و کنسولگریهای ایران در مراکز مختلف آمریکا حسب وظیفه قانونی و ملی خود وی را نپذیرفته‌اند، لهذا بدینوسیله به جنابعالی و آقایان دکتر طباطبائی، رضا صدر، احمد عزیزی، شهریار روحانی مأموریت داده می‌شود تا با همکاری کارمندان سالم و علاقمند به حیثیت و شرافت اسلامی و ملی، بر امور سفارتخانه و کنسولگریها سرپرستی نموده در حفظ اسناد و مدارکی که به ملت ایران تعلق دارند به هر ترتیب که مقتضی می‌دانید عمل بفرمائید البته کارمندان محترم با جنابعالی و هیئت تحت‌نظر شما همکاری خواهند نمود.

روح‌الله الموسوی الخمینی

فرمول پیشنهادی مربوط به استعفای دکتر شاپور بختیار

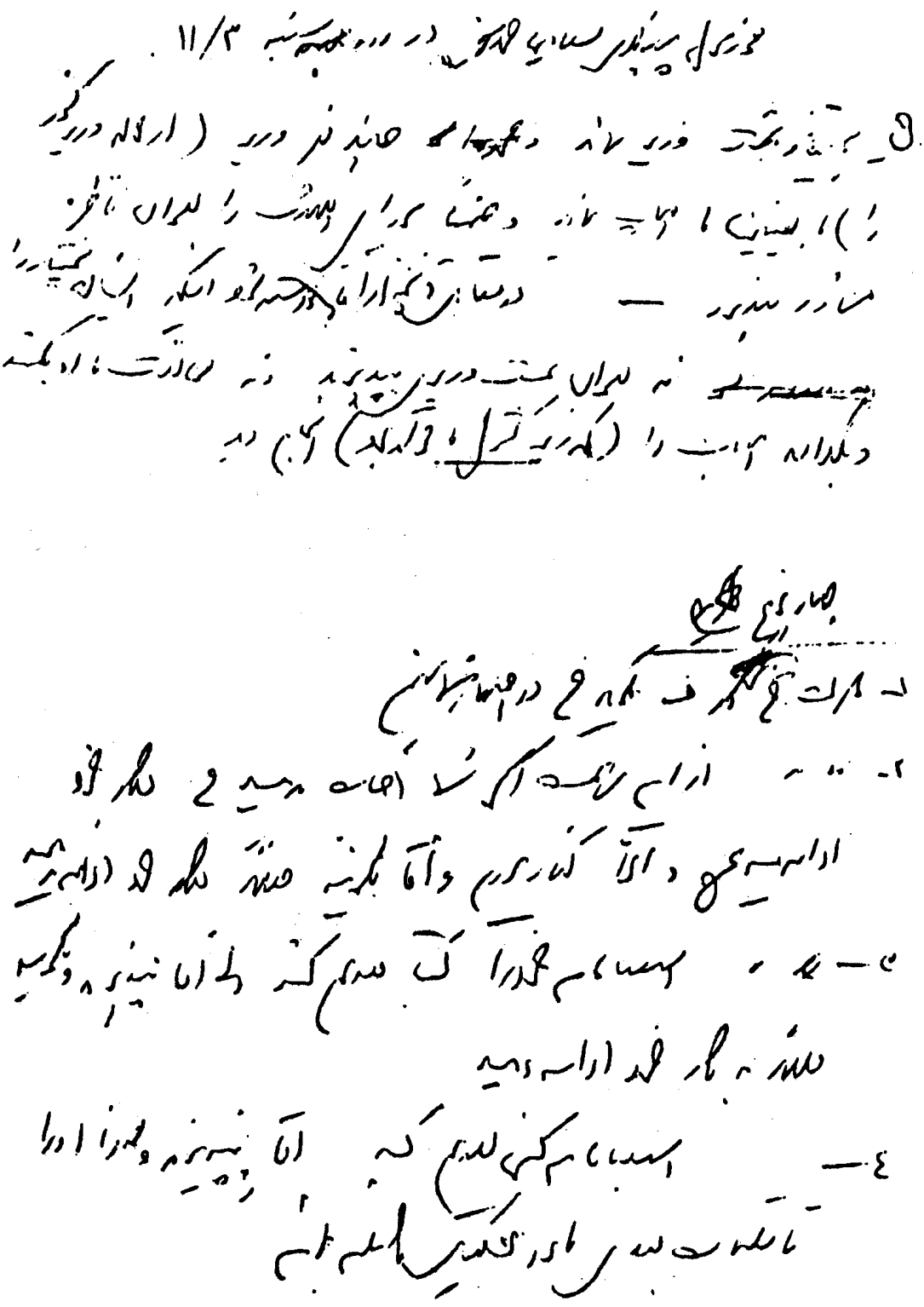

تصویر متن استعفای دکتر بختیار

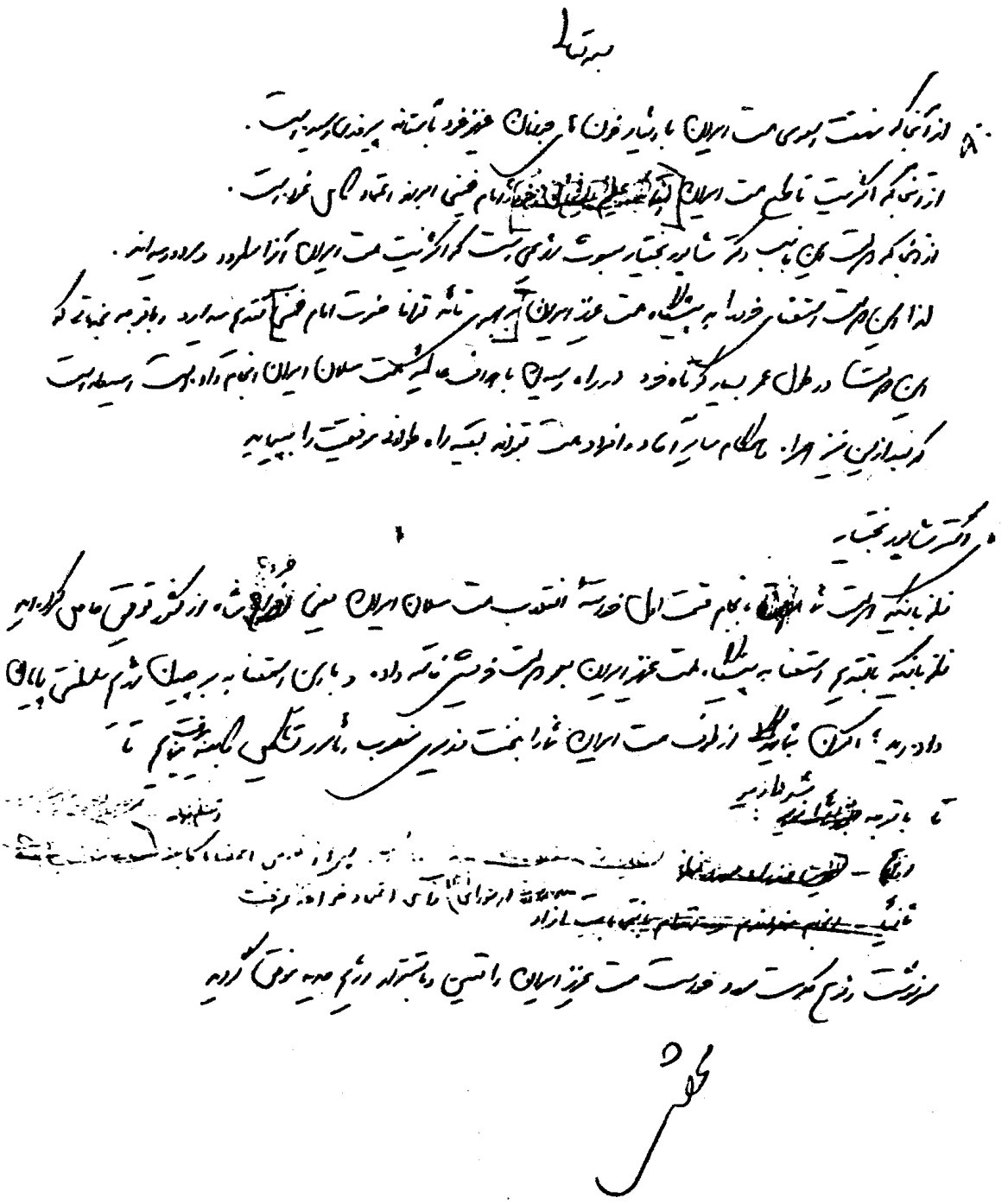

اولین پیام مهندس بازرگان به ملت ایران
بعد از قبول نخست‌وزیری در دانشگاه تهران
(۵۷/۱۱/۲۰)

«توکلت علی‌الحی الذی لایموت و الحمدالله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی‌الملک و لم‌یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا»

قبل از هر چیز باید سپاسگزاری کنم از خدا و ابراز شادی که بعد از ۱۷ سال دوری و محرومیت و مظلومیت با پا گذاشتن به دانشگاه وارد خانه قدیمی خودم می‌شوم و درمیان شما دانشگاهیان عزیز و ملت شریف، برای ادای صحبت و عرض سلام و ارادت در این مکان مقدس آمده‌ام که نه تنها لانه دانش و فن و علم، بلکه خانه مبارزه و افشاندن بذر انقلاب امروز ما بود. دانشگاه، چنین افتخار و حق بزرگی دارد که هیچگاه بعد از ۲۸ مرداد ساکت و آرام نبوده. در آن دورانهای اختناق بعد از ۲۸ مرداد و بعداز جبهه ملی، در اختناق شدیدی که بر سراسر ایران حکمفرما بود، **تنها مکانی که در آن اجتماع و اعتراض علیرغم مزاحمت، زندان، شکنجه و محروم شدن از درس و محروم شدن ابدی از شغل و زندگی تعطیل نشد و هرچند ماه ـ اگر نگوئیم هرچند هفته ـ فریاد مرگ بر شاه بلند می‌شد، دانشگاه بود که چشم و چراغ ایران بود.** دانشجویانی که آن روز، یعنی در ۱۳۴۰، در برابر اعلام رفراندوم (و انقلاب به قول خودشان شاه و مردم) می‌گفتند: «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» بتدریج تجربه و تکامل یافتند و بزودی فهمیدند که تا دیکتاتوری و استبداد هست اصلاح امکان‌پذیر نیست. تا اینکه یک دل و یک جان، با همه مردم ایران و طبقات و قشرهای مختلف، یک ندا از این مملکت بلند شد و وحدت کاملی بوجود آمد و آن انقلاب ضدسلطنت و ضدنظام طاغوتی و

استبدادی بود.

همین‌طور بسیار خوشحالم و شاکر خدا که در ۱۰ روز قبل وقتی دیدم روحانیت تهران و ایران، پناه به این مکان آورده‌اند و در مسجدی که در قلب دانشگاه برافراشته شده است تحصن اختیار کرده‌اند، بسیار خوشحال شدم و آرزوی دیرینه‌ام را که ۴۰ سال تلاش می‌کردم تا بین این دو برادر اصیل و قدیم، یعنی دین و دانش پیوند بزنم محقق یافتم و بزرگترین مژده پیروزی و نجات ایران را در آن روز دیدم. دانشگاه ما صاحب مسجد است و در اینجا جوان و پیر، کلاهی و معمم، روشنفکر و مسلمان و روحانی همه با هم جمع شده‌اند. به این دلیل، این محل را بنده برای اولین سلام و پیام و عرض ارادت و برنامه‌ای انتخاب کردم.

همچنین نمی‌توانم ذکری و سلامی به این همه مجاهدین و فداکاران و کشته‌شدگان و صدمه‌دیدگان و محرومان نکنم. کسانیکه بار این مبارزه و انقلاب را بر دوش کشیده‌اند وآیه شریفه: «ولاتحسبن الذین قتلوا فی‌سبیل‌الله امواتاً بل احیاء ولکن لاتشعرون» را عملاً اثبات کرده و نشان داده‌اند کسانیکه در راه حق، در راه خلق کشته می‌شوند کشته نیستند، باقی و جاودانند منتهی ممکن است کسانی حس نکنند و نفهمند.

تشکر دوم؛ باز از خدا و از شما مردم تهران و ایران است در برابر این همه احساسات و محبت و عواطف و تأییدات که در ظرف این چند روز بعد از ابلاغ افتخارآمیز و بسیار سنگین و عظیم رهبر عظیم و عزیز ما آیت‌الله العظمی خمینی، بصورت راهپیمائیهای عظیم، نامه‌ها، تلگرامها و آگهی‌ها در روزنامه، از مراجع تقلید عظام و روحانیت گرفته تا کارمندان و کارگران و اصناف و جوان و پیر و تمام طبقات رسیده و اعلام وفاداری به دولت انتخابی و ابراز خدمتگزاری در وظایف محوله کرده‌اند. بدیهی است بر هرکسی و از جمله بر این حقیر پوشیده نیست که این همه التفات و عنایت و احساسات، در مرحله اول مربوط به علاقمندی و احترام و پیروی و اطاعتی است که مردم ایران چه در تهران و در شهرستانها از خود جنبش و انقلاب می‌کنند و در مرحله دوم تأیید مکرر و مجدد و ابراز احترام و ادب و اطاعتی است که به تعیین‌کننده و نصب‌کننده بنده ابراز شده است. این احساسات و عواطف و عنایات، بزرگترین بار و بزرگترین وظیفه‌ای است که به دوش ناتوان من در عمر ۷۱ ساله‌ام گذارده شده است.

قبل از حرکت به اینجا، سروران عزیز توصیه می‌فرمودند که مانند یک جوان ۴۵ ساله صحبت کنم، از موضع قدرت حرف بزنم، اما چه می‌شود کرد.

مأموریتی هم که بعدازظهر دوشنبه ۱۷ بهمن از طرف رهبری انقلاب داده شد،

مبالغه نیست و یقیناً قبول دارید سنگین‌ترین بار، پرمخاطره‌ترین، دشوارترین و مشکلترین مأموریتی است که در عمر ۷۱ ساله مشروطیت ایران، به نخست‌وزیران و نامزدهای دیگر داده شده است.

نمی‌خواهم راجع به مخاطرات و مشکلاتی که در پیش است عرضی بکنم و وقتی بگیرم، خودتان می‌دانید و توضیح و تفسیر لازم ندارد.

مملکت در ظرف پنجاه و چند سال سلطنت پهلوی، به غارت، فساد و تباهی کشیده شده که مصداق کامل «واذاتولی سعی فی‌الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل» است. یعنی منافقین و بدکاران وقتی ولایت و حکومت در زمین پیدا کنند برنامه‌شان از بین بردن سرمایه‌های مادی و انسانی می‌شود و بزرگترین صدمه‌ای که اینها زده‌اند همان تضعیف و تخریب و از بین بردن شخصیتهاست.

ملت ما برای ابراز انزجار و به زانو درآوردن خصم لجوج، دست به اعتصاب و بازاربندیهای مکرر و فراگیر و همه جایی زد. سپس خیل کارمندان و کارگران به میل خود به آن پیوستند، اما این تعطیل کار و اعتصابها، قهراً بر پیکر اقتصادی و رمق حیاتی ما صدمات زیاد وارد کرد و همه چیز را بسته و ضایع نمود. دو مرتبه به راه انداختن چنین ماشین کوه‌پیکر همان مثل معروف: «کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاو نر می‌خواهد و مرد کهن» را تداعی می‌کند. در برابر چنین مخاطرات و مشکلات، با توجه به بضاعت خودم و ناتوانی شخصی از یکطرف و این وظیفه شرعی و امر و اصراری که از ناحیه مراجع عالیقدر و رهبر ملت و اصرار دوستان می‌شد، عاجز و درمانده شدم، چاره‌ای نداشتم جز روآوردن و توکل به خدا. در عالم ناامیدی و احساس حقارت و عجز است که بشر وقتی مضطرب از هر طرف می‌شود روبه خدا می‌آورد و اگر مؤمن باشد می‌داند که «فیکشف السوء» بدیها را برطرف می‌کند. کاری که من کردم و تعهدی که قبول کردم بر سبیل همان برنامه و عمل بود که ملت ما و مخصوصاً رهبر عالیقدر ما، نصب العین خود قرار داده و با ایمان راسخ، اطمینان کامل و قبول محرومیت و فداکاری و توکل و اطمینان به پیروزی، این راه را ادامه دادند و اگر غیر از این بود تا به حال چندین بار شکست خورده بودیم. برعکس، همگی اطلاع دارید و شاهد و ناظر بوده‌اید در جریان این مبارزه بارها آنچه آرزو داشتیم انجام می‌شد و دشمن به دست خود راه برای ما می‌گشود و درهای پیروزی را باز می‌کرد. بنابراین، بازهم همان برنامه است.

وقتی صحبت از توکل به خدا می‌کنم، مقصودم انجام مستقیم امور نیست، نه ادعا و نه انتظار خرق عادت و خرق سنت و معجزه را دارم. در اعتقاد اسلامی ما به حکم آیات

قرآن و به مصداق حدیث «ابی‌اللّه ان یجری الامور الاباسبابها» که خداوند امور و کارها را جز با اسباب و وسایل طبیعی و مادی انجام نمی‌دهد. اولاً کار خدا و امداد خدا را بدون اسبابهای طبیعی و مادی نمی‌بینم و ثانیاً خدا و خلق را از هم جدا نمی‌دانم. علاقه خدا به خلق یعنی به شما، شما مردم اسباب کار و رحمت خدا هستید در امداد به ما و اصلاح اجتماع همفکری، همدلی، همکاری و همگامی شما مردم است که در سایه عزم و وحدت الهی اسباب توجه و توسل و توکل من خواهد بود.

نیت بنده و نیت دولتی که از آنها دعوت برای همکاری خواهم کرد این است که برای مردم ایران و خلق ایران کار کنیم. بنابراین متقابلا از مردم ایران و خلق ایران انتظار و توکل داریم. **شعار همیشگی آقا (امام خمینی) این بوده است که من زبان مردمم، الهام از مردم می‌گیرم و برای مردم کار می‌کنم و در میان مردم هستم.** اگر ما اسلام و دمکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از کلام خدا و خلق یا خالق و خلق. خواسته خدا، خواسته خلق است و خواسته خلق با تقوی، خواسته خداست.

بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی ما «جمهوری دمکراتیک» است و جمهوری دمکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است. وقتی هم از خلق صحبت می‌کنم و این کلمه را ادا می‌نمایم، همانطور که سراسر قرآن دلالت دارد توجه خاص و انحصاری به یک طبقه معین، با شغل و درآمد و مقام خاص و وظیفه خاص نیست. حتی در اسلام، وقتی از خلق و ناس صحبت می‌شود. اصرار به پیروان مرام مذهب خاص هم نیست. رحمت خدا واسع است و همه جانبه است. یک حکومت اسلامی نیز نظر انحصاری و خاصه خرجی به دسته و جمعیت و طبقه خاص ندارد، همه در سایه دولت هستند، مادام که راه حق را پیش می‌گیرند و قصد ظلم و فساد ندارند تحت حمایت و مورد عنایت هستند، چه اکثریت و چه اقلیت.

من در توجه به خلق، از حدود ایران و هموطنان نیز فراتر رفته، از مردمی که در کشورهای اروپا و آمریکا و آفریقا و آسیا علاقمند و حتی کنجکاو در مبارزه و انقلاب ما شده‌اند تشکر می‌کنم. باید بدانید که ملت ایران انقلاب کرد. انقلاب نه به آن معنای تنها و انحصاری خشم و غضب و توهین و برهم زدن. بلکه انقلاب کامل درونی و دگرگونی خواسته‌ها و روحیات و استعدادها. آنقدر انقلاب ما بزرگ و فراگیر بود که از سرحدّات ایران به خارج رفت.

فکر نمی‌کنم هیچ انقلابی در دنیا، این اندازه مثل انقلاب ایران، چشم و نظر و فکر و

زبان مردم خارج را به خود جلب کرده و این طور به کرّات سیل خبرنگار و عکاسان را به این گسیل داشته باشد.

این توجه و علاقمندی افکار عمومی دنیا، یک پا همکاری با مبارزه ایران بوده و تأثیر عملی داشته است. اگر فکر کنید که شاه و دستگاه استبدادی، چه پولها و چه ثروتها برای خریدن افکار و عواطف مردم اروپا و آمریکا خرج می‌کردند و هدر می‌دادند، ولی در نتیجه حقیقت و حقانیت مبارزه و انقلاب ما، توجه و همکاری اقشار و مطبوعات خارج چه حد با ما بوده است، آنوقت به بنده حق می‌دهید از اینها نیز تشکر کنم زیرا که انقلاب ما، انقلاب دنیایی است و همه با ما شریکند.

در همین زمینه جا دارد یادی و ذکری از دولت و ملت و از مطبوعات فرانسه بکنم و سپاس ملت ایران را از مهمان‌نوازی که نسبت به عزیزترین و عظیم‌ترین پدر این مملکت و رهبر عظیم‌الشأنمان کردند ابراز نمایم و فراموش نکنیم که بعد از این ملت فرانسه و دهکده کوچک نوفل‌لوشاتو، در تاریخ ایران ثبت ابدی خواهد گردید.

صحبت از همکاری تمام طبقات و دسته‌جات و افکار و افراد کردم لازم است تأمل و توجه بیشتری بکنم. در عین اینکه چیز تازه‌ای نمی‌خواهم بگویم ولی باز شاید تذکرش لازم باشد. **در جریان مبارزه، همه ما شاهد نمونه‌های درخشانی از همکاری و همبستگی بودیم. تشکیل کمیته‌های داوطلب و بی‌نام و نشان که مثلاً در امر توزیع نفت، محله و منطقه‌ای را راحت می‌کردند. یا در خون رساندن به مجروحین و مصدومین و تدارک و توزیع پولها، اثبات انقلاب کردند. پریروز وقتی راجع به همین عرایضم با دوستان مشورت می‌کردم مثالی آوردند، یاد از خانمی می‌کردند که سه قرص مسکن در دست گرفته بود و به بیمارستان برای مداوای تیرخوردگان می‌برد. یا دیگری که یک شیشه نفت برای گرم کردن بیمارستان همراه داشت.** این اعلامیه‌های وفاداری با دولت را بنده به منزله تعهد انجام خدمت و همکاری با دولت می‌گیرم.

اگر در گذشته کارمندان ما بطور کلی، به دلیل آنکه دولتها را از خود نمی‌دانستند بی‌میلی و بی‌علاقگی و حتی فرار از کار و وظیفه نشان می‌داند، انتظار این است که با دولت منتخب و رهبر خودشان و با کلیه دولتهای اسلامی برخلاف گذشته دهبرابر فعالیت و ادای وظیفه کنند و انضباط و اطاعت نشان دهند. همین که دولت موقت سرجای خود مستقر شد و فرمان داد، بی‌چون و چرا، همگی به سرکار خود برگردند و کاسه گرمتر از آش نشوند و چرخها و کارها را به جریان بیاندازند.

خیلی علاقمند و شایق بودم که کارمندان دولت و بخش خصوصی و هموطنان

عزیز بازاری و کاسب و غیره، به میل و رغبت و انتخاب خودشان روزی را (هرچه زودتر بهتر) انتخاب اعلام کنند و در آن روز همه سرکار خود بروند و به دولت و دنیا نشان دهند که تا بحال اگر کم‌کاری و بیکاری و بازاربندی و غیره بوده است (که متأسفانه مرض ساری و جاری شده) این به خاطر ظلم و ستم و ناحقی و بی‌قانونی است. همانطورکه در سابق به عنوان اعتراض، بازار می‌بستیم و یا اعتصاب می‌کردیم و از کار دست می‌کشیدیم، حالا برای اثبات موافقت خودمان و استقبال از دولت خودمان، یکروز، تمام دکاکین و مغازه‌ها و ادارات را باز می‌کنیم و چراغ می‌گذاریم و چراغانی می‌کنیم و کار می‌کنیم.

حکومت اسلامی، حکومت برادری است و پیرو دستور. یعنی همه شما رهبرید و همه شما مسئول رعیت، بنابراین همه موظفند. در عین آنکه همه کارمند و ساده‌اند همه دولتند، همه باید کار بکنند، حکم امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر که از ستونها و شئون اسلام است دو وجه یا دو پایه دارد. نهی‌از منکر پایه منفی و احتراز و مبارزه با خطا و نابکاری است که باید همه انجام دهند. اگر دولتهای دمکراتیک و مکتب‌های آزادیخواهی خارجی به این حد از رشد رسیده یا ادعای رسیدن می‌نمایند که می‌گویند باید آزادی بیان و انتقاد باشد، اسلام به آنها نه تنها آزادی بلکه وظیفه انتقاد و بیان را داده است. فرمایشی از پیغمبر است که می‌فرماید آن قوم و ملتی که در آنجا حق ضعیف از قوی بدون لکنت و ترس و واهمه گرفته نشود آن قوم و ملت هیچوقت مقدس و پاک و درست نخواهد شد. امربه‌معروف جنبه مثبت این مسئله است. یعنی همه باید در این راه همکاری و خدمت کنند و در حفظ و حراست بکوشند. نامه‌ای دو روز قبل از یکی از سفارتخانه‌های ایران در خارج رسیده بود که اطلاع داده بودند در اینجا مقدار زیادی اسناد مربوط به ساواک و ارتش بوده که آنها را برده‌اند و باز هم ممکن است اسناد و مدارک دیگری را نیز ببرند. برادران و دوستان بانکی و دارائی ما نیز صورتها و لیست‌هائی بیرون داده‌اند. تمام ایرانیان چه آنهاکه در خارج هستند، چه آنهاکه در داخل وظیفه‌شان مراقبت و هوشیاری و حفظ و حراست و جلوگیری از دزدی و خروج این اسناد و اموال خواهد بود. **این نکته را هم اضافه کنم که البته ادای وظیفه امربه‌معروف و نهی از منکر، هرج و مرج و خودرأیی و خودکاری نیست، هرج و مرج و خودرأیی، خودخواهی و طغیان و فساد است** در دنیا هیچ نظامی، چه نظامهای زنده و چه نظامهای غیرزنده بدون ضوابط و روابط و حفظ این ضوابط و روابط که در اصطلاح اداری می‌شود انضباط و اطاعت و هیرآرشی (سلسله مراتب) برقرار نخواهد ماند. یکی

از شئون و شقوق امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر همین رعایت انضباط و اطاعت است که فرمود:

«اطیعوالله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم.» تا اینجا آن جنبه مثبت همکاری بود که هر دولت ملی و اسلامی از همه انتظار دارد. ولی این همکاری یک جنبه منفی هم دارد که باید هر طور شده از آن احتراز جست وگرنه شالوده به هم خواهد ریخت. چند مورد را در این زمینه اشاره می‌کنم.

انتظار اینکه مملکت یک شبه ره صدساله بپیماید، خواسته‌ها فوراً و بطور کامل و صددرصد تأمین گردد، همه بدها بلافاصله، بدون رسیدگی و محاکمه، مجازات و بلکه اعدام شوند (چیزی که نه ممکن است و نه مصلحت) از بلاها و دردهای هر دولت ملی و اسلامی است. خصوصاً در دوران انتقالی و موقت. از حال باید عرض کنم که از این بنده حقیر سراپا تقصیر انتظار «علی» بودن نداشته باشید. علی نیستم که همان شب اول بگویم: «معاویه از جایت بلند شو». حتی انتظار عمل کردن مثل رهبر و مرجع عالیقدری که بنده را مأمور و مفتخر به این خدمت کرده‌اند و با عزم راسخ و ایمان و قدرت سربه‌زیر انداخته و بولدوزروار حرکت می‌کند و صخره‌ها و ریشه‌ها و سنگ‌ها را سرجایش خرد کرده و پیش‌رفته و می‌رود، این انتظار را هم از بنده نداشته باشید. بنده ماشین سواری نازک نارنجی هستم که باید روی جاده‌های اسفالت و راه همواره حرکت کنم و شما هم باید این راه را برایم هموار کنید.

دیگر از بیماریهای از بین برنده پیروزی و مبارزه، تصور اتمام آن و عدم آمادگی برای ادامه راه است. همانطور که ایشان (امام خمینی) هم فرموده‌اند. درست است که به گردنه رسیده‌ایم، آنروزی که شاه از ایران رفت واقعاً روز بزرگ و گردنه عظیم این راه طولانی بود. وقتی من به منزل رسیدم لیوان آبی خوردم و به خود گفتم:

دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

اگر همانروز عمرم تمام می‌شد غصه‌ای نداشتم. پس به طریق اولی حالا هم غصه‌ای ندارم. ولی این راه، راهی که ۲۵۰۰ سال طول کشیده تا ساخته شده و از تمام شئون و موارد و مواضع مملکت گذشته، یک گردنه و دو گردنه ندارد، گردنه‌های دیگر، دره ماهورهای بیشتر در پیش داریم. باید آماده بود، باید جوشن و سلاح به زمین نینداخت، باید از حال به فکر استراحت و خواب راحت نبود، یادش بخیر یکی از همکاران دانشگاهی در کلاس به شاگردان می‌گفت چرا درس را یاد نگرفته‌اید و کم‌کار کرده‌اید؟ می‌گفتند: ما دو ساعت روی فلان درس کار کرده‌ایم، دو ساعت فلان کار را

کرده‌ایم، فلان ساعت هم خوابیده‌ایم و به‌هرحال جمعش ۲۴ ساعت می‌شود. اما استاد می‌گفت زمانی که من درس می‌خواندم شبانه روز ۴۸ ساعت کار می‌کردم. (خنده جمعیت)

حالا ملت هم باید در شبانه‌روز ۴۸۰ ساعت کار کند. یعنی همان مدت با راندمان ۲۰ برابر!

حالا لازم است که تنتان را چرب کنید! آماده باشید و تحمل خیلی سختی‌ها و بدیها را داشته باشید. از همه مشکلتر و ناراحت‌کننده‌تر تحمل این وجود نامیمون است!! باید بسوزید و بسازید (خنده حاضران) و **همچنین چون هنوز وزراء معرفی نشده‌اند و نامی برده نشده می‌توانم ذکری بکنم و بگویم: انتظار اینکه این وزراء مریم بافته و عیسی رشته باشند نداشته باشید. عرض کردم بزرگترین ضربه‌ای که حکومت استبدادی در طی ۲۵۰۰ سال و مخصوصاً پنجاه و چند سال اخیر به این ملت و مملکت زد از بین بردن شخصیت‌ها و رجال و یا به‌قول آن صدراعظم ناصرالدینشاه ایجاد قحط الرجال بود بنابراین هیچیک از این آقایان وزراء از جمیع جهات کامل، بی‌عیب، مبرا، مصلح متخصص، کامل نخواهند بود. اینرا از حالا عرض می‌کنم، گربه را دم حجله باید کشت!!** (خنده جمعیت)

آنچه از حالا می‌خواهم تقاضا کنم؛ آن عمل بعدی، آنچه که بعد از فوت یا موقع خداحافظی باید بگویم و حلالیت بطلبم، از هم‌اکنون از همه ملت ایران این حلالیت را علی‌الحساب روی خبط‌ها؛ خطاها و اشتباه‌ها می‌طلبم، منتها آنچه اکنون وعده می‌دهم و از جانب وزراء آینده هم عرض می‌کنم داشتن حسن نیت، قصد خدمت و فعالیت است.

اما تضمین اینکه هیچ عیبی، ایرادی، خطائی، نقصی نباشد و از دست ما گناهی و ناحقی سرنزند ندارم. اگر شما دارید فکرتان را عوض کنید (خنده جمعیت).

نمی‌گویم دولت را عوض کنید می‌گویم فکرتان را عوض کنید (خنده مجدد جمعیت... در این هنگام خانمی از میان جمعیت فریاد زد: انشاالله موفق باشید و ایشان تشکر کرد. سپس همه به سلامتی موفقیت دولت بازرگان صلوات فرستادند).

تا اینجا عرایضم تشکرات از خدا و خلق و همچنین تقاضاها و توقعات بود و بستن پیمان متقابله‌ای که بعد از این باید رعایت و اجرا شود.

اما برنامه کلی و ترتیب کار دولت به این شرح است:

همانطور که اطلاع دارید و مقام رهبری انقلاب در انتصاب رئیس دولت اعلام فرمودند خطوط اصلی و وظایف دولت موقت به قرار ذیل است:

۱ ـ احراز و انتقال قدرت
۲ ـ ارائه و اثبات حقانیت (همان رفراندوم)
۳ ـ احیاء و اداره و اصلاح مملکت
۴ ـ انتخابات مجلس مؤسسان و ارجاع به آراء عمومی برای تدوین و تصویب قانون اساسی جدید
۵ ـ انتخابات مجلس شورای‌ملی
۶ ـ استعفا و تحویل کار به رئیس جمهور و به دولت رسمی بعدی.

همانطور که از اسمش برمی‌آید این دولت، دولت موقت است. موقت کارش در دست گرفتن، سروسامان دادن و احیاء اوضاع برای تحویل دادن به حالت قطعی و دائمی است؛ باید حداقل صدمات و خسارات و تلفات نسبت به مواد ۳ تا ۶ که انشاءالله اگر عمری از خدا و لطفی از شما بود در مواقع بعدی خدمتتان عرض خواهد شد و روی آنها صحبت خواهیم کرد. فعلاً در زمینه ماده ۱ و ۲ که بیشتر مورد علاقه و پرسش است مختصراً صحبت می‌کنم.

اولاً هیئت دولت به دنبال مطالعه و مشاوره و مراجعاتی که در جریان است معرفی خواهد شد و امروز انتظارش را نداشته باشید. دعا می‌کنیم که هرچه زودتر و بهتر و بیشتر باشد. دیروز که بعداز نماز جماعت خدمت امام رسیدم، از من یک سئوال کردند و آن اینکه دولتت معین شد یا نه؟ اینست که اینکار انشاالله به خواست خدا خواهد شد. دولتی که در جریان است پس از تصویب شورای انقلاب و تأیید امام معرفی و اعلام خواهد شد.

ثانیاً چگونگی موانع و طی مراحل اولیه‌ای که الان در پیش داریم، که همه را کنجکاو و نگران کرده؛ ارتش و دستگاه دولت مدعی قانونی است.

راجع به ارتش باید بگویم ما ارتش را از ملت می‌دانیم و برای ملت و همراه ملت می‌خواهیم. بسیاری از سربازان و افسران در سطوح مختلف نیز همین را می‌خواهند و همین را می‌گویند و همین را نیز انجام داده‌اند. آقایان امراء ارتش نیز ایرادی و مخالفتی ندارند، بلکه همین را اظهار و اصرار می‌کنند و اضافه می‌نمایند که ما یک سوگند وفاداری هم به قانون اساسی خورده‌ایم. مسلمانیم و باید به سوگند به قرآن عمل کنیم. توضیح می‌دهند که ارتش حافظ تمامیت و استقلال ملت و مملکت است. می‌خوانند که به هیچ‌وجه وارد در سیاست و درگیر با انقلاب و جنبش، یعنی مانع جنبش و انقلاب

نشوند. ما هم غیر از این نمی‌خواهیم، اضافه می‌کنیم و تصریح می‌کنیم که ارتش در دل ملت جای دارد. ولی ارتش نباید آلت دست و زیر فرمان استبداد یا استیلای خارجی باشد و اجراکننده منافع شخصی یا استعماری کسی غیر از خود ملت گردد.

راهپیمائیهای تاسوعا و عاشورا و همچنین راه‌پیمائیهای بعدی تجربه و نمونه بسیار خوبی بود که نشان می‌داد اگر ارتش و نیروهای انتظامی کاری به‌کار مردم نداشته باشند و سربه سر آنها نگذارند همه چیز با صلح و صفا و امن و امان انجام می‌شود. برخلاف آنچه می‌ترساندند و تهدید می‌کردند که ناامنی، بی‌نظمی، آشفتگی، از هم پاشیدگی و آتشها برپا خواهد شد و ایادی و افرادی هستند که می‌زنند و می‌برند و می‌کشند و می‌ریزند، ما می‌گفتیم اگر از آن طرفها انگشتی و توطئه‌ای نباشد، از این طرف ما خیالمان جمع است همانطور هم شد. نمونه و تجربه دیگری که آنهم خیلی نگرانی و سروصدا ایجاد کرده بود آن نمونه هم باعث امیدواری است.

قبل از عزیمت هیئت امام خمینی به جنوب و همانطور که به عنوان شرط اول ابلاغ ایشان آمده است ناراحتی و نگرانی از سوءاستفاده و احتکارها و فشارها و بی‌نظمی‌هائی بود که ارتشیان برای بردن مواد نفتی (بنزین و غیره) به عمل می‌آوردند و در تمام مدت مأموریت از این مسئله بسیار صحبت می‌شد ولی در مرحله اول همینکه فرمان امام ابلاغ شد، نیروهای انتظامی از مناطق نفتی و موسسات خارج شدند بعد هم که به تهران بازگشتیم با یک افسر ارشد در اطاق مدیرکل پخش، روی حساب منطق مصالحه به عمل آمد و قرار شد ارتشیها به همان نسبت که سال گذشته بنزین و دیگر مواد نفتی تحویل می‌گرفتند امسال هم همانطور عمل کنند و دیدیم که اینکار صورت گرفت و دیگر کسی در مورد بنزین و نفت شکایتی نکرد که نصفه شب می‌آیند و تانکرهای بنزین را خالی می‌کنند. بنابراین اشکال اصولی در صورت حسن نیت، وجود ندارد و رهبر عظیم‌الشأنمان که بلندگوی ملت مسلمان ایران هستند چندین بار ابراز علاقمندی و حمایت و محبت نسبت به ارتش و ارتشیان کرده‌اند. کسی مخالف وحدت و قدرت ارتش نیست ولی البته در حد معقول و همانطور که عرض کردم در خدمت ملت و به فرمان دولتهای منتخب ملت. از این جهت ایرادی نیست. از آن جهت حرف است. «چه خوش بی‌گر محبت هر دو سربی!» فقط امام و رهبر جنبش و مردم درحال انقلاب نیستند که باید محبت و عطوفت و علاقه داشته باشند. همین دیروز شنیدیم که چنان فجایع عظیم و وحشیگری‌های ناگفتنی و ناشنیدنی و ننگ‌آمیز در شهرهائی مثل گرگان و اراک به‌پا می‌کنند و به انتقام (به‌قول خودشان) کشته شدن یک پاسبان، دهها و صدها و هزاران

نفر از مردم شهر را می‌کشند و مجروح و مصدوم می‌کنند و آتش می‌زنند... آخر «نرون» اینکارها را می‌کرد. این چه ارتشی است که شهر را می‌سوزاند!؟ مگر شما از کجا آمده‌اید؟ مگر مغول یا چنگیز هستید؟ آخر خجالت نمی‌کشید؟ چرا اینکار را می‌کنید؟ در شهری مثل سنندج به جرم اینکه (باز به‌قول خودشان) به ناموس یک گروهبانی بی‌احترامی شده شهری را به آتش و خون کشیده‌اند. به آن افراد و به آن امرائی که هنوز مرض سادیسم دارند و هوای دیگری، هوای انتقام، هوای بازگشت و ترکتازی دارند می‌گویم: **خیالتان راحت باشد «ممه را لولو برد»! نه شاه به این مملکت برمی‌گردد که شما به هوای او و برای خوش رقصی برای او یا به نقشه و دستور نمایندگان او اینکارها را می‌کنید، نه شما دیگر آن منصب و مقام و موقعیت و اختیارات را خواهید داشت.** (جمعیت فریاد کشیدند صحیح است)، آنچه در انتظار شماست عذاب الهی و انتقام و کینه و خصومت و تلافی مردم است. نفهم نباشید و خلاف مصلحت و خیر خودتان گام برندارید.

دولت آقای بختیار با این قصد و داعیه روی کار آمد که آزادی پس گرفته شده از مطبوعات را مجدداً برگرداند، حکومت‌های نظامی تهران و شهرستانها را منحل سازد، تعطیل کند (آزادی اجتماعات بدهد) باقیمانده زندانیان سیاسی را تصفیه نماید (البته نه تصفیه به معنای استالینی! تصفیه به معنای انسانی) شاه را هم روانه خارج کند و وعده‌های دیگر. قسمتهایی از این برنامه‌ها انجام گرفت که بنده برای رعایت انصاف باید بگویم دولتهای قبلی نکردند و نتوانستند یا نخواستند. ایشان شکایت و گله دارد که چرا از اعمال من تقدیر نمی‌کنید؟

بحث برسر اینها نیست. اینها بجای خود محفوظ، آنچه مورد اشکال و ایراد و اختلاف است، ایراد قانونی بودن دولت ایشان و نشستنشان و گفتنشان سرجای همان غاصبین و دشمنان ملت و تمکین کامل نکردن به خواسته ملت و انقلاب است.

تا تدوین و تصریح قانون اساسی جدید، ما قانون اساسی قدیم را منهای آنچه سلطنت و دنباله‌ها و آثار سلطنت باشد قبول داریم ولی اتفاقاً ایشان تکیه روی همین می‌کند. خودش را دولت قانونی می‌داند به دلیل اینکه او را شاه به این مقام برگزیده است و ثانیاً مجلسین رأی اعتماد به ایشان داده‌اند. تعجب از این است که آقای دکتر بختیار که تا همین اواخر اعتراف و اعتراض به پایمال شدن قانون‌اساسی می‌کرد، حزب رستاخیز و مجلس سنا و مجلس شورا را تحمیلی و فرمایشی و ساواکی می‌دانست، حالا دو دستی به اینها می‌چسبد. اختلاف اینجاست، اشکال اینجاست. مگر قانون اساسی زائیده

انقلاب مشروطیت و معرف اراده ملت و برای ملت نیست؟ ملت آمده و به شاه گفته است که آقا، آنچه ادعا می‌کنی که سلطنت موهبتی است الهی، که از ناحیه ملت به شاه واگذار می‌شود، خُب، ما این موهبت را و این واگذاری را پس گرفتیم. اگر ما دهنده‌اش بوده‌ایم، دیگر دهنده‌اش نیستیم. چی از جان ما می‌خواهی؟ حالا ایشان تکیه می‌کند به آن مقامی که آنچه داشت از او پس گرفته شده است. آخر این چه جور دکتر در حقوق است و آزادیخواه!! هزار بار مردم این مملکت، این قانون اساسی را با آن زوائدش نفی کردند، لعنت کردند، پاره‌پاره کردند. طرد کردند حالا ایشان می‌خواهد آنرا زنده کند!؟ **یکوقتی بود که ما و شما به پیروی از رهبر بزرگ و عزیزمان مرحوم دکتر مصدق می‌گفتیم در نظام مشروطیت، شاه سلطنت می‌کند نه حکومت، بیش از این هم چیزی نمی‌خواستیم. اما آن طرف قبول نداشت و رهبرمان یعنی آن مرد بزرگ و آن افتخار تاریخ ایران را محکوم کرد و به زندان انداخت. شما و بنده و همکاران و دوستانمان را به زندان انداخت و با حکومت مطلقه‌اش این بلاها را به سرما آورد. بعدها با استیصال و ناچاری که روبرو شد گفت: «پیام انقلاب شما ملت را شنیدم و تعهد می‌کنم که قانون اساسی را رعایت خواهم کرد». اما باز عمل نکرد و معلوم بود که عمل نخواهد کرد. ملت چه گفت؟ این ضرب‌المثل فارسی قدیمی را گفت که «توبه گرگ، مرگ است!!» این شعارهای مرگ برشاه از اینجا ناشی شد. آخر اگر شاه اینطور که مصدق می‌گفت و مردم می‌گفتند و خود آقای دکتر بختیار می‌خواست سلطنت می‌کرد نه حکومت و به قانون اساسی احترام می‌گذاشت که کار به اینجاها نمی‌رسید.**

نکته دیگر، اختلاف بین ما و شما (دولت)، ما که می‌گویم، منظورم همه ملت است (صحیح است) اتکا می‌کنید به رأی تمایل و رأی اعتماد مجلسین. چه مجلسینی که خودتان هم می‌دانید اینها منتخب مردم نیستند. این مردم چه می‌گویند؟ می‌گویند آقایان وکلا و سناتورها، شما نماینده ما نیستند، شما راکه انتخاب نکردیم (صحیح است). خود آنها هم همین را می‌گویند.

راست می‌گویند بیایند اینجا و دست روی قرآن بگذارند و بگویند من منتخب مردمم، ده نفر از اهالی محل مرا انتخاب کرده‌اند! آخر وقتی اینطور است این دیگر چه تکیه‌گاهی، چه اصراری و چه فشاری است؟!...

با این دستاویز قانون اساسی که اساسی و ارکانش از هم ریخته است. پا را کجا می‌گذاری؟ پا روی چه می‌گذاری؟ با چه پایه‌ای و با چه حربه پوسیده‌ای می‌خواهی به جنگ ما بیایی؟ مگر شما افتخار نمی‌کنید و در مصاحبه مطبوعاتی با مطبوعات خارجی،

شمائل آن مرد بزرگ (مصدق) را در کنارتان نگذاشتید. آن مرد بزرگ که وقتی در مجلس، مجلس منتخبی که اکثریتش منتخب غیرملی‌ها بودند، اوبسترکسیون کردند، آمد در میدان بهارستان، روی چهارپایه‌ای رفت و گفت: «مجلس آنجاست که ملت هست»، مگر شما افتخار به وجودش نمی‌کنید؟ آنوقت چطور این قانون اساسی و مجلس را قانون و مجلس می‌دانید ولی این ملت سی و چند میلیونی را که نه یک بار و نه دوبار، بلکه صدها بار خواسته‌اش را، نظریه‌اش را، علاقه‌اش را ابراز کرده مجلس و ملت و صاحب ملک و مملکت نمی‌دانید؟ (صحیح است)

ببینید قضیه روشن است. دو طرف است. این دعوا و جدال دو طرف دارد: یک طرف شاپورخان هنوز عزیز بنده، فقط شاپور از حزبش جدا شده، از جبهه‌اش جدا شده، از ملت جدا شده، از شاه هم جدا شده (خودش او را بیرون کرده) از مجلس و ملت هم جدا شده است، هیچ چیز ندارد. آنوقت بنام ملت صحبت می‌کند، بنام قانون صحبت می‌کند، اگر هم چیزی دارد آن چیزی است که ما هنوز زور زورکی به او می‌دهیم. یعنی می‌گوییم آقا، به این سابقه مبارزه‌ات، به این خدمات گذشته‌ات و به وطن دوستیت فکر کن. این سرمایه را از دست نده. برای خودت نفرین و لعنت نخر! همین یک چیز را توداری! (صحیح است). این طرف سی‌پنج میلیون ملت (البته صددرصد نمی‌گویم شاید یکی دو میلیونش همگام و همقدم نباشند) و توجه و سمپاتی و علاقه و تأیید دنیای خارج.

یک روز در اوایل این مرحله اخیر بود و دومین خبرنگار خارجی بود که بنده ملاقات می‌کردم. هنوز این جنبش فوق‌العاده و آن حرکت بعد از مقاله علیه آقا، شروع نشده بود و ابتدای کار بود، خبرنگار پرسید: راهبر این جنبش، آیا فلان آقاست که می‌گوید من چند میلیون پیرو دارم یا شما هستید؟ گفتم: نه من و نه او، این جنبش ما یک رهبر دارد و آن شخص شخیص! اعلیحضرت محمدرضا شاه است!! چرا؟ برای اینکه با ظلمها، ستمها، سوءمدیریت‌ها، بد رفتاریها، دشمنی‌ها و اهانتها و کارهایی که کرد تمام طبقات و افراد مملکت را علیه خودش برانگیخت و او بود که این وحدت کلمه را در این ملت بوجود آورد، پس رهبر اولیه انقلاب ما از جهت منفی، شاه است و حق گله از کسی ندارد. حالا، جناب شاپورخان او را رهبر خودش انتخاب کرده است. رهبر دوم از جنبه مثبت، معلوم است: کسی که توانست تمام طبقات را در زیر پرچم و در زیر سایه و رهبری خودش بیاورد آیت‌الله خمینی است (جمعیت: اللّه اکبر ـ خمینی رهبر).

مساله دیگر، در این جدالِ ما با هم، مدام که شما (بختیار) سرکار هستید می‌دانید

که اعتصابها تمام نخواهد شد، بازار بسته می‌ماند و اعتصاب ادامه خواهد داشت (صحیح است) و بهتر از ما می‌دانید که بحران، قحطی، آشفتگی و گرفتاری به چه پایه رسیده و به چه مراحل دهشتناک و هولناک خواهد رسید. پس اگر مردید و ذره‌ای رحم و انسانیت در وجود شما هست کنار بروید. راضی به مرگ این مملکت نشوید و اگر نرفتید شما مسئول فقر و ناچیزی و رکود و ناتوانی و بیچارگی مملکت هستید (صحیح است)

مسلم این است که شما موفق نخواهید شد (صحیح است). هرقدر (به عقیده خودتان)، حسن نیت و قصد خدمت داشته باشید پا جلوتر از پا نمی‌توانید بگذارید (صحیح است). ما نیستیم که سرجنگ داریم، آیت‌الله العظمی شریعتمداری در همان اوایل گفتند: سلاح ما حق است، سلاح ما منطق است، سلاح ما انصاف است، ارتش ما هم ملت است و حربه این ارتش اعتصاب است بسیار مسالمت‌آمیز. خواسته ما قرآن و قانون و منطق است.

شما اخیراً گفته‌اید رفراندوم را قبول دارم و انجام می‌دهید؛ خُب، ممنون. اما، دو اشکال است: اولاً به موجب همان قانون اساسی با اضافات و الحاقات بعدی (که شما دو دستی به آن چسبیده و خود را زیر سایه آن برده‌اید) نمی‌توانید این کار را بکنید. زیرا که ماده الحاقی اصل سی و ششم، اصل الحاقی ترمیم قانون اساسی سال ۱۳۲۸ (که البته ما قبول نداریم و مصدق هم از آن اول مخالف است و آنرا خلاف می‌دانست) آن قانون اساسی که شما سپر خودتان و سلاح خودتان قرار داده‌اید دارای چنین ماده الحاقی است که می‌گوید: دو چیز غیرقابل تغییر است: ۱ ـ مذهب اسلام ۲ ـ نظام سلطنت. بنابراین شما نمی‌توانید رفراندوم را از نظر قانونی و قضایی حقوقی انجام بدهید. ثانیاً، دولت شما و شما وقتی صندوق رأی بگذارید کسی به پای آن نمی‌آید. خالی می‌ماند (صحیح است). علی می‌ماند و حوضش!!! رأی نمی‌ریزند. اما اگر ما صندوق بگذاریم همه رأی می‌ریزند. (صحیح است)

خودتان هم بیایید!! و رأی منفی بریزید که می‌دانم نخواهید آمد! نظارت هم بکنید. (برای رسمیت و برای اینکه با عدد و آمار و بدون تردید، این رأی‌گیری به عمل می‌آید از مؤسسات بین‌المللی تقاضا خواهد شد که ناظرین و کنترل‌کنندگانی بفرستند). شما و هر کس هم می‌توانید نظارت کنید. بنده ناتوان ناچیز و ملت عزیز قوی و شرافتمند هم، جز قانون چیزی نمی‌خواهیم. اما قانون واقعی، قانون حقیقی، قانون ساختگی و یا کاغذی نیست (صحیح است).

می‌پرسم آیا از حکم خدا که از زبان مراجع تقلید و حکام شرع و از اراده و خواسته

اکثریت قریب به اتفاق مملکت در منطق توحیدی‌اش و دمکراسی‌اش برون آمده باشد آیا قانونی والاتر هست؟ صحبت از سازش و توافق می‌کنند. طبیعت بنده و اکثریت ملت، سلم و صفا و صلح و احتراز از دشمنی و خشونت و خونریزی است. اما سازش و صلح روی چه چیزی است؟ اگر بر مبنای حق و حقیقت نباشد، راه درست و صلحی نیست. با این مقدمات که عرض کردم، جز آنکه آقایان وکلا و سناتورها اعتراف کنند، اذعان کنند که منتخب ملت و مردم و بنابراین صاحب حق و قانون نیستند (صحیح است)، آیا حرف دیگری غیر از این می‌شود زد که با حقیقت و واقعیت وفق بدهد؟ اگر حاضراند قَسَم بخورند بنده حرفی ندارم، خودشان هم می‌دانند. و بعد هم انقلاب ملت و مملکت را و رهبری او و دولت منتخب او را، آنها بگویند: ما قانونی می‌دانیم. غیر از این چه می‌شود گفت؟ این دولت هم، (وقتی وزرای دولت موقت معین شدند) آنها به استقبال بیایند و دستشان را بگیرند به وزارتخانه ببرند و کرسی وزارت و صدارت را تحویلشان بدهند. غیر از این کاری می‌شود کرد؟ این صلح و سازش، این صفا.

در آبادان ضمن مأموریت نفت، به کار افتادن مواد داخلی، مثال آوردم. حالا هم برای این وکلا و نمایندگان و دولت «اسماً قانونی» می‌گویم: در سال ۱۳۳۰، شرکت نفت به آن عظمت که پشتیبانش امپراطوری بزرگ انگلستان بود، وقتی قانون ملی شدن نفت و آن قانون ضد خرابکاری را دید و با آن هیجانها و استقبالها و احساسات مردم خوزستان متوجه شد و فهمید که نفت باید ملی شود مستر «دریک» از صندلی‌اش بلند شد و وسط اتاق آمد و آنکه از طرف ملت و رهبری ملت یعنی مرحوم دکتر مصدق بود بی‌سروصدا جایش نشست،* و کشتی جنگی هم که آورده بودند بدون اینکه توپ و تفنگی در کند عقب گرد کرد و از آبهای شط‌العرب خارج شد و آنها را هم برد. آخر شما از آن خارجی، از آن شرکت غاصب هم بدتر که نمی‌خواهید این کار را بکنید.

درباره این شعارها و گفته‌های مردمی، که می‌گویند: «شعار ما حسینی است، رهبر ما خمینی است» و «الله‌اکبر، خمینی رهبر»: باید بگویم ۱۴ قرن گذشت و در این مملکت شیعه، به حسین توجه نمی‌شد. حسینی که امتناع از بیعت با یزید و قبول سلطنت موروثی نمود، امّا حسینی امروز هم همین کار را می‌کند. بعد مردم کوفه از حسین‌بن‌علی دعوت کردند که ما از ظلم و جور معاویه و خلفای ناحق به تنگ آمده‌ایم بیا و سایه‌ات را بر سر ما بیفکن و اداره امور ما را به دست بگیر.

---

*. آن شخص که بجای مستر «دریک» روی صندلی نشست، مهندس بازرگان بود.

مردم کوفه بی‌وفایی کردند و وقتی سیدالشهدا به آن صحرا رسید، خورجین باز کرد و گفت این نامه‌هائی است که شما فرستاده و مرا دعوت کرده‌اید. اگر نمی‌خواهید و خلف عهد کرده‌اید برمی‌گردم. دو هفته قبل هم، شبیه به این جریان صورت گرفت. اما خوشبختانه، پس از طی ۱۴ قرن، ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد. وفاداری نشان داد. با آغوش باز حسین زمانش را پذیرفت. کشته‌ها داد.

حالا من می‌گویم همانطور که ملت ایران کار مردم کوفه را نکرد شما هم کار ابن‌زیاد را نکنید (صحیح است). ارتش ما و دولت و وزرای ما! عمل ابن‌سعد را که تمام گذشته صحابی بودن و فداکاری و خدمت و افتخار داشتن را به طمع گندم حکومت ری زیرپا گذاشت نکنند، ابن‌سعد نباشند (صحیح است). ارتش ما و سربازان و افسران ما! شمر نباشند. این تقاضای بزرگی نیست که جناب دکتر شاپورخان بختیار لُر، دکتر بختیار حُر بشود!!

یادداشت‌های دست‌نویس مهندس بازرگان مربوط به روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن

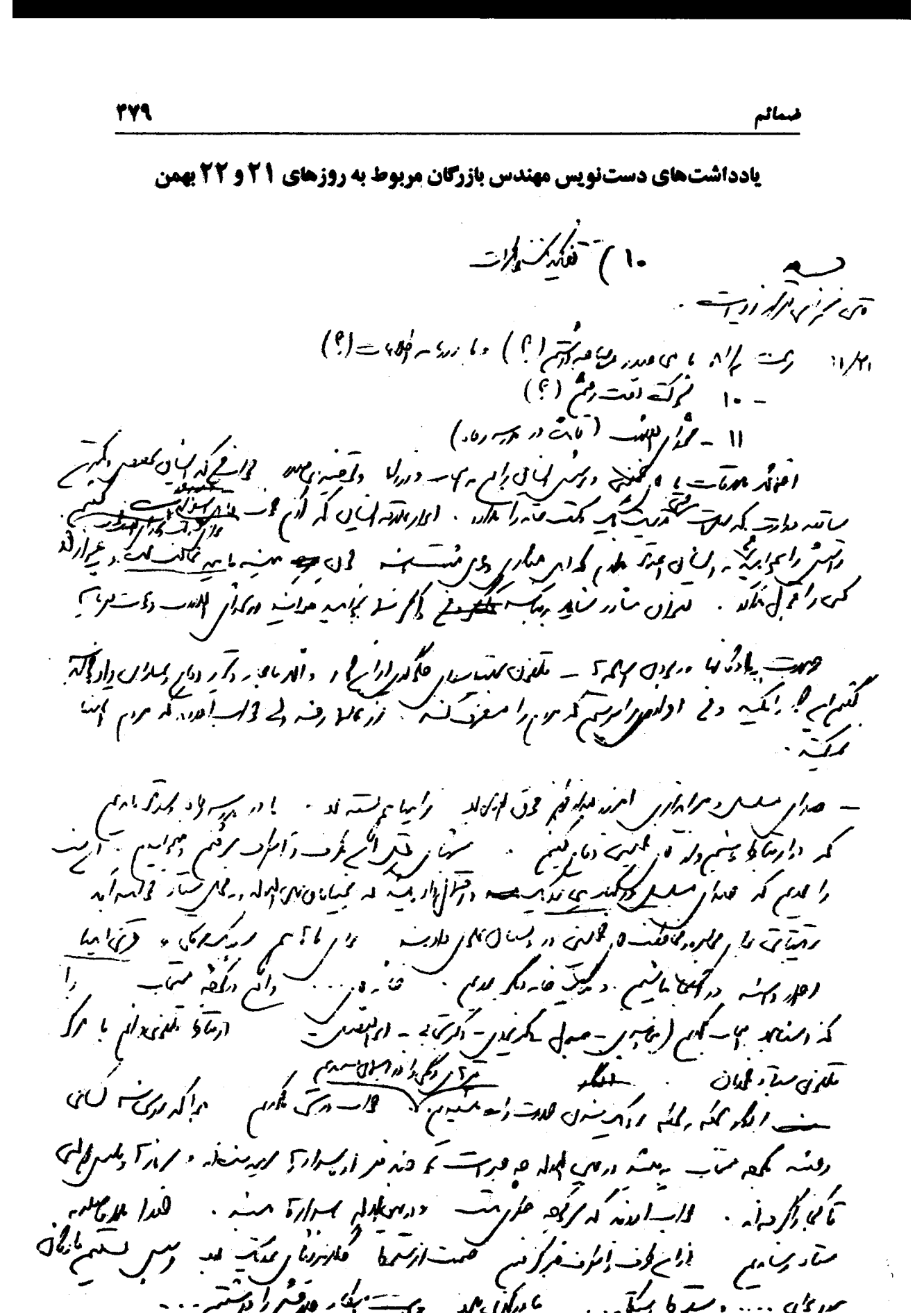

۱۱) گفتگو با ...

۱۱/۲۲ ... با اشاره به گفتگوی با ... در مورد ... که ... در مورد ... و ... در مورد ... و ... در مورد ... و

مصاحبه مهندس بازرگان با مخبر تلویزیون بلژیک در تاریخ ۲۲ می ۱۹۷۸*

۱ ـ مطابق سنت ایرانیان بستن بازار به عنوان اعتصاب عمومی تلقی می‌شود و همیشه معنای سیاسی بسیار مهمی را دربر دارد.

۲ ـ شرکت عمومی در اظهار تنفر و بستن تمام بازارها در تهران و بیش از ۴۰ شهر ایران یک امر بسیار مهم و برای نخستین‌بار در تاریخ ایران یک حادثه عظیم و بی‌سابقه بوده است.

در واقع این امر بصورت یک رفراندوم ملی بود که البته از جانب مردم بطور خودجوش و طبیعی انجام یافت. رفراندومی که می‌توان آنرا به عنوان حکم محکومیت اکثریت عظیمی از مردم کشور علیه رژیم شاه و اداره مملکت دانست.

سئوال: روحیه کنونی نسل جوان در چه وضعی است؟

جواب ـ نسل جوان و بخصوص دانشجویان ایرانی در داخل و خارج کشور از اظهار تنفر علیه رژیم ترور و وحشت و خیانت و دروغگوئی شاه باز نایستاده‌اند و همین نسل جوان است که در معرض شدیدترین آزارها و شکنجه‌ها و انتقام‌جوئیهای پلیس قرار دارد. گشتی‌های پلیس با کلاهخود غالباً دانشگاههای ما را بازرسی می‌کنند و بطور دائم در مقرهای کماندوئی خود آماده‌اند. درس و بحث نیز غالباً در اثر اعتصابهائیکه به‌دنبال حمله کماندوهای پلیس و یا در اثر تظاهرات و امور دیگر پیش می‌آید تعطیل می‌گردد.

در حال حاضر استادان دانشگاه‌ها که غالباً جوان هستند، از غربال ساواک

---

*. اردیبهشت ۱۳۵۷

و وزارت علوم و آموزش و پرورش رد شده و بدین ترتیب انتخاب شده‌اند. اینان در زیر کنترل دائمی قرار دارند تا نتوانند در کار خود از حدود تعیین شده تجاوز کنند. همه استادان قدیمی که متعلق به رژیم و کم و بیش لیبرال بودند چون مستقل بوده و مورد احترام دانشجویان بودند، نه تنها از دانشگاه بلکه از عرصه هر گونه فعالیتهای تعلیماتی طرد شده‌اند. در واقع در حال حاضر میان هیئت آموزشی و اداری دانشگاه از یک سو و دانشجویان دانشگاه از سوی دیگر هیچگونه تفاهم و روابط دوستانه وجود ندارد. در نتیجه نسل جوان، از یکطرف زیرسلطه قهر و خشونت و رفتارهای وحشیانه حکومت قرار گرفته‌اند و از طرف دیگر از هرگونه پشتیبانی و اگر جرأت کنم که بگویم از هرگونه جهت‌یابی اخلاقی و سیاسی محروم‌اند و ناگزیرند یکی از دو راه را انتخاب کنند: به‌طرف غفلت‌کاری غیراخلاقی بگرایند یا به‌خشونت و مبارزه مسلحانه رو نمایند یعنی نوعی عکس‌العمل‌های شدید.

شاه در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود با روزنامه‌نگاران آلمانی گفته است که هم اوست که هر زمانی که به نظرش مناسب می‌آید به ملت خود آزادی می‌دهد و هرگاه هم که لازم ببیند آنرا پس می‌گیرد. شاه اصرار دارد که همه چیز از او ناشی می‌شود و همه چیز بوی تعلق دارد و هم اوست که مبدأ و منشأ هرچیز است. هرگونه قدرت و فکر و اعتقاد و هرگونه مذهبی باید زیر فرمان او باشد. چند سال پیش استاندار اصفهان که اهل اصفهان بود در یکی از جلسات حزب واحد رستاخیز در مقام تجلیل و صحبت از شاه وی را شخص اول مملکت خوانده بود. آقای هویدا که در آنزمان نخست‌وزیر بود بلافاصله وی را سرزنش کرده و می‌گوید: مواظب باشید شخص اول نگوئید؛ در مملکت یک شخص بیشتر وجود ندارد و همه ما نوکران و چاکران وی هستیم. ملاحظه می‌فرمائید که آقای هویدا آنچه را که شاه می‌خواسته خوب فهمیده است و از روی اتفاق و تصادف نبود که هویدا ۱۳ سال نخست‌وزیر و سپس دبیرکل حزب رستاخیز بود که البته خود شاه وی را به مقام دبیرکلی منصوب کرده بود.

همه می‌دانند که مخالفین کنونی مرکب‌اند از ملّیون و آزادیخواهان و مذهبیّون مسلمان. این مخالفین همیشه از اتحاد با احزاب کمونیستی و مارکسیستی سرباز زده و باز هم سرباز می‌زنند. علاوه بر این شما می‌دانید که جنبش مردمی در مرحله جدید خود خصوصاً توسط روحانیون شیعه رهبری

می‌شود که بطور سنتی و عمیقاً مخالف حکومت هستند. آنچه را باید من اضافه کنم این است که توده مسلمان از رؤسای مذهبی خود با کمال میل پیروی می‌کنند، خصوصاً اگر این رؤسا علیه رژیم که مورد تنفر مردم است موضع بسیار سخت و محکم داشته باشند. مسلماً می‌دانید که در اسلام میان دین و سیاست و یا میان ایمان و اجتماع جدائی وجود ندارد. شیعه خصوصاً ضد خلفا است و از آغاز کار در معرض بسیاری از خشونت‌های اجتماعی قرار گرفته و مدافع پرشور حق و عدالت بوده و حاوی عناصر لازم برای شورش و عصیان و مقاومت در برابر رژیمهای استبدادی نظیر رژیم کنونی ما می‌باشند. بنابراین تعجب‌آور نیست که جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق دارای جنبه قوی اسلامی بود و قبل از آن نیز در هفتاد سال پیش انقلاب مشروطیت ایران را روسأی مذهبی آغاز و هدایت کردند.

سئوال ـ مایلید درباره جنبه سیاسی جنبش خود سخن بگوئید؟

جواب ـ با توجه به شرایط بسیار محدود و مضیقتی که از لحاظ آزادی وجود دارد مخالفین وقت کافی و لازم اولاً برای متشکل شدن و ثانیاً برای تدوین و بیان مسائل خود نداشته‌اند. با این همه برخی نکات مسلم و مشترک برای همه وجود دارد:

الف ـ چیزی که همه خواستار آن هستند آزادیهای ابتدائی دمکراتیک است از قبیل آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اجتماعات و البته با تمرین لازم.

ب ـ احترام و اجرای کامل و صادقانه (درباره این دو نکته کامل و صادقانه پافشاری می‌کنند) قوانین اساسی کشور. علاوه بر اینها نکته‌ای که مسلم است اینست که مخالفین و افکار عمومی تقریباً بطور عام رژیم و شاه را که رئیس آنست محکوم می‌کنند.این رژیم واقعاً برای کشور غیرقابل تحمل شده است و این خود شاه است که با استبداد و کشت و کشتار و نیز با سیاست نامطلوب خود در اداره امور کلیه طبقات را علیه خود برانگیخته است. در این معنی خود وی در واقع با سوق دادن طبقات مختلف از نسل جوان گرفته تا روحانیون علیه سیاست خود لیدر مخالفین است. (اشاره به یکی از مصاحبات شاه با مخبرین خارجی که خود را رهبر مخالفین خوانده بود).

سئوال ـ بنابراین به نظر شما بین رژیم فعلی و آزادی سازگاری وجود

ندارد؟

جواب ـ کاملاً همین طور است بایستی یکی از این دو فدای دیگری شود. یکی از این دو باید خود را فدای دیگری کند. **تا هنگامیکه اعلیحضرت در این مملکت هست ایران روی آزادی را نخواهد دید.**

دعوت شاه به مباهله

بسمه تعالی

تهران ـ سی‌ام اردیبهشت ۱۳۵۷

دفتر مخصوص شاهنشاهی ۴

جناب آقای معینیان

اعلیحضرت همایونی علاقمندند برای ارائه نظریات خود به مردم ایران و جهان و اثبات خدمات و ترقیات کشور، ارتباط مستقیم از طریق سخنرانیهای عمومی و مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی برقرار فرمایند. از طرف دیگر معترضین و مخالفین را مارکسیستهای اسلامی و گروههای کوچک اخلالگر، که فریب خوردهٔ عوامفریبان یا مزدور بیگانگان هستند، قلمداد می‌فرمایند.

نظر به اینکه دعوت شوندگان در گفتگوها غالباً خبرنگاران یا افراد دست‌چین شده روزنامه‌های تحت سانسور یا حزب واحد هستند، که با پرسشهای پیش‌ساخته نقشی جز تأیید فرمایشات ملوکانه ندارند، مصاحبه‌ها نمی‌تواند به‌لحاظ اطلاع مردم ارزشی و برای اقناع آنان اثری داشته باشد. ولی چنانچه صاحبنظران مخالف را احضار فرمایند مقابله توضیحات طرفین و دلایل مستند حقایق را آشکارتر و اثبات مطالب را قطعیتر خواهد ساخت. ضمناً یک اقدام دمکراتیک و عمل جوانمردانه‌ای انجام گردیده فرصت داده می‌شود کسانیکه دَرِ وسائل ارتباط جمعی و راه مطبوعات عمومی برویشان بسته است حق دفاع مشروع پیدا نمایند.

در هرحال اینجانب آمادگی و اشتیاق و درخواست خود را برای چنین مصاحبه تلویزیونی و مباهله ملی (به تنهائی یا به همراه چند نفر دیگر از مخالفین نظام حاضر)

اعلام می‌داریم و فکر می‌کنیم شایسته مقام شاهنشاهی نیز چنین باشد که یک بار با معترضین خود بجای چماق و مسلسل و تانک با سلاح منطق و قانون روبرو شوند.

با احترام و امتنان

مهدی بازرگان

(ساختمان یاد ۸۰ ـ خیابان غزالی تهران)

موضوعات پیشنهادی:

نظام شاهنشاهی و قانون اساسی

کیفیت و کمیت مخالفین آزادیهای قانونی و خشونتهای پلیسی

خدمات و ترقیات بعد از انقلاب

در پایان دادگاه بدوی نظامی، آقایان رهبران و فعالان نهضت آزادی ایران، در نامه‌هائی از وکلای مدافع خود قدردانی کردند. متن نامه‌ای که به عنوان سرهنگ نجاتی صادر گردید، به شرح زیر است:

بسمه‌تعالی

جناب آقای سرهنگ غلامرضا نجاتی وکیل مدافع محترم

در این موقع که دادگاه ما پس از سی و یک جلسه محاکمه برای صدور رأی نهائی به شور رفته است وظیفهٔ خود دانستیم از وکلای مدافع ارجمند و عزیز تشکر نمائیم.

قلم و زبان ما عاجز از بیان مکنونات قلبی و تقدیر ارزش و اثر عمل آقایان می‌باشد. ما اگر پاداش یا حق‌الزحمهٔ مادی نتوانستیم تقدیم حضورتان بنمائیم، از این جهت فوق‌العاده شرمنده‌ایم. در حقیقت هیچ مبلغ و متاعی نیز امکان برابری خدمت آقایان و در خور آن نبود.

تنها قبول وکالت و دفاع از ما در کشوری و دورانی که بنابه سوابق مکرر مشهود، جزای حق گفتن و اجرای قانون خواستن اخراج از خدمت و اعزام به زندان و اعمال کیفرخواست، خود شجاعت و شهامت بزرگی محسوب می‌شد.

سپس بیانات مستدل و منطقی دانشمندانه و ایرادهای قانونی و محکمی که مرد و مردانه در جریان رسیدگی و صلاحیت دادگاه و نواقص پرونده عنوان گردید کاری نبود که بعضی افراد ملّی مدعی مبارزه و افسران وطن‌پرست نیز جسارت و صلاحیت آنرا داشته باشند.

به فضل حق و با درایت و هوشیاری که آقایان داشتند انحرافهای دادگاه را بلافاصله مورد حمله و اتخاذ سند قرار دادید؛ بطوریکه به شهادت حاضرین در جلسات، متهم

واقعی و محتاج به دفاع و دلسوزی کسانی شدند که کرسی‌های دادستانی و دادرسی را اشغال کرده بودند و یا در حقیقت دستگاهی که آنها را مأمور امضای کیفرخواست و انجام محاکمه نموده بود.

البته استدلالهای قضائی محکم و استنادهای قانونی آقایان تأثیری درقرار صلاحیت و در رأی نهائی نداشت و نمی‌بایست داشته باشد. بلیغ‌ترین دفاع در مرحلهٔ دادرسی همان سکوت پرمعنا و امتناع از دفاع بود که با وجود دلائل دندان‌شکن فراوان که برای اثبات برائت ما و حقانیت مکتب نهضت آزادی ایران داشتید قبول فرمودید. ولی اگر اعتراض‌ها و اظهارات شما در دادگاه اثری نکرد و مقامات انتظامی با تمام مساعی جلوی درج و انتشار مدافعات استادانهٔ آقایان را گرفته نگذاشتند در جائی نوشته شود، همه می‌دانند که صدای شما خیلی بیشتر از صدای هر وکیل دیگر در هر دادگاه نظامی، منعکس و منتشر گردیده، در قلوب مردمان صاحب‌دل ایران جای گرفته و می‌گیرد و از مرزهای کشور نیز به‌اقصیٰ نقاط عالم رفته باز هم انعکاسهای مکرر آن طنین‌انداز خواهد بود.

خدمت شما مانند گفتار شما از محیط محدود دادگاه شمارهٔ ۱ ویژهٔ عشرت‌آباد و اتهام خصوصی ما تجاوز کرده، پردهٔ خاموشی و ترسی را که روی بیدادگریهای بیشمار و مستمر دادگاههای نظامی اخیر ایران کشیده شده بود پاره کرد. انظار بعضی از مردم خوش‌باور ایران و مردم بی‌اطلاع جهان را بر این دستگاه ظلم و فساد متوجه ساخت.

در هر حال مقام شما از یک وکیل مدافع موظف بسیار بالاتر بوده صمیمیت و رشادت را بجائی رساندید که خود را به خطر انداخته و با ما همصدا و هم سرنوشت گردیدید. شهامت سربازی و شایستگی افسری را طوری نشان دادید که سند افتخار و کسب آبروئی برای افسران ارتش و امیدی برای ملت بجبران خطاها و انحرافهای پاره‌ای از آنها تأمین فرمودید. و بالاخره روح حق‌طلبی و شرافت ذاتی شما را به رتبهٔ وکیل مدافع ملت ستمدیده ایران و بلندگوی حقیقت و عدالت رسانید.

آنچه را که در خور زحمت و خدمت و شجاعت آقایان می‌دانیم تمنائی است که از طرف خود و نهضت آزادی ایران و هموطنان به پیشگاه قادر متعال بوده و دوام سلامتی و مصونیت و توفیقهای بیشتر جنابعالی را مسئلت می‌نمائیم.

تهران زندان قصر ـ دوشنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۴۲

سیدمحمود طالقانی ـ مهندس مهدی بازرگان ـ دکتر یدالله سحابی ـ مهندس عزت‌الله سحابی ـ دکتر عباس شیبانی ـ احمدعلی بابائی ـ ابوالفضل حکیمی ـ مهدی جعفری ـ پرویز عدالت‌منش.



مصاحبه مطبوعاتی در نوفل‌لوشاتو

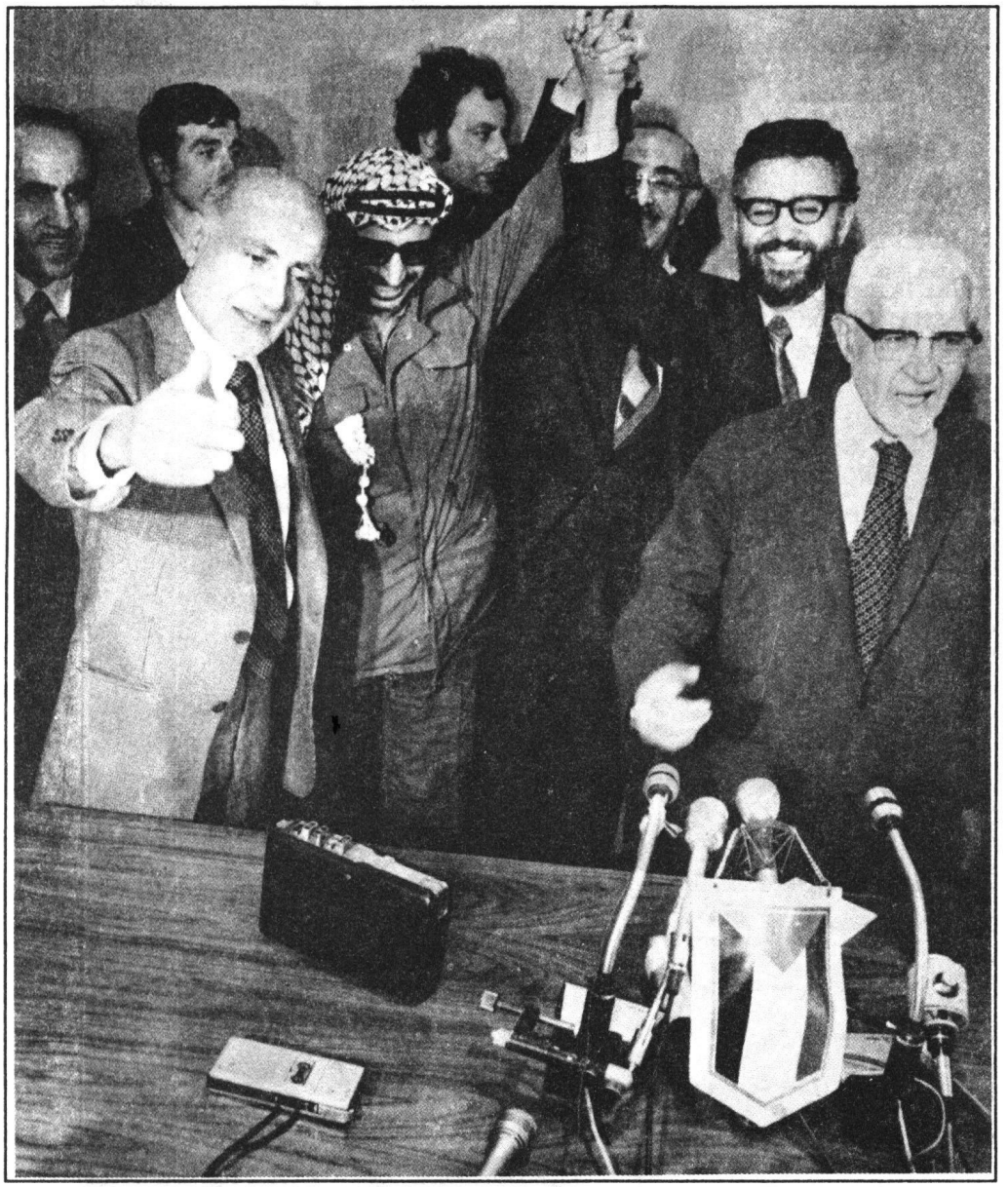

اسفند ۵۷ ـ تهران، به هنگام سفر یاسر عرفات به ایران

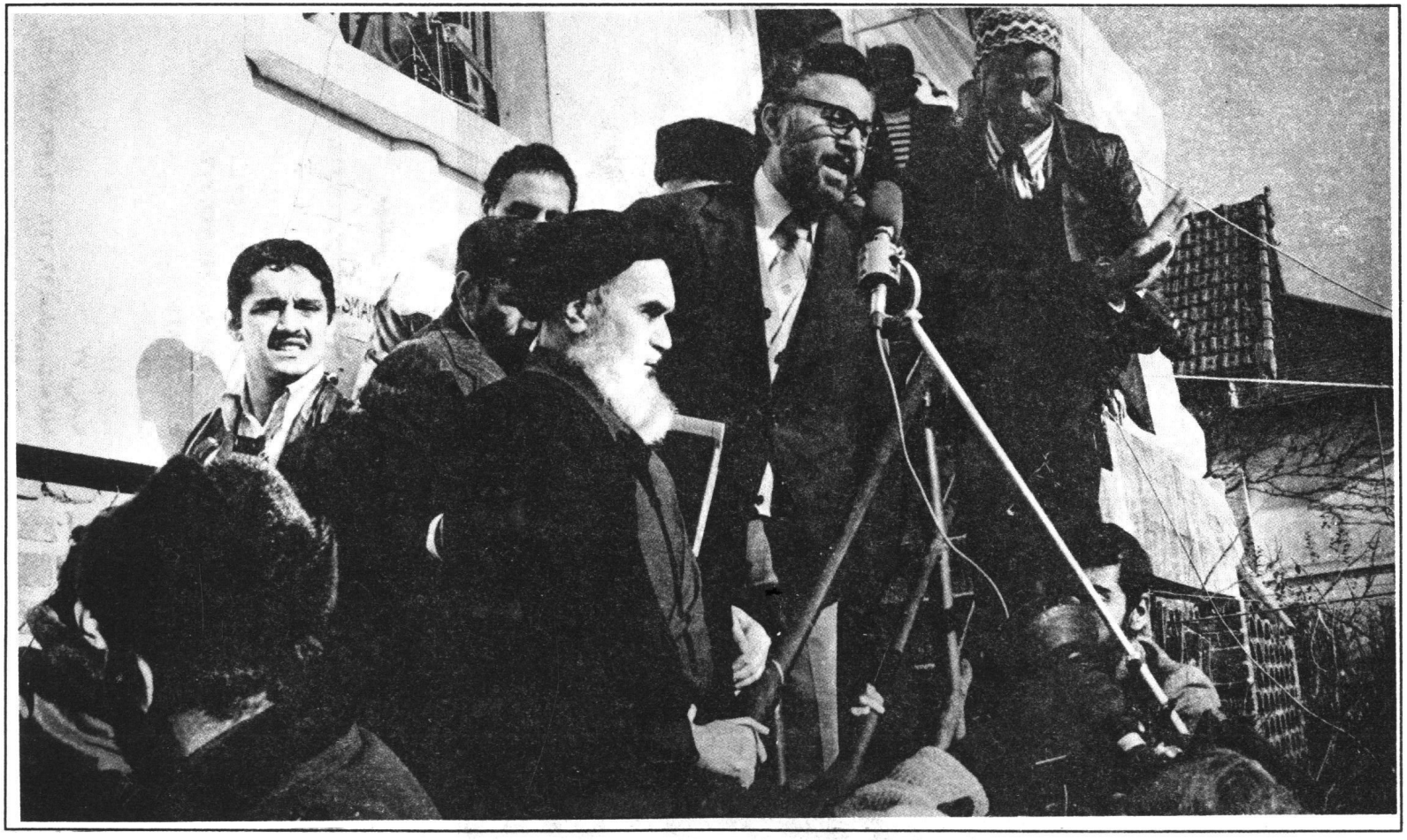

مصاحبه مطبوعاتی ـ بعد از خروج شاه از ایران ،دیماه ۵۷ در نوفل‌لوشاتو

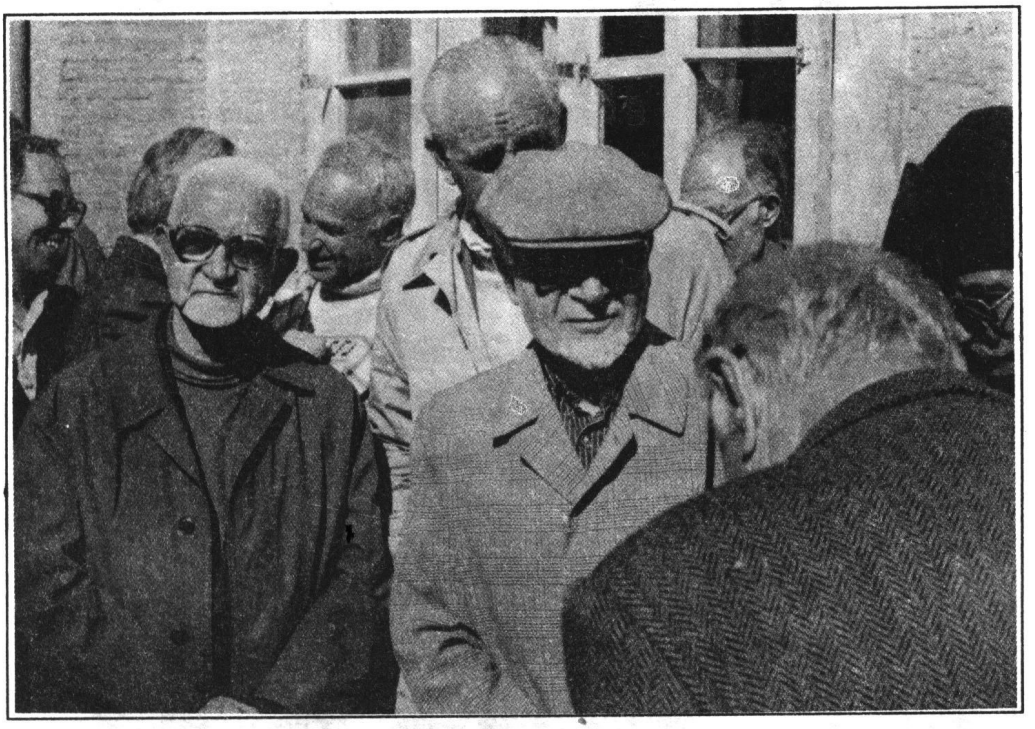

مهندس مهدی بازرگان و دکتر یدالله سحابی در مراسم
سالگرد وفات دکتر محمد مصدق (احمدآباد)

فهرست اعلام

آ

آذرخشی، ۱۰۲
آذر، دکتر، ۳۰
آذری، علی، ۵۹
آرامش، احمد، ۵۶
آریانا، ارتشبد دکتر، ۷۱
آزادیبخش فلسطین، سازمان، ۲۰۵
آزادی، منوچهر، ۳۶، ۴۱، ۵۱
آزمین، سرهنگ، ۳۱، ۳۲، ۵۹، ۷۵، ۷۶
آسایش، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
آسوشیتدپرس، ۲۳۳
آشتیانی، علی، ۹۱
آشتیانی، میرزااحمد، ۴۶
آقاکرمی، قاسم، ۲۷
آقامحمدخان، ۲۷۴
آل‌احمد، شمس، ۲۲۷
آموزگار، دکتر جمشید، ۲۳۲، ۲۳۳
آیرم، سروان، ۴۲
آیرملو، دکتر، ۱۲
آیندگان، روزنامه، ۲۳۳

ا

ابتهاج، ۲۳، ۱۵۴
ابراهیمی عراقی، محمدمهدی، ۵۲
ابراهیمی، مهندس عبدالحسین، ۱۱۴
ابوجهاد، ۲۰۶
ابوعمار، ۲۰۶
اتابکی، ۳۵
احترامی، (سرهنگ، سرتیپ) مهدی، ۹، ۱۴
احمدی، ۴۱، ۵۸، ۵۹، ۸۴، ۱۴۷
احمدی، دکتر، ۱۵۳
اخبار ایران، نشریه، ۱۸۸
اخوان، ۳۰
اخوان، سروان، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۳
اذانی، ۱۴۷
اربابی، ۱۰۲
اربابی، غلامرضا، ۹۱
اردبیلی، ۲۶۰
اردکانی، ۲۷۳
اردلان، سروان، ۳۲
اردلان، یوسف، ۴۱
ازهاری، (سپهبد، ارتشبد) غلامرضا، ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰
اژه‌ای، ۱۵۳
اسپاک، دکتر، ۱۹۰
استاد، ۱۴۷
استالین، ۱۱۱
استمپل، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸
اسدی، سروان، ۸۳، ۱۴۸، ۱۵۳
اسکویی، حسن، ۳۲، ۴۱، ۸۱، ۱۵۲
اسلامی، صادق، ۱۰۷، ۱۴۸، ۱۵۱
اشراقی، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۹
اشکان، ۴۸، ۱۴۸
اصانلو، ۲۵
اصلان، ۱۴۷
اصلانی، ۳۷
اطلاعات، روزنامه، ۳۶، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۴۶

اعتضادی، دکتر، ۱۸۴
افجه‌ای، ۱۵۱، ۱۵۴
افشارطوس، سرتیپ محمود، ۶۴، ۲۲۲
اقبال، دکتر، ۶۸
اکبر تهرانی، حسین، ۶۱
اکرمی، سرهنگ پرویز، ۶۱
الاهرام، روزنامه، ۳۶
السفیر، روزنامه، ۲۰۱
اللهیاری، ۱۵۱
اللّه‌یاری، سرهنگ، ۶۱
المجاهد، نشریه، ۱۷۵
المستقبل، مجله، ۲۶۵، ۲۶۶
الموتی، نورالدین، ۱۱۳، ۱۱۴
الهی، ۱۵۵
الیوسف، مجله، ۳۶
امانی، ۷۹
امانی همدانی، محمدصادق، ۵۲
امانی همدانی، هاشم، ۵۲
امل، سازمان، ۱۸۲
امیرانتظام، مهندس عباس، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۱، ۳۴۶
امیرحسینی، مهندس، ۲۲۶
امیررحیمی، (سرهنگ، سرتیپ) عزیزاللّه، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۱۴۷، ۱۵۴
امیرشاهی، مهشید، ۲۶۰
امیرعلایی، ۲۳
امیری، ۱۲
امین، پرویز، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۹۵
امینی، ۱۴۸، ۱۵۶
امینی حاج‌باشی، چنگیز، ۱۷۸
امینی، دکتر علی، ۱۳۲، ۲۷۰
امینی، نصرت‌اللّه، ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۵۶
انتظاری، حسام‌الدین، ۱۳۳، ۱۱۵
انتظام، عبداللّه، ۲۸۲
انتظام، مهندس، ۳۰، ۱۲۷
اندیشه جبهه، نشریه، ۱۶۱
انصاری، سرهنگ، ۶۶
انصاری، هوشنگ، ۲۷۷
انگورانی، قاسم، ۱۵۳
انواری، ۴۸، ۵۵
اوتانت، ۵۳
اوزیغان، عمّار، ۲۰۱
ایادی، سرلشکر، ۴۶
ایران آزاد، نشریه، ۲۱، ۱۶۱، ۱۸۷
ایران‌پور، سرهنگ، ۱۲۴، ۱۲۵
ایران، حزب، ۳۰
ایران دفنس، نشریه، ۱۸۸

ب

باباتیرانداز، ۸۵، ۱۵۳
باتلر، ویلیام، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۹
بازرگان، احمد، ۱۰۲
بازرگان، عبدالعلی، ۱۰۲
بازرگان، منصور، ۱۲۸
بازرگان، مهندس ابوالفضل، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴
باستانی، ۱۵۰
باقرزاده، ابوتراب، ۹۱، ۱۴۷
باقریان، ۱۴۷
باهری، دکتر، ۲۲۰
باهنر، حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد، ۱۵۰، ۱۵۴، ۲۸۵، ۲۸۹
بجنوردی، آیت‌اللّه، ۲۰۵
بجنوردی، سیدکاظم، ۲۰۵
بخارایی، محمد، ۳۹، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۷۹
بختیار، دکتر شاپور، ۱۱، ۱۲، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰
بختیار، سرتیپ تیمور، ۱۱۳
بداغلو، احمدشاه، ۵۲
بدره‌ای، (سرلشکر، سپهبد) عبدالعلی، ۲۹۶، ۲۹۸
برادران، احمد، ۹۱
برقعی، ۱۵۵
برلیان، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷
بروجردی، آیت‌اللّه، ۶۸، ۱۹۷، ۱۹۸
بزرگمهر، سرهنگ، ۳۹
بزرگی، علی، ۱۶۰
بسته‌نگار، محمد، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۵۴،

۵۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۶
بغدادی، ۱۴۷
بقایی، مظفر، ۲۲، ۲۲۲
بقیعی، غلامحسین، ۹۱
بلوریان، غنی، ۹۱
بلیغ، مهدی، ۱۰۶
بنافتی، مهندس صالح، ۲۲۷
بنکدار، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۳
بنی‌اسدی، مهندس حسین، ۱۶۰، ۲۸۴، ۳۴۶
بنی‌صدر، دکتر ابوالحسن، ۱۲۶، ۱۷۰، ۱۸۷، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۹، ۳۱۲
بنی‌صدر، فتح‌الله، ۱۱۷، ۲۲۶، ۲۲۹
بنی‌طرف، ۱۴۷
بهادری‌زاده، دکتر مهدی، ۱۵۸
بهارمست، سرتیپ احمد، ۱۲۲
بهرون، سرهنگ احمد، ۳۲
بهره‌ور، سرهنگ، ۳۳، ۵۸، ۶۱
بهزادان، سرهنگ علی، ۳۱، ۶۱، ۷۶
بهزادنیا، دکتر، ۱۹۳
بهزادی، سرهنگ، ۴۳
بهشتی، آیت‌الله دکتر محمد، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۴۷
بهفروز، دکتر، ۴۷
بهفروزی، ۱۵۰
بیات‌زاده، ۱۶۰
بی‌بی‌سی، ۲۳۳
بیرانوند، مهندس، ۱۵۹

پ

پارسا، دکتر خسرو، ۱۲۶، ۱۶۰
پارسا، سرلشکر، ۶۹
پاکدامن، ناصر، ۱۶۳
پاکروان، سرلشکر، ۲۴
پرتوعلوی، دکتر عبدالعلی، ۲۲۷
پرندیان، سرهنگ غلامعلی، ۳۱، ۵۲
پسته‌ای، ۱۵۴
پسندیده، ۱۵۶
پگاهی، سرهنگ، ۱۵، ۳۹، ۱۲۲
پوراستاد، اکبر، ۱۰۷
پورتر، ۱۹۱
پورفر، دکتر محمد، ۱۵۹
پورکاشانی، منصور، ۶۱
پیام دانشجو، ۴۵
پیام مجاهد، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱
پیدا، محمدعلی، ۹۱
پیراسته، ۴۶
پیروز، سرلشکر، ۷۳
پیروزی، مهندس، ۱۵۲
پیشداد، دکتر امیر، ۱۶۳
پیغام امروز، نشریه، ۲۳۳
پیمان، دکتر حبیب‌الله، ۱۰۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۸۹

ت

تابنده، دکتر نورعلی، ۲۲۷، ۲۳۵
تاج‌الدینی، سرتیپ محمد، ۳۱، ۶۱، ۷۶
تحریر، حزب، ۲۰۶
تحویلداری، ۱۴۴
تربتی، عماد، ۱۹
ترکی، سرهنگ تراب، ۶۷
تفقدی، سرهنگ، ۷۵، ۷۶
تقوی، ۱۴، ۱۵۰
تقوی، سیدحسن، ۱۵
تقی‌زاده، دکتر صمد، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۵۳، ۲۵۸
تمدن، احمد، ۹۱
تن‌ساز، حسین، ۳۹
توانا، ۱۵۰
توده، حزب، ۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۲، ۲۰۹، ۴۱۹
توسکی، حسین، ۵۸
توسلی، دکتر، ۴۷
توسلی، دکتر غلامعباس، ۱۲۶، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۴
توسلی، مرتضی، ۱۸۷
توسلی، مهندس محمد، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۱۲، ۲۸۴، ۳۳۴
توکلی، سرهنگ، ۳۴۵، ۳۴۶
تهامی، پرویز، ۱۶۰
تهرانی، سیدجلال، ۳۰۹
تیموری، سرگرد، ۸۳

ج

جامعه سوسیالیست های ایران، ۵۹، ۱۶۳

جانسون، ۴۹
جبهه ملی، ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۱، ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۵۶، ۶۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶
جبههٔ ملی اروپا، نشریه، ۲۱
جزایری، ۲۵
جزایری، حاجی سیدصدرالدین، ۱۳، ۳۰
جزایری، سیدحسن، ۴۸
جعفری، ۱۵۲
جعفری، حاج محمدعلی، ۱۴۲، ۱۴۳
جعفری، دکتر محمدمهدی، ۹، ۱۷، ۳۱، ۴۰، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۹۴
جفرودی، مهندس کاظم، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵
جلالی، ۲۸۹
جلالی، مهندس، ۱۲
جمارانی، ۴۷
جمعیت سوسیالیست های ایران، ۳۲
جمهوری اسلامی، حزب، ۱۳۴
جناب‌زاده، ۱۵۲
جناب، سرهنگ، ۹، ۱۴
جوادی، سرلشکر، ۶۹
جومسکی، تام، ۱۸۹

چ

چایچی، ۱۵۳
چریکهای فدایی خلق، ۲۰۴
چمران، دکتر عباس، ۱۵۸
چمران، دکتر مصطفی، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶

ح

حائری، ۱۳
حائری، دکتر، ۱۵۴
حائری‌زاده، ۲۲۲
حائری یزدی، آیت‌الله شیخ‌عبدالکریم، ۱۹۷
حائری‌یزدی، دکتر حاج‌شیخ‌مهدی، ۱۹۷
حاج‌سیدجوادی، ۳۶، ۳۷، ۳۸
حاج‌سیدجوادی، دکتر علی‌اصغر، ۱۶۳، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۹۰، ۳۳۲
حاج شبستری‌زاده، ۴۷، ۱۴۷
حاجی‌باشی، چنگیز، ۱۸۱
حبیب‌اللهی، دریاسالار، ۲۹۷
حبیب‌الهی، کمال‌الدین، ۲۹۶
حبیبی، حسن، ۱۷۰
حجازی، سروان سیدحسین، ۲۰
حجازی، سید عبدالرضا، ۲۵
حجتی کرمانی، محمدجواد، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۴، ۱۴۷
حجری، عباس، ۹۱، ۱۴۷
حریری، مهندس‌حسین، ۱۷۹، ۱۸۱
حسن‌البکر، ۲۰۷
حسنی، ۱۵۳
حسیبی، مهندس کاظم، ۲۳، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۴۲، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۷۹
حسین‌زاده، ۱۵۶
حقگو، دکتر جمشید، ۱۸۴، ۱۹۳
حکمت‌جو، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲
حکیمی، ۹، ۳۸، ۴۰، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۹، ۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶
حکیمی، ابراهیم، ۱۰۲
حکیمی، مهندس ابوالفضل، ۳۱، ۵۷، ۸۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۲۸۴، ۳۴۵
حمدان، ۱۴۷
حمسی، ۱۶۰
حمسی، محمدرضا، ۸۱، ۱۴۶، ۱۴۷
حمسی، مهدی، ۸۵
حمیدی، ۱۸۰
حنیف‌نژاد، محمد، ۱۱۷، ۱۱۹
حیات داودی، ۱۰
حیدری، ابوالفضل، ۵۲

خ

خاتم، ۱۵۱

خاقانی، ۱۴۷، ۱۵۶
خاقانی، شبیر، ۳۴۱، ۳۴۲
خامنه‌ای، آیت‌الله سیدعلی، ۴۰، ۱۵۳، ۱۹۰، ۲۸۹
خاموشی، ۱۴
خاموشی، علینقی، ۲۰۱
خاموشی، محمدباقر، ۱۵
خاموشی، مرتضی، ۱۸۷
خانمرادی، (سروان، سرگرد)، ۱۷، ۱۸، ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۱۰۴
خانیان، رحیم، ۳۹
خاوری، ۱۴۷، ۱۵۲
خبازباشی، ۴۱، ۱۰۶
خداپناهی، کریم، ۱۹۳، ۱۹۴
خدادادی، دکتر، ۱۵۴
خدایار، دکتر ناصر، ۱۵۹، ۱۶۰
خرازی، دکتر کمال، ۱۹۳، ۲۵۳، ۲۵۸
خسروانی، سپهبد، ۷۰، ۷۱
خسروداد، سرلشکر منوچهر، ۲۹۸
خسروشاهی، ۳۰، ۴۰، ۱۵۰
خلخالی، آیت‌الله شیخ‌نصرالله، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۹۱
خلعتبری، سرهنگ، ۱۸، ۱۹، ۳۳، ۶۱
خلعتبری، عباسعلی، ۲۳۳، ۲۳۴
خلق مسلمان، حزب، ۱۳۳
خلیلی، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳
خلیلیان، ۳۹، ۴۱
خلیلی، عزت‌الله، ۱۰۷
خلیلی، مهندس عبدالحسین، ۳۳۵
خمینی، آیت‌الله روح‌الله، ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۴، ۳۹، ۴۶، ۶۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۴۶
خمینی، حاج‌احمد، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۹
خوئی، آیت‌الله، ۳۹، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
خواجوی، دکتر، ۱۵۸
خواجه‌نوری، سرهنگ، ۳۲، ۴۱
خوشنویسان، سرلشکر، ۷۳

د

دانش، سرهنگ، ۶۱، ۷۶
دانشیان، ۱۵۳
دانشی، سرهنگ محمدحسن، ۳۱
داود، ۱۲
دباغ، دکتر، ۲۵۳
درخشان، ۱۵۶
دریک، ۲۸۳
دعایی، سیدمحمود، ۲۰۶
دمکرات آذربایجان، حزب، ۹۱
دمکرات کردستان، حزب، ۹۱
دوگل، ژنرال، ۴۹
دیباچی، ۱۵۱
دیبا، طباطبایی، ۲۷۶

ذ

ذوالقدر، اسماعیل، ۹۱، ۹۴، ۱۴۷

ر

رئیس طوسی، رضا، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷
رادنیا، عباس، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۹، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۵۸، ۳۳۶
رادیکال‌ها، حزب، ۱۳۳
راستین، بهرام، ۱۷۶، ۱۷۸
راسخ افشار، ۱۶۰
راه‌مصدق، روزنامه، ۱۱۳
ربانی‌املشی، ۴۰، ۵۹، ۱۵۰، ۲۹۰، ۲۹۱
ربانی، عنایت، ۱۱۶، ۱۱۹
رجبعلی، مهندس، ۱۰۲
رحیمی، سرهنگ، ۶۸
رحیمی، سرهنگ مهدی، ۹
رزم‌آرا، سپهبد، ۱۱۱
رستاخیز، حزب، ۲۷۵، ۳۰۵، ۳۲۱
رستگار، سرهنگ، ۳۳، ۶۱
رستم‌آبادی، سرهنگ، ۹
رسولی، محسن، ۶۱
رشیدی، ۱۴۸
رشیدی‌مطلق، احمد، ۲۳۲
رضازاده، محمد، ۹۱

رضاشاه، ۶۴
رضایی، ۲۵۳
رضایی، خلیل‌الله، ۲۲۷
رضی، مهندس، ۱۱۵، ۱۱۷
رمضان یخی، ۱۰۴
رواسانی، شاپور، ۱۶۰
روحانی، دکتر شهریار، ۱۹۳
روحانی، رضا، ۱۹۳
روحانی، سیدحمید، ۲۵۴
رودود، ۲۷۳
روستاییان، سرهنگ، ۵۲
رویتر، ۲۳۳
رهنما، ۵۸
رهنما، شیخ مصطفی، ۱۵۱
ریاحی، سرلشکر تقی، ۱۲۶
ریاضی، مهندس، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۲۲

ز

زاهدی، ۱۰۲
زاهدی، سپهبد، ۶۴
زرندی، ۹۸، ۱۴۷
زرندی، رحمان، ۹۱
زمانی، ۲۶، ۳۰
زمانی، تیمسار، ۶۹
زمانی، سرتیپ حسین، ۹، ۱۸، ۱۲۲
زنجانی، آشیخ محمدعلی، ۱۵۰
زنجانی، آیت‌الله، ۶۸
زنجانی، حاج سیدرضا، ۱۵۲
زنجانی، سیدابوالفضل، ۲۱۹
زنجانی، شیخ سیفعلی، ۱۵۶
زند، سرلشکر علی، ۶۷
زیارتی، ۱۴۸

س

سازگارا، محسن، ۱۹۳
ساقی، استوار، ۱۶، ۱۰۸
سالم، سرتیپ، ۶۱
سامی، دکتر کاظم، ۵۹، ۸۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۵۷
سایروس ونس، ۲۹۶
سبزواری، ۳۰، ۱۵۶
سبزواری، حسن، ۹۱
ستوان‌یکم شهرام، ۴۴
ستوده، مهندس، ۱۲۶
سحابی، ایرج، ۸۷
سحابی، دکتر فریدون، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۹۴
سحابی، دکتر یدالله، ۹، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۷
سحابی، سعید، ۸۷
سحابی، مهندس عزت‌الله، ۹، ۱۰، ۱۵، ۲۸، ۳۱، ۴۰، ۴۲، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۸۹
سراجی، اسماعیل، ۱۴۷
سراجی، سروان، ۱۰۱
سرشار، ۵۹
سروری، ۲۱۷
سروش، دکتر، ۲۵۸
سطوتی، ۱۵۰
سعادت، ۱۵۰
سعادتی، محمدرضا، ۳۴۰
سعید، ۱۴۷
سعیدی، ۱۰۲
سعیدی، حاج سیدغلامرضا، ۵۶، ۱۵۲
سلامتیان، احمد، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳
سلامی، دکتر، ۱۰۱
سلطانی، سرهنگ، ۶۱
سلیمانی، ۲۳
سلیمی، ۱۴۷، ۱۵۲
سمیعی، ۱۳۳
سنجابی، دکتر کریم، ۲۳، ۱۵۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۱۲
سوسیالیست‌های ایران، ۴۱
سوسیالیسم، روزنامه، ۱۶۳
سولیوان، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۸
سیاحتگر، ۲۶

سیاسی‌پور، سرگرد، ۱۷، ۴۳، ۱۰۴
سیاسی، دکتر علی‌اکبر، ۲۱۷، ۳۳۵
سیدضیاء، ۱۰۳
سیف، ۱۲
سیف‌پورفاطمی، دکتر، ۱۵۸، ۱۵۹
سیف‌زاده، عباس، ۱۰۲

ش

شاکری، ۱۶۰
شالچی، ۱۵۰، ۱۵۳
شاملو، مهدی، ۸۵
شانسی، ۵۹
شانه‌چی، محمد، ۱۱۸
شاه‌حسینی، ۳۰، ۳۱۰
شاه‌عباس، ۲۷۴
شاهقلی، سرهنگ، ۳۲، ۶۱، ۷۵، ۷۶
شاه، محمدرضا، ۱۲، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۸۶، ۹۶، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۹
شاهمیری، ۱۴۷، ۱۵۴
شاهنگیان، ۱۵۴
شایان، ۵۹، ۱۵۰
شایانفر، سرتیپ، ۳۳، ۶۱
شایگان، دکتر علی، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵
شایورد، ۱۵۶
شبستری، ۲۵
شجاع، ۴۲، ۴۳
شجاعی، ۳۸، ۵۹
شجونی، ۳۹، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۹، ۱۴۸
شریعتمداری، ۱۵۰
شریعتمداری، آیت‌الله، ۴۷، ۴۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۲۶۰
شریعتمداری، حسن، ۲۵۸
شریعتی، دکتر علی، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۶، ۲۲۷
شریف‌امامی، مهندس جعفر، ۲۱، ۲۲، ۲۶۸
شریف، حسن، ۶۱
شریف‌زاده، شیخ، ۱۵۰
شریفیان رضوی، علی، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹
شعشعانی، سرهنگ، ۶۹
شفق، دکتر، ۱۹
شفیق، ۱۴۸، ۱۵۴
شفیق، منیر، ۲۰۶
شفیق، مهدی، ۱۰۷
شکوری، ۱۴۷
شلتوکی، رضا، ۹۱، ۱۴۷
شمس‌آبادی، رضا، ۵۷
شمشاد، ۱۴۷، ۱۵۶
شهاب، احمد، ۳۹، ۱۰۷
شهاب، شیخ فتح‌الله، ۱۴۸
شهرام، سروان، ۴۳، ۵۵
شهرام‌مهر، ستوان‌یکم، ۵۹
شیبانی، دکتر عباس، ۹، ۳۱، ۳۶، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۲۸۹
شیخ‌الاسلامی، ۱۴، ۸۱، ۸۴
شیخ‌زادگان، ۱۵۲
شیخ‌زین‌الدین، جواد، ۶۱
شیرازی، آیت‌الله، ۲۰۰
شیروانلو، فیروز، ۶۱

ص

صادق، حاجی، ۱۴۷
صادقی، ۵۹، ۱۵۰، ۱۵۶، ۲۵۸
صادقی شیراز، دکتر، ۴۷
صالح، ۱۱، ۱۲، ۲۲، ۲۳، ۴۸، ۱۴۸
صالح، اللهیار، ۶۹
صالحی، ۳۸، ۱۰۲
صالحی، سرهنگ، ۳۱، ۳۲، ۷۵، ۷۶
صانعی، ۲۹۱
صباغیان، مهندس هاشم، ۱۳۰، ۱۳۸، ۲۲۷، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۵
صحت، دکتر، ۱۶۰
صدام‌حسین، ۳۲۸، ۳۴۲
صدر، ۲۷۳، ۳۴۶
صدر، آیت‌الله سیدمحمدباقر، ۲۰۶

صدر، امام موسی، ۱۸۲، ۲۰۷، ۲۳۹
صدرایی، ۱۵۰
صدرحاج‌سیدجوادی، دکتر احمد، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۲
صدر، حاجی، ۱۵۲
صدر، دکتر رضا، ۱۹۳، ۲۸۹
صدری، دکتر، ۱۲
صدقی، ضیاء، ۲۶۴، ۲۹۱
صدوقی، ۲۹۱
صدیق، دکتر، ۱۹
صدیقی، دکتر، ۳۰، ۱۳۱، ۲۷۰
صفا، ۴۲، ۱۵۱
صفار هرندی، رضا، ۵۲
صفاری، رحیم، ۲۲۷
صفاکیش، سرهنگ، ۳۲
صفا، منوچهر، ۳۲، ۳۸، ۴۱، ۸۱، ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۱۴۴، ۱۵۰
صلاحمند، ۱۵۰، ۱۵۳
صلاحی عرب، سرلشکر، ۳۷، ۵۲
صمدیان‌پور، سرتیپ، ۱۴۱
صنعتی‌زاده، ۱۱، ۱۱۹

ض

ضرابی، دکتر، ۱۵۳
ضرابی، دکتر جلیل، ۱۹۳
ضرابی، دکتر خلیل، ۱۸۴
ضرغام، سرهنگ، ۳۴۴
ضیایی، ۳۳، ۳۷، ۳۸
ضیاءالسلطنه، ۵۴

ط

طالاری، ۱۴۸، ۱۵۰
طالقانی، آیت‌الله سیدمحمود، ۹، ۱۲، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۷، ۴۰، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۲۴
طالقانی، حسین، ۸۷
طاهر، ۱۲
طاهری، ۳۲، ۵۵، ۸۴، ۱۴۱، ۱۴۷
طاهری، دکتر، ۸۸، ۱۰۲
طاهری، سیدمحسن، ۴۱، ۵۲، ۵۴، ۸۱، ۹۴
طاهری معدن، مهندس، ۱۵۳
طاهری، مهندس، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۱
طاهری، مهندس یوسف، ۱۱۷
طباطبایی، دکتر شهین، ۱۸۸، ۱۹۳
طباطبایی، دکتر صادق، ۱۹۳، ۱۹۴
طباطبایی، دکتر کلود، ۱۸۴، ۱۹۳
طباطبایی، رضا، ۱۹۳
طباطبایی، صادق، ۱۲۶
طرخانی، حاج کاظم، ۲۵۷
طوفانیان، ارتشبد حسن، ۲۹۶
طهماسبی، امان‌الله، ۱۵۸
طیّب، ۱۳

ع

عابدی، دکتر، ۳۰، ۴۷
عابدی، دکتر رحیم، ۲۲۷
عادل، مهندس، ۱۴۷، ۱۵۱
عارف، عبدالسلام، ۱۹۸، ۱۹۹
عاقلی‌زاده، عباس، ۳۲، ۴۱، ۴۲، ۵۰، ۵۶، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۹۴، ۱۴۴، ۱۵۰
عالی، دکتر حسین، ۳۸، ۸۵، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۳۳، ۱۵۴
عالی‌نسب، ۲۵۷
عباس‌فر، ۱۵۰
عباسیان، ۱۴۸
عبدالناصر، جمال، ۱۲، ۱۷۱، ۱۷۳
عبدل، ۳۴۶
عبودیت، مهندس، ۲۵، ۲۶
عدالت‌منش، ۹، ۲۰، ۲۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۶
عدل، پروفسور، ۱۹
عراقی، ۲۵۳، ۳۱۰
عراقی، مهدی، ۳۹، ۵۶
عرب‌زاده، مهندس، ۴۷، ۱۳۱
عزلتی، سرگرد علی، ۸۹
عزلتی، سرهنگ، ۹۵
عسگراولادی، حبیب‌الله، ۵۲
عسگری، ۳۹، ۱۴۴
عطار، حمید، ۱۸۷
عطایی، دریادار رمزی، ۲۱۰

عطایی، رحیم، ۴۷، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۶۳
عطایی، سرگرد، ۵۹
عطایی، مهندس منصور، ۱۳۳
علاء، حسین، ۶۵
علم، امیراسدالله، ۷۰، ۱۱۸
علمیه، سرهنگ دکتر اسمعیل، ۳۲، ۴۸، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶
علوی طالقانی، ۱۴۷
علی‌بابایی، ۹، ۲۳، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۵۳
علی‌بابایی، احمد، ۳۱، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۹۴، ۱۱۵
علی‌بابایی، مختار، ۸۷، ۱۰۲
علیشاه، محمد، ۶۸
عمویی، محمدعلی، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۱۰۱، ۱۴۷

غ

غفاری، سروان، ۲۳، ۴۴
غفاری، سرهنگ، ۳۲
غفاری، سرهنگ علی‌اکبر، ۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶
غفوری، ۱۴۷
غیوری، ۱۵۲، ۱۵۳

ف

فاطمی، پروفسور تقی، ۴۷
فاطمی، دکتر حسین، ۱۳۱
فاطمی، شاهین، ۱۵۹، ۱۶۰
فاطمی، فرامرز، ۱۵۹، ۱۶۰
فاطمی، محمدعلی، ۱۵۸
فالک، پروفسور، ۲۷۳
فالک، ریچارد، ۱۹۰
فتاحی، دکتر، ۱۵۴
فتحی، ۵۸
فتحی‌الدیب، ۱۷۶
فتحی، نصرت‌الله، ۸۱
فخرایی، ۴۸
فخرمدرس، سرتیپ، ۱۸
فخر مقدم، سروان، ۸۴
فخری، محمدصالح، ۲۰۱
فدایی‌فر، ۱۵۰
فرتاش‌پور، بهرام، ۹۱
فرجاد، سرهنگ، ۸۳
فرخ، ۵۶
فردوست، حسین، ۳۴۹
فرسیو، سرتیپ، ۶۱
فرشچی، حاج محمدحسین، ۱۵۰
فروتن، غلامعباس، ۹۱، ۱۴۷
فروم، اریک، ۱۹۰
فروهر، داریوش، ۱۳، ۵۸، ۵۹، ۸۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۵۹، ۳۱۲
فرهمندی، رضا، ۱۴
فرهنگی، ۱۱۶
فره‌وشی، بهمن، ۶۱
فریور، سرهنگ، ۵۴
فقیهی، حاج، ۱۵۰
فلاهی، عزیز، ۱۴۷
فلسفی، ۱۵۱
فهیم، ۳۶، ۴۱، ۵۸، ۵۹، ۱۵۰، ۱۵۵
فهیم کرمانی، ۸۱
فیّاض، ۳۰
فیروزآبادی، ۱۴۷
فیصل، ۱۹۸

ق

قائم‌مقامی، سرهنگ، ۳۲
قاجار، محمدعلی‌میرزا، ۲۷۴
قاسمی، مهندس، ۳۰
قالیچه‌چیان، فرخ، ۳۲، ۴۱، ۸۱، ۸۴، ۱۵۱
قانون، علی‌محمد، ۹۱
قربان‌نژاد، هوشنگ، ۹۱، ۹۴
قرنی، سرتیپ ولی‌الله، ۴۱، ۲۲۶، ۲۵۷، ۲۸۹، ۳۴۶،
قره‌باغی، (سرلشکر، سپهبد، ارتشبد) عباس، ۲۴، ۲۷، ۶۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
قریب، دکتر، ۱۵۳، ۱۵۴
قریب، دکتر عبدالمجید، ۳۰
قریشی، ۴۷، ۲۲۰
قشقایی، خسرو، ۱۵۹، ۲۰۲
قطب‌زاده، صادق، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰،

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۸۹
قلی‌زاده، مهندس، ۱۵۴
قمی، آیت‌الله، ۱۰، ۳۵، ۴۸، ۵۶، ۱۲۲
قمی‌زاده، ۱۵۴
قنادیان، ۳۳، ۳۷
قنبر، سرهنگ طاهر، ۶۸
قوانلو، سرگرد، ۱۰۵، ۱۰۶
قهرمانی، ۵۶
قیّومی، ۱۵۰

ک

کارتر، جیمی، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۵۴
کارگشا، ۱۶۰
کاریه دلاسرّا، ۲۷۳
کازرونی، ۹۵
کاسترو، فیدل، ۱۷۳
کاظم‌زاده، دکتر، ۲۲۰
کاظمی، ۱۴۲
کاظمی، باقر، ۱۰
کاظمیه، اسلام، ۲۲۷
کافی، ۵۹
کامرانی، احمد، ۶۱
کتیرایی، مهندس مصطفی، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۴۶
کُرمی، قاسم، ۱۰۴، ۱۰۶
کَروبی، مهدی، ۱۵۵
کریمی، ۳۸، ۱۰۲
کشاورز صدر، ۱۳، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۶
کلافچی، محمدتقی، ۵۲، ۵۵
کلیایی، سرتیپ، ۲۷۶
کلیر، میشل، ۱۸۹
کمره‌ای، ۳۰
کنی، ۵۹، ۱۵۰، ۱۵۴
کنی، شیخ غلامرضا، ۱۵۰
کوثری، ۱۸۰
کورت والدهایم، ۲۳۲، ۲۳۴
کوهرنگی، (سرگرد، سرهنگ)، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶
کوهساری، ستوان، ۱۴۰
کیا، سرلشکر، ۲۴
کیانزاد، محمدمجید، ۶۱
کی‌منش، تقی، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۰۳، ۱۴۷
کیهان، روزنامه، ۲۳۳، ۲۳۴، ۳۱۳

گ

گادانی، جلیل، ۹۱
گاردین، ۲۳۳، ۲۷۳
گالیک، ۱۵۲
گرامیان، سرهنگ، ۵۲
گلپایگانی، ۲۲
گلپایگانی، آیت‌الله، ۴۷، ۴۸، ۱۱۸
گواهی، مهندس، ۲۸۴
گودرزی، ۳۲، ۵۲، ۵۴
گودرزی‌پور، عبدالمجید، ۴۱، ۸۱، ۹۶
گوهریان، ۲۰، ۲۱
گوهریان، مهندس ابراهیم، ۱۲
گوهری، سرهنگ، ۶۸
گیسودراز، ۱۹۳

ل

لاجوردی، ۱۴۸، ۱۵۴
لاجوردی، اسدالله، ۱۰۷
لاجوردی، سیدمهدی، ۳۹
لاهیجی، دکتر علی‌اکبر، ۲۳۵
لاهیجی، دکتر کریم، ۱۵۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۷۳
لباسچی، حسن، ۱۵۹
لباف، ۱۵۲
لوئی شانزدهم، ۲۷۴
لوس‌آنجلس تایمز، ۳۲۳
لوماتن، ۲۷۳
لومومبا، پاتریس، ۵۸
لومومبا، پولین، ۵۸
لوموند، روزنامه، ۲۹، ۲۵۵
لیاقت‌روش، جعفر، ۹۱
لیبراسیون، ۲۷۳

م

ماشاالله قصاب، ۳۴۰
مالکی، ۱۴۷
مانیان، حاج محمود، ۳۰، ۱۱۸، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۹
مبشری، دکتر اسدالله، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۵

متحدین، ۱۵۰
متین‌دفتری، دکتر، ۳۰
متین‌دفتری، هدایت‌الله، ۲۳۶
مجابی، شمس‌الدین، ۱۱۶
مجاهدین خلق ایران، سازمان، ۱۲۸، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۴
مجتهدی شبستری، ۱۵۲
مجللی، سرهنگ، ۶۸، ۱۵۴، ۲۲۶
محسنی، ۱۵۴
محلاتی، ۳۸، ۵۹
محلاتی، آقاشیخ اسماعیل، ۵۶
محلاتی، آقاشیخ فضل‌الله، ۵۶، ۱۵۰
محلاتی، آیت‌الله، ۱۰
محمدخانی، ۱۴۴
محمدی، ۵۶، ۱۴۷
محی‌الدین‌انواری، محمدباقر، ۵۲
محی‌الدین، عبدالرزاق، ۱۹۹
مخدومی، سرهنگ، ۳۲
مداح، مهندس، ۱۲۷
مداحی، ۱۵۵
مدرسی‌فر، عباس، ۵۲
مدنی، حسن، ۱۹۶
مدنی، سیداحمد، ۲۲۷
مردم ایران، حزب، ۵۹، ۸۳
مرزبان، ۱۵۳
مرشد، دکتر، ۱۴۸، ۱۵۸
مرعشی‌نجفی، آیت‌الله، ۱۱، ۲۲، ۴۷، ۴۸
مرندی، ۴۷
مرندی، شیخ، ۱۴۸
مروارید، علی‌اصغر، ۳۶، ۴۱، ۴۷، ۵۶، ۵۹، ۱۴۸، ۱۵۳
مروج، ۱۵۴
مروستی، سرتیپ، ۳۲، ۳۹، ۴۱
مروی، ۱۵۰
مسعودی، ۲۳، ۴۰، ۱۰۲، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶
مسعودی، سرتیپ علی‌اصغر، ۳۲، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۲۲، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۷، ۲۸۹
مسعودی، منوچهر، ۲۳۶
مشایخ، سرهنگ حجت‌الله، ۳۱
مشایخ، سرهنگ همت‌الله، ۷۶
مشکوری، محمدعلی، ۹۱
مشگینی، ۴۰
مصباح، ۱۴۸
مصدق، دکتر غلامحسین، ۱۴۸
مصدق، دکتر محمد، ۱۵، ۲۴، ۳۰، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۹۴، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۸۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۱، ۳۳۱
مصدق، مهندس، ۱۵۴
مطهری، آیت‌الله مرتضی، ۲۵، ۳۰، ۱۲۹، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۰
مظفری، دکتر مهدی، ۱۶۱، ۱۷۰
مظفری، مهندس حسین، ۱۶۶، ۱۹۳
معتمد، سرهنگ، ۳۱، ۵۸
معتمدی، ۱۵۲
معتمدیان، ۱۴۷
معتمدی، مهندس، ۴۷
معراجی، ۳۳، ۳۷
معصومیان، دکتر، ۵۸، ۸۱
معظمی، دکتر، ۲۶۱
معیری، سرهنگ، ۳۳، ۳۵
معین‌فر، مهندس، ۴۸، ۱۱۲، ۱۳۵، ۱۵۴، ۲۸۵، ۲۸۹
معینیان، نصرت‌الله، ۲۰۹
معینی، حاج، ۳۴۶
مفتح، دکتر محمد، ۱۹۱، ۲۹۰
مفیدی، ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۵۶، ۸۴، ۸۶، ۱۰۰، ۱۴۹
مفیدی، مجتبی، ۸۵، ۱۴۶، ۱۵۲
مفیدی، مصطفی، ۳۲، ۴۱، ۵۲، ۵۴، ۸۱، ۹۸، ۱۴۶
مقبلی، سرلشکر، ۲۴
مقدس‌زاده، ۳۳، ۳۷
مقدسیان، ۳۹، ۴۱، ۵۹
مقدم، سپهبد ناصر، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸
مقدم، سرهنگ ناصر، ۹
مقدم سلیمی، منوچهر، ۶۱
مقدم، عباس، ۱۵۳
مقدم مراغه‌ای، مهندس، ۱۳۳، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۶۹
مقدم، مهندس رحمت‌الله، ۲۲۷
مقربی، سرلشکر، ۳۳۹
مکرم‌دوست، حبیب، ۱۲۸
مکری، دکتر، ۲۵۸، ۲۶۱
مکی، حسین، ۲۲۲

ملت ایران، حزب، ۴۱
ملک، حسین، ۱۶۳
ملکزاد، سرتیپ، ۶۱
ملکی، خلیل، ۱۰۴، ۱۶۳
ملکی، دکتر محمد، ۲۲۷
ملل اسلامی، حزب، ۱۰۸، ۲۰۵
ممتاز، دکتر، ۱۶۰
ممکن، دکتر مهدی، ۴۸، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۸۵
منتظری، آیت‌الله حسینعلی، ۴۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۹۰، ۲۵۷، ۲۸۹
منتظری، محمد، ۲۵۳
منجم‌زاده، سرهنگ، ۵۲
منصور، حسنعلی، ۲۳، ۳۹، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۷۹، ۱۰۷
منصوری تهرانی مقدم، احمد، ۶۱
موحد، ۵۹
موحدی، شیخ محمدمهدی، ۱۵۰
موحدی کرمانی، ۱۵۶
موریس، مورآلکس، ۳۲۳
موسوی اردبیلی، آیت‌الله، ۲۸۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۸
موسوی زنجانی، آیت‌الله حاج سیدابوالفضل، ۳۰، ۲۲۷، ۲۵۷
موسوی، مهندس، ۲۸۹
موسی‌خان، ۱۰۷، ۱۴۷
مولایی، ۵۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳
مولوی، ۱۵۱، ۱۵۲
مولوی، سرهنگ، ۱۲، ۱۱۶
مهدوی، ۳۳، ۳۷
مهدوی، حسین، ۲۶۱
مهدوی، سرهنگ، ۵۴
مهدوی کنی، آیت‌الله محمدرضا، ۲۵۷، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۴۶
مهدیان، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۳
مهدی‌زادگان، ۸۶
میرباقری، ۱۴۴
میرجلالی، سرلشکر، ۷۳
میرچی، ۱۰۲
میرسراجی، سروان، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰
میرفندرسکی، ۱۰۷
میلانی، آیت‌الله، ۲۴، ۴۸، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۹۷
میناچی، دکتر ناصر، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۳
مؤمنی، ۲۵
مؤمنی، سرتیپ، ۱۵۲
مؤید، مجید، ۱۴۷

ن

ناصر، سرهنگ، ۵۲
ناطق، ۱۵۵
نجات‌الهی، کامران، ۲۷۴
نجاتی، سرهنگ، ۳۹
نجم‌الملک، ۲۱۷
نخشب، دکتر، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱
ندای بند، نشریه، ۴۲
نراقی، ۳۳، ۳۷، ۳۸
نراقی، سرتیپ، ۵۸
نریمان، محمود، ۱۵۳
نـــزیه، حســـن، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۹
نژادحسینیان، مهندس هادی، ۱۹۳، ۱۹۴
نشاط، سرلشکر علی، ۲۹۸
نصر، علی، ۱۷۹، ۱۸۱
نصیری، (سرلشکر، سپهبد)، ۹۰، ۹۴، ۱۵۲
نعمت، ۲۵
نعمت‌الهی، محمد، ۱۸۴
نقیب‌پور، ۱۵۰
نمازی، بهرام، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۸۱، ۸۴
نواب، مهدی، ۱۹۳، ۱۹۴
نوایی، اسفندیار، ۶۱
نورالدینی، ۳۹، ۴۱
نوری، حاجی‌علی، ۳۷
نوری سعید، ۱۹۸
نوری شیخ‌الاسلامی، ۸۱
نوید، محمدعلی، ۱۰۲، ۱۱۷
نهاوندی، ۱۴۸
نهضت آزادی ایران، ۱۰، ۱۵، ۲۴، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۰،

۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۳۱
نهضت خداپرستان سوسیالیست، ۱۵۷
نیک‌آئین، سرگرد اسماعیل، ۹۰، ۹۱
نیکخواه، مهندس پرویز، ۶۱
نیک‌نژاد، مرتضی، ۵۲، ۷۹
نیویورک تایمز، ۲۶۵، ۲۷۳

و

وائق، سرگرد اردشیر، ۸۹، ۹۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۷
وائقی، ۱۵۰
واشینگتن پست، ۲۳۳
واعظی، ۳۸، ۵۹، ۱۵۴
واهب‌زاده، حسین، ۹۱، ۱۴۷
وکیلی، ۹۴
وکیلی، ابوالقاسم، ۳۲، ۵۱، ۵۲، ۸۱، ۸۴، ۱۵۰
وکیلی، پرویز، ۶۱
وکیلی، مسعود، ۱۰۲

هـ

هادوی، ۳۳۹
هاشمی، ۱۰۲، ۱۵۰
هاشمی، احمد، ۵۶
هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام، ۴۰، ۱۰۹، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۴۶
هایزر، ژنرال، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۴۲
هدایت، سپهبد عبدالله، ۶۴
هرندی، ۷۹
هزارخانی، دکتر منوچهر، ۲۱۹، ۲۲۷
هژیر، عبدالحسین، ۱۱۱
هشترودی، سرهنگ، ۷۶
همت، ۴۲
هویدا، امیرعباس، ۳۹، ۴۰، ۱۵۳

ی

یانگ، پروفسور، ۵۶
یزدی، دکتر ابراهیم، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶
یزدی، دکتر کاظم، ۲۸۵
یزدی‌ها، ۴۰
یعقوبی، پرویز، ۱۱۶
یوسفی، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۳۸
یوسفی، عزیز، ۹۱
یونایتد پرس، ۲۳۳
یونسی، دکتر ابراهیم، ۲۲۷

فهرست برخی از کتب منتشره*
مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا

- **تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران** (ازکودتا تاانقلاب)
  سرهنگ غلامرضا نجاتی (دو جلد)
- **تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم**
  جعفر شهری (شش جلد)
- **کهنه سرباز** (دو جلد)
  خاطرات سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی
- **مأموریت مخفی هایزر در تهران**
  خاطرات ژنرال هایزر / سیدمحمدحسین عادلی
- **شصت سال خدمت و مقاومت**
  خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی
- **مصدق؛ سالهای مبارزه و مقاومت**
  سرهنگ غلامرضا نجاتی (دو جلد)
- **تاریخ یک ارتداد**
  اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل
  رژه گارودی / مجید شریف
- **ایران در اشغال متفقین**
  صفاءالدین تبرائیان
- **واقعهٔ صفین در تاریخ**
  نصر بن مُزاحم منقری / کریم زمانی
- **عملیات در ایران**
  ژنرال جیمز مابرلی / کاوه بیات
- **بحران بزرگ دهه ۱۹۹۰**
  دکتر راوی بترا / رضا سندگل و عنایت‌الله قطب
- **بیراهه، سرگذشت حزب توده و پاسخ به «کژراهه» احسان طبری**
  عبدالله برهان
- **از کاخ شاه تا زندان اوین**
  خاطرات احسان نراقی / سعید آذری
- **هیچکس جرأت ندارد**
  گاری آلن / دکتر عبدالخلیل حاجتی

- **اسرار قتل رزم‌آرا**
  محمد ترکمان
- **سوداگری مرگ**
  (ناگفته‌های جنگ عراق با ایران)
  کنت آر. تیمرمن / احمد تدین
- **سالهای بحران**
  خاطرات محمدناصر صولت قشقایی
  ۱۳۳۲ ـ ۱۳۲۹ ه‍ ش
- **یک بررسی تحلیلی از زندگی سیاسی مدرس**
  سیدصدرالدین طاهری
- **خاطرات یک جاسوس**
  (یک نفر در برابر پنجهزار نفر)
  ولفگانگ لوتز / احمد بهپور
- **خاطرات سری آیرون‌ساید**
  به انضمام ترجمه متن کامل «شاهراه فرماندهی»
  با همکاری مؤسسهٔ پژوهش و مطالعات فرهنگی
- **قرن کارآگاهان**
  یورگن توروالد / دکتر احمد بهپور
- **آیا فروپاشی شوروی اجتناب‌ناپذیر بود؟**
  دکتر انور خامه‌ای
- **چهل سال در صحنه** (دو جلد)
  خاطرات دکتر جلال عبده
- **فرهنگ تاریخی ـ سیاسی ایران و خاورمیانه (چهار جلد)**
  غلامرضا علی‌بابایی
- **تهاجم (مروری بر «پاسخ به تاریخ» و نقدی بر ترجمهٔ آن)**
  سرهنگ غلامرضا نجاتی
- **تاریخ احزاب سیاسی ایران**
  محسن مدیرشانه‌چی
- **نهضت ابوسعید گناوه‌ای**
  دکتر سیدجعفر حمیدی

* ● کتابهای منتشر شده موجود ○ کتابهای در مرحلهٔ آماده‌سازی یا تجدید چاپ

- **انگیزه**
  خاطرات سرگرد غلامحسین بقیعی
- **نفت پاداش قدرت**
  ادرین هامیلتون / محمود طلوع
- **فردای جهان سوم**
  پل هریسون/ مهندس محمود طلوع
- **قدرت، نگرشی رادیکال**
  استیون لوکس/عماد افروغ
- **کاشف‌الاسرار (دو جلد)**
  مولی نظرعلی طالقانی / مهدی طیب
- **مآثر الملوک**
  خواندمیر / به کوشش میرهاشم محدّث
- **مصدق و نبرد قدرت**
  دکتر همایون کاتوزیان / احمد تدین
- **ناگفته‌ها**
  خاطرات شهید حاج مهدی عراقی
- **نقدی بر مصدق و نبرد قدرت**
  محمد ترکمان
- **سایه‌های قدرت**
  جیمز پرلاف /کریم میرزائی
- **در کنار پدرم مصدق**
  خاطرات دکتر غلامحسین مصدق
- **سیاست خارجی آمریکا و شاه**
  مارک ج. گازیوروسکی / جمشید زنگنه
  با مقدمه توضیحی سرهنگ غلامرضا نجاتی
- **یادداشت‌های پنکوفسکی**
  اولگ پنکوفسکی / علی‌اکبر بهپور
- **آمریکا در بی‌خبری**
  جیمز اف. گود / دکتر احمد شهسا
- **ماجرای کودتای سرلشکر قره‌نی**
  سرهنگ غلامرضا نجاتی
- **آسیه، ملکهٔ مصر**
  دکتر سیدجعفر حمیدی
- **روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر سوم فرنگستان**
  با همکاری سازمان اسناد ملی ایران (دو جلد)
- **توپ برفی (عملیات اسرائیل در لبنان)**
  شیمون شیفر / محمود شمس
- **شریعتی و سیاست‌زدگی**
  بیژن عبدالکریمی
- **شیخ شهید فضل‌الله نوری**
  محمد ترکمان
- **توطئه ربودن و قتل سرلشکر افشارطوس**
  محمد ترکمان
- **قصه کودتا (رمان سیاسی)**
  ادوارد جی. اپستین / حسن رهنما
- **افضل الجهاد**
  عمار اوزگان / دکتر حسن حبیبی
- **قیام خونین ۱۵خرداد ۴۲ (به‌روایت‌اسناد)**
  محمد ترکمان
- **گماشتگی‌های بدفرجام**
  دکتر ح. نظری (غازیانی)
- **قیام زنگیان (به رهبری علی بن محمد)**
  احمد عُلبی /کریم زمانی
- **فرهنگ اقتصاد و بازرگانی**
  دکتر مرتضی قره‌باغیان
- **آمار در اقتصاد و بازرگانی** (دو جلد)
  محمد نوفرستی
- **مسائل آمار و حل آنها** (دو جلد)
  عبدالرضا امیرتاش / آتوسا حسین‌خانی
- **روانشناسی شخصیت «نظریه و تحقیق»** (دو جلد)
  لارنس اِ. پروین / دکتر جوادی و دکتر کدیور
- **معاینات فیزیکی باربارا بیتز** (شش جلد)
  باربارا بیتز / دکتر سیدمحسن برزی
- **تشریح کاربردی سیستم عصبی (نور و آناتومی بالینی)**
  دکتر سیدعلی فخر طباطبایی

- **تئوری اقتصاد خرد**
هندرسن، کوانت/ دکتر مرتضی‌قره‌باغیان

- **رشد نوین اقتصادی**
سیمون‌کوزنتس/ دکتر مرتضی‌قره‌باغیان

- **فرهنگ مصور مهندسی عمران و کشاورزی**
مهندس علیرضا طاهری

- **خودآموز استاتیک (سری شوم)**
فرامرز قاسمی و مهرداد خاجوی

- **فرهنگ مدیریت و بازرگانی انگلیسی ـ فارسی**
محمد راسترو

- **مدیریت آینده**
پیتر دراکر / دکتر عبدالرضا رضائی‌نژاد

- **افزایش کارآیی مدیریت**
فِرِد فیدلر و مارتین چمرز / مهندس محمود طلوع و مهدی چمنزار

- **جامعهٔ پس از سرمایه‌داری**
پیتر دراکر / مهندس محمود طلوع

- **هاروارد چه چیزهایی را یاد نمی‌دهد**
مک کورمک / مهندس محمود طلوع

- **مدیریت ژاپنی**
ن. درّداری

- **عصر تضاد و تناقض**
چارلز بی. هندی / محمود طلوع

- **مهندسی دوباره شرکتها (منشور انقلاب سازمانی) طرحی نو در مدیریت**
دکترمایکل هَمروجیمزشامپی/ عبدالرضارضائی‌نژاد

- **ارتباطات انسانی**
دکتر علی‌اکبر فرهنگی

- **ایزو ۹۰۰۰**
جیمز جی پترسون / حسین ظهوریان

- **مفاهیم بنیادین در ایزو**
حسین ظهوریان

- **داد و ستد بین‌المللی**
جان. دی. دانیلز / محمدهادی نژادحسینیان

- **خروج از بحران**
دبلیو ادواردز دمینگ / نوروز درّداری

- **چرخهٔ توسعه**
تهیه و تدوین مرتضی شریف‌النسبی

- **دستنامهٔ مدیران**
دکتر عبدالرضا رضایی‌نژاد

- **راهکارهای پیشتازان بازار**
دکتر مایکل تریسی و دکتر فرد ویرزما
ترجمه دکتر عبدالرضا رضایی‌نژاد

- **دیدگاههای من**
کونوسوکه ماتسوشیتا/ باقر ولی‌بیک / زهرا روغنی

- **نقدی بر خصوصی‌سازی ایران**
دکتر ابراهیم رزاقی

- **نظامهای اطلاعات مدیریت**
دکتر کنث سی. لاودن/ دکتر جین پریس لاودن
برداشت و نگارش دکتر عبدالرضا رضائی‌نژاد

- **نوسازی و توسعه**
شیاماچاران دوب
مرتضی قره‌باغیان و مصطفی ضرغامی

- **مدیریت کیفیت فراگیر (شناخت و کاربرد)**
دکتر عبدالرضا رضائی‌نژاد

- **باسرعت به پیش**
جیمز شامپی/ محمود طلوع

- **کلیات علم اقتصاد**
گزیده تست بانک وانکات ـ وانکات
ترجمه دکتر محسن زمانی، علی دینی

- **خودآموز معادلات دیفرانسیل**
ریچارد برونسون/ مهرداد خاجوی، فرامرز قاسمی

- **الکترومغناطیس**
جوزف اِچ ادمینستر/ محمود حقی و اکبرزاده

- **مدارهای الکتریکی**
سید نَسر/ محمود حقی و اکبرزاده

- **فرهنگ آکسفورد**
  Oxford Student Dictionary

- **فرهنگ اختصاصی شیمی**
  The Condensed Chemical Dictionary
  گسنر، جی. هاولی

- **اطفال و جوانان بزهکار**
  دکتر تاجزمان دانش

- **هنر درمانی**
  کیس، دالی / عطا متاح و فریدون اخوان ثلاث

- **راهنمای جیبی الکتروکاردیوگرافی**
  ام. بی. کانوور / دکتر سیدمحسن برزی

- **فرهنگ جدید انگلیسی کاربردی BBC**
  ویرایش سال ۱۹۹۳ بر مبنای ۷۰ میلیون کلمه دارای بیش از ۶۰ هزار مدخل و ۷۰ هزار مثال که کاربرد هر واژه را می‌آموزد همراه با فهرست کشورها، پایتختها و رهبران دنیا

- **داستانهای عجیب دنیا به زبان انگلیسی**
  (آموزش زبان از طریق داستان)
  از انتشارات PRENTICE HALL (باترجمه لغات)

- **فرهنگ اصطلاحات، عبارات و مکالمات روزمره**
  (با ترجمهٔ فارسی)، از انتشارات NTC

- **ریاضی برای علوم زیستی**
  ادوارد باتشلت / دکتر محمود بهار

- **ریاضیات پیش‌دانشگاهی**
  گروهی از ریاضی‌دانان شوروی / عادل ارشقی

- **برگزیده مسایل ریاضی**
  گروهی از ریاضی‌دانان شوروی / عادل ارشقی

- **برگزیده مسائل هندسه**
  گروهی از ریاضیدانان شوروی / عادل ارشقی

- **روشهای ریاضیات**
  تسیپکین - پینسکی / عادل ارشقی

- **الفبای فیزیک**
  پیتر وارن / محمود حقی، فاطمه اکبرزاده

- **اصول و کاربردهای مثلثات**
  آرتور کاکسفورد / عادل ارشقی

- **توابع مثلثاتی**
  پانچیشکین و شاوگولایدز / عادل ارشقی

- **مهارت‌یابی در ریاضیات سوم راهنمائی**
  (به همراه نمونه سؤالات امتحانی و پاسخ آنها)
  فرنگیز حاجی‌ستاری

- **مهارت‌یابی در ریاضیات پنجم دبستان**
  فرنگیز حاجی ستاری و مرضیه نافعی

- **محاسبات هندسی برای تیزهوشان**
  عادل ارشقی

- **محاسبات عددی برای تیزهوشان**
  عادل ارشقی

- **شناخت علوم (برای جوانان و نوجوانان)**
  چارلزویندریج/محمودحقی‌ومحمداکبرزاده‌خویی

- **مجموعه سؤالات جبرومثلثات سال چهارم**
  محمدحسین محسنیان و هانی خدادادی

- **جبر و آنالیز پایه**
  محمدحسین محسنیان و کورس پوربهزادی

- **استعدادهای مصنوعی**
  مجموعه داستان روسی / شهناز انوشیروانی

- **عالم انیشتین**
  نیجل کالدر / رضا سندگل

- **زبان قرآن**
  علیرضا صدرالدینی

- **واژه‌شناسی در قرآن**
  علیرضا صدرالدینی

- **خدا در ناخودآگاه**
  دکتر ویکتور فرانکل / دکتر ابراهیم یزدی

- **هنرهای رزمی مشرق زمین**
  براین ویلیامز / امیر پیروزی

- **انتخاب جنسیت فرزند**
  دکتر دیوید ام. اروبک و دکتر شتلز
  دکتر عبدالخلیل حاجتی

- **زندگی پس از زندگی**
  دکتر ریموند مودی / شهناز انوشیروانی

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام و ایران

BAZARGAN

(Memoirs)

Sixty Years of Service and Opposition

Introduced and Edited by:

Col. Gholamreza Nejati

RASA Publications
Tehran, 234, Motahari Ave., 1996

BAZARGAN MEMOIRS

60 YEARS OF SERVICE AND OPPOSITION

1998



موٴسسه خدمات فرهنگی رسا

۱۳۷۷